

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

صفي علی شالہ

آل عمران ۱۰۱-۱۰۲

بہ اہتمام دکنہ عالیہ ضامنہ

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

شاد آن کوه‌دیش در ده «علی» است	هر زمانی در ولایت با ولی است
در سلوک فقر و سیر مرحله	متصل سازد به «حمد» سلسله
اهل ظاهرا «علی» باشد امام	راه و منزل، اهل باطن را تمام
حق پرستانش به حق دانند و بس	حق بود بر قول دویشان نفس



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم مرقی آن  
مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

صَفِي عَلِيَّ شَاة



آل عمران (۳) - مانند (۵)

به اهتمام: دکتر علی رضا منجی



منجمی، علیرضا  
 شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی عیاشاه / به اهتمام علیرضا منجمی: -- تهران: اباصالح: حیّان، ۱۳۸۵.  
 شابک دوره: ISBN: 964-698-23-8 و شابک جلد دوم: ISBN: 964-698-25-4  
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 کتاب حاضر شرحی بر کتاب تفسیر قرآن صفی عیاشاه است. جلد دوم: آل عمران - مائده  
 ۱. تفاسیر شیعه -- قرن ۱۳ ق -- شعر ۲. تفاسیر عرفانی -- قرن ۱۳ ق ۳. تفاسیر منظوم ۴. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. الف.  
 صفی عیاشاه، میرزا حسن بن محمد باقر، ۱۳۱۶-۱۲۵۱ ق. -- تفسیر قرآن صفی عیاشاه -- نقد و تفسیر، به منجمی، علیرضا،  
 ۱۳۳۷. شرح. ج. عنوان  
 ۸ ج ۷۰۸ ت / PIR ۷۱۸۷  
 ۸۶۱/۵  
 ۸۵-۲۱۹۶ م  
 کتابخانه ملی ایران



نام کتاب:	شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی عیاشاه - جلد دوم
به اهتمام:	دکتر علیرضا منجمی
ناشر:	مؤسسه فرهنگی انتشاراتی اباصالح - حیّان - سلیم
حروفچینی:	حیّان / معدنی‌پور، رضاعلی، خان محمدی
طراحی جلد:	محبّان / رقیه جلیل‌زاده
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۸۵
تیراژ:	۳۰۰۰
چاپ و صحافی:	فراز اندیش سبز
لیتوگرافی:	فراز اندیش سبز
هدیه دوره ده جلدی:	۷۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۹۸۵-۲۵-۴

کتابت و دستاویز

مرکز تحقیقات و کتابت علوم اسلامی

۳۸۴۹۰

شماره ثبت:

بیت:

## فہرست مطالب

نکاتی درباره سورہ مبارکہ آل عمران..... ۶۰۹

سورہ مبارکہ آل عمران..... ۶۱۱

نکاتی درباره سورہ مبارکہ نساء..... ۷۷۵

سورہ مبارکہ نساء..... ۷۷۷

نکاتی درباره سورہ مبارکہ مائدہ..... ۹۶۹

سورہ مبارکہ مائدہ..... ۹۷۲



مرکز تحقیقات و کتابت علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا»  
نیست تنها به‌ذل مال اتفاق و بر  
تا چه باشد نیت در به‌ذل مال  
هر عمل که آن بر حقیقت نزدیک کرد  
مرتب‌تر نیست ممکن بر حقیقت  
و آن تبراً از وجود غیر او است  
این حُجُب در مهر او از خود بریز  
کرد و نیکو ده اندر راه او  
هر چه داری دوست، آن شرک خفی است  
حُب غیر او چو زفت از دل بیرون

آنچه داری دوست یعنی ده بر او  
حق به مالیت ننگرد بپند به بر  
هر هدایت می دهی یا بر ضلال  
هست آن بزنا که فعلی نیک کرد  
هرگز الا بالتبیر مطلقست  
زواج با است آنچه را داری تو دوست  
نا قبول افتد دهی گریه مویز  
می بخواد آن را که شد دلخواه او  
دوست گیر آن را که جز او هیچ نیست  
مال چپود نا دهی گریه افزون



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران ﴾

• سورهٔ آل عمران، ۲۰۰ آیه، ۳۴۸۰ کلمه و ۱۴۵۲۰ حرف دارد.

• سورهٔ آل عمران مؤمنین را به توحید کلمه می‌خواند و آنها را تشویق به یکپارچه شدن و مقابله با یهود و نصارا و مشرکین می‌کند. این احتمال وجود دارد که تمام سورهٔ آل عمران یکباره نازل شده باشد زیرا تمام آیات آن متناسب با هم هستند. به گفته بعضی از مفسران به نظر می‌رسد این سوره در خلال سال‌های جنگ بدر و احد (سال دوم و سوم هجرت) نازل شده است. در این سوره به توحید، صفات خداوند، معاد و معارف اسلامی اشاره شده است. همچنین جهاد و دستورات مربوط به آن و نیز امدادهای الهی به مؤمنان و حیات جاودانه شهدای راه خدا مورد بحث قرار گرفته‌اند.

• پیامبر (ص) فرمود: هر که سورهٔ آل عمران را در روز آدینه بخواند، خدا و فرشتگان بر او ثنا گویند و درود فرستند تا آن‌گاه که آفتاب فرو شود. و به روایتی دیگر آمده که اگر شب آدینه بخواند، روز قیامت او را دو پر دهند تا به آن دو پر اندر صراط به آسانی باز گردد. پیامبر (ص) فرمود: هر که سورهٔ آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن، امانی بر پل دوزخ به او می‌دهند. و امام جعفر صادق (ع) فرمود: کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند، در روز قیامت همچون دو ابر بر سر او سایه افکنند.

- ابن مسعود گفت: توانگر حقیقی آن کس است که سوره آل عمران را بداند و بخواند.
- تمامی سوره در مدینه فرود آمد و اولین آیه از این سوره که نازل گردید، آیه «هُذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» بود.
- علت نامیده شدن این سوره به «آل عمران» این است که تعدادی از آیات آن اختصاص به آل عمران دارد [ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، آیه ۳۴، و چند آیه بعد از آن] و تحولی را که این خاندان در عقاید و افکار ایجاد نمودند و ریشه‌های توحید را آبیاری کردند بیان می‌نماید.
- به نظر می‌رسد این سوره در سال‌های آخر هجرت پیامبر(ص) نازل شده باشد، یعنی همان سال‌هایی که بعد از جنگ‌ها و پیمان حدیبیه، دعوت اسلام به سرزمین‌های اطراف رسیده بود و نمایندگان رسمی برای عرض اسلام و یا بستن پیمان، یا بحث و جدال به مدینه می‌آمدند.
- اسامی دیگر سوره: دباویح القران، طیبه.



﴿ شمارهٔ سوره: ۳ تعداد آیات: ۲۰۰ ﴾

﴿ شمارهٔ ابیات: از ۴۷۷۳ تا آخر ۶۲۵۲ تعداد ابیات: ۱۴۸۰ ﴾



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الف

الف، لام، میم (از حروف مقطعه و اسرار قرآن است) (۱)

- |   |  |
|---|--|
| ۱- ابتدا کرد از «الف» وز «لام» و «میم» <sup>۱</sup> | ۴۷۷۳- بعد «بسم الله الرحمن الرحيم»               |
| ۲- کو بُود عالی ز اسماء و صفات <sup>۲</sup>         | ۴۷۷۴- هست اشارت این الف بر اصلِ ذات <sup>۲</sup> |
| ۳- وز وجود و بود خود، ذاتش به پا <sup>۳</sup>       | ۴۷۷۵- در وجود، او اول است و ابتدا                |
| ۴- که مُسمًا گشت او بر «جبرئیل»                     | ۴۷۷۶- لام باشد عقلِ فقال <sup>۵</sup> ای خلیل    |
| ۵- او ز مسبداً مستتهی را پس مُفیض <sup>۴</sup>      | ۴۷۷۷- اوسط است اندر وجود و مستفیض                |
| ۶- شد محمّد کآخر آمد در وجود                        | ۴۷۷۸- میم در تحقیق اربابِ شهود                   |
| ۷- متصل باشد به اول یکسره                           | ۴۷۷۹- می شود بر وی تمام این دایره                |
| ۸- گشت زین رو خاتم او در فرع و اصل <sup>۷</sup>     | ۴۷۸۰- اول و آخر به هم گشتند وصل                  |



۱- «الف، لام، میم» ← توضیحات شمارهٔ ۷۶، ۵ مربوط به ابیات ۱۳۸ تا آخر ۱۴۳، و نیز

توضیح شمارهٔ ۹، مربوط به ابیات ۱۴۶ تا آخر ۱۴۹.

۲- ذات: [«ذات» (۳)].



۳- صفات: [«صفات»(\*)].

۴- مفهوم ابیات ۴۷۷۴ و ۴۷۷۵- ذات حق، مقدّم بر اسماء و صفات و برتر از همه است و تمامی موجودات، از فیض وجود حق، هستی یافته‌اند و او، قائم به ذات خویش است. [توضیح شماره ۲ و ۳ مربوط به بیت شماره ۴۳۱۵]. «الله» جامع اسماء و صفات است و «هو» مقام «غیب الغیوب» که همه هستی همین است و جز این نیست.

۵- عقل فعال: [«عقل»(\*)].

۶- مُفیض: فیض رساننده، واسطه در رساندن فیض.

۷- مفهوم ابیات ۴۷۷۷ تا آخر ۴۷۸۰- تنها عقل کلّ است که می‌تواند از باری‌تعالی، فیض قبول کند و بی‌واسطه، به جانب نفس کلّ و با واسطه به سوی نفوس جزویه مبعوث است. عقل اوّل («حقیقت» محمدی عقل کلّ یا جبرئیل): به تمامت اسماء و صفات در «صورت» محمدی(ص) ظاهر شد و در واقع عقل اوّل (عقل فعال) واسطه شد و فیض را از باری‌تعالی به صورت محمدی داد، یعنی حقیقت عقل کلّ به صورت «انسان کامل» ظاهر گشت و مظهر و ظاهر یکی شد و نقطه آخر به اول متصل گردید و نشای انسان کامل و اصل به ظهور آمد [«عقل»(\*)]؛ «قوس صعود و نزول»(\*) و توضیح شماره ۹، مربوط به ابیات ۱۴۶ تا آخر ۱۴۹.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ

خدای یگانه است که جز او خدایی نیست که زنده و پاینده ابدی است. (۲) آن خدایی که

بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ

قرآن را بر تو فرستاد که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل از خود است و (پیش از قرآن) تورات و انجیل را فرستاد. (۳)

قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ

برای هدایت مردم، و نیز کتاب جداکننده میان حق و باطل (یعنی قرآن) را فرستاد. همانا آنان که به آیات خدا کافر شدند

عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ

بر آنها عذاب سختی است، و خدا مقتدر و کفیر کننده مشرکان است. (۴) همانا چیزی

شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ

در آسمان و زمین از خدا پنهان نیست. (۵) خدای آن که صورت شما را

فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

در رجم مادران می‌نگارد هر گز آن خدای جز آن ذات یگانه نیست که (به هر چیزی) توانا و داناست. (۶)

و آن محمّد مظهر حکمت، یقین  
وین مستی گشت بر اسم حکیم  
اسم‌های بی نهایت بی عدد  
نیست با فعل، او نشد کامل یقین  
که تو گویی لفظ تهلیل<sup>۱</sup> از زبان  
واز محمد، صورتت محکم شود<sup>۲</sup>  
بی رسول‌الله اسلام از آنام<sup>۴</sup>  
بر خدا و بر محمد بی خلاف  
و آن شد ایمان گر موافق با دل است  
تا به فعل از وی چه آید در شهود<sup>۶</sup>  
بشافت دور آفرینش اعتبار  
هست اشارت بر سه رتبه بی عظیم<sup>۷</sup>  
آنچه باشد در نزول و در صعود<sup>۸</sup>  
حَقّ و قَیّوم است و زو عالم به پا  
نیست بر تکرار حاجت در گشاد  
از ره ترتیب و تدریج و صواب  
عقل قرآنی است نامش در وجود  
گشت نازل با ظهور عقل کُل  
ضبط اندر غیب استعداد بود  
پیش از این تورات و هم انجیل را  
خلق کردند از مظاهر حق شناس  
باشد آن تسوید تفصیلی به فرق  
عقل فرقانش گر خوانی بجاست  
و استقامت راست منشأ بالتام<sup>۹</sup>  
در عذاب‌ی سخت پا تا سر شدند  
عاقبت تا چیست هر کس را به نام

۴۷۸۱- مظهر علم است جبریل امین  
۴۷۸۲- لاجرم گردید اسم او، علیم  
۴۷۸۳- گفت زآن در زیر هر اسمی بود  
۴۷۸۴- علم تا در عالم حکمت قرین  
۴۷۸۵- نیست پس اسلام حاصل، محض آن  
۴۷۸۶- جز که با اقرار دیگر ضمّ شود<sup>۲</sup>  
۴۷۸۷- لا اله الا الله اعنی نیست تام  
۴۷۸۸- صورت اسلام باشد اعتراف  
۴۷۸۹- لفظ توحید از رسالت کامل است  
۴۷۹۰- کرده اقرار او به توحید وجود<sup>۵</sup>  
۴۷۹۱- زین سه رتبه پس به نزد مرد کار  
۴۷۹۲- وین سه حرف اعنی الف با لام و میم  
۴۷۹۳- که از آن کامل بُود دور وجود  
۴۷۹۴- <sup>۲۲</sup> الله آن کو نیست غیر از او خدا  
۴۷۹۵- شرح آن گفتیم اگر داری به یاد  
۴۷۹۶- <sup>۳۳</sup> بر تو نازل کرد او بر حق کتاب  
۴۷۹۷- آنچه او حق به اعتبار جمع بود  
۴۷۹۸- بود ثابت پیش از ارسال رُسل  
۴۷۹۹- سابق از آرایش ایجاد بود  
۴۸۰۰- کرد نازل حق پی تکمیل را  
۴۸۰۱- تا که باشد رهنمایی بهر ناس  
۴۸۰۲- <sup>۴۳</sup> باز نازل کرد فرقان را به خلق  
۴۸۰۳- آنچه او حق به اعتبار فرق ماست  
۴۸۰۴- مبدأ دعوت بُود بر خاص و عام  
۴۸۰۵- و آن که بر آیات حق کافر شدند  
۴۸۰۶- اوست غالب بر امان و انتقام

بسا مساند ز انتقام و قهر او	۴۸۰۷- شاید اندر توبه گردد راه جو
دان عذاب منتقم بر وی شدید	۴۸۰۸- و آن که کافر شد بر آیات حمید
که بُود اندر پرستش تا ابد	۴۸۰۹- آن عذاب اخلاق زشت است و حسد
در زمسین و آسمان عندالتَّمیز <sup>۱۰</sup>	۴۸۱۰- بر خدا پوشیده نبُود هیچ چیز <sup>۱۱</sup>
آنچه خواهد از مشیت و از اثر	۴۸۱۱- او به زهدان‌ها کند نقش سُور <sup>۱۲</sup>
کو بر اشیا غالب است و راستکار	۴۸۱۲- نیست معبودی جز آن پروردگار



۱- تَهلیل: «لا إله إلا الله» گفتن.

۲- ضَمّ شود: همراه شود.

۳- در باره مفهوم ابیات ۴۷۸۱ تا آخر ۴۷۸۶، به مطلبی از «تفسیر القرآن» که در جلد اول کتاب «سرّ الاسرار، فروغی از عرفان قرآن» ذکر شده، اشاره می‌شود:

[[در الَم]]: «الف»، اشاره به ذاتی است که اصل وجود است، «ل» عقل فَعَال است که جبرئیل نامیده می‌شود، «م» «محمّد» است که آخر وجود است که دایره وجود به آن پایان یافته و به اول آن پیوسته است... اما «میم» در آن، «یاء» و در «یاء» الف است و به همین ترتیب در سایر حروف تهجی جریان دارد، چه، حرفی نیست جز اینکه «الف» در آن موجود است و نزدیک به این معناست، قول آن کس که گفت: معنای «الَم» (معنای قسم به خدای علیم حکیم است): چه، جبرئیل، مظهر «علم» است که او اسم علیم، و محمّد، مظهر حکمت است که او اسم حکیم است (الله، جبرئیل، محمّد) و از این معنی، این قول ظاهر می‌شود که گفت: در زیر هر اسمی از اسم‌های خدای تعالی، اسم‌های بسیار تا بی‌نهایت وجود دارد و علم (جبرئیل مظهر علم)؛ تمام و کامل نمی‌شود، مگر هنگامی که به فعل در عالم حکمت نزدیک گردد (یعنی وجود جبرئیل، بدون محمّد، تحقق نمی‌یابد) که همان عالم اسباب و مسببات است که موجب حکمت می‌گردد. از این روست که اسلام تنها به «لا اله الا الله» حاصل نمی‌شود، مگر اینکه به محمّد رسول الله (ص) نزدیک شود.

۴- اَنام: مردم.

۵- توحید وجود: وحدت وجود.

۶- شهود: عالم شهود (عالم موجودات).

۷- به توضیح شماره ۹ مربوط به زیر نویس ابیات ۱۴۶ تا آخر ۱۴۹ مراجعه شود.

۸- نزول و صعود: [«قوس نزول و صعود» (\*)].

۹- مفهوم ابیات ۴۷۹۶ تا آخر ۴۸۰۴ ← خداوند در آیه ۳ سوره آل عمران به پیامبر می‌فرماید که: خدا تو را با تنزیل کتاب درجه به درجه ترقی داد تا به علم توحیدی، که «حق» است رسانید. آنچه از توحید ازلی و معلوم پیشین که در عهد اول، در غیب استعداد پیامبر بود [«لوح محفوظ» (\*)] و پیش از این هم مراتب پایین‌تر از آن در تورات و انجیل آمده بود، با ظهور عقل کل نازل شد و این همان نزول یکباره قرآن در شب قدر است که همان «توحید اجمالی» (حق به اعتبار جمع) یا «عقل قرآنی» است ولی تنزیل تدریجی (در ضمن ۲۳ سال) کلام حق، از قلب پیامبر (ص) به صدر و لسان او، که «توحید تفصیلی» یا «عقل فرقانی» نام دارد (حق به اعتبار فرق) منشأ و مبدأ دعوت خاص و عام و هدایت آنها در طریق مستقیم الهی (استقامت) است.

۱۰- عند التَّمییز: در هنگام تشخیص و متمایز ساختن.

هو

اوست

الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ

خدايي که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که اصل و مرجع سایر آیات کتاب خداست

وَأُخْرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ

و برخی دیگر متشابه است، و آنان که در دلشان میل به باطل است

مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آرد، در صورتی که

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ

و اهل دانش نمانند، گویند: ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده، و به این (دانش)

إِلَّا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا

تنها غیر داندان آگاهند. (۷)

## در تحقیق محکم و متشابه

- و اندر او آیات محکم<sup>۱</sup> در خطاب  
و آن مشابه را به محکم وصل دان<sup>۳</sup>  
احتمال و اشتباه از هیچ سو  
و آن «تشابه» بر دو معنی مبتنی است  
و آن به جز بعد از فنای خلق نیست  
نیست در ذاتش که فرد است و «أخذ»  
در مَرایا<sup>۴</sup> و مظاهر<sup>۵</sup> اظهر<sup>۶</sup> است  
جلوه‌گر شد ز آن صُور بنمود رو  
در لباس حق و باطل شد پدید  
وجه باقی را به هر شکل و لباس  
مسی‌شناسی بی‌قرینه از کلام  
کاوست پنهان در لباس ما خَلق  
و آن تشابه را به سوی محکمت<sup>۷</sup>  
جلوه‌گر از هر طرف رخسار یار  
هستشان بس «زُیغ»<sup>۹</sup> در قلب و ضمیر  
همچو آن کآید به عرش او مستوی  
که بُود بادین ایشان رایگان<sup>۱۰</sup>  
از برهنه تا کنند ایشان لباس  
می‌کنند از پیش خود تاویل‌ها  
مطلع و آن کاوست بر علم استوار<sup>۱۳</sup>  
بگسرویم آن را که هست از ذوالکرم  
جز «اولوالالباب» یعنی اهل عقل  
سینه‌ها از ذکر نامش صیقلی است
- ۴۷۰- آنکه بفرستاد سوی تو کتاب  
۴۸۱۳- مُحکمت «أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۲</sup> و اصل دان  
۴۸۱۵- «محکم» اعنی ره نیابد سوی او  
۴۸۱۶- غیر یک معنی از آن مفهوم نیست  
۴۸۱۷- وجه باقی حق تعالی را یکی است  
۴۸۱۸- احتمال «کثرت» و «فَرَق» و عدد  
۴۸۱۹- وجه دیگر کآن به کثرت در خور است  
۴۸۲۰- قدر استعداد مظهر اندر او  
۴۸۲۱- وجه واحد، امتحان را نزد دید  
۴۸۲۲- می‌شناسد عارف کامل اساس  
۴۸۲۳- هم‌چنان کآیات محکم را تمام  
۴۸۲۴- می‌شناسد از جوه، او «وجه» حق  
۴۸۲۵- فرق‌ها را رد کنند بر جمع ذات  
۴۸۲۶- بییند از آیینه‌های بی‌شمار<sup>۸</sup>  
۴۸۲۷- و آن که محجوب اند ز آن وجه منیر  
۴۸۲۸- می‌نمایند از تشابه پیروی  
۴۸۲۹- از جوه محتمل گیرند آن  
۴۸۳۰- بر حدوث<sup>۱۱</sup> فتنه و اضلال<sup>۱۲</sup> ناس  
۴۸۳۱- بر مراد و اختیار و مدعا  
۴۸۳۲- نیست بر تاویل غیر از کردگار  
۴۸۳۳- ز آن به «أَمَّنَا»<sup>۱۴</sup> زنند آن قوم دم  
۴۸۳۴- بسندگی گیرند ز آیت‌ها به نقل  
۴۸۳۵- که ز نور علم، دلشان مُنجلی است



- ۱- آیات محکم، (محکمت)؛ آیاتی از قرآن است که اختلافی در لفظ و معنی آنها وجود ندارد و واجبات و حدود و حلال و حرام را تشکیل می‌دهد و دلیل این آیات روشن و واضح است، مثل دلایل شناخت خدا و اسماء و صفات او. محکمت تأویل بردار نیست.
- ۲- اُمّ الکتاب: مادر (اصل) کتاب. اصل و منشأ و مرجع ثابت کتاب.
- ۳- صاحب تفسیر القرآن: محکمت را که اُمّ الکتاب است، اصل و حق تفسیر کرده و متشابه را متصل به آن دانسته است. آیات متشابه، معانی و مفاهیم مختلف و اشتباه‌انگیز دارند، نه اینکه در حقیقت مشابه باشند. همه تشبیهات و تمثیل‌های قرآن دربارهٔ مبدأ، معاد و جهان، متشابهات است. «تأویل» برگرداندن معانی ظاهر و متشابه، به معانی محکم است.
- ۴- مرایا: جمع «مرئی» و «مرآة» که مرئی به معنی منظر و مرآة به معنی آئینه است.
- ۵- مظاهر: (جمع مظهر)؛ محل‌های ظهور.
- ۶- اظهر: ظاهرتر.
- ۷- مفهوم کلی ابیات ۴۸۱۶ تا آخر ۴۸۲۵ (با استفاده از کتاب «تفسیر القرآن») ← حق تعالی را وجهی است که آن، «وجه مطلق باقی» است که بعد از فنای خلق، هم‌چنان باقی است و در آن تکثر و تعدد (کثرت و فرق) راه ندارد و این، همان «ذات الاحد» است. وجه دیگر، وجه‌های اضافی بسیاری است که بر حسب مظاهر و آینه‌هایی که نور حضرت حق در هر یک، بر حسب استعدادشان تجلی نموده، متعدد است و این، مقام «واحدیت» است که کثرت‌پذیر است و قابلیت‌های مظاهر، در آن به لباس حق و باطل جلوه می‌کند. در این مقام، ابتلا و امتحان پیش می‌آید تا استعداد شناخته شود، و عارفان کامل نیز که وجه باقی را در هر شکل و صورت می‌شناسند، وجوه متشابه (فرق‌ها) را از وجه حق (جمع ذات) تشخیص می‌دهند و آنها را به «محکمت» که اصل هستند باز می‌گردانند.
- ۸- آئینه‌های بی‌شمار: اشاره به کثرات است.
- ۹- زئیع: کج منشی، برگشت از حق.
- ۱۰- رایگان: دلخواه و بی‌رنج و زحمت.

۱۱- حدوٲ: رخ دادن.

۱۲- اضلال: گمراه کردن.

۱۳- به توضیحات مقدمهٔ کتاب در مورد تفسیر و تأویل قرآن مراجعه شود.

۱۴- رجوع شود به معنی آیهٔ ۷

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ

ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی

لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ

و به ما از لطف خود رحمتی عطا فرما، که تویی بسیار بخشنده (بی مشق). (۸) پروردگارا، محققاً تو تمام

النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ ﴿٩﴾

مردم را در روزی که هیچ شبهه در آن نیست جمع سازی، و هرگز خدا تقص و عده خویش نترساند کرد. (۹)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ

مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿١٠﴾ كَذَّابِ أَلِ

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ط

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ

وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

بعد از آنکه راه بنمودی به ما

چون تو وهابی نداری معذرت<sup>۱</sup>

و ا مگردان دار بر عهدش درست

بر لقای خویش او را راه ده

کن صفات ما به وصف خود بدل

۴۸۳۶- تو مپجان قلب ما را ای خدا

۴۸۳۷- وز جناب خود به ما کن موهبت

۴۸۳۸- قلب ما را زآن توجه کش به توست

۴۸۳۹- در ثباتش ره بسدان درگساره ده

۴۸۴۰- از رحیمی رحمت<sup>۲</sup> خود در عمل

منقلب کن در لقای خود به نور	۴۸۴۱- ظلمتِ هستی ما را بی فتور <sup>۳</sup>
ره نمودی، هست کردی از گرم	۴۸۴۲- موهبت بود آنکه از کتم <sup>۴</sup> عدم
در عدم بودیم و دور از قرهی <sup>۵</sup>	۴۸۴۳- ورنه ما را کی ز خود بود آگهی؟
همچنان بر ما ببخش از مرحمت	۴۸۴۴- تو نمودی خلقمان از موهبت
در چنان روزی که در وی نیست «زیب» <sup>۷</sup>	۴۸۴۵- «جامع ناسی» <sup>۹</sup> تو ای علامِ غیب
جمع آری چون نهند این دل <sup>۸</sup> را	۴۸۴۶- وحدتِ جمعی است که آنجا خلق را
نیست اندر وعده حق اختلاف	۴۸۴۷- اندر آن روزند واقع دُرد و صاف <sup>۹</sup>
یعنی اندر هستی خود مُحْتَجِب <sup>۱۱</sup>	۴۸۴۸- و آن که بر کفرند ایشان مُتَشَسِب <sup>۱۰</sup>
هیچ چیز از مالشان و اولادشان	۴۸۴۹- نیست مُغنی <sup>۱۲</sup> بهر آن روز از نشان
ز آن تعلق‌های ناهنجار و حُب	۴۸۵۰- بل فزاید بر ذنوب <sup>۱۳</sup> و بر حُجُب
بعد از آن هم هیزم اندر دوزخ‌اند	۴۸۵۱- پس سزد گر تا قیامت در فِخ‌اند <sup>۱۴</sup>
بیشتر بودند در کفر و عُلو <sup>۱۵</sup>	۴۸۵۲- عادتِ فرعونیان و آنها کز او <sup>۱۱</sup>
پس خدا بگرفتشان بر آن گنه	۴۸۵۳- بر دروغ آیا تو را دادند ره
سخت‌تر گر بسته شد راه امید	۴۸۵۴- مر عقوبت‌های او باشد شدید
که به جز جرمان <sup>۱۶</sup> نکردند اکتساب	۴۸۵۵- گو به کفار اَعنی اهل احتجاب <sup>۱۲</sup>
بر جهنم کآن بُود «بِئْسَ الْبِهَاد» <sup>۱۷</sup>	۴۸۵۶- زود مغلوبید و محشور از عناد



- ۱- معذرت: عذرو بهانه، (موهبت خدا بدون منت و عذرو بهانه است).
- ۲- رحیمی رحمت: لطف و رحمت رحیمی که هم شامل دنیا می‌شود و هم آخرت، ولی مخصوص مؤمنین است.
- ۳- فتور: سستی، تعلل.
- ۴- کتم عدم: جهان نیستی (که در پرده اختفاست).
- ۵- قرهی: شکوه و جلال.



۶- جامع ناس: صفت ثبوتی «جامع» به جای فعلِ حدوثنی «تجمع» کیشندگی و پیشبری را می‌رساند. این صفت ربوبی، شعاعی از اسم کامل و جامع «الله» است با همه تجلیات و برخوردها و تضادها در نموده‌ها. «جامع» از نام‌های خداوند است و در اینجا به معنی حشر و نشر و قیامت است یعنی آن روز خلق را با هم آورد و حساب کند و جزای کردار دهد. [خداوند جمع‌کننده خلق است. امروز دوستان خود را جمع می‌کند بر بساط ولایت و معرفت، و فردا همه خلق را جمع می‌کند بر بساط سیاست و هیبت. امروز جمع اسرار است مکاشفه جلال و جمال را و فردا، جمع ابشار است مقاسات (تحمل رنج و سختی) احوال و احوال رستاخیز را]. (از جلد اول کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- زیب: شبهه، شک

۸- دلق نهادن: کنایه از مردن است.

۹- دُرد و صاف: کنایه از ناخالص و خالص (گناهکار و بی‌گناه).

۱۰- مُنتَسَب: نسبت داده شده.

۱۱- مُحتجب: در حجاب و پرده. مرکز تحقیقات کویتور علوم اسلامی

۱۲- مُغنی: بی‌نیاز و غنی‌کننده، از اسامی خداوند.

۱۳- دُنُوب: (جمع ذنب)؛ گناهان.

۱۴- فَعَج: دام، تله.

۱۵- غَلُو: از حدود در گذشتن و میالغه کردن در امری.

۱۶- حرمان: ناامیدی.

۱۷- بئس المهاد: بسترید، جایگاهی بد. (رجوع شود به معنی آیه ۱۲).

قَدْ كَانَ

لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّكَاثُفِ ۚ تَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
 وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ ۗ وَاللَّهُ  
 يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي  
 الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾ زِينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ  
 وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ  
 وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۗ ذَلِكَ مَتَاعُ  
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَثَابِ ﴿١٤﴾

چون تلاقی شد میان فرقتین  
 در رو حق با عدو در کارزار  
 در مقابل با هزاران طبل و طیش<sup>۱</sup>  
 اهل دین آمد دو چندانشان به چشم  
 بُد یقینشان که بُود زایشان ظفر  
 بیشتر دیدندشان یسعی ز خویش  
 هم چنان که بود آمد در عیان  
 تن چه باشد پیش عقل ذوفنون  
 ماند صورت، یافت معنی کَر و قَر

۴۸۵۷- مر شما را آیتی باشد به عین<sup>۱۳</sup>  
 ۴۸۵۸- فرقه‌ای باشد ز اصحاب کِبار  
 ۴۸۵۹- فرقه دیگر ز کفار قریش  
 ۴۸۶۰- شد جو وقت گیرودار و غیظ و خشم  
 ۴۸۶۱- خویش را دیدند اوّل بیشتر  
 ۴۸۶۲- شد جو نوبت، مؤمنان بودند بیش  
 ۴۸۶۳- مؤمنان بودند بیش، از روی جان<sup>۲</sup>  
 ۴۸۶۴- کافران را جان بُد اندک، تن فزون  
 ۴۸۶۵- هر دو صف دیدند مغز یکدگر

بر هزار آی‌سند غالب در نسیرد	۴۸۶۶- دیده باشی یک تن ار شد بیست مرد
و آن نمود از قووت توحید بود	۴۸۶۷- اهل حق را از خدا تأیید بود
نصرت آن باشد که بر خلق او دهد	۴۸۶۸- هر که را خواهد خدا نیرو دهد
وین بر ارباب بصیرت عبرت است	۴۸۶۹- فعل‌ها یعنی به وفق مشیت <sup>۳</sup> است
و آن فزون کم پس بُود با کم ظفر	۴۸۷۰- یعنی آن که آید کم افزون در نظر
گر که باشد باز، چشم عبرتی	۴۸۷۱- بر «اولی‌الابصار» این است آیتی

## در بیان دوستی مردمان، زنان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی که آن مانع حیات معنوی است

حُبّ شهوات از نساء و از بنین <sup>۴</sup>	۴۸۷۲- یافت زینت مردمان را آن و این <sup>۴</sup>
از تعلق با زن و فرزندا	۴۸۷۳- بودشان با آرزو پیوندها
مال‌ها بر یکدگر گردید جمع	۴۸۷۴- وز «قناطیر مُقنَطَر» <sup>۵</sup> که ز طمع
کشتراران که بر آن دل راست میل	۴۸۷۵- وز طلا و نقره و انعام <sup>۶</sup> و خیل <sup>۷</sup>
لیک مانع بر حیات معنوی	۴۸۷۶- شد متاع، آن بر حیات دنیوی
نزد حق نیکو بُود «حُسنِ مآب» <sup>۸</sup>	۴۸۷۷- هر یکی ز آنها بُود جان را حجاب
شد به ترک غیر او در جهر <sup>۹</sup> و سیر	۴۸۷۸- بازگشت نیک بر وی منحصر
نی زدن بر نعمت حق پشت پا	۴۸۷۹- ترک یعنی ترکِ آمال و هوا
نی که ترک مغز، <sup>۱۰</sup> بهر پوست <sup>۱۱</sup> کن	۴۸۸۰- گفت ترکِ مهر غیر دوست کن
لیک بهر مغز آن را واگذار	۴۸۸۱- پوست را بر در مقام خود به کار <sup>۱۲</sup>
نی خیام <sup>۱۴</sup> و خانه و باغ و چمن	۴۸۸۲- غفلت از حق است دنیا ای شمن <sup>۱۳</sup>
خاصه گر شد مرد زه زان خودپسند	۴۸۸۳- گر شوند آنها حجابِ حق بُت‌اند
گر نگرده خرج با وی عقل و دین	۴۸۸۴- زندگی را سیم و زر باشد مُعین
تامنظم زو کسند آیین خویش	۴۸۸۵- عاقل آن را کرد صرف دین و کیش
تاج عیسی را به نعلِ خَر دهند <sup>۱۵</sup>	۴۸۸۶- ابلهان آیین به آخذِ زر دهند



۱- طیش: سبکسری و خشم.

۲- جان: روح، حقیقت باطن.

۳- مشیت: خواست و اراده.

۴- بنین: فرزندان.

۵- قناطر مَقْنَطَر: «قناطر» جمع «قنطار» است به معنی مال بسیار و انباشته و مقدار بسیار و مُقْنَطَر (مُقْنَطَرَه) اشتقاقی از قناطر است به معنی نگهداری و ذخیره.

۶- أنعام: حیوانات تغذیه‌ای (چهارپایان).

۷- خیل: گروه اسب و استر.

۸- حُسْنِ مَأَبٍ: بازگشتگاهی نیک.

۹- جهر: آشکار، واضح.

۱۰- مغز: باطن، اصل.

۱۱- پوست: قشر، ظاهر، فرع.

۱۲- ظاهر و قشر زندگی را در جایگاه و مقام خود آن به کار ببر و بیش از حد شایسته آن برایش ارزش قائل مشو.

۱۳- شَفَن: بت پرست. (کنایه از دنیا دوست).

۱۴- خِیام: جمع خیمه.

۱۵- کنایه از معاوضه متاعی با ارزش (دین و آیین) با کالایی فاقد اعتبار و ارزش معنوی (مال و منال دنیوی) است.



﴿ قُلْ ﴾

أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ  
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا  
عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ  
وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

﴿ قُلْ ﴾

﴿ قُلْ ﴾

﴿ قُلْ ﴾

- از نکیسوی‌های نیکیان در سیر  
روحشان بر حُسنِ دین باشد به طُوف  
جاری اندر زیر هر یک نهرها  
نهرهای جاری آمد واردات  
جسفت‌های پاک و حالاتِ نکو  
آنکسه بی‌نا بر عباد اندر خفاست
- ۴۸۸۷- گوکنم آیا شما را من خبر  
۴۸۸۸- آن کسانی که خدا دارند خوف  
۴۸۸۹- هستشان از رب، بهشت و شهرها  
۴۸۹۰- هست آن «جَنّات»، اخلاقِ صفات  
۴۸۹۱- و آن کسان باشند جاوید اندر او  
۴۸۹۲- هست رضوانشان ز حق، یعنی رضاست<sup>۱</sup>

﴿ ۱۵ ﴾

کَآهْلِ اِیْمَانِیْمِ وَاْمُرِّشِ طَلَبِ	۴۸۹۳- «رَبَّنَا» گویند آن قوم از ادب
هَمَّ نَگَهِ دَارِ اَز «عَذَابِ» نَارِمَانِ	۴۸۹۴- دِه بَه اْمُرِّشِ رَه اِی غَفَارِمَانِ
کِه نِیَا یِنْدِ اَز اَطَاعَتِ بَر سِتْوَه	۴۸۹۵- صَابِرِیْنِ وَا صَادِقِیْنِ اِنْدِ اَنْ گِرْوَه
رَاسِتْگُو دَر فِعْلِ وَا تَرْکِ اَز اَخْتِیَارِ	۴۸۹۶- صَابِرِ اِنْدِرِ اَمْرِ وَا نَهْیِ کَرْدِگَارِ
مِی دِهَنْدِ اَمْوَالَ خُودِ دَر زَنْدِگِی	۴۸۹۷- قَائِمِنْدِ وَا دَائِمِ اِنْدِرِ بِنْدِگِی
تَا کِه دِیْنِ رَا قُوْتِ وَا رَوْنَقِ دِهَنْدِ	۴۸۹۸- مَالِهَا بَهْرِ رِضَا یِ حَقِ دِهَنْدِ
هَر دَمِ اَفْزَا یِسَنْدِ بَر عَشَقِ وَا اَدَبِ	۴۸۹۹- اِنْدِرِ اَحَارِنْدِ <sup>۲</sup> اْمُرِّشِ طَلَبِ
بَاقِی <sup>۵</sup> اِنْدِرِ هَسْتِی مَوْلَا شُوْنْدِ	۴۹۰۰- اَز ذَنْوِبِ <sup>۳</sup> هَسْتِی خُودِ، لَا <sup>۴</sup> شُوْنْدِ

### در بیان معنی شهادت ذات احدی بر یکتایی و وحدت خود سبحانه

۴۹۰۱- ذَاتِ حَقِّ بَاشْدِ بَه ذَاتِ خُودِ گِوَاهِ	۴۸۸۵	کِه جَزَاوِ نَبُوْدِ بَه یِکْتَا یِ «اَلِه» <sup>۶</sup>
۴۹۰۲- گِشْتِ طَالَعِ، شَمْسِ وَجِهِ وَحَدِثِشِ		دَر اَمْسَقَامِ جَمْعِ وَحِدَانِیَّتِشِ <sup>۷</sup>
۴۹۰۳- پَسِ شِهَادَتِ اَوْ بَه ذَاتِ خُویشِ دَادِ		وِیْسِنِ گِوَاهِی پِیْشِ تَرِ اَز پِیْشِ دَادِ <sup>۸</sup>
۴۹۰۴- پِیْشِ تَرِ یَعْنِی زِ رَسْمِ قَبْلِ وَا بَعْدِ		وَزِ قِرَانِ قُرْبِ وَا بُعْدِ وَا نَحْسِ وَا سَعْدِ <sup>۹</sup>



۱- رضا: راضی.

۲- اَسْحَارِ: (جمع سَحْر)؛ سحرگاهان.

۳- ذَنْوِبِ: (جمع ذَنْب)؛ گناهان.

۴- لَا: فانی، نابود.

۵- بَاقِی | ← «بَقَا» (ب) |.

۶- مفهوم بیت ۴۹۰۱ خداوند حَتَّى قِیُومِ که «قائم به قسط» است یعنی هر چه را در مرتبه و جای خود قرار می دهد و فراخور آن استعداد و موهبت عطا می کند، و همین قیام به قسط او،

ظهوری از صفت «حَى قَيُّوم» است، علم شهودی دارد و یا شاهد است که جز او خدایی یگانه و در حال و نمودار قیام به قسط نیست.

۷- مفهوم بیت ۴۹۰۲ ← خورشید حقیقت یگانگی و وحدت وجود حضرت حق در مرتبت واحدیت و افراد حق تعالی طلوع نمود.

۸- مفهوم بیت ۴۹۰۳ ← خداوند خود را به خود، پیش از آنکه خلق او را گواهی نمایند، گواهی داد، بی نیاز به گواهی خود از گواهی جز از خود، به سزای حق خویش، پیش از پیدایی خلق خویش. خداوند عَزَّوَجَلَّ، خود را، خود، ستود و خود گواهی داد، به سزای خویش، از صفت خویش و در کلام خویش خبر داد از وجود خویش و صمدیت و قیومیت و دیمومیت خویش. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

[... در تفسیر «القرآن» شهادت خدا را، «مقام جمع» دانسته است که آن مقام وحدانیت است که در آن نه شاهده‌ی است و نه مشهودی و این، مقام اجمال است... سپس از مقام اجمال به مقام تفصیل (از وحدت به کثرت) برگشته و می‌گوید: «والملائكة و اولوالعلم قائماً بالقسط» یعنی قوای مجرد و غیر مجرد که همه مظاهر و صور کثیره و سایه‌های همان واحدند به عدل برپایند و برحسب استعداد و استحقاق خود از جود و کمال او برخوردار و به اندازه وسعت و مراتب خود، نمودار و بیانگر وجود اویند... شهادت خدا، حضور عینی و علمی و حکمی و ذاتی و اسمایی و صفاتی اوست در هر چیز. چنان که علی (ع) فرمود: «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله و بعده و فیه» (هیچ چیز ندیدم جز آنکه خدا را قبل از آن یا بعد از آن و یا در آن دیدم). لذا عالم نمود، تشابه و آینه ظهور است...

اما اینکه ابتدا، شهادت خدا و سپس ملائکه و اولوالعلم مطرح شده است، از وحدت به کثرت رسیدن است و آن برهان صدیقین و کاملین است که به وحدت شهود رسیده‌اند، و از وجود مطلق وجودهای اعتباری و مقید به ماهیات را انتزاع می‌کنند و اینکه دو بار «لا اله الا هو» مطرح شده است (در آیه ۱۸)؛ به علت بازگشت است از کثرت به وحدت. پس دو طرف دایره، باز به هم می‌رسد و آن وحدت وجود و وحدت موجود است. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد اول سرالاسرار، فروغی از عرفان قرآن).

۹- مفهوم بیت ۴۹۰۴ ← خداوند شهادت به ذات خود داد، پیش‌تر از ایجاد زمان و قبل و بعد و

پیش‌تر از آنکه حق به تجلی شهودی به صورت جمیع موجودات ظاهر شود (یعنی در همان مقام وحدانیت که در توضیح شماره ۸ به آن اشاره شد) و قریب و بعید اجتماع یابند و قران نحسین (با هم آمدن دو ستاره نحس، مانند زحل و مریخ در برجی) و قران سعدین (مقارنه دو ستاره سعد، مانند مشتری و زهره، در برجی) رخ دهد (منظور پیش‌تر از ایجاد ممکنات و موجودات عالم است).



- |   |  |
|---|--|
| غیر ذاتش کو به خود موجود بود                      | ۴۹۰۵- نی در آن دم شاهد <sup>۱</sup> و مشهود <sup>۲</sup> بود |
| واقف از برهان اثبات خود، اوست                     | ۴۹۰۶- هم چنان خود شاهد ذات خود، اوست                         |
| واندر این مشهد به تفصیل شهود <sup>۳</sup>         | ۴۹۰۷- پس به تفصیل آمد از جمع وجود                            |
| بخشی ز غیری در ظهور واحد او                       | ۴۹۰۸- شد به وحدانیت خود شاهد او                              |
| که شهادت گوی خود بی مانع است                      | ۴۹۰۹- هستی اشیا زبان صانع است                                |
| می سزایند این شهادت دم به دم                      | ۴۹۱۰- برگ و باران ریگ صحرا موج <sup>۴</sup> تم               |
| نقش باشد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» <sup>۵</sup> | ۴۹۱۱- هر گیاهی کز زمین روید بر او                            |
| بر وجود خود به وحدت شاهد است                      | ۴۹۱۲- نقش یعنی همره او، موحد <sup>۶</sup> است                |
| کو در اثباتش جز او گوینده‌ای؟                     | ۴۹۱۳- در یسقین گبر بر شهادت زنده‌ای                          |
| نیست در هستی جز او یعنی «الله»                    | ۴۹۱۴- خود بُود بر ذات خود زاشیا گواه                         |
| شاهد اعنی بر شؤونات شه‌اند <sup>۷</sup>           | ۴۹۱۵- و آن ملایک و آن «اولوالعلم» آگه‌اند                    |
| در تفصیل مظاهر جلوه گر                            | ۴۹۱۶- شد به وجه عدل از علم و اثر                             |
| کاوست ظل وحدت اندر عین جمع                        | ۴۹۱۷- هم به صورت‌های کثرت بی زمنع                            |
| قدر استعداد <sup>۸</sup> او با رونقی              | ۴۹۱۸- بهر اعطای حق هر ذی حتی                                 |
| تا کند اعظا قبول از حضرتش                         | ۴۹۱۹- تا چه باشد هر وجودی وسعتش                              |
| قدر استعداد و استحقاق خود                         | ۴۹۲۰- نور خواهد شمس، در اشراق خود                            |
| نی به قدر شمس، کز عدل است دور                     | ۴۹۲۱- ذره هم خواهد به قدر خویش، نور                          |
| قائم «بالقسط» بر نظم و نمود <sup>۹</sup>          | ۴۹۲۲- پس بُود حق در تفصیل وجود                               |



۴۹۲۳- نیست معبودی جز او کز عدل و داد	فیضِ رحمانی <sup>۱۱</sup> به خلق از پیش داد
۴۹۲۴- غالب و قاهر بود بر کُلّ شی	جمله مسقفور انسدر استیلایِ وی
۴۹۲۵- حکمتش ترتیب اشیا را تمام	داد و کرد اعطا به هر شیء در مقام
۴۹۲۶- اندر این آیت شوونِ اهل علم <sup>۱۱</sup>	ظاهر آمد داری ار باور به سلم
۴۹۲۷- عالمی کو با مَلک هم دوده <sup>۱۲</sup> است	وصفِ او حق با مَلک فرموده است
۴۹۲۸- چون ملایک ذیلش <sup>۱۳</sup> از لوٹِ دَنَس <sup>۱۴</sup>	پاک باشد و ز هوا و از هوس
۴۹۲۹- علم دین از لوح خواند نَز سطور	زین ره آمد در حدیث: «أَلْعَلْمُ نُورٌ» <sup>۱۵</sup>
۴۹۳۰- حق بَرَد بیرونش از پندار و شک	هم‌چنان که آموخت دانش بر مَلک
۴۹۳۱- این چنین عالمِ لِقایش <sup>۱۶</sup> در مثال	بهرتر است از طاعت هفتاد سال
۴۹۳۲- این چنین کس عالمِ رَبّانی است	جسانش از تأیید حق نورانی است
۴۹۳۳- تا نیفتد کس ز گفتارم به وَهَم	کَاهِلِ ظاهر نیستشان زین علم سهم
۴۹۳۴- علم را تعمیم ده باز ای حبیب	تا بَرَد هر کس به قدر خود نصیب



۱- شاهد: آنکه ببیند و گواه باشد.

۲- مشهود: آنچه که دیده شود و به آن گواهی داده شود.

۳- مفهوم بیت ۴۹۰۷: [صورت جامعه هر چیز مخصوص است به «ذات» آن و صورت متفرقة هر چیز مخصوص است به «وجه» آن، صفات هر چیز مخصوص‌اند به ذات آن و اسامی هر چیز مخصوص‌اند به وجه آن. «ذات» از «عالم اجمال» است، بلکه خود عالم اجمال است و «وجه»، از «عالم تفصیل» است، بلکه خود عالم تفصیل است. و ذات و وجه را کتاب خدای هم می‌گویند. اما ذات، کتاب مُجمل است و وجه، کتاب مفصّل است. «وجه»، عالم تفصیل است و «عدم» عالم اجمال. تقدیر همه چیز در مرتبه ذات نموده‌اند و اندازه همه چیز در آن مرتبه معین کرده‌اند، اما جمله مجمل بودند، نه مفصّل و پوشیده بودند، نه ظاهر. در مرتبه وجه همه آن‌ها از اجمال به تفصیل آمدند و آنچه پوشیده بود، ظاهر شد و حق به تجلی

شهودی به صورت جمیع موجودات ظاهر و در عالم شهادت موجود شد. (با برداشت از کتاب انسان کامل عزیزالدین نسفی).

۴- یم: دریا.

۵- لآلِةَ غَیْرُهُ: اشاره است به «لآلِةَ الْاِهُو» (در آیه ۱۸ سوره آل عمران).

۶- موجد: آفریننده (خدا).

۷- شه: شاه، (اشاره به خداوند).

۸- استعداد: قابلیت. هر یک از موجودات، استعداد ظهور چیزی دارند و چون در خارج موجود می‌شوند هر یک به کار خود مشغول شده، هیچ یک نمی‌توانند کار دیگری را انجام دهند. خداوند حی قیوم همه اجزای درشت و ریز و پیداونهان را با هم پیوسته و حیات و کمال می‌بخشد و هر یک را در حد قابلیت خود بر پا می‌دارد.

۹- مفهوم ابیات ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲ ← برای مثال، خورشید برای تابش نور خود، به اندازه استعدادش از خداوند نور می‌گیرد و ذره هم به قدر خود نور می‌گیرد نه به اندازه خورشید که از عدالت به دور باشد، نه ریزها و ریزترها بر آن میزان بس دقیق و تعیین شده توسط «قائم بالقسط» (← زیرنویس صفحه قبل، شماره ۶) طغیان می‌کنند و نه درشت‌ها و درشت‌ترها آنها را از مدار خود می‌رانند و از افاضه به آنها امساک می‌کنند.

۱۰- فیض رحمانی: بخشایش عام خداوند در این دنیا که همگان را شامل است، از روی آفریدن و روزی دادن و نه توفیق طاعت در دنیا.

۱۱- اهل علم: اشاره به «أُولُو الْعِلْمِ» که در آیه ۱۸، همراه با ملائک آمده و ذکر شده است که اهل علم همراه با ملائک شهادت می‌دهند که خداوند، یگانه و قائم بالقسط است. بزرگ است شرف فرشتگان و انبیا و علما که الله تعالی شهادت ایشان را با شهادت خود پیوند داد.

۱۲- هم دوده: هم خانواده، هم دودمان.

۱۳- دَنَس: پلیدی، چرک، ریم.

۱۴- ذیل: دامان، جامه.

۱۵- مفهوم بیت ۴۹۲۹ ← عالمی که هم‌چون ملائک، از هوا و هوس پاک است، علم دین را از

لوح محفوظ که اُمّ‌الکتاب است [«لوح محفوظ»] می‌آموزد نه از کتب ظاهری و معمولی و علم آنها، علم خداوندی است و از این روست که در حدیث آمده است که علم، نور است. (گفته‌اند علم نوری است مقتبس از مشکات نبوت در دل بنده مؤمن که به واسطه آن به خدای راه یابد). پیامبر (ص) فرمود: «العقل نورٌ فی القلب یعرف به بین الحق والباطل».

۱۶- لِقَا: دیدار، دیدار کردن.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ

مساکن دین (پسندیده) نزد

اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ

خدا آیین اسلام است و اهل کتاب راه اختلاف نمی‌یابند مگر

بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ

پس از آگاهی به حقانیت آن، و این خلاف راه خدا در میان آوردند. و هر کس به آیات خدا کافر شود

اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلْتُ

(پرسید که) محاسبه خدا زود خواهد بود. (۱۹) پس اگر با تو (برای مخالفت یا دین حق) به باطل احتیاج کنند، بگو:

وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعْنِي وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ

من و پیروانم خود را تسلیم امر خدا نموده‌ام و بگو با اهل کتاب و با اُمّیان:

ءَأَسَلْتُمْ فَإِنْ أَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ فَأَسَلْتُمْ

آیا شما هم (چون حق پدیدار شود) تسلیم حق شده و ایمان آرید؟ و چنانچه ایمان آرند هدایت یافته‌اند و اگر (از حق) روی گردانند

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

بر تو چیزی جز تبلیغ (دین خدا) نیست و خداوند به حال بندگان بیناست. (۲۰) همانا آنان که به آیات خدا کافر شوند

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ

و انبیاء را بی جرم و به ناحق بکشند و آن مردمی را

الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ

که (عقل را) به درستی و عدل بخوانند به قتل رسانند، آنها را

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ

به عذاب دردناک بشارت ده. (۲۱) آنهاست که اعمالشان

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

در دنیا و آخرت نیاه گردیده و کسی آنها را (برای نجات از عذاب) پاری نخواهد کرد. (۲۲)

- ۴۹۳۵- بهره‌ور گردند هر یک ز امتیاز
- ۴۹۳۶- لیک گر خَدَاد گوید بی دلیل
- ۴۹۳۷- هیچ حاجت علمِ اُسْطَرلاب نیست،
- ۴۹۳۸- داده از کسف رشته انصاف را
- ۴۹۳۹- علمِ ظاهر در مقام خود نکوست
- ۴۹۴۰- علمِ باطن لیک گر دانی مقام
- ۴۹۴۱- لیک این دعوی کند هر جاهلی
- ۴۹۴۲- زین سخن بگذر که دور از نامِ توست
- ۴۹۴۳- و آن بُسود تسلیم در توحید او
- ۴۹۴۴- باشد آن مبنی بر اخلاق و عمل
- ۴۹۴۵- گفتِ مؤمن را تو بشناس از عمل
- ۴۹۴۶- آن بُود در قول و فعلش عزم و جزم
- ۴۹۴۷- آرد اسلامی که هست از اعتقاد
- ۴۹۴۸- انقیادِ حق هر آن را صدعاست
- ۴۹۴۹- بسندگیِ اولیا در کفر و دین
- ۴۹۵۰- بر ولای اولیا خود را بسنج
- ۴۹۵۱- آدمی را نیست به زین آزمون
- ۴۹۵۲- با مَحْک زر را شناسی از نُحاس<sup>۶</sup>
- ۴۹۵۳- می نکردند اختلاف از ناصواب
- ۴۹۵۴- جز ز بعد از علم کآمد بر نشان
- ۴۹۵۵- از حسد کردند در وی اشتباه
- ۴۹۵۶- یا حسد گشت از شناسایی حجاب
- ۴۹۵۷- علم یا احمد بُود بسا آیتش
- ۴۹۵۸- یعنی آگاه از ظهورِ حق شدند
- جای خود خَدَاد<sup>۱</sup> و اُسْطَرلاب ساز<sup>۲</sup>
- علم من در نظمِ عالم شد دخیل،
- نظم عالم را دخیل این باب نیست،
- گشته مُنْکِر بهر دُردی، صاف را
- حُکْم‌ها در شرع، چون راجع به اوست
- اصل اسلام است و ایمان وَالسَّلَام
- تو بده تمییز اگر صاحب دلی
- گفتِ دین در نزد حق اسلام توست<sup>۱۹۹</sup>
- گر مسلمانی بُسود توحیدجو
- گر عمل نبُود دروغ است و دَغَل
- کافران را هم ز انکار و زَلَل<sup>۳</sup>
- وین نه جز انکارش اندر علم و عزم
- بر خدا و اولیایش انقیاد
- او ز جان سُتْقَاد<sup>۴</sup> امر اولیاست
- امتحان است آر جُسوی داری یقین
- بیتِ ماری بسین تو، یا مأوای گنج<sup>۵</sup>
- تا خورد زین نیل آب، او یا که خون
- آدمی را هم بر این میزان شناس
- آن کسان کآمد مر ایشان را کتاب
- سوی ایشان احمد اعنی زامتحان
- قلبها در آن خلاص آمد سیاه
- چشم یا بستند بر عمده از صواب
- یا که باشد سوی ایشان نسبتش
- وز لِحاجت کافر و احمق شدند

زود آید در حساب و در جزا	۴۰۰ ۴۰۱	۴۰۰ ۴۰۱	۴۰۰ ۴۰۱
وجه خود خالص نمودم من بر او	۴۰۲	۴۰۲	۴۰۲
من بر آن دینم نه بر دینِ فِرَق	۴۰۳	۴۰۳	۴۰۳
دینِ حَق دور است زاغراض و خلاف	۴۰۴	۴۰۴	۴۰۴
و آن که در دین دارد از من پیروی	۴۰۵	۴۰۵	۴۰۵
کآیستی در دین ندارند از بیان	۴۰۶	۴۰۶	۴۰۶
هم به گفتار قریش اندر ورود	۴۰۷	۴۰۷	۴۰۷
نیست در وی اختلافی بسالیقین	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۸
اشتباه از سر نباشد از دُم است	۴۰۹	۴۰۹	۴۰۹
اصل توحید است آن گر آگهید	۴۱۰	۴۱۰	۴۱۰
بر تو نبود جز بِلَاغ <sup>۷</sup> و دعوتی	۴۱۱	۴۱۱	۴۱۱
بر مآل و حال نیک و بد همه	۴۱۲	۴۱۲	۴۱۲
دُم بُسَدَدند و کینه ور با سر شدند	۴۱۳	۴۱۳	۴۱۳
و آن که آمر بُسَد ز حق با عدل و داد	۴۱۴	۴۱۴	۴۱۴
بر عذاب بی‌شمار دردناک	۴۱۵	۴۱۵	۴۱۵
نیست در دارِ نَشان <sup>۸</sup> یار و پناه	۴۱۶	۴۱۶	۴۱۶



۱- حدّاد: آهنگر.

۲- اسطرلاب ساز: سازندهٔ اُسطرلاب که وسیله‌ای بود برای پیدا کردن ارتفاع ستارگان. اصل این کلمه یونانی و به معنی «ترازوی آفتاب» است.

۳- زَلَل: لغزش، خطا، گناه، قصور.

۴- مُنقاد: مطیع.

۵- مفهوم بیت ۴۹۵۰ ← خودت را با دوستی و محبت اولیاء الله بسنج و مقایسه کن و ببین

که آیا باطنت لانه مار نفسانیات و شهوات و صفات بد است یا خانه و مخزن گنج روحانیت و خصوصیات و صفات خوب و پسندیده.

۶- نُحَاسٌ: میس.

۷- بَلَاغٌ: بیان و ابلاغ نمودن و دعوت کردن.

۸- دَارِینَ: (تثنیه دار)؛ هر دو جهان (دار دنیا و دار آخرت؛ دنیا و آخرت).

الَّذِينَ الَّذِينَ أُوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ  
 اللَّهُ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَوَلَّى فُرْقَانُ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾  
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ  
 فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ  
 لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ  
 لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

بهره‌ور بودند از هر فصل و باب  
 تا بر احکام الهی بگردند،  
 پس گروهی ز آن بگردانند رو  
 وین بود اغراض ایشان را سبب  
 مس‌ن سازد نار غیر از چند روز  
 مُفتری<sup>۲</sup> بودند در آیینشان  
 حال ایشان از قبول و ناقبول

۴۳۰- یا ندیدی آن‌کسان را کز کتاب  
 ۴۳۱- خوانده چون سوی «کتاب الله» شوند  
 ۴۳۲- حکم در مابینشان فرماید او  
 ۴۳۳- و آن جماعت معترض‌اند از حکم ربّ  
 ۴۳۴- کز غرض گفتند ما را در قروز<sup>۱</sup>  
 ۴۳۵- نفس می‌بفریفت اندر دینشان  
 ۴۳۶- پس چگونه است اندر آن روز مهول<sup>۳</sup>

جمع‌گردند این خلاق یک به یک	۴۹۸۲- اندر آن روزی که در وی نیست شک
کسب کردند آنچه از شفق <sup>۴</sup> و حسد	۴۹۸۳- پس جزای هر کسی بر وی رسد
می‌رسد تا آن حقوق از بیش و کم	۴۹۸۴- کس نیابد بر جزای خود ستم
نیست غافل از حساب خود دمی	۴۹۸۵- عاقل از پیش آن زمان بیند همی
قول و فعلش جمله زشت و ناحق است	۴۹۸۶- آنکه غافل زین حساب است احمق است
فـارغند و از ثواب و از عتاب	۴۹۸۷- قوم دیگر می‌شناسم کز حساب
یا که این باشد جهنم و آن بهشت	۴۹۸۸- نیستشان چیزی به یاد از خوب و زشت
هستی خود جمله در وی سوختند	۴۹۸۹- آتشی از نار عشق افروختند
فارغ از دانایی و نادانی‌اند	۴۹۹۰- از دو عالم رسته در حق فانی‌اند
داده خـششان ز اقتدار خود شکوه	۴۹۹۱- خسروان مُلک فقرند این گروه
یافتند از نیستی این اقتدار	۴۹۹۲- نیستی را کرده بر هست اختیار
در گدایی کـرّ و فرّ خسروی	۴۹۹۳- داده حق بر کهنه‌پوشان این نُوی
غـرّت دازین <sup>۵</sup> و آگاهی دهد	۴۹۹۴- هر که را خواهد خدا شاهی دهد



- ۱- فروز: تابش (نور)؛ افروختن (آتش).
- ۲- مُفتری: تهمت زنده.
- ۳- مهول: مخوف، ترسناک.
- ۴- شفق: مهربانی، مهربان شدن (شفق، شفقت).
- ۵- دازین: (تثنیه «دار»); هر دو جهان (دنیا و آخرت).

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ  
 مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ  
 مَنْ تَشَاءُ يُبَدِّلُ يَدَكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ اللَّيْلَ  
 فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ  
 وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾  
 لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ  
 يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ  
 تُقَةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

- ۴۶۰- ۴۹۹۵- گو تویی ای آنکه بخشی تاج و گناه
- ۴۹۹۶- شاه آن باشد که هست از مشیتش
- ۴۹۹۷- هر که را خواهی دهی ملک جهان
- ۴۹۹۸- «تَنْزِعُ»<sup>۱</sup> یعنی مُلکِ دنیا و آن چه هست
- ۴۹۹۹- مُلک<sup>۲</sup> مُلکِ توست بر هر کس سزاست
- ۵۰۰۰- بازگیری زو دهی بر دیگری
- ۵۰۰۱- یافت عزت آنکه باری از تو جُست
- ۵۰۰۲- هر که را دانی به عزّت قبالتش
- ۵۰۰۳- ظاهر و باطن عزیز از حق شود
- بر تمام مُلکِ هستی پادشاه  
 جاسان اشسیا در احاطه قدرتش  
 هر چه خواهی گیری از وی در زمان  
 منتقل زو گردد از دستی به دست  
 بعضی از آن را دهی تا وقت خواست،  
 منتهی چون شد به دم جوید سری  
 دید ذلت آنکه خود بین گشت و سُست  
 در ولای خمود کسی صاحب دلش  
 و آن که خود بین خوار و بی رونق شود



- ۵۰۰۴- پس به ذلت در خور آمد از وجود  
 ۵۰۰۵- هست بر وفق اراده و مشیت  
 ۵۰۰۶- قناری بر منع و بر اعطا تمام  
 ۵۰۰۷- منع و اعطا، قبض<sup>۳</sup> و بسط<sup>۴</sup> و خفض<sup>۵</sup> و رفع<sup>۶</sup>  
 ۵۰۰۸- انسدر اشیا برقرار از واجب است  
 ۵۰۰۹- در بیهاران از نسیم قرو دین  
 ۵۰۱۰- شد چو نوبت باز باد بهمنش  
 ۵۰۱۱- تا لباس عزت اندر نوبهار  
 ۵۰۱۲- هم‌چنین در هر مقام این دُرد<sup>۸</sup> و صاف  
 ۵۰۱۳- دُرد هم صاف است اندر جای خود  
 ۵۰۱۴- شب مبین کزوی جهان پر ظلمت است  
 ۵۰۱۵- پیرو آن دانسی تسوای پرودگار  
 ۵۰۱۶- روز را آری به شب، شب را به روز<sup>۲۷۵</sup>  
 ۵۰۱۷- آوری از نسطفه آدم را بیرون  
 ۵۰۱۸- رزق روحانی به جنت از صواب  
 ۵۰۱۹- روز فسح مکه از پرودگار  
 ۵۰۲۰- یا به روز حفر خندق در خبر  
 ۵۰۲۱- گفت روم و فارس زین پس بالیقین  
 ۵۰۲۲- مشرکان گسفتند تازه در سر او  
 ۵۰۲۳- نیست او را مکه کافی در گشاد  
 ۵۰۲۴- بسا تنی چند از مساکین عرب  
 ۵۰۲۵- آمد این آیت که مُلک است از خدای  
 ۵۰۲۶- مؤمنان کفار را بر خویش دوست<sup>۲۸۸</sup>  
 ۵۰۲۷- آنکه در دین مر شما را نیست یار
- مستقضى بود آنچه آمد در نمود  
 عزت و ذلت به دست قدرت  
 بر هر آنچه آید از هستی به نام  
 رنج و راحت، موت و احیا، ضرر<sup>۷</sup> و نفع  
 کو به فعل خود بر اشیا غالب است  
 باغ‌ها شد پر شکوفه و یاسمین  
 کنند آن کسوت به خواری از تنش  
 بعد ذلت پوشد او را کردگار  
 هست اندر جام گیتی بسی گزاف  
 شب بود تاریک اما نیست بسد  
 در نهادش صد هزاران حکمت است  
 کافریدی لیل و آوردی نهار  
 خسی ز مسیت مسیت از خسی در رموز<sup>۹</sup>  
 نطفه را هم ز آدمی ذی شوون  
 می‌دهی بر هر که خواهی بی «حساب»  
 آمد این آیت بر آن فخر کبار<sup>۱۰</sup>  
 هست کامد بر رسول از دادگر  
 فتح خواهد شد به دست مسلمین  
 فکر روم و فارس دارد آرزو  
 دارد اندر دل تمنای بلاد  
 فتح روم و فارس نستوان بی سبب  
 می‌دهد بر هر که خواهد از رضای<sup>۱۱</sup>  
 می‌گیرند این نه اندر دین نکوست  
 دوستی بسا او بود دور از شعار

۵۰۲۸- دوستی با غیر مؤمن نارواست	کو در آیسین و عمل دور از شماس
۵۰۲۹- انگبینی کو به زهر آلوده است	گر خورد کس دشمن خود بسوده است
۵۰۳۰- هر که کرد این از خدا بیگانه است	نیستش چیزی ز دین دیوانه است
۵۰۳۱- از ولای حقی ندارد بهره او	این کند با حق کسی غیر از عدو؟



- ۱- تَنَزَع: از تَزَع، به معنی چیزی را از بیخ و بن برکندن و خودداری از کاری، برگرفتن.
- ۲- مُلْك، مُلْكٍ تَوَسَّتْ: بر همه هستی و پدیده‌های آن تصرف و تسلط مطلق و نافذ داری و در ید قدرت حکیمانه توست. یکی را برکشی و بنوازی، و یکی را بگُشی و بیندازی، یکی را به اُنس خود آرام دهی و او را غم عشق خود سرمایه دهی تا بی آن آسایش دل و آرام جاننش نبود. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).
- ۳- قَبِض: گرفتگی، تنگ کردن، (سختی).
- ۴- بَسَط: وسعت دادن، فراخی، آسانی.
- ۵- خَفَض: پست کردن، فرود آوردن، پایین آوردن رتبه و مقام.
- ۶- رَفَع: بالا بردن رتبه و مقام.
- ۷- ضَرَر: ضرر، زیان.

- ۸- نُرد: ته نشین و رسوب و کدورت تَه ظرف، مایعات. کنایه از امور متضاد یکدیگر.
- ۹- [ «شب»، «عالم غیب» را گویند و بر «عالم جبروت» نیز اطلاق می‌کنند. و بر «اعیان ثابته» نیز شب گویند... تاریکی شب، اشاره به ظلمت ممکنات است از جهت اینکه سایه و تکثرات از نمودهای شب و تجلیات حق تعالی، روز محسوب می‌شود... خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: ... کلاً خروج از شب به روز، خروج از عالم ممکنات به عالم احدیت (کثرت به وحدت) و خروج از نور به ظلمت (وحدت به کثرت) است. مرگ هم همان عالم کثرت است و حیات، عالم وحدت... بنابه نقل از تفسیر «القرآن»، شب، ظلمت نفس است و روز، نور قلب، و «حی»، حیات به قلب است و «میت»، مرده نفس است. با «حی» علم و معرفت است و با «میت»، جهل.

پس خدا، از نور علم، به جهل و از ظلمت جهل، به علم می‌کشاند]. (به اختصار از جلد اول سرالاسرار، فروغی از عرفان قرآن).

۱۰- فخرِ کِبَار: مایهٔ مباحثات بزرگمردان؛ اشاره به حضرت ختمی مرتبت، محمّد مصطفی (ص).  
 ۱۱- مفهوم ابیات ۵۰۲۰ تا آخر ۵۰۲۵ [سبب نزول آیهٔ ۲۶ سورهٔ بقره این بود که مصطفی (ص) در روز فتح مکه، امت خود را به مُلکِ پارس و روم و عده داد. (گروهی هم گفتند پیامبر در روز جنگ خندق که سلمان فارسی تیز حضور داشت، حفر نمودن خندق را بین یاران خود تقسیم کرد و سپس وعدهٔ فتح روم و فارس را داد). منافقان و جهودان این وعدهٔ پیامبر را بسیار بعید دانستند و گفتند آیا محمّد را مکه و مدینه بس نیست که به فارس و روم هم طمع دارد؟! آن‌گاه آیه نازل شده که «یا محمّد؛ بگوی ای خداوند پادشاهان! پادشاهی آن را دهی که خود، خواهی او را که به پادشاهی عزیز کنی و بناواری و گرامی داری (چون محمّد مصطفی، (ص) و آدم و فرزندان او را)؛ و او را که خواهی، خوارداری (چون دشمنان وی یعنی منافقان و جهودان و مشرکان را و ابوجهل و اصحاب او و ابلیس را). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدهٔ الابرار).

قُلْ

إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تَبَدُّوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي

السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَّا عَمِلَتْ

مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ

اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

(مطابق) خود می‌ترساند، و خداوند در حق بندگان بسی مهربان است. (۳۰) بگو (ای پیغمبر)؛ اگر خدا را دوست می‌دارید

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
 مرا پیروی کنید. تا خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد. و خدا آمرزنده و مهربان است. (۳۱)

- ۵-۳۲- یسار دل شو نفس خونی راپهل<sup>۱</sup>  
 ۵-۳۳- لذت نفس است مسانند سراب  
 ۵-۳۴- می نماید چون سرابت شادابی  
 ۵-۳۵- زاغ<sup>۲</sup> راگیری، گذاری باز<sup>۳</sup> را  
 ۵-۳۶- سوی گورستان برود زاغ از رخت  
 ۵-۳۷- زنده کی با مرده هرگز یار شد  
 ۵-۳۸- مردگان با هم به گورستان خوش اند  
 ۵-۳۹- زنده ای از مرده گر جوید فلاح،  
 ۵-۴۰- مؤمن ار مغلوب و کافر غالب است  
 ۵-۴۱- گو کنید ار ظاهر، ار پنهان، خدا<sup>۲۹۵</sup>  
 ۵-۴۲- می ترساند شما را حق ز خود  
 ۵-۴۳- «نفس»<sup>۳۰۰</sup> ها یابند در یوم النشور<sup>۹</sup>  
 ۵-۴۴- هم بدانند آنچه در ارض و سماست  
 ۵-۴۵- دوست دارد بسین او و اعمال بد  
 ۵-۴۶- هم چنین اعمال بد، کان ظاهر است  
 ۵-۴۷- می دهد حق بسیمتان از خویشتن  
 ۵-۴۸- آن عمل ها جمله باشد پیش رو  
 ۵-۴۹- چون «رئوف» است او به هر جا بر عباد
- گردی از آن رو سفید، از این خجل  
 می برد برخشک تسهت<sup>۲</sup>، نی بر آب  
 زار مسیری پس میان وادیسی<sup>۳</sup>  
 یار خوانی نفس حیلت ساز را  
 باز بکشد جسانب شاهنشهرت<sup>۶</sup>  
 جز مگر وقتی که خود مردار شد  
 میوشان زنده یار مهوش اند<sup>۷</sup>  
 یا شود یار، از تقیه<sup>۸</sup> است و صلاح  
 عیب نبود بسل تقیه واجب است  
 دانسد آنچه باشد اندر سینه ها  
 هم بر او برگشت خلق از نیک و بد  
 آنچه کردند از نکویی در حضور  
 هم به هر چیزی توانا ز اقتضا است  
 فرق به باشد تا نیاید در عدد  
 پیش روی او یکایک حاضر است  
 تا بدانید این یقین خواهد شدن  
 مسی نماید بسعد آن را آرزو  
 نیست انذارش جز از لطف و وداد<sup>۱۰</sup>

## در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

۵-۵۰- گو خدا را گر شما دارید دوست	پس پیروی من دلیلِ حُبِّ اوست
۵-۵۱- اهل نجران را ۱۱ چنین گو در جواب	که کنند اظهارِ حُبِّ و انتساب
۵-۵۲- حُبِّ حق از راه تعظیم مسیح	می‌نمایند ادعای هست از صحیح
۵-۵۳- گو کنید از دین احمد پیروی	چون به حق دارید حُبِّ معنوی
۵-۵۴- چون در آید اندر این دین مبین	حق شما را دوست دارد بسالیقین
۵-۵۵- حُبِّ من جوید گر گوید راست	حُبِّ محبوب خدا، حُبِّ خداست
۵-۵۶- گر که محبوب تو را کس داشت دوست	شاد گردی زو، دلت در حُبِّ اوست
۵-۵۷- مصطفی باشد حبیبِ کردگار	حُبِّ او دین است اندر اختیار
۵-۵۸- حُبِّ او را هر که در دل داد جا	حق به‌خشد جرم او را زآن و لا
۵-۵۹- حق تعالی در صراطِ مستقیم	بر محبِّ او غفور است و رحیم
۵-۶۰- هم‌چنین بر هر که یارِ یارِ اوست	بر رسول و اهل بیت اقرار اوست



- ۱- یار و یاور معنویات شو و نفسانیات مهلک را رها کن و فروگذار.
- ۲- تیه: بیابان بی آب و علف.
- ۳- وادی: درّه، گشادگی میان دو کوه.
- ۴- زاغ: کلاغ، کنایه از نفسانیات.
- ۵- باز: پرنده شکاری معروف. کنایه از معنویات و امور روحانی.
- ۶- مفهوم بیت ۵۰۳۶ «زاغ» (شهوآت و نفسانیات) تو را به سوی گورستان دل مردگان نفس و شهوت رهنمون می‌شود و «باز» (توجه به معنویات) به سوی حضرت حق (شاهنشاه) هدایت می‌کند.
- ۷- مهوشان زنده یار مهوش‌اند: آنان که به نور الهی رخساره‌ای هم‌چون ماه، دارند و به حُبِّ

محبوب حَيِّ لَمْ يَزَلْ زنده‌اند و دلی زنده دارند، یارو دوستدار آن ماه‌چهره حقیقی (حضرت حق) هستند.

۸- تَقِيَّة: خودداری از اظهار عقیده و مذهب یا تظاهر بر خلاف عقیده برای حفظ جان.

۹- يَوْمُ النُّشُور: روز قیامت (روز زنده شدن یا زنده کردن).

۱۰- وَدَاد: دوستی، محبت.

۱۱- نَجْرَان: سومین شهر مهم یمن (بعد از صنعا و عدن) بود که در سال دهم هجرت مسیحیان این شهر گروهی را برای ملاقات و مذاکره با پیامبر اسلام به مدینه فرستادند، پیغمبر آنها را به اسلام دعوت کرد ولی قبول نکردند. پیامبر پیشنهاد مباحله کرد، امتناع کردند پس معاهدای با پیامبر بستند که جزیه بدهند و در امان باشند. این معاهده که بر طبق دستور سوره توبه بسته شده بود، مجری بود تا زمان عُمَر، که آنان را از عربستان بیرون کرد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

بگو: فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید. و اگر توبه نکنید و روی برگردانید او کافر شوید! همانا خدا هرگز

الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ

کافران را دوست ندارد. (۳۲) به حقیقت خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم

وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ

و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. (۳۳) فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر، و خدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ

(به قولها) اسوال همه شنوا و داناست. (۳۴) آنگاه که زن عمران گفت: پروردگارا من عهد کردم

مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا

فرزندی که در رحم دارم از فرزندی خود در راه خدمت تو آزاد گردانم، این عهد من بیلایم که تویی شنوا و آگاه. (۳۵) و چون

وَضَعْتُهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ

او را براد (از روی حسرت) گفت: پروردگارا، فرزندانم دختر است! - و خدا بر آنچه او زایدانه داناکر است -

وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ

و پسر مانند دختر نخواستد بود، و من او را مریم نام نهادم و او را

وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده در پناه تو آوردم. (۳۶)

- ۵-۶۱- قُلْ «اطِيعُوا اللَّهَ» فِي الدِّينِ «وَالرُّسُولَ»<sup>۳۲</sup><sup>۱</sup> گـر شما دارید عیبی را قبول
- ۵-۶۲- وَر بگسردانید رو از راه دین
- ۵-۶۳- اصْطَفَىٰ<sup>۳۳</sup> حَقَّ داد مر تسلیم را
- ۵-۶۴- و «آلِ عِمْرَانَ» جمله را بر عالمین
- ۵-۶۵- هَسَمَ چنین بعضی ز فرزندانشان<sup>۳۴</sup>
- ۵-۶۶- این نشان، علم است و عصمت در نظر
- ۵-۶۷- هَر یـک از پیغمبران از بعدِ خود
- ۵-۶۸- چـون کسی کاندر نبوت خاتم است
- ۵-۶۹- جانشین نسنوده تعیین ای خلیل
- ۵-۷۰- عَقْل گوید در گذر این قیل و قال
- ۵-۷۱- تـو کنی تعیین وصی بعد موت
- ۵-۷۲- بـاورم نآید تو نیز ار بخردی
- ۵-۷۳- پس چو تعیین وصی با احمد است
- ۵-۷۴- بشسنود حق آنچه دارم اعتراف
- ۵-۷۵- هـم بـود دانا به سِرِّ باطنم
- ۵-۷۶- کـو به جهر و سِرِّ «سمیع» است و «علیم»
- گـر شما دارید عیبی را قبول
- کـآن بـسود حق، «لَا يُجِبُ الْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup>
- «آدم» و نوح، «آلِ اِبْرَاهِيمَ» را
- بـودشان در هر غمی یار و معین
- بـرگزید آن قسوم را حق، با نشان
- لیک با نَص<sup>۴</sup>، نی به اجماع<sup>۵</sup> بشر
- کـرده تعیین جانشینی مـعتمد
- دین او بر پا بـود تا عالم است
- نیست برهان حاجت اینجا یا دلیل
- نیست برهان فرض در امر محال
- گـویی از پیغمبر این گردیده فوت
- این مـکـن باور ز نفس واحدی
- گـویی ار تعیین نکرده است او، بد است
- بـر علی و اهل بیتش بی خلاف
- گـر به حیدر و آتش از دل مؤمنم
- گـر روی مُغَوِّجِ پـه ره، یا مستقیم

## در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام در وقت حمل و استعاذه او

- ۵-۷۷- جَنَفَ عِمْرَانُ گفـت کی رَبُّ الْكَرَمِ<sup>۳۵</sup>
- ۵-۷۸- بـاشد آزاد از پی طاعت همه
- ۵-۷۹- کن قبول این را تو از فضلِ عمیم<sup>۶</sup>
- ۵-۸۰- وَضِعَ چـون شد دید آنـشی از تن است<sup>۳۶</sup>
- ۵-۸۱- اعلمی تو بر هر آنچه گشته وضع<sup>۸</sup>
- نذر کردم آنچه دارم در شکم
- سوی سعید حاضر خدمت همه
- که به جهر و سِرِّ سمیع و علیم
- گفت یا رب مرد کی هم چون زن است<sup>۷</sup>؟
- که ز نطفه آگهی تا موت و نزع<sup>۹</sup>

نقش را نقاش پیه دانسد اساس	۵۰۸۲- در رَجَم هستی تو صورت بندِ ۱۱ ناس ۱۱
نذرِ خود، نبود عدول از مامضی ۱۲	۵۰۸۳- اینن بُود زن، یعنی ار نارم بجا
هم پناه آرم ز شیطانِ عدو	۵۰۸۴- نام او «مریم» نهادم، بر تو زو
بهر نسوان است از دیو رجیم	۵۰۸۵- استعاده ۱۳ بودش از چیزی که بیم
عقل را فاسد کنند دین را تباه	۵۰۸۶- باز دارد مرد و زن را بر گناه
بُرد بر حق که بُود در خور به زُن	۵۰۸۷- پس پناه از آن حوادث و آن فتن



۱ و ۲- رجوع شود به معنی آیه ۲۲

۳- اِصْطَفَى: پاکیزه‌اش کرد، برگزید.

۴- نَص: کلام صریح و آشکار و معتبر.

۵- اِجْماع: جمع شدن مردم گرد یکدیگر. هماهنگی و اتفاق جماعتی در امری. عزم کردن بر کاری.

۶- عمیم: کامل، تام، تمام.

۷- مفهوم بیت ۵۰۸۰، [مادر مریم بعد از زایمان وقتی دید که فرزندش دختر است بر سبیل عذر خواهی به خداوند عرض کرد خداوندا، من دختر زاییده‌ام، و دختر چون پسر نبود و شایستگی تحریر ندارد، زیرا که دختران را عورت و ناقص عقل و ناقص دین می‌دانستند و نیز زنان را عذر عادت ماهیانه و یا گاه به گاه باشد]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر). (تحریر: گماردن کسی، فقط برای عبادت خداوند. مادر مریم، بر طبق آنچه عادت انبیاء و علما بود، نذر کرده بود که فرزندش را به خدمت مسجد بدهد تا دائماً در عبادت خدا باشد و کار دیگری انجام ندهد)؛

۸- وَضِع: نهادن، (وضع حمل، زایمان).

۹- نَزَع: کندن چیزی از جایی، جان کندن، جان دادن.

۱۰- صور تبند: نقاش.

۱۱- ناس: انسان‌ها، مردم.



۱۲- مامضی: گذشته، آنچه گذشت

۱۳- استعاضه: پناه بردن.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

پس خدا او را به نیکویی پذیرفت

حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا

و به تربیتی نیکو پرورش داد و زکریا را برای کفالت و نگهداری او برگزید هر وقت زکریا

زَكَرِيَّا الْمِحْرَابِ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا

به صومعه عبادت مریم می آمد نزد او رزق شکفت آوری می یافت گفت که ای مریم! این رزقی از کجا برای تو می رسد؟

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

پاسخ داد که این از جانب خداست، همانا خدا به هر کس خواهد روزی بی حساب دهد. (۳۷)

هَذَا لِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً

در آن هنگام زکریا (که کرامت مریم مشاهده کرد) پروردگار خود را بخواند، بگفت: پروردگار! مرا (به لطف خویش) فرزندی

طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ

پاک سرشت دعا فرما، که همانا تو بی اجابت کننده دعا (۳۸) پس فرشتگان زکریا را ندا کردند هنگامی که

يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ

در محراب عبادت به نماز ایستاده بود که همانا خدا تو را بشارت می دهد به (ولادت) یحیی، در حالی که او به کلمه

اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾

خدا (یعنی نبوت محیی) گواهی دهد و او خود پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است. (۳۹)

- |                                     |  |       |
|-------------------------------------|--|-------|
| بهر خدمت بر حریمش بر دخول           | کرد پس پروردگار او را قبول <sup>۳۷</sup> | ۵۰۸۸- |
| ز آن که او از مرد و زن بُد جمله فرد | در قبولش داشت نیکوتر ز مرد               | ۵۰۸۹- |
| پرورش می داد در هسر طاعتش           | رزق نیکو می خوراند از جنتش               | ۵۰۹۰- |
| تا چه باشد رونق و حسن و بهاش        | آن نباتی را که رویاندخداش                | ۵۰۹۱- |
| غیر حق کز خاک رویاند نبات           | گر چه رویاننده ای نبود به ذات            | ۵۰۹۲- |
| رُسته نبیتی از زمین در ضابطه        | لیک نادر باشد از بی واسطه                | ۵۰۹۳- |
| بی وسایط دادی اش نشو و نما          | بود «مریم» آن نباتی که خدا               | ۵۰۹۴- |

یسافتی آدابِ طاعت ز آن خلیل  
 یافت رزقی نزد «مسریم» بس نکو  
 گفت از حق کو بُود رزاقِ ما  
 بی سبب یعنی به پاداش و ثواب  
 آن خلافِ عادت آنجا آشکار  
 از عنایاتِ خدا در پیش وی  
 کسوز من بر خلق باشد آیتی  
 این ز خود می‌دید در پیری محال  
 شاید از بخشی به نداداری وُتد  
 کن دعای من اجابت عنقریب<sup>۵</sup>  
 مر ملایک بعد از آن عرض و نیاز  
 کاوست یحیای مصدق<sup>۶</sup> با زشد  
 سَیِّد<sup>۷</sup> و محصور<sup>۸</sup> از رجس<sup>۹</sup> و خطا  
 می‌نشد صادر ز وی وقتی قبیح  
 عسارفان دانند و اهل ذکر و فکر  
 بِسْرٍ توحید است و تحقیق مایح  
 هم‌چنین یحیای با فکر و مقام  
 حق ستود او را به قرآن این چنین  
 رو به پیری<sup>۱۱</sup> جو توسل آن بفهم

۵۰۹۵- مر «زَکَرِیَّا» بود در کارش کفیل<sup>۲</sup>  
 ۵۰۹۶- هر زمان داخل شدی در معبد او  
 ۵۰۹۷- گفت او را هست این رزق از کجا؟  
 ۵۰۹۸- می‌دهد رزق، او چو خواهد بی حساب  
 ۵۰۹۹- چون «زَکَرِیَّا» دید اندر انحصار<sup>۳۸</sup>  
 ۵۱۰۰- میوه‌های صیفی اندر فصلِ دی  
 ۵۱۰۱- گفت یسا رَبِّ دِه به من دُرُیتی  
 ۵۱۰۲- در جوانی زو نشد فرزند و آل  
 ۵۱۰۳- چون تو را قدرت به هر کاری بُود  
 ۵۱۰۴- تو نیوشنده<sup>۳</sup> دعایی ای مجیب<sup>۴</sup>  
 ۵۱۰۵- پس ندا کردند او را در نماز<sup>۳۹</sup>  
 ۵۱۰۶- کز خدا بادت بشارت بر وُتد  
 ۵۱۰۷- مر مصدق بر کلامی از خدا  
 ۵۱۰۸- بِرَکَلِیم<sup>۱۰</sup> یعنی مصدق بر مسیح  
 ۵۱۰۹- در «کَلِمَه» نکته‌ای مخفی است بکر  
 ۵۱۱۰- و آن منافی نیست با وجه مسیح  
 ۵۱۱۱- انبیاء بودند ز آن آگه تمام  
 ۵۱۱۲- کو پیمبر بود و هم از صالحین  
 ۵۱۱۳- ذوق معنی هیجت از باشد به سهم



- ۱- مفهوم بیت ۵۰۹۳ ← اَمَّا چنان چه گیاهی (ثبُت: گیاه) بدون وجود واسطه و خارج از قواعد و ضوابط کلی از زمین برآید، نادر است.  
 ۲- کفیل: کفالت کننده، ضامن.

۳- نیوشنده: شنونده.

۴- مُجیب: اجابت‌کننده، جواب‌دهنده.

۵- عَنقَرِیب: به زودی.

۶- مُصَدِّق: گواهی‌دهنده (در انجیل یوحنا، باب اوّل آمده است: در ابتدا، کلمه بود و کلمه نزد خدا، و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت... و کلمه جسم گردید و میان ما، ساکن شد... و یحیی بر او شهادت داد).

۷- سَیِّد: بزرگوار، با گذشت و دارای اراده نافذ و سرپرست خلق.

۸- محصور: کسی که چنان مالک خود باشد که همه انگیزه‌ها و تحریکات غرایز و شهوات متضاد با کمال را در حصار محدودی نگه می‌دارد و ضبط می‌کند. پارسا.

۹- رَجَس: پلیدی، گناه.

۱۰- از جمله القاب عیسی مسیح، «کلمة الله» است زیرا ایجادش از کلمه «کُن» (موجود باش)؛ بدون پدر صورت گرفت؛ و نیز یک معنی آن است که این بشارت سخنی است از خداوند عزّ و جلّ و معنی دیگر، گواهی‌دهنده به عیسی بن مریم که فرزند مریم است، بدون پدر، و او بنده خدا و رسول خداست.

۱۱- پیر: مرشد، راهبر. در جلد اول سَرَالاسرار، فروغی از عرفان قرآن، به نقل از تفسیر بیان السعادة آمده است: [... مقصود از «کلمة خدا»، همان مسیح است زیرا او به سبب فنای در ذاتش و بقای به سبب پرودگارش مانند کلمه‌ای شد که استقلال و استقرار ندارد و به متکلم پایدار است.] ← «پیر» (\*).

قَالَ رَبِّ

ذکر یا عرض از کرد:

أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ

پروردگارا، چگونه مرا پسری تواند بود در حالی که مرا سن پیری رسیده و عیالم عجزی نازاست؟ گفت: ز

كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً

چنین است، خدا هر آنچه بخواهد میکند. (۴۰) گفت: پروردگارا، برای من (به شکرانه این نعمت) آیتی مقرر فرما.

قَالَ ءآيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَادَّكُرَ

فرمود: تو را آیت این باشد که تا سه روز با مردم سخن جز به رمز نگویی، و پوست به یاد

رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾ وَادَّكَرَ

خدا باش و (او را) در صبحگاه و شبانگاه تسبیح گوی. (۴۱) و (یاد کن) آنگاه که

الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ

فرشتگان گفتند: ای مریم، همانا خدا تو را برگزید و پاکیزه گردانید

عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي

و بر زنان جهانیان برتری بخشید. (۴۲) ای مریم، فرمانبردار خدا باش

وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

و نماز را با اهل طاعت به جای آر. (۴۳)

نیست امیدم به فرزندی ای کریم  
بر تو آید تا بر آن یابی رجاء<sup>۲</sup>  
کآن مرا باشد به فرزندی نشان  
از تکلم جز به ایما<sup>۳</sup> و رموز  
شو مسیح در عشا و بامداد  
از ره اعجاز یعنی جبرئیل  
یافت قوت، پس ملک یابد ظهور  
کز ملک بود انعقادش بی زشک  
آمد از یحیی حیاتش را فتوح

۵۱۱۴- گفت یارب من کبیرم زن عقیم<sup>۴۰</sup>  
۵۱۱۵- گفت این از «یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup>  
۵۱۱۶- گفت یارب آیتی خواهم بر آن<sup>۴۱</sup>  
۵۱۱۷- گفت آیت، آنکه لب بندی سه روز  
۵۱۱۸- یاد کن پروردگارت را زیاد  
۵۱۱۹- تا که باشد عقلی فَعَالَتْ<sup>۴</sup> دلیل  
۵۱۲۰- قُوَّةُ روحانی از صوم و حضور  
۵۱۲۱- بود ز آن یحیی به اوصاف ملک  
۵۱۲۲- از نِتَاج<sup>۵</sup> عقل و استكمال روح

بَسْعِدِ مَرْدَن، بِسَر حِیَاتِی مُسْتَقِل	۵۱۲۳- پی مگر بردند از این اریاب دل
از هوا بگریخت سوی عقل و هوش	۵۱۲۴- هم چنین مریم ز تأیید سروش <sup>۶</sup>
چون ملایک پای تا سر نور گشت	۵۱۲۵- یافت قوت روح و، تن مقهور گشت
داشت پرهیز از مزاج خاکیان	۵۱۲۶- بود هم اخلاق بسا افلاکیان
در فضای عقل و روح سیر بود	۵۱۲۷- با ملایک در صفت هم طیر <sup>۷</sup> بود
در بشارت: «إِنَّ اللَّهَ أَضْطَفِيكَ» <sup>۸</sup>	۵۱۲۸- پس به او گفتند آن ارواح پاک <sup>۴۲</sup>
وز «نساء» عالمینت برگزید	۵۱۲۹- کرد حقت طاهر از رجس و پلید
کز تو روح الله <sup>۹</sup> آید در وجود	۵۱۳۰- رَبِّ خود را باش در ذکر و سجود <sup>۴۳</sup>
باش راکع روز و شب بسا راکعین	۵۱۳۱- بسهر شکر و حمد رب العالمین
مُتَّصِف شُو بِر صفات کردگار	۵۱۳۲- یعنی از اوصاف هستی کن گذار



۱- رجوع شود به معنی آیه ۴۰ مرکز تحقیقات کویپور علوم اسلامی

۲- رجاء: امیدواری.

۳- ایماء: اشاره، رمز.

۴- عقل فعال: جبرئیل [ع] «عقل» (\*).

۵- بنتاج: نسل، نژاد.

۶- سروش: مطلق فرشته، ملک، نام جبرئیل (ع). وحی و الهام. (در اینجا با توجه به آنچه که در بیت ۵۱۱۹ آمده منظور جبرئیل است).

۷- هم طیر: هم پرواز.

۸- رجوع شود به معنی آیه ۴۲

۹- روح الله: لقب حضرت عیسی (ع).

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ

إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اِيْهِمْ يَكْفُلُ  
و تو حاضر نبودى آن زمان كه فرعه برائى نگهبانى و كفالت مریم مى زدند تا فرعه به نام كدام يك شود،

مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾ اِذْ قَالَتِ  
و نبودى نزد ایشان و حقى كه بر سر این كار نزاع مى كودند. (۴۴) چون فرشتگان

الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يَبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ  
مریم را گفتند كه خدا تو را به كلمه خود بشارت مى دهد كه نامش مسیح

عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَجِيْهًا فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقْرَبِيْنَ ﴿٤٥﴾  
كه در دنيا و آخرت آبرومند و از مقربان (در نگاه خدا) است. (۴۵) عیسی) پسر مریم است،

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٤٦﴾  
و با خلق در گهواره سخن گوید بدان گونه كه در سنین بزرگى و او از جمله نيكويان جهان است. (۴۶)

قَالَتْ رَبِّ اَنْى يَكُوْنُ لى وِلْدٌ وَّلَمْ يَمَسَّ سِنِى بِشْرٌ قَالَ كَذٰلِكَ  
مریم گفتند پروردگارا، مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آنكه با من نزدی نزدیك نشده؟ گفتند چنین است (كار خدا)،

اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضَىٰ اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿٤٧﴾  
خدا هر آنچه بخواهد مى آفریند چون مشیت او به چیزی قرار گیرد، به محض اینکه گوید «وجود باش»، همان دم موجود مى شود. (۴۷)

- ۵۱۳۳- ای محمد، ای رسول پاک جیب این تو را مى باشد از اخبار غیب وحی کردم تا نمایی باورش آوردند از شقم<sup>۱</sup> او صحت گفتگو نیست در روی احتمال نقص وریب مى نوشت آن قرعه ها بر نامشان بنتِ عمران<sup>۲</sup> را که باشد در سلیل<sup>۵</sup> بسرگزیدش از نساء روزگار چون خصومت مى نمودند و لجاج خصم او گسردد مگر دلورده ای
- ۵۱۳۴- ذکر یحیی و مسیح و مادرش  
۵۱۳۵- نیست یعنی زآن خبرها کاندراو  
۵۱۳۶- آنچه باشد وحی واز انباء<sup>۲</sup> غیب  
۵۱۳۷- تو نبودى آن زمان كه اقلامشان<sup>۳</sup>  
۵۱۳۸- مى نوشتند آن صحایف تا كفیل  
۵۱۳۹- پس كفالت كرد از وی كردگار  
۵۱۴۰- تو نبودى تا كه بینى زاعوجاج  
۵۱۴۱- حق چون باشد دوست با دلبرده ای

تسیغ بسر ایشان نزد جز ابلهی	۵۱۴۲- یار حق یاران، نشد جز آگهی <sup>۶</sup>
مشت بسر خنجر زدن دیوانگی است	۵۱۴۳- جنگ با شیران، ز روبه شانگی <sup>۷</sup> است
چون کند با آنکه بگزیدش خدا	۵۱۴۴- گو به مریم قوم گوید ناسزا
مژده دادندش ملایک بر مسیح	۵۱۴۵- پس ز امر حق به الهام صریح <sup>۴۵</sup>
در دو دنسیا روشناس و نام جوست	۵۱۴۶- «کلمه» <sup>۸</sup> که عیسی بن مریم نام اوست
در ولایت بسی نظیر و مقتدا	۵۱۴۷- هم ز نزدیکان درگاه خدا
شیخ و از شایستگان در عقل و فن	۵۱۴۸- گوید اندر مهد <sup>۹</sup> با مردم سخن <sup>۴۶</sup>
چون مراننموده مس <sup>۱۰</sup> هرگز بشر	۵۱۴۹- گفت: یارب از کجا آرم پسر <sup>۴۷</sup>
چون به امری داد فرمان، گشت راست	۵۱۵۰- گفت این در حکم «یَخْلُق مَیْشَا» ست <sup>۱۱</sup>
نیست در حکم قضا تأخیر و بین <sup>۱۲</sup>	۵۱۵۱- گوید او را «باش»، پس «باشد» به عین



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۱- سَقَم (سَقَم، سَقَم): بیماری.
- ۲- أَنْبَاء: (جمع نَبَأ): اخبار.
- ۳- أَقْلَام: (جمع قَلَم): آنچه برای نوشتن تراشیده شده است. چوبه بخت آزمایی. این گونه قرعه‌ها از حرفه‌های خاص کاهنان و سران معابد بود که هنگام اختلاف در تعیین و تقسیم مناصب و زمین و محل و دیگر پیشامدها انجام می‌دادند. به خوبی مشخص نیست که این قرعه‌کشی، برای کفالت مریم به چه دلیل بوده است. آیا چون در انتظار مسیح منجی بودند و ولادت او را به واسطه رؤیایها و الهامات و صفات و سیمای مریم حدس می‌زدند؟ و یا چون پذیرش دختر خردسال برای ورود در درون قدس معمول نبود، و از سوی دیگر چون مریم، «محرره» و «منذوره» بود چاره‌ای جز پذیرش او نداشتند و می‌خواستند کفالتش را به عهده یکدیگر بگذارند؟ [«محرره»: معتکف؛ آنکه او را فقط برای عبادت خدا بگمارند. زکریا پدر مریم از محرران بود و چون مریم پنج ساله شد او را به عابدی در مسجد سپرد و مادر مریم نیز به او عبادت آموخت و او غیر از عبادت کاری نمی‌دانست و هرگز گناهی نکرد. در آن

زمان هر کس می‌خواست خدای تعالی را تقرّبی کند چون زنش باردار می‌شد می‌گفت خدایا اگر پسر باشد تو را محرّر کردم و مادر نیز همین می‌گفت، و این نذری بود واجب بر آنان و اگر فرزندی، دختر می‌شد نذر واجب نبود. «مَنْذُورَه»: نذر کرده شده]. ترتیب آیات نشان می‌دهد که آن قرعه‌کشی پس از بلوغ و رشد و اصطفای مریم بوده که هر یک از سران کنیسه برای نیل به افتخار کفالتش با یکدیگر ستیزه می‌کردند.

۴- بِنْتُ عِمْرَانَ: مریم(ع) دختر عمران بن ماثان. نام مادرش «جَنَّة» بود و لقبش، «عذرا» و «بتول».

۵- سَلِيلٌ: فرزندی، بچه. ای پیامبر تو نبودی نزد آنان (که اهل مسجد مقدس بودند و نیکان آن شهر در آن زمان) که هر کس می‌گفت مریم را باید به من بدهید تا کفیل او باشم و او را بپرورانم.



۶- آگهی: فردی خردمند و آگاه و دانا.

۷- رُوبَه شَانِغِي: «شانندن» مصدر جعلی شانه کردن است و «رُوبَه شَانِغِي» و «رُوبَه شَانِدِن» و نیز «گُربَه شَانِي» و «گُربَه شَانِدِن» به معنی مکر و فریب است.

۸- کلمه: ← توضیح زیرنویس شماره ۱۶ بیت ۵۱۰۸

۹- مَهْد: گهواره.

۱۰- مَسَّ: تماس یافتن، لمس کردن.

۱۱- رَجُوعٌ شُودَ بِهِ مَعْنَى آيَةِ ۴۷

۱۲- بَيْنٌ: فاصله.



وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾

و خدا به او تعلیم کتاب و حکمت کند و تورات و انجیل آموزد (۴۸)

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ

و او را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستد که به آنان گوید: من از طرف خدا مجبزی آورده‌ام،

أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ

من از گلی مجسمه مرغی ساختم و بر آن (نفس قدسی) بدمم

فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ

تا به امر خدا مرغی گردد، و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را به امر خدا شفا دهم،

وَأَحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ

و مردگان را به امر خدا زنده کنم، و به شما (از غیب) خبر دهم که در خانه هاتان چه می‌خورید

فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و چه ذخیره می‌کنید، این معجزات برای شما حکمت و نشانه احقافیت من است اگر اهل ایمان هستید (۴۹)

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحَدٍ لَّكُمْ

و (آمدنم) در حالی که کتاب تورات شما را تصدیق کنم و حلال گردانم

بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ

بعض چیزهایی را که بر شما حرام شده بود، و از طرف خداوند برای شما مجبزی آورده‌ام، پس (ای بنی اسرائیل)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٥٠﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۵۰) همانا خداست پروردگار من و شما، او را پرستید،

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمْ

که همین است راه راست (۵۱) پس چون عیسی به بتیان دریافت که قوم

الْكُفْرَ قَالَ مَن أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ

ایمان نخواهند آورد، گفت: کیست که با من دین خدا را یاری کند؟ خوارینون (شاگردان خاص او) گفتند: ما

أَنْصَارُ اللَّهِ ءَأَمْنَا بِاللَّهِ وَآشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾

یاری کنندگان دین خدایم، به خدا ایمان آورده‌ایم، و گواهی ده که ما تسلیم فرمان اویم (۵۲)

رَبَّنَا ءَأَمْنَا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ

پروردگارا ما به کتابی که فرستادی ایمان آورده‌ایم، و از رسول تو پیروی کرده‌ایم، نام ما را در صحیفه

الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾

اعل بتیان ثبت فرما (۵۳)

- ۵۱۵۲- پس کتاب و حکمتش آموخت حق <sup>۴۸۸</sup>
- ۵۱۵۳- پس فرستادش بر اسرائیلیان <sup>۴۹۰</sup>
- ۵۱۰۴- هیأتی سازم ز گِل چون طیرها
- ۵۱۵۵- بِسْمَةِ نَمَائِمِ کُورِ وَ پِیْسِ<sup>۱</sup>ِ وَآلِهِ رَا
- ۵۱۵۶- می‌دهم از خسانه‌هاتان من خبر
- ۵۱۵۷- اِیْنِ کُنْمِ بَا اِذْنِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
- ۵۱۵۸- یاور ار داریدم از چیزی که هست <sup>۵۰۰</sup>
- ۵۱۵۹- بعضی از آنکه شما را بُد حرام
- ۵۱۶۰- یعنی احکامی که مشکل بود و شاق
- ۵۱۶۱- آیت آرم بر شما از کردگار
- ۵۱۶۲- پس بترسید از خدای ذوالقنن
- ۵۱۶۳- بر شما و ماست او پروردگار <sup>۵۱۰</sup>
- ۵۱۶۴- اِیْنِ بُوَدِ بَرِ حَقِّ تَعَالٰی رَاہِ رَاسِتَہِ
- ۵۱۶۵- پس چو زایشان دید «عیسی» کفر و کین <sup>۵۲۰</sup>
- ۵۱۶۶- مَرِ حَوَارِی<sup>۲</sup> گفتم با تو هم‌ریم
- ۵۱۵۷- مَبَا بَہِ اِیْمَانِیْمِ اِی رَبُّ الْبَشَرِ <sup>۵۳۰</sup>
- ۵۱۶۸- پس تو ما را با گواهان کن حساب
- داده از تـسـورات و انـجـیلش ورق
- دارم از حق گسفت ز آیت‌ها نشان
- پس دَمَمِ بَرِ رُوی کِه پَرْدِ بَرِ هَوَا
- زنده سازم مرده صد ساله را
- تسا چه دارید و خورید از ماحضَر
- بگروید از زین نشانی‌ها به دین
- یعنی از تسورات مابین دو دست
- بر شما سازم حلال اندر مقام
- بر شما آسان نمایم در سیاق
- تسا که داریدم به تصدیق استوار
- هم بگردید از جان و دل فرمان من
- پس پرستیدش به وجه انحصار
- پس شکندش قوم منکر که افتراست
- گفتم کجود یار من بر ربِّ دین؟
- شو گواه ما که ز انصارِ اَللهِیْمِ
- آنچه داری بر رسولت سر به سر
- با گواهان گر که داریم انتساب



- ۱- پیس: آنکه به بیماری پیسی (بَرَص) مبتلا است. این بیماری که اصطلاح علمی آن «ویتیلیگو» (Vitiligo) است منجر به ایجاد لکه‌های سفید متمایل به صورتی در بدن می‌شود.
- ۲- خواری: مخلص با ایمان. احتمالاً واژه‌ای حبشی است که به شاگردان مسیح اطلاق می‌شد. یار و یاور پیامبران؛ کسانی که جامهٔ سپید بر تن دارند، گزران.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ

یهود با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد و خدا از همه بهتر

الْمَاكِرِينَ ﴿٥٤﴾ اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مَا مَنَعَكَ

تواند مکر کرد (۵۴) (به یاد آرد) وقتی که خدا فرمود: ای عیسی، همانا من (روح) تو را قبض نمودم

اِلَىٰ وَمُطَهَّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ

و به سوی (آسمان قرب) خود بالا برم و تو را پاک و منزّه از (معاشرت و آرایش) کافران گردانم

فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ اِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ

بر کافران تا روز قیامت برتری دهم

فَاَحْكُم بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾ فَاَمَّا الَّذِينَ

در آنچه بر سر آن با هم به نزاع بر می‌خاستید. (۵۵) پس آن گروهی را

كَفَرُوا فَاَعَذِبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا

که کافر شدند به عذاب سخت در دنیا و آخرت عذاب گردانم

لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾ وَاَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

مهیج کسی به آنها مدد و یاری نخواهد کرد. (۵۶) اما آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند

الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اٰجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾

خدا اجر تمام و کامل به آنها عطا کند و خدا هرگز ستمکاران را دوست نمی‌دارد. (۵۷)

ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيٰتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيْمِ ﴿٥٨﴾

این سخنان که بر تو می‌خوانیم از آیات الهی و ذکر حکمت آموز است. (۵۸)

- ۵۴۲
- ۵۱۶۹- مکر آوردند با عیسی، یهود
- ۵۱۷۰- مکر حق تبدیل حق بر باطل است
- ۵۱۷۱- مکر از عجز است و فقدان و قصور
- ۵۱۷۲- مکرها در نفس نادریش توست
- ۵۱۷۳- پیش ضوه<sup>۱</sup> آفتاب از سایه‌اش
- ۵۱۷۴- شمس را نه سایه باشد نه سواد
- ۵۱۷۵- چون شوی کج، سایه‌ات هم کج شود
- پیششان پس «مکر» آمد در وجود
- مر جزای مکر، مکر عاجل است
- نیست عاجز حق به تدبیر امور
- هر چه آری مکر، مثلش پیش توست
- هر چه آری، اندر افتد سایه‌اش
- سایه هرچ آری به پیش آن‌سان فتاد
- راست گشتی، راست در سَنَهَج<sup>۲</sup> شود

- ۵۱۷۶- هم‌چنین دان جمله فعل و خوی خویش
- ۵۱۷۷- مکر کردی، هم جزایش مکر بین
- ۵۱۷۸- حق به «عیسی» گفت من میرانمت<sup>۵۵۵</sup>
- ۵۱۷۹- چون بمیری جمله زاوصاف بشر
- ۵۱۸۰- فارغت سازم ز آزار خسان
- ۵۱۸۱- خود تو بودی طاهر از رجس<sup>۴</sup> و هوا
- ۵۱۸۲- حیف باشد چون تو لعلی تابناک
- ۵۱۸۳- چون پلیدند، آنچه در خود داشتند
- ۵۱۸۴- جز پلیدی چاره نبُود از پلید
- ۵۱۸۵- زآن‌که تو آئینه خوبی و زشت
- ۵۱۸۶- آینه نه سرخ باشد نه کبود
- ۵۱۸۷- زین سیه رویان تو را بذهم نجات
- ۵۱۸۸- تا بعانت را کنم فایق همه
- ۵۱۸۹- تا قیامت غالب و منصورشان
- ۵۱۹۰- تا بُود این بهر هر قومی مثل
- ۵۱۹۱- کاش بودی مستمع را عقل و هوش
- ۵۱۹۲- گشت خارج مُلک از دست بهود
- ۵۱۹۳- هم‌چنین مغلوب ایشان‌اند و خوار
- ۵۱۹۴- رفت عیسی بر قُلک، محمود گشت
- ۵۱۹۵- و آن یهودان تا قیامت هم‌چنین
- ۵۱۹۶- پس به من باشد شما را بازگشت
- ۵۱۹۷- پس کنم حکم آنچه دارید اختلاف
- ۵۱۹۸- و آن کسان که بر نبی کافر شدند<sup>۵۵۶</sup>
- ۵۱۹۹- هستشان از من عذابی در دو کون
- ببینی از آئینه خود روی خویش
- گفت زین «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>۳</sup>
- تا که رافع سوی خود گردانمت
- زننده مانی بر بقای مستقر
- وز جفای کافران بد لسان
- هم‌چنین طاهر شوی وارد به ما
- مر مجاور با پلیدان در مفاک<sup>۵</sup>
- نسبتش را بر تو سهل انگاشتند
- شاید از خود را پلیدی در تو دید
- پساک از آن رو کز تو بیند بد سرشت
- رنگ هیا در نفس آن بیننده بود
- بخشمت روح دگر در جمع ذات
- بر بد اندیشان نالایق همه
- بر یهودان سازم از بهر نشان
- چسیست از ایشان جزای هر عمل
- تا گتاید در تنبه چشم و گوش
- منتقل شد بر نصاری آنچه بود
- تا ببینی کار و بار کردگار
- رفعت عیسایان از حد گذشت
- در زحیر<sup>۶</sup> و فاقه و رنج و آنین<sup>۷</sup>
- تا قضای حق به هر کس چون گذشت
- بین خود در حال عیسی بی خلاف
- غافل از تعظیم پیغمبر شدند
- بهر ایشان نه بُود یاری، نه غون<sup>۸</sup>

- ۵۲۰۰- هست ایشان را در این دنیا عذاب  
 ۵۲۰۱- این همه ثبت است در اوراقشان  
 ۵۲۰۲- بر جبینشان کِلکِ<sup>۱۲</sup> غیب این‌سان نوشت  
 ۵۲۰۳- خسوی بسدشان هم‌چنین در آخرت  
 ۵۲۰۴- نیست تا زایشان کسی یاری کند  
 ۵۲۰۵- و آن کسان که بگرویدند از ازل<sup>۵۲</sup>  
 ۵۲۰۶- اجرشان را حق دهد کامل، یقین  
 ۵۲۰۷- بر تو خوانسیم ای رسول ذی‌مقام<sup>۵۸</sup> ۱۴  
 ۵۲۰۸- این نشانی‌ها و پسند استوار  
 ۵۲۰۹- در نبوت تا تو را باشد دلیل  
 ۵۲۱۰- هر زمان حُجّت بُود بر عام و خاص
- خَنف<sup>۹</sup> و چَزیه،<sup>۱۰</sup> قتل و اَسْر<sup>۱۱</sup> بی‌حساب  
 هم بر این بوده است استحقاقشان  
 تا بُود پیدای نشانِ بَد سرشت  
 آتش سوزنده شد بی معذرت  
 ز آتش سوزان نگهداری کند  
 هستشان شایسته اخلاق و عمل  
 گفت ز آن رو: «لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۱۳</sup>  
 آیت و ذکر حکیم این‌سان تمام  
 در جهان تا از تو ماند یادگار  
 ره‌نما بر خلاق از رَبِّ جلیل  
 آیت حق را چنین است اختصاص



۱- ضوء: نور.

۲- مَنهَج: راه راست و آشکار.

۳- در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [مکر یهودان (وَ مَكْرُوا) با عیسی آن بود که قصد عیسی کردند و دار زدند تا وی را بردار کنند و مکر آنان به قصد مفسده بود. اما مکر خداوند (و مَكْرَ اللّٰه) آن بود که به عیسی پیغام داد که به حواریان گفت که کیست از شما که رضا دهد تا شبه من بروی افکنند و او را به بَدَل من بردار کنند و بهشت او را بود؟ یکی از حواریان (که نهانگاه مسیح و خود او را به کاهنان، در قبال دریافت پول شناسانده بود و آنها شبانه شبیخون زدند و عیسی علیه‌السّلام را دستگیر کردند) قبول کرد و این مرد که نامش «یهودا» بود توسط جهودان به جای عیسی دستگیر شد و او را بردار کردند. بعد از آن مادر عیسی و زنی دیگر آمدند و در پای دار می‌گریستند. خداوند فرمان داد تا عیسی (که در همان شب به فرمان حق به آسمان برده شده بود) بیامد و به آنان گفت چرا می‌گریید؟ ایشان گفتند:

به تو می‌گرییم. عیسی گفت دلتنگ نباشید که الله تعالی مرا به آسمان برد و با من نیکویی‌ها کرد و این مرد را که بردار کردند الله تعالی، شبه من بر او افکند تا جهودان تصور کنند که آن من بودم. جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند به آن مکر که ساختند، اما مکر الله (که از غرور پاک و منزّه است و مصلحت در آن است برخلاف مکر بنده که مکر او با غرور است و ممکن است مصلحت در آن باشد یا نباشد): به است و سازاومه].

۴- رَجَس: پلیدی، گناه.

۵- مَغَاك: گودال (کنایه از دنیا).

۶- زَحِير: ناله، زاری.

۷- اُنَيْن: ناله.

۸- عَوْن: یار و یاور.

۹- حَسْف: خواری، پستی.

۱۰- جَزِيه: مالیاتی که مسلمین از کفار و اهل ذمه می‌گرفتند.

۱۱- اَسْر: اسارت.

۱۲- كَلَم: قلم.

۱۳- رَجوع شود به معنی آیه ۵۷

۱۴- ذی‌مقام: صاحب مقام و مرتبت.

إِنَّ

مَثَلًا

مَثَلِ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ

مَثَل (خلقت) عیسی به امر خدا مثل خلقت آدم است که او را از خاک ساخت، سپس پلانی خاک گفت: (بشری به حد کمال)

لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

باش، همان دم چنان گشته. (۵۹) سخن حق همان است که از جانب خدا به تو رسیده، می‌آید هیچ گاه در آن شک کنی. (۶۰)

## در بیان خلقت عیسی علیه‌السلام

کَز تُرَابِی <sup>۱</sup> کَرْد خَلْفَش ذَوَالْجَلال	۵۹۰ ۵۲۱۱- هست «عیسی» همچو «آدم» در مثال
اِبْنِ نَباشد زَان عَجِبَتَر در نشان	۵۲۱۲- گفت او را باش، پس شد <sup>۲</sup> هم‌چنان
کَرْد در بِر او نَخست از خاک، دَلق <sup>۳</sup>	۵۲۱۳- پیش از آدم کس نگشت از خاک، خَلق
در زَمانش زَنده و چالاک کرد	۵۲۱۴- چون که ترکیبش تمام از خاک کرد
زَان عَجِبَتَر نیت عیسی در شهود	۵۲۱۵- بی پدر، بی‌مادر آمد در وجود
پس مَباش از مُمْتَرین <sup>۵</sup> او را به کار	۵۲۱۶- راسِتی <sup>۴</sup> می‌باشد از پروردگار
أعْجَب است از دیگری بی‌روی‌پوش	۵۲۱۷- هر یک از افعالش از باشی به‌هوش
بِسود یک فعل از هزار و صد هزار	۵۲۱۸- خلقت عیسی و آدم در شمار
گَر که عقلی بی‌زعیب و علت است	۵۲۱۹- زمین عجایب‌تر بسی در خلقت است
غافل از آن قدرت مطلق شوی	۵۲۲۰- چشم تو بر هم نهی احمق شوی
کوچه‌سان آمد به دنیا بی‌پدر	۵۲۲۱- شک‌نمایی در مسیح حق‌نظر



۱- تراب: [خاک. خداوند آدم را از خاک آفرید و روزگاری آن جسد بی‌روح را میان مکه و طایف بگذاشت، و آنکه آن جسد را گفت: ای آدم «باش»، بشری زنده و گویا؛ هم‌چنین باد را گفت: عیسی باش. پس در تخلیق به نزدیک‌الله در قدرت او هر دو یکی‌اند.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- اشاره است به «کن، فیکون» (رجوع شود به معنی آیه ۵۲). آفرینش آدم و عیسی، در پیشگاه قدرت خدا چنین است که از خاک آفریده شده، مانند دیگر آدم‌ها. تراب که در آیه ۵۹ آمده، گویا نظر به ماده اصلی طبیعت و مرتبه پست‌تر از طین، سلاله من طین، طین لازب، صلصال و حماء مسنون است. سپس در این ماده اصلی، (تراب) تحولات و فعل و انفعالات پدید آورده تا امر «کن» (موجود باش) بر آن وارد شده و به صورت انسانی‌اش تکامل داده است. («ثُمَّ قَالَ كُنْ فَيَكُونُ»). آمدن «فیکون» به جای «فکان» استمرار تکوین را می‌نماید.

۳- ذَلِقْ: جامه.

۴- راسِتی: سخن راست و حق.

۵- مُقْتَرِین: شک کنندگان.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

پس هر کس یا تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال تو آگاهی یافته؛ بگو: بیایید ما و شما

أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم؛

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

سپس به مباحله بر عزیزیم (در حق یکه یگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و لعاب خدا گرفتار سازیم. (۶۱)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ

این داستان به حقیقت سخن حق است؛ و جز آن خدای یگانه خدایی نیست؛ و عملاً خداست که

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

(بر همه کار، توانا و (به حقایق) داناست. (۶۲) پس اگر روی از حق یگر داند (باید پشیمان شد که) شما از (کردار) مفسدان آگاه است. (۶۳)

## در بیان مباحله پیغمبر با نصاری

- |  |  |
|--|--|
| ۵۲۲۲- ای محمّد پس هرآن کواحتجاج <sup>۱</sup> | با تو کرد از بی تمیزی یا لجاج              |
| ۵۲۲۳- گفت عیسی راکه او این الله است          | گوید این کز راه دانش گمره است <sup>۲</sup> |
| ۵۲۲۴- بعد از آن کآمد تو را از حق تمام        | علم و برهان از حقایق در مقام،              |
| ۵۲۲۵- یافتی که حق بُود پاک از وُلد           | بوده زو عیسی رسولی معتقد                   |
| ۵۲۲۶- گو بیایید ای نصاری نک به راست          | تا بخوانیم آنکه را خلاقِ ماست <sup>۳</sup> |
| ۵۲۲۷- از زنان ما و فرزندانمان                | هم شما آرید فرزند و زنان                   |
| ۵۲۲۸- نفس های ما که هم جان و تنیم            | در ظهور از نورِ واحد روشنیم                |
| ۵۲۲۹- هم شما گر یک تنید از نفس ها            | تا که حق با ما بُود یا با شما              |



- ۵۲۳۰- ای موخّد هیچ اگَر باشی به هوش  
 نیک در یاب آنچه بشنیدی به گوش
- ۵۲۳۱- من نگویم فاش کو سر بسته گفت  
 کی مقید یابد آن کآن زسته گفت
- ۵۲۳۲- این کنایت اَبْلَغُ<sup>۴</sup> از تصریح بود  
 لیک سامع غافل از توضیح بود
- ۵۲۳۳- نشنود گر هر چه را گویی به جاش  
 حرف اگَر سر بسته باشد ور که فاش
- ۵۲۳۴- بگذر از این، گفت حیدر با من است<sup>۵</sup>  
 حق بُود با هر که صادق در فن است
- ۵۲۳۵- هست با من آدم و نوح و ذبیح  
 در گواهی، هم کلیم و هم مسیح
- ۵۲۳۶- جمله حق بودند و حق یار من است  
 شش تو بینی، روح واحد، بی تن است
- ۵۲۳۷- ظاهرش تن‌های پاک انبیاست  
 بساطن او یک حقیقت در ولاست
- ۵۲۳۸- و آن حقیقت عین وحدانیت است  
 با خلاق هر زمان هم صورت است
- ۵۲۳۹- آمدم من با علی و ابنای خویش  
 هم شسما آید با تن‌های خویش
- ۵۲۴۰- تا زحق جویم در حجت فروغ  
 راستی‌ها ظاهر آید از دروغ
- ۵۲۴۱- لعنت از حق تا رسد بر کاذبین  
 کاذب آن کو آورد ناحق به دین
- ۵۲۴۲- گفت اُسْتُفُّ<sup>۶</sup> گر کنند ایشان دعا  
 یک نفر باقی نمی ماند ز ما
- ۵۲۴۳- بل نماند یک نصاری در جهان  
 از رجال و از نسا پیر و جوان
- ۵۲۴۴- ز آن که می آید چنان بهر دعا  
 کامدند از بَهرِ زاری، انسیا
- ۵۲۴۵- نیست ما را اندر این زاری فلاح  
 نیست جز در صلحمان خیر و صلاح
- ۵۲۴۶- صلح پس کردند با اسلامیان  
 ز آن که می دیدند در زاری زیان
- ۵۲۴۷- این بُود از قضه‌های صدق و راست<sup>۶۲۰</sup>  
 که تو را در امر عیسی وحی ماست
- ۵۲۴۸- مَر خدایی را نباشد کس سزا  
 جز خدایی که جز او نُبود خدا
- ۵۲۴۹- بر کسی اطلاق این معنی خطاست  
 غیر آن کو خالق این ماسواست
- ۵۲۵۰- عیسی از وی بُد رسول و بنده‌ای  
 بر حیات خود ز حق پابنده‌ای
- ۵۲۵۱- آن که قایل سه خدا شد مشرک است<sup>۷</sup>  
 عقل و فهمش نزد دانا اندک است
- ۵۲۵۲- نیست معبود حقیقی جز یکی  
 ایسن بُود مشهود بر هر مُدرکی
- ۵۲۵۳- بر پرستش نیست کس لایق جز او  
 بر وجود مایوا فایق جز او

۵۲۵۴- هم به تحقیق او عزیز است و حکیم	قادر اعنی بر کمالات از قدیم
۵۲۵۵- هست قادر که مسیحا بی پدر	آزد و سسازد و را خیر الپتر
۵۲۵۶- هم بُود در قول و فعل از آنچه خواست	هم به تقدیرات و تدبیرات راست
۵۲۵۷- <sup>۶۳</sup> ور بگرداند کسی رو، ای سلیم	پس خدا بر مفسدان باشد «علیم»
۵۲۵۸- یعنی از آیات حق پوشیده چشم	حق در آید در مجازاتش به خشم



۱- احتجاج: بیان حجت (دلیل اقناعی) است که مآده آن مسلمات عرف عام یا خاص یا مسلم طرف باشد (برهان دلیلی است که تنها به حقیقت رساند).

۲- مفهوم بیت ۵۲۲۳ «مدعی مسیحیان این بود و هست که عیسی «ابن الله» اَنُوم سوم (اَنُوم از ظهورات باری تعالی است و «آب»، «ابن روح القدس» اشاره به آن است) و محلّ حلول خداست، و احتجاج این آیه بدین صورت است که پدیده و داستان آفرینش عیسی، مانند داستان آفرینش آدم است. آدم نخستین گزیده از سلسله بشر بود و عیسی گزیده‌ای از آل عمران.

۳- مفهوم بیت ۵۲۲۶ «ای محمد، بعد از آنکه حق از سوی پروردگارت بیان شد علم یقین به تو رسید و آن را دریافتی، پس به هر که با تو محاجّه و لجاج نماید و نخواهد به بیان و برهان این آیات تسلیم شود بگو از محاجّه‌ها و لجاج‌ها برتر آییم و پسران و زنان و خودمان را بخوانیم و در معرض «ابتهال» (دعا و نفرین) آییم و از خالق جهان خواهیم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خود گرفتار سازد.

۴- اَبْلَغ: رساتر.

۵- به اتفاق مفسرین و محدثین شیعه و اکثر اهل سنت، رسول اکرم (ص) در این مباحثه، علی (ع)؛ فاطمه (س)؛ حسن (ع) و حسین (ع) را با خود آورد.

۶- مفهوم ابیات ۵۲۳۴ تا آخر ۵۲۳۸ «پیامبر را در واقع علاوه بر علی (ع)؛ فاطمه (س)؛ حسن (ع) و حسین (ع)؛ پیامبران گذشته نیز (آدم، نوح، اسماعیل، ابراهیم و موسی و عیسی) در

مباهله همراهی می‌کردند و این امر وحدانیت حضرت حق و یکی بودن اولیا و انبیا با یکدیگر را بیان می‌کند.

۷- اَسْقَفُ اعْظَم و پیشوای مسیحیان در این مباحله، «ابو حارثة بن عَلْقَمِه»، اسقف نجران بود که وقتی نامه رسول الله (ص) به دست او رسید آن را خواند و نگران و مضطرب شد و با دانشمندان و مردم نجران مشورت کرد و تصمیم گرفتند و در سال وفود به مدینه آمدند. اسقف عقیده داشت محمد (ص) همان پیامبری است که در انتظارش بوده‌اند اما از ترس از دست دادن قدرت، اسلام نیاورد و پیامبر او و مسیحیان را به مباحله دعوت نمود و در روز مباحله، چهره شناسان مسیحی در چهره پاک و نورانی و آرامش و خضوع پیامبر و خاندانش که برای مباحله آمده بودند، قرب و خلوص و عظمت و استحکامی را خواندند که از ترس، مباحله نکردند و تن به جزیه دادند.

۸- اشاره است به «اهل تثلیث» که به سه مبدأ (اَقْنُوم) قایل‌اند و اَقْنُومِ اَوَّل را «پدر»، اَقْنُومِ دُوم را «پسر» و اَقْنُومِ سَوم را «روح القدس» می‌نامند و خدای عَزَّوَجَلَّ را سه می‌دانند. آن‌ها از وجود به «پدر»، از حیات به «روح القدس» و از علم به «کلمه» تعبیر می‌کنند، و می‌گویند اَقْنُومِ کلمه در حضرت عیسی با وجود او یکی شده و در ذات او حلول یافته است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

بگو: ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است بیروی کنیم

أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا

که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را

بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا

به جای خدا به رویت تعظیم نکنیم پس اگر تزیستی روی گردانتند بگویند: شما گواہ باشید که ما

مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي

تسلیم فرمان خداوندیم (۶۴) ای اهل کتاب، چرا در آئین ابراهیم یا یکتا دیگر مجادله می کنید (که هر یک او را به خود

إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

نسبت می دهید) در صورتی که تورات و انجیل شما فرستاده شد مگر بعد از ابراهیم آیا

تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ

تعل نمی کنید (۶۵) کیفرم در آنچه می دانید شما را مجادله روا باشد

عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

چرا در آنچه علم ندارید جدل و گفتگو به میان آورید و خدا (عنه چیز را) می داند و شما

لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ

نمی دانید (۶۶) ابراهیم به آیین یهود و نصاری نبود لیکن

حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ

به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آوردند نبود (۶۷) نزدیک ترین مردم

بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ

به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند او خدا دوستدار و سرپرست

الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

مؤمنان است (۶۸)

۵۲۵۹- گو بیایید ای رسول مستطاب  
 ۵۲۶۰- سوی لفظی کآن مساوی بین ماست  
 ۵۲۶۱- تا به نپرستیم چیزی غیر او  
 ۵۲۶۲- هم ز ما بعضی نگیریم از خطا

مر شما کاهل کلامید و کتاب  
 «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصل استواست  
 شریک بر وی ناوریم از هیچ رو  
 آنچه را نبود پرستش را سزا

هر چه غیر از اوست در غیب و شهود	۵۲۶۳- یعنی از اربساب انواع وجود
بسیهر ما اسلام دارید استوار	۵۲۶۴- پس بگردانید گم‌رو زاین قرار
که مسلمانیم و مؤمن بی خلاف	۵۲۶۵- می‌بگویند اعنی آریید اعتراف
تا شود حق ظاهر از حفظ عهود	۵۲۶۶- این به معنی شرط و عهد است ای ودود <sup>۱</sup>
تا که نیرستی جز او را بی سُخُن	۵۲۶۷- گر تو هم باشی موحد، شرط کن
بر پرستش از وسایط مستحق	۵۲۶۸- نیست یعنی غیر ذات پاک حق
و آن که حق با ما بود بی گفتگو	۵۲۶۹- وقتی ار کس را ستایی غیر او
بی وسایط بر جنابش ساجدیم	۵۲۷۰- ز آن‌که ما بر وحدت او شاهدیم
کز خدا غسافل نباشد یک نفس	۵۲۷۱- این تعهد آن توانند کرد و بس
گشته توحیدش منزّه از حدود	۵۲۷۲- هم نبیند در تعین <sup>۲</sup> جز وجود



## مُحَاجَّةٔ نَصَارِی و یَهُودِ دَر حَالِ اِبْرَاهِیْمِ عَلَیْهِ السَّلَام

نزد پیغمبر به دستوری که بود	۵۲۷۳- مجتمع گشت آن نصاری و یهود
کو ز ما بوده است و این بود از لجاج	۵۲۷۴- اندر «ابراهیم» کردند احتجاج
گفت ترسا جز نصاری او نبود	۵۲۷۵- عود می‌گفتند بوده است او یهود
چون کنید این احتجاج از ناصواب	۵۲۷۶- آمد این آیت که ای اهل کتاب <sup>۶۵</sup>
نازل این تورات و انجیل از خدا	۵۲۷۷- بعد از ابراهیم آمد بر شما
یا که در تقلیب <sup>۳</sup> معنی عامدید <sup>۴</sup>	۵۲۷۸- چون نیارید این به عقل ار بخردید
بر هر آنچه نیستید آگاه از آن	۵۲۷۹- می‌کنید این احتجاجات از گمان <sup>۶۶</sup>
دانند اسرار وجود ماخلق	۵۲۸۰- می‌ندانید آنچه را داناست حق
نه نصاری در عمل یا اعتقاد	۵۲۸۱- نه یهودی بود «ابراهیم» راد <sup>۶۷</sup>
داشت دوری ز اعتقاد مشرکین	۵۲۸۲- بل مسلمانی بُد او بس پاک دین
که نماید پیروی از وی بی <sup>۵</sup>	۵۲۸۳- باشد از مردم به او اولی کسی <sup>۶۸</sup>

دانش عاری ز شرک و از فساد	۵۲۸۴- باشد او را ناصر اندر اعتقاد
دین او را کرد در نصرت قبول	۵۲۸۵- همچنان که این نبی یعنی رسول
هستم از روی ستم و از اعتقاد	۵۲۸۶- گفت من بر دین ابراهیم راد
یار ابراهیم باشم از یقین	۵۲۸۷- و آن کسانی کاهل ایمانند و دین
یار احمد و انبیا تا آدم اند	۵۲۸۸- پیرو پیغمبر روشن دم اند
که ولی حق شدند ایشان به دین	۵۲۸۹- هم خدا باشد «ولی» مؤمنین



۱- و دود: دوست مهربان.

۲- تعین: در اینجا به معنی کلیه ممکنات و موجودات است.

۳- تقلیب: بذل کردن حرفی به حرف دیگر.

۴- عامد: قصد دارنده.

۵- مفهوم ابیات ۵۲۷۵ تا آخر ۵۲۸۳ به طور خلاصه هر یک از یهود و نصاری آیین خود را آیین ابراهیم می دانستند و اعراب هم چون کعبه بنای ابراهیم بود و نیز قریش از نسل ابراهیم بود او را معظم می داشتند. از این رو اهل کتاب محاجه نمودند که آیین ما، آیین ابراهیم و تکامل آن است و شما مدعیان اسلام نیز خود را پیرو ابراهیم می دانید پس شما باید از ما که قبل از شما پیرو ابراهیم بوده ایم پیروی کنید، نه ما از شما. اما قرآن پاسخ می دهد که پیروی شما از ابراهیم در محدوده های یهودیت و نصرانیت و در حد نوشته های تورات و انجیلی است که پس از ابراهیم نازل شده و بارها آنها را تحریف نموده اید. ابراهیم تنها، حنیف و مسلم به معنای حقیقی آن بوده است و نه وابسته به آیینی که بعد از او پدید آمده است و هیچ گونه رنگ و صفت یهودیت، نصرانیت و شرک نداشته است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ

گروهی از اهل کتاب انتظار و آرزوی آن دارند که شما را گمراه کنند.

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾ يَا أَهْلَ

و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را، و (این را) نمی‌فهمند. (۶۹) ای اهل

الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

کتاب، چرا به آیات خدا کافر شوید و حال آنکه شما به صدق آن گواهی‌دید. (۷۰)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ

ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل مشتبه سازید (تا چراغ حق را به باد شبهات خاموش کنید) و حق را پوشیده می‌دارید

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا

در صورتی که (به حقیقت آن) آگاهید. (۷۱) و گروهی از اهل کتاب گفتند: به دین و کتابی

بِالَّذِي أَنْزَلَ عَلَى الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَاخِرَهُ

که برای مسلمانان نازل شده اول روز ایمان آرند و آخر روز کافر شوند

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَا تَوَمَّنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ

شاید (به این جهت) آنها نیز (از اسلام) برگردند. (۷۲) و ایمان نیاورید مگر به آن کس که پیرو دین شما باشد - بگو:

الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يَحَاجُّوكُمْ

راه سعادت آن است که خدا شما بد - تا مبادا معلوم شود که به کسی دیگر نیز مانند شریعت شما عطا می‌گردد، یا بتواند با شما

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ

نزد پروردگار بگو: فضل و رحمت به دست خداست به هر که خواهد عطا کند، و خدا را رحمت بی‌منتهاست

عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

و به همه‌امور داناست. (۷۳) هر که را مشیت او تعلق بگیرد مخصوص به فضل و رحمت خود گرداند، و خدا را فضل و رحمت

الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

بی‌منتهاست. (۷۴)

۶۹۰

۵۲۹۰- که شما باشید گمراه از صواب  
 ۵۲۹۱- مر بگردد از رسول اقبالتان  
 ۵۲۹۲- می‌ندانند اینکه خویش ابله کنند  
 ۷۰۰  
 ۵۲۹۳- کافر آیات حق در ارتسیاب ۲

دوست دارند اکثری ز «اهل» کتاب  
 می‌کنند اندیشهٔ اضلالتان  
 لیک نفس خویش را گمراه کنند  
 از چه می‌باشید ای اهل کتاب

- ۵۲۹۴- خاصه چون بر وی گواه واقف‌اید  
 ۵۲۹۵- حق به باطل از چه می‌پوشید و چون<sup>۷۱۳</sup>  
 ۵۲۹۶- فرقه‌ای گفتند از «اهل» کتاب<sup>۷۲۳</sup>  
 ۵۲۹۷- اوّل روز، آورید ایمان بر او  
 ۵۲۹۸- مؤمنان شاید که برگردند باز  
 ۵۲۹۹- شُبهه تا زین رو فتد در دین او  
 ۵۳۰۰- نآورید ایمان مگر بر آنکه هست  
 ۵۳۰۱- اهل خبیر این نوشتند از لجاج  
 ۵۳۰۲- که به دینش در نهاری بگروید  
 ۵۳۰۳- تا که گردند اهل ایمان منقلب  
 ۵۳۰۴- گو بر ایشان راست ره راه خداست  
 ۵۳۰۵- کی تواند کرد تلبیس یهود  
 ۵۳۰۶- تا شما را آنچه دادند از کمال<sup>۷۲۳</sup>  
 ۵۳۰۷- یا تواند کرد خصمی از لجاج  
 ۵۳۰۸- احتجاجی را توان کرد اعتبار  
 ۵۳۰۹- با شما باشد خدا در احتجاج  
 ۵۳۱۰- باشد افزونی به دست ذوالجلال  
 ۵۳۱۱- می‌دهد وسعت به هر کس لایق است  
 ۵۳۱۲- می‌کند مختص به رحمت‌های خویش<sup>۷۲۳</sup>  
 ۵۳۱۳- صاحب فضل عمیم است او به خلق  
 ۵۳۱۴- خَلقِ بَخْشِی نیست جز کار خدای  
 ۵۳۱۵- کی بُود قادر کسی بر رزقِ کس  
 ۵۳۱۶- نان تواند داد آن کو جان دهد
- شاهد او از کتاب سالف‌اید<sup>۳</sup>  
 «تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup>  
 که به تورات‌اند قایل نز صواب،  
 شام چون شد زو بگردانید رو  
 از محمد وز رسومش زین مجاز  
 خلق بر گردند از آیین او  
 پیرو دین شما ز اعلی و پست  
 بر یهودان مدینه در رواج  
 و آخر روزش به دین کافر شوید  
 که بر او باشند در دین منتسب  
 هر که را خواهد نماید راه راست  
 منقلب آن را که حَقِّش ره نمود  
 بر کسی بدهند ز ارباب ضلال  
 با شما در دین و ایمان احتجاج  
 که کنند تصدیق او پروردگار  
 حجتِ خصم از عناد است و لجاج  
 هر که را خواهد فزاید بر کمال  
 دانش حق بر خلائق سابق<sup>۵</sup> است  
 هر که را خواهد ز رحمت‌های بیش  
 تا که را بخشد به رزق فضل، حلق  
 رزق بخشی هم به هر شاه و گدای  
 تا چه جای حلق یا جان یا نَفْس؟  
 عقل و نفس و روح بر انسان دهد





- ۱- اضلال: گمراه نمودن.
- ۲- ارتیاب: در شک افتادن، گمان بد بردن.
- ۳- سالف: گذشته، پیشین.
- ۴- رجوع شود به معنی آیه ۷۱؛ گروه‌هایی از اضلال‌گران در شهرها و اطراف می‌گشتند و تبلیغات و تشکیک‌ها می‌کردند تا معتقدات ایمانی مسلمانان را سست و آنها را گمراه کنند و چون با سلاح مسیحیت توفیقی نیافتند گروه‌هایی متفرع از اسلام ایجاد کردند و به نام مذهب کتاب‌ها و عناوین فاقد اصول و فروع مشخص ساختند تا حق را به باطل مشتبه نمایند.
- ۵- سابق: پیشی گیرنده.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ

بعضی از اهل کتاب (به آن حد دوست‌کارند که) اگر مال بسیار به آنها بسپاری

يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا

و امانت کند، و برخی دیگر از اهل کتاب (تا آن اندازه نادرستند که) اگر یک دینار به او امانت دهی رد نکند

مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ

چیز آنکه بر مطالبه آن سخت‌گیری کنی، از این رو که گویند: برای ما (پیروان تورات) به هر وسیله خوردن مال نسیان (خیر اهل تورات)

سَكِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

گمراهی ندارد، و این سخن را به دروغ به خدا نسبت دهند در صورتی که می‌دانند (که به خدا نسبت دروغ می‌دهند). (۷۵)

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنْ

آری، هر کس به عهد خود وفا کند و خداترس و پرهیز‌کار شود همانا خدا پرهیز‌کاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا

آنان که عهد خدا و سوگند خدا را به بهایی اندک بفروشند

خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ

در آخرت بهره‌ای نیست و خدا با آنها (از عیش) سخن نگوید و در قیامت (به نظر رحمت)

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

بدانها تنگ‌گرد و (از پلیدی گناه) پاکیزه‌شان نگرداند، و آنان را حلیمی در دناک خواهد بود. (۷۷)

که کند رَدِّ امانت با حساب  
 نفس از باشد امین در کُفْلِ حال  
 رد نساژند از چه باشد قَلْبِ ۲ چند  
 آن یکی باشد امین دیگر نبود  
 وین دگر در رَدِّ آن گیرد تبش  
 آیتی بر وی بسه تهدید و سند  
 گر که ندهد با عَسَس ۴ خواهی گرفت  
 نیست بر ماره در اُمْتِین، ۵ بَهیج ۶  
 مالشان بر ما حلال و طاهر است  
 کاین رسیده است از کتاب حق به ما  
 حقی نگوید آنچه دور است از فروغ  
 عقل باشد حجت اندر حکم نقل  
 که در آید با مملمان در قتال  
 نی امانت، رد کسن آن را گر که هست  
 دین حق بر عقل و شرع سالم است  
 قول حق نَبُود مگر کذب و دَغاست ۷  
 وز خدا بر کاذبین لعن و سَخَط ۸  
 وز خدا ترسید و بگذشت از خطا،  
 پس خدا باشد مُجِیبِ مُتَقِین  
 چون کنند رَدِّ امانت، سرور است  
 هر کنند رَدِّ امانت دزد نیست  
 ور که دزدی کرد دیواست او نه مرد  
 نثار دوزخ رابه خود جاذب نه‌ای  
 نیست از نیکی تو را یک جو فروغ

۲۵۵  
 ۵۳۱۷- پاره‌ای هستند از «اهل» کتاب  
 ۵۳۱۸- می‌کند رد باشد از قِنطار ۱، مال  
 ۵۳۱۹- پاره‌ای هم در امانت خائن‌اند  
 ۵۳۲۰- هر دو باشند این دو فرقه از یهود  
 ۵۳۲۱- آن امانت را دهد بر صاحبش  
 ۵۳۲۲- جز که او را مُلتزم ۳ سازی به رَد  
 ۵۳۲۳- که بداند زو تو پس خواهی گرفت  
 ۵۳۲۴- این از آن باشد که گوید در بسیج  
 ۵۳۲۵- مشرک اعنی گمره است این ظاهر است  
 ۵۳۲۶- بر خدا گویند کذب و افترا  
 ۵۳۲۷- نیست در تورات، این باشد دروغ  
 ۵۳۲۸- یعنی آن را نیست برهان نزد عقل  
 ۵۳۲۹- مال کافر آن زمان باشد حلال  
 ۵۳۳۰- و آن غنیمت هاست کآری زو به دست  
 ۵۳۳۱- عقل بر رَدِّ امانت حاکم است  
 ۵۳۳۲- از یهودان پس به حق این افتراست  
 ۵۳۳۳- خویش می‌دانند کاین باشد غلط  
 ۴۶۲  
 ۵۳۳۴- آری آن کو کرد بر عهدش وفا،  
 ۵۳۳۵- بر امانت‌هاست از تقوا امین  
 ۵۳۳۶- هر وفا بر عهد خود کرد او تر است  
 ۵۳۳۷- من بر آنم کاین صفت را مزد نیست  
 ۵۳۳۸- نیست تعریف کس از دزدی نکرد  
 ۵۳۳۹- این ثنا نَبُود که تو کاذب نه‌ای  
 ۵۳۴۰- ور که بندی بر خدا و خود دروغ

کو تو را در مشیتش کاذب نخواست	۵۳۴۱- شاکر حق باش گر گویی تورا ست
مزد از او یسای به پاداش عمل	۵۳۴۲- چون کنی شکرش که نیکی نه دَغَل
تا ز حق پاداش یابی والسلام	۵۳۴۳- پس تو کن در حسنِ اعمال اهتمام <sup>۹</sup>
عهد و سوگندش به کم بفروختند	۵۳۴۴- آن کسان که چشم از حق دوختند <sup>۷۷</sup>
که به عهد حق نماندند از جحود <sup>۱۱</sup>	۵۳۴۵- نازل است این آیه بر جرحِ یهود
منقلب <sup>۱۲</sup> کردند و پنهان در حجاب	۵۳۴۶- نام احمد را به سوگند از کتاب
در نمود اکسیر اعظم <sup>۱۳</sup> زر شود	۵۳۴۷- تا مباد او سیّد و سرور شود
بهره نبود هیچشان در آخرت	۵۳۴۸- می‌کنند این گونه با هم مشورت
هم نفرماید سخن با بد گهر	۵۳۴۹- حق ز رحمت سويشان نارد نظر
چون برون آرد به حشر از خاکشان	۵۳۵۰- نه نماید از رذایل <sup>۱۴</sup> پاکشان
هست ایشان را عذابسی دردناک	۵۳۵۱- زشتی اخلاقشان وقت هلاک



- ۱- قِنْطَار: مال بسیار.
- ۲- قَلَس: پول سیاه، پشیز. سکه فلزی که در عراق رایج است.
- ۳- مُلْتَزِم: بر خود لازم گیرنده، مُلْزَم.
- ۴- عَسَس: (جمع عاس)؛ شبگرد. گزمه، پاسبان.
- ۵- اُمَیِّتِن: بی‌سواده‌ها، اغیار پست. گروهی از اهل کتاب هستند که اگر مال بسیاری به آنان دهی آن را به تو باز می‌گردانند و گروهی دیگر از اهل کتاب را حتی اگر یک دینار به امانت دهی باز نخواهند داد مگر پیوسته بالای سرشان بایستی و آن را مطالبه نمایی، زیرا این گروه (منظور یهودیان است) معتقدند که بی‌سوادان (غیر یهودیان) را حق مطالبه‌ای بر ما نیست.
- ۶- بَهیج: شادمان، خوشحال.
- ۷- دَغَا: ناراست، نادرست.

- ۸- سَخَطٌ: دشنام.  
 ۹- اِهْتِمَامٌ: همت نمودن در کاری.  
 ۱۰- جَرَحٌ: باطل نمودن.  
 ۱۱- جَحُودٌ: انکار کردن.  
 ۱۲- مُنْقَلَبٌ: برگردانده، آشفته، مبدل.  
 ۱۳- اِكْسِيرٌ اعْظَمٌ: انسان کامل، پیشوا.  
 ۱۴- رِذَائِلٌ: (جمع رذیله): پستی‌ها، فرومایگی‌ها.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ السِّنْتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ

و همانا برخی از اهل کتاب، قرائت کتاب آسمانی را تفسیر و تبدیل می دهند تا شما آنچه آنها از پیش خود خوانده‌اند

مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ

از کتاب خدا محسوب دارید، و هرگز آن تحریف شده از کتاب خدا نفراتد بوده، و گویند: این

مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ

از جانب خدا نازل شده، در صورتی که هرگز از خدا نیست، و با آنکه می دانند به خدا

وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ

دروغ می بندند (۷۸) هیچ بشری را نرسد که خدا وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب

وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ

دین الله و لكن كونا اربابنن بما كنتم تعلمون الكتاب

و بپا كنتم تدرسون ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ

و النبيين اربابا ايامرکم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون ﴿٨٠﴾

بسر زبان پیچند بهر انتساب<sup>۱</sup>  
 نیز کتاب است آنچه گویند آن رده

هم ز ایشان فرقه‌ای باز از کتاب<sup>۷۸</sup>  
 بر گمانشان کز کتاب است آن همه

۱- و پیامبران را خداها ن خود بگیرند چگونه ممکن است شما را به کفر خوانند پس از آنکه (به خدای) بگفته) اسلام آورده باشید؟! (۸۰)

از خدا آن بلکه کذب و افتری است	۵۳۵۴- یعنی از حق است این اقوال و نیست
نی که نادان‌اند بر کذب و نژند <sup>۲</sup>	۵۳۵۵- بر خدا دانسته این بهتان زنند
مر تو را خواهی خدا خوانیم زود	۵۳۵۶- با نبی گفتند ترسا و یهود <sup>۷۹۱</sup>
سجده آریست به نازیبندگی	۵۳۵۷- یا پرستیمت به وجه بندگی
کس پرستم جز خدای ذوالمنن	۵۳۵۸- گفت پیغمبر معاذالله که من
یا کنم کس را بر این امر، از خطا <sup>۳</sup>	۵۳۵۹- یا به سجده غیر حق باشم رضا
کس سزاوار کتاب از دادگر	۵۳۶۰- آمد این آیت که نژود از بشر
بخشدش بسر خلق حکم و داوری	۵۳۶۱- یعنی او را حق دهد پیغمبری
کسه مسرا باشید عبد و بسندگان	۵۳۶۲- پس بگساید از هوا بر مردمان
یا من و ما، ما خلق را جایز است	۵۳۶۳- یا پرستش غیر حق را جایز است
و آنچه دارید از کتاب الله به دست	۵۳۶۴- جز که می‌باشید عبد و حق پرست
از ره دانایی و دین بسی فساد	۵۳۶۵- تا بخوانید آن به خلق از عدل و داد
مر ملایک و انبیا بر خویش رب	۵۳۶۶- هم نفرماید که گیرید از طلب <sup>۸۰۰</sup>
بعد از آنکه خواند بر اسلام و دین؟	۵۳۶۷- امرتان آیا کند بر کفر و کین



۱- مفهوم بیت ۵۳۵۲- گروه و فرقه خاصی که از راه خدا منحرف‌اند، به طور ماهرانه‌ای چهره حقیقی و نقش اصلی کتاب خدا را محو و مسخ و دگرگون می‌کنند و آن چنان با اندیشه و تفکرات ساحرانه خود زبانشان را با پوشش کتاب می‌پیچانند و بر می‌گردانند و مطالب کتاب را به مسیر هواها و خواسته‌های دنیوی خود و امتیازات طبقه ممتاز و یا اوهام عامیان می‌کشانند که هر شنونده و مخاطب غافل آن‌ها را اهل کتاب می‌پندارد در حالی که آنها به خداوند دروغ می‌بندند.

۲- نژند: خشگمین: اندوهگین.

۳- منظور ابیات ۵۳۵۶ تا آخر ۵۳۵۹- [ابن عباس و عطا گفته‌اند: «بشر» در آیه ۷۹ سوره

آل عمران، محمد (ص) است. و «کتاب» قرآن. سبب نزول آیه آن بود که ابو رافع القرظی از یهودیان و رئیس ترسایان نجران گفتند: یا محمد، تو می خواهی که ما تو را بنده باشیم و به خدایی گیریم! محمد(ص) فرمود: معاذالله (پناه می برم به خدا) که من این گویم، خداوند ذوالمنن که مرا به پیامبری فرستاد، نه به این فرستاد که شما می گوید و نه به این فرمود. گفته اند مردی از محمد(ص) خواست که به کاری برتر از سلامی که بر یکدیگر می کنیم، من، تو را سجده نمایم. رسول (ص) او را از آن نهی کرد و فرمود: به سجده بر غیر خدا جایز نیست ولی نسبت به پیامبر خویش احترام کنید و حق وی را بشناسید. آن گاه آیه ۷۹ سوره آل عمران نازل گردید. (با برداشت از مجمع البیان).

اخذوا بزرگوار، جَلَّ جلاله پیش از خلق آدم، به علم قدیم خود دانست که از فرزندان آدم، سزاوار نبوت و ولایت و اهل محبت و شایسته رسالت کیست؟ آن را که در ازل، داغ مهجوری نهاد و رقم بی خبری کشید، امروز، معصوم و راست راه چون شود و آن را که رایگانی، دولت داد و راه صدق و عصمت فرا پیش نهاد، امروز بی راه و بد حال چون بود؟ ... پس، هرگز نبود که مصطفی (ص) گزیده و عیسی (ع) نواخته بعد از کرامت نبوت و تأثیر عصمت و قوت رسالت پای از رقم برگیرند و خلق را گویند: مرا به جای خداوند یگانه بپرستید. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ

و (باد کن) آن گاه که خدا از پیغمبران (و ائمت عاشقان) پیمان گرفت که چون به شما کتاب

وَحِكْمَةٍ يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَخَذْنَا بِمَا نَزَّلَ عَلَيْنَا

و حکمت بخشیدیم پس بر شما (اهل کتاب) رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می داد به او ایمان آورده

بِهِ وَلْتَصَرِّفْهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي

و باری او کنید خدا فرمود: آیا قرار داشته در پیمان مرا بر این امر پذیرفتید؟

قَالُوا أَأَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

ماه گفتند: قرار داریم خدا فرمود: گواه باشید من هم با شما گواهم. (۸۱)

فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾

پس کسانی که بعد از آمدن آن رسولان روی (از حق) بگردانند، فسقاً آنان گروه فاسقان خواهند بود. (۸۲)

## در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است

- ۵۳۶۸- در ازل «میثاق» توحید از سران<sup>۸۱</sup>
- ۵۳۶۹- بر خلائق، عام، این میثاق بود
- ۵۳۷۰- تا از ایشان کَافِلٍ صَفِّ اَوَّلِ اند،
- ۵۳۷۱- عام گردد بر بنی آدم همه
- ۵۳۷۲- پس شناسایی بُود در انبیا
- ۵۳۷۳- صَفِّ اَوَّلِ عارفان بِالله اند
- ۵۳۷۴- عهد خاص این است بهر انبیا
- ۵۳۷۵- پس دو عهد از انبیا بگرفت حق
- ۵۳۷۶- حق گرفت آن از بنی آدم تمام
- ۵۳۷۷- اهل صَفِّ اَوَّلِ اندر رابطه
- ۵۳۷۸- عهد ثانی بود میثاقی که حق
- ۵۳۷۹- از محمد هم زابراهیم و نوح
- ۵۳۸۰- که اولوالعزم اند<sup>۳</sup> از حق بی سخن
- ۵۳۸۱- تا نباشد در میانشان افتراق
- ۵۳۸۲- هر یکی تصدیق از دیگر کند
- ۵۳۸۳- آنکه سابق تر، ز بختِ سعیدِ خود
- ۵۳۸۴- و آن که بعد آید کند تصدیق آن
- ۵۳۸۵- تا خلائق را به توحید خدا
- ۵۳۸۶- احمدِ آخرِ زمان کو خاتم است
- ۵۳۸۷- ای رسولان پشتِ او باشید و یار
- ۵۳۸۸- آنچه دادم از کتاب و از جگم
- ۵۳۸۹- جمله را آرد به خلق از حکمتش
- ۵۳۹۰- امتِ خود را دهید از وی خبر
- حق گرفت اعنی که از پیغمبران
- لیک خاص انبیا ز اشفاق بود<sup>۱</sup>
- در وجود، از ما سِوَى الله اَکْمَلِ اند،
- صف به صف تا آخر از اَقْدَم<sup>۲</sup> همه
- یکدگر را می‌شناسند از ولا
- عارفان از رتبه هم آگه‌اند
- هم ز بهر تابعانشان ز اولیا
- ذکر شد عهد نخست از مسابق
- تا به توحیدش کنند ایشان قیام
- بر بشر بودند از حق واسطه
- ز انبیا بگرفت اندر مسابق
- و از کلیم و از مسیح پاک روح
- در میان انبیا این پنج تن
- با هم اندر دین نمایند اتفاق
- زین تَأَلَّف<sup>۴</sup> مِثِ خَلْقَانِ زر کند
- بدهد اخبار از نبی بعد خود
- که از او بُد پیش، از حیث زمان
- باز خوانند آن مهان مقتدا
- زاوّل و آخر به معنی اَقْدَم است،<sup>۵</sup>
- بر امم سازید عهدش استوار
- بر شما چون او به گیتی زد علم
- تا قیامت هست باقی دعوتش
- نصرتش فرض است بر کلّ بشر

هم رسانید آنچه از ما بشنوید	۵۳۹۱- یار او باشید و بر وی بگروید
عهد من محکم گرفتید از یقین؟	۵۳۹۲- هیچ دارید اعتراف آیا بر این
هیچمان نَبُود در این معنی خلاف	۵۳۹۳- انبیا گفتند داریم اعتراف
با گواهان است ذات واحد	۵۳۹۴- گفت من بر این گواهی شادم
لیک ظاهر با رسول منتصر <sup>۶</sup>	۵۳۹۵- با رسل یعنی که همراهم به سز
اندر اینای حقیقت ساعی است	۵۳۹۶- یعنی احمد بر ولایت داعی <sup>۷</sup> است
رو بگردانند از حکم قدم،	۵۳۹۷- بعد میثاق نبیین گر اُمم <sup>۸۲</sup>
خارج از پیمان و عهد سابقانند	۵۳۹۸- رفته بیرون ز امر حق و فاسقانند



۱- مفهوم ابیات ۵۳۶۸ و ۵۳۶۹ ← [در ازل، خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر چه دهم و هر گاه که دهم شما را از نامه و دانش راست و پیغام محکم، پس آنگه به شما آید رسولی، استوار دارید گواه آن را که با شماست، بگروید به او و یاری دهید او را. این میثاق و عهد نه بر پیامبران، تنها گرفتند که هم از پیامبران و هم از امت آنان گرفتند. اما پیغامبران، سران بودند و مهتران، و امت، تبع ایشان بودند. پس پیامبران به ذکر مخصوص اند که اصل ایشان اند و خطاب با اصل کنند و مراد، هم اصل باشد و هم تبع]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- اقدام: پیش‌تر، مقدم‌تر.

۳- اولوالعزم: پیغمبرانی که صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده‌اند [ابراهیم (ع)؛ نوح (ع)؛ موسی (ع)؛ عیسی (ع) و محمد (ص)].

۴- تألف: انس داشتن، جمع شدن.

۵- مفهوم بیت ۵۳۸۶ ← محمد (ص)؛ به جهت حقیقت محمدی که عقل اول و روح اعظم است، در کار نبوت، اول همه است. و در آخر نیز ختم نبوت عرض بر صورت و معنی آن حضرت شده، پس اول به حقیقت و آخر به صورت در کار نبوت، آن حضرت است.

یکی خط است ز اول تا به آخر      بر او خلق جهان گشته مسافر



در این ره، انبیا چون ساربان‌اند  
و ز ایشان سید ما گشته سالار  
احد در میم احمد گشت ظاهر  
در این دور اول آمد عین آخر  
دلیل و رهنمای کاروان‌اند  
هم او اول، هم او آخر در این کار  
در این دور اول آمد عین آخر

(گلشن راز)

۶- [در همه قرآن هیچ آیت نیست در بیان فضیلت محمد (ص) تمام‌تر از این آیت، که وی را خاص است، کس را در آن شرکت نه. ربّ‌العالمین دو عهد گرفت از خلق خویش، یک پیمان از همه خلق بر خدای خویش و دیگر، پیمان از فرشتگان و پیامبران بر نبوت محمد (ص) و نصرت دادن وی و این غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش با نام خویش بزرگ کرد و قدرش با قدر خود برداشت. و خداوند خود را «شاهد» گفت یعنی که به علم حاضر است با همه کس، و قدرت وی و رؤیت وی بر همه روان.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- داعی: دعوت کننده.

۸- قدم: قدیم، دیرینه.

أَفْغِرْ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ دَأْسَلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ  
آیا کافران، دینی غیر دین خدا را می طلبند؟ و حال آنکه هر که در آسمانها

وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ  
و زمین است خواه ناخواه مطیع امر خداست و همه به سوی او رجوع خواهند کرد. (۸۳)

قُلْ ءَأَمْتًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ  
بگو: ما به خدای عالم و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده و آنچه به ابراهیم

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ  
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزانشان نازل شده و آنچه به

مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ  
موسی و عیسی و پیغمبران دیگر از جانب پروردگارشان داده شده. (به همه ایمان آورده ایم)

مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ  
فرقی میان هیچ یک از پیغمبران نگذاریم و ما مطیع فرمان خدایم. (۸۴) هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند

دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ  
هرگز از وی پذیرفته نیست، و او در آخرت از زیانکاران است. (۸۵)

- ۵۳۹۹- هَسْبُكَ مِی جَوِیْدُ<sup>۱</sup> آیا در فرار
- ۵۴۰۰- مَسْرُوًّا را گردن نهادند آنچه هست
- ۵۴۰۱- یَسَا ز روی طوع<sup>۲</sup> یعنی اختیار
- ۵۴۰۲- چند وجه از طوع و کُزَه<sup>۳</sup> آید به فهم
- ۵۴۰۳- وجه اول آنکه اهل آسمان
- ۵۴۰۴- و اهل ارض اغلب ز طاعت غافل اند
- ۵۴۰۵- نیت کس راضی بر احکامِ قَدَر
- ۵۴۰۶- انقیاد از طوع تسلیم است و بس
- ۵۴۰۷- وجه دیگر آنکه عقل ذوفنون
- ۵۴۰۸- دیگر آنکه بُرد فرمانش مَلْک
- ۵۴۰۹- لیک قایل هر دو بر یکتایی اش
- ۵۴۱۰- گر چه سر پیچد ز امر و طاعتش
- ۵۴۱۱- ز آن که مفظوراند<sup>۷</sup> اشیا در نمود
- ۵۴۱۲- وجه دیگر کآن بسی باشد اَدَقُّ<sup>۸</sup>
- ۵۴۱۳- هر که را بر اصل هستی انتقال
- ۵۴۱۴- یعنی از شیء ار گنی نفی وجود
- ۵۴۱۵- ور ز هستی غافل و ز سرِّ ذات
- ۵۴۱۶- این ز بهر خاصگان است ای عزیز
- ۵۴۱۷- میوه را عارف عیان دید از نُوات
- ۵۴۱۸- پس به امرش ما بسوا تابع شدند
- ۵۴۱۹- باز هم گردند راجع سوی ذات
- ۵۴۲۰- گو به حق کردیم ما ایمان قبول<sup>۸۴</sup>
- ۵۴۲۱- و آنچه نازل گشت بر ما از خدا
- ۵۴۲۲- بر سِراهِمِمْ و بر «اسماعیل» راد
- مر شما جز دین حق با اختیار  
در سماوات و زمین زاعلا و پست  
یا که از وجه کرامت و اضطرار  
گوییم آن را کش بُوَد ز ادراک، سهم  
حاضرند از بهر طاعت هر زمان  
بر هوای نفس گمره مایل اند  
نزد خواهش جز قلیلی از بَشْر<sup>۴</sup>  
بر قضا بسی اعتراض و بی هوس<sup>۵</sup>  
تابع از میل است و کساره نفسِ دون<sup>۶</sup>  
و آن بسلیس افتاد در طغیان و شک  
نیت شیطان سرکش از مولایی اش  
لیک باشد معترف بر وحدتش  
جمله بر توحیدش از وجه وجود  
گوییم ار باشی به فهمش مستحق  
باشد اقرار وی از طوع است و حال  
باقیش باشد عدم یعنی نبود  
اینست اکراه ار که داری التفات<sup>۹</sup>  
عامه را نُسَبُود بر این معنی تمیز  
وز حجاب مایهوا، رخسارِ ذات<sup>۱۰</sup>  
طایع<sup>۱۱</sup> و کساره به تسلیم آمدند  
بسعد کثرت هستی این ممکنات  
یعنی امت را بر این دار ای رسول  
هم چنین بر هر که بود از انبیا  
هم به «اسحاق» و به «یعقوب» از رشاد

وآن چه داده شد به «موسی» و مسیح	۵۴۲۳- هم به اسباط <sup>۱۲</sup> اکمل آل ذبیح
نیست فرقی بین یک تن زآن کبار <sup>۱۳</sup>	۵۴۲۴- بر نیون جمله از پرودگار
کی جدایی در شمار وحدت است؟	۵۴۲۵- زآن که فرق از انتساب کثرت است
مسابقی را رو تعقل کن بیاب	۵۴۲۶- فرق اندر کوزه باشد نی در آب
که زامسرش یافت هستی ماخلق	۵۴۲۷- گو که منقادیم ما بر امر حق
نیست زو مقبول و هست از خاسرین	۵۴۲۸- آنکه جوید غیر از این اسلام، دین <sup>۱۵</sup>



۱- خطاب به جهودان است که دینی به جز دین خدا می‌جویند.

۲- طوع: فرمانبرداری، اطاعت نمودن.

۳- کَرِه (کَرِه): ناپسند داشتن، اکراه داشتن.

۴- گفته‌اند که اهل آسمان، فرمانبرداران و منقادانند به «طوع» و «اختیار» و اهل زمین به «کره» و «اجبار». یعنی علم آسمانیان به وحدانیت الله، «ضروری» است نه «استدلالی» و علم اهل زمین استدلالی است، نه ضروری. و این کره، نه کره مذموم است بلکه پسندیده است و بنده را در آن، ثواب. و گفته‌اند که مؤمنان تن در دادند به طوع، و کافران به کره. یعنی که ارادت و قضاء الله بر کافران روان است و نتوانند که از آن بگریزند، نه قدرت آن که دفع کنند. اهل زمین به سبب تمایل به نفسانیات اغلب از اطاعت غافل‌اند و به جز تعداد کمی از آنان بقیه بر احکام قضا و قدر راضی نیستند.

۵- مفهوم بیت ۵۴۰۶ «تسلیم» که اعتقاد دل است و اقرار زبان و التزام احکام، تبعیت از فرامین قضای الهی است، بدون چون و چرا و التفات به امیال شخصی.

۶- مفهوم بیت ۵۴۰۷ «وجه دیگری که می‌توان طوع و کره را معنی کرد این است که عقل دوراندیش و صاحب فنون از روی میل و آگاهی، از فرامین الهی و دین او تبعیت می‌کند ولی نفس دنی با کراهت، (کاره: کراهت دارنده).

۷- مفظور: در نهاد سرشته شده.

۸- اَدَقُّ: دقیق‌تر.

۹- مفهوم ابیات ۵۴۱۳ تا آخر ۵۴۱۵ هر که بر ذات خداوند (اصل هستی) ادراک و اعتقاد داشته باشد اقرار او (قبول دین از سوی او)؛ از روی اطاعت و میل است و چنین کسی می‌داند که اگر حقیقت و وجود هر چیزی را نفی کنند، آنچه باقی می‌ماند، عدم و فناست. و آنکه از سبِّ ذات حق غافل است، قبول دین او از روی اکراه است. همان طور که می‌دانیم تمامی موجودات و مخلوقات خدا در برابر قانونی که از سوی آفرینش برای آنها تعیین شده تسلیم‌اند و همگی در برابر این قوانین طبیعی و مافوق طبیعی زانو می‌زنند و نمی‌توانند از آن سرپیچی کنند. پس، از این رو، همه موجودات، مسلمان‌اند، اما در برابر فرامین تشریحی خداوند، تنها افراد با ایمان به طور اختیاری، و از روی ایمان تسلیم می‌شوند و در واقع این گروه، شایسته نام مسلمان هستند.

۱۰- مفهوم بیت ۵۴۱۷ همان طور که شخص عارف به حق، از هسته میوه‌ها سبِّ میوه آن‌ها را به وضوح در می‌یابد، از ورای حجاب کثرت و هر چه غیر خداست به هویت ذات حق پی می‌برد. (نُوات: هسته میوه و خرما).

۱۱- طایع: فرمانبردار.

۱۲- اسباط: امت موسی (ع).

۱۳- کِبَار: (جمع کبیر): بزرگان.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا

چگونه خداوند گروهی را که بعد از ایمان به خدا و گواهی دادن

أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

به راستی رسول او و بعد از ادله روشن باز کافر شدند، به راه راست

الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُ وَّهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ

وهری نخواستند کرد (۸۶) کثیر آن گروه کافر این است که خدا

وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُونَ

و فرشتگان و همه مردمان بر آنان لعنت کنند. (۸۷) جاوید در جایگاه لعنت (که جهنم است) بمانند

عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ

و بر آنها عذاب خدا تخفیف نیابد و هرگز نظر رحمت به آنها نکند. (۸۸) مگر آنهایی که بعد از عصیان و بدکاری

بَعْدَ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ

توبه کنند و (هر بدی که کرده اند) اصلاح نمایند، که البته خدا بر آنها آمرزنده و مهربان است. (۸۹) همان آنان که

كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ

بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذیرفته نشود.

وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ

و همان گمراهان هم آنان خواهند بود. (۹۰) البته آنان که کافر شدند و بر کفر خویش

كُفْرًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ

نزدند، اگر هر یک برای آزادی خویش (از عذاب خدا) برابر تمام زمین طلا به فدا آرند هرگز از ایشان پذیرفته نشود.

أَفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾

و برانی نخواستند داشت. (۹۱) آنها را عذاب دردناک مهیا باشد.

- |                                   |  |
|-----------------------------------|--|
| که پس از ایمان به کفر آرند رو؟    | چون <sup>۱</sup> نماید حق به قومی ره نکو |
| کاوست بر «حق» پس کنند از دین عدول | ۵۴۲۹- داده‌اند ایشان گواهی بر رسول       |
| کسی نماید حسق بر ایستم کاره راه   | ۵۴۳۱- معجزات آمد بر ایشان از اله         |
| وز مسلایک وز خلایق در جزا         | ۵۴۳۲- «لعنت» است از بهر ایشان از خدا     |
| تسا ابد هم نیست از مهلت نشان      | ۵۴۳۳- نیست تخفیف عذاب از بهرشان          |
| حق پس از اصلاح جان زایشان گذشت    | ۵۴۳۴- جز که بنمودند بر حق بازگشت         |

- ۵۴۳۵- بودندشان از صدق برگشت و نَدَم<sup>۲</sup>
- ۵۴۳۶- زآن که آمرزنده است و مهربان
- ۵۴۳۷- کُشت از انصار مردی یک نفر
- ۵۴۳۸- پس پشیمان شد ز فعلِ زشتِ بَد
- ۵۴۳۹- تا بپرسند آن جماعت از رسول
- ۵۴۴۰- گشت نازل «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ» بر او
- ۵۴۴۱- پس فرستادند آیت را بر او
- ۵۴۴۲- تا تو دانی بهر تایب<sup>۵</sup> رحمت است
- ۵۴۴۳- <sup>۹۰</sup>باز فرماید هر آن کافر شود
- ۵۴۴۴- و ر کند هم توبه نز صدق دل است
- ۵۴۴۵- توبه او کی شود هرگز قبول
- ۵۴۴۶- <sup>۹۱</sup>و آن که کافر گشت و اندر کفر مُرد
- ۵۴۴۷- خیر آن باشد که وقت اِرتحال<sup>۶</sup>
- ۵۴۴۸- و آن ز کافر کسی شود هرگز قبول
- ۵۴۴۹- گر زمین را پُر کند از سیم و زر
- ۵۴۵۰- در قیامت بینی انفاقت همه
- ۵۴۵۱- نیست زآن زرها به وقت زاریات
- ۵۴۵۲- و آن که بُرد آن فدیهِ و ایثار تو
- ۵۴۵۳- ذره‌ای گر دل به مهر حق نهی
- عفو پس فرمود زایشان ذوالکرم  
حق پس از تدبیر دل و اصلاح جان  
گشت هارب<sup>۳</sup> شد به مکه ره سپر  
نسامدای بستوشت سوی قوم خَود  
توبه او هیچ می‌گردد قسبول؟  
تا به «تَابُوا بَعْدَ ذَلِكَ وَ اٰصْلَحُوا»  
شد مصدق رفت و حالش شد نکو<sup>۴</sup>  
گر که برگشتت ز صدق نیت است  
«بعد» ایمان کفرش افزون تر شود  
توبه او بر خدا بی حاصل است  
گمراهان اند این گروه بوالفضول  
نیست زو مقبول و خیری هم نیبرد  
بنا تو است از شد قبول ذوالجلال  
کو ببری بود از خدا و از رسول  
در فدی<sup>۷</sup> از بهر او ندهد ثمر  
آتش است و احستراق و مَسْظَلْمَه<sup>۸</sup>  
زور و فری تا نماید یاریات  
نیست خود یارش که باشد یار تو  
بِه که صد مخزن گهر یا زر دهی



۱- چون: چگونه.

۲- نَدَم: پشیمانی، ندامت.

۳- هارب: فراری، گریزان.

۴- ابیات ۵۴۳۷ تا آخر ۵۴۴۱، شأن نزول آیات ۸۶ تا آخر ۸۹ سوره آل عمران را بیان

می‌دارد ← «حارث بن سوید بن الصامت الانصاری» بعد از آنکه مرتد گشته بود، پشیمان شد، باز آمد تا به نزدیکی مدینه. نامه‌ای به برادر خود خلاس بن سوید نوشت که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس که مرا توبه هست یا نه؟ خلاس رفت و قصه حارث با رسول (ص) بگفت. در حال جبرئیل آمد و آیات فوق را بیاورد. حارث را از این خبر کردند، بیامد و مسلمان شد. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار). اشاره کلی آیه به گروه‌هایی از اهل کتاب یا پیشوایان آنهاست که از دین اسلام و میثاق پیامبران بازگشته و دین را به سنت‌ها و اوهام کفر آلود در آمیختند.

۵- تایب: توبه کننده.

۶- ارتحال: رحلت، مرگ.

۷- فدئ: فدیة دادن.

۸- مَظْلَمَه: ظلم و ستم، آنچه به ظلم و ستم گرفته شود.



لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تَنْفِقُوا مِمَّا حُبُّونَ وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ  
 شما هرگز به مقام نیکوکاران و خالصان خدا نخواهید رسید مگر از آنچه دوست می‌دارید و محبوب شماست در راه خدا انفاق کنید،  
 فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ  
 و آنچه انفاق کنید خدا بر آن آگاه است. (۹۲)

- |   |   |
|---|---|
| ۵۴۵۴- «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تَنْفِقُوا» <sup>۱</sup> | آنسچہ داری دوست، یعنی ده بر او          |
| ۵۴۵۵- نیست تنها بذل مال انفاق و بر <sup>۲</sup>                 | حق به مسالت ننگرد بیند به بر            |
| ۵۴۵۶- تا چه باشد نیت در بذل مال                                 | بر هدایت می‌دهی یا بر ضلال <sup>۳</sup> |
| ۵۴۵۷- هر عمل کآن برحمت نزدیک کرد                                | هست آن بر تا که فعلی نیک کرد            |
| ۵۴۵۸- مر تقرب نیست ممکن بر حقت                                  | هرگز إلا بِالسَّبِّءِ مَطْلَقَتْ        |
| ۵۴۵۹- و آن سب را از وجود غیر اوست                               | زو حجاب است آنچه را داری تو دوست        |
| ۵۴۶۰- این حُجُب در مهر او از خود بریز                           | تا قبول افتند دهی گر یک مویز            |

- ۵۴۶۱- کم ده و نسکو ده اندر راه او
- ۵۴۶۲- هر چه داری دوست آن شرک خفی است
- ۵۴۶۳- حُبِّ غَیْرِ او چو رفت از دل برون
- ۵۴۶۴- عاشق مخلوق گر در راه دوست
- ۵۴۶۵- هم نماید ترک جان هم ترک سر
- ۵۴۶۶- یارش ار بیند که داد او آنچه داشت
- ۵۴۶۷- قدر آن، یار از تَلَطَّفِ کم کند
- ۵۴۶۸- تو به راه عشق خَلَّاقِ ای دغل<sup>۴</sup>
- ۵۴۶۹- گر بُود در سفرهات مرغ و بَرِه
- ۵۴۷۰- آن هم ار بدهی بدون منتی
- ۵۴۷۱- در زکات آن را دهی کو آرذَل است<sup>۵</sup>
- ۵۴۷۲- در عوض هم خواهی از حق عمر و مال
- ۵۴۷۳- گویی افزون ده مرا یارب عوضی
- ۵۴۷۴- من زکاتی را که گفتمی داده‌ام
- ۵۴۷۵- گر شفا یابم، شود کارم درست
- ۵۴۷۶- یا کُشَم آن بز که امروز از گله
- ۵۴۷۷- بر نظر می‌آمد ارچه دور بود
- ۵۴۷۸- حاصل او را می‌کُشَم در راه تو
- ۵۴۷۹- تا که داری سالم از هر آفتم
- ۵۴۸۰- مور زانبار ار بَرَد یک دانه‌ام
- ۵۴۸۱- کرده‌ای در شرط من یارب خلاف
- ۵۴۸۲- نیست قابل ذکر ایشان در مقال
- ۵۴۸۳- پس کنید انفاق<sup>۸</sup> گر چیزی زمال
- می‌بخواد آن را که شد دلخواه او
- دوست گیر آن را که جز او هیچ نیست
- مال چسبید تا دهی کم یا فزون
- بگذرد از هر چه کو دارای اوست،
- تا چه جای مُلک و مال و زیب و زر
- بهر فردا لیک یک دَرَهَم گذاشت
- دیگرتر از را به خود محرم کند
- می‌دهی آن را که ردّ است و اَقْل<sup>۵</sup>
- بهر مسکین نان خشک است و تَرِه
- بیا بدون رنجش و زحمتی
- گندم بی مغز و جو ز آَنْزَل<sup>۷</sup> است
- هم بهشت و هم حیات بی‌زوال
- اهل بیت<sup>۸</sup> را ننگه‌دار از مرض
- دست من گیر این زمان کُافتاده‌ام
- بهر درویشان پزیم آشی نخست
- بر عقب می‌رفت اندر مرحله
- کآن بسز شیر آورم رنجور بود
- لیک دارم خواهش از درگاه تو
- صد رَمِه گردد فزون بر دولتیم
- یا که افتد ناودان خانه‌ام
- دان بسدین‌سان آن مَهْمَاتِ کَزَاف
- این قَدَر هم بود بهر انتقال
- هست دانا بر ضمائر ذوالجلال





۱- رجوع شود به معنی آیه ۹۲

۲- بَرّ: بخشش، نیکویی.

۳- ضلال: گمراهی.

۴- دَغَل: نادرست، حيله‌گر.

۵- أَقَلّ: کم‌تر.

۶- اَرْدَل: پست‌تر، فرومایه‌تر.

۷- انزل: نازل‌تر، پست‌تر.

۸- انفاق: [بیرون کردن زکات از مال است. خداوند می‌فرماید تا زکات از مال بیرون نکنید و به درویشان ندهید به بهشت نرسید. این خطاب با توانگران است علی‌الخصوص و گفته‌اند که با عامه مؤمنان است، توانگران و درویشان هر کسی بر اندازه و توان خویش به این انفاق مخاطب است... یکی مال باخت در دنیا، به بَرّ الله رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی به وصل الله رسید. هر که امروز به مال و جاه بماند، فردا از ناز و نعمت در ماند و هر که فردا با ناز و نعمت بماند از راز ولی نعمت بازماند. اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری به بَرّ مولی رسی، دلیل کند که اگر همه هزینه کنی، به قرب مولی رسی. انفاق بر سه رتبت است: اول «سخا» (که صاحب آن، بعضی دهد و بعضی ندهد)؛ دوم «جود» (که صاحب آن بیشتر دهد و قدری ضرورت خود را بگذارد) و سوم «ایثار» (که صاحب ایثار همه بدهد و خود را و عیال را به خدا و رسول سپارد)...]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

﴿۹۳﴾ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي

همه طعامها بر بنی اسرائیل حلال بود

إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ

مگر آن را که بهخوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد

التَّورَةَ قُلْ فَاتُوا بِالْتَّورَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو: اگر راست میگوید حکم تورات را آورده، تلاوت کنید. (۹۳)

﴿۹۴﴾ فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ

الیه

پس کسانی که بعد از این حجت بر خدا دروغ بنهند،

هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۹۴﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

مستکاران هم آنها نخواهند بود. (۹۴) بگو: سخن خدا راست است، پس باید از آیین ابراهیم پیروی کنید که بر آیین پاک توحید بود

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۵﴾ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي

عبادت خلق بنا شد همان

نزل شده ای که برای

و هرگز از مشرکان نبود. (۹۵)

بَنِيَ بَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ

خانه (کعبه) در مکه است که در آن برکت و هدایت علایق است. (۹۶) در آن خانه آیات (روینست) هویداست، مقام

إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

بر ابراهیم خلیل است، و هر که در آنجا داخل شود ایمن باشد. و مردم را حج و زیارت آن خانه به امر خدا واجب است

مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد، و هر که کافر شود (به خود زیان رساننده را) خدا از جهانیان بی نیاز است. (۹۷)

﴿۹۷﴾

- ۹۳۰
- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۵۴۸۴- هر طعامی بهر اسرائیلیان                 | جِلَّ۱ و طَيِّبٌ۲ بود بی نقص و زیان |
| ۵۴۸۵- جز که اسرائیل <sup>۳</sup> چیزی را حرام | کرد بهر خویش در نذر از طعام         |
| ۵۴۸۶- و آن معین گشته بر لحمِ اِیْلِ۴          | بس لذیذ آن بُد به ذوق معتدل         |
| ۵۴۸۷- سابق از تسزیل تورات است آن              | نی که باشد در کتاب این داستان       |
| ۵۴۸۸- گو بیارید و بخوانید از بجاست            | این به تورات و شما گوید راست        |
| ۵۴۸۹- یعنی از لحمِ اِیْلِ باشد حرام           | یا عسروقی کاوست در لذت تمام         |

- ۵۴۹۰- بود اسرائیل را دردی به پا  
 ۵۴۹۱- گفت گر یابم شفا لحم ایل  
 ۵۴۹۲- علت این بُد کرد گر ترک این طعام  
 ۵۴۹۳- پس هر آن کو بر خدا بست افترا<sup>۹۳</sup>  
 ۵۴۹۴- گو که صدق است آنچه فرموده است حق<sup>۹۵</sup>  
 ۵۴۹۵- پس نـمـایید از ارادت پیروی  
 ۵۴۹۶- او نبود از مشرکان که نسبتش  
 ۵۴۹۷- ذکر او شد پیش کو مشرک نبود  
 ۵۴۹۸- هست او زین نام و نسبت‌ها اجل  
 ۵۴۹۹- کودکی گوید پدر را کآفتاب  
 ۵۵۰۰- گوید او را نیست این لیمو و سیب  
 ۵۵۰۱- مکه در ارض است «اَوَّل» خانه‌ای<sup>۹۶</sup>  
 ۵۵۰۲- اهل عالم راست هادی در صلوات  
 ۵۵۰۳- هست آیت‌ها در آن بر مردمان<sup>۹۷</sup>  
 ۵۵۰۴- هر که داخل گشت در وی ایمن است  
 ۵۵۰۵- یعنی آمد هر که در وی زاعتقاد  
 ۵۵۰۶- پس ز شر نفس و وسواس عدو  
 ۵۵۰۷- ایمن آمد از خلاف ما قَرَض  
 ۵۵۰۸- در سرای شه، مصونی از عَسَس  
 ۵۵۰۹- باطن این خانه قلب عارف است  
 ۵۵۱۰- پس چو از ظاهر به باطن روکنی  
 ۵۵۱۱- حجّ بیت امر است از حق بهر ناس  
 ۵۵۱۲- و آن که کافر گشت و ماند اندر مَجَاز
- کآن بُوَد معروف بر «عِرق التّسا»  
 شد حرامم که نیم پیمان گسل  
 نی که از حکم کتاب آمد حرام<sup>۵</sup>  
 کاذب است و ظالم اندر ماچرا  
 در مقام جِلّ و حرمت<sup>۶</sup> با فِرَق  
 دین «ابراهیم» را کآمد قوی  
 مشرکان بر خود دهند از رفعتش  
 هم نبوده است از نصاری و یهود  
 این به نفی قول عامه است و ملل  
 سیب یا لیمو است با این رنگ و آب  
 پیش از این کودک چه فهمد زان ادیب  
 که بنا شد بهر هر فرزانه‌ای<sup>۷</sup>  
 هست یعنی قبیله بهر کاینات  
 جای «ابراهیم»<sup>۸</sup> و پیدا زو نشان  
 از حوادث در پناه ذوالمن است  
 هست ناچار او به ترک هر فساد  
 گردد ایمن و آن هواهای دو تو  
 نی که نَبُود بهر او موت و مَرَض  
 نی که آنجا بر تو ننشیند مگس  
 مأمّن آنجا از هوای خالف است<sup>۹</sup>  
 روی بر امنیّت از هر سو کنی  
 هر توانایی است او را در اساس  
 حق بُوَد از کفر و دینش بی نیاز



۱- جِلّ: حلال، روا.

۲- طَيِّب: پاکیزه.

۳- اسرائیل: لقب یعقوب (ع).

۴- لَحْمِ اِبِل: گوشت شتر.

۵- مفهوم ابیات ۵۴۹۰ تا آخر ۵۴۹۲ ← [جهودان بر مصطفی (ص) منکر بودند که گوشت شتر به حلال داشت و می خورد. گفتند: این بر ابراهیم (ع) حرام بود، دین ابراهیم این بود، و در تورات چنین خواندیم، چگونه است که محمد (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالف دین ابراهیم می کند؟ خداوند آن جهودان را در آیات ۹۳ و ۹۴ سوره آل عمران دروغ زن معرفی نمود و بیان کرد که گوشت شتر بر ابراهیم و فرزندانش حلال بود تا آنکه یعقوب (ع) بر خود حرام کرد. علت تحریم مزبور این بوده است که یعقوب را بیماری «عِرْقُ النِّسَاء» پدید آمد، نذر کرد که اگر خداوند او را شفا دهد آن طعامی را که بیشتر دوست دارد یعنی گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کند. پس چنین کرد و جهودان هم به او اقتدا کردند و این حکم از جانب خدا نبود، بلکه نذر یعقوب بود]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

(عِرْقُ النِّسَاء: دردی که از کمر و سرین شروع می شود و به ران، ساق پا و قوزک و انگشت پا امتداد می یابد و در اصطلاح پزشکی به آن درد مسیر عصب سیاتیک گفته می شود).

۶- در مقام جِلّ و حُرمت: درباره حلال و حرام.

۷- [علی (ع) فرمود: اول خانه ای که در آن برکت کردند و نشانی ساختند جهانیان را تا آن را زیارت کنند و قبله خود سازند و خدای را در آن عبادت کنند، آن است به بگه (بگه نام خانه خداست و مکه نام شهر آن). ابوذر از مصطفی (ص) پرسید: اول مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است؟ مصطفی (ص) گفت: «مسجد حرام» و بعد از آن «مسجد اقصی». (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- جای ابراهیم: مقام ابراهیم.

۹- مفهوم بیت ۵۵۰۹ کعبه، مقام وصل است و مقام وحدت و مقصد دل عارفان، که از هوای نفس خالی (بسیار خلاف کار و بی خیر) خالی است. [← «کعبه» (\*).].

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ  
 عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن  
 سَبِيلِ اللَّهِ مِنِّ أَمْنٍ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ  
 بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا  
 فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾  
 وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ  
 رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ  
 مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

- |                                 |  |
|---------------------------------|--|
| چشم از آیات حق بر ناصواب        | گو چرا پوشید ای «اهل» کتاب <sup>۹۸</sup>       |
| دور خود چون کرم پيله می‌تنید    | حق بود شاهد بر آنچه می‌کنید ۵۵۱۴               |
| کش بود ایمان به حق بی اشتباه    | گو چرا دارید باز آن را ز راه <sup>۹۹</sup>     |
| وز ره تسوچید بر کفر و فساد      | بر کجی خوانید او را از عناد ۵۵۱۶               |
| نیست غافل حق ز اعمال ارکج‌اید ۱ | و آنکهی شاهد بر منهج‌اید ۵۵۱۷                  |
| گر شما فرمان برید از ناصواب     | ای گروه مؤمنان ز اهل کتاب <sup>۱۰۰</sup>       |
| بعد از ایمان کافران دینتان ۲    | باز گردانند از آیینتان ۵۵۱۹                    |
| با هوایش گر رود گامی به راه     | چون مجاهد <sup>۳</sup> کافکند نفسش به چاه ۵۵۲۰ |

بر شما چون خوانده شد «آیات» او	۵۵۲۱- «۱۰۱» کی شما کافر شوید از هیچ رو
هم زند بر ذیل حق چنگ اندرش	۵۵۲۲- هم بُود مابیتان پیغمبرش
خاصه گر حقش به راه راست خواست <sup>۴</sup>	۵۵۲۳- پس هدایت یافت او بر راه راست
حقّ تقوی تا چه باشد بالقیان	۵۵۲۴- «۱۰۲» «اتقوا الله» ای گروه مؤمنان
جز که در اسلام و «أنتُمْ مُسْلِمُونَ» <sup>۵</sup>	۵۵۲۵- نی روید از این حیات تن برون



۱- مفهوم ابیات ۵۵۱۲ تا آخر ۵۵۱۷- خطاب به جهودان است که نبوت محمد (ص) را منکر بودند و حج کردن را واجب نمی‌دیدند و آیاتی که در وجوب آن فرو آمد در کتب مُنَزَّل نمی‌پذیرفتند. آنکه فرمود: پوشیده می‌دارید بر خدای آنچه بر وی پوشیده نشود؟ ندانید که خداوند عزّوجلّ حاضر است به علم هر جای و دانا به هر جزای و گواه به هر نهان و پیدای؟ کسی را که گراینده و رهسپار راه خدا شده است و مؤمن به آیات خدا را از راه خدا باز می‌دارید و از آن باز می‌گردانید و آن را کج و منحرف می‌خوانید در حالی که خودتان بر مَنهَج (راه راست و درست) آگاهید و آن راه، آن است که در تورات خوانده‌اید، و اگر هم غافلید، خدا از انگیزه‌ها و آثار کارهایتان غافل نیست.

۲- مفهوم ابیات ۵۵۱۸ و ۵۵۱۹- «آیه ۱۰۰ سوره آل عمران، درشان «اوس و خزرج» فرو آمد که قومی از جهودان میان ایشان اغراء کردند و قصد آن نمودند که ایشان را در فتنه افکنند و از دین برگردانند. خداوند فرمود اگر شما فرمان برید گروه عالمان از اهل تورات را، شما را از ایمان باز پس آرند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). (اغراء: تحریک کردن).

۳- مُجاهد: سالک و رهرو طریق حق.

۴- مفهوم ابیات ۵۵۲۱ تا آخر ۵۵۲۳- استفهام انکاری و اعجابی است که می‌گوید: چگونه می‌شود کافر شوید و به کفر برگردید حال آنکه شما با پایه ایمانی که دارید همی آیات خدا بر شما تلاوت می‌شود و رسول خدا که نمونه کامل آیات و مبین وحی و جاذب و پیش‌برنده به سوی حق و راه راست است در میان شما و رهبر شماست.

۵- رجوع شود به معنی آیه ۱۰۲، [حَقَّ تَقْوَى (حَقَّ تَقَاتِهِ) تأکید و بیان نوع فعل «اتقوا الله» است. این مراتب تقوی در جهت سبیل الله است. «حق تقوی» بر حسب اختلاف اشخاص و مراتب یک شخص تفاوت می‌کند. حق تقوی نسبت به صاحبان نفس اماره و کسی که هنوز در دین داخل نشده، این است که در عملش احتیاط کند و کسی را طلب کند که دینش را از او اخذ نماید، و برای کسی که داخل در دینی باشد، این است که آنچه به او امر شده امتثال کند و آنچه از آن نهی گردیده به آن عمل ننماید و کسی را طلب کند که او را بر حقیقت دین و روح اعمالش رهنمون باشد و در مورد کسی که داخل ایمان شده، آن است که آنچه را به آن مأمور شده امتثال کند و از آنچه نسبت به آن نهی گردیده خودداری ننماید. صاحب تفسیر «القران» «اتقوا الله حق تقاته» را «فنا در حق» تفسیر کرده، می‌گوید: تقوی همان وقایه (سپر) است که شخص را از بقایای ذات و صفات باز می‌دارد و او را به فنا در توحید می‌رساند. (از جلد اول کتاب کشف الاسرار فروغی از عرفان قرآن، به نقل از تفسیر بیان السعادة، با کمی تغییر).

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و مسکی به رشته (دین) خدا چنگ زده و به راههای متفرق نروید

وَإِذْ كَرُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ

و به لطف و نعمت خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، و در پرنگاه آتش بودید

فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

خدا شما را نجات داد. بدین گونه خدا آیاتش را برای (راهنمایی) شما بیان میکند باشد که هدایت شوید. (۱۰۳)

﴿١٠٣﴾ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ وَلَا

و نهی از بدکاری کنند، و اینها (که واسطه هدایت خلق هستند) دستکار خواهند بود. (۱۰۴)

تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برای (هدایت) آنها آمد، راه تفرقه و اختلاف پسرند.

﴿١٠٥﴾ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

که البته برای آنها عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۰۵)

کساوست قرآن و اهل بیت طاهرین  
 بعد پیغمبر، علی و عترت اند<sup>۲</sup>  
 حبل حق باقی بُود در امتحان  
 در ولایت بر ولی شد متصل  
 هم‌چنین دان جویی ار آب از سبو  
 تا نباشد بول<sup>۳</sup> یا زهر، ای عزیز  
 که نگرداند ز چیزی رنگ و بو  
 و آن کسه زال او به عصمت فایز<sup>۴</sup> است  
 کاب کوزه متصل باشد به جو  
 بس سلامت هشته<sup>۶</sup> حق در اولیا  
 تا به معصوم و نبی، بی فاصله  
 دان به وفق عقل و اجماع کتاب  
 هر شکم خواری نباشد پسیر<sup>۸</sup> راه  
 ز آن هزاران باز یک تن کامل است  
 همدل و همدست پیغمبر شود  
 یسار آرید از خدا و نعمتش  
 داد الفت بسیتان زب البشر  
 وین اخوت بسین ارباب زشاد  
 پس رهانید او شما را خوش شدید<sup>۱۰</sup>  
 کافر و مشرک در آن هیزم کشانند  
 راه تا یابید بر وی زان نشان  
 خلق را خوانند بی تشویش غیر  
 بر صفات حق کند موصوفتان  
 تا نباشد امر و نهیت سرد و سُست

۵۵۲۶- جنگ اندازید بر حبل<sup>۱۰۳</sup> متین  
 ۵۵۲۷- حبل محکم اهل بیت عصمت‌اند  
 ۵۵۲۸- تا قیامت هم‌چنین در هر زمان  
 ۵۵۲۹- گفت با حارث که حبل معتدل  
 ۵۵۳۰- جمله آب است آب بحر و آب جو  
 ۵۵۳۱- لیک در آب سبو باید تمیز  
 ۵۵۳۲- نیست فرض این کاوش اندر بحر و جو  
 ۵۵۳۳- آن رسول حق صاحب معجز است  
 ۵۵۳۴- بعد از ایشان شرط ره دان جستجو  
 ۵۵۳۵- تا بُود طاهر ز ارجاس<sup>۵</sup> هوا  
 ۵۵۳۶- هست زان یک اتصال سلسله<sup>۷</sup>  
 ۵۵۳۷- علم و اخلاق و عمل در انتساب  
 ۵۵۳۸- تا شناسی دزد را از پادشاه  
 ۵۵۳۹- از دو صد صوفی یکی صاحب‌دل است  
 ۵۵۴۰- وز دو صد کامل یکی رهبر شود  
 ۵۵۴۱- نه جدا گردید زو نز عترتش  
 ۵۵۴۲- خود شما بودید خصم یکدیگر  
 ۵۵۴۳- بود زافضالی پیمبر این و داد<sup>۹</sup>  
 ۵۵۴۴- بر کنار گودی از آتش بُدید  
 ۵۵۴۵- کفر و شرک آن کوه‌های آتش‌اند  
 ۵۵۴۶- می‌کند آیات خود را حق بیان  
 ۵۵۴۷- وز شما باید گروهی سوی خیر<sup>۱۰۳</sup>  
 ۵۵۴۸- نهی و امر از منکر و معروفتان  
 ۵۵۴۹- نفس خود را باش ناهی<sup>۱۱</sup> در نخست



۵۵۵۰- گر که نفس از امر و نهیت خسته شد	ز امر و نهیت بسته‌ای کمی رسته شد <sup>۱۲</sup>
۵۵۵۱- رستگاران‌اند ایشان که اختیار	داده‌اند از کف به امر کردگار
۵۵۵۲- پس کنند از امر و نهی در طریق	نیست زاغسراض طبیعت بر فریق
۵۵۵۳- نیست سودی گر که باشد از غرض	بل فزاید بر لجاج و بر مرض
۵۵۵۴- مرشد حق بی نیاز است از مرید	نیستش در دل ز کس بیم و امید
۵۵۵۵- جز به حق بر مکنی <sup>۱۳</sup> محتاج نیست	ورنه او درویش و صاحب تاج <sup>۱۴</sup> نیست
۵۵۵۶- این چنین کس نایب پیغمبر است	امر و نهی از طریق دیگر است
۵۵۵۷- خلق را از راه دل خواند به رب	نی چو ارباب مجاز از نطق و لب
۵۵۵۸- و ر که هم خواند ز لب مستحین <sup>۱۵</sup> است	ظاهرش چون مثنق با باطن است
۵۵۵۹- حاصل، ایشان‌اند ارباب فلاح	هر چه گویند آن بُود صدق و صلاح <sup>۱۶</sup>
۵۵۶۰- هم نباشید از ولای مطلقه <sup>۱۰۵</sup>	همچو ایشان در خلاف و تفرقه <sup>۱۷</sup>
۵۵۶۱- یعنی آنها که نکردند التفات	بعد از آن کامسد بر ایشان بپتات
۵۵۶۲- کفر و غفلتشان عذابی شد «عظیم»	هم‌چنین ماندند اندر وی مقیم



۱- حبل: ریسمان، رشته تائیده.

۲- عقرت: فرزندان و نزدیکان خاص مرد یا اهل بیت قریب او. |... و نیز، «حبل» بر ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی اطلاق می‌شود، زیرا که آن ریسمانی کشیده شده است که یک طرف مشیت است زیرا همه در مقامات بالا یکی هستند و تفرقه و پراکندگی در «عالم فرق» است و طرف دیگر آن بشریت کامل و سینۀ قابل ولایت و بشریت صاحب شأن است، و هم‌چنین است مطلب در نبوت و رسالت و شریعت که از نبوت و رسالت مقرر می‌گردد... یا اشاره به قرآن و ولایت تکلیفی است، چنان که در خبر است که حبل، از خدا قرآن است و حبل از مردم، علی بن ابیطالب (ع)؛ (عیاشی، جلد اول، ص ۱۹۶)... عبدالرزاق کاشانی در تفسیر «القرآن» منسوب به محی الدین ابن عربی می‌نویسد: «حبل» (ریسمان) پیمان الست است... | (به اختصار

از جلد اول کتاب سِرِّ الاسرار، فروغی از عرفان قرآن).

۳- بول: ادرار.

۴- فایز: رستگار.

۵- ارجاس: (جمع رجس)؛ ناپاکی‌ها، پلیدی‌ها.

۶- هِشْتَه: قرار داده، نهاده.

۷- سلسله: زنجیر، دودمان.

۸- پیر: مرشد، راهبر [«پیر»(\*)].

۹- وُداد: دوستی، محبت.

۱۰- مفهوم ابیات ۵۵۴۲ تا آخر ۵۵۴۴ «[خطاب به اوس و خزرج است و می‌گوید یاد کنید آن وقت که یکدیگر را دشمن بودند (یعنی در زمان کفر) و آنچه مهاجران بودند با یکدیگر مُتکالب (جنگ‌کننده) بودند و آنچه انصار بودند، دو گروه بودند و با یکدیگر متعصب و یکدیگر را متقاطع. ربّ العالمین میان دل‌های ایشان الفت نهاد و نعمت دین اسلام را بر ایشان روان داشت و از طریق پیامبر، دوستی و برادری را بین آنان برقرار نمود. درگیری‌های درونی و نفسانی، از جمله کفر و شرک، به تدریج درونتان را تهی کرد و به حفره‌ای عمیق از جهنم تبدیل نمود که این حفره همه مواهب متعالی را به سوی خود می‌کشد و تکیه‌گاه‌ها و بناها و نهادهای انسانی و فطری را سست و بی‌پایه و مسیر حیات را متوقف می‌سازد. شما بر لبه و پرتگاه حفره آتش و آتش‌فشانی بودید که نموداری از دوزخ مکمون است و شعله و دود آن فضای روحی و اجتماعی را فرا می‌گیرد. آن‌گاه ربّ العالمین، شما را دین اسلام کرامت فرمود و از آن آتش باز رهانید.

۱۱- ناهی: نهی‌کننده.

۱۲- مفهوم ابیات ۵۵۴۹ و ۵۵۵۰ «ابتدا نفس خود را نهی از منکر کن تا بر امر و نهی دیگران قادر آیی چرا که اگر نتوانستی ابتدا نفس خود را امر به معروف و نهی از منکر نمایی و از خودت شروع کنی، امر و نهیت بی اثر خواهد بود و مؤثر نخواهد افتاد.

۱۳- ممکن: موجود.

۱۴- صاحب تاج: صاحب تاج و کلاه درویشی (کنایه از صوفی و درویش واقعی بودن است).

۱۵- مُسْتَحْسِبِن: پسندیده، زیبا، نیکو شمرنده.

۱۶- [صفت قومی است که به اقامت حق قایم‌اند و از حول و قوٰت خویش محرّر، و از ارادت و قصد خویش مجرّد، از دایره احوال و اعمال بیرون، و از اسر اختیار و تصرّف، آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، دین خدای را کوشند، و از خلق و ملامت خلق نیندیشند. در دل، دوستی مولا دارند و در دیده کحل تجلی دارند. هر چیزی، چنان که هست بینند. دیگران از صنّع به صنّاع نگرند ایشان از صنّاع در صنّع نگرند. سوخته و صلاند و کشتهٔ محبت، خونشان هدر، مالشان تلف، اما دلشان در قبضه و جانشان در کف]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۷- تَفَرَّقَه: [تَفَرَّقَ، ضد اجتماع است و اختلاف ضداصطلاح. تَفَرَّقَ پراکندگی اصحاب طریقت است و آن است که مراد بنده با مراد حق متفاوت باشد و اختلاف پراکندگی ارباب شریعت است و ممکن است اختلاف در «اصول دین» باشد که عظیم و خطرناک است و یا در «فروع دین» که این اختلاف، رحمتی است از جانب خدا بر خلق خدا تا در اثر آن کار دین بر آنها تنگ نشود و راه آن دشوار نگردد]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ

در روزی که گروهی روشید و گروهی رو سیاه

وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ

اما سب رویان (را نکومش کنند که) چرا بعد از ایمان باز کافر شدید؟

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ

اکثران پیشید عذاب را به کفر کفر و عصیان خود (۱۰۶) و اما روشیدان

وُجُوهُهُمْ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾ تِلْكَ آيَاتُ

در رحمت خدا (یعنی بهشت) در آید و در آن جاوید بخت باشند (۱۰۷) اینها آیات

اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾

اللهی است که برای تو به راستی می خوانیم و خداوند هرگز اراده نتم به هیچ کس از مردم عالم نخواهد کرد (۱۰۸)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَآلِلَّهِ تَرْجِعُ الْاُمُورَ

و هر آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه ملک خداست و بازگشت همه امور (و موجودات) به سوی اوست (۱۰۹)

كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که پدیدار گشته اید (برای اصلاح بشر که مردم را) به نیکوکاری امر می کنید

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ

و از بدکاری باز می دارید و ایمان به خدا دارید و اگر

اهل الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ

اهل کتاب همه ایمان می آوردند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود لیکن برخی از آنان با ایمان

وَآكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿١١٠﴾ لَنْ يَضُرَّكُمْ اِلَّا اَذًى

و بیشترشان فاسق و بدکارند (۱۱۰) هرگز (بهردان) به شما آسیب سخت نتواند رساند مگر آنکه شما را اندکی بیازاردند

وَ اِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُوْنَ ﴿١١١﴾ ضُرِبَتْ

و اگر به کارزار شما آیند از جنگ خواهند گریخت و از آن پس هیچ وقت منصور نخواهند بود (۱۱۱) آنها محکوم

عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ اِنَّ مَا تَقِفُوْا اِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللّٰهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ

به ذلت و خواری هستند به هر کجا که بایست شتند مگر به دین خدا و عهد مسلمین در آیند

وَبَاءُ وَّيَغْضِبُ مِنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ

و آنان پیوسته مستحق عشم خدا و اسیر بدبختی و ذلت شدند

بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَاءَ بَغِيْرَ

از این رو که به آیات خدا کافر شده و پیغمبران حق را به ناحق می کشتند

حَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿١١٢﴾

و این ناپکاریها به خاطر نافرمانی و سنگری همیشه آنها بود (۱۱۲)

و این ناپکاریها به خاطر نافرمانی و سنگری همیشه آنها بود (۱۱۲)

- ۵۵۶۳- روی‌ها روزی که بعضی همچو ماه <sup>۱۰۶</sup>
- ۵۵۶۴- آن کسان که تیره روی و کافرند
- ۵۵۶۵- گوید آیا زشت و خیره سر شدید
- ۵۵۶۶- پس چشید اینک عذابی در جزا
- ۵۵۶۷- و آن کسان که روشن و نورانی‌اند <sup>۱۰۷</sup>
- ۵۵۶۸- این نشانی‌ها و «آیات» خداست <sup>۱۰۸</sup>
- ۵۵۶۹- نیست حق خواهنده بهر کس ستم
- ۵۵۷۰- ظلم آید زاحتیاج اندر وجود
- ۵۵۷۱- ظلم کردی ظلم دیدی در جزا
- ۵۵۷۲- هست از حق هر چه در ارض و سماست <sup>۱۰۹</sup>
- ۵۵۷۳- مگر شما باشید بهتر امتی <sup>۱۱۰</sup>
- ۵۵۷۴- هم‌چنان کآخند خلاصه انبیاست
- ۵۵۷۵- هم شما باشید خاصی اندر امم
- ۵۵۷۶- اکمل است و افضل این قرن از قرون
- ۵۵۷۷- مردمان را تا رهانید از قصور
- ۵۵۷۸- امر بر نیکی و نهی از فعل زشت
- ۵۵۷۹- پس نمایید از طریق وعظ و پسند
- ۵۵۸۰- بر خدا سازید ایمان استوار
- ۵۵۸۱- گر که آوردند ایمان در ذهاب <sup>۴</sup>
- ۵۵۸۲- در حیات اعنی شدندی زاضطراب
- ۵۵۸۳- پاره‌ای ز ایشان بر ایمان لایق‌اند
- ۵۵۸۴- از یهودان بر شما نَبُود زیان <sup>۱۱۱</sup>
- ۵۵۸۵- با شما آیند ور در کارزار
- ۵۵۸۶- می‌گریزند ار که پیش آید قتال
- ۵۵۸۷- داغ ذلت <sup>۱۱۲</sup> ۶ خورده ایشان را به رو
- هست نورانی و بعضی ز آن سیاه <sup>۱</sup>
- بر عذاب ناسپاسی در خوردند
- از پس ایسمانتان ککافر شدید
- آنچه را کافر شدید از ناسزا
- جاودان در رحمت سبحانی‌اند
- که بخواند بر تو آن را حق و راست
- کو به خَلقان خالق است و ذُو النَّعَم
- تا چه دارد <sup>۲</sup> حاجت آن خَلَاقِ جود
- از تو بود آن نسی ز سلطان عطا
- سوی او برگشت جمله کارهاست
- تمام در هر طاعتی و خصلتی <sup>۳</sup>
- بر شما در کمال نیکی رهنماست
- نیست چیزی هیچتان از نامه کم
- حق به «خیر» آمد شما را رهنمون
- وز رسوم جاهلیت وز شرور
- خلاق را فرض است از نیکو سرشت
- امر بر معروف و نهی از ناپسند
- هم به توحید و به عدل کردگار
- بود بهتر بهر ارباب کتاب
- مطمئن، و اندر قیامت از عذاب
- لیک اغلب سرکش‌اند و فاسق‌اند
- جز که آزاری رسانند از زبان
- رو بگردانند زود از اضطراب
- نیستشان نصرت ز حق در هیچ حال <sup>۵</sup>
- هر کجا پیدا شود از جستجو <sup>۷</sup>

وَأَنْ قَبُولَ ذَمِّهِ يَأْتِيهِ فِي عِيَانٍ <sup>۸</sup>	۵۵۸۸- جز به حبلی از خدا وز مردمان
أَنْ تَبْرَأَ <sup>۹</sup> مَسْكِنَتِ رَأْسِهِ سَبَبٌ	۵۵۸۹- باز چون گشتند از حق با غضب
وَز دِيَارِ وَ خَانِمَانِ أَوَارِغِي	۵۵۹۰- زد بر ایشان خواری و بیچارگی
قَاتِلِ يَمِينِ أَمِيرِ الْأَخْرَجِيِّينَ	۵۵۹۱- زآن که بر آیات حق کافر شدند
وَز تَعَدَىٰ مِنْ حُدُودِهِ وَ نَاخُوشِي	۵۵۹۲- این بُد از عصیانشان وز سرکشی



۱- مفهوم بیت ۵۵۶۲ ← [روز قیامت جهودان که نبوت محمد (ص) را در تورات یافته بودند و ایمان داشتند که تورات راست است و منتظر وی بودند و پس از بعثت وی کافر شدند و منافقان که به زبان اظهار ایمان کردند اما به نفاق که در دل داشتند، کافر شدند. ... رویشان سیاه گشته (از بهر آنکه از گور سپید روی برخاستند، چنان که از مادر زادند، سپس روی هایشان سیاه کردند و آنان که به حبل الله اعتصام جویند و در جهت توحید و بر حق باشند چهره شان باز و رویشان همچون ماه تابان و درخشان و سفید گردد]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- تا چه دارد: ندارد.

۳- [امت را (در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران) صحابه رسول، مهاجرین و انصار دانسته‌اند و بعضی از مفسران حکم این آیت بر عموم امت اتباع دانسته‌اند از عهد مصطفی (ص) تا به دامن قیامت و امت اتباع دانسته‌اند که امنای درگاه عزت و اشراف علیین و امره رب العالمین‌اند. «خَيْرَ أُمَّةٍ» موحدان هستند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- ذهاب: رفتن، گذشتن، طی مسیر.

۵- مفهوم بیت ۵۵۸۶ ← [خداوند وعده نصرت به مؤمنان داد و به آن عمل نمود، طوری که هرگز جهودان مدینه با رسول خدا و مسلمین جنگ نکردند که نه هزیمت و شکستگی بر ایشان بود. و می‌توان این آیه را عمومیت داد، یعنی هر چه از کافران به مؤمنان رسد از ناسزا و جنگ کردن، رنجی بود عارض و گذرنده و نه پاینده، که عاقبت، به هر حال مؤمنان را باشد]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- داغ ذلت: کنایه از زبونی است و سرنوشت یهودیتی را می‌نمایاند که پایه و ریشه

مسیحیت است و وحدانیت مطلق و رسالت عام پیامبران را در بنی اسرائیل محدود کرد و مانند نقش بر سکه بر آنان نقش بست.

۷- هر جا اجتماع و تمرکزی یابند.

۸- مفهوم بیت ۵۵۸۸ ← مگر پیمان یا ریسمانی از خدا و مردم (قبول ذمه: امان دادن، کفالت) آنان را برهاند. [صاحب تفسیر «القرآن» حبل الهی را «عهد» و حبل بشری را «ذمه» دانسته که اولی ذاتی و دوّمی عَرَضی است (زیرا عهد الست ذاتی است و تکالیف شرعی که بر ذمه است عارض بر ذات است)] (از جلد اول کتاب سزّالاسرار، فروعی از عرفان قرآن).

۹- تیرا: بیزاری جستن.

لَيْسُوا سَوَاءً

مه اهل کتاب یکسان نیستند

مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ ط

طایفه‌ای از آنها مستدل و به راه راست اند در راه شب به تلاوت آیات خدا و نماز

وَهُمْ لَيَسْجُدُونَ ﴿۱۱۳﴾ يَوْمَ مَنُونٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

و طاعت حق مشغولند. (۱۱۳) ایمان به خدا و روز قیامت می آورند

وَيَا مَرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ

و امر به نیکویی و نهی از بدکاری می کنند و در نیکوکاری

فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۴﴾ وَمَا يَفْعَلُوا

می نمایند و آنها خود مردمی نیکوکارند. (۱۱۴) هر کار

مِنَ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿۱۱۵﴾

نیک کنند از ثواب آن معزوم نخواهند شد و خدا دانا به حال پرهیزکاران است. (۱۱۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ

هر گز کافران را بسیاری مال و اولاد از عذاب خدا نترساند و هائید

مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱۶﴾

و آنها اهل جهنم و جاوید در آن معذب خواهند بود. (۱۱۶)

فرقه‌ای ز ایشان سَرنَد اندر ثواب	۵۵۹۳- مر مساوی نیستند «اهل» کتاب <sup>۱۱۳</sup>
ذاکر و ساجد به لیل اندر غَمَق <sup>۱</sup>	۵۵۹۴- قائم و خواننده «آیات» حق
آمر و ناهی زحق بر مردمان	۵۵۹۵- بر خدا و یوم دین از مؤمنان <sup>۱۱۴</sup>
می‌کنند از بهر فرمان خدا	۵۵۹۶- امر بر معروف ونهی از ناروا
و آن کسان‌اند از عباد صالحین	۵۵۹۷- سارع <sup>۲</sup> و ساعی به خیرات از یقین
دیگرانشان طعنه بر ایمان زدند	۵۵۹۸- از یهودان چند تن مُسَلِم شدند
بسد نژاد و احمق و دزد و بخیل	۵۵۹۹- که میان ما بُدند ایشان ذلیل
در طریق مسلمین ناهج <sup>۳</sup> شدند	۵۶۰۰- خوب شد کز دین ما خارج شدند
آمد این آیت پس از پرودگار	۵۶۰۱- ز آن‌که زایشان بود ما را ننگ و عار
حق پرست و مؤمن و مسلم شدند	۵۶۰۲- کز یهود آنان که در دین آمدند
رسته‌اند از کفر و ظلم ماسبق	۵۶۰۳- برده‌اند از راه دین فرمان حق
بسا شیاطین بشر یعنی یهود	۵۶۰۴- نیستند ایشان مساوی در نمود
وین خسیان تیره و ظلمانی‌اند	۵۶۰۵- آن کسان روشن دل و نورانی‌اند
هر چه گویند از خدا، باشد دروغ	۵۶۰۶- نیستشان در باطن و ظاهر فروغ
کز خدا گشتند فایز بر فلاح	۵۶۰۷- بر خلاف اهل ایمان و صلاح
شکر نعمت‌های حق را بی‌گزند	۵۶۰۸- «يَنْقَلِبُوا مِنْ خَيْرٍ» <sup>۴</sup> یعنی می‌کنند <sup>۱۱۵</sup>
اوست دانسا بر عباد حق شناس	۵۶۰۹- نیستند ایشان به نعمت ناسپاس
نیست کافی هیچشان مال و ولد	۵۶۱۰- و آن‌که کافر شد به نعمت از حسد <sup>۱۱۶</sup>
جاودان این فرقه اندر آتش‌اند	۵۶۱۱- از خدا و نعمت او سرکش‌اند



۱- غَمَق: سخت تاریک شدن شب. مفهوم ابیات ۵۵۹۳ و ۵۵۹۴ ← [هرگز یکسان و برابر نباشند مؤمنان با فاسقان. اهل کتاب و امت محمد(ص) چون هم نه‌اند، نه امروز نه فردا در قیامت. چون برابر بُوَد کسی که در قیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود؟! «أَفَمَنْ يُلْقَى فِي



النَّارِ خَيْرٌ أَمَّنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» آیا آنان که قائم به طاعت حقّاند و ایستاده بر حق، بر دین اسلام، با گفتِ راست و عملِ راست و اعتقادِ راست و ذاکر و ساجد به درگاه احدیتش با فاسقان و گناهکاران برابرند. گفته‌اند مراد، نماز خفتن (نماز عشا) است که پیش از این امت کس را نبوده است. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- سارع: کوشا، ساعی، مبادرت کننده.

۳- ناهج: رهرو، رونده.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۱۱۵

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا  
مَثَلُ مَا لِي كَمَا لِي لِلْغَيْرِ بِشَرَفٍ مَقَامٌ دُنْيَوِي خُودِ صَرَفٍ كُنْتُ (وَرَأَى أَنَّهُ يَهْرُؤُ نَبِيئًا)  
 بِدَانِ مِثْلُ مَا يَدُ بَادِ  
 صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا  
سَرْدِ شَدِيدِي بِه كَثِيرًا رَشِيكَارَانِ بَرَسَدِ وَهَمَّ رَا تَابُودُ كُنْتُ (كَمَا حَاصِلِي أَرَأَى بَه دَسْتِ نَبِيئًا)  
 دَسْتِ نَبِيئًا  
 ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
وَحَلَا مَسِي بِرِ أُنْهَآ نَكْرَدَه، لِيَكُنْ أُنْهَآ بِه خُودِ مَسْمُومِي كُنْتُ. (١١٧)  
 اَيُّ اَهْلِ اِيْمَانِ  
 ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا  
لِزْ غَيْرِ مَعْدِنَانِ خُودِ دُوسْتِ صَحِيحِي مَعْرَازِ نَكْبِرِيَدَه، چَه أَنَكَهْ أُنْهَآ لِزْ خَطَلِ وَفَسَادِ دَرِ كَارِ شَمَا فَرَّهْ اَيُّ كُوتَامِي نَكْتَه،  
 وَذُوا مَا عَنِتُّمْ قَدَّ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَى  
أُنْهَآ مَا بَلَدِ شَمَا هَمِيْشَهْ دَرِ رَنَجِ اَبَاشِيْدَه، دَشْمَنِي شَمَا رَا بَرَزِيَانِ هَمِ اَشْكَارِ سَارِيْدَه،  
 وَحَقَّقًا اُنْجَه  
 صُدُورَهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾  
دَرِ دَلِ دَارْتَه، بِهِيْشِ لُزْ اُنْ اَسْتِ مَا بِه خُوبِي بِرَايِ شَمَا بِيَانِ آيَاتِ كُورِيْمِ اِكْرَ عَقْلِ رَا اَبَه كَلَرِ بَقْدِيْدَه. (١١٨)

## در بیان انفاق اهل نفاق

﴿١١٧﴾

۵۶۱۲- همچو بادی سرد بر کشتِ عقل

هست انفاق خسیسان در اقل<sup>۱</sup>

کسی شود انفاق غداران<sup>۲</sup> قبول

۵۶۱۳- می‌کنند انفاق بر ضدِ رسول

زشت و نابود است چون اخلاقتان

۵۶۱۴- در حیات دنیوی انفاقشان

سوزد و از کف رود سر رشته‌ها	۵۶۱۵- یا چو بادی کآن زند بر کشته‌ها
از سموم گرم، یا سرد و سیاه	۵۶۱۶- کشته‌های ظالمان گردد تباه
کشته‌ها را شد چو باد فرودین <sup>۳</sup>	۵۵۱۷- ور که انفاقی بود از عدل و دین
بل ستم بر نفس خود کردند هم	۵۵۱۸- حق نکرده هیچ بر ایشان ستم
محرّم رازی سوای خود عیان	۵۶۱۹- می‌نگیرید ای گروه مؤمنان
حزّم <sup>۴</sup> نبود گر کند کس اختیار	۵۶۲۰- غیر همکیشان خود یعنی که یار <sup>۱۱۸</sup>
نساید از ایشان پدید از هم‌ری	۵۶۲۱- تا که در روز تباهی، کوتاهی
با تما هم‌ره بُود دور از هوس	۵۶۲۲- یار آن باشد که تا آخر نفس
نه رفیق ره، نه یار منزل است	۵۶۲۳- و آن اگر همدین نباشد مشکل است
و از دهان‌هاشان پدید آید عناد	۵۶۲۴- رنجتان را دوست دارند از فساد
اکبر است از آنچه آید در ظهور	۵۶۲۵- و آن چه می‌دارند پنهان در صدور
ز آن چه آید از دهان و لب برون	۵۶۲۶- هست یعنی بغض پنهانشان فروز
خصم جانند ار چه یارِ خانه‌اند	۵۶۲۷- تا که از دین شما بیگانه‌اند
تا بیابید از تعقل و اعتبار	۵۶۲۸- بر شما حق کرد این راز آشکار



۱- اقل: امید، آرزو.

۲- غداران: (جمع غدار)؛ مکاران، فریبکاران.

۳- در مجموع، منظور از آیه ۱۱۷ و ابیات مربوط به آن این است که انفاق کافران و مشرکین مکه و در مفهوم کلی، همه کفار در همه احوال، در روز حاجت آنان به بی منفعتی و بی‌حاصلی هم‌چون آن کشتزار سرما زده و کشته سوخته است که ایشان را به کار نیاید. هر چه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا، و هر چه به دست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است. گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد!

۴- حزم: دوراندیشی، هوشیاری و آگاهی.

هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ

آگاه باشید، چنانچه شما آنها را دوست می‌دارید، آنان شما را دوست نمی‌دارند، و شما به همه کتب آسمانی ایمان دارید.

وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ إِلَّا نَامِلًا

و آنها در جماعت شما اظهار ایمان کرده و چون تنها شوند از شدت کینه بر شما سرانگشت

مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾

خشم به دندان گیرند. بگو: بدین خشم بمیرید، همانا خدا از درون دلتان آگاه است. (۱۱۹)

إِنْ تَسْسِكُمْ حَسَنَةً تَنْوَهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا

اگر شما (مسلمین) را خوشحالی پیش آید از آن فتنگی شوند، و اگر به شما حادثه ناگواری رسد خوشحال شوند.

بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

اما اگر شما صبر پیشه کنید و پرهیز کار باشید مکر و جلوت آنان آسیبی به شما نرساند.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾ وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ

که همانا خدا بر آنچه می‌کنید محیط و آگاه است. (۱۲۰) (او به پادشاهی یلمیر) صبحگاهی که از خانه خود

تَبَوَّأَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

به جهت صف آرایی مؤمنان برای جنگ پیرودن شدی، و خدا (به همه گفتار و کردارت) شنوا و دانا بود. (۱۲۱)

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى

آن گاه که دو طایفه از شما بددل و ترسناک (و در اندیشه فرار از جنگ) شدند و خدا یار آنها بود.

اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

و همیشه باید اهل ایمان به خدا توکل کنند. (۱۲۲)

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| و آن شما را دشمن‌اند از مغز و پوست         | ۱۱۹- نک شما گیرید ایشان را به دوست    |
| در کسین و آن تا بسزد زهری به کار           | ۵۶۳۰- مار را گیرید بهر خویش یار       |
| جمله ایمان بر کتاب و نامه‌ها               | ۵۶۳۱- خود شما دارید در هنگامه‌ها      |
| بر شما گویند «آمنتاً» بکم <sup>۱</sup>     | ۵۶۳۲- و آن کسان که عقل و دین کردند گم |
| می‌گزند از غیظتان بر دین و کیش             | ۵۶۳۳- لیک چون خلوت کنند، انگشت خویش   |
| حق بُود آگاه بر سرِ صدور <sup>۲</sup>      | ۵۶۳۴- گو بمیرید اندر این خشم و غرور   |
| از نفاق و حقد <sup>۳</sup> و خشم و کینه‌ها | ۵۶۳۵- و آن چه را دارید اندر سینه‌ها   |

آن خسیسان را <sup>۴</sup> بد آید از جسد	۵۶۳۶- گر شما را نیکی از حق رسد
می شوند ایشان فَرَحَناک <sup>۵</sup> از عناد <sup>۶</sup>	۵۶۳۷- و در بدی پیش آید از کم یا زیاد
هیچتان نبود گزند از کیدشان	۵۶۳۸- صبر و پرهیز ار کنید از بدنشان
بر همه اعمالشان در جَهر <sup>۷</sup> و سِرّ	۵۶۳۹- ز آن که حق باشد «محیط» و مقتدر

### در بیان مهاجرت حضرت رسول (ص) از مکه

چون که رفتی بامداد از اهلِ خویش	۵۶۴۰- یاد آر ای احمد پاکیزه کیش
تا مهیتا می شدی با مؤمنان	۵۶۴۱- یعنی از مکه ز رنج دشمنان
با مخالف در مقام اضطرار	۵۶۴۲- تا کجا باشد شما را کارزار
در جِلوس <sup>۸</sup> مشورت با هم‌رهان	۵۶۴۳- مر سخن‌ها بودتان اندر میان
آنچه گفتند از حقیقت وز مَجاز	۵۶۴۴- می شنید آن جمله را دانای راز
بی خبر ز آنچه از خدا یابد وقوع	۵۶۴۵- بودشان حرف از وقوف و از رجوع
تا کنند اندر عزیمت کاهلی	۵۶۴۶- قصد کردند آن دو قوم از بد دلی
کز قتال مشرکین کاره شدند <sup>۹</sup>	۵۶۴۷- یعنی از انصار دو فرقه بُدند
بودشان بل حفظ پیغمبر مراد	۵۶۴۸- خَطَره‌ای <sup>۱۰</sup> بود آن نه ز انکار و فساد
سعیشان کم بود بهر کارزار	۵۶۴۹- تا مباد او را رسد وهنی <sup>۱۱</sup> به کار
باز گرده بسی قتال و گفتگو	۵۶۵۰- بر مدینه می‌نشان بود این که او
وارد آید بر رسول کامکار	۵۶۵۱- چشم زخمی تا مباد از کارزار
ز آن خدا می بودشان یار و ولی	۵۶۵۲- خطرهِ زین ره بودشان یا بد دلی
که بُود حَقَّشان ولی اندر هِمَم <sup>۱۳</sup>	۵۶۵۳- این دلیل مدحشان باشد نه ذم <sup>۱۲</sup>
شد توکل مرغ ایمن را دو بال	۵۶۵۴- بر خدا بایست پس کرد اِتکال <sup>۱۴</sup>
کن توکل پس قَدَم بر نه به راه	۵۶۵۵- حق بُود از بهر مؤمن تکیه‌گاه



- ۱- آمَنَّا بِكُمْ: ایمان آوردیم به شما (رجوع شود به معنی آیه ۱۱۹).
- ۲- صدور: (جمع صدر): سینه‌ها.
- ۳- جَفَد: کینه.
- ۴- خَسِيسَان: افراد پست و فرومایه.
- ۵- فَرَحْنَاكَ: شادمان.
- ۶- عِنَاد: دشمنی.
- ۷- جَهْر: آشکار، واضح.
- ۸- جُلُوس: نشستن، جلسه.
- ۹- مفهوم بیت ۵۶۴۷ ← دو طایفه از انصار، یعنی «بنو حارثه» و «بنو سلمه» می‌خواستند در روز جنگ اُحُد به تبعیت از «عبدالله بن ابی» که با سیصد مرد جنگی پشت به جنگ کرده بود، از جنگ دست برداشته، باز گردند و در ادامه جنگ تردید و اکراه پیدا کردند (کاره شدند) اما خداوند به وسیلهٔ مرد مصمم با ایمان یعنی «ابی جابر سلمی» به آنان روحیه و ثبات بخشید و در واقع چون پایهٔ ایمانشان قوی بود، با ولایت و تصرف خاص خود آنان را پایدار ساخت.
- ۱۰- حُطْرَه: اندیشه، آنچه بر خاطر می‌گذرد.
- ۱۱- وَهْن: ضعف، سستی.
- ۱۲- ذَم: نکوهش، سرزنش.
- ۱۳- هِمَم: (جمع هَمَت): اندیشه‌های بلند، هَمَت‌ها.
- ۱۴- اِتْكَال: توکل.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ

و خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد با آنکه

أَذَلَّةٍ فَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ

ضعیف بودید پس پرهیزکار شوید، باشد که شکر نعمتهای او به جای آرید. (۱۲۳) آن گاه که به مؤمنین می گفتی:

الْأَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

آیا این شما را کفایت نمی کند که خدا سه هزار فرشته به یاری شما

مُزَلِّينَ ﴿١٢٤﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ

فرو فرستد. (۱۲۴) بلی اگر صبر و تقاروت پیشه کنید و پرهیزکار باشید، چون کافران برسند شما شتابان بیایند

هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ

خدا پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان منور من سیه اسلام است به مدد شما می فرستد. (۱۲۵)



- |       |                                    |  |
|-------|------------------------------------|--|
| ۵۶۵۶- | ﴿۱۲۳﴾ بر شما حق کرد یاری روز بدر   | دادنشان از بعدِ خواری جاه و قدر          |
| ۵۶۵۷- | پس پرهیزید و شکر حق کنید           | جان خود با شکر حق ملحق کنید <sup>۱</sup> |
| ۵۶۵۸- | ﴿۱۲۴﴾ چون که گویی مؤمنان را از شما | می نکرد آیا کفایت در غزا <sup>۲</sup>    |
| ۵۶۵۹- | آنکه فرماید مدد پرودگار            | مر شما را از ملایک سه هزار <sup>۳</sup>  |
| ۵۶۶۰- | ﴿۱۲۵﴾ بل نماید ار که صبر از جورشان | تا پسید آید نشان از فورشان <sup>۴</sup>  |
| ۵۶۶۱- | فَور یعنی روی ایشان در غضب         | می نمود آن سان که در تب بسولهب           |
| ۵۶۶۲- | صبر از اعدا و پرهیز از خدا         | گر کنید آن دم که آید بر شما              |
| ۵۶۶۳- | فورشان، از حق رسد بهر مدد          | خمس «آلف» <sup>۵</sup> از ملایک در عدد   |
| ۵۶۶۴- | در اُحد یعنی که بعد از جنگ بدر     | بیشتر گردد شما را شرح صدر                |
| ۵۶۶۵- | فَرّ روحانی ز افلاک شهود           | جمله بر ارض خواص آمد فرود                |



۱- در روز جنگ بدر لشکر مسلمانان سیصد و سیزده نفر بود و در روز اُحد سه هزار نفر. اما چون در روز بدر طاعت دار بودید خدای و رسول را و صبر کردید، خداوند شما را نصرت

داد بر دشمن هر چند که اندک بودید و دشمن اضعاف شما بود، و در روز اُحد که مخالفت فرمان رسول کردید و از حد فرمان وی تجاوز نمودید، لاجرم رسید به شما آنچه رسید، پس نگرید تا دگر باره مخالفت نکنید و روی از دشمن نگردانید و به شکر بر درگاه حق مشغول باشید.

۲- غزا: جنگ.

۳- ابن عباس گفت: «فرشتگان آسمان هرگز جنگ نکرده‌اند، مگر روز بدر که حاضر شده‌اند در معرکه و در مقام قتال تکثیر عدد و مدد را. و اول که فرود آمدند از آسمان هزار بودند، پس دوهزار دیگر، تمامی سه هزار، پس دو هزار دیگر، پنج هزار».

۴- فور: جوشش آب و خشم. ناگهان فرو ریختن. باشتاب روی آوردن. منظور حمله و روشن شدن دشمن باشتاب و از سر خشم است. با این بیان، خداوند روح مؤمنان را یکبارہ از تعلقات و اسباب می‌کند و آنان را از اتکا به اسباب و علل ظاهری می‌رهاند و به سوی نیروهای درونی سوق می‌دهد. در این صورت است که زمینه برای امداد غیبی (تا پنج هزار فرشته) فراهم می‌شود.

۵- خمس آلف: پنج هزار (اشاره به پنج هزار فرشته)؛ (به معنی آیه ۱۲۵ مراجعه شود).

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا

و خدا آن وعده را نداد مگر آنکه به شما مژده فتح دهد

و تا دل شما مطمئن شود

النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفًا

و فتح و پیروزی نصیب کسی نشود مگر از جانب اعلیٰ توانای دانای (۱۲۶)

تا گروهی

مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُ غَيْرًا يَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿١٢٧﴾ لَيْسَ لَكَ

از کافران و املاک گروهان یا غور کنند

تا از مقصود خود نالغیب باز گردند (۱۲۷)

(ای پیغمبر) به دست تو

مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ

کاری نیست، اگر خدا بخواند (به لطف خود) از آن کافران دو گزارد و اگر بخواند آنها را حطاب کند چون مردمی متذکرند (۱۲۸)

﴿١٢٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ

هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است ملک خداست،

هر که را خواهد بخشید

وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٩﴾

و هر که را خواهد حطاب کند و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است (۱۲۹)

## در تحقیق تعداد ملائکه

در زیادی شد مثل در هر سند	۵۶۶۶- آخرین رتبه است چون الف <sup>۱</sup> از عدد
می فرستم مر شما را بر کمک	۵۶۶۷- گفت زآن حق خمس آلف <sup>۲</sup> از ملک
حق گشاید بر دل ابواب فتوح <sup>۳</sup>	۵۶۶۸- تا حواس و قلب یابد فرّ روح
گشت از اعدا، مجاهد، <sup>۵</sup> بسی هراس	۵۶۶۹- بعد تکمیل موالید <sup>۴</sup> و حواس
می گریزد سر به زیر و خسته حال	۵۶۷۰- نفس دشمن روز میدان قتال <sup>۶</sup>
کس نماند چون نشیند دود و گرد	۵۶۷۱- جز ولیّ حق به میدان نبرد
مرد و تیغی جز علیّ و ذوالفقار <sup>۷</sup>	۵۶۷۲- عقل گوید نیست در این کارزار
کُشت و بیرون کرد از ارض شهود <sup>۸</sup>	۵۶۷۳- مرحبا ذاکر که جز حق هر چه بود
حُسن ماند و عشق ماند و یار ماند	۵۶۷۴- با پیمبر حیدر کزّار <sup>۹</sup> ماند
دانی ار سیرِ حقیقت اندکی <sup>۱۰</sup>	۵۶۷۵- حُسن با عشق است در معنی یکی
جز وجود و بود مطلق هیچ نیست	۵۶۷۶- در حقیقت غیر یک حق هیچ نیست
نامه را در پیچ <sup>۱۱</sup> کامد دنواز	۵۶۷۷- مست گشتم رفت راه از دست باز

## جذبه

پیکش این که دل شود زیر و زیر	۵۶۷۸- پیکش <sup>۱۲</sup> آمد داد مجنون را <sup>۱۳</sup> خبر
تا حقیقت باز دانی از مجاز	۵۶۷۹- ذرّه‌ای بر جا نماند امتیاز <sup>۱۴</sup>
و از هوای طره‌اش <sup>۱۵</sup> دیوانه تر <sup>۱۶</sup>	۵۶۸۰- هر دم از خود می شوم بیگانه تر
خاصد کآید زلف مُشکینش <sup>۱۸</sup> به دست	۵۶۸۱- تا چه جایی کو رسد مخمور <sup>۱۷</sup> و مست
رفته یا مانده است بسنگر عقل و هوش	۵۶۸۲- گوید آن حرفم که دل داند به گوش
من ندانم، گر تودانی گو چه شد <sup>۱۹</sup>	۵۶۸۳- آنکه بودش صحبت از بدر و اُحد
ذره‌های هستی‌اش معدوم و، لاست <sup>۲۰</sup>	۵۶۸۴- یعنی ار دانی «صنی» را گو کجاست
گو حدیث از لعل <sup>۲۱</sup> خاموش یکی	۵۶۸۵- گر تو او را می شناسی اندکی



- ۵۶۸۶- من یکی گفتم ز خود مُردم دو بار
- ۵۶۸۷- یعنی از دل بردنم نباید به سیر
- ۵۶۸۸- گو سخن‌ها از لبم در مردگی
- ۵۶۸۹- پیش لعلم مردنت در واردات
- ۵۶۹۰- من نمیرم ذات من پاینده است
- ۵۶۹۱- آنچه می‌گفتی، کنون گو از لبم
- ۵۶۹۲- سرّ شب گو باش اندر پرده باز
- ۵۶۹۳- گو حدیث از احمد و اصحاب عزم
- ۵۶۹۴- آن نبود «الّا» بشارت از خدا <sup>۱۲۶</sup>
- ۵۶۹۵- یعنی از کید <sup>۲۶</sup> عدو ایمن شوید
- ۵۶۹۶- نیست یاری جز ز نزد کردگار <sup>۱۲۷</sup>
- ۵۶۹۷- تا از ایشان بُرد و سازد نگون <sup>۱۲۷</sup>
- ۵۶۹۸- بازگون <sup>۲۸</sup> گردند پس بی‌بهرگان <sup>۲۹</sup>
- ۵۶۹۹- نیست چیزی بر تو زایشان در حساب <sup>۱۲۸</sup>
- ۵۷۰۰- بر رسول اعی که جز تبلیغ نیست
- ۵۷۰۱- این گُره بر ترک فرمان جازم‌اند <sup>۳۰</sup>
- ۵۷۰۲- پس اگر در قتل و أسر آیند فاش <sup>۱۲۹</sup>
- ۵۷۰۳- هست از حق آنچه در ارض و سماست
- ۵۷۰۴- اوست بر خلقش «غفور» و مهربان
- ۵۷۰۵- لیک ترک جزء بر خیر کُل است
- ۵۷۰۶- گر که دندان کرمش افتد کندنی است
- ۵۷۰۷- سالم ار خواهی تمام اعضای تن
- ۵۷۰۸- و نه عاجز مانی از درد و آلم <sup>۳۳</sup>
- ۵۷۰۹- این بُود بر قتل کافر یک دلیل
- باز گوید حرفی از من بر لب آر
- پیش لعلم دم به دم گوید بمیر
- زنده گردی بعد از این دل بردگی <sup>۲۲</sup>
- هست هر نوبت حیات اندر حیات <sup>۲۳</sup>
- مردۀ من بر حیاتم زنده است <sup>۲۴</sup>
- صبح شد لب بسند زاسرار شبم <sup>۲۵</sup>
- کن حقیقت را نپهان اندر مجاز
- وز علی و ذوالفقار و روز رزم
- تا بسیار آمد از آن قلب شما
- فارغ از اندیشه دشمن شوید
- کاست غالب بر امور و راستکار
- پاره‌ای را یعنی از کفار دون <sup>۲۷</sup>
- بازگون یعنی ز عقل و قلب و جان
- گر بر آنها توبه خواهد یا عذاب
- تا مطیع و عاصی از تبلیغ کیست
- در حقوق خلق و خالق عالم‌اند
- تو ز قتل و آسراشان <sup>۳۱</sup> غمگین مباش
- بخشد و گیرد به جرم آن را که خواست
- رحمتش سابق <sup>۳۲</sup> ز ایجاد جهان
- نفی خار از بهر تنظیم گل است
- و نه اعضا را فراغ از درد نیست
- چاره کن دندان سوذی را بکن
- کرده‌ای بر جمله اعضا ستم
- مسا بقی را جمله می‌دان زین قبیل



- ۱- الف: هزار.
- ۲- خمس آلف: پنج هزار.
- ۳- قُتُوح: وارده و گُشایشی که انتظار آن نرود و از جانب خداوند فرا رسد.
- ۴- موالید: [«موالید ثلاثه» (\*).]
- ۵- مجاهد: جهاد کننده در برابر نفس.
- ۶- روز میدان قتال: روز جنگ.
- ۷- ذوالفقار: شمشیر دو زبانه علی بن ابیطالب (ع). شمشیر منبه ابن الحجاج بود که در روز بدر کشته شد و پیامبر آن را برای خویش برگزید و در روز جنگ اُحُد به علی (ع) عطا فرمود.
- ۸- ارض شهود: کنایه از وجود انسان.
- ۹- حیدر کزار: لقب علی بن ابیطالب (ع).
- ۱۰- حُسن: جمیع کمالات در یک ذات، که این، جز حق تعالی را نباشد. در مورد مفهوم بیت ۵۶۷۵ (یکی بودن حسن با عشق) به توضیح شماره ۷ مربوط به بیت شماره ۱۵۷۶۲ و همچنین توضیحات شماره ۶ و ۷ مربوط به ابیات شماره ۱۵۶۸۱ تا آخر ۱۵۶۸۴ و ۱۵۶۸۹ مراجعه فرمایید.
- ۱۱- نامه را در پیچ: منظور این است که با رسیدن حالت جذب، فعلاً تفسیر و کتاب را کنار بگذار زیرا که مست و بیخود گشته‌ام.
- ۱۲- پیکش: قاصد معشوق و محبوب حقیقی.
- ۱۳- مجنون: عاشق مغلوب الحال و مستغرق در محبوب.
- ۱۴- امتیاز: قدرت تمییز و تشخیص خود و دیگران. قدرت افتراق حقیقت از مجاز. (با رسیدن حالت جذب، رنگ‌ها و تفاوت‌ها باطل می‌شوند و قدرت تمایز خود و دیگران و حقیقت از مجاز از بین می‌رود).
- ۱۵- طُرّه: گیسو. صفات الهی که همه خوشبو و معطرند. تجلی جلالی در صور مجالی جسمانی، و تجلیات صفات خواه صفات جلالی، خواه تجلیات جمالی، همه معطرند.

۱۶- دیوانه: مجنون و عاشق مغلوب الحال.

۱۷- مضمور: مست. محبوب از مشاهدهٔ محبوب و مبتلا به تلوین، مانند ارباب سُکر.

۱۸- زلف مشکین: جذبهٔ لطف حق و برداشتن حجاب به وسیله محبوب و نمایاندن جلوهٔ جمال عطرآگین به محبّ و ربوده ساختن او. (به دست آمدن زلف کنایه از فرا رسیدن جذبهٔ الهی است).

۱۹- مفهوم بیت ۵۶۸۳ ← همان کسی که لحظاتی قبل مشغول شرح و تفسیر جنگ بدر و اُحد بود (در ابیات قبلی): از وجود خود فانی شده است. من دیگر از او خبری ندارم، اگر تو داری بگو.

۲۰- لا: فانی در حق.

۲۱- لعل: لب لعل. اشاره به کلام محتوی بر ذکر دقایق جمال و حسن الهی و نازکی‌ها و صفای احوال. لب، اشاره به نَفَسِ رحمانی است که جان فزا و حیات بخش است و جهان فانی را در مقام هستی نگاه می‌دارد.

۲۲- مفهوم بیت ۵۶۸۸ ← آن دلبر جانانه که از بردن دل من سیر نمی‌شود و فنای مرا در جمال خود می‌طلبد، می‌گوید که در فنای از خود و رسوم بشری از لب من سخن‌ها بگو زیرا، آن‌گاه که محبوب حقیقی جلوه فرماید و شهود زایل شود و مقام بقا حاصل آید، تو و منی وجود ندارد و عاشق و معشوق یکی شده است و هر چه عاشق بگوید کلام معشوق است.

۲۳- مفهوم بیت ۵۶۸۹ ← اگر از آنچه به عنایت محبوب از اموری که بر دیگران پوشیده است به تجلی جمالی، بر دل عاشق در آید و منجر به فنای او شود، این فنای در محبوب، در واقع بقای او و زندگانی جاوید اوست.

۲۴- مفهوم بیت ۵۶۹۰ ← آن محبوب باقی می‌فرماید که ذات من پاینده است و فنا نمی‌پذیرد و آنکه در من فانی شود، به حیات من باقی خواهد شد.

۲۵- مفهوم بیت ۵۶۹۱ ← آنچه تا پیش از این از کلام من و تفسیر آیات می‌گفتی از سر بگیر، چرا که صبح صحو و بیداری فرارسیده است و نامحرمان حریم عشق بر در آمده‌اند، مبادا که از اسرار شب شهود جمال مطلق و بزم هویت غیب آگاه شوند.

۲۶- کَیْد: مکر، فریب.

۲۷- منظور بیت ۵۶۹۷ ← خداوند آن فرشتگان را قرار داده تا با آن بشارت و اطمینان، مؤمنان را ثابت قدم سازند تا بتوانند پاره‌ای (طرفی، سمتی و جناحی) از کافران را قطع کنند و یا آنان را یکسره از پای در آورند.

۲۸- بازگون گردند: واژگون شوند، برگردند.

۲۹- بی بهرگان: آنان که به آرزویشان نرسند و سرخورده و مأیوس شوند. (کفار که در برخورد با سپاهیان و فرشتگان خداوند سرکوب و تهیدست و خایب و ناامید به عقب برگردند).

۳۰- جازم: قصد کننده، جزم کننده.

۳۱- أسر: اسارت.

۳۲- سابق: پیشی گیرنده.

۳۳- آلم: درد، رنج.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ای کسانی که

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ

ایمان آورده آید، ربا نخورید که دالم سود بر سرمایه افزاید تا چند برابر شود و از خدا بترسید

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

باشد که دستگیری یابید. (۱۳۰) و بترسید از آتش عذابی که برای کافران مهیا ساخته اند. (۱۳۱)

﴿۱۳۱﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

و از خدا و رسول او فرمان برید، باشد که مشمول لطف و رحمت خدا شوید. (۱۳۲)

﴿۱۳۲﴾ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

وشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهناي آن

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ

همه آسمانها و زمین را فراهم کرده و مهیا برای پرهیزکاران است. (۱۳۳) آنهایی که نذر مال خود

فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ

در حال وسعت و تنگمشی اتقاق کنند و خشم خود فرونشاندند و از (بدی) مردم

عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾

و خدا دوستدار نیکوکاران است. (۱۳۴) در گذراندن

## در بیان قباحت ربا

- ۵۷۱۰- ای گروه مؤمنان اَکَلِ رِبَا<sup>۱۳۰۰</sup>
- ۵۷۱۱- چیست اِضْعَاف<sup>۲</sup> مضاعف کو فزود
- ۵۷۱۲- چون که مدت منتقضی گردد تمام
- ۵۷۱۳- باز فرعی می‌شود افزون به فرع
- ۵۷۱۴- داند او خود وجه این تحریم را
- ۵۷۱۵- لیک چندین وجه در وی گشته ذکر
- ۵۷۱۶- اول آنکه راه بیع<sup>۳</sup> از هر گذر
- ۵۷۱۷- و این خلاف نظم مُلک است و معاش
- ۵۷۱۸- دیگر آن کز سودها بُرنا و پیر
- ۵۷۱۹- دیگر افزایش قساوت ها<sup>۴</sup> به دل
- ۵۷۲۰- عدل بر ظلم و ستم گردد بَدَل
- ۵۷۲۱- چون مروّت رفت و انصاف از میان
- ۵۷۲۲- زآن‌کسه آدم زاده بر انصاف زاد
- ۵۷۲۳- پس ربا خوار، آدمی، نی دیگر است
- ۵۷۲۴- خواند او را مار و عقرب گر کسی
- ۵۷۲۵- زآن‌که کرده ظلم بر افعی و مار
- ۵۷۲۶- کاین ربا خوار دَنی را در عمل
- ۵۷۲۷- مَن نخوردم در حیات الا که خاک
- ۵۷۲۸- بود نادر گر زدم نیشی به کس
- ۵۷۲۹- کسی بدون امر حق جنبد رگی؟
- ۵۷۳۰- پس بُود بی‌شک رباخوارِ خسیس<sup>۸</sup>
- ۵۷۳۱- زآن‌که باشد ظلم، اصل خوی بد
- ۵۷۳۲- پس بسپرهیزید از ناری که آن
- ۵۷۳۳- از خدا و مصطفی در دعوتش
- بر دو چندان، نیست جایز بر شما  
 نفع اندر نفع و سود اندر به سود  
 فرع شد بر اصل زاید بسی کلام  
 و این حرام اندر حرام آمد به شرع  
 کسه نموده خلق زرّ و سیم را  
 هم تو یابی گر کنی یک لحظه فکر  
 تنگ گردد بر خلاق در اثر  
 یافت ره در دین و دنیا اغتشاش  
 زرد گردد خلق مسکین و فقیر  
 شرک زاد آرشد قساوت متصل  
 منعکس بر ضد شود علم و عمل  
 مرد، شیطانی شود ظالم نشان  
 و آن بلیس از جقد<sup>۵</sup> و از اجحاف زاد،  
 صد هزاران ره ز حیوان کمتر است  
 مظلّمه<sup>۶</sup> آن‌ها بر او باشد بسی  
 مار از او نالد به حق روز شمار  
 بر مین استیزه رو می‌زد مثل  
 خون مَرْدُم بُد نه رزقم در مَغاک<sup>۷</sup>  
 آن هم از امر تو بود ای دادرس  
 یا هراسد آهوی لنگ از سگی؟  
 جامع اخلاق بد هم چون بلیس  
 مابقی فرع‌اند او را در سند  
 شد مهتا باز بهر کافران  
 پیروی گیرید بهر رحمتش

- «سَارِعُوا» بِالْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ ۱۰  
 هم به جنت جُست باید ز اهتمام ۱۱  
 عرض او عرض سماوات است و ارض ۱۲  
 که کنند انفاقِ اموال از یقین  
 مال خود را بر رضای کردگار  
 پس خدا با محسنین یار است و دوست  
 یا به اسلام و کتاب ذوالمنن  
 یا به انفاق و جهاد و حفظِ حد ۱۴  
 جنتی کش عرض، چون ارض و سماست  
 پس بسود دور آن مُثَلَّ زین مثل  
 ببل ز مُلکِ روح و روحانی بود  
 در دلت هست از معانی روزنی  
 بر سما و ارض دارد اختصاص  
 هست گویی چون زمین در نسبتی  
 هم بُود از ارض اَوْسَع ۱۶ آسمان  
 هم سما را کرد داخل در مثال  
 وز ره رفعت، سماوات برین  
 پس مثل را آن مُثَلَّ درخور است  
 کآسمان را در عُلو جان است و روح  
 در عیان آید شود ارض و سما  
 واهل دانش معنی و آنپیش ۱۸  
 و ارتفاعش چون سماوات برین  
 نیست غیر از این زمین و آسمان  
 این صفت کی در بهشت آمد به فرض؟  
 بینی از شخصی که مُرد او را به خواب
- ۵۷۳۴- حَقِّ تَوْرًا گوید بدون معذرت ۹  
 ۵۷۳۵- پیشی اعنی سوی آموزش تمام  
 ۵۷۳۶- جنتی کاندز مقام عقل و فرض  
 ۵۷۳۷- آن مهپتا گشته بهر مستقین  
 ۵۷۳۸- می دهند اندر نهان و آشکار ۱۳۴۰  
 ۵۷۳۹- کظم غیظ ۱۳ و عفو مردمشان نکوست  
 ۵۷۴۰- «سارعوا» یعنی به طاعات و سُتَن  
 ۵۷۴۱- یا به هجرت یا پیمبر از بَلَد  
 ۵۷۴۲- کآن شما را سوی «جنت» رهنماست  
 ۵۷۴۳- گویی ار جنت برون است از محل  
 ۵۷۴۴- بی نشان از جسم و جسمانی بود  
 ۵۷۴۵- گوش کن، نیکو بفهم ار ذی فنی ۱۵  
 ۵۷۴۶- وسعتی کآید به فهمِ عام و خاص  
 ۵۷۴۷- خواهی آورد ار مثل از وسعتی  
 ۵۷۴۸- این ز ارض اللّهِ واسع شد عیان  
 ۵۷۴۹- بود چون جنت مُثَلَّ ۱۷ ذوالجلال  
 ۵۷۵۰- از ره وسعت مثالش بُد زمین  
 ۵۷۵۱- کز زمین هم اوسع و هم برتر است  
 ۵۷۵۲- نک شنو تحقیق جنت در فتوح  
 ۵۷۵۳- چون بهشت از وجه وسعت و اعتلا  
 ۵۷۵۴- عامه زآن فهمند وجه صورتش  
 ۵۷۵۵- گر چه نبُود عرض جنت چون زمین  
 ۵۷۵۶- لیک گر خواهی مثالش در عیان  
 ۵۷۵۷- فرض اندر جسم گردد طول و عرض  
 ۵۷۵۸- این مثل باشد در اینجا بر صواب

گر چه زست از شکل و صورت را گذاشت	۵۷۵۹- بینش با صورت و شکلی که داشت
لیک بر صورت هنوزش نسبت است <sup>۱۹</sup>	۵۷۶۰- نک مجرّد از لباس و صورت است
چاره نبود هیچ از این افلاک و ارض	۵۷۶۱- پس مثالی گر تو خواهی بهر عرض
اوسع از وی تا نیایی منعکس	۵۷۶۲- زآن که شیئی ناید اندر عین و حس
فهم عقلانی است الهام سرّوش <sup>۲۰</sup>	۵۷۶۳- فهم آن می‌کن ز راه عقل و هوش
کسه بُوَد زافعالشان جنت مَقَرّ <sup>۲۱</sup>	۵۷۶۴- مستقیم‌اند از معانی بهره‌ور
در غَنَا و تنگدستی مُسْتَمِرّ	۵۷۶۵- می‌کنند اتفاق اندر جَهر <sup>۲۲</sup> و سِرّ
هست یکسان، نفس را سوزد نهاد	۵۷۶۶- کَظِم غیظ و ضربِ سیف اندر جهاد
نفس و شیطان را گشایی خون ز چشم <sup>۲۳</sup>	۵۷۶۷- عفو چون کردی و بستی راه خشم
آید از حیدر دلی، <sup>۲۵</sup> از در کُشی	۵۷۶۸- بذل <sup>۲۴</sup> و عفو و کظم غیظ ار باهشی



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۱- اَکَلِ رِبَا: ربا خواری.
- ۲- اِضْعَاف: دو برابر کردن.
- ۳- بَیْع: خرید و فروش.
- ۴- قَسَاوَت: سنگدلی.
- ۵- حِقْد: کینه.
- ۶- مَظْلَمَه: ظلم و ستم.
- ۷- مَغَاک: گودال.
- ۸- خَسِيس: پست، فرومایه.
- ۹- مَعذِرَت: عذروبهانه.

۱۰- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۳؛ [روندگان در راه دین مختلف‌اند یکی به قدم رفت، یکی به نَدم، یکی به همم. عابد به قدم رفت به مثبت رسید، عاصی به ندم رفت به رحمت رسید، عارف به همم رفت، به قربت رسید. پس بشتابید به مغفرت خداوند، یعنی به آن کار که مغفرت واجب کند و سبب مغفرت بود. و این «سبب» را اسلام و سنن و طاعات دانسته‌اند و اخلاص در طاعت و صدق در معاملات.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدّة الابرار).

۱۱- اهتمام: سعی و همت.

۱۲- بهشتی که فراخی آن به اندازه فراخی هفت آسمان و هفت زمین است.

۱۳- کَظْم غِیْظ: خودداری از خشم، فرو خوردن غضب.

۱۴- حَفْظ حَدِّ: حفظ حدود و رسوم شرعی.

۱۵- ذی فن: صاحب هنر.

۱۶- أَوْسَع: وسیع تر، فراخ تر.

۱۷- مُقْتَلٌ: مثال زده شده.

۱۸- آئِنَت: لطف. کیفیتی از حُسن و جز آن که نتوان از آن تعبیر کرد.

۱۹- مفهوم ابیات ۵۷۵۸ تا آخر ۵۷۶۰ ← برای مثال، اگر شخصی را که مرده است به خواب

بینی، او را با همان صورت و شکل ظاهری که در زمان زنده بودن داشت می بینی، اگر چه او

بعد از مرگ دیگر آن شکل را ندارد و از ظاهر و صورت منزّه و جدا شده است اما هنوز او را

با همان صورت و وضع ظاهرش به یاد می آوری.

۲۰- سَرُوش: فرشته، جبرئیل.

۲۱- مَقَرٌّ: قرارگاه، جای آرام و قرار.

۲۲- جَهْر: آشکار.

۲۳- [«کاظمین غیظ» آنان اند که خشم خویش، بر کس نرانند، از آنکه گناه ها همه سوی

خویش نهند و خلق را مسلط و مسخر دانند و نیز رنجها احتمال کنند، بلکه به صبر و حلم، آن

را استقبال کنند بر شاهد آنکه الله می داند و می بیند و «عافین عن الناس» ایشان اند که گناه از

مردمان درگذارند و محو کنند، پس بر آن اقتصار نکنند، بلکه ایشان را بنوازند و از فضل مال

خویش ایشان را عطا دهند. این صفت محسنان است و الله تعالی دوست ایشان است.] (از

جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار). «کاظمین غیظ» خشم را فرو می خورند و اگر به این

جهت دچار صدمه ای می شوند آن را فعل خدا می دانند و اعراض نمی کنند و چون در مقام

رضا و بهشت صفات قرار دارند به خشم نمی آیند.

۲۴- بَذَل: بخشش.

۲۵- اژدر: اژدها.



وَالَّذِينَ إِذَا

و آنان که اگر

فَعَلُوا فَاِحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا

کار ناشایسته کنند و یا ظلمی به نفس خویش نمایند خدا را به یاد آورند و از گناه خود (بعد از گناه خدا)

لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوْا عَلٰی

توبه کنند - و کبست جز خدا که گناه خلق را بیامرزد - و آنها که اصرار در

مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ

کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آنگاهند. (۱۳۵) آنهاست که پنداش عملشان آمرزش

مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

بروردگار است و باغهایی که زیر درختان آنها نهرها جاری است، جاودانان

فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۶﴾ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ

در آن بهشت ما مستم هستند چه نیکو است پاداش نیکو کاران! (۱۳۶) پیش از شما سالی بودند و رفتند،

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

پس در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید چگونه تکذیب کنندگان در عاقبتی (عذاب) ملامت شدند. (۱۳۷)

﴿۱۳۷﴾ هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

این آیات حجت و بیانی است برای (هموم) مردمان و دلنما و بندی برای پرهیزکاران. (۱۳۸)

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

شکر هرگز سستی نکنید و از فوت متاع دنیا (اندوهناک نشوید) زیرا شما فیروزمندترین و بلندترین ممل دنیا هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید. (۱۳۹) ج

﴿۱۳۹﴾ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ

اگر (در) آمد (به شما) آسیب رسیده به دشمنان شما نیز (در بدر) آسیب رسیده (پس مقاومت کنید).

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ

این روزگار را با (مختلف احوال) بیان خلائق می گردانیم تا تفاوتند مقام اهل ایمان را

ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾

معلوم کند از شما مؤمنان (آن را که ثابت است) گروه دیگران گردد. و خدا مستکاران را دوست ندارد. (۱۴۰)

۱۳۵

یاستم بر نفس خود در وقت کشت

۵۷۶۹- و آن کسانی که کنند افعال زشت

در گناه باشد ز عاصیان کاستن

۵۷۷۰- یاد حق و آمرزش از وی خواستن

- ۵۷۷۱- مَرَّ كُنَّةً رَا جِزَّ حَقَّ أَمْرَزْنَدَه‌ای
- ۵۷۷۲- كَرَّ نَفِشَارَنْد در آن فعل پای
- ۵۷۷۳- جِزَّ ز بَعْد از تَوْبَه نَبُود مَغْفَرَت
- ۵۷۷۴- هَسْت پَادَاش اَیْن كُورَه رَا در عمل <sup>۱۳۶</sup>
- ۵۷۷۵- جِئْتِي جَارِي در او اَنهَارَهَا
- ۵۷۷۶- شَرْح «تَجْرِي» «تَحْتَه‌الآنَهَار»<sup>۲</sup> شَد
- ۵۷۷۷- «قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ»<sup>۳</sup> يَا مَسْلَمِينَ
- ۵۷۷۸- رَفْت عَادَات و «سَنَن» پَیْش از شَمَا
- ۵۷۷۹- بَر نَبَوَات<sup>۵</sup> و رُسُل جَا حَاد<sup>۶</sup> شَدَنْد
- ۵۷۸۰- هَسْتَشَان بَاقِي اَثَرَهَا در دِيَار
- ۵۷۸۱- در كَتَب ثَبِت است يَكَمَر حَالشَان
- ۵۷۸۲- پَس رَوِيْد اَنْدَر زَمِيْن بِيْنِيْد بَاز
- ۵۷۸۳- زَان چَه مِي كَرْدَنْد تَكْذِيْب رَسُل
- ۵۷۸۴- رَوِي اِيْن آيْت بَر آن بَاشَد كَه شَد
- ۵۷۸۵- اِيْن «بَيَان» از بَهْر مَرْدَم رَهْنَمَا سْت <sup>۱۳۸</sup>
- ۵۷۸۶- سَسْت و مَحْزُون پَس نَگَرْدِيْد اَر سَرِيْد <sup>۱۳۹</sup>
- ۵۷۸۷- از شَمَا شَد كَشْتَه يَعْنِي كَر كَسِي
- ۵۷۸۸- كَر شَمَا گَشْتِيْد سَسْت و خَسْتَه دَل <sup>۱۴۰</sup>
- ۵۷۸۹- اِيْن شَمَا رَا بَر مَثَالِ آن نَمُود
- ۵۷۹۰- مِي بَگَرْدَانِيْم اِيْن سَان رُوزَهَا
- ۵۷۹۱- از وَجُوه مَصْلَحَتَهَا و جِگَم<sup>۱۰</sup>
- ۵۷۹۲- وَجَه هَر يَك دَانَد آن دَانَاي رَا ز
- ۵۷۹۳- تَا عَمَل هَا زَا مَتْحَان آيِد پَدِيْد
- كَيْسِت چُون سَر زَد گَنَاه از بَنْدَه‌اي؟
- كَه خُود آن دَانَنْد بِي تَرْدِيْد رَاي
- كَز خُدا خَوَاهَد بَه عَصِيَان مَعْدَرَت
- عَفُو و عُفْرَان از خُداي لَسْم يَزَل<sup>۱</sup>
- جَاوَدَان در وِي ز مُسْرِدِ كَارَهَا
- پَیْش از اِيْن مَرْقُوم بَهْر اَهْل وُد<sup>۳</sup>
- اِي صَحَابَةُ اَحْمَدِ پَاكِيْزَه دِيْن
- از بَد و نِيَك از اُمَم بَر اَنْبِيَا
- از پَسِي تَكْذِيْبشَان قَا صَد شَدَنْد
- هَم ز بَهْر اِتْعَاظ<sup>۷</sup> و اَعْتِبَار
- هَم هَوِيْدَا در بِلَاد اَمَثَالشَان
- بُودَه چُون اَنْجَامشَان در كَار و سَا ز
- و آن چَه هَسْت اَثَارشَان از جِزء و كَل
- مَنْهَزَم<sup>۸</sup> در جَنْگ در رُوز اُحْد
- هَم ز بَهْر مَسْتَقِيْن و عَطْ و وِلَا سْت
- مُؤْمِنِيْد و اَنْدَر اِيْمَان بَر تَرِيْد
- بَعْد از اِيْن يَابِيْد نَصْرَت هَا بَسِي
- هَم بَر اِيْشَان خَسْتِگِي شَد مَتَّصَل
- لِيَك اِيْن در دِيْن و آن در كُفْر بُوْد
- بَسِيْن مَرْدَم در زَحِيْر<sup>۹</sup> و سُوْزَهَا
- تَا جَدَا از فَرِيْبِي گَرْدَد و رَم<sup>۱۱</sup>
- تَا كَه رَا بَاشَد در اِيْمَان اَمْتِيَا ز
- پَاك هَا مَسْمَا ز گَرْدَنْد از پَلِيْد



۱- ابیات ۵۷۶۹ تا آخر ۵۷۷۴ به سبب نزول آیه ۱۲۵ اشاره دارد: [مؤمنان گفتند: یا رسول الله بنی اسرائیل بر خدای از ما گرامی‌تر بودند، چون گناهی از ایشان در وجود می‌آمد، کفاره ایشان آن بود که بینی، گوش یا امثال آن را ببرند تا از آن گناه پاک شوند. مصطفی (ص) منتظر وحی شد. رَبِّ الْعَالَمِينَ این آیه فرستاد و خداوند ذکر و استغفار و توبه را دستور فرمود. نیامرزد گناهان را مگر الله و مردم چون بدانستند که عملشان حرام است یا معصیت بر آن اصرار نکنند تا به پاداش آن عفو و بخشش خداوند لم یزل فرا رسد.]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۶.

۳- وَد: دوستی، محبت.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۷، اشاره‌ای دیگر است به واقعه اُحُد و تعزیت است دل‌های مسلمین را.

۵- نُبُوت: (جمع نبوت)؛ آنچه به وحی و الهام از جانب خداوند خبر داده می‌شود. پیامبری.

۶- جاحد: انکار کننده.

۷- اِتِّعَظ: پند پذیرفتن.

۸- مُنْهَزِم: فراری.

۹- زَحِیر: ناله.

۱۰- حِکْم: حکمت‌ها.

۱۱- کنایه از مشخص شدن مؤمن از منافق.

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿١٤١﴾  
 و تا آنکه فعل ایسان را از هر عیب پاک کند و کافران را نابود گرداند. (۱۴۱)

حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا  
 کمان می‌کنید که به بهشت داخل خواهید شد هنوز خدا از شما آنان را که (بر راه دین) جهاد کرده

مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾ وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ  
 و (در سختیها) مقاومت کنید معلوم نگردانیده است (۱۴۲) شما همانند که آرزوی کشته شدن (در راه دین) می‌کردید.

قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَآيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾  
 پیش از آنکه با آن روبرو شوید، پس چگونه امروز که به آن ملبوس شدید از مرگ نگران می‌شوید؟ (۱۴۳)

## در بیان غزوه أُحُد

- ۵۷۹۴- از شما در فِعلتان گیرد گواه  
 ۵۷۹۵- در اُحد آمد شما را یک شکست  
 ۵۷۹۶- آن شکست از امتحان دوست بود  
 ۵۷۹۷- تا که کرد از راه ایمان بذل روح؟  
 ۵۷۹۸- در حقیقت بود آن هم فتح و نصر  
 ۵۷۹۹- از شکستی گر شوید اندوهناک  
 ۵۸۰۰- کی موحد بند موت است و حیات  
 ۵۸۰۱- ظلم بر عاشق بُسود، دلدار او  
 ۵۸۰۲- و آن شود ممتاز اندر امتحان  
 ۵۸۰۳- آنکه جز محبوب جوید دوست نیست  
 ۵۸-۴- ظالمین را او کجا گیرد به دوست  
 ۵۸-۵- <sup>۱۴۱</sup> مؤمنان را حق کند پاکیزه جان  
 ۵۸-۶- <sup>۱۴۲</sup> یا که پندارید داخل در بهشت  
 ۵۸-۷- از شما ننموده آنان را جدا  
 ۵۸-۸- مر خودیت را نهادند از وداد<sup>۵</sup>  
 ۵۸-۹- داند او تا کیست اندر دین صبور  
 ۵۸۱۰- <sup>۱۴۳</sup> موت را بودید دائم خواستگار  
 ۵۸۱۱- بعد جنگ بدرتان بود آرزو  
 ۵۸۱۲- شد چو پیدا در اُحد آثار موت  
 ۵۸۱۳- می نمودید از عجب بروی نگاه  
 ۵۸۱۴- هست تمکین در شهود حق ثبوت  
 ۵۸۱۵- تا هنوزت هست در افعال، سیر
- خالص آید زر ز آتش یا سباه  
 یک شکستی کز پیشش صد فتح هست  
 مغزها را امتیاز<sup>۱</sup> از پوست بود  
 یا که شد بند غنیمت در فتوح<sup>۲</sup>؟  
 تا موحد باشد اندر حولِ حصر<sup>۳</sup>  
 پس چه سان از غش در آید زَرِ پاک؟  
 یا شکست از فتح داند در ثبات  
 گسر نه ممتازش کند ز اغیار او  
 کفو غنیمت جو بُود یا جان فشان  
 هم به خود ظالم تر از وی گو تو کیست  
 آنکه از خود بگذرد محبوب اوست  
 هم بکاهد کافران را ز امتحان  
 بسی تمایز می شوید از خوب و زشت<sup>۴</sup>؟  
 که به حق کردند مال و جان فدا  
 بذل جان کردند بر حق در جهاد  
 از خدا باشد شکستیا در امور  
 پیش از این کاسبابش آید آشکار  
 کشستن و مردن به پیش روی او  
 مستزجر گشتید از دیدار موت  
 وین شما را بُد به تمکین<sup>۶</sup> اشتباه  
 هم شدن فانی به ذات لایموت  
 بند<sup>۷</sup> تلوینی<sup>۸</sup> و مُستشهد<sup>۹</sup> به غیر



- ۱- امتیاز: تمیز نهادن (مشخص نمودن ایمان افراد قشری از مؤمنین واقعی).
- ۲- مفهوم بیت ۵۷۹۷ ے تا آن کسی که از روی ایمان به بذل جان و روح خود پرداخته، از آن کس که به طمع مال دنیا و به دست آوردن غنیمت در جنگ شرکت نموده مشخص شود.
- ۳- خصر: محاصره.
- ۴- مفهوم بیت ۵۸۰۶ ے [آیه ۱۴۲ سوره آل عمران در جواب منافقان آمد که روز اُحد به مؤمنان گفتند برای چه خود را به کشتن می‌دهید و اموالتان را فنا می‌کنید، حال آنکه محمد (ص) نمی‌تواند از کشته شدن شما جلوگیری نماید و مؤمنین پاسخ دادند هر کدام از ما که کشته شود به بهشت می‌رود. و این آیه نازل گشت که آیا می‌پندارید بدون امتحان خدا وارد بهشت می‌شوید؟]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عده الابرار).
- ۵- وُداد (وُداد، وِداد): دوست داشتن کسی.
- ۶- تمکین: ثبات. توانا و قادر گردانیدن هر چیزی. زوال بشریت که آن را مرتبه فقر و فنا گویند. [ے «تمکین» (\*)].
- ۷- بند: اسیر بودن، اسیر.
- ۸- تلوین: رنگ دار کردن چیزی. گوناگون کردن. گردیدن بنده در احوال مختلف. از حالی به حال دیگر رفتن سالک به مناسبت حال و به مطابقت مقامی که در آن سیر دارد. [ے «تلوین» (\*)].
- ۹- مُستشهد: طلب شهادت کننده از کسی.

وَمَا مُحَمَّدٌ

محمدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

جز یک پیامبر نیست که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و درگذشتند، آیا اگر او به مرگ یا شهادت درگذشت

أَنْقَلِبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ

شما باز به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرگد شود به خدا ضرری

اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

نخواهد رسانید و البته خدا جزای نیک اعمال به شکر گزاران عطا کند. (۱۴۴)

«قَسَدٌ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ» یا ذَالْعُقُولِ	۱۴۴) ۵۸۱۶- مر «محمّد» نیست او غیر از «رسول»
پس اگر او مُرد یا گردد قَتیل	۵۸۱۷- انبیا بودند بر خالقان دلیل
هر یکی شد پیش از این مقتول و مات	۵۸۱۸- هم چنان که آن رسولان و آن ثقات
سوی دینِ اوّل و آدابستان	۵۸۱۹- منقلب گردید بر اعقابتان
و آن که برگشت از عقب بر رو فتاد	۵۸۲۰- شد عقب رفتن کنایت ز ارتداد
گر شما از دین او گردید رد	۵۸۲۱- بر خدا هرگز زبانی کی رسد
که شدند اندر سپاس امتحان	۵۸۲۲- زود پاداش او دهد بر شاکران
کز غلط گفتند احمد کشته شد <sup>۱</sup>	۵۸۲۳- یافت این آیت نزول اندر اُحد

## در بیان وسوسهٔ نفس و دعوت عقل

رفت چون از دین اسلام امتیاز	۵۸۲۴- پس به سوی دین خود گردید باز
بین مردم گشت و هر دم مُشتبِه	۵۸۲۵- این اراجیف از شیاطین متشر
منهزم گشتند و ناچار از فرار	۵۸۲۶- زین خبر اسلامیان از کارزار
در میان مسلمین بر وجهِ خصر	۵۸۲۷- گفت آنس نامی که بُد فرزند نصر
زننده است آن کو فرستاده و را	۵۸۲۸- کای گروه او کشته شد خَیْرُ الْوَرَى <sup>۲</sup>
حکم از حق با عدو یعنی نبرد <sup>۳</sup>	۵۸۲۹- بعد پیغمبر کنید آن را که کرد
زننده مانند بعد از این ننگ است و عار	۵۸۳۰- می‌گریزید از چه رو زین کارزار
مردنش ما را بر این سررشته شد	۵۸۳۱- کشته باید شد بر آن کو کشته شد
دین حق بر دست حق باید سپرد	۵۸۳۲- پس چنان کو مرده می‌بایست مُرد
دوزخ است این زندگانی بهر ما	۵۸۳۳- می‌گریزید ای گروه آخر کجا
بسعد مردن جایگه هم دوزخ است	۵۸۳۴- زندگی زین پس به ما ننگ و فُخ <sup>۴</sup> است
کانهزام اهل دین از کارزار،	۵۸۳۵- هم چنین آیت رسید از کردگار
پس بُود زشت ارتدادی این چنین	۵۸۳۶- باز گشتن بر عقب باشد یقین

آیید آن را که گریزد از جهاد	۵۸۳۷- بر خدا ناید ضرر زین ارتداد
بی توقف جانب موت و مرض	۵۸۳۸- می‌گریزند از حیات بی عوض
بر فنا و فوت و فقدان و بدی	۵۸۳۹- می‌گریزند از بقای سرمدی
سوی غول و زخم مار و قعر چاه	۵۸۴۰- می‌گریزند از حضور پادشاه <sup>۵</sup>
گفت احمد زنده است و بی‌گزند <sup>۶</sup>	۵۸۴۱- پس ملایک یا مَلکِ خویی، بلند
وصف او گیرید و طرز و طور او	۵۸۴۲- باز گردید ای مِهانِ بر دور او
دین او را تا ابد دارد به پای	۵۸۴۳- او نمرده است ار بمیرد هم خدای
چون شود بیگانه، کس گر خویش اوست؟	۵۸۴۴- پس فرار از پیش او از کیش اوست



۱- ابیات ۵۸۱۶ تا آخر ۵۸۲۳ در مجموع، به سبب نزول آیه ۱۴۴ سوره آل عمران اشاره دارد. [در جنگ اُحُد آن‌گاه که در اثر غفلت سپاه‌یانی که پیامبر(ص) آن‌ها را بر مرکز و در پایان کوه و بر گذرگاه دشمن گمارده بود و به آنها دستور داده بود که در هر صورت، اعم از اینکه سپاه اسلام پیروز شده باشد و یا منهزم، محل خود را ترک نکنند ولی آن‌ها هنگامی که متوجه شدند کفار شکست خورده و فراری گشته‌اند محل خود را ترک نمودند و به غنیمت گرفتن مشغول شدند، خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که سالار لشکر قریش بودند به این مسئله پی بردند و با عده‌ای، به مسلمانان تاختند و آنها را شکست داده، فراری نمودند و قصد جان محمد(ص) نمودند و زخمی به چهره رسول الله توسط عبدالله بن قمیمه حارثی وارد آمد و شایع گردید که محمد(ص) کشته شده است. بعضی منافقان گفتند اگر محمد(ص) کشته شده به دین اول خود باز گردید - «انس بن نضر» عمّ انس بن مالک گفت: اگر محمد(ص) کشته شد خدای محمد(ص) زنده پاینده است. شما را چه زندگی و چه راحت است بعد از رسول خدا؟ پس بیایید تا بجنگیم بر آن دین که محمد(ص) جنگید و بمیریم هم بر آنکه او بمرد. پس روی بر دشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد. پس رسول خدا(ص) سوی صخره شد و مردم را بر خود خواند. و در این آیه خداوند می‌فرماید که هر که از اسلام مرتد شود بر

اللّٰه هیچ زیان نکند بلکه زیان به نفس مرتدّ باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند و خداوند جزای خیر به شکرگزاران عطا خواهد فرمود. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- خَيْرُ الْوَرِيِّ: بهترین آفریدگان، کنایه از محمد(ص).

۳- در مورد توضیح ابیات ۵۸۲۴ تا آخر ۵۸۲۹ به توضیحات شماره ۱ همین زیر نویس مراجعه فرمایید.

۴- فُخ: دام، تله.

۵- پادشاه: کنایه از خداوند است.

۶- مفهوم بیت ۵۸۴۱ ← گفته‌اند بعد از اینکه شایع گردید محمد(ص) در جنگ اُحُد کشته شده، اولین کسی که رسول(ص) را دید و از زنده بودنش مطلع شد «کعب بن مالک» بود که گفت: دو چشم نرگسین محمد(ص) را شناختم که زیر می‌افروختند. کعب به آواز بلند بشارت دارد که «این است رسول اللّٰه» و از زنده بودن حضرت خبر داد. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).



وَمَا كَانَ

لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُوَجَّلًا وَمَنْ يرد

و هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد، که اجل هر کس (در لوح قضای الهی) به وقت معین ثبت است، و هر که برای

ثَوَابِ الدُّنْيَا نُؤْتِيهِ مِنْهَا وَمَنْ يرد ثَوَابِ الْآخِرَةِ نُؤْتِيهِ

مناج دنیا کوشش کند از دنیا بهره مندش کنیم، و هر که ثواب آخرت خواهد از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم،

مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ

و البته سپاسگزاران را جزای نیک دهیم، (۱۴۵) و چایند بسیار رخ داده که پیغمبری جمعیت بسیار (از پیروانش)

رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا

همراه او جنگیدند و با این حال، اهل ایمان با سختی‌هایی که در راه خدا به آنها رسید، هرگز بیستاک و زبون نشدند

وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ

و سر زیر بار دشمن فرود نیاوردند و (صبر و ثبات پیش گرفتند که) خدا صابران را دوست می‌دارد، (۱۴۶) و آنها جز این نمی‌گفتند

إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ

که پروردگاری از گناه و شتمی که ما درباره خود کرده ایم درگذرد و ما را

أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ

ثبات قدم بداد و بر (صحر) گروه کافران مغرور و منصور گردان، (۱۴۷) پس خدا پاداش

ثَوَابِ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

(فسخ و فیروزی) در دنیا، و ثواب نیکو در آخرت نصیبشان گردانید، که خدا نیکو کاران را دوست می‌دارد، (۱۴۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا

ای اهل ایمان، اگر پیروی کافران کنید

يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

شما را (از دین اسلام) باز به کفر برمی‌گردانند، آنگاه شما هم از زیانکاران خواهید گشت، (۱۴۹)

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

(ای مسلمانان) کافران یار شما نیستند، بلکه خدا یار شماست و او بهترین یاری‌کنندگان است، (۱۵۰)

۱۴۵

جز به اذن حق به وقت اَبِیَّتِي ۱

۵۸۴۵- می‌نیاشد مرتنی را مُردنی

هر که را خواهد بمیراند به حال

۵۸۴۶- جان بُود یعنی به دست ذوالجلال

تا بَدَل گردد در آن دم جامه‌ای  
خواهد از ما هم «ثواب» اُخْرَوِی  
بِهَرهٔ دنیا و دین بر وی رسد  
می‌فزاید بسر نسوا و نعمتش  
مَعَ <sup>۲</sup>بُد از اَمّت گروهی بی شمار  
ضعف و سستی و اِسْتِکَانَت <sup>۳</sup> یا غَلَق <sup>۴</sup>  
بُرد شاهان را بر ایشان موکشان <sup>۵</sup>  
صمابران را دوست دارد کسردگار  
غیر از این در باطن اسرارشان  
ذَنبِنَا «وَ اِسْرَاقِنَا فِی اَمْرِنَا» <sup>۶</sup>  
ذنب و اسرافِی که هست اندر امور  
هم نما منصورمان بر کافرین  
هم به نیکویی «ثواب» اُخْرَوِی  
دوست دارد عیب نیکوکار را  
گر بَرید ای مؤمنان فرمانشان  
منقلب گردید بر خُسران <sup>۸</sup> بُد  
ز آن خسیسان <sup>۹</sup> که محمد کشته شد  
بِهتر از هر ناصری بی شک خداست

۵۸۴۷- ثبت باشد وقت آن در نامه‌ای  
۵۸۴۸- می‌دهیم آن را که اجر دنیوی  
۵۸۴۹- یعنی ار مردی کند او را مدد  
۵۸۵۰- اجر شاکر را به مُزِدِ خدمتش  
۵۸۵۱- پس «نبی» که با وی اندر کارزار <sup>۱۴۶</sup>  
۵۸۵۲- نه بر ایشان آمد اندر راه حق  
۵۸۵۳- اِتْفَاق و عزم ثابت، بذلِ جان  
۵۸۵۴- بودشان این از شکیبایی به کار  
۵۸۵۵- می‌نیود آن مردمان گفتارشان <sup>۱۴۷</sup>  
۵۸۵۶- اِنَّ «قَالُوا رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا»  
۵۸۵۷- تو ببخش اَعْنِی که از ما ای غفور  
۵۸۵۸- هم بدار اَقْدَام ما ثابت به دین  
۵۸۵۹- دادشان پس حق نصیب دنیوی <sup>۱۴۸</sup>  
۵۸۶۰- حق دهد نصرت یقین اِبْرَار را  
۵۸۶۱- اَنْ کسان که کافرند و بد نشان <sup>۱۴۹</sup>  
۵۸۶۲- باز بر اَعْقَابَتان سازند رد  
۵۸۶۳- یعنی ار باور کنید اندر اُحَد  
۵۸۶۴- بلکه حق مولا و هم یار شماست <sup>۱۵۰</sup>



۱- اَبَیْن: آشکارتر، روشن‌تر.

۲- مَعَ: همراه.

۳- اِسْتِکَانَت: خوار و زار گشتن.

۴- غَلَق: اضطراب.

- ۵- مویکشان: کنایه از کشیدن و بردن کسی با قهر و غلبه و زور.
- ۶- رجوع شود به معنی آیه ۱۴۷
- ۷- اشاره به آن منافقان که وقتی شایع شد محمد (ص) در جنگ احد کشته شده است به مسلمانان فراری گفتند: به دین اول باز گردید و از ابوسفیان امان طلب کنید.
- ۸- خُسران: زیان، ضرر.
- ۹- خسیسان: افراد پست و فرومایه.

سَنَلِقِي  
به زودی

فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ  
در دل کافران بیم و هراس انگیخت  
زیرا که آنان برای خدا چیزی را شریک قرار دادند

مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ  
که خدا اصلاً بر آن دلیلی فرو نفرستاده است.  
و منزلگاه آنان آتش است

مَثْوَى الظَّالِمِينَ  
و سرای مشکرتان به منزلگاهی است. (۱۵۱)

## در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

- ۵۸۶۵- با پیمبر گر نماند هیچ کس
- ۵۸۶۶- هر کسی گر رفت، گو رو پاک نیست
- ۵۸۶۷- تو بمان ای آنکه پاک از همسری<sup>۳</sup>
- ۵۸۶۸- ای ولی حق که پا تا سر هشی
- ۵۸۶۹- در وجود خویش فرد و واحدی
- ۵۸۷۰- تیغ برکش نوبت جولان<sup>۴</sup> توست
- ۵۸۷۱- حفظ جان خودکن، احمد جان توست
- ۵۸۷۲- او حبیب توست چون داری شکیب<sup>۵</sup>
- حیدر صاحب قران<sup>۱</sup> از جمله بس
- مانند آن کش مثل در لولای<sup>۲</sup> نیست
- نیست حاجت بر وجود دیگری
- ناطق از هر منطقی و خامشی
- خود به یکتای ذات شاهدی
- نیست کس، روز تو و میدان توست
- چند روزی در سرا مهمان توست
- روز تنهایی و محنت زین حبیب

- ۵۸۷۳- قطره‌ها بر بحر حق پهلو زدند<sup>۶</sup>
- ۵۸۷۴- صبر تو چندار به قدر وزن توست
- ۵۸۷۵- صبر زآن داری که بینی عمرو و زید
- ۵۸۷۶- نیست محتاج امتحانی، ای امیر
- ۵۸۷۷- جز تو مطلق کو ز قید ممکنات؟
- ۵۸۷۸- بر ظهور خود بتابد آفتاب
- ۵۸۷۹- هم تو آگاهی ز اسرار خفی
- ۵۸۸۰- هم تو دانی در شداید در عُقَد<sup>۱۰</sup>
- ۵۸۸۱- هر چه بشکستند بال و پر مرا
- ۵۸۸۲- شکرها دارم من از اِکرام تو
- ۵۸۸۳- گر رسیدم رنج و خواری ساعتی
- ۵۸۸۴- عذر خواهم گر چه آن تقدیر بود
- ۵۸۸۵- بنده سر تا پا خطا و غفلت است
- ۵۸۸۶- رفت غفلت تا تو جود افزون کنی
- ۵۸۸۷- وارهایی هم دو صد بارم زغم
- ۵۸۸۸- مانده اینک مصطفی بی عون و یار
- ۵۸۸۹- <sup>۱۵۱</sup> ترس افکن کافران را در قلوب
- ۵۸۹۰- زآن چه مشرک با حق‌اند از علتی
- ۵۸۹۱- آتش ایشان راست از حق جایگاه
- ۵۸۹۲- آمد این آیت پس از غزوه اُحُد
- ۵۸۹۳- مشرکان گفتند با هم در مَقال
- ۵۸۹۴- کاش می‌کشتیم ایشان را تمام
- ۵۸۹۵- باز نباید گشت بر دنبالشان
- ۵۸۹۶- عزمشان گردید جزم اندر رجوع
- ۵۸۹۴- کرد آن ناچارشان بر بازگشت
- ۵۸۹۸- حق خیر زآن داد بر پیغمبرش
- سنگ بر دندان و روی او زدند
- و آن به سنگ و وزن کس نآید درست
- مطلق‌اند از هستی خود یا به قید<sup>۷</sup>
- خود تو از فقدان ما بودی خبیر<sup>۸</sup>
- گو مقید باش خلق ای نور ذات
- گو بماند این ذراری در حجاب<sup>۹</sup>
- زآن چه عمری رفت زاعدا بر «صفی»
- گر زغیری خواستم وقتی مدد
- باز دادی شهر دیگر مرا
- می‌بیزم جز به گرد بام تو
- رفیته بود از من خطا و غفلتی
- نی غلط، این حرف هم تقصیر بود
- بهر عاصی وعده‌های رحمت است
- جوی رحمت را به ما جیچون کنی
- هر چه دیدی لغزش از من دم به دم
- وقت مسیدان است، برکش ذوالفقار
- چون تویی ذوالسیف<sup>۱۱</sup> و کَشَافِ الْکُرُوبِ<sup>۱۲</sup>
- که شد نازل مر آن را حجتی
- «بِئْسَ مَثْوًى الظَّالِمِینَ» شان<sup>۱۳</sup> شد پناه
- که ابوسفیان به سوی مکه شد
- از چه ما باقی نهادیم این قتال
- تا نماندی هیچ از آنها غیر نام
- بهر نفی و قتل و استیصالشان
- رُعبی آمد پس بر ایشان در وقوع
- زآن که رعب و خوفشان از حد گذشت
- هم ز کبید دشمنان شد یاورش<sup>۱۴</sup>



- ۱- صاحبقران: کسی که در وقت انعقاد نطفه یا هنگام تولد او در بعضی سیارات مانند زحل و مشتری، «قران» (نزدیک شدن) باشد. مولودی که وقت افتادن نطفه وی در رحم مادر یا به وقت ولادتش برج قران در طالع باشد و زحل و مشتری را قران عظمی باشد و این قران بعد از سال‌های فراوان واقع می‌شود. پادشاهی که ظفر و نصرت با او یار باشد.
- ۲- لَوْلَاک: «اگر تو نبودی»، اشاره به «لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ» (اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم) که خداوند به محمد (ص) فرمود. در اینجا، منظور، «افلاک» است.
- ۳- اشاره به مولا علی (ع) که هم‌تا و همانندی ندارد.
- ۴- جَوْلَان: تاخت و تاز در میدان نبرد.
- ۵- شکیب: صبر و آرام.
- ۶- قطره‌های کم مقدار و بی ارزش یعنی آنان که قصد آسیب رساندن به رسول الله را داشتند در ظاهر بر آن دریای ژرف و عظیم حضرت حق، یعنی محمد (ص) فایق آمدند (پهلوی زدند) و او را زخمی نمودند.
- ۷- مفهوم بیت ۵۸۷۵ ← خطاب به علی (ع) می‌گوید صبر فراوان تو از آن است که می‌خواهی هر یک از آنان را بشناسی که آیا در قید خود و هستی خود هستند و یا از همه وابستگی‌ها رهایند و تنها، ذات حق را می‌شناسند.
- ۸- مفهوم بیت ۵۸۷۶ ← یا علی هر چند که تو نیازی به آزمودن خلق نداری و به علم الهی از مطلق نبودن و وابستگی آنان به دنیای دنی و نفسانیات آگاه و خبیری...
- ۹- مفهوم ابیات ۵۸۷۷ و ۵۸۷۸ ← جز تو ای علی، کیست که از قید ممکنات و تعلقات آزاد و رها باشد، پس ای علی چون تو از نور ذات حق نور گرفته‌ای، حتی اگر تمامی خلائق مقید به نفسانیات باشند، اهمیتی ندارد و چون وجود تو، هم‌چون خورشید معرف خود است اگر تمامی مردمان در پرده و حجاب باشند باکی نیست و وجود تو، ما را پس است.
- ۱۰- عَقْد: (جمع عَقْدَه)؛ گردها، مشکلات.
- ۱۱- ذوالسیف: صاحب شمشیر، اشاره به مولا علی (ع).

۱۲- کشاف الکروب: گشاینده و حل کننده کزبها (مشکلات).

۱۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۵۱

۱۴- به طور خلاصه منظور از ابیات ۵۸۹۲ تا آخر ۵۸۹۸، این است که روز جنگ احد بعد از آن واقعه، کافران قریش به سوی مکه بازگشتند و در راه به یکدیگر می گفتند ای کاش باز گردیم و باقی مانده سپاه اسلام را بکشیم تا یکی از آنان زنده نماند. اما خداوند رعب و هراسی به دل آنها افکند طوری که از آن تصمیم منصرف شدند.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مِنْ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَى الْعَقَابِ فِي الْأَرْضِ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ فِئْتَنَّا بِهَذَا الْعَقَابِ لَأَكُونُوا مِنْ الْخَاسِرِينَ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا يَهْتَدِي بِهِ عَيْنُكُمْ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ فِئْتَنَّا بِهَذَا الْعَقَابِ لَأَكُونُوا مِنْ الْخَاسِرِينَ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا يَهْتَدِي بِهِ عَيْنُكُمْ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ

و به حقیقت، خداوند صدق وعده خود را  
 تا وقتی که در کار جنگ (احد) سستی کرده  
 آن گاه که به فرمان خدا کافران را به خاک ملامت می افکندید  
 پس از آنکه خدا آنچه آرزوی شما بود  
 و نافرمانی (حکم پیغمبر) نمودید  
 پس شما را از پیشرفت بازداشت  
 که خدا را با اهل ایمان  
 و توجه به احدی نداشتید  
 پس خداوند (به کلمه این می نمانی)  
 تا از این پس بر آنچه از دست رفت  
 و خدا به هر چه کنید آگاه است. (۱۵۲)

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مِنْ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَى الْعَقَابِ فِي الْأَرْضِ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ فِئْتَنَّا بِهَذَا الْعَقَابِ لَأَكُونُوا مِنْ الْخَاسِرِينَ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا يَهْتَدِي بِهِ عَيْنُكُمْ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ فِئْتَنَّا بِهَذَا الْعَقَابِ لَأَكُونُوا مِنْ الْخَاسِرِينَ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا يَهْتَدِي بِهِ عَيْنُكُمْ وَقُلْتُمْ لَا تَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِمَاتٍ

و خدا از تقصیر شما در گذشت،  
 (به یاد آرید) هنگامی که به مکانهای دوردست می گریختید  
 در حالی که پیغمبر شما را به پاری دیگران در صف کارزار می خواند  
 و شما را بیازماید،  
 که خدا را با اهل ایمان  
 و توجه به احدی نداشتید  
 پس خداوند (به کلمه این می نمانی)  
 تا از این پس بر آنچه از دست رفت  
 و خدا به هر چه کنید آگاه است. (۱۵۳)

	۱۵۲
چون کسبید امدادشان کِاذن خداست	۵۸۹۹- بر شما حق «وعدة» خود کرد راست
منهزم گشتید از اعدای دون	۵۹۰۰- پس شما بد دل شدید اَعْنی جَبون <sup>۱</sup>
سوی عصیان رو نمودید از مضاف	۵۹۰۱- بیستان افتاد در امر اختلاف
روی اقبال و ظفر اندر شهود	۵۹۰۲- «بعد» از آنکه بر شما بنموده بود
بسر شما داد آنچه بُد مطلوبتان	۵۹۰۳- بود نصرت بر عدو محبوبتان
بعض دیگر آخرت جو از دل اند <sup>۲</sup>	۵۹۰۴- از شما بعضی به دنیا مایل اند
باز بودید اندر آن هم مختلف	۵۹۰۵- پس شما را کرد زایشان منصرف
منصرف تا باز گیرید انتقام	۵۹۰۶- فرقه‌ای گشتید بعد از انهزام
نیستند این فرقه عاصی بر خدای	۵۹۰۷- هم به پیغمبر نمایند اقتدای
لیک حق کرد از شما آن هم معاف	۵۹۰۸- وانصراف بعض دیگر بُد خلاف
بدهد افزون نعمت دنیا و دین	۵۹۰۹- ز آن که ذو فضل است حق بر مؤمنین
ملفت نی بر کسی زاغیاری و یاری	۵۹۱۰- چون که می‌رفتید بالا در فرار <sup>۱۵۳</sup>
نی شناسا مرد را از خار و سنگ	۵۹۱۱- نی شما را بود در آئی درنگ
یا عبادُالله اَلَسَّیْ اَزْجَعُوا	۵۹۱۲- مصطفی می خواندتان در جستجو
لیک بُد پاداشتان غم بر غمی <sup>۳</sup>	۵۹۱۳- از قفا می‌زد صدا او هر دمی
غمّ دیگر انفعال <sup>۵</sup> از خاص و عام	۵۹۱۴- بُد غمِ اوّل شما را انهزام <sup>۴</sup>
که به میدان کشته شد خَیرُالبَشَرِ <sup>۶</sup>	۵۹۱۵- غمّ دیگر استماع آن خیر
غمّ دیگر ترک امر کردگار	۵۹۱۶- غمّ دیگر آن ندامت از فرار
و آنچه شد فوت از شما هم نیست باک	۵۹۱۷- تا نباشد این چنین آندوهناک
پیش از ایجاد شما دارد خیر	۵۹۱۸- حق بر آنچه می‌کنید از خیر و شر



۱- جَبون: ترسو، بددل، سست دل، جبان.

۲- مفهوم ابیات ۵۸۹۹ تا آخر ۵۹۰۴ «[رسول خدا (ص) بعد از جنگ اُحُد وقتی به مدینه

بازگشت، جماعتی از یاران وی گفتند: چگونه و چرا این واقعه رخ داد؟ مگر خداوند از طریق خوابی که دیده بودی که بر دشمنان غلبه می‌یابیم (و خواب پیغمبران، وحی است)؛ وعده ظفر به ما نداده بود؟ پیغمبر فرمود: وعده خدا راست بود و به وعده وفا نمود اما شما بددل شدید و با یکدیگر به مخالفت شدید برخاستید و تیراندازان، گذرگاه را ترک کردند و به طلب غنائم رفتند. پس سست شدید و در میان خود به اختلاف و ستیزه پرداختید و از فرمان فرمانده خود (عبدالله بن جبیر) سرپیچی کردید. باز هم اراده خداوند و اذن او بود که ضربه نهایی دشمن را از شما باز داشت و آنان کار را به انجام نرسانده منصرف شدند و بازگشتند. اختلاف بین شما باعث شد گروهی از شما چشم به دنیا دوختند و غنائم و افتخار و بس، و گروهی دیگر اطاعت، ثواب و شهادت را می‌جستند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۳- مفهوم ابیات ۹۱۰ تا آخر ۵۹۱۳ ← هنگامی که خود را از ترس و خود باختگی به بالای کوه می‌کشاندید تا از میدان جنگ فرار کنید به هیچ کس از غریبه و آشنا توجه نداشتید و پیامبر شما را می‌خواند، در حالی که در آخر شما بود و می‌گفت: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا بَيْنَ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ» و «إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ! فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ مَنْ يَكُرْ فَلَهُ الْجَنَّةُ»، اما شما توجه نمی‌کردید تا به پاداش آن غمی در غمی پیوسته به شما فرا رسید.

۴- انهزام: شکست خوردن و فرار کردن.

۵- انفعال: شرمندگی.

۶- خَيْرُ الْبَشَرِ: بهترین مردمان؛ کنایه از پیامبر (ص).



ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعِسًا يُغْشِي طَائِفَةً  
پس از آن قسم خدا شما را امین بخشید که خواب آسایشگر گروهی از شما را فراگرفت  
 مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ  
و گروهی هنوز در غم جان خود بودند و از روی نادانی به خدا گمان  
 الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةَ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ  
ناحق می‌پرند (از روی انکار) می‌گفتند: آیا ممکن است ما را قدرتی به دست آید؟  
 قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ  
بگو: تنها خداست که بر عالم هستی فرمانرواست. (مناظران از ترس مؤمنان) خیالات باطل خود را که در دل می‌پروراند یا تر اظهار نمی‌دارند.  
 يَقُولُونَ لَوْ كَانِ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ  
(با خود) می‌گویند: اگر ما را قدرت و پیروزی بود (شکست نمی‌خوردیم) و در اینجا کشته نمی‌شدیم بگو: اگر  
 فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ  
در خانه‌های خود هم بودید باز کسانی که سر نوشت آنان (در فضای الهی) کشته شدن است (از خانه‌ها) به پای خود به قتلگاه بیرون می‌آمدند.  
 وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ  
تا خدا آنچه در سینه دارید بیازماید و آنچه در دل دارید پاک و خلص گرداند.  
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ  
و خدا از راز درون سینه‌ها آگاه است. (۱۵۴)



- |       |                                 |      |
|-------|---------------------------------|------|
| ۵۹۱۹- | بر شما پس کرد نازل بعد غم       | ۱۵۴۰ |
| ۵۹۲۰- | آن چنان خوابی که قومی از شما    |      |
| ۵۹۲۱- | بر غلط افکندشان نفس جبین        |      |
| ۵۹۲۲- | بر خدا بردند بر ناحق گمان       |      |
| ۵۹۲۳- | که دهد بر احمد آیا حق ظفر       |      |
| ۵۹۲۴- | وعدة حقشان به وهم آمد دروغ      |      |
| ۵۹۲۵- | گو بر ایشان امر یکجا یا خداست   |      |
| ۵۹۲۶- | هستشان در نفس‌ها این سوء ظن     |      |
|       | خواب امنیتی چو نوشی بعد سَم     |      |
|       | درغش افتادند و رفتند از خطا     |      |
|       | بساعت اندوهشان بود آن ظنون      |      |
|       | آن گمان کز جاهلیت بُد نشان      |      |
|       | این نیاید هیچ ما را در نظر      |      |
|       | که به امر آیا رسد ما را فروغ    |      |
|       | هر چه خواهد می‌کند یعنی به راست |      |
|       | مُخْتَفِي نسی آشکار و بر غَلَن  |      |

از تو آن اندیشه و شک و نفاق	۵۹۲۷- مستتر دارند یعنی در سیاق
کسی رجال ما چنین گشتی قتیل <sup>۱</sup> ؟	۵۹۲۸- گر که ما را بود در نصرت دلیل
و آن کس بر وی قتل بُد حتم از قضا	۵۹۲۹- گو شما بودید گر در خانه ها
چاره نر موت است اندر موقعش	۵۹۳۰- کشته می شد هم چنان در مَضْجَعَش <sup>۲</sup>
حق شما را زان در ایمان آزمود	۵۹۳۱- کارزار از بهر ایشان فخر بود
آنچه باشد در صدور و در قلوب	۵۹۳۲- ظاهر آید تاهرها از عیوب
لیک شیرین ز امتحان یابد زشور	۵۹۳۳- حق بُود آگاه بر سر صدور



۱- مفهوم ابیات ۵۹۱۹ تا آخر ۵۹۲۸- ابتدای آیه ۱۵۴ سوره آل عمران اشاره دارد به هفت کس از یاران مصطفی (ص) یعنی «ابوبکر»، «عمر»، «علی» (ع)؛ «حارث بن الصمة»، «سهیل بن حنیف» و دو مرد انصاری. خداوند می فرماید که شما را پس از غم قتل و هزیمت، امن دادم و خواب بر شما افکندم و خواب نشان امن است و سکون دل و زوال غم و ترس و هم چون نوشدارویی است بعد از خوردن زهری قتال. اما گروهی دیگر را (که) منافق بودند یعنی «معتب بن قشیر» و اصحاب او، نه امن بود و نه خواب. ایشان را همه تیمار و غم خویش گرفته بود و همت آنها همه در کار خویش و خلاص نفس خویش بود و ظن ناسزا می بردند به خداوند، که محمد (ص) را نصرت نخواهد داد و کار او مضمحل است و دین وی تباد. این ظن ایشان بس کافروار و بیگانه وار بود و هم چون ظن کافران و اهل جاهلیت. آنها در دل خویش با نفس خود می گویند پنهان که اگر ما را خرد بود، با محمد (ص) بیرون نمی آمدیم، تا سران ما را این چنین بکشند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- مَضْجَع: خوابگاه، آرامگاه (محل آرام گرفتن و استراحت).

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ

کسانی از شما که

يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا

در روز برخورد دو گروه (مسلمان و کافر در جنگ احد) پست کردند و فراری شدند شیطان آنها را به سبب نافرمانی و بدکرداریشان به

كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ يَا أَيُّهَا

لغزش افکننده، همانا خدا از آنها درگذشت، که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۵۵) ای

الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا

گرویدگان (به دین اسلام) شما مانند کسانی نباشید که راه کفر (و نفاق) پیمودند و درباره برادران و خویشان خود که

ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرُبَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا

به سفر رفته و یا به جنگ حاضر شدند (و مردند یا به شهادت رسیدند) گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند به جنگ مرگ نمی‌افتادند و

قَتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ

کشته نمی‌شدند این آرزوهای باطل را خدا حسرت دلهای آنان خواهد کرد و خداست که زنده می‌گرداند و می‌میراند

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

و خدا به هر چه کنید آگاه است. (۱۵۶) اگر در راه خدا کشته شده یا بیهوده

أَوْ مَاتُمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

(در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نائل شوید، که) همانا آمرزش و رحمت خدا بهتر از هر چیز است که (در حیات دنیا برای خود) فراهم آورند. (۱۵۷)

- |       |  |       |
|-------|--|-------|
| ۵۹۳۴- | آن کسان که باز گشتند از شما                  | ﴿١٥٥﴾ |
| ۵۹۳۵- | غیر از این نبود که شیطان خواندشان            |       |
| ۵۹۳۶- | ز آن چه کردند اکتساب از ظلم و سب             |       |
| ۵۹۳۷- | بر عباد خویش چون پروردگار                    |       |
| ۵۹۳۸- | می‌نباشید اهل ایمان ز آن کسان                | ﴿١٥٦﴾ |
| ۵۹۳۹- | می‌بگفتی بهر اخوانشان چنین                   |       |
| ۵۹۴۰- | یعنی از بهر تجارت بر سفر                     |       |
| ۵۹۴۱- | گر که میبودند نزد ما مکین <sup>۳</sup>       |       |
|       | دو جماعت چون نمودند «التقا»                  |       |
|       | وز طریق سردمی لغزاندشان                      |       |
|       | لیک حق فرمود از ایشان جمله عفو <sup>۱</sup>  |       |
|       | جمله آمرزنده است و بر دبار                   |       |
|       | که به حق کافر شدند از حُبِّ <sup>۲</sup> جان |       |
|       | چون که می‌رفتند آنها در زمین                 |       |
|       | یا به جنگ دشمنان بهر ظفر                     |       |
|       | کشتن و مردن نَبُدْشان بالیقین                |       |

جَاهِدَان رَا بَاز دَارِنْد از حُرُوب <sup>۴</sup>	۵۹۴۲- تا ندامت گردد این سان در قلوب
سَت تَا گَرْدَنْد مَرْدَان از جِهَاد <sup>۵</sup>	۵۹۴۳- این سخن گویند یعنی از فساد
هَر عَمَل رَا بَیْنْد و هَم دَانَسْد او	۵۹۴۴- حق نماید زنده هم میراند او
یَا بِمَیْرِیْد آن زَمَان کَسَه شَد گَهِش	۵۹۴۵- کشته گردید ار شما اندر زهش <sup>۱۵۷۰</sup>
رَحْمَتِ نَسِیْکُوتَر از مَآ یَجْمَعُونَ <sup>۶</sup>	۵۹۴۶- هست آن آمرزشی از حق فزون
و آن چِه گِیْرَد دَامَنَت در راه دِیْن	۵۹۴۷- یعنی از اموال و ازواج و بنین
وَقْت جَان کَنْدن تَهی دَسْت و خَجَل	۵۹۴۸- که به قهر از جمله باید کند دل
مِی رُوی بِیْرُون بَه حَسْرَت از جِهَان	۵۹۴۹- آن زمان دستت نگیرد هیچ از آن
بِسَار، تَوْفِیْق اسْت و طَاعَت در طَرِیْق	۵۹۵۰- آن زمانت جز عمل نبُود رفیق
رُوز تَسَنَهایی نَداری مَوْنَسِی	۵۹۵۱- نیست گر اینت، فقیر و مفلسی
بِهَر غِیری مِی رُوی خَوَار از سَرَا	۵۹۵۲- آنچه کردی جمع بگذاری به جا



۱- مفهوم ابیات ۵۹۳۴ تا آخر ۵۹۳۶ ← خدا خطاب به مؤمنان می فرماید ایشان که پشت نمودند به شما به هزیمت و از قتال دشمن برگشتند، از شما مؤمنان بودند و آن روز که جمع مؤمنان و کافران همدیدار گشتند و به هم رسیدند، شیطان بود که در راه ایشان آمد و آنان را بر آن ذلت داشت و این به شومی آن بود که فرمان رسول (ص) را خلاف کرده و گذرگاه را ترک نموده بودند. اما خداوند آنها را عفو نمود. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- حُبْث: پلیدی.

۳- مَكِين: جای گرفته.

۴- حُرُوب: (جمع حَرْب)؛ جنگ‌ها.

۵- مفهوم ابیات ۵۹۳۸ تا آخر ۵۹۴۳ ← ای مؤمنان هم چون منافقان نباشید (منظور، عبدالله بن ابی سلول و جماعتی از منافقان است که روز اُحُد در جنگ حاضر نبودند و به عبدالله بن رباب و اصحاب او گفتند اگر برادران و پیوستگان، که به سفر تجارت رفتند و در سفر مردند

و یا به جنگ اُخُد رفتند و کشته شدند، به سفر نمی‌رفتند و یا در جنگ شرکت نمی‌کردند، نمی‌مردند، و این سخن، تکذیبِ قَدَر است) این منافقان با این قصد که جنگجویان را از شرکت در جنگ پشیمان کنند، و برای سست نمودن آنان این سخنان را به زبان می‌آوردند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۶- ما یجمعون: آنچه که جمع نموده‌اید (اشاره به مال و منال و زن و فرزندان).

وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾ فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ بِهِ آيَاتٌ لَقُلْتُ لَسْتُ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿١٥٩﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

و اگر (در راه خدا) بمیرید یا کشته شوید (به رحمت ایزدی در پیوسته) و به سوی خدا محشور خواهید شد. (۱۵۸) به رحمت خدا بود که با خلق مهربان گشتی و اگر تلخ و سخت بودی مردم از مجرد تو ضرف می‌شدند پس از (بدی) آنان در گذر و برای آنها طلب آموزش کن و (برای دلجویی آنها) در کار (جنگ) با آنها مشورت نما لیکن آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد. (۱۵۹) اگر خدا شما را یاری کند مجال است کسی بر شما غالب آید، و اگر به غیابی واگذار د آن کیست که بتواند بعد از آن شما را یاری کند؟ و اهل ایمان تنها به خدا باید اعتماد کنند. (۱۶۰)

- |                                       |     |
|---------------------------------------|-----|
| ۵۹۵۳- ور که گردی کشته اندر کارزار     | ۱۵۸ |
| ۵۹۵۴- وقت رحلت آید از حق هر دم        |     |
| ۵۹۵۵- و اهلِ رضوان از پیِ اِجْلالِ تو |     |
| ۵۹۵۶- تا شوی وارد به درگاه کرم        |     |
| ۵۹۵۷- جان عاریت یکی دادی به دوست      |     |
| ۵۹۵۸- پس به ایشان ای رسول رحمت        | ۱۵۹ |
- یا بمیری با رضای کردگار  
فوج رحمت بیش، از آن عالمت  
می‌کنند آن جمله استقبال تو  
تا چه بینی از لقایش دم به دم  
چون بر او وارد شوی، جان تو اوست  
کن تو نرمی و سخا در دعوتم

- ۵۹۵۹- «رحمت» من سابق آمد بر غضب
- ۵۹۶۰- رفیق<sup>۲</sup> کن یعنی نه سختی در سخن
- ۵۹۶۱- تا به رحمت خلق زیبنده شوند
- ۵۹۶۲- زآن که در مردم طبیعت غالب است
- ۵۹۶۳- گر توگیری سخت، هم گردند سخت
- ۵۹۶۴- بر تو ور کس سخت یا سرکش شود
- ۵۹۶۵- پس تو نرمی کن که سلطان گلی
- ۵۹۶۶- طبع سرکش یعنی اندر انقلاب
- ۵۹۶۷- عفو کن خواهند چو از تو معذرت
- ۵۹۶۸- شور با ایشان کن اندر کارها
- ۵۹۶۹- عاقلان دانند و می پرسند باز
- ۵۹۷۰- هر که داند بیش پرسد بیشتر
- ۵۹۷۱- رفته رفته تا امام و تا رسول
- ۵۹۷۲- بود از حق صاحب تنزیل و وحی
- ۵۹۷۳- داشت با اصحاب، دایم مشورت
- ۵۹۷۴- آنکه با او همدل و هم ریشه بود
- ۵۹۷۵- در مقام مشورت گفتی چنان
- ۵۹۷۶- گفت زآن اجماع امت حجت است
- ۵۹۷۷- لیک باشد شرط در وی اتفاق
- ۵۹۷۸- چون معارض<sup>۵</sup> یافت ظاهر یا خفی
- ۵۹۷۹- عزم چون کردی توکل کن به حق
- ۵۹۸۰- گر به عزم هست عیبی در امور
- ۵۹۸۱- تکیه بر حق یا ولی می کن به عزم
- ۵۹۸۲- عزم ها وقتی شود عزم درست
- هم به رحمت خلق را کن حق طلب
- چون که دانی با خلاق رفیق من
- چون کنی سختی، پراکنده شوند
- کن تو هم طبعی که نشان جاذب است
- گر نشد کس سخت، ز اقبال است و بخت
- مستحق دوزخ و آتش شود
- تا نگیرد خار، دامان گلی
- می برگردد خیر خلقان را حجاب<sup>۳</sup>
- بهر ایشان خواه از حق مغفرت
- باش همدل در روش با پارها
- هر نپرسد نیست دانا بر جواز
- این دلیل عقل باشد در بشر
- که بد او ترخیل و سلطان عقول
- صادر از وی حکم امر و حکم نهی
- تا نماید راه عقل و آخرت
- علم و عقلش برتر از اندیشه بود
- کآمد آن دم وحی حق بر وفق آن
- زآن کسه عقل کل<sup>۴</sup> معین امت است
- اختلاف از یافت دور است از سیاق
- حسن عقلی گردد از وی مستفی
- بی توکل نیست عزمی بر نسق<sup>۶</sup>
- آن توکل زو ببرد عیب و قصور
- نیست ورنه عزم و اجماعت زخزم<sup>۷</sup>
- که اتکالت هست بر عقل نخست<sup>۸</sup>

دوست دارد آنکه بر وی تکیه کرد	۵۹۸۳- پس به حق کن تکیه کآن سلطانِ فرد
فاش و پنهان در امور و عزمِ خود	۵۹۸۴- چون نمودی تکیه زو یابی مدد
کس نگردد هیچ غالب بر شما	۵۹۸۵- گر شما را می‌کند یاری خدا <sup>۱۶۰۳</sup>
کیست زآن پس که تواند بود یار؟	۵۹۸۶- ور شما را او کند مَخْذُول <sup>۹</sup> و خوار
اوست یسارِ آنکه یسارِ اولیاست <sup>۱۰</sup>	۵۹۸۷- پس توکل مؤمنان را برخداست



- ۱- اِجْلَال: گرامی داشتن.
- ۲- رِفْق: مهربانی، مدارا کردن.
- ۳- مفهوم بیت ۵۹۶۶ ← ای پیامبر(ص)؛ چنان چه طبعی سرکش و تند داشتی، مانع از خوبی و نیکویی تو با مردم (یا بر عکس) می‌شد.
- ۴- عقل کل: اشاره به حضرت محمد(ص).
- ۵- مُعَارَض: مخالف.
- ۶- نَسَق: نظم و ترتیب.
- ۷- حَزَم: هوشیاری، آگاهی.
- ۸- عقل نخست: عقل اول، عقل کُل. کنایه از نور محمد(ص) و جبرئیل [← «عقل»(\*)] و «عقل کل» [←(\*)].
- ۹- مَخْذُول: سرافکنده، بی‌بهره.
- ۱۰- توکل را اصلی است و شرطی و ثمرتی: اصل آن، «یقین» است و شرط آن «ایمان» (و از این روست که فرمود: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و ثمره آن محبت حق، عَزَّ وَجَلَّ (و از این روست که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».) (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ

يَغْلُ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ

نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾ أَفَمِنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ

اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَبَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾

وَمَا تَنْبَأُكَ اللَّهُ بَعْدَ الْحَقِّ لِتَأْتِيكَ الْبُحْبُوحُ ﴿١٦٥﴾

زان‌که هر چیزی است پیش او نژند<sup>۱</sup>  
 بر خیانت تا شود دستش دراز  
 راستی نباید بر او جز کاستی  
 روز رساستاخیز از غل و دغل  
 بر کسی ناید ستم بر قسم و حسب  
 هست چون دارای خشم از ماستبق  
 دوزخ است و جای بد ماوای او  
 نزد حق هر رتبه‌ای باشد عیان<sup>۲</sup>  
 و آن چه باشد در امور آماشان

۵۹۸۸- از نبی باشد خیانت ناپسند<sup>۱۶۱</sup>  
 ۵۹۸۹- هم مر او را نیست بر چیزی نیاز  
 ۵۹۹۰- و آن که آید بر وی از ناراستی  
 ۵۹۹۱- می‌رسد بر وی به مثل آن عمل  
 ۵۹۹۲- می‌رسد بر هر کس آنچه کرده کسب  
 ۵۹۹۳- آنکه آیا خواست خشنودی حق<sup>۱۶۲</sup>  
 ۵۹۹۴- یعنی از حق تافته بر خشم رو  
 ۵۹۹۵- رتبه‌ها دارند آنها بر نشان<sup>۱۶۳</sup>  
 ۵۹۹۶- اوست بسینا بر همه اعمالشان



مؤمنان را هم بُود زین امتان	۵۹۹۷- از خدا مَنّت <sup>۱۶۲۲</sup> بُود بر مؤمنان
می‌برانگیزاند فرد و افضلی	۵۹۹۸- که ز خودهاشان در ایشان مُرسلی
پاکشان سازد ز ارجاسِ هوا <sup>۴</sup>	۵۹۹۹- بهر ایشان خواند آیات خدا
خود برایشان زامر حق بی‌گفتگو	۶۰۰۰- هم کتاب و حکمت آموزاند او
جز به گمراهی نبودند از نشان	۶۰۰۱- گر که می‌بودند چون ماقبلشان



۱- [در روز بدر، در اموالی که به غنیمت گرفته شده بود، قَطیفهٔ سرخ رنگی و یا سوزنی از غنایم هوازن ناپدید شد. قومی گفتند: مگر رسول خدا (ص) آن را برداشته است. آن‌گاه آیهٔ ۱۶۱ سورهٔ آل عمران نازل شد و رسول خدا (ص) بالخصوص و جملهٔ انبیا را بالعموم از خیانت مبرا کرد. محمد بن اسحاق یسار گفت: قومی عرب کراحت داشتند از آنچه که در قرآن از عیب دین ایشان بود و سَبُّ بتان و از پیامبر می‌خواستند تا آن را پنهان کند. خداوند فرمود: اگر پنهان کند خیانت باشد و پیامبر را به سزا نبود که در باب وحی خیانت کند و چیزی از حق باز گیرد و مدهانت کند. مصطفی (ص) فرمود: هر که خیانت کاری را بپوشد، وی را هم چندان گناه بود و همان عقوبت [قطیفه: جامهٔ بزرگ و پرزدار]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

مفهوم بیت ۵۹۸۸ ← خیانت از پیامبران زشت و ناپسند است زیرا آنان به مال دنیا اهمیت نمی‌دهند و همه چیز در نظر آنان بی‌ارزش است.

۲- مفهوم بیت ۵۹۹۵ ← اهل بهشت، همه یکسان نیستند، بلکه درجات ایشان متفاوت است، و منازل ایشان مختلف به قدر اعمال و معارف و خداوند به آنچه می‌کنند و درجات و رتبه‌های آنها آگاه است، تا مطیع در طاعت بیفزاید و عاصی از معصیت حذر گیرد.

۳- مَنّت: تفضّل. [مَنّت که از خدا بود، مدح است و چون از مخلوق بود، ذمّ است. مَنّت بر مؤمنین، همان تکمیل نبوت در زمینهٔ ایمان است که این زمینه و مقدمات را پیامبران گذشته فراهم کردند]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۴- ارجاسِ هوا: پلیدی‌های هوا و هوس.

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا  
 قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

۱۶۵

بگو: این مصیبت از دست خود کشیدید همانا خدا بر هر چیز تواناست. (۱۶۵)

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّتِي الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَأَنجِدَ دُرُوزًا أَحَدًا حَتَّىٰ مَقَابِلَهُ دَوْمَقَ كَارِزًا وَرَبَّ شَعَارِ سَيْدِي قَضَاوَسِيَّتْ نَالِقًا خَطَابُودًا (آنکه می‌بازد با اهل ایمان را) و تاسطرم کند چه کسانی ثابت قدم در ایمانند.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
 أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ

و یا دفاع کنید (مغز آورند) و گفتند که اگر ما به فتون جنگی دانا بودیم از شما تبعیت نموده و به کارزار می آمدیم اینان به کفر

يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ  
 فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ

نزدیکترند تا به ایمان به زبان چیزی اظهار کنند که در دل خلاق آن

وَقَعَدُوا لَوْ أَنَّا نَرَىٰ سَخَانَ مَارَاشِدِمْ بَدَدْنَا (و به جنگ حاضر شده بودند) کشته نمی شدیم بگو. (شما که برای حفظ حیات دیگران چاره توانید کرد) مرگ را از خود

كُفْرًا قَالُوا لَوْ أَنَّا نَرَىٰ سَخَانَ مَارَاشِدِمْ بَدَدْنَا (و به جنگ حاضر شده بودند) کشته نمی شدیم بگو. (شما که برای حفظ حیات دیگران چاره توانید کرد) مرگ را از خود

الْمَوْتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾

۱۶۸

دور کنید اگر راست می گویند. (۱۶۸)

که دو چندان مثلش آمد در عن  
 گو که بود آن وارد از نفس شما  
 شد بر این خواری سبب بعد از قبول  
 نیست هیچ از بهر او عجز و قصور  
 که شما را غالب آرد بر عدو  
 که نگریدید از نهیبی مینهم

۱۶۵-۶-۲- بر شما آیا رسد چون یک سخن  
 ۱۶۵-۶-۳- از کجا گفتید این آمد به ما  
 ۱۶۵-۶-۴- ترک امر حق و فرمان رسول  
 ۱۶۵-۶-۵- حق به هر چیزی است قادر در امور  
 ۱۶۵-۶-۶- در احد هم داشت یعنی قدرت او  
 ۱۶۵-۶-۷- لیک هم می بود موقوف آن مهم

- ۶۰۰۸- دیده را بر هم نهی گویی: چرا
- ۶۰۰۹- چون شما با مشرکین اندر اُحد
- ۶۰۱۰- ان اصابت پس به اذن حق رسید <sup>۱۶۶</sup>
- ۶۰۱۱- چشم چون بر هم نهی، اذن خداست
- ۶۰۱۲- دیده بگشا تا که آید اذن حق
- ۶۰۱۳- کس ز خصم ار در غزا هارب <sup>۳</sup> شود
- ۶۰۱۴- نادر است ار کس شود غالب به حرب
- ۶۰۱۵- هارب ار چه مؤمن است و حق طلب
- ۶۰۱۶- گر چه بس نادر بود لیک اندر آن
- ۶۰۱۷- بود حیدر بی‌محابا در نبرد
- ۶۰۱۸- گر که میدان پر ز بیر و شیر بود
- ۶۰۱۹- می‌شدی تنها و خندان سوی رزم
- ۶۰۲۰- لاجرم فرمان حق بود آنکه او <sup>۱۶۷</sup>
- ۶۰۲۱- تا بداند کآن دو رویان آشکار
- ۶۰۲۲- یا کتید از دشمنان سدّ ثُغور <sup>۵</sup>
- ۶۰۲۳- یعنی اندر راه حق کوشید سخت
- ۶۰۲۴- بعد از آن کو را به خود دادید راه
- ۶۰۲۵- می‌بگفتند ار بُدیم آگه ز حال
- ۶۰۲۶- پیروی کردیم ما هم با شما
- ۶۰۲۷- سوی کفر آن روز ایشان اقرب‌اند
- ۶۰۲۸- بر زبان گویند چیزی را که نیست
- ۶۰۲۹- این نباشد غیر عذری در مهم
- ۶۰۳۰- آنکه می‌گفتند با إخوان خود <sup>۱۶۸</sup>
- ۶۰۳۱- بُردی ار فرمان ما در کارزار
- ۶۰۳۲- باز، گو دارید گر گویند راست <sup>۹</sup>
- من ندیدم، اینست از جهل و عَمّا <sup>۲</sup>
- رو به رو گشتید و شد چیزی که شد
- بر شما دانند آن را اهل دید
- که نبینی آنچه می‌دید تو راست
- پس بسبب نقیضات را بر و رزق
- نیست فرمان که بر او غالب شود
- با وجود ترس و بیم از قتل و ضرب
- گر شود غالب نباشد بی سبب
- باعثی باشد هویدا یا نهان
- زان نشد مغلوب از مردانِ مَرَد
- بهر او چون عرصه نخجیر <sup>۴</sup> بود
- همچو شه با شاهی در عیش و بزم
- غالب آید روز میدان بر عدو
- گفته شد کآیند چون در کارزار
- یا نماییش ز حدّ خویش دور
- یا محقّد را برون بسندید رخت <sup>۶</sup>
- باشد این سستی دگر عیب و گناه
- که کنند آن مشرکین آخر قتال
- در قتال آن جماعت بی خطا
- تا به ایمان، گر چه صاحب مذهب‌اند
- هیچشان در قلب و حق داند که چیست
- حقی بُود دانا به سرّ مُکْتَم <sup>۷</sup>
- قاعد <sup>۸</sup> و فارغ ز حال و نیک و بد
- کی شدندی کُشته آن مردانِ کار
- موت را از نفس خود کافر خداست



- ۱- مِخَن: (جمع محنت): رنج‌ها، مصیبت‌ها.
- ۲- عَمَّا (عَمَى): کوری.
- ۳- هَارِب: گریزان.
- ۴- نُخَجِر: شکار.
- ۵- سَدَثُغُور: بستن مرزها.
- ۶- کنایه از آماده سفر و حرکت شدن و همراهی با محمد(ص) است.
- ۷- مُكْتَمٍ: مخفی، پنهان.
- ۸- قَاعِد: نشسته.
- ۹- ای محمد، به منافقین بگو اگر راست می‌گویند از خود باز دارند مرگ را که به فرمان خداست.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي

الیه نیندارید که شهیدان

سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَيِّتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

يَمَاءً أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَيِّتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيُضِيعُ أَجْرَ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَيِّتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾

سَبَّاحٌ عَلِيمٌ (۱۷۱)

کشته گشتند از عهود ماسبق <sup>۱</sup>	می‌نپندار آنکه اندر راه حق <sup>۱۶۹</sup> ۶۰۳۳-
زنده بل باشند و از حق رزق خوار <sup>۲</sup>	مرده‌اند ایشان که نزد کردگار ۶۰۳۴-
حق بر ایشان چون بر آن بود اعتماد	شاد و خرسند از فزونی‌ها که داد <sup>۱۷۰</sup> ۶۰۳۵-
که کنند از بعد ایشان کارزار <sup>۳</sup>	هم‌چنین مُستبشر از آل و تبار ۶۰۳۶-
در قستال مشرکین بار حق‌اند	گر نه با ایشان به فیضی ملحق‌اند ۶۰۳۷-
همچو ایشان رهن فضل حق شوند	ور به ایشان نوبتی ملحق شوند ۶۰۳۸-
می‌کنند آل و تبارش کارزار	ببند از کس در حضور کردگار ۶۰۳۹-
شادی او بسنگر از ابنا و آل	مرحبا گوید خداشان در قتال ۶۰۴۰-
یسا که شد از قُلُومی <sup>۴</sup> یک قطره کم	نیستشان از قتل و غارت ترس و غم ۶۰۴۱-
شد ز سیلاب فنا زیر و زیر	او چه غم دارد که دنیا سربه سر ۶۰۴۲-
می‌شوند از فضل حق مهمان او	یا چه خوف از آنکه فرزندان او ۶۰۴۳-
در ره حق کشته بی نقص و نُکول <sup>۵</sup>	می‌شوند اعنی به فرمان رسول ۶۰۴۴-
در معاش است او کفیل آن مهان	ور که هم مانند چندی در جهان ۶۰۴۵-
وز حقتش مرآت <sup>۶</sup> جان شد صیقلی	شاد آن کش حق بود یار و ولی ۶۰۴۶-
چیست او را در دو عالم حُزن و خوف؟	جانش دائم در حریم حق به طُوف ۶۰۴۷-
کآن ندارد در فزونی انتها	شادمان از نعمت <sup>۷</sup> و فضل خدا <sup>۱۷۱</sup> ۶۰۴۸-
ضایع و نسا بود «اجر» مؤمنین	کسی شود در نزد ربّ العالمین ۶۰۴۹-



۱- ماسبق: گذشته، آنچه گذشته است.

۲- [مفسران گفته‌اند آیه‌های ۱۶۹ تا آخر ۱۷۴ سوره آل عمران در شأن شهدای بدر و اُحد نازل شده‌است. شهدای بدر چهارده نفر و شهدای اُحد، هفتاد نفر بودند. گویند ارواح ایشان در شکم مرغان بهشتی تا در مرغزار بهشت پرواز می‌کنند و از آن میوه‌های بهشتی می‌خورند و قرارگاهشان قندیل‌های زرین در زیر عرش ملک است و ارواح آنان تا به قیامت هر شب زیر عرش مجید به سجود در آیند هم‌چون ارواح زندگان مؤمن آنکه که به وضوح در

خواب شوند. شهیدان را تا به قیامت، هر سال ثواب غزوی بنویسد از آنکه سنت جهاد بنهادند و همچنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند، ایشان را نیز می‌نویسند. و ایشان را نشویند و با جامه خویش بگذارند، چنان که زندگان را. خاک نخورد ایشان را در گور. چنان که زندگان را و چهار کس آنانند که خاک نخورد ایشان را بعد از مرگ: انبیاء، علما، شهدا و حافظان یعنی حمله قرآن. و آنان نزد پروردگارشان همی روزی داده می‌شوند، چنان روزی که شخصیت ابدی آنان را مانند اهدافشان رشد و بسط می‌دهد و پروبال می‌گشاید.

... پیر طریقت گفت: زندگان سه کس اند: یکی زنده به جان، یکی زنده به علم، یکی زنده به حق. او که به جان زنده است، زنده به قوت است و به یاد او که به علم زنده است زنده به مهرباست و به یاد او که به حق زنده است زندگانی، خود به او شادا! ... دوستان را زخم خوردن در کوی دوست به فال نیکوست! در قمار خانه عشق ایشان را جان باختن، عادت و خوب است... عاشقی به حقیقت در این راه، چون حسین منصور حلاج نخاست. وصل دوست، بازوار به هوای تفرید پزان دید. خواست تا صید کند. دستش بر نرسید. به سیرش فرو گفتند: ای حسین! خواهی که دستت بر رسد، سر، و از زیر پای تیر! حسین، سر، و از زیر پای نهاد، به هفتم آسمان برگذشت. نگر تا این چنین جوانمردان و جانبازان که از این سرای رحیل کنند، ایشان را مرده نگویی که گوهر زندگانی، جز دل ایشان را معدن نیامد، و آب حیات جز از چشمه جان ایشان روان نگشت.

... شهدای بدر و اُحُد گفتند: ای کاش کسانی ما که در دنیا بودیم، از احوال ما خبر داشتند، و این نواخت و کرامت و این جای خوش و این ناز و نعیم که ما داریم بدانستند، تا ایشان نیز جهاد کردند تا به این روز دولت و شادی رسیدند. رب العالمین گفت: شما ساکن باشید که این خبر، من باز رسانم و از آنچه شما در آنید، ایشان را بیاگاهانم. پس این آیت فرو فرستاد که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا...» (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- [فضل و فزونی‌های خدا، قتل است در راه خدا که فضل دارد بر مرگ در طاعت بی قتل. آن شهدا (و تمامی شهدای راه حق) در حال خرسندی و انبساط به سر می‌برند، به سبب آنچه خداوند از فضل و بیش از حق کارشان و پاداش کوشش و رنج در راه خدا به آنان داده و می‌خواهند که بشارت دهند به کسانی که راه آنان را در پیش دارند و به آن نرسیده‌اند، و

می‌کوشند که راه اتّصالی به آیندگان و ماندگان در دنیا باشند. و بشارت‌های خود را به آنان بنمایانند.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

[«فرح» مخصوص شهید است، چه به معنی کشته در راه خدا در جنگ و جهاد اصغر باشد و چه، کشته شده در جهاد اکبر و مبارزه با نفس باشد و لذا، استنباط می‌شود که تنها شاهدان و شهیدان الهی به لذت انس و حضور نایل شده از تجلیات واراده (آتاهم من فضله) سر مستاند و به مفهوم واقعی کلمه شادمان‌اند و دیگران که در مقام بعد به سر می‌برند، «خوف و حزن» دارند. «بشارت» مخصوص مستغرقان شهود است، و اینکه پیامبر اکرم(ص) «بشیر» است، بشارتش به مؤمنان سالک الی الله تعلق می‌گیرد، پس شادمانی و مزده دهی جز به سالکان واصل و مجذوبان، به کس دیگر تعلق نمی‌گیرد. «خوف و حزنی» برای این سالکان واصل نیست...

در شرح منازل السائرین آمده است: حقیقت «حزن»، تألم باطن است بر آنچه گذشته، و این تألم یا چنان است که تدارک قضای آن ممکن است، چون نماز و روزه، یا آنکه ممکن نیست، مانند تأسف بر مردن کسی و نظایر آن. در اینجا، مراد، شقّ اوّل است و آن را سه درجت است. اوّل، «حزن عاقه» و آن، حزن بر تفریط در خدمت است، یا حزن از جفای معصیت، و یا حزن از دست شدن ایّام و روزگار. دوم، حزن اهل ارادت است و آن بر تعلق دل است بر تفرّق در اکوان و خلائق و عدم در جمعیت دل به حضور، با محبت حق تعالی است و یا حزن بر اشتغال نفس است از شهود که غرض، اشتغال به حیات دنیا و ملامی آن است که باعث غفلت از ذکر و حضور شود. اما درجه سوم از مقام حزن، تحزن خاصان است و از آنجا که اهل جمع‌اند، تفرقه‌ای دست ندهد...» ... با توجه به این مراتب، مشخص است که فانیان فی الله و شهیدان به حقّ را، نه دیگر اختیاری است و نه خوف تفرقه، بلکه در مقام محو و استغراق فنای جمع الجمع‌اند. دیگر خوف و حزن معنا ندارد.] (جلد اوّل سرالاسرار، فروغی از عرفان قرآن).

۴- قُلُوم: دریای احمر، در اینجا منظور، مطلق دریاست.

۵- نُكُول: ترسیدن و رو برگردان از دشمن.

۶- مرآت: آئینه.

۷- نعمت: [منظور از نعمت، همین عظمت و ناشناختگی و برتری از تعریف و ستودن است و شهود این حقیقت که خداوند پاداش کار مردمی را که دارای وصف ایمان شده‌اند تباه نمی‌کند. آن شهید است که به مقام این شهود می‌رسد. اگر کسی بپرسد که فایده این استبشار در آن جهان چیست، چون آنان در دنیا، خود دانسته بودند و از فضل و نعمت خدا آگاه بودند؟ جواب آن است: در دنیا هر چند دانسته بودند اما از راه خبر و استدلال دانسته بودند، نه از راه کشف و معاینه «وَلَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَافِيَةِ». چون آن خبر عیان گردد و امید نقد شود و اندازه ثواب به حد استحقاق و امید در گذرد، شادی ایشان بیفزاید و مضاعف شود و نیز شادی دنیا با خوف خاتمه آمیخته شود و شادی عقبی از آمیزش خوف و اندوه پذیرفتن پاک باشد و تا از این آمیزش پاک نشود به حد کمال نرسد. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا  
 أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾  
 الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ  
 فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾  
 فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ مِنْهُمْ شَيْءٌ وَاتَّبَعُوا  
 رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ  
 يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾

آنان که دعوت خدا و رسول را اجابت کنند پس از آنکه  
 به آنها رنج و آلم رسید، از آنها هر کس نیکوکار و پرهیز کار شد اجر عظیم خواهد یافت. (۱۷۲)  
 آن مؤمنانی که چون مردم (منافق) به آنها گفتند: لشکری بسیار بر علیه شما مؤمنان فراهم شده از آنان در اندیشه و بر حذر باشید، آن مؤمنان که چون مردم (منافق) به آنها گفتند: تشکری بسیار بر علیه شما مؤمنان فراهم شده از آنان در اندیشه و بر حذر باشید، فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل و او نیکو و کفیل و کارساز است. (۱۷۳)  
 آن گروه مؤمنان با نعمت و فضل خدا در حالی بازگشتند که بر آنان هیچ آلم و رنجی پیش نیامد و پیرو  
 رضای خدا شدند، و خدا صاحب فضل و رحمتی بزرگ است. (۱۷۴) تنها این شیطان است که  
 می ترساند دوستداران خود را، شما مسلمانان از آنان بیم و اندیشه نکند و از من بترسید اگر اهل ایمانید. (۱۷۵)



- ۶-۵۰- آن کسان که استجابت از خدا <sup>۱۷۲</sup>
- ۶-۵۱- با پیمبر بودشان پیوستگی
- ۶-۵۲- و آن که احسان کرد و پرهیز از ضلال <sup>۲</sup>
- ۶-۵۳- گفت ایشان را همانا مردمان <sup>۱۷۳</sup>
- ۶-۵۴- گشته‌اند اعنی مسلمانان فزون
- ۶-۵۵- پس بسترسید و به کین یکدل شوید
- ۶-۵۶- این سخن شد باعث طغیانشان
- ۶-۵۷- با پیمبر یک دل و یک رو شدند
- ۶-۵۸- «خَسْبُنَا» گفتند یعنی که خدا
- ۶-۵۹- آنکه شد در دین خود ما را دلیل
- ۶-۶۰- نیست حاجت بر کس، او چون پشتی ماست
- ۶-۶۱- این چنین عزمی کجا باشد عجب <sup>۱۷۴</sup>
- ۶-۶۲- پس به فضل و نعمتی گشتند باز
- ۶-۶۳- نامند ایشان را بدی از قتل و ضرب
- ۶-۶۴- تابع خشنودی ایسزد شدند
- ۶-۶۵- وین بُد از حق، صاحب «فضل عظیم»
- ۶-۶۶- یعنی اندر علم حق ایمانسان <sup>۱۷۵</sup>
- ۶-۶۷- می‌دهد تخویف <sup>۴</sup> شیطان لعین
- ۶-۶۸- یعنی آنان را که هم جنس وی‌اند
- ۶-۶۹- پس مترسید آر در ایمان صادقید
- ۶-۷۰- آنکه ترسد از خدا او غالب است
- خواستند اندر جهاد و در غزا <sup>۱</sup>
- بعد از آن کز جنگشان بُد خستگی
- مسزد او باشد بسزرگ از ذوالجلال
- مجمع شد بر شما ناس ای مهان
- از شما خواهند ایشان ریخت خون
- پیش از آنکه خوار و مستأصل شوید
- مؤمنان را هم فرود ایمانشان
- ثابت اندر دین او با او شدند
- بس بُود ما را پناه از ما بسوا
- هم بُود در کارمان «نِعْمَ الْوَكِيل» <sup>۳</sup>
- خاتم اقبال در انگشت ماست
- گر به نصرت گشت ایشان را سبب
- از خدا کآن بود دور از ناجواز
- خوفشان در قلب اعدا بُد به حرب
- در شداید ناصر احمد شدند
- مؤمنان را ثبوت در لوح قدیم
- بود ثابت و اعتلا و شأنشان
- اولیای خویش را از مؤمنین
- در نفاق و بد دلی محکم پی‌اند
- چون نترسیدید بسی شک فایقید
- کی ز تخویف شیاطین هارب <sup>۵</sup> است؟



۱- غزا: (غزاة): جنگ؛ جنگ کردن با دشمنان دین.

۲- ضلال: گمراهی.

۳- مفهوم ابیات ۶۰۵۰ تا آخر ۶۰۵۹ به طور خلاصه ← امروز جنگ اُخُد، بعد از شکست مسلمانان، ابوسفیان گفت: یا محمد از این پس اگر خواهی به «پدر صغری» (مرغزاری که در جاهلیت، بازارگاه بنی کنانه بود) با هم آییم و جنگ کنیم و رسول خدا(ص) جواب داد: آری چنین کنم و وعده گاه ما آنجاست. پس دیگر سال ابوسفیان و اهل مکه به وعده بیرون آمدند تا به مرالظهران رسیدند و خداوند ربی در دل آنان افکند و ابوسفیان تصمیم به بازگشت گرفت. در راه به نعیم بن مسعود الاشجعی که از مکه به مدینه می رفت رسید و به او گفت که چون ساز و برگ و وقت جنگ با محمد(ص) را ندارم می خواهم به مکه بازگردم اما می ترسم محمد(ص) وقتی خلف وعده ما را ببیند بر ما دلیر شود، اگر تو تدبیری بیندیشی و آنان را دفع کنی تا از مدینه بیرن نیایند و خلف وعده از سوی آنان باشد ده شتر به تو می دهم. نعیم به مدینه رفت و به اصحاب پیامبر که مشغول تجهیز سپاه بودند گفت من ابوسفیان را دیدم که با جمعی انبوه و لشکری فراوان تصمیم به جنگ با شما داشت. شما به خویش ظلم می کنید که به جنگ او می روید. عده ای از اصحاب پیامبر که منافق بودند از این خبر دچار ترس شدند و به جنگ نرفتند و آنان که مسلمان و دلاور بودند به همراه پیامبر حرکت نموده، گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» و در راه هر یک از مشرکان که به آنها می رسید می گفت: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (مردم، دشمن برای جنگ با شما گرد آمده، پس از آنان اندیشناک شوید) و مؤمنان می گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» (خدا ما را بس است و بهترین کارگزار است). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- تخویف: ترساندن.

۵- هارب: فراری.

وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزَابًا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و خدا می خواهد آنها را در آخرت  
هیچ نمایی ندهد،  
و تعیششان عذاب  
آنرا هرگز زیانی به خدا نرساند

عظیم

- ۶۰۷۱- هم مشو محزون نمایند ار شتاب<sup>۱۷۶</sup>  
 ۶۰۷۲- زآن‌که چیزی بر خدا ناید زیان  
 ۶۰۷۳- خواست حق تا تَبُود اندر مقدَرَت<sup>۳</sup>  
 در نفاق و ارتداد<sup>۱</sup> و اِرتیاب<sup>۲</sup>  
 از نفاق کفر و کسین این و آن  
 بهر ایشان بهره‌ای در آخرت

### در نفی جبر<sup>۴</sup> و اثبات تکلیف

- ۶۰۷۴- آید اشکالی در این باب اندکی  
 ۶۰۷۵- یعنی از او<sup>۵</sup> خواست، فاعل مُضَطَّر<sup>۶</sup> است  
 ۶۰۷۶- «خواست» یعنی بود عالم، حق بر آن  
 ۶۰۷۷- کی به فعلش صانعی خواهد ضرر  
 ۶۰۷۸- جبر در افعالِ حق نَبُود درست  
 ۶۰۷۹- هم به خلق خود رنوف از جرء و کل  
 ۶۰۸۰- تا کنند آگاهشان از رسم و راه  
 ۶۰۸۱- پس نخواهد بنده‌ای را در ضلال<sup>۹</sup>  
 ۶۰۸۲- لیک اراده اوست با افعالِ ضَمِّ<sup>۱۰</sup>  
 ۶۰۸۳- می‌روی ره، می‌رسی بر منزلی  
 ۶۰۸۴- باشد اندر هر دو فعلت در مدار  
 ۶۰۸۵- در سکونت کس نگیرد جای تو  
 ۶۰۸۶- هم‌چنین دان جمله افعالی که هست  
 بسر کسی کش نیست آگاهی یکی  
 زآن‌که آب چشمه تیره از سراسر است  
 نی که خواهد بهر مخلوقی زیان  
 جز که نکشد نقش<sup>۷</sup> پا را جای سر  
 زآن‌که عالم بود و قادر از نخست<sup>۸</sup>  
 زآن‌که بر ایشان کرد ارسال رُسل  
 بر فضایی مه رسند از قعر چاه  
 ناقصان را هم رساند بر کمال  
 چون کنی فعلی، گذشت آن در قلم  
 ره نرفتی، ساکن اندر محفلی  
 آن اراده مشیتش همراه و یار<sup>۱۱</sup>  
 و اندر آن رفتن، نبندد پای تو  
 ار بسد است از خوب رهنِ مشیت است



۱- ارتداد: برگشتن و خارج شدن از دین.

۲- اِرتیاب: شک کردن.

۳- مقدَرَت: قضا و قدر.

۴- جبر: مسئله مهم مذهبی که از دیر باز مورد بحث گروه‌های مختلف مذهبی، فلسفی و کلامی بوده است. جبر به این اصطلاح، عبارت است از اسناد افعال بندگان به خدا طوری که هیچ‌گونه اختیار در افعالی که از آنان سر می‌زند نداشته باشند.

۵- او: خداوند.

۶- مُصْطَرَّ: بی اختیار، لاعلاج، ناچار.

۷- نقش کشیدن: تصویر کردن، نقاشی کردن.

۸- مسئله «جبر و اختیار» بین فلاسفه جدید نیز مورد بحث قرار گرفته و «اسپینوزا» از همه بیشتر و بهتر در این مبحث وارد شده و بر اساس وحدت وجود بحث نموده است و به یک نوع جبر معتقد است که از طرفی با قدرت کامله خدا و از طرف دیگر با مدح و ذم و ثواب و عقاب بر اعمال عباد منافاتی ندارد. خلاصه بیان او چنین است که خداوند وجودی یگانه و واجب و قائم به ذات و لایتغیر و جاوید و نامحدود مطلق و دارای صفات بی‌شمار نامحدود است. او به تنهایی جوهر است و موجودات دیگر همه اعراض، و حالات او و قائم به ذات او هستند و به اقتضای ذات او به وجود آمده، از او جدا نیستند و او به تنهایی فاعل مختار است اما نه به این معنی که هوس می‌کند بلکه به این معنی که فقط به اقتضای ذات خود عالم را موجود کرده و برای این امر موجب و ملزمی نداشته و جریان امور بر حسب نظامی است که به اقتضای ذات کامل الصفات واجب مقرر شده‌اند.

۹- ضلال: گمراهی.

۱۰- ضَمَّ: پیوسته، همراه، اضافه.

۱۱- مفهوم ابیات ۶۰۸۳ و ۶۰۸۴ ← برای مثال اگر حرکت کنی و به طرف منزلی بروی به آنجا می‌رسی و اگر حرکت نکردی در همان محلی که بودی ساکن می‌مانی. در هر دوی این کارها، فاعل خود تو بوده‌ای ولی در هر دو نیز اراده و مشیت کلی خدا در انجام دادن یا ندادن کار همراه توست. جبر مطلق و اختیار مطلق، هر دو باطل‌اند و حد وسط بین جبر و تفویض، حق است که «کسب» نامیده می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا  
 اللَّهُ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لَّا نَفْسُهُمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا  
 وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا  
 أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ  
 عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَمَا تُمِِنُوا بِاللَّهِ  
 وَرُسُلِهِ وَإِنْ تَوَّابُونَ ﴿١٧٩﴾ وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

- ۶۰۸۷- ﴿۱۷۷﴾ کفر را آنان که بر ایمان خرند روزگار خود به باطل می‌برند
- ۶۰۸۸- چیزی از آن بر خدا نارد ضرر بلکه ایشان را «عذاب» است و شرر
- ۶۰۸۹- ﴿۱۷۸﴾ تا نپندارند اندر عمر و جان از چه مهلت داد حق بر کافران
- ۶۰۹۰- یا که مهلت بهر ایشان بهتر است بلکه این مهلت عذاب و کیفر است
- ۶۰۹۱- هستشان زین مهلت افزون جرم و کین هر دم ایشان را عذابی شد «مُهین»<sup>۱</sup>
- ۶۰۹۲- عمر بیش ارباشد از دانش خوش است ورنه هر آتش جحیم<sup>۲</sup> و آتش است<sup>۳</sup>
- ۶۰۹۳- ﴿۱۷۹﴾ و اگر دارد مؤمنان را کی خدا انسدر آن چیزی که هستند از خطا
- ۶۰۹۴- یعنی از شرک و نفاق و بد دلی که شمایید انسدر آن از جاهلی هم نسازد دیده‌ورتن بر عیوب
- ۶۰۹۶- تا شناسید آن هنرها را ز عیب نسیک و بد را بنگرید از چشم غیب
- ۶۰۹۷- آن چنان که دیده زید<sup>۴</sup> دیده ور سوریان و ناریان را سربه سر

۶۰۹۸- یا پیمبر گفت: «گر خواهی تمام	وانسمایم کساین کدام است آن کدام
۶۰۹۹- وانسمایم مـر ولی را از عدو	کیست خار و کیست گل بی لمس <sup>۵</sup> و بو <sup>۶</sup>
۶۱۰۰- کرده بُد حق چشم او بر غیب باز	کـز خبیث و طـیش بود امتیاز <sup>۶</sup>
۶۱۰۱- گفت او را احمد این نبود عَجَب	لیک بر بند از بیانش نطق و لب
۶۱۰۲- گر فزون تر چشم جان مالیده بود	سـرّ خلقت را یکسایک دیده بود
۶۱۰۳- آنکه دید او، بُد گلی از گلشنی	جامی از جو، <sup>۷</sup> خوشه‌ای از خرمنی
۶۱۰۴- بر گزیند هر که را خواهد خدا	از رسل کـو داند اسرارِ خفا
۶۱۰۵- بگروید ار بر خدا و بر رسول	بـاز ببینید آن حقایق را اصول
۶۱۰۶- مؤمنان را این بوَد «اجر عظیم»	نیست کس بی‌مزد از آن لطف عمیم <sup>۸</sup>
۶۱۰۷- مزد هر عامل به قدر سعی اوست	تا چه باشد ظرفِ کس، جو، یا سبوست؟



۱- مُهین: خوار کننده.

۲- جَحیم: آتش سخت شعله زن. از نام‌های دوزخ.

۳- آیه ۱۷۸ سوره آل عمران، در باره قومی از کافران نازل شد که خداوند به علم قدیم خود دانست که ایشان هرگز ایمان نمی‌آورند و زندگی آنان باعث افزایش کفر و شرک آنهاست.

۴- توضیحات زیرنویس شماره ۷ مربوط به بیت شماره ۹۶۶

۵- بی لمس و بو: بدون اینکه آن را لمس کنم یا ببویم.

۶- امتیاز: تمایز، قدرت تشخیص و تمییز.

۷- جو: جوی، نهر کوچک.

۸- روش خداوند این است که بر طبق مشیت و اراده خود، از میان هزاران نفر، کسانی را برمی‌گزیند و به سوی خود جذب می‌کند. درجات رُسل مختلف و حدّ و اطلاعاتشان محدود است و خداوند آنان را آگاه می‌کند، نه اینکه از غیب اطلاع کامل دهد. خداوند کسانی را بر می‌گزیند که غیب شناس و راز دانند. پس دیگران وظیفه دارند که به خدا و رُسلش ایمان آورند و اگر ایمان آوردند و پروا گرفتند، پاداش بزرگ می‌یابند.

وَلَا

يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَاءِ أَنفُسِهِمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ

آن‌ها که بخل نموده و از مالی که خدا از فضل خویش به آنها داده حقوق فقیران را ادا نمی‌کنند گمان نکنند این بخل به نفع آنها نخواهد بود

لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بلکه به ضرر آنهاست، چه آنکه مالی که در آن بخل ورزند در قیامت زنجیر گردن آنها شود.

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و تنها خدا وارث آسمانها و زمین است

و خدا به کردار شما آگاه است. (۱۸۰)

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ

مرا آنه خدا شنید سخن (جاهلانه) آن گمان را که گفتند: خدا فقیر است و ما دارا.

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ

ما گفتارشان را ثبت خواهیم کرد با این کتابه بزرگشان که انبیاء را به ناحق کشتند.

ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

بچشید عذاب آتش سوزان را (۱۸۱)

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ

این عذاب به خاطر کارهایی است که به دست خود پیش فرستادید.

وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

و خدا هرگز در حق بنده گان ستم نخواهد کرد. (۱۸۲)

۱۸۰

حق بر ایشان مال‌ها از فضل و داد بلکه بدتر باشد و قاتلشان طوق گردنشان ز آتش کرده‌اند او به دوش خود کشد وزری گران<sup>۱</sup> از خدا کاراست عالم را چنین می‌کنند آنچه از شمرور و مظلومه هست حق محتاج و ما بس بی‌نیاز<sup>۲</sup> و اینکه کشتند انبیا را غیر حق که جزا یابند از نار حریق

۶۱۰۸- می‌نپندار آن بخیلان را که داد  
۶۱۰۹- بهر ایشان بهتر است آن مالشان  
۶۱۱۰- در قیامت و آنچه بخل آورده‌اند  
۶۱۱۱- مالشان گردد نصیب دیگران  
۶۱۱۲- هست «میراث» سماوات و زمین  
۶۱۱۳- دانند اعمال بخیلان او همه  
۶۱۱۴- حق شنید آنها که گفتند از مجاز  
۶۱۱۵- این نوشته شد بر ایشان در ورق  
۶۱۱۶- هست این محفوظ تا روزی مضیق<sup>۳</sup>

۱۸۱

از غنای خویش و محتاجی ما	۶۱۱۷- آن زمان گردند آگاه اَشْقِیَاۗ
کیست تا دانند مسکین و فقیر	۶۱۱۸- این زمان زود آید ایشان را نه دیر
زَرّ و زور و مال و اموالی که بُد	۶۱۱۹- حق تعالی گوید ایشان را چه شد
که نماید اینک شما را غیر آه	۶۱۲۰- در کجا رفت آن همه اوضاع و جاه
آید اینجاستان به کار آنها که بود	۶۱۲۱- روی زرد و سینه تنگ و لب کبود
پیش من که بر شما بودم نیاز؟	۶۱۲۲- نک چرا نالید چون کَلْبٌ و گراز
دست هاشان زاکتساب و سعی خویش	۶۱۲۳- <sup>۱۸۲</sup> این بر آن باشد که بفرستاده پیش
کرده‌اند ایشان مهیا بَهِرِ خُود	۶۱۲۴- یعنی آن نار حریق و جای بُد
آنکه کرد ایجادِ عَالَمِ از کَسَم	۶۱۲۵- کی کند بر بستگان خود ستم



۱- [گفته‌اند آیه ۱۸۰ سوره آل عمران در شأن کسانی نازل شده است که زکات نمی‌دهند و منظور از «فضل» نصاب زکات است از ضروب اموال و «بُخْل» باز گرفتن زکات. نیز گفته‌اند که این آیه در شأن احبار جهودان آمد که صفت و نعت نبوت مصطفی (ص) را بپوشیدند و معنی بخل، «کتمان علم» است که خدا به آنان داده بود و آنان بپوشیدند و بگردانیدند. روز قیامت طوق آتشین در گردن آن کس کنند که زکات ندهد، تا هم‌چنان که طوق از گردن خالی نبود آتش از وی خالی نبود.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- [اشاره به جهودان است که چون خداوند در قرآن از «قرض» گفت، ایشان گفتند: پس خدا درویش است و ما بی‌نیازانیم! الله این سخن «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ» را با دوست می‌راند که دشمن چه می‌گوید تا دوست را نبازد، و باشد که دشمن از آن باز گردد. و عجب آن است که نعمت هم‌چنان به دشمن می‌رساند و به آن ناسزا که می‌شنود نعمت وانستاند، سبحانه ما از آفه بَخْلِقِهِ.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مُضِيقٌ: تنگنا (روز مضیق: کنایه از روز سخت قیامت).

۴- اَشْقِیَا: (جمع شقی)؛ افراد بدبخت.

۵- کَلْبٌ: سگ.



الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ

آنان که گفتند:

اللَّهُ عَهْدَ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ

خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیشبری ایمان نیاوریم تا آنکه او قربانی آورد

تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ

که در آتش بسوزد. بگو که پیش از من رسولانی آمده و برای شما امر محکمه مسجده آورده

وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٨٣﴾

و این را هم که خواستید آوردند پس اگر راست می‌گویید چرا آن پیامبران را کشتید؟ (۱۸۳)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ

پس اگر تو را تکذیب کردند (ضمگین مباش که) پیغمبران پیش از تو هم که معجزات و

وَالزُّبُرِ وَالكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

زبورها و کتاب آسمانی روشن آورده‌اند نیز تکذیب کردند (۱۸۴) هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید

وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ

و محققاً روز قیامت همه شما به مزد اعمال خود کاملاً خواهید رسید پس هر کس را از

عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

آتش جهنم دور دارند و به بهشت ابدی در آوند چنین کس سعادت ابد یافت، که زندگی دنیا

إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

جز متاعی فریبنده نیست. (۱۸۵)

﴿١٨٣﴾

۶۱۲۶- کرده بسا ما عهد خلاق العهود  
 ۶۱۲۷- جز که آن قربانی آرد در زمین  
 ۶۱۲۸- تو بیار آن را اگر هستی رسول  
 ۶۱۲۹- ما بریم از جان و دل فرمان تو  
 ۶۱۳۰- بر شما با آیتی ظاهر شدند  
 ۶۱۳۱- راست می‌گویید بسی روی و ربا  
 ۶۱۳۲- رسم ایشان از «رُسل»، تکذیب بود

۶۱۲۶- با نبی گفتند اخبار یهود  
 ۶۱۲۷- که به شخصی نگریم از مرسلین  
 ۶۱۲۸- که نماید آتش آن قربان قبول  
 ۶۱۲۹- گر که آتش خورد آن قربان تو  
 ۶۱۳۰- گو که پیش از من رسولان آمدند  
 ۶۱۳۱- از چه کشتید آن مهان را گر شما  
 ۶۱۳۲- کرد تکذیب تو تنها، نی یهود

﴿١٨٤﴾

۶۱۳۳- کآمدند از پیش بی مثل و نظیر	باکتاب و معجزاتی بس منیر <sup>۱</sup>
۶۱۳۴- هر تى خواهد چشیدن طعم مرگ <sup>۱۸۵</sup>	و بزود از نخل حیاتش بار و برگ
۶۱۳۵- اجرها و اندر قیامت بالتمام	داده خواهد شد شما را یا کرام
۶۱۳۶- پس هرآن کز آتش، او گردد به دور	و اندر آید در بهشت و قصر نور
۶۱۳۷- پس به تحقیق اوست از حق رستگار	تا چه باشد زین حیاتش اختیار
۶۱۳۸- وین حیاتِ دنیوی بر ذونصیب	نیست هیچِ اِلّا سرابی یا فریب



۱- خلاصه مفهوم ابیات ۶۱۲۶ تا آخر ۶۱۳۳ [کعب بن اشرف، مالک بن الضیف و اصحاب آنها که از احبار یهود بودند به پیامبر(ص) گفتند: ای محمد تو می گویی که پیغامبرم و الله ما را در تورات فرموده هیچ پیامبری را تصدیق نکنیم به آنچه گوید تا نخست قربانی بیاورد و پیامبر گوشت قربانی بر دست خود بگیرد، آتش از آسمان بیاید و آن گوشت را بسوزاند و دست او نسوزد. مفسران گفته اند که این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفته است اما جهودان تمامی مطلب را نگفته اند و تمامی مطلب آن است که رب العالمین به بنی اسرائیل فرمود که عیسی(ع) و محمد(ص) را که فرستیم بی قربانی فرستیم، به ایشان ایمان آرید و بگروید. پس جهودان دروغ زن گشتند به آنچه که در این مورد گفتند. آن گاه خداوند فرمود که ای محمد به آنان بگو پیش از من رسولان به شما آمدند با حجت ها و معجزات روشن و به این قربان که شما گفتید، پس اگر راست می گوئید چرا آنان را کشتید؟ (پیامبرانی هم چون زکریا(ع) و یحیی(ع) را). آن گاه تسلیت مصطفی(ص) را فرمود: اگر تو را دروغ زن گرفتند دل تنگ مکن که پیش از تو بسا پیغمبران را دروغ زن گرفتند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ

محققا شما را در مال و جان آزمایش

وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

و از آنها که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها

مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا

و از مشرکان زخم زبان بسیار خواهید شنید

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

و اگر صبر پیشه کرده و پرهیزکار شوید (قبیله عفر بنیاد) که ثبات و تقوا سبب قوت اراده در کارهاست، (۱۸۶)

وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ

و چون خدا از آنان که کتاب به آنها داده شد پیمان گرفت که حقایق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنند

وَلَا تَكْتُمُونَهُ، فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا

و کتمان میکنند پس آنها عهد خدا را پشت سر انداخته و آیات الهی را به بهایی

قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

الذک فروختند، پس بد معامله ای کردند، (۱۸۷) (ای پیغمبر) مپندار آنهاهی که به کرده‌ار زشت خود شادمانند

بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ

و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده ای که هیچ در آنها نیست آنها را ستایش کنند، قبیله گمان مدار

بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ

که از عذاب خفا رهایی دارند، که آنها را عذابی دردناک خواهد بود، (۱۸۸) خداست ملک

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾

و خدا بر هر چیز تواناست، (۱۸۹)

۱۸۶۰

- |                              |                                     |
|------------------------------|-------------------------------------|
| اندر اموال و نفوس خویشان     | ۶۱۳۹- آزموده تا شوید و مُتَحَنِّنٌ  |
| طعن و فحش بی‌شمار و بی‌حساب  | ۶۱۴۰- بشنوید از مشرکان و اهل کتاب   |
| کرد فحش مصطفی و مؤمنان       | ۶۱۴۱- از یهودان، یاروه گویی بد زبان |
| آمد آیت بر رسول از حضرتش     | ۶۱۴۲- کشت او را مسلمی از غیرتش      |
| این بُود بهتر شما را در امور | ۶۱۴۳- که دهند از خلق رنجت، شو صبور  |

- ۶۱۴۴- گر پیرهیزید و صبر آریسد پیش  
 ۶۱۴۵- چون که حق بگرفت پیمان در خطاب<sup>۱۸۷</sup>  
 ۶۱۴۶- تا کنند آن را به مردم آشکار  
 ۶۱۴۷- پس به پشت آن را فکندند آن رمه  
 ۶۱۴۸- حُبّ جِاه و مالشان آمد حجاب  
 ۶۱۴۹- نیست نیکو جان به تن بفروختن  
 ۶۱۵۰- می‌نپندارند آنهایی که داد<sup>۱۸۸</sup>  
 ۶۱۵۱- دوست دارند آنکه پستایندشان  
 ۶۱۵۲- نام احمد بود یعنی ناگوار  
 ۶۱۵۳- مدح پندارند آن را بهر خویش  
 ۶۱۵۴- بی‌خبر باشند از آنکه آفتاب  
 ۶۱۵۵- کی توان پوشید نورش را به گیل  
 ۶۱۵۶- آنکه پوشد، باشد از بی‌شرمی‌اش  
 ۶۱۵۷- هم‌چنین هر کوکبی کاحمد رُخ است  
 ۶۱۵۸- نسور او هرگز نگرده مُنطَفی<sup>۵</sup>  
 ۶۱۵۹- اهل حق گشتند اسیر و در به در  
 ۶۱۶۰- تا نپنداری که ایشان از هلاک  
 ۶۱۶۱- رستگاری نیست هرگز بهر آن  
 ۶۱۶۲- شاهی ارض و سماوات از خداست<sup>۱۸۹</sup>  
 ۶۱۶۳- نیستش بر شیئی از وجهی نیاز
- به که اجر اندک برید از خشم خویش  
 ز آن کسان که داد ایشان را کتاب،  
 می‌پوشندش ز اغراض و عسثار<sup>۲</sup>  
 بر بهای کم خریدند آن همه  
 از نشان احمد کامل نصاب  
 بهر دنیا چشم از حق دوختن  
 حق بر ایشان مال و زان باشند شاد  
 و آنچه ناکردند آن بی‌دانشان  
 بهر ایشان که نمایند آشکار  
 چون که بنشینند با هم در عَریش<sup>۳</sup>  
 چون شود ظاهر بدر صد حجاب  
 هر زنده از پرده‌های متصل<sup>۴</sup>  
 یا بُد اعلمی هم نشان از گرمی‌اش  
 طالع از آن مشرق است و قَرخ است  
 سجده گو نازد بلیسی بر صفی<sup>۶</sup>  
 نورشان هر لحظه بُد تابنده‌تر  
 می‌رهند و، از «عذاب» دردناک  
 که بپوشد حق به باطل در عیان  
 کو توانا بر تمام مایواست  
 جمله محتاجند بر وی لیک باز



۱- مُمْتَحَن: کسی که مورد آزمایش واقع شده است.

۲- عِثَار: لغزیدن و افتادن، به سردرآمدن. [آیه ۱۸۷ سوره آل عمران در شأن اهل علم آمد که

خداوند از آنان پیمان گرفت تا علم را پنهان ندارند و از اهل خویش دریغ ندارند و باز نگیرند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- منظور ابیات ۶۱۵۰ تا آخر ۶۱۵۳ ← [آیه ۱۸۸ سورة آل عمران در شأن جهودان فرود آمد که به مصطفی (ص) گفتند: «نَحْنُ نَعْرِفُكَ وَ نُنْصِدُّكَ» (تو را می‌شناسیم و تصدیق می‌کنیم)؛ اما این به زبان می‌گفتند و در دل خلاف آن داشتند و وقتی از نزد پیامبر بیرون می‌آمدند در جواب مسلمین که می‌پرسیدند چه کردید؟ می‌گفتند شناختیم او را و تصدیق کردیم و مسلمانان نیز آنها را دعا و از آنان سپاسگزاری می‌کردند و نمی‌دانستند که آنان در دل کفر دارند. و خداوند فرمود که نپندارید که چون مردمی قدمی در راه حق بردارند یا دستی به بخشش بگشایند و به آن سرخوش و مغرور شوند بی آنکه برای مردم سودبخش و خدمتگزار باشند، اینان بر کنار از عذاب‌اند و رستگار. همه اینها در معرض عذاب و سقوط هستند و رهایی ندارند. و این افراد آنهایی بودند که دوست داشتند به آنچه نکرده‌اند یعنی بیان کردن حقایق کتاب آسمانی و تأیید محمد (ص)؛ آن‌گاه که در زیر سایبان‌ها (عریش) به دور هم می‌نشینند مورد ستایش و تمجید قرار گیرند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- مفهوم ابیات ۶۱۵۴ تا آخر ۶۱۵۵ ← اما آنان بی‌خبرند از اینکه حتی اگر بخواهند آفتاب وجود محمد (ص) و حقایقی را که کتب آسمانی در مورد او بیان نموده‌اند مخفی سازند هرگز نخواهند توانست نور او را که هنگام ظهور، صدها مانع و حجاب را در می‌نوردد پنهان نمایند زیرا چگونه می‌توان نور خورشید الهی را که از صدها پرده تودرتو می‌گذرد با گِل و لای سد نمود؟

۵- مُنْطَفَى: فرونشانده، خاموش شده.

۶- مفهوم بیت ۶۱۵۸ ← حتی اگر هم‌چون ابلیسی بر هم‌چون آدمی (صفی) سجده نیاورد چه اهمیتی دارد زیرا که نور انبیاء و اولیاء نورالهی است و به هیچ وجه خاموش و سرد نمی‌شود.

إِنِّ فِي

محققاً در

خَلَقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ

و رفت و آمد شب و روز دلائل روشنی است

خلقت آسمانها و زمین

لِأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا

آنهایی که در هر حالت ایستاده و نشست

برای خرمستان عالم (۱۹۰)

وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

و دایم در خلقت آسمان و زمین بیندیشند و مگویند:

و غفته غفته را یاد کنند

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

پروردگارا، تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و مترقی، ما را به ز لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار. (۱۹۱)

پاک و مترقی، ما را به ز لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار. (۱۹۱)

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِّنْ

و مستکبران هیچ پابری

آتش افکنی او را سخت خوار کرده ای.

ای پروردگارا، ما هر که را در

انصَارِ ﴿١٩٢﴾

نشانند. (۱۹۲)

مرکز تحقیقات کبوتر علوم اسلامی

## در بیان دلیل حدوث عالم

- |   |     |
|---|-----|
| ۶۱۶۴- اندر ایجاد سماوات و زمین                  | ۱۹۰ |
| ۶۱۶۵- هست در آن حادثات دم به دم                 |     |
| ۶۱۶۶- شب ز بعد از روز و روز از بعد شب           |     |
| ۶۱۶۷- زآنکه تغییر از حدوث <sup>۱</sup> آمد دلیل |     |
| ۶۱۶۸- روز و شب بین رنگ اسپید و سیاه             |     |
| ۶۱۶۹- رنگ دیدی دان که بی صباغ <sup>۴</sup> نیست |     |
| ۶۱۷۰- هر چه تغییر آن پذیرد حادث است             |     |
| ۶۱۷۱- بر اولوالالباب این باشد عیان              |     |
- و «اختلاف» روز و شب بین از یقین و اینکه آیند این دو بر دنبال هم و اندر این ظاهر نشانی‌های رب حادث<sup>۲</sup> از مُحَدِّث<sup>۳</sup> نشان داد ای خلیل بر وجود مُحَدِّثی باشد گواه رنگ‌ها در گُل بُوَد در باغ نیست بانی‌اش حق بود و بعدش وارث است کما آنگه‌ند از رمز آیات و بیان

قائم و قاعد <sup>۶</sup> به یساده مُنعم‌اند	۶۱۷۲- آن کسان کاندرد تذکر <sup>۵</sup> دایم‌اند
یعنی از هر جنبش اعضای خود	۶۱۷۳- هم‌چنین ذاکر به پهلوهای خود
تفس، سیارِ مدبرِ بالتمام	۶۱۷۴- روح، قائم، قلب قاعد در مقام
رو به او دارند از هر سوهمی	۶۱۷۵- نیستند از یساده او غافل دمی
و آن کنند یساده از وجود ذوالمنن	۶۱۷۶- هم‌چنین هر مو که جنبد در بدن
می‌کند در دم ز جنباننده یساده	۶۱۷۷- هم‌گر اوراق <sup>۷</sup> شجر جنبد ز باد
ماند از جنبش چو گفت او را بایست	۶۱۷۸- باد را ز آن رو که جنباننده‌ایست
که اختیار جمله با دیگر کس است <sup>۸</sup>	۶۱۷۹- از سکون و جنبش بادت بس است
می‌کنند ایشان ز عقل نکته بین	۶۱۸۰- فکر در خلق سماوات و زمین
خلقت بی‌پهوده نباید در عیار	۶۱۸۱- عقل اندیشد که از پروردگار
غرق این بحرند از پاتا به خلق	۶۱۸۲- باعنی پس بوده بر ایجاد خلق
ده تو ما را ز آتش غفلت نجات	۶۱۸۳- ای منزّه از عقول ممکنات
آتش از یساده حق باشد خوش است	۶۱۸۴- غفلت از بادت عذاب و آتش است
ظالم است و خوار و بی «انصار» و یار	۶۱۸۵- یارب آن را که کنی داخل به نار <sup>۹</sup>
کرده آن دم بر وجود خود ستم	۶۱۸۶- از تو غافل گشت هر کس نیم دم،
غفلتش عین عذاب و آتش است	۶۱۸۷- از تو شد غافل به یساده شیء پست



۱- خدوٹ: شدن چیزی که نبوده است و این صفت مخلوقات است. مقابل قَدَم. حکما گویند حدوث، مستدعی مدّت یعنی زمان و ماده یعنی محلّ است یا برحسب موضوع اگر حادث، عَرَض باشد و یا بر حسب هیولی اگر صورت باشد و یا بر حسب جسم که وابسته به او باشد اگر نفس باشد.

۲- حادث: نوشونده. آنکه آغاز دارد. (مقابل قدیم). مُحَدَّث.

۳- مُحَدِّث: نوکننده، نوآورنده، احداث کننده (اشاره به خداوند است).

۴- ضَبَّاعٌ: رنگرز، رنگ ساز.

۵- تَذَكَّرَ: تکرر و یاد خدا. از علی (ع) و ابن عباس روایت نمودند که «تذکر» در اینجا یعنی در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران به معنی «نماز» است. دیگر مفسران آن را «تذکر زبان» دانسته‌اند و گفته‌اند که ذکر فراوان، کلید سعادت بندگان و سبب پیروزی جاودان است.

۶- قائم و قاعد: ایستاده و نشسته.

۷- اوراق: (جمع وَرَق) برگ‌ها.

۸- مفهوم بیت ۶۱۷۹ ← برای آنکه دریایی که اختیار و اجازه همه چیز با دیگری، یعنی به دست خداوند است، توجه به نوزیدن و سکون باد و یا وزیدن و حرکت آن کافی است.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ

پروردگارا، ما صدای منادی که خلق را به ایمان فرامی خواند که

ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا

به پروردگاران ایمان آوردیم، شنیدیم و ایمان آوردیم؛ پروردگارا، از گناهان ما درگذر و زشتی کردی ما بپوشان

سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا

و هنگام جان سپردن ما را با نیکان و صالحان محشور گردان. (۱۹۳) پروردگارا، ما را از آنچه به زبان رسولان خود وعده دادی

عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ

۱۹۴

نصیب فرما و ما را در روز قیامت محروم مگردان، که تو هرگز در وعده تخلف نمی‌ورزی. (۱۹۴)

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ

پس خدا دهنده‌ی ایشان را انبیت کرد که البته من (که پروردگارم) عمل هیچ کس از مرد و زن را بی‌مزد نگذارم؛

ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْذِينَ هَآجَرُوا وَأُخْرِجُوا

زیرا شما از یکدیگر برگردید (و همه در نظر من یکسانید) پس آنان که از وطن خود هجرت نمودند

مِّنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ

و از دیار خویش بیرون رانده شتند و در راه من کشتیدند و جهاد کرده و کشته شدند

عَنَّهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

بدیهای آنان را بپوشانم و آنها را به بهشتی در آورم که زیر درختش

الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ

۱۹۵

نهرها جاری است. این پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است پاداش نیکو. (۱۹۵)



ما شنیدیم این ندا لیل و نهار	۶۱۸۸- از مُنادیِ تو ای پروردگار <sup>۱۹۳</sup>
این ندا را از دل و جان بشنوید	۶۱۸۹- که به رُبِ ای اهلِ ایمان بگرکید
گفتِ او چون حلقه شد در گوش ما	۶۱۹۰- آن مُنادی بود عقل و هوش ما
ثابت اندر راه ایمان آمدیم	۶۱۹۱- پس به ایمان با رسولان آمدیم
باز دار از سَیِّئاتِ ما قلم	۶۱۹۲- جرم ما را پس پیامر از کرم
یاد کن در حشر با ابرارمان <sup>۱</sup>	۶۱۹۳- می‌بمیران با نکوکارانِمان
کن عطا، چون مُعطی <sup>۲</sup> بر جزء و کُل	۶۱۹۴- آنچه بر ما وعده کردی از رسل <sup>۱۹۴</sup>
خُلفِ میعاد از تو ناید در تمیز <sup>۳</sup>	۶۱۹۵- هم مَدِه رسوایی اندر رستخیز
کو فزاید در عطا بر مُزدِ کار	۶۱۹۶- پس اجابت کردشان پروردگار <sup>۱۹۵</sup>
از شما بعضی ز بعض از مرد و زن	۶۱۹۷- مُزدِ «عامل» نیست ضایع نزد من
یافت ایذا در رهم با کارزار	۶۱۹۸- و آن که هجرت کرد از دار و «دیار»
کرد یا امدادِ پیغمبر به مال	۶۱۹۹- کشته شد یا خورد زخمی در قتال
هم در آریم از رضاشان بر بهشت	۶۲۰۰- ما بپوشیم آنچه زایشان است زشت
این چنین پاداش یابند از خدا	۶۲۰۱- که بُود جاری ز زیرش نهرها
که رساند بر عبادِ مُستحق	۶۲۰۲- هست پاداش نکو در نزد حق
ضَرَّ <sup>۴</sup> و نفع اهل کفر و اهل کین	۶۲۰۳- تا که نفریید کسی را ز اهل دین



۱- مفهوم ابیات ۶۱۸۸ تا آخر ۶۱۹۳ «ندا»، چون بانگ از دور است، اشعار به دور بودن صدای آنان در میان اجتماعاتی است که پراز صدا و نعره‌های شرک و بت پرستی و شهوات است و در حقیقت می‌توان گفت که از عمق ضمیر و وجدان انسان است که پس از تفکر و فرورفتن عقل در آفرینش و درک اینکه بیهوده آفریده نشده و مقصود و هدفی در آن است، ندای ایمان در می‌دهد. انسان متفکر همین که این ندای جانفزا و دلنواز را که از سوی پروردگار است بشنود، بی‌درنگ گوید: «فَأْمَنَّا» و این منادی حق که چهره‌اش ناشناس است،

انسانی برتر است، چه در صورت پیامبران شناخته شده و خاتم پیامبران و چه مردان با ایمان و بانگ آوری که به بیداری و هوشیاری بانگ در می‌دهند! (با برداشت از جلد سوم کتاب پرتوی از قرآن مرحوم آیت‌الله طالقانی). [گفته‌اند این منادی، محمد(ص) است که به ایمان دعوت می‌نماید و این دعوت، بیان شهادت به یگانگی خداوند است. خداوندا! منادی سنت بر سر وادی شریعت ما را خواند که: «وَ أَنْبِئُوا رَبَّكُمْ». خداوندا، به جان و دل شنیدیم آن منادی، در آن وادی و بازگشتیم و گردن نهادیم. چه بُود که یک بار خود خوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که خود گفتی: «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ».

گر کافر ای دوست مسلمانم کن!      مهجور توأم، بخوان و درمانم کن!  
گر در خور آن نیام که رویت بینم      باری، به سر کوی تو قربانم کن!

و پس از گذشت از گذرگاه دنیا، و وفات با ابرار (نیکان) لطف خداوند را آرزو داریم! (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- مُعْطَى: عطا کننده، از اسامی خداوند.

۳- در جلد اول کتاب سرالاسرار، فروغی از عرفان قرآن، مطالبی در مورد آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره مبارکه آل عمران، به نقل از تفسیر «بیان السعادة» آمده است که در اینجا خلاصه‌ای از آن ذکر می‌شود:

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا...»: پروردگارا ما صدای منادی را از درون وجودمان که آن عقلی است که ما را به تسلیم و انقیاد فرا می‌خواند، و صدای منادی را از خارج وجودمان که عبارت از نبی عصر ما و جانشین او می‌باشد، شنیدیم ...

«رَبَّنَا وَ أَنْبِئْنَا مَا وَعَدْتَنَا...»: پروردگارا آنچه را که به رسولانت وعده داده‌ای به ما بده و آن عبارتست از خلیفه شدن در زمین و باقی ماندن در خلافت تو، و متمکن و قدرتمند شدن در دین و تبدیل ترس به امنیت، و اینکه فرموده: آنچه به رسولانت وعده کرده‌ای یعنی همان راهی که به رسولانت عطا کردی برای ما قرار ده، از قبیل کمال بقا، در کثرات به نحوی که هیچ یک از حقوق کثرات مهمل نشود، و از قبیل توحید به نحوی که نه بودن در مرتبه توحید از مرتبه تکثیر باز داشته شود و نه شأن تکثیر از شأن توحید، و علت اینکه آنچه را که

خداوند وعده داده سؤال و درخواست کردند با اینکه وعده خداوند تخلف‌پذیر نیست و احتیاج به درخواست ندارد بدان جهت است که می‌ترسیدند در آن شرایطی که خداوند به آنها وعده داده بود، کوتاهی و تقصیر کرده باشند.

«وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ... یعنی ما را رسوا و خوار نکن به این طریق که عیب و نقصی در ما باقی بماند و در قیامت بدان رسوا و مفتضح شویم.

«إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»، بدان که انسان، مادام که با توبه و بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی پذیرش ولایت، در ذات و افعالش حقیقت ایجاد نشود و مغز نیابد، مانند بادام و گردو و پسته‌ای است که خالی از مغز است و قابل اعتنا نیست و نزد خدا قربی ندارد، اگر چه در عبادت خدا بکوشد و با شب‌زنده‌داری و روزه بودن، روزها در تمام طول عمر، نفس خود را به کوشش و ریاضت وادارد، خداوند او را به رو، در آتش می‌اندازد. و آن‌گاه که با قبول ولایت و قبول دعوت باطنی، صاحب مغز شد، در هر حال، متذکر به ذکر خدا می‌شود، در چیزهای فانی به تفکر می‌پردازد و چون نظر کند، نظرش، نظر عبرت می‌شود و چون تکلم کند، کلامش حکمت می‌گردد و چون ساکت شود، سکوتش فکر می‌شود و آن به اندازه مرتبه ایمان اوست. سپس به مغز و لطیفه ایمانی‌اش می‌نگرد که در آن مرتبه نازله ولی امرش است و از او کمک می‌طلبد و برای گناهانش استغفار می‌کند. سپس از خدا درخواست می‌کند که او را بمیراند و جمیع فعلیت‌هایش را از او بگیرد، به نحوی که هیچ نسبت فعلی به ذاتش باقی نماند، و حتی نسبت ذات، به ذات خودش نیز باقی نماند تا فنای تام، نسبت به افعال و صفات و ذاتش برای او حاصل شود. سپس از خدا، با زبانی که به خودش منسوب نیست، بقای بد از فنا را درخواست می‌کند، آن‌گونه بقایی که پیمبران در حال حفظ وحدت در عین کثرت داشتند. و این مرحله، آخرین مرتبه سالک است و آن، مرتبه ربوبیت بعد از عبودیت است و همه این‌ها با زبان حال است، خواه مقرون به زبان قال هم باشد یا نباشد. بنابراین آیه، اشاره به مراتب «سیر» می‌کند. از «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» (در آیه ۱۹۱) تا «فَأَمَّا» (در آیه ۱۹۲) اشاره به «سیر از خلق به حق» است و از «فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» (در آیه ۱۹۳) تا «وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» اشاره به «سیر از حق به حق» است یا مراتبی که از توحید افعال و صفات و ذات دارد و هم‌چنین اشاره به «سیر

حق» نیز هست. و از «آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا» تا «لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (هر دو در آیه ۱۹۴) اشاره به «سیر از حق به خلق» است.].  
۴- ضَرَّ: ضرر، زیان.

لَا يَغُرَّنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿١٩٦﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ  
(دنیا) تو را فریب ندهد چون بینی که کافران در شهرها به راحتی می گردند. (۱۹۶)  
 ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا  
و پس از این جهان منزلگاه آنان جهنم است و بد آرامگاهی است. (۱۹۷)  
 رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا  
منزلگاهشان بهشت هایی است که در زیر درختانش نهرها جاری است و در آن جاوداند.  
 نَزَّلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾ وَإِنْ مِنْ  
در جایی که خدا بر آنها خوان احسان نموده و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است. (۱۹۸)  
 أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَمَا  
اهل کتاب کسانی اند که به خدا و کتاب آسمانی شهادت  
 أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا  
کتاب آسمانی خودشان ایمان آورند در حالی که مطیع فرمان خدا بوده و آیات خدا را به بهای اندک نفروشد.  
 قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ  
آن طایفه را نزد خدا پاداش نیکوست.  
 سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾  
حساب خلق را سریع و آسان خواهد رسید. (۱۹۹)

ما گرسنه، کافران در عیش و نوش  
 در سفرها بهر بیع و بهر سود  
 کاورند از شهرها، باشد زیان

۶۲۰۴- مؤمنان گفتند با جوش و خروش  
 ۶۲۰۵- زآن که می رفتند کفار و یهود  
 ۶۲۰۶- آمد این آیت که سود کافران

- ۶۲۰۷- تا مبادا کس خورد از آن فریب  
 ۱۹۷۷  
 ۶۲۰۸- آن «مَتَاع» دنیوی بس اندک است  
 ۶۲۰۹- عاقبت آن نعمت و مال و منال  
 ۶۲۱۰- جایشان دنیا، چو زایشان درگذشت  
 ۶۲۱۱- و آن بُسُود بر کافران «بِشْسِ الْمِهَادِ»<sup>۳</sup>  
 ۱۹۸۵  
 ۶۲۱۲- و آن که در تقوی است، حق منظورشان،  
 ۶۲۱۳- بهر ایشان است «جَنَاتٍ» برین  
 ۶۲۱۴- چیست دانی معنی شهد و سبن  
 ۶۲۱۵- اندر آن باشند آنها جاودان  
 ۶۲۱۶- بهر ابرار آنچه در نزد خداست  
 ۱۹۹۵  
 ۶۲۱۷- هم کسی می‌باشد از اهل کتاب  
 ۶۲۱۸- کرده تصدیق او به انجیل از خدا  
 ۶۲۱۹- مر خدا را خاشعند اندر هِمَمِ<sup>۵</sup>  
 ۶۲۲۰- هم‌چنان که رشوه خواران از غرض  
 ۶۲۲۱- آن گروه اجری است ایشان را به کار  
 ۶۲۲۲- از نصاری مُرد مردی با حضور  
 ۶۲۲۳- ز آن‌که بروی داشت تصدیق آن خلیل  
 ۶۲۲۴- بددلان گفتند این بر نارواست  
 ۶۲۲۵- آمد این آیت که تا دانند خلق  
 ۶۲۲۶- بوده مؤمن بر رسول و بر کتاب
- سود مؤمن نیست جز صبر و شکیب  
 حاصل عمر و حیاتِ مشرک است  
 بهر ایشان نیست جز وِزْر<sup>۱</sup> و وِبَال<sup>۲</sup>  
 دوزخ آمد در زمانِ بازگشت  
 از پی پاداش کفران و فساد  
 کرده نی دنیای دون مغرورشان؛  
 و اندر آن جوهای شیر و انگبین  
 علم و عرفان نزد عقل مُمْتَحِن  
 وز خدا بر خون فضلش میهمان  
 بهتر از ملک دوکون اندر جزاست  
 که به حق آورده ایمان در غیاب<sup>۴</sup>  
 هم به قرآن کاوست نازل بر شما  
 می‌بنفروشد آیاتش به کم  
 می‌کنند آن را به شیء کم عوض  
 در شمارِ زود از پروردگار  
 کرد پیغمبر نمازش را ز دور  
 بر نبی داد این خبر را جبرئیل  
 ز آن‌که او خارج زدین مصطفی است  
 رفته او بیرون ز دنیا پاکِ دلق  
 کرد پیغمبر نمازش بر صواب



۱- وِزْر: بار سنگین، بزه، گناه.

۲- وِبَال: سختی، عذاب، سوء آخرت.

۳- بِنَسِ الْمِهَادِ: آرامگاهی بد(رجوع شود به معنی آیه ۱۹۷).

۴- مفهوم ابیات ۶۲۱۷ تا آخر ۶۲۲۶ به طور خلاصه ← [آیه ۱۹۹ سوره آل عمران در شأن «نجاشی» پادشاه حبشه نازل شده است. جبرئیل، پیامبر(ص) را از مرگ نجاشی آگاه نمود. رسول(ص) به گورستان بقیع رفت، با یاران وی. خداوند حجاب از نزد دیده مصطفی(ص) برداشت تا از مدینه به حبشه نگرست و آن سریر که هیکل نجاشی بر آن بود را دید و بر او نماز کرد به چهار تکبیر و آن گاه برای او آمرزش خواست و یاران را گفت که از بهر او آمرزش خواهند. منافقان گفتند که چطور محمد(ص) بر فردی حبشی نصرانی که بر دین او نیست نماز می گزارد؟ خداوند این آیه را فرستاد و به ایمان او گواهی داد. و نیز گفته اند که چهل مرد از اهل نجران و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم که بر دین عیسی(ع) بودند به مصطفی(ص) ایمان آوردند و خداوند این آیه را در شأن آنان فرستاده است.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

د- هَمَمٌ: (جمع هَمَمٌ): غم و اندوه.

مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا

وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خائف نباشید، باشد که فترت و دستگیر گردید. (۴۰۰)

کرد باید در بلا صبر و سکون  
هم به طاعات و عمل ثابت قدم  
کرد باید همچو بسا اعدا غزای<sup>۲</sup>  
کرد باید جهد در نفي عنود<sup>۴</sup>  
بر عدو بندید بر بی گاه و گاه  
آورید اندر عذاب و انتقام

۴۰۰-۶۲۲۷- ای گروه مؤمنان بر آزمون  
۶۲۲۸- «اصبروا» یعنی شوید اندر نِقَم<sup>۱</sup>  
۶۲۲۹- «صابروا» یعنی که با نفس و هوا  
۶۲۳۰- «رابطوا»<sup>۳</sup> یعنی که در حفظ حدود  
۶۲۳۱- «صابروا و رابطوا» یعنی که راه  
۶۲۳۲- دشمن پیدا و پنهان را تمام

- ۶۲۳۳- سد نمایند آن ثغوری<sup>۵</sup> را که او  
 ۶۲۳۴- چون علی کو در نبرد و عزم و صبر  
 ۶۲۳۵- روز هِجَا<sup>۶</sup> بود ثابت همچو کوه  
 ۶۲۳۶- سخت و ثابت همچو سَدِ آهنین  
 ۶۲۳۷- هر کسی گفت آدم است این یا چِبال  
 ۶۲۳۸- هر که می‌دید آن مهابت و آن شکیب  
 ۶۲۳۹- هم‌چنین اندر نبرد ازدها  
 ۶۲۴۰- نفس در میدان او چون گرد بود  
 ۶۲۴۱- پهلوانسی را به وقتی در بَرش  
 ۶۲۴۲- کرد او کاری که باشد عیبِ مَرَد<sup>۷</sup>  
 ۶۲۴۳- حلم پیش آورد و کرد او را رها  
 ۶۲۴۴- ره چنین آموخت بر مردانِ کار  
 ۶۲۴۵- صبر آن سان کرد در جنگ و جهاد  
 ۶۲۴۶- وجه دیگر گویمت در صبر و ربط  
 ۶۲۴۷- «إصْبِرُوا» یعنی که با نفسِ شریر  
 ۶۲۴۸- «صَابِرُوا» یعنی مراقب شو به دل  
 ۶۲۴۹- «رَابِطُوا» یعنی به قطع مایوا  
 ۶۲۵۰- «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»<sup>۱۳</sup> یعنی اسرار وجود  
 ۶۲۵۱- رستگاری ترک هستی گفتن است  
 ۶۲۵۲- آنچه را شد بر تو کشف، آن را بپوش
- بر شما داخل شود، یعنی عدو  
 زهره و دل، خون نمود از شیر و ببر  
 بود لرزان هر که می‌دید آن شکوه  
 آسمانی کرده جا بر پشتِ زین  
 کوه و دریا با که آمد در قِبال؟  
 گفت آمد نوبت نهب<sup>۷</sup> و نهب<sup>۸</sup>  
 یعنی اندر کشتن نفس و هوا  
 نی که او را در مقابل مَرَد بود  
 بر زمین افکند تا بُرَد سَرش  
 بحرِ خشم مرتضایی جوش کرد  
 زان غزا شد در نبرد ازدها<sup>۹</sup>  
 فخرها را تا تو بشناسی ز عار  
 ربط، قالب را به قلب این‌گونه داد  
 نیک درباب آن زدل بی‌سپه و خبط<sup>۱۱</sup>  
 صبر کن می‌باش در جنگش دلیر  
 از بی تسلیم امرش مستصل  
 قطره خود وصل کن بر بحر لا<sup>۱۲</sup>  
 کن نمان از عامه چون یابی شهود  
 رازِ حقیق دانستن و بکنهفتن است  
 وز بیانش بر خلاق شو خموش



۱- بَقَم: (جمع بَقَمَت): رنج‌ها و سختی‌ها.

۲- غَزَا: جنگ.

۳- رَابِطُوا: با یکدیگر پیوند داشته باشید.

۴- غَنُود: ستیزه کار، ستیزنده، در مجموع «إِصْبِرُوا» صبر نمودن است برگزاردن احکام شرع و فرمان‌های حق و بر مُقاسات انواع بلا که به اراده و تقدیر حق به بنده رسد و حقیقت آن ترک شکایت است و صدق رضا و قبول قضا به جان و دل. «اصبروا»، خطاب با نفس است که او را می‌گوید بر طاعت و خدمت صبر کن. و گفته‌اند «إِصْبِرُوا فِي اللَّهِ» و «صبر فی الله» صبر عابدان است در مقام خدمت بر امید ثواب؛ «صَابِرُوا»، صبر است در قتال مشرکان و کوشیدن در دین حق و نصرت مسلمانان و «صَابِرُوا» با دل است و دل را می‌گوید که بر بلا و شدت صبر کن و گفته‌اند «صَابِرُوا بِاللَّهِ» و صبر بالله، صبر عارفان است در مقام حرمت بر آرزوی وصال. و «رَابِطُوا» (مربطه) آن است که لشکر مسلمان در حدود و ثغور کفار، استوار و حاضر و آماده باشند و بر نصرت دین اسلام بکوشند (مربطه را مراقبه و انتظار نیز دانسته‌اند یعنی انتظار الصلوة بعد الصلوة). «وَرَابِطُوا» با جان است و جان را می‌گوید با سوز شوق و درد مهر صبر کن و الله هو الصبور و گفته‌اند: «الصَّبْرُ مَعَ اللَّهِ» صبر محبان است در حال مشاهدت در وقت تجلی، دیده در نظاره نگران، و دل در دیده حیران و جان از دست مهر، به فغان. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار). (مُقاسات: تحمل رنج و سختی).

۵- تُغُور: (جمع ثغر)؛ مرزها، حدود.

۶- هَيْجَا: جنگ، کارزار.

۷- نُهَب: غارت، چپاول.

۸- نُهَيْب: ترس، بیم.

۹- مفهوم بیت ۶۲۴۲ ← رجوع شود به توضیح شماره ۹ زیرنویس مربوط به بیت ۳۶۴۱

۱۰- اژدها: کنایه از نفس.

۱۱- حَبِط: اشتباه کردن.

۱۲- مفهوم ابیات ۶۲۴۶ تا آخر ۶۲۴۹ ← رجوع شود به توضیحات شماره ۴ همین زیرنویس.

او «رَابِطُوا»؛ و با خدا پیوسته باشید، یعنی در مقام «نفس»، با مجاهده بردباری کنید و در مقام



«قلب» با سلطه‌های تجلی صفات جلال با مکاشفه پایداری نمایید و در مقام «روح» ذات خودتان را با مشاهده مربوط نمایید تا اینکه سستی و غفلت و غیبت به وسیله رنگ آمیزی‌های خود بر شما غلبه نکند. (از جلد اول سِرِّ الاسرار، فروغی از عرفان قرآن. به نقل از تفسیر «القرآن» جلد اول).

۱۳- «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: و در مقام صبر، از مخالفت و ریا، و در مقام مصابره، از اعتراض و ظن و گمان، و در مقام رابطه، از سرکشی و ستم بترسید تا آنکه رستگار شوید... (از جلد اول سِرِّ الاسرار، فروغی از عرفان قرآن، به نقل از تفسیر «القرآن»، جلد اول).

و نیز در جلد اول کتاب سِرِّ الاسرار، فروغی از عرفان قرآن آمده است که:

«... و صوفیه به امثال این آیه استشهاد کرده‌اند که سالک باید در ریاضات و ذکر و فکر که از صاحب اجازه در شریعت یا طریقت اخذ شده باشد، مجاهده کند. به نحوی که آینه قلبش از غبار کثرات صاف گردد و «صورت شیخش» در آن تجلی کند و از او غایب نشود. و این اتصال و تجلی را «رابطه» و «حضور» و «فکر» و «سکینه» می‌نامند. و می‌گویند: سالک، مادام که متصل به «ملکوت شیخش» نشده است سالک به سوی «طریق» است نه سالک به سوی «خدا» و آن‌گاه که متصل به ملکوت شیخش شد، واصل به طریق می‌گردد و سالک الی الله (رونده به سوی خدا) می‌شود و قبل از این اتصال، عبادت او با سختی و زحمت و اکراه متحقق می‌شود ولی بعد از وصول، عبادت با رغبت و لذت و راحت همراه خواهد بود، و قول مولوی (ره) که می‌گوید:

تا سلوک و خدمت آسان شود

جهد کن تا نور تو رخشان شود

اشاره به همین ظهور و تجلی است.

از «نبیین» قصد با پیغمبر است  
گر به لفظ جمعشان بستوده حق  
بحر گوپی، کافی است از ذکر دُر  
بک علی گو کار خود بکبار کن  
از شهیدان شد اشارت بر حسین  
صالحان، اولاد او تا قائم اند

هرز «صدیقین» مراد از حیدر است  
جامع اند این دو در اوصاف فِرَق  
خاصه بحری کوز گوهرهاست هر  
پردۀ چشم دو بین را باز کن  
هر نبی و هر ولی را نورِ عین  
بر وجوب لطف از حق دائر اند ...



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ نساء ﴾

- سورهٔ نساء ۱۷۶ آیه، ۲۷۴۵ کلمه و ۱۶۵۳۰ حرف دارد.
- سورهٔ نساء، مدنی است و در ابتدای هجرت پیامبر (ص) نازل شد.
- این سوره با خطاب به ناس آغاز می‌شود و اوامر و نواهی راجع به روابط عمومی آن متوجه به ناس است. آیات «ازدواج» زن را فراخور ساختمان روحی و جسمی، چون مرد دارای حق و قسط متبادل، و تعدد زوجات را مشروط و محدود به قسط و عدل می‌کند. بازتاب تجاوزهای جاهلی به حریم خانواده و افشاندن تخم کینه و سرکوبی عواطف و تأثیر متقابل آنها که راههای به سوی خیر و صلاح و کمال و نجات را می‌بندد و راه به سوی سقوط و دوزخ را می‌گشاید و توصیه‌های خداوند در مورد سهم‌بندی و تقسیم میراث در این سوره بیان شده است.
- در جلد چهارم ترجمهٔ تفسیر بیان السعادة آمده است: [... بدان که سورهٔ نساء و سورهٔ مائده دربارهٔ خلافت علی(ع) نازل شده است و ترغیب به خلافت علی(ع) و تهدید به مخالفت آن است، پس هر چه که در آن دو سوره، از امر و نهی و حلال و حرام و اجر و عقاب و داستان و حکایت، عموم و خصوص، مطلق و مقید ذکر شده است، مقصود از همهٔ این‌ها اشاره به ولایت است، خواه بگوییم که ذکر علی(ع) به صورت تصریح بوده و آن را

حذف کرده‌اند، یا به صورت پوشیده و پنهان بوده است که آن را نفهمیده‌اند. و در اخبار، تصریحاتی است به اینکه نام علی(ع) در بسیاری از مواضع صریحاً ذکر شده بود و آن را حذف کرده‌اند].

• پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس سوره نساء را بخواند گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می‌برد در راه خدا انفاق کرده و نیز پاداش کسی را که برده‌ای را آزاد کرده به او می‌دهند.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

✦ شماره سوره: ۴

✦ شماره ابیات: از ۶۲۵۳ تا آخر ۷۹۲۷ تعداد ابیات: ۱۶۷۵

سُورَةُ النَّسَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا

زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ

جفت او را خلق کرده و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن پراکنده و بترسید از آن خدایی که بنام او از یکدیگر مسئلت و درخواست



بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا

می‌کشد و دربارهٔ ارحام کوتاهی نکنید، که خدا مراقب اعمال شماست. (۱)

- |  |  |
|--|--|
| ۱- خلق را «یا ایها الناس اتقوا» <sup>۱</sup>         | ۶۲۵۳- بعد بسم الله چنین فرماید او            |
| کافرید از نفس واحد بی شمار                           | ۶۲۵۴- می‌پسپرهیزید از پروردگار               |
| اختلاف شکل و رو و وصف و خو                           | ۶۲۵۵- با وجود اختلاف شکل و رو                |
| هم ز غیب <sup>۲</sup> اندر شهود <sup>۳</sup> آورد حق | ۶۲۵۶- خلقتان از «نفس» واحد کرد حق            |
| زین دو شد خلقی عیان در روزگار                        | ۶۲۵۷- جفت او را هم ز وی کرد آشکار            |
| جفت او حیوانی کامل پسرورش                            | ۶۲۵۸- نفس واحد آدم کامل روش                  |
| نفس حیوانی است <sup>۵</sup> وین از سابقه             | ۶۲۵۹- آن به تحقیق است نفس ناطقه <sup>۴</sup> |
| از رجال و از «نساء» معتدل                            | ۶۲۶۰- منتشر شد زین دو نفس متصل               |
| آنکه زو دارید در حاجت سؤال                           | ۶۲۶۱- پس بترسید از خدای ذوالجلال             |

هم به عرقِ خویشی و پیوندها <sup>۶</sup>	۶۲۶۲- می‌خورید از نام او سوگندها
مر شما را خود ز نطفه تا به عقل	۶۲۶۳- حق نگهبان است در تبدیل و نقل
چون رسید از نطفه بر عقلِ ادیب؟	۶۲۶۴- گر نباشد او به هر حالی رقیب
بُد شما را حافظ او در کُلِّ حال	۶۲۶۵- هم‌چنان کاندرا مراتب و انتقال
با وی اندر طاعت و تقویِ مُصِرِّ	۶۲۶۶- هم شما باشید اندر جَهر و سِرِّ
در نگهبانی نشد ترک از خدا	۶۲۶۷- یاد آرید آنکه چیزی از شما
آمدید از غیبِ مطلق در شهود	۶۲۶۸- یافتید این‌گونه تا رشد و نمود
حفظتان کرد از مَکارِه <sup>۷</sup> ، مو به مو	۶۲۶۹- حفظ تقوا پس کنید آن سان که او



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

۱- اِتَّقُوا: بترسید (رجوع شود به معنی آیه ۶).

۲- غیب: | ← «غیب» (#)|.

۳- شهود: | ← «شهود» (#)|.

۴- و ۵- | ← «نفس» (#)|.

۶- مفهوم ابیات ۶۲۶۱ و ۶۲۶۲ ← [بپرهیزید از خشم خدایی که بندگان او ببید. سؤال‌ها که از یکدیگر می‌کنید و حق‌های یکدیگر که می‌گذارید، و حاجت‌ها که راست می‌کنید، به وی و به نام وی می‌کنید که یکدیگر را به وقت حاجت می‌گویید: أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ، أُنشِدُكَ بِاللَّهِ.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- مَکارِه: رنج‌ها، سختی‌ها. آنچه انسان از آن اکراه دارد.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ  
و اموال یتیمان را پس از بلوغ به دست آنها دهید

وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ  
و مال بد و نامرغوب خود را به مرغوب (آنها) تبدیل نکنید و اموال آنان را به شمیمه اموال خود مخلوط نکنید که این

كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿۲﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا  
گناهی پس بزرگ است (۲) و اگر ترسید که مبادا در باره یتیمان از دواج یا دختران یتیم، مراعات عدل نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود درآورد

مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا  
که شما را نیکو (و مناسب) عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) اگر ترسید که (چون زنان متعدد بگیرید) راه عدالت نییافته و به آنها ستم می کنید

فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ آدَّتِي أَلَّا تَعُولُوا ﴿۳﴾ وَأَتُوا  
پس تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید، که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است (۳)

النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ  
زنان را در کمال رضایت به آنها بپردازید پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خوشنودی به شما بخشیدند، از آن برخوردار شوید که شماره

هَنِيئًا مَّرِيًّا ﴿۴﴾  
حلال و گوارا خواهد بود (۴)

مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

## در بیان احکام نکاح

- |  |  |
|--|--|
| ۶۲۷۰- بر حذر باشید از قطع زجم <sup>۲۰</sup>            | هستم زاموال یتیمان در مهم                |
| ۶۲۷۱- مالی ایشان را دهید از پیش و کم                   | بی ز تبدیلی که آن باشد ستم               |
| ۶۲۷۲- مال و اموالی که ناپاک است و بد                   | دور دارید آن زمال پاک خود                |
| ۶۲۷۳- مال ایتمام است ناپاک و حرام                      | ز آن تسیرا <sup>۱</sup> واجب آمد در نظام |
| ۶۲۷۴- معنی «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ» <sup>۲</sup> | گوش کن بر جای سر مگذار دم                |
| ۶۲۷۵- مالی ایشان را مکن در مال خویش                    | کآن بود جرمی تو را زاندازه بیش           |
| ۶۲۷۶- <sup>۳</sup> و ر که دارید از خلاف قسط بیم        | یعنی از اجحاف در مال یتیم                |
| ۶۲۷۷- پس کنید از آنچه خوش باشد نکاح                    | از زنان ناچار کآن باشد فلاح              |
| ۶۲۷۸- از دو و سه تا چهار از بعد یک                     | و ر که از تعدیلتان بیم است و شک          |



- ۶۲۷۹- بر نکاحی پس نمایید اقتصار  
 ۶۲۸۰- این بُود نزدیک‌تر بر ترکی جور  
 ۶۲۸۱- مر زنان را از ره تمکینشان<sup>۴۲</sup>  
 ۶۲۸۲- ور که بگذرانند چیزی ز اختیار  
 ۶۲۸۳- هست در تنزیل این آیت خلاف  
 ۶۲۸۴- بُد یتیمی در سرای عمّ خویش  
 ۶۲۸۵- خرجش افزون بود و دخلش اندکی  
 ۶۲۸۶- کرد بر مال یتیم از جور عزم  
 ۶۲۸۷- مال ایتم از چه رو گردد حلال  
 ۶۲۸۸- نیست در مال یتیمان راه خیر  
 ۶۲۸۹- کم کنید از خرج یعنی از زنان  
 ۶۲۹۰- بیشتر از چار زن گردد نکاح  
 ۶۲۹۱- ور که دارید از زنان کمتر ز چار  
 ۶۲۹۲- دختری نا بوده آن صاحب جمال  
 ۶۲۹۳- خواست گیرد آن ولی‌اش بی صداق  
 ۶۲۹۴- ور که ترسید از خلاف و افتضاح  
 ۶۲۹۵- کآن شما را خوش نماید در نظر  
 ۶۲۹۶- یعنی ار باشد شما را هیچ بیم  
 ۶۲۹۷- زآن‌که چون آرید او را در نکاح  
 ۶۲۹۸- پس بگسیرید از زنان باجمال  
 ۶۲۹۹- تا بمآند عقل و دین اندر امان  
 ۶۳۰۰- از وجوه دیگر این وجه است به  
 ۶۳۰۱- ور که هم دارید خوف از چار زن  
 ۶۳۰۲- صعب باشد اعتدال اندر چهار
- مالکید آن را که بر دست از قرار  
 گر کنید از عقل دور اندیش شور  
 باز بدهید آنچه شد کابینشان  
 بر شما آن طیب است و سازگار  
 هر یک آید در بیان بی اختلاف  
 گو بُدش ده زن یکی کم یا دو بیش<sup>۳</sup>  
 چیست بین خرج آر دو شد مدخل یکی  
 آمد این آیت که پیش آرید حزم<sup>۴</sup>  
 واگذارید آن به اهلش بی جدال  
 گر برادرزاده باشد یا که غیر  
 زن فزون از چار نَسُودَ حَیدِ آن  
 آورید آن بر شما نَسُودَ مباح  
 باز بر تزویج دارید اختیار  
 در سرای آن ولی با ملک و مال  
 آمد این آیت که این جور است و شاق  
 دیگری را آورید اندر نکاح<sup>۵</sup>  
 از یکی تا چار نی زآن بیشتر  
 از خلاف عدل بر مال یتیم  
 مال او گردد تلف غیر از صلاح  
 دیگری را بر رضای ذوالجلال  
 بر یتیمان از شما ناید زیان  
 تا نسمآند بر محقق مشته  
 تا رُود ظلمی بر ایشان در سُنَن،  
 پس به یک زن کرد باید اختصار



۱- تَفَرًّا: دوری جستن.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۲.

۳- مفهوم ابیات ۶۲۸۴ تا آخر ۶۲۸۶ ← [آیه ۲ سوره نساء در شأن مردی از «بنی غطفان» نازل شد که مالی بسیار نزد او بود که متعلق بود به برادرزاده وی که یتیم بود. چون آن یتیم بالغ شد، مال خویش طلب کرد. اما عمویش که قیّم او بود مال را پس نمی‌داد. هر دو به نزد حضرت محمد (ص) رفتند تا حضرت حکم نماید. پس این آیه نازل شد و رسول خدا (ص) بر ایشان خواند. آن مرد گفت: «أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُوبِ الْكَبِيرِ» (اطاعت می‌کنم خدا و رسولش را و پناه می‌برم به خدا از گناه بس بزرگ)؛ و آن مال را به تمامی به وی باز داد و او نیز آن را در راه خدا هزینه نمود]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۴- خَزَم: دور اندیشی، آگاهی.

۵- مفهوم ابیات ۶۲۹۲ تا آخر ۶۲۹۴ ← آیه ۳ سوره نساء آن‌گاه نازل شد که مردی که قیّم یتیم‌های ثروتمند ولی زشت رو بود می‌خواست او را به زنی بگیرد و می‌ترسید به خاطر زشت رویی وی نتواند او را به زنی ننگه دارد ولی به مال او رغبت داشت. این آیه نازل شد که اگر می‌ترسید نتوانید عدالت را درباره یتیمی رعایت کنید، او را به همسری نگیرید و مال او را در وقت بلوغ به او بسپارید و همسر یا همسران دیگری انتخاب نمایید.

در کتاب نمونه بیّنات در شأن نزول آیات آمده است:

[... ابن عباس و عکرمه گویند که مردان با چهار زن ازدواج می‌کردند و نیز با پنجمی و ششمی، تا ده زن و اگر دارایی آنها با این ازدواج متعدد از بین می‌رفت به اموال یتیم دست درازی می‌کردند. خداوند با نزول این آیه از ازدواج با بیش از چهار زن نهی فرمود تا مجبور نشوند به مال یتیم دست درازی نمایند و نیز فرمود اگر از اداره کردن چهار زن از لحاظ مخارج عاجز شوند به یک نفر اکتفا کنند]. (به طور خلاصه).

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ

و اموالی که خدا توام زندگی شما را به آن مقرر داشته به تصرف سفیهان

قِيَامًا وَاَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾ وابتلوا

تهدید و از مالشان نفقه و لباس به آنها دهید و با آنان سخن نیکو و دایسته گوید. (۵)

الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا

یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و قدرت بر نکاح یبنا کنند آنگاه اگر آنها را دانا به درک مصالح زندگی خود باشید

الْيَهُمَّ اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَاْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَاَوْبِدَارًا اِنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ

اموالشان را به آنها بازدهید و به اسراف و عجله مال آنها را حیف و میل نکنید بدین ائدبث که مبادا بزرگی شوند (و اموالشان را از شما بگیرند). و هر کس

غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَاكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَاِذَا

(از لویایه یتیم) داراست (از تصرف در مال او) خودداری کند، و هر که فقیر است (در مقابل نگرهبندی او از مال یتیم) به قدر متعارف اوتزاق کند، پس آن گاه

دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

که مالشان را به آنها رد کردید باید بر رد مال بر آنها گواه گیرید، و گواهی خدا برای محاسبه خلق کافی است. (۶)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

## در بیان تصرف در مال یتیم

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ۶۳۰۳- مال خود ندهید بر بی دانشان <sup>۱</sup> | که تعیش زان به پا باشد عیان          |
| ۶۳۰۴- رزقشان بدهید و کسوت قدر حال             | قول معروف است نیک اندر مقال          |
| ۶۳۰۵- نیک با ایشان کنید اعنی کلام             | تا از آن خوشدل شوند و شادکام         |
| ۶۳۰۶- هست عام این حکم در هر موردی             | بین فراین را اگر خود بخردی           |
| ۶۳۰۷- نسبتش گر شد به مجنون و یتیم             | بر ولی باشد خطاب مستقیم              |
| ۶۳۰۸- هم چنین در هر مقام و هر محل             | از قرینه فهم کن حکم اجل <sup>۲</sup> |
| ۶۳۰۹- مر یتیمان را نماید امتحان <sup>۳</sup>  | بر سلوغ اندر نکاهی بالعیان           |
| ۶۳۱۰- رشدی از یابید زایشان در فروغ            | یعنی اندر عقل ز آثار بلوغ            |
| ۶۳۱۱- پس کنید اموالشان را واگذار              | بی زاسراف و خیانت و اعتذار           |

- ۶۳۱۲- هم نگیرید اندر آن پیشی یکی  
 ۶۳۱۳- کاندر این شَوْبِ<sup>۲</sup> طمع یا حيله ایست  
 ۶۳۱۴- تا ز بی عقلی کند مالش تلف  
 ۶۳۱۵- آن ولی باشد ز مال ار بی نیاز  
 ۶۳۱۶- باید آن را واگذارد بِالتَّام  
 ۶۳۱۷- آن ولی ور هست محتاج و فقیر  
 ۶۳۱۸- گر خورد چیزی بر او نُثُوْدِ خَرَج  
 ۶۳۱۹- دارد این آیت دلالت که ولی  
 ۶۳۲۰- حَقِّ او باشد به اندازه کفاف  
 ۶۳۲۱- خرجش افزون باشد از مالی که هست  
 ۶۳۲۲- گوید از مالِ تو دیگر هیچ نیست  
 ۶۳۲۳- گشته آن در فقه تعیین با سبند  
 ۶۳۲۴- مالشان را ور که می سازید رد  
 ۶۳۲۵- تا که نکشد بر نزاع و قال و قیل  
 ۶۳۲۶- ور به ناچاری شود گیرد گواه  
 ۶۳۲۷- می توان گفتن که آن مال و منال  
 ۶۳۲۸- پس گواهی گیرد از جمعی قریب
- پیش تر از رشد یعنی اندکی  
 ورنه پیش از رشد دادن قصد چیست؟<sup>۴</sup>  
 گرچه باشد آن صبی<sup>۵</sup> خوب و خَلْف  
 نیست بر مال یتیمش دیده باز  
 پیشه سازد عَقَّت اندر این مقام  
 قدر حاجت باشد از وی ناگزیر  
 قرض گیرد تا رسد بر وی قَرَج  
 نیست بی حق، نی که گردد مُعْتَلِی<sup>۶</sup>  
 نی فزون تر کآن بُود دور از عفاف  
 ز آن یتیم بی پدر او را به دست  
 مال تو صد بود و خرج من دویت  
 رو بپرس ار خواهی آن را خذ و سَدَّ  
 شاهد آن بگیرید تا باشد سند  
 هم نگیرد بر مهماتش کفیل  
 ز آن که واقع گردد اینجا اشتباه  
 جمله را خرج تو کردم چند سال  
 حق تعالی هم گواه است و خسیب<sup>۷</sup>



۱- ابن عباس، «سُفَهَاء» را در آیه ۵ سوره نساء، زنان و فرزندان دانسته است که نمی بایست مال خود را که صلاح دنیا و قوام کار و معیشت (تعیش) در آن است به آنان داد و زیر دست و محتاج آنان شد بلکه باید خود نگاه داشت و بر ایشان نفقه نمود و کسوت و رزق و مؤونت ایشان را بر پای کرد. اما این، حکم عام است و ضمیر خطاب «أموالکم» راجع به اولیاء یا همه مسلمانان است و اشعار به این دارد که سفیه به وصف سفاهت، دیگر مالک خصوصاً

نیست و اموال منتسب به او از اموال عموم است.

۲- مفهوم ابیات ۶۳۰۶ تا آخر ۶۳۰۸ ← رجوع شود به توضیحات شماره ۱ همین زیرنویس.

۳- شَوَّب: آمیختن، مخلوط کردن، فریب دادن.

۴- مفهوم بیت ۶۳۱۳ ← دادن مال یتیم به او از سوی قِیم پیش از آنکه بالغ شود که بر حفظ مال از نظر عقلی قادر باشد صحیح نیست و علت آن احتمالاً طمع یا حیلۀ قِیم است که می‌خواهد از این طریق در آن مال تصرف نماید و آن مال را تلف کند.

۵- صَبِي: کودک.

۶- مُمْتَلِي: پُر، آکنده. (کنایه از این است که قِیم می‌تواند در صورت فقیر بودن، در حدّ کفاف، در قبال نگهداری از یتیم از مال او ارتزاق نماید و نه بیش از آن).

۷- حَسِيب: مُحَاسِب، شماره کننده، جزا دهنده، نگهبان.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ  
 برای فرزندان پسر، سهمی از ترکۀ ابرین و خویشان است  
 و برای فرزندان  
 دختر نیز سهمی

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا  
 از ترکۀ ابرین و خویشان است،  
 چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن

مَفْرُوضًا  
 معین گردیده (۷)

## در بیان احکام میراث

- |   |  |
|---|--|
| ۶۳۲۹- نوبت آمد تا که از میراث و مال             | شرح سازیم از نساء و از رجال              |
| ۶۳۳۰- رسم بود از جاهلیت در عرب                  | که زن از میراث ماندی خشک لب <sup>۱</sup> |
| ۶۳۳۱- گرچه بُد میراث افزون در بسیج <sup>۲</sup> | بر زن و کودک نمی‌دادند هیچ               |
| ۶۳۳۲- مال گفتند آن بَرَد که با عدو              | می‌تواند کرد نیرو، رو به رو              |
| ۶۳۳۳- تا زمان هجرت این حکم عَجَب                | هم‌چنین می‌بود جاری در عرب               |

روزی آمد مُرده شوهر، بس ملول	۶۳۳۴- تا زن اُوس بن ثابت بر رسول
مانده سه دختر مرا، ز او در خرم	۶۳۳۵- گفت رفت از دار دنیا شوهرم
می‌برند اموال او خویش و تجار	۶۳۳۶- من بسی مسکین و او بس مالدار
آنچه انسدر جاهلیت رسم بود	۶۳۳۷- خواست ایشان را نبی، گفتند زود
آمد این آیت به نفی ما سبق	۶۳۳۸- گفت باشد تا رسد فرمان حق
بهره کوچک یا بزرگ از فرض عین <sup>۳</sup>	۶۳۳۹- هست مردان را ز مالِ والدین <sup>۴</sup>
هم بناتش از کبیر و از صغیر	۶۳۴۰- هم چنین خویشانش از برنا و پیر
بیش با کم هر چه مانده است از پدر	۶۳۴۱- مرد و زن باشند یکجا بهره‌ور
فرض یعنی بر بعید و بر قریب	۶۳۴۲- این فریضه باشد از حق در «نصیب»
کرد در دم آن جماعت را خیر	۶۳۴۳- آمد این آیت چو بر خیر البشر
جمع سازید آنچه هست اموال اوس	۶۳۴۴- کاین چنین شد حکم نارید از عبوس <sup>۴</sup>
هر که حق خود بَرَد از نسبتش <sup>۵</sup>	۶۳۴۵- تا رسد حکم دگر در قسمتش



- ۱- خشک لب: کنایه از بی‌نصیب بودن.
- ۲- در بسیج: در بسیج، در هنگام مرگ.
- ۳- فرض عین: واجب عینی. آنچه بر همهٔ مکلفان واجب است (مانند نماز و روزه).
- ۴- نارید از عبوس: اگر ترشرو و ناراحت نمی‌شوید.
- ۵- خلاصهٔ مفهوم ابیات ۶۳۳۲ تا آخر ۶۳۴۵ ← عادت عجیب عرب در جاهلیت چنین بود که می‌گفتند چون مردان می‌جنگند و رنج و زحمت تحمل می‌نمایند، ارث و میراث هم فقط به آنان تعلق می‌گیرد و به زنان و بچه‌ها تعلق نمی‌گیرد. تا آنکه زن اوس بن ثابت بن انصاری که سه دختر داشت پس از مرگ اوس به نزد پیامبر (ص) رفت و گفت که تمام مال و اموال اوس به دو پسر عم او که هر دو وصی اوس بودند، رسیده و آن دو همهٔ اموال را به خود اختصاص داده‌اند و من محروم و تنگدست مانده‌ام. آن‌گاه آیهٔ ۷ سورهٔ نساء نازل شد اما مجمل بود و

نحوه تقسیم ارث در آن مشخص نشده بود. پیامبر آن دو پسر عم اوس را برخواند و فرمود: مال اوس را برمی‌گیرید که زنان را نیز در ارث نصیب است و آیه نازل شده را برای آنها خواند و فرمود صبر کنید تا خداوند آیه بعدی را نازل کند تا نحوه تقسیم ارث نیز مشخص شود.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

و چون در تقسیم (ارث که میت) اشخاصی از خویشان و یتیمان

وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

و فقیران حاضر آید، به چیزی از آن مال آنها را روزی دهید و با آنان سخن نیکو و دلنشین بگویید. (۸)

وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا

و باید بترسند از مکافات عمل خود) کسانی که اگر کودک کان نالوان از خود باقی می‌گذارند

خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

بر آنان بیم دارند، پس باید از خدا بترسند و (در حق ایتام مردم) سخن به اصلاح و درستی بگویند. (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي

آنان که اموال یتیمان را به مستحکمی می‌خورند، در حقیقت آنها در

بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا

شکم خود آتش جهنم فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد. (۱۰)

- ۶۳۴۶- و ر شود حاضر به قسمت ز اقربا<sup>(۸)</sup>
- ۶۳۴۷- پس دهید آن جمله را چیزی از او
- ۶۳۴۸- یعنی از آنها که ذی حق نیستند
- ۶۳۴۹- بهره‌گر بدهید ایشان را بجاست
- ۶۳۵۰- گفته‌اند این بود واجب در نخست
- ۶۳۵۱- بلکه این بر محض تأکید از حقاقت
- ۶۳۵۲- نه که واجب بود و شد نسخ این خطاب
- ۶۳۵۳- باقی امّا نی به وجه واجب است
- وز یتیمان و مساکین بر شما  
سویشان آریسد گفتاری نکو  
وارث مییت به مطلق نیستند  
وین به عنوان تصدق یا عطاست  
لیک این بنا نظم کُل نآید درست  
بر مساکین، فضل و جود آلیق است  
هم‌چنین باقی است تا یوم الحساب<sup>۱</sup>  
بل چو واجب محکم است و غالب است

۶۳۵۴- باید از اولادِ خود دارند بیم <sup>۹۹</sup>	که شوند از بعدِ ایشان چون یتیم
۶۳۵۵- گر که می‌ترسید زایشان بعدِ مرگ	ناتوان مانند و هم بی عیش و برگ
۶۳۵۶- در چنین بزمی اگر وارد شوند	شادمان گردند یا آیس <sup>۲</sup> روند
۶۳۵۷- هر چه بر اولاد خود خواهید آن	هم کنید آن بر یتیمِ دیگران
۶۳۵۸- گر که نپسندیدشان خوار و حقیر	پس به خواری ننگرید اندر فقیر
۶۳۵۹- گر ز حق ترسید و آن روزِ شدید	بر یتیم آید با قولی سدید <sup>۳</sup>
۶۳۶۰- و آن که «اموال» یتیمان از ستم	می‌خورد نثار است او را در شکم
۶۳۶۱- اندر آید زود در نثارِ سعیر <sup>۴</sup>	و آن تکافی <sup>۵</sup> باشد او را ناگزیر



۱- [علما را در معنی و در نسخ آیه ۸ سوره نساء اختلاف است. عده‌ای گفتند این آیه منسوخ نیست و «اولوا القربی» آن خویشاوندانند که اهل حرمانند از میراث و «فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ»، امر «نَدَب» (شتاب به سوی فضایل و کارهای خوب) است و استحباب و نه امر «حتم» و ایجاب. آیه می‌گوید چون وارثان به هم آیند و ارث و میراث را قسمت کنند، قومی از خویشاوندان و یتیمان و فقرا که حاضرند و به آنها بهره‌ای از ارث نمی‌رسد به آنان چیزی از آن ارث به صورت «رَضِیح» (عطای اندک به کسی دادن) بدهید و اگر مال ضعیف باشد و برده که رضح از آن دشوار باشد، این خویشاوندان و یتیمان و فقرا را باید با سخن خوش و مردی باز گرداند و وعده نیکو داد.

اما گروهی گفته‌اند که این آیه منسوخ است و گفتند این در وصیت بود پیش از نزول آیه مواردی و «فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ» امر حتم و ایجاب است و «اولوا القربی» جمله خویشاوندانند و معنی قسمت و وصیت است. لطیفه‌ای است در این آیت، سخت نیکوگانه کاران این امت را، یعنی فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری، که مطیعان به ثواب اعمال خویش رسند، امید است که عاصیان مؤمنان را نیز از رحمت و مغفرت خویش محروم نکنند.

دست مایه بندگان گنج خانه فضل توست کیسه امید از آن دوزدهمی امیدوار. (از جلد دوم کشف الاسرار و عده الابرار، با کمی تغییر).



۲- آپس: ناامید.

۳- مفهوم ابیات ۶۳۵۴ تا آخر ۶۳۵۹ ← کسانی که ذریه ناتوانی پس از خود، بی سرپرست باقی می‌گذارند که درباره آنان هراسناک‌اند که کسی از آنها سرپرستی نکند و یا حقشان را از بین ببرد، باید نگران باشند و حق ذریه دیگران را از میان نبرند و به آنان رسیدگی نمایند و هر چه که بر فرزندان خود روا می‌دارند بر یتیمان دیگران هم بیسندند و درباره سرپرستی آنها و نگهداری اموال آنها که از ارث بدان‌ها رسیده سخنی محکم (قولی سدید) و قانونی بگویند که ضمانت اجرایی داشته باشد و منطبق با احکام و مصلحت باشد.

۴- سعیر: آتش برافروخته و شعله‌ور.

۵- تکافی: همانند بودن، همانندگی کردن.



يُوصِيكُمُ اللَّهُ

فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً

فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا

النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمَّهِ الثَّلَاثُ

فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي

بِهَا أَوْ دِينٍ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ

نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

۱۱

که خدا به هر چیز دانا و آگاه است. (۱۱)

نیس دادید. (این احکام) فریضه ای است که خدا معین فرموده.

اندر «اولاد» از پی میراث‌ها	۶۳۶۲- «۱۱» حق وصیت <sup>۱</sup> می‌نماید بر شما
ور فزون باشند نسوان از دو تن،	۶۳۶۳- بهره یک مرد باشد چون دو زن،
و آن بُود «فَوْقِ اثْنَتَيْنِ» <sup>۳</sup> اعنی ثلاث	۶۳۶۴- یعنی اولاد از نباشد جز اِناث <sup>۲</sup>
وریک است آید ز نصف او را به دست	۶۳۶۵- هست ایشان را دو ثلث از هر چه هست
باشد از فرزند، میت را به عین	۶۳۶۶- شش یک از مال است بهر والدین
مال یکجا و الیدینش را رسد	۶۳۶۷- ور نباشد هیچ بهر او و کد
ور برادر باشد او را در نظر	۶۳۶۸- ثلث مادر می‌برد، باقی پدر
گر که مال افزون بُود یا اندک است	۶۳۶۹- حق مادر در وصیت شش یک است
یا ادای دین اگر او راست فرض	۶۳۷۰- وین بود بعد از وصیت عین فرض <sup>۴</sup>
آگه از قُرب خود اندر اقتضا	۶۳۷۱- نیستند آباء و ابنای شما
کیست زایشان در مقام جلب و دفع	۶۳۷۲- یعنی اقرب <sup>۵</sup> از شما از روی نفع
بر شما زایشان و زایشان بر شما	۶۳۷۳- تا بدانند آنچه فرض است از خدا
هم به میراث از ره قسمت حکیم	۶۳۷۴- از حقوق جمله او باشد علیم



۱- وصیت: فرض کردن، واجب نمودن. وصیتی که از سوی خداوند آید، فرض (واجب) است. یعنی خدا می‌فرماید و بر شما واجب می‌کند در کار فرزندانان پس از مرگ، در مورد میراث.

۲- اِناث: (جمع اُنثی): زنان.

۳- فَوْقِ اثْنَتَيْنِ: بیش از دو تن (رجوع شود به معنی آیه ۱۱).

۴- عین فرض: واجب عینی (امری که به همه واجب می‌شود).

۵- اقرب: نزدیک‌تر.

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

در صورتی که

مهرم ارث شما مردان از ترکه زنان نصف است

لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا

برای شما ربع خواهد بود

آنها را فرزند نباشد و اگر فرزند باشد

تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دِينَ

پس از خروج کردن حق وصیت و بدهی که به دارایی آنها تعلق گرفته است

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ

اگر دارای فرزند نباشد

ترکه شما مردان است

و سهم ارث زنان ربع

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ

مشت یک خواهد بود از ترکه شما

و چنانچه فرزند داشته باشید

مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ وَإِنْ كَانَ

پس از اقامه حق وصیت و بدهی شما

رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ

مردی یا زنی سیرده که وارثش کلاله او باشد (یعنی پدر و مادر و فرزند نداشته باشد) و یک برادر و

یا خواهر (نهی) داشته باشد در این فرض

وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ

و اگر بیش از یک نفر باشد

سهم ارث هر یک نفر از آنها یک ششم خواهد بود

فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ يُوصِي بِهَا

بعد از خروج کردن بدهی و حق وصیت مشت در صورتی

همه آنها ثلث ترکه را به اشتراک ارث برند

أَوْ دِينَ غَيْرِ مَضَارٍ وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ

که وصیت یا بدهی زبان آور نباشد این حکم است که خدا سفارش فرموده و خدا (بمعنا) حریفان دانای و به هر چه تاروا کنند بردبار است

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

و هر کس پیروی خدا و رسول اوست

اینها اوامر و احکام عظیم است

يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

نهرها جاری است

که در زیر درختانش

او را به بهشتهایی درآورد

خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

۱۳

این است سعادت و فیروزی عظیم (۱۳)

و آنجا منزل ابدی مصلحان خواهد بود

وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ

و تجاوز از حدود و احکام الهی نماید

و هر که نافرمانی خدا و رسول او کند

نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ

۱۴

و مسواره در عذاب خورانی خواهد بود (۱۴)

به آتش درآنگذد که همیشه در آن (معلوب) است

- ۶۳۷۵- «نصف»<sup>۱۲</sup> مالِ زوجه بهر شوهر است
- ۶۳۷۶- ور که فرزند است او را بی زشک
- ۶۳۷۷- این بُود «بعد» از «وصیت»<sup>۱</sup>، فرضِ عین<sup>۲</sup>
- ۶۳۷۸- هم زمتروکات شوهر می‌رسد
- ۶۳۷۹- ور ولد باشد بِرزد تُمن<sup>۳</sup> او تمام
- ۶۳۸۰- ور کسی بی‌والدین است و «ولد»
- ۶۳۸۱- خواه آن کس مرد باشد خواه زن
- ۶۳۸۲- بر برادر خواهر آرشد منحصر
- ۶۳۸۳- ور که هم باشند افزون از دو تن
- ۶۳۸۴- یعنی اندر ثلث می‌باشند نیک
- ۶۳۸۵- بَعْدِ اِنْفَاذِ<sup>۸</sup> وصیت یا که دین
- ۶۳۸۶- در «وصیت» یعنی از میت ضرر
- ۶۳۸۷- حق «وصیت» می‌نماید آشکار
- ۶۳۸۸- این «حدود»<sup>۱۳</sup> حق بود بر بندگان
- ۶۳۸۹- در مَهْمَاتِ یتیمان و نکاح
- ۶۳۹۰- مر تجاوز نیست ز آنها حدّ کس
- ۶۳۹۱- ور که دارند از خدا و از رسول
- ۶۳۹۲- از جهان چون بگذرند اندر جنان
- ۶۳۹۳- وین مطیعان را بود فوزی<sup>۱۱</sup> عظیم
- ۶۳۹۴- و آن که عاصی بر خدا و بر رسول<sup>۱۴</sup>
- ۶۳۹۵- حق در آتش سازدش داخل یقین
- گر که بی‌فرزند و نخلی بی بر است
- می‌برد شوهر زمالش چار یک
- یا که از بسعد از ادا، ار هست دین
- چار یک، بر زوجه گر نبود ولد
- بعد از آنکه باز بگزارند وام
- بر «کلاله»<sup>۴</sup> شش یک از مالش رسد
- و آن «آخ»<sup>۵</sup> و «أخت»<sup>۶</sup> آن «کلاله» بی‌سخن
- هر دو را شش یک رسد از حکم بر
- در سه یک انباز<sup>۷</sup> باشد مرد و زن
- بی‌تفاوت مرد و زن با هم شریک
- بی «مُضَارَّ»<sup>۹</sup> ی بهر آن وارث به‌عین
- نماید از اجحاف بر میراث بر
- کساوت داننا بر عیاد و بردبار
- که نماید در کتاب خود بیان
- در وصایا و مواریث<sup>۱۰</sup> از صلاح
- گر به حق باشند مؤمن خلیق و بس
- مر اطاعت در فروغ و در اصول
- داخل‌اند از رحمت حق جاودان
- کاین چنین در جنت‌اند از حق مقیم
- گشت و کرد از حق تجاوز در قبول
- جاودان یابد عذابی بس «مُهین»<sup>۱۲</sup>



۱- وصیت: ← زیر نویس شماره ۱ مربوط به بیت ۶۳۶۲

۲- فرض عین: ← واجب عینی. امری که بر همه مکلفین واجب است.

۳- ثمن: یک هشتم از چیزی.

۴- کَلَالَه: خویش غیر از پدر و مادر و فرزندان. آنکه نسبت نزدیک ندارد. هر وارثی که او را نه پدر باشد و نه فرزند، کَلَالَه نامیده می‌شود و هر مورث که از او نه پدر ماند و نه فرزند را هم کَلَالَه می‌گویند. اگر بگوییم که مورث است اشتقاق آن از «كَلَّ نَسْبَهُ» است و اگر بگوییم که وارث است اشتقاق آن از اکلیل است. اجماع امت آن است که این برادر و خواهر هر دو از جهت مادرند و هر یکی از این برادر و خواهر هم مادر، شش یک مال را به ارث می‌برند.

۵- أَخ: برادر.

۶- أُخْت: خواهر.

۷- أَنْبَاز: شریک.

۸- إِنْفَاز: اجرا کردن حکم و فرمان. در گذراندن کار.

۹- مُضَارَ: زیان آور بودن. مفهوم بیت ۶۲۸۵ این است که وصیتی که موصی می‌کند نباید بر ورثه زیان و ضرری برساند. این ضرر آن است که وصیت کند به دینی که بر او نیست یا اقرار دهد از بهر کسی که هیچ چیز از وی بر او نباشد و مقصود وی در آن اقرار وصیت، اضرار ورثه بود.

۱۰- مَوَارِث: جمع میراث.

۱۱- قَوْز: رستگاری، رهایی.

۱۲- مَهین: خوار کننده.

وَالَّتِي يَأْتِيكِ الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا

زنانی از (جامعه) شما که عمل ناپاکی کنند

عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي

چهار شاهد مسلمان بر آنها بفرمایید چنانچه شهادت دادند آن زنان را در

الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا

خانه نگه دارید تا حشرشان به پایان رسد یا خدا برای آنها راهی پدیدار گرداند. (۱۵)

﴿١٥﴾ وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُذِيَاهُمَا فَإِنْ تَابَا

و هر کس از شما (مسلمانان) عمل ناپاکی مرتکب شود، چنانچه توبه کرد، آنان را (به سرزنش و توبیخ) بازدارید، چنانچه توبه کردند

وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا

و به کار شایسته پرداختد مگر نه آنها نشود، که خدا توبه پذیر و مهربان است. (۱۶)

﴿١٦﴾ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ

حققتا خدا توبه آنها را می پذیرد که عمل ناپاکی را از روی نادانی مرتکب شوند

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ

و پس از آن به زودی توبه کنند، توبه خدا آنها را می بخشد

اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ

و خدا (به مصالح خلق) دانا و آگاه است. (۱۷) و کسانی که (تمام عمر)

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ

به اعمال زشت اشتغال ورزند تا آن گاه که بگوشان مشاهده مرگ کند

قَالَ إِنِّي تَبَتُّ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا

در آن ساعت بپشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کسی پذیرفته نخواهد شد، و آنان که به حال کفر بمیرند (توبه آنها نیز قبول نشود)،

أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

بر ایشان عذابی دردناک مهیا ساختیم. (۱۸)

### در بیان احکام زنا

از هوای نفس یعنی بر زنا

۶۳۹۶- و آن زنان کآیند در فحش<sup>۱</sup> از شما

عماقل و کامل که ترسند از اله

۶۳۹۷- پس بر ایشان چار مرد آید گواه

- ۶۳۹۸- چون که دادند این شهادت چار مرد  
 ۶۳۹۹- تا بمیرند اندر آن محنت سرا  
 ۶۴۰۰- ره مگر بر توبه و تقویٰ برند  
 ۶۴۰۱- حق بر ایشان بخشد و یاری کند  
 ۶۴۰۲- و آن دو تن که زانی‌اند<sup>۱۶</sup> و زانیه<sup>۴</sup>  
 ۶۴۰۳- از شما پس بر ملامت در خوردند  
 ۶۴۰۴- پس کنید اعراض<sup>۶</sup> از آزارشان  
 ۶۴۰۵- حق ببخشد جرم خلق از رحمتش  
 ۶۴۰۶- مَرِّ قَبُولِ تَوْبَةٍ بِأَنَّكَ بِرِجْزِ اللَّهِ  
 ۶۴۰۷- گر که آن باشد ز جهل و غفلتی  
 ۶۴۰۸- پس چو پیش از موت برگردند باز  
 ۶۴۰۹- داند او گر باشد از دل توبتی  
 ۶۴۱۰- نیست بعضی را مگر در وقتِ موت<sup>۱۸</sup>  
 ۶۴۱۱- گوید «انِی تُبْتُ اَلَانَ»<sup>۷</sup> آن زمان  
 ۶۴۱۲- همچو توبه کافر اندر مردنش  
 ۶۴۱۳- وقتِ مردن یعنی ار مؤمن شود  
 ۶۴۱۴- چون امیدش قطع گردد از حیات  
 ۶۴۱۵- کس نداند سرِّ باطن را که چیست  
 ۶۴۱۶- توبه از دل سوی حق برگشتن است  
 ۶۴۱۷- در شریعت ترکِ عصیان و خطاست  
 ۶۴۱۸- در طریقت ترکِ پاداشِ عمل  
 ۶۴۱۹- توبه اهل حقیقت دیگر است  
 ۶۴۲۰- شرح آن گویم چو آید نوبتش<sup>۹</sup>  
 ۶۴۲۱- گفت آن کو مُرد در کفر و گناه
- در سررایسی حبسشان بایست کرد  
 یا نماید راهی آنها را خدا  
 وز فِعال<sup>۲</sup> زشتِ خود حسرت خوردند  
 پرده پوشد باز ستاری کند  
 گر نباشد فعل ایشان محصنه<sup>۵</sup>  
 جز که ره بر توبه و تقویٰ برند  
 بگذرید از فعلِ نساهاوارشان  
 چون که برگردند اندر حضرتش  
 از خِلالِی در فِعال ناسزا  
 نی ز خود بینی که نارد خجالتی  
 حق پذیرد توبه زایشان در نیاز  
 می‌نگیرد بر خطاش از حکمتی  
 توبه از چیزی که زایشان گشت فوت  
 نیست آن مقبولِ درگه بی‌گمان  
 نیست موقع وقت جان بسپردنش  
 مرغِ بی‌هنگام را کشتن سزد  
 آن زمان بر حق کند رو از جهات  
 لیک زین تَوْبَتِ به ظاهر سود نیست  
 وز هوای نفسِ خود بگذشتن است  
 کآن خلاف امر و فرمان خداست  
 و آن چه باشد غیرِ ذاتِ لَمْ یَزَلْ<sup>۸</sup>  
 ز آنچه آید در تصور برتر است  
 تا موحد چیست ترک و تَوْبَتِش  
 یابد از ما کیفری بی‌اشتباه



- ۱- فُحْشٌ: انجام کار زشت بیرون از حد. مرتکب زنا شدن.
- ۲- فِعَالٌ: کار.
- ۳- زَانِيٌ: مرد زناکار.
- ۴- زَانِيَةٌ: زن زناکار.
- ۵- مُحْصَنَةٌ: زن شوهردار (مُحْصَنٌ: مرد زن دار). در اینجا، منظور، زنای محصنه است که حکم آن رَجْم (سنگسار نمودن) است.
- ۶- إِعْرَاضٌ: دوری کردن، پرهیز نمودن.
- ۷- رَجُوعٌ شُودَ بِهِ مَعْنَى آيَةِ ۱۸.
- ۸- مفهوم بیت ۶۴۱۸ ← «توبه» اهل طریقت، انجام وظایف و اعمال و جانفشانی در راه حق، بدون انتظار پاداش و ترک نمودن هر چیز غیر از ذات حق و بازگشت از همه چیز به سوی ذات لم یزل است.
- ۹- رجوع شود به مطلب و شعری که در پایان توضیح شماره ۳ زیرنویس ابیات ۱۸۹۹۶ تا آخر ۱۹۰۰۶ از کتاب زبدة الاسرار صفی‌علیشاه نقل شده است.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ

ایمان، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و جبر به میراث گیرید (مانند جاهلیت)، و بر آنان سختگیری و بهانه جویی نکنید

لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ

چ که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده اید به جور بگردید، مگر آنکه عمل زشتی از آنها

مُبَيَّنَةٌ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى

آشکار شود و در زندگی با آنها به انصاف رفتار نمایید، و چنانچه دلستند شما نباشند (اظهار کراهت نکنید) چه بسا

أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

و حال آنکه خدا در آن خیر بسیار مقدر فرماید. (۱۹) چیزها ناپسند شماست

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَعَآتَيْتُمْ

و اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر اختیار نمایید

أَحَدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ

بسیار مهر او کرده‌اید نباید چیزی از مهر او بازگیرید

بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿٢٠﴾ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى

تهمت زدن به زن و گناهی آشکار مهر او را می‌گیرید (۲۰) و چگونه مهر آنان را نخواهید گرفت در حالی که

بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْتُمْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا

هر کدام به حق خود رسیده‌اید و آن زنان (مهر را در مقابل عقد زوجیت) و عهد محکم از شما

غَلِيظًا ﴿٢١﴾

مگره‌اند. (۲۱)

- |                                |                                     |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| بر شما میراث نسوان با جدال     | ۶۴۲۲- ای گروه مؤمنان نبؤد حلال      |
| می بر ایشان از طمع گیرید سخت   | ۶۴۲۳- یعنی از اکراهشان کز سوء بخت   |
| بر منال و مهرشان طامع شوید     | ۶۴۲۴- یا که بر تزویجشان مانع شوید   |
| بر شما عاید شود میراثشان       | ۶۴۲۵- هر رسد موتی بر ایشان ناگهان   |
| تا به عنفی بگذرند از ارث و مهر | ۶۴۲۶- تنگ زان گیرید بر زن‌ها به قهر |

بر زنان از روی منع و خشم و جنگ  
 مسائلشان تا بعد مرگ او را رسد  
 تا که نَبُودَ بر غلط رفتارشان<sup>۳</sup>  
 تا برید آن را به زور و قهرشان  
 بل ز رسم آدمیت در نهاد  
 شاید از ندهند مهرش را جمیع  
 باشد از آن فاش نی کذب و گزاف  
 ز آن که زن در عیش مرد آمد شریک  
 ای بس اکراهی که شد دلخواهتان  
 حق نماید زهر را بر طفل شیر  
 خیر گرداند ز حکمت‌ها خدا  
 پیشه گیرید از چه دل دارید تنگ  
 واصل آمد اتصال از افتراق  
 کرد بر جفتِ دگر اندر محل  
 چیزی از وی پس مگیرید از فنون  
 بهر مال بی دلیل و بی گواه  
 ایست تأکیدی به انکار و عجب  
 بعض دیگر را به تحقیق و رضا  
 عهد محکم وقت عقد و گاه لمس<sup>۷</sup>

۶۴۲۷- می‌گرفتند از جهالت کار تنگ  
 ۶۴۲۸- تا ز شوهر باز مانند و ولد  
 ۶۴۲۹- آمد این آیت پی‌انذارشان<sup>۲</sup>  
 ۶۴۳۰- سخت یا گیرید بهر مهرشان  
 ۶۴۳۱- این بُودَ دور از مروت و ز سداد<sup>۴</sup>  
 ۶۴۳۲- جز که از وی سرزند فعلی شنیع  
 ۶۴۳۳- و آن نَشوز<sup>۵</sup> است و تجاوز از عفاف  
 ۶۴۳۴- زندگانی با زنان بایست نیک  
 ۶۴۳۵- و ر که زایشان هست هیچ اکراهتان  
 ۶۴۳۶- هست یعنی اندر آن خیری کثیر  
 ۶۴۳۷- ای بسا مکروه کآن را بر شما  
 ۶۴۳۸- پس به تفریق زنان صبر و درنگ  
 ۶۴۳۹- آن شما را هست بهتر از طلاق  
 ۶۴۴۰- <sup>۴۰۰</sup> و ر که می‌خواهید جفتی را بَدَل  
 ۶۴۴۱- داده‌اید آن را اگر مالی فزون  
 ۶۴۴۲- یا که گیریدش به بُهتان و گناه  
 ۶۴۴۳- <sup>۴۱۰</sup> این، چگونه می‌کنید از وی طلب  
 ۶۴۴۴- و انگهی بعضی رسیده است از شما  
 ۶۴۴۵- و ز شما بگرفته‌اند ایشان به اَمس<sup>۶</sup>



۱- طامع: طمع کننده.

۲- انذار: ترساندن، بیم دادن.

۳- مفهوم ابیات ۶۴۲۵ تا آخر ۶۴۲۹ ← [از رسوم و تحقیرها و تبعیض‌های جاهلیت این بود

که زن شوهر مرده را پسر نامادری او یا یکی از مردان نزدیک شوهر به ارث می‌بردند و از آزادی و اختیار شوهر و تصرف در اموالش، اگر حق مالکیتی داشت باز می‌داشتند. چنین زنی را به ازدواج خود می‌گرفتند بی آنکه حق همسری و زناشویی داشته باشد و یا با گرفتن مالی به دیگری شوهرش می‌دادند یا بی شوهر نگاهش می‌داشتند تا بمیرد و مالش را به ارث برند. گاه با جامه‌ای که بر سر زن شوهر مرده می‌انداختند او را به اختیار و یا بردگی خود در می‌آوردند. آیه ۱۹ سوره نساء در شأن قیس بن ابی‌قیس الانصاری که نمونه‌ای از همین افراد بود که پس از مرگ پدرش، پیش از آنکه زن پدرش به خانه پدرش بازگردد جامه بر وی افکند تا میراث او را از این طریق به تصاحب خود در آورد. آن زن نزد پیامبر رفت و ماجرا را باز گفت و پیامبر از او خواست تا صبر کند که آیه نازل شود. پس خداوند این آیه را فرستاد و آن حکم را باطل کرد. (به اختصار، از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الأبرار).

۴- سداد: راستی، درستی.

۵- نشوز: ناسازگاری و نافرمانی زن نسبت به شوهرش.

۶- افس: روزی از روزهای گذشته، دیروز.

۷- مفهوم ابیات ۶۴۴۲ تا آخر ۶۴۴۵ ← چگونه آن حق داده شده را باز پس می‌گیرید با آنکه در حقیقت (به سبب آنچه داده‌اید) بعضی از شما خود را به سوی دیگران رسانده و با عهد محکمی که در گذشته هنگام عقد و آرمیدن با همسر (المس) بسته‌اید به فضایی رسیده‌اید (أقضى: رسیدن به فراخنا و محیط باز و گشوده که نباید بسته و محدود شود).

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ  
و نکاح کنید زن پدر را (بعد از این حکم)  
النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا  
الا آنچه از پیش کرده اید زیرا این کاری است زشت و مبغوض (خدا)  
وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۲﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ  
و بدواه و رسمی است. (۲۲) حرام شد بر شما (از دواج با) مادوان  
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ  
و دختران و خواهران و حنه ها و خاله ها و دختران  
الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ  
برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی  
وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ  
و خواهران رضاعی و مادران زن  
وَرَبَائِبُكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ  
و دختران زن که در دامن شما تربیت شده اند  
الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فِإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ  
اگر با آن زن مباشرت کرده باشید، و اگر دخول با آن زن نکرده  
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَالٌ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ  
با کسی نیست که با دختر او از دواج کنید، و نیز حرام شد زن (خلاق دهید)  
مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ  
فرزندان صلبی و نیز حرام شد جمع میان دو خواهر  
إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۲۳﴾  
مگر آنچه پیش از نزول این حکم کرده اید که خدا از آن در گذاشت، که خدا (در حق بندگانش) بخشنده و مهربان است. (۲۳)

در نکاح آورده بودند از عیان  
جز که پیش از نهی از رَبِّ الْأَنْامِ<sup>۱</sup>  
«فاحشه»<sup>۲</sup> است و دشمنی و راوِ بَد  
قیح شرعی مَقْتٌ<sup>۳</sup> باشد در سرشت

۶۴۴۶- هم بگیرید آن زنان کآبائتان  
۶۴۴۷- بر شما زوجه پدر باشد حرام  
۶۴۴۸- این عمل در نزد عقل معتمد  
۶۴۴۹- قبیح عقلی فاحشه است و کار زشت

در نظرها نیست ممدوح و جمیل	۶۴۵۰- قُبِحَ <sup>۴</sup> عرفی شد یقین ساء السَّبیل <sup>۵</sup>
بر شما باشد حرام از هر نشان	۶۴۵۱- مادران و دختران و خواهران <sup>۶</sup>
هم «بَنَاتٍ» اُخْتُ و أَخٌ بر اهل دین	۶۴۵۲- عَمَّه‌ها و خاله‌ها نیز این چنین
هم‌چنین باشد به حرمت ناگزیر	۶۴۵۳- اُمٌّ و اخواتی که هست از راه شیر <sup>۷</sup>
شد مُحَرَّمٌ <sup>۹</sup> بر شما فاش و نهان	۶۴۵۴- مادرِ زن‌ها و دخترهایشان <sup>۸</sup>
هیچ از آن دامنِ تقوی چاک نیست	۶۴۵۵- ور که زن مدخوله <sup>۱۰</sup> تَبَوَّدَ باک نیست
آن پسرها که بُودَ زاصلابان <sup>۱۱</sup>	۶۴۵۶- هم حرام است از پسرهاتان زنان
جز هر آنچه از شما بگذشته پیش	۶۴۵۷- جمع ما بین دو خواهر <sup>۱۲</sup> نیست کیش
خود حق آمرزنده است و مهربان	۶۴۵۸- بر فِعَالِ ماسَلَفَ بر بندگان



- ۱- رَبُّ الْأَنَامِ: پروردگار آفریده شدگان.
- ۲- فَاحِشَه: کار زشت، گناه بزرگ و متجاوز از حد. زنا.
- ۳- مَقْتٌ: دشمنی شدید. خشم. آن معصیتی که باعث خشم و بغض خداوند می‌شود. (نکاحُ المقت: به زنی گرفتن زن پدر).
- ۴- قُبِحَ (قُبِحَ): زشتی، ضد حُسن.
- ۵- ساء السَّبیل: راهی بد.
- ۶- دخترهایشان: دختران زن (از همسر قبلی).
- ۷- بَنَاتٍ اُخْتُ و أَخٌ: دختران خواهر و دختران برادر.
- ۸- منظور مادر رضاعی (دایه) و خواهران رضاعی است.
- ۹- مُحَرَّمٌ: حرام.
- ۱۰- مَدخولَه: زنی که با او دخول شده است.
- ۱۱- اَصْلَابٌ: (جمع صُلْب به معنی استخوان پشت); پدران. اجداد.
- ۱۲- جمع ما بین دو خواهر: اینکه مردی دو خواهر را به‌طور هم‌زمان یعنی وقتی هنوز یکی از آنها فوت نشده یا از آن مرد جدا نشده است به زنی خود گرفته باشد چون این دو زن هوو (ضِرَّة) یکدیگر می‌شوند و به قطعیت رحم می‌کشد.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

و نکاح زنان شوهردار نیز (برای شما حرام شد) مگر آن زنانی که در جنگهای یا کفار، به حکم خدا انصاف شده‌اند.

كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا

این حکم خدا بر شماست، و هر زنی غیر آنچه ذکر شد شما را حلال است

بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ

که به مال خود به طریق زناشویی بنگرید نه آنکه زنا کنید پس چنانچه از آنها بهره‌مند شوید

مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

آن مهر معین که حق آنهاست به آنان بپردازید و باکی نیست بر شما

فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

که بعد از تعیین مهر هم به چیزی با هم تراصی کنید (و بداند که) آنچه خدا دانا

حَكِيمًا ﴿٢٤﴾ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ

و آگاه است. (۲۴) و هر که را توانایی آن نباشد

الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ

زنان با رسانی با ایمان (و آزاد) مگر پس از کثیران مؤمنه که مالک آن شدید

فَتِيَّاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ

به زنی اعتبار کنید خدا آگاه تر است به (مراستی) ایمان شما که شما اهل ایمان بعضی از

بَعْضٌ فَانْكَحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ

جنس بعضی دیگرید (و همه مؤمن و دوریبه یکسانند) پس با کثیران مؤمنه با اذن مالکشان ازدواج کنید و مهر آنها را

بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ

به طرز پستیده بپذیرد کثرتی که عیب داشتند نه زناکار و رفیق و دوست باز

أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنْ آتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ

پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف

مَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ

عذاب (یعنی خدا) زنان با رسانی آزاد است این حکم درباره کسی است که بترسد

الْعَنَتِ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

مبادا به رنج افتد، و صبر کردن برای شما بهتر است، و عطا بخشد و مهربان است. (۲۵)

- ۶۴۵۹- و آن چه آنها محصنات اند از نسآه<sup>۲۲۵</sup>
- ۶۴۶۰- مُخَصَّنَات اعنی که صاحب شوهرند
- ۶۴۶۱- جز زنانی که بر ایشان مالکید<sup>۱</sup>
- ۶۴۶۲- یعنی آزادند نی در عقدِ غیر
- ۶۴۶۳- بر شما شد فرض از رَبِّ الْأَنْام
- ۶۴۶۴- خود حلال است ار که جوید از زنان
- ۶۴۶۵- خرج مال خود کنید اندر حلال
- ۶۴۶۶- بهره چون بُردید پدْهید اجرشان
- ۶۴۶۷- بر شما نَبُود گناهی بی‌گمان
- ۶۴۶۸- بعد از آنچه فرض شد یعنی ضداق<sup>۲</sup>
- ۶۴۶۹- حق در افعال است دانا و حکیم
- ۶۴۷۰- و آن که نَبُود مستطیع<sup>۳</sup> از روی مال<sup>۲۵۵</sup>
- ۶۴۷۱- پس به وُسع خود که دارید آن به دست
- ۶۴۷۲- ز آن کنیزان که بُوتند از مؤمنات
- ۶۴۷۳- حق به ایمانِ شما داناتر است
- ۶۴۷۴- نزد حق نیکوست ایمان و ادب
- ۶۴۷۵- این نَسَب‌ها نزد حق ناید به چیز
- ۶۴۷۶- پس در آرید از طریقِ سهلشان
- ۶۴۷۷- اجرشان را<sup>۶</sup> هم به نیکویی دهید
- ۶۴۷۸- هم نگیرید از نهانی دوستان<sup>۷</sup>
- ۶۴۷۹- و ر که آیند آن کنیزان بر زنا
- ۶۴۸۰- این نکاح از بهر آن باشد که تا
- ۶۴۸۱- و ر شکیبایی کنید آن بهتر است
- ۶۴۸۲- حق به خلقان جمله آمرزنده است
- بر شما باشد حرام و نارسا  
دور و حاضر در نکاح دیگرند  
گر به راه امن و ایمان سالکید  
می‌توان شد مالک آنها را به‌خیر  
این مراعات از حلال و از حرام  
غیر از آنهایی که آمد در بیان  
دور باشید از زنانِ بَدِ فِعَال  
آنچه باشد بی‌زیان و زجرشان  
گر شوید از یکدگر راضی بر آن  
و آن چه باشد شرطِ تزویج از نفاق<sup>۳</sup>  
نظم را بنهاد بنیادی قویم  
بر نکاحی کاوست نیکوتر به‌حال  
از زنان گیرید بر میلی که هست  
نَفَقَه کم خواهند و کسوت در حیات  
بعضی از بعضی اگر بالاتر است  
نی که مال و زینت و نام و نَسَب  
کیست تا او از ره ایمان عزیز  
در نکاح خود به‌اذن اهلیشان<sup>۵</sup>  
پارسایند ار که نی شوم و پلید  
عرض خود دارید محفوظ از زیان  
نصف حدِّ حُرِّ<sup>۸</sup> بر او باشد روا  
کس نیفتد بر فساد و بر زنا  
مر شما را ز آن نکاحی که اَبْتَر<sup>۹</sup> است  
هم رئوف و مهربان بر بسنده است



۱- [منظور زنانی است که شوهران مشرک داشتند و در جنگ به کنیزی گرفته شده بودند. رسول خدا (ص) روز جنگ حنین، لشکری را به «اوطاس» فرستاد و آنان غنیمت‌های با خود آوردند و کنیزانی، که در میان آنان، زنانی بودند که شوهران مشرک داشتند و مسلمانان به این دلیل که شوهران آنان مشرک‌اند، با آنها تزویج نمی‌نمودند؛ لذا آیه ۲۴ سوره نساء نازل گردید.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- صداق: مهر و کابین زن.

۳- نفاق: رواج یافتن، رایج بودن.

۴- مستطیع: توانگر، کسی که استطاعت مالی دارد.

۵- اهل: مالک، ولی.

۶- أجر: منظور مهر و کابین است.

۷- نهانی دوستان: آنان که رفیق نامشروع گرفته‌اند و به‌طور پنهانی زنا نموده‌اند.

۸- حُرّ: آزاد، آزاد زنان (در مقابل کنیزان).

۹- اَبْتَر: ناقص، دُم بریده (در اینجا منظور نکاحی است که دارای اشکال باشد).



رُيْدُ اللَّهِ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ  
 مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾

خدا می خواهد (راه سعادت را) برای شما بیان کند  
 و شما را به آداب (مشوده) آنان که  
 پیش از شما بودند رهبر گردد  
 و بر شما ببخشد،  
 که خدا دانا و به سقای امور آگاه است. (۲۶)

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ  
 الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾

و خدا می خواهد بر شما (به رحمت و مغفرت) بازگشت فرماید،  
 و مردم هوسناک پیرو  
 شهوات (از راه حق و رحمت) دور و منحرف گردید. (۲۷)

عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ  
 تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ  
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا  
 وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ  
 يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

شما را  
 که انسان ضعیف خلق شده است. (۲۸)  
 ای اهل ایمان!  
 مال یکدیگر را به باطل مخورید  
 که از روی رضا و رغبت کرده (از خودی برید)،  
 و یکدیگر را نکشید،  
 که البته خدا به شما بسیار مهربان است. (۲۹)  
 و هر کس از روی دشمنی و سنگری چنین کند،  
 پس او را به زودی در آتش دوزخ درآوردیم  
 و این کار (انتقام کشیدن از ظالمان) برای خدا  
 آسان است. (۳۰)

- |       |                                 |     |
|-------|---------------------------------|-----|
| ۶۴۸۳- | خواهد او روشن نماید راه راست    | ۲۶۰ |
| ۶۴۸۴- | راه آنان کز شما بودند پیش       |     |
| ۶۴۸۵- | اوست دانا بر امور مرد و زن      |     |
| ۶۴۸۶- | حق تعالی خواهد از بهر شما       | ۲۷۰ |
| ۶۴۸۷- | یا که چیزی را که آن باشد سبب    |     |
|       | بر شما، آنان که از هادی سزاست   |     |
|       | توبه بپذیرد بُود جرم ار که پیش  |     |
|       | راست کردار اندر افعال و «سُنَن» |     |
|       | تا که سوش باز گردید از و لا     |     |
|       | سوی توبه خواست بهر بنده ربّ     |     |

خواهد از ره مر که یابید انحراف	۶۴۸۸- و آن که باشد تابع میل خلاف <sup>۱</sup>
هم شود بر قُبْح و فحشا میلان	۶۴۸۹- بر زنا آلوده گردد ذیلتان <sup>۲</sup>
ز آن که دید انسان بُود خُرد و ضعیف	۶۴۹۰- خواست بار جرمتان را حق خفیف <sup>۲۸۸</sup>
خاک هم باشد ضعیف و دُر دناک <sup>۳</sup>	۶۴۹۱- آفریده گشته است انسان ز خاک
بر حذر بساشید کآن دارد خطر	۶۴۹۲- مؤمنان از اَکَلِ مال یکدگر <sup>۲۹۰</sup>
نَز رِبا و سرقت و غَصَب و قمار	۶۴۹۳- جز که از وجهِ رضا و اِتجار <sup>۴</sup>
مال نسیبُود، بلکه زهرِ قاتل است	۶۴۹۴- و ز هر آن وجهی که آن بر باطل است
هم ز قتلِ یکدگر در احتراز	۶۴۹۵- نفس های خویش را دارید باز
حق نسموده هر دو را توأم بیان	۶۴۹۶- قتلِ نفس و خوردن مالِ کسان
گشسته ای او را و خسود در مَحَبسی	۶۴۹۷- تا تو دانی گر خوری مال کسی
می نخواهد بر کسی اندوه و بیم	۶۴۹۸- بر عباد خویش حق باشد رحیم
بر خلاقِ رحم کن زین دَر، در آی	۶۴۹۹- گر تو داری چشمِ رحمت از خدای
شد هلاکِ جان من و اطفالِ من	۶۵۰۰- تا ننالد او که: خورد این مالِ من
چون تو بر ظلمش به من بودی خبیر <sup>۵</sup>	۶۵۰۱- دادِ مظلومان تو زو یارب بگیر
آوربشمش زود در نَسارِ نِقَم <sup>۷</sup>	۶۵۰۲- این کند هر کس په عُدوان <sup>۳۰۰</sup> و ستم
دادن، اعنی بر ستمکاران جزا	۶۵۰۳- وین بسی سهل است و آسان بر خدا



۱- منظور، گجران اند که نکاح با خواهران و دختران برادر و دختران خواهر را روا می داشتند و به مسلمانان می گفتند که شما دختر خاله و دختر عمه را به زنی می گیرید، چرا دختر برادر و خواهر به زنی نکنید؟ و همه یکسان اند. خداوند فرمود اینان در پی شهوت های خویش می روند و می خواهند شما را نیز منحرف نمایند. و نیز منظور از این گروه را زانیان دانسته اند که دیگران را هم چون خود می خواهند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- ذیل: دامن، جامه.

۳- [در قرآن هر جا که نام «انسان» است، صفت ناپسندیده‌ای به پیوند آن است، چنان که فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ خَلُوعًا»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطْفِي»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»، از آن انسانیت از خاک است و خاک، مایه کثافت و اصل کدورت (دردناک) اما امید رهی به آن است که آن روز که می‌آفرید، عیب می‌دید و آنکه با عیب می‌خرید. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

۴- إِتْجَارٌ: تجارت، بازرگانی.

۵- خَبِيرٌ: باخبر، آگاه.

۶- عُدُوَانٌ: دشمنی، ظلم و ستم.

۷- بِنَقْمٍ (جمع بِنَقْمَتٍ): عذاب‌ها، رنج و سختی‌ها.

إِنَّ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكِفَرُ

(ای اهل ایمان) چنانکه از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند دوری گزینید

عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدَّخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

و شما را به مقامی نیکو برسانیم. (۳۱)

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ

آرزو (و تمنع بيجا) در فضیلت و مزینگی که عذاب به آن بعضی را بر بعضی برتری داده‌اند نکنید.

نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ

که هر یک از مرد و زن از آنچه اکتساب کنند بهره مند شوند.

وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ

و هر چه می‌خواهند از فضل خدا درخواست کنید (نه از خلق) که عطا به همه چیز

عَلِيمًا ﴿٣٢﴾ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ

و ما برای هر چیزی از آنچه پدر و مادر و خویشان به جای گذاشته‌اند وارثانی

وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ

قرار داده‌اند آنها و با هر که عهد و پیمان (حقوق) بسته‌اند

نَصِيبَهُمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

بهره‌آنان را بدهند (و نفس عهد نکند) که خدا بر هر چیز گواه است. (۳۳)

- ۶۵۰۴- <sup>۳۱</sup> ورنمایید از «کبائر» اجتناب
- ۶۵۰۵- از شما پوشم بدی‌ها را تمام
- ۶۵۰۶- جایگاه و مُدْخَلی<sup>۲</sup> کآمد کسریم
- ۶۵۰۷- و آن کبائر، قتل نفس است و زنا
- ۶۵۰۸- هم عُتُوق والدین<sup>۶</sup> و شُرْبِ خُمُر<sup>۷</sup>
- ۶۵۰۹- این کبائر باشد افعالی یقین
- ۶۵۱۰- کبر و حرص و عُجْب<sup>۹</sup> و انکار و حسد
- ۶۵۱۱- بل هر آنچه نهی شد در عقل و شرع
- ۶۵۱۲- نزد صوفی ذَنْبِ اکبر، غفلت است
- ۶۵۱۳- <sup>۳۲</sup> می‌نخواهید آنچه را از جاه و مال
- ۶۵۱۴- این تَمَنَّا باشد از بُخَل و حسد
- ۶۵۱۵- این بُؤَد بر قَسَمِ حق، اعتراض
- ۶۵۱۶- هست مردان را نصیبی در ثواب
- ۶۵۱۷- هم زنان را بهره‌ای باشد یقین
- ۶۵۱۸- این مُقَدَّر باشد از حق بهر خلق
- ۶۵۱۹- پس کنید از فضل او افزون طلب
- ۶۵۲۰- اوست دانا تا که باشد در عیان
- ۶۵۲۱- <sup>۳۳</sup> باز گردانندیم هر کس را به‌عین
- ۶۵۲۲- آنچه یعنی والدین و اقربا
- ۶۵۲۳- و آن که با سوگند پیمان بسته نیک
- ۶۵۲۴- بهره‌ او را دهید از سُدس مال
- آنچه زو مَنهَی<sup>۱</sup> شدید اندر کتاب  
در سرای خاصان بدهم مقام  
خاص باشد بر عقیف و بر خَلیم<sup>۳</sup>  
شرک و ظلم و غصب<sup>۴</sup> و قَذْف<sup>۵</sup> و هَم رِبا  
هم فرار از زُخْف<sup>۸</sup> کز حق گشته امر  
و آن چه اخلاقی است هم بشنو چنین  
بُغْض<sup>۱۰</sup> نیکان، ترک طاعت، خُلُقِ بَد  
دان کبائر جمله را در اصل و فرع<sup>۱۱</sup>  
تُرْكِ غفلت، اصل دین و طاعت است<sup>۱۲</sup>  
داده بر بعضی زفضلش ذوالجلال  
دل بسمیرد، زو شود گور این جسد  
هم دلیل بی رضایی و انقباض  
ز آنچه کردند از فواید اکتساب  
کسب کردند آنچه از دنیا و دین<sup>۱۳</sup>  
داده روزی هر کسی را قدرِ خلق  
تا بیخشد با سبب یا بی سبب  
مستحقّ فضل او از بسندگان  
مر «موالی» ز آنچه ماند از والدین  
ارث بگذارند بعد از خود به جا  
با شما اندر نصیب آمد شریک  
بر عهود است او گوّه در کلّ حال<sup>۱۴</sup>



۲- مُدْخَل: مکان و جا، مقام. نیکوتر آن است که در اینجا به معنی مکان حمل شود، زیرا که به کَرَم صفت شده‌اند. چنان که در سوره «دخان»، مکان به کَرَم وصف شده است (كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ).

۳- خَلِيم: بردبار و خویشترن‌دار.

۴- غَصَب: گرفتن مال کسی به زور و ستم و بر خلاف میل او تصرف نمودن.

۵- قَذْف: تهمت و افترا بستن.

۶- عُقُوقِ وَالِدَيْنِ: نافرمانی کردن، آزردهن پدر و مادر.

۷- شُرْبِ خَمْرٍ: خوردن مُسکرات.

۸- زُخْفٍ: رفتن به جنگ و جهاد.

۹- عُجْبٍ: خودپسندی.

۱۰- بُغْضٍ: کینه، دشمنی.

۱۱- |اختلاف در اینکه چه مواردی جزء گناهان کبیره است و نیز در تعداد آنها وجود دارد. ابن عباس هر چه را که در قرآن برای آن عقوبتی ذکر شده کبیره می‌داند. قومی، کبائر را گناهانی می‌دانند که «حدّ» بر آنها تعیین شده (مثل زنا، دزدی، قتل به ناحق، شرب خمر، قَذْفِ محصّنات) و گروهی نیز کبائر گناهانی را دانسته‌اند که در این جهان از آن تطهیر نیست. مثل تضییع نماز، سوگند به دروغ، کبر، عُجْب، سخن‌چینی، استهزای مردم، قمار، خیانت کردن، عقوق والدین، رشوت گرفتن در حکم و غیره. تعداد کبائر را نیز ۱۲، ۹، ۷، ۴ و ۲۰ گفته‌اند. عده‌ای گفته‌اند بزرگ‌ترین گناه بعد از شرک، نومیدی از رحمت خدا، ایمنی از مکر خدا و طمع بریدن از فرج فرستادن خداست. (از جلد دوم کشف الاسرار و عده‌الابرار).

۱۲- مفهوم بیت ۶۵۱۲ ← غفلت از یاد خدا، در نزد صوفیه، گناه کبیره محسوب می‌شود و پایه و اساس دین در باور آنان، ترک غفلت است.

|کبائر اهل صحبت در کوی طریقت، به زبان اشارت نوعی دیگر است و ذوقی دیگر دارد. از آنکه اهل خدمت دیگرند و اهل صحبت، دیگر. خدمتیان مزدوران‌اند و صحبتیان، مقرّبان.

طاعت خدمتیان، کبائر مقربان است، که گفته‌اند: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» و هم از این باب است سخن آن پیر طریقت که گفت: «رِیَاءُ الْغَارِفِینَ خَیْرٌ مِنْ إِخْلَاصِ الْمَرِیْدِیْنَ». و نشان کبائر اهل صحبت آن است که در عالمِ روش خویش، ایشان را گاهگاهی فترتی بیفتد که فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریت شود و حیات ایشان در معرض رسوم و عادات افتد و حقایق ایمان ایشان به شوائب اغراض و شواهد حظوظ خویش ممزوج گردد... بزرگان دین گفتند که مرد تا به سر این خطرگاه نرسد، و این مقام فترت باز نگذارد، پیر طریقت نشود و مرید گرفتن را نتشاید... (با تلخیص، از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۳- | آیه ۳۲ سوره نساء زمانی نازل شد که اُم سلمه به پیامبر عرض کرد: «یا رسول الله مردان را در راه خدا، جهاد است و زنان را نیست، تا لاجرم زنان را در میراث، نیمه مردان است، ای کاش ما نیز مانند مردان بودیم تا ما را نیز مزد جهاد بود و میراث تمام». در این آیه ذکر گردید که چنان که مردان را ثواب است در جهاد، زنان را ثواب است در پارسایی، خویشنداری و فرمانبرداری از شوهران. پس دریغ مدارید و این آرزو مکنید. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۴- مفهوم ابیات ۶۵۲۱ تا آخر ۶۵۲۴ | هرکس را عصبه‌ای است که آن عصبه از او میراث می‌برند. آن میراث که پدران و مادران و خویشان وی، برای او به جای گذاشته‌اند. براین تأویل، «والدان و اقربون» (در آیه ۳۳) مورثان‌اند، نه وارثان. تأویل دیگر این است که هر شخصی را عصبه‌ای است که از او باز می‌مانند و ارث می‌برند، آن عصبه، پدران و مادران و خویشاوندان‌اند. بر این تأویل «ما» (در آیه ۳۳) به معنی «من» است و والدان و اقربون وارثان‌اند. و آنان که عهد بسته‌اند و هنگام بستن عهد سوگند یاد کرده‌اند که در نصیب شریک باشند، سدس (۱/۶) مال است که باید به آنان داده شود که خداوند در همه امور شاهد و ناظر آنان است. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار). (عصبه: فرزندان و خویشان پدری).

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ  
مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است  
 عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ  
بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود نفقه دهند  
 قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ  
مطیع شوهران و در خیت آنان حافظ (حقوق آنها) باشند از آن رو که خدا هم (حقوق زنان را) حفظ فرموده است. و زنانی که از  
 نَشْوَاهِمْ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ  
نارمائی آنان (در حقوق همسری) بی‌مناکید باید نخست آنان را موعظه کنید  
 وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا  
و اگر باز مطیع نشدند) آنان را به زدن تنبیه کنید، چنانچه اطاعت کردند. دیگر راهی بر آنها مجوید،  
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا  
که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است. (۳۴)



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

﴿۳۴﴾

- |   |   |
|---|---|
| هم بسدین سان عسقل‌ها بر نفس‌ها <sup>۱</sup> | ۶۵۲۵- مردها باشند قائم بر نسا                         |
| خاصه اندر عقل و ایمنان و ثبات               | ۶۵۲۶- نی ز وجهی بلکه از کُلِّ جهات                    |
| داد بسعضی را به بعضی برتری                  | ۶۵۲۷- حقی تعالی از کُمالِ داوری                       |
| داد از هر راه، خلاقِ جهان                   | ۶۵۲۸- مرد را یعنی فزونی بر زنان                       |
| که کنند انفاق از اموالشان                   | ۶۵۲۹- زان یکی از فضل‌ها در حالشان                     |
| که به فرمان‌اند از پروردگار                 | ۶۵۳۰- پس زنان قابل شایسته کار                         |
| عرض خویش و مال ایشان را به جان              | ۶۵۳۱- حافظ‌اند اندر غیاب شوهران                       |
| حقی تعالی از معایب در پناه                  | ۶۵۳۲- بر هر آنچه داشت آنها را نگاه                    |
| یعنی آگاهیدشان از حال و روز                 | ۶۵۳۳- و آن که می‌ترسید زایشان از نَشْوَز <sup>۲</sup> |
| از قرینه گرسناسی جای علم                    | ۶۵۳۴- باشد اینجا خوف بر معنای علم                     |
| هست رفتارش ز نظم و خزم <sup>۳</sup> ، دور   | ۶۵۳۵- یعنی اردانی که آن زن در امور                    |

تا شود نرم از کلامی دلپسند	۶۵۳۶- اول ایشان راست لازم وعظ و پند
باز زایشان دوری، اعنی از چِماع	۶۵۳۷- در مَضاجع <sup>۴</sup> پس نماید انقطاع
بعیدشان بر کوفتن سازید نرم	۶۵۳۸- زآن، برودت تا مگر گردند گرم <sup>۵</sup>
نی که جایی بشکنند زایشان به کوب <sup>۶</sup>	۶۵۳۹- یعنی ایشان را زدن باید به چوب
بل به قدری کاوست اندازه حدود	۶۵۴۰- تا نیفتد از جمال و از نمود

### در بیان سلوک با نسوان

ور نسه اجرای مَحَبَّتِ اَقْدَم است	۶۵۴۱- این قَدَر هم بهرِ نَظْمِ عَالَم است
خُلُقِ زَنِ گَر خَار باشد، گُل شود	۶۵۴۲- از مَحَبَّتِ سَنگ و گِل، سَنبل شود
پس مَجوید از بهانه ره، برآن	۶۵۴۳- پس اگر فرمان برند از شوهران
رَفِسته رَفِسته، کج شود بنیادها	۶۵۴۴- کز بهانه جویی و ایرادها
چون که شد معلوم، جُرم از مرد بود	۶۵۴۵- ای بسا زن کو ز شوهر سرد بود
حَق <sup>۷</sup> ز مرد و زن علی است و کبیر	۶۵۴۶- زیر دستند از چه ایشان یا اسیر
خواهد از ظالم کشیدن انتقام	۶۵۴۷- گر رود ظلمی به کس در هر مقام
نی که بپند روز و شب، زو رنج و درد	۶۵۴۸- گفت باید زن کند تمکینِ مرد
تازیانه، در جزا گیرد تبت	۶۵۴۹- من بر اینم، گر زنی بر مَرکَبت
سخت‌گیری از پی بیش و کمی	۶۵۵۰- تا چه جای زن، که بر وی هر دمی
نوبتی هم بیم ده و اعراض کن	۶۵۵۱- در غلط، صد بار از او اغماض کن



۱- [آیة ۳۴ سوره نساء، در شأن «سعد بن ربیع بن عمر و الانصاری» نازل شد که زن او نافرمانی کرد و نشوز نمود. سعد لطمه‌ای بر او زد و همسرش (حبیبه) به خشم رفت و به خانه پدر خود بازگشت. پدرش پیش پیامبر (ص) رفت و از سعد شکایت نمود و گفت: «دختر



گرامی خویش را فراش وی ساختم، و او را بزد. رسول (ص) گفت: او را بر شوهر قصاص است. حبیبه رفت تا قصاص خواهد. پیامبر او را باز خواند و گفت: توقّف کن تا جبرئیل فرود آید و از آسمان حکم آرد. آن ساعت جبرئیل آمد و این آیه را آورد. مفهوم آیه آن است: مردان بر زنان مسلط‌اند و بر سر ایشان بداشته، تا ایشان را تأدیب و تعلیم کنند و آنچه صلاح ایشان است به ایشان می‌نمایند و میان ایشان قصاص نیست مگر در نفس و در جرح. و مردان را بر زنان فضل است به افزونی عقل، دین، یقین، قوّت عبادت، کمال شهادت، استحقاق نبوّت و خلافت و امارت، ودیت و میراث دو چندان زنان، و طلاق در دست مردان، و زنان را یک شوی و مردان را چهار زن،... و مردان را بیرون شدن و جهاد کردن. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار).

۲- نُشُوز: نافرمانی کردن زن از شوهر و ناسازگاری با او.

۳- حَزْم: عاقبت اندیشی.

۴- مَضَاجِع: (جمع مَضْجَع): خوابگاه‌ها.

۵- تا شاید بر اثر این کار، سردی رابطه زناشویی به گرمی بدل شود و زنان دست از نافرمانی بردارند.

۶- کُوب: صدمه، آسیب.

۷- حَقَّق: خداوند.

۸- اِغْمَاض: گذشت کردن، ندیده گرفتن.

۹- اِعْرَاض: دوری کردن.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ

و چنانچه بیم آن دارید که نزاع سخت

بَيْنَهُمَا فَاذْعَبُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ

بین آنها پدید آید، از طرف کسان مرد و کسان زن <sup>ط</sup> داوروی برگزینید <sup>ط</sup> که آنها

يُرِيدُوا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا

مقصود اصلاح داشته باشند خدا میان ایشان موافقت و سازگاری برقرار کند که خدا دانا و آگاه است. (۳۵)

۳۵) وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

و خدای یکتا را پرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگویید و نسبت به پدر و مادر

إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ

و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه

ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ

دور و نزدیک و دوستان موافق و

وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ مَنْ

و مغلدران و بندگان که زیر دست تصرف شمایند <sup>ط</sup> نیکی کنید، که خدا مردم

كَانَ مُحْتَالًا فَخُورًا ۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ

متکبر خودپسند را دوست ندارد. (۳۶) همان گروه که بخل می ورزند

النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ

و آنچه را که خدا از فضل خود به آنها بخشیده از آیت و احکام آستری

مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۳۷)

و ما برای کافران عذابی عوار کننده <sup>ط</sup> مهیا داشتیم. (۳۷) کسان می کنند.

کسان می کنند.

۳۵) مُصْلِحًا أَنْگیزید بهر اتِّفَاقِ

مصلحتان بدهند بر وجه حسن

حَقِّ دهد مابین ایشان ائتلاف

تا چه باشد مصلحان را در ضمیر

شَرِّکِ هم نارید بر چیزی به حق

هم به خویشان و به درویشان به عین

۳۵) ۶۵۵۲- بینشان، و هیچ ترسید از «شِقَاق»<sup>۱</sup>

۶۵۵۳- تا میانجی ز اهل مرد و ز اهل زن

۶۵۵۴- مگر که خواهی از میان خیزد خلاف

۶۵۵۵- حق به نیت هاست دانا و خبیر

۳۶) ۶۵۵۶- بندگی حق کنید از هر نَسَقِ<sup>۲</sup>

۶۵۵۷- هم کنید احسان و بِرِّ<sup>۴</sup> بر والدین

۶۵۵۸- باز بر همسایگان منتسب <sup>۵</sup>	کسه بُسَدند از راه نسبت منتخب
۶۵۵۹- ذی‌جواری بازگویی نسبت است	باز یاری کو امین صحت است
۶۵۶۰- شاید او باشد رفیق و همسفر	یسا شریک اندر تعلم در سیر
۶۵۶۱- یا که زن یا خادمی باشد خلیل	هم‌چنین نیک است بر ابن‌السبیل <sup>۶</sup>
۶۵۶۲- آن که دور است از دیار و از نصیب	اندر آن شهرند مسکین و غریب
۶۵۶۳- هم پرستاران که عبد و برده‌اند	آن به مالکیت به دست آورده‌اند
۶۵۶۴- حق ندارد دوست، اهل کبر و ناز	که خرامند از ره فخر و مجاز
۶۵۶۵- ننگشان از والدین و اقرباست <sup>۷</sup>	یا ز همسایه فقیر و بی‌نواست
۶۵۶۶- فخر کردن بر عبید <sup>۸</sup> و بر فقیر	غفلت و تاریکی آزد در ضمیر
۶۵۶۷- رفته رفته تا که آن خلق بدش	سازد از درگاه عزت مُرتدش
۶۵۶۸- و آن بخیلانی که هم بر زید و عمرو <sup>۹</sup>	می‌کنند از بخل خود بر بخل، امر
۶۵۶۹- می‌پوشند آنچه را پروردگار	داده بر ایشان ز فضل بی‌شمار
۶۵۷۰- شکرشان بر نعمت و افضال ارب	گشت انکار از رسول منتخب
۶۵۷۱- ما شدیم آماده هم در یوم دین	کافران را بر عذابی بس مُهین



- ۱- شِقاق: ناسازگاری، اختلاف و نزاع.
- ۲- مُصْلِح: آشتی دهنده، حَکَم، (منظور دو مرد عادل است، یکی از قبیله زن و یکی از قبیله مرد).
- ۳- نَسَق: ترتیب، نظم.
- ۴- بَرّ: نیکویی.
- ۵- مُنْتَسِب: دارای نسبت، خویشاوند.
- ۶- ابْنِ السَّبِيل: رهگذر (چه توانگر باشد و چه درویش، اگر بر کسی فرود آید بر آن کس سه روز حق مهمانی است و پس از سه روز، صدقه است). پیامبر (ص) فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَ زَكَاةُ الدَّارِ بَيْتُ الضِّيَافَةِ» (بر هر چیزی زکاتی است و زکات خانه، پذیرایی از میهمان است).

۷- اقربا: خویشاوندان، نزدیکان. در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: «مختال» کسی است که از توجه به غیر، سرباز زند و تکبر بورزد... و تسلیم کسی نشود حتی به پدر و مادر روحانی... پس مختال حقیقی کسی است که برای والدین روحانی اش تواضع نکند.

۸- عبید: (مصغر عبد)؛ بنده کوچک.

۹- بخل: در شرع، منع واجب از مال است و در عرف به معنی منع بخشش مال به مستمند (بخیلان در این بیت و آیه مربوط به آن، جهودان اند که در مال خود بخیلی کرده و در طاعت خدا هزینه نمی کردند و به انصار می گفتند که شما بر رسول خدا نفقه نکنید زیرا فقیر می شوید.

۱۰- افضال: بخشش.

۱۱- مهین: خوار کننده.



وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا

وَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا

وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا

وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا

وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا

- ۶۵۷۲- آن کسان که می‌کنند انفاق مال<sup>۳۸</sup>  
 ۶۵۷۳- یعنی از بهر نمود مردمان  
 ۶۵۷۴- نی به حق دارند ایمان از یقین  
 ۶۵۷۵- هست هم چون بخلشان انفاقشان  
 ۶۵۷۶- هر که شیطان است یار و محرّم  
 ۶۵۷۷- چه زیان بود از به حق بی‌معذرت<sup>۳۹</sup>  
 ۶۵۷۸- هم کنند انفاق از میل و رضا  
 ۶۵۷۹- حق بُود آگاه بر اسرارشان  
 ۶۵۸۰- تا کسی گوید که ما را هم به کار  
 ۶۵۸۱- یا کنی آن‌سان که خود خواهی چنان  
 ۶۵۸۲- او نکرده جبر بر کس در خطاب  
 ۶۵۸۳- آنچه نَبُود در قبول آن ضرر،  
 ۶۵۸۴- حَزْم<sup>۵</sup> نَبُود گر تو زان باشی ملول  
 ۶۵۸۵- او نکرده جبر در تکلیف خود  
 ۶۵۸۶- حق نخواهد کرد قدر وزن مور<sup>۴۰</sup>  
 ۶۵۸۷- ور بُود نیکی، دو چندانش کند  
 ۶۵۸۸- پس دهد اجری بزرگ از نزد خویش  
 ۶۵۸۹- پس چگونه است از بیاریم از اُمم<sup>۴۱</sup>  
 ۶۵۹۰- از اُمم یعنی رسولان را گواه  
 ۶۵۹۱- تا که هر پیغمبری بر اُمتی  
 ۶۵۹۲- شاهد ایشان تو باشی در مقال  
 ۶۵۹۳- تا که باشد زین گواهی‌ها خجل
- بر رِیسا، نی بر رضای ذوالجلال  
 تا ببینندش که او باشد چنان  
 نی به روزِ آخرت و اجرای دین  
 بازگونه<sup>۲</sup>، سیرت و اخلاقشان  
 بد بُود بی‌شک قرین و همدمش  
 آورند ایسمان و روزِ آخرت؟  
 زان‌چه روزی کرده ایشان را خدا  
 می‌کند دعوت نسه بر اجبارشان  
 چه زیان دارد کنی گسر واگذار؟  
 مُهر برداری ز چشم و گوشمان<sup>۴</sup>  
 تا کسی گوید ز جبرش این جواب  
 بلکه هست امکان نفعش بیشتر،  
 گویی از حق نیست توفیق قبول  
 تا تو کردی جبر اندر نیک و بد  
 بر خلائق ظلم و جور اندر امور  
 گر گلی باشد گلستانش کند  
 بر کسی کاعمال نیک آورده پیش  
 شاهد و شاهد تو را بر جمله هم<sup>۷</sup>  
 بر رسولان هم، تو را، بی اشتباه  
 شاهی باشد به جرم و طاعتی  
 هم به جمع علم و احکام و کمال  
 بر خصال و کرده خود منفعل



۱- منظور، منافقان و قومی از مشرکان مکه است که بر عداوت پیامبر (ص) هزینه می‌کردند و نیز افرادی که ریاکارانه به انفاق می‌پرداختند.

۲- بازگونه: بازگون، واژگون، سرنگون.

۳- بی‌معذرت: بی‌عذر و بهانه.

۴- مفهوم ابیات ۶۵۸۰ و ۶۵۸۱ خداوند که از اسرار خلاق آگاه است به اجبار و اکراه آنان را به بندگی خود دعوت نمی‌کند تا آنها هم بگویند که چه زیانی دارد اگر کار ما را به خودمان واگذاری و یا آن‌گونه که خودت می‌خواهی مهر و حجاب از سمع و بصرمان برداری و در واقع برای خداوند تعیین تکلیف نمایند.

۵- خزم: آگاهی.

۶- «ذره» را در آیه ۴۰ به چند صورت معنی کرده‌اند. ابن عباس آن را مورچه‌ای که از آن کوچک‌تر نباشد گفته است. گروهی آنچه را که وقتی آفتاب از روزنه‌ای می‌تابد و به صورت معلق در هوا دیده می‌شود ذره نامیده‌اند.

۷- [آیه ۴۱ سوره نساء و ابیاتی که در مورد آن آمده است، تعظیم است که به لفظ تعجب گفته شده و در ضمن آن توبیخ منافقان و جهودان است: چگونه بُود حال آن جهودان و منافقان در آن روز بزرگوار و عظیم رستاخیز، که از هر امتی در هر دوری که بودند پیامبر ایشان را بیاوریم تا بر امت خویش گواهی دهند نیکان را بر نیکی و بدان را بر بدی و تو را نیز بیاوریم ای محمد تا بر این کافران مکه و منافقان مدینه (و عموم کافران و منافقان) گواهی دهی که چه کارهای ناروا کردند و چه ناسزاها گفتند!

عبدالله مسعود گفت: پیامبر مرا فرمود که از قرآن چیزی برخوان. سوره نساء بر خواندم و به اینجا رسیدم که: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا...» گریستن بر رسول (ص) در افتاد، آن‌گاه گفت: بس، که خواندی. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

يَوْمَئِذٍ يُودُّ الَّذِينَ

در آن روز آنان که

كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ

به راه کفر رفته و نافرمانی رسول کردند آرزو کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و از خدا

اللَّهُ حَدِيثًا <sup>۴۲</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ

سخنی پنهان نتواند کرد (۴۲) ای اهل ایمان! هرگز در حال

وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي

ستی به نماز نباید تا بدانید چه می‌گویید (و چه می‌کنید) و نه در حال جنابت (به مساجد آید) مگر آنکه

سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ

رهگذر باشید تا وقتی که غسل کنید و اگر بیمار بودید یا آنکه در سفر باشید یا

أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً

فضاء حاجی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیافتید

فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ

پس به خاک پاک تیمم کنید آن گاه صورت و دستها را (بدان) مسح کنید، که

اللَّهُ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا <sup>۴۳</sup>

خدا بخشنده و آمرزنده است. (۴۳)

۴۲

- ۶۵۹۴- دوست دارند اندر آن روز مهول<sup>۱</sup>
- ۶۵۹۵- ارض گردد راست ایشان را به رو
- ۶۵۹۶- تا نبینند آن چنان روز ورود
- ۶۵۹۷- خاک را خواهند بهر خود پناه
- ۶۵۹۸- نسه حدیثی را بپوشند از خدا
- ۶۵۹۹- چون توان پوشید کماعضا شاهدند
- ۶۶۰۰- مؤمنان گیرید دوری از نماز <sup>۴۲</sup>
- ۶۶۰۱- تا بدانید آنچه می‌گویید خود
- ۶۶۰۲- در جنابت<sup>۵</sup> هم‌چنین باشید دور
- آنکه کافر گشت و عاصی بر رسول
- بر زمین یعنی شوند از غم فرو
- نشوندی و آن شهادت از شهود
- زانفعالی<sup>۲</sup> که بر ایشان یافت راه
- در حضور انبیاء و اولیا
- زامر حق بهر گواهی آمدند؟<sup>۳</sup>
- گاه مستی تا به هوش آید باز<sup>۴</sup>
- در شما باشد شعور نیک و بد
- از نماز و مسجد إلا در عبور

۶۶۰۳- جز ز بعد از غسل و تطهیر بدن	کاست واجب در نماز بی سخن
۶۶۰۴- گر که باشید از مساجد رهگذر	بسا جنابت، نیست باکی در اثر
۶۶۰۵- و رَجُوبٌ باشد مسافر یا علیل	ز آب، ممنوع است و معذور آن خلیل،
۶۶۰۶- بر طهارت نیست قادر ز آبِ پاک،	پس تَسِیْمٌ بایزش کردن به خاک
۶۶۰۷- هم چنین از خاک در دفعِ فضول	مر تَسِیْمٌ جایز آمد شد قبول
۶۶۰۸- و آن بُود از خاک مَسْحِ دست و رو	کافی است آن نیز از غسل و وضو
۶۶۰۹- لیک جایی کآب می ناید به دست	زخم و رنجی در بدن یا هیچ هست
۶۶۱۰- حق به هر کاری دلیل بنده است	خلق را بخشنده و آمرزنده است
۶۶۱۱- کار خلق از راه غفران سهل کرد	تا نباشد عُسر و عیبی بهر مرد
۶۶۱۲- دَرَج، سی حکم اندر این یک آیت است	لیک ما را نی به شرحش حاجت است



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱- مَهول: هولناک، پر بیم و خوف.

۲- اِنْفَعَال: شرمندگی.

۳- ادر آن روز هولناک (روز قیامت)؛ منافقان و مشرکان که از استوار داشتن رسول (ص) و پذیرفتن رسالت او سرکشی نموده بودند، آرزو می کنند که ای کاش زمین را با آنان هم سطح و یکسان و ایشان را خاک کنند (وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا)، آیه ۴۰ سوره نساء. ابن عباس می گوید: مشرکان در قیامت چون بینند که خداوند گناهان اهل اسلام را می آمرزد ولی شرک را نمی آمرزد، گویند: ما نیز اهل گناه بودیم نه اهل شرک و خداوند می فرماید: کجایند آن شریکان شما با من که می گفتید به دروغ؟ و مشرکان می گویند: به الله، خداوند ما، که ما هرگز از انبازگیران با خدای نبوده ایم. آن گاه مَهر بر دهان های ایشان نهند و دست ها و پاهای ایشان گویا نمایند تا کرده های ایشان هم را باز گویند. آن گاه است که اینان آرزو کنند که با زمین یکسان شوند و از خدا هیچ چیز را نتوانند که کتمان نمایند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- آیه ۲۳ سوره نساء پیش از آیه تحریم خمر آمده است. سُکر، مستی است و مستی بر



تفاوت است و مستان مختلف‌اند. یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حبّ دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی این، از همه صعبت‌تر است زیرا خویشتن دوستی مایه بیگانگی است و اصل همه تاریکی‌ها، او که از خمر مست است و در آن ترسان و از بیم عقوبت، لرزان، غایت کار او حرقت است در آتش عقوبت، گرش نیامرزد و باشد که خود، بیامرزد که گفته است: «ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» اما آن کس که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است و مایه وی زیان و عمل وی بر تاوان، در خطر استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). (رعونت: سستی، کم عقلی و خودرایی).

۵- جنابت: حالت انسان بعد از مقاربت یا انزال منی که غسل بر او واجب می‌شود.

الْم تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ أُوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ

آیا ندیدی و نگریستی به (حال) آنان که اندک بهره ای

۴۴

الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ

از علم کتاب یافتند که خریدار ضلالت هستند و می‌خواهند که شما (اعمال ایمان) نیز گمراه شوید. (۴۴)

۴۵

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا

و خدا داناتر است به دشمنان شما، و همین بس که خدا دوستدار و یاور (شما) باشد. (۴۵)

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَٰةَ عَنْ مَّوَاضِعِهَا وَيَقُولُونَ

مگرومی از یهود کلمات (خدا) را از جای خود تغییر داده و می‌گویند

سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاَسْمَعُ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لِيَّا بِالسِّنْتِهِمْ

(فرمان خدا را شنیدیم و (از آن) سر پیچیم و) به جسارت می‌گویند (بشنو که (کافر) ناشنوا باشی: گویند ما را درحایت کن، و گفتار ایشان زیانباری

وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَاَنْظُرْنَا

و طعت و تسخر به دین است. و اگر (به احترام) می‌گفتند که ما (فرمان حق را) شنیدیم و (تورا) اطاعت کنیم و تو نیز (سخن ما) بشنو و به حال ما بنگر.

لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلٰكِن لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ

هر آینه آنان را نیکوتر بود و به صواب نزدیکتر، لیکن چون کافر شدند خدا آنها را لعنت کرد، و به جز اندکی ایمان

الْاَقْلِيَا ۚ

نخواهند آورد. (۴۶)

کز کتاب است آن خسیسان<sup>۱</sup> را نصیب  
 هم شما را دور خواهند از سبیل<sup>۲</sup>  
 بر شما در دفع دشمن یاور است  
 هم بُوَد کفافی ز بهر یآوری  
 می بگردانند از موضع، کَلَم<sup>۳</sup>  
 هر سخن تحریف می کردند زود  
 هست چون تحریفِ تورات از مقام  
 منحرف کردند از وضعش یهود  
 می کنند از مسیل و رأی خویشان  
 بسود نافرمانی اندر حولشان  
 لیک فرمان کی بریم از بیش و کم؟  
 طاعنان از «رَاعِنَالِیًّا»<sup>۸</sup> بُدند  
 ز آن که او را نیست مغزی در سخن  
 قصد ایشان بود طعن و احتیال<sup>۹</sup>  
 لیک بساطن بود مقصود دگر  
 لیک بُد مقصود، استهزا به دین  
 هم مطیعیم آنچه گفتی از خدا  
 بود «وَأَنْظُرْنَا» مر ایشان را تمام  
 لعنت حق بودشان در کفر نیک<sup>۱۰</sup>  
 یک موحّد هست بیش از عالمی

۶۶۱۳- هیچ آیا دیدی آنان ای حبیب<sup>۴۴</sup>  
 ۶۶۱۴- گمراهی را می خردند از هر قبیل  
 ۶۶۱۵- حق بر اعدای شما داناتر است<sup>۴۵</sup>  
 ۶۶۱۶- دوستی را حق بس است از برتری  
 ۶۶۱۷- ز آن کسانی کز عناد و از یستم<sup>۴۶</sup>  
 ۶۶۱۸- از پیمبر می شنیدندی یهود  
 ۶۶۱۹- آمد این آیت که تحریف کلام  
 ۶۶۲۰- نَعَبْتِ<sup>۴</sup> احمد هر چه در تورات بود  
 ۶۶۲۱- هم چنین تحریف قولِ مؤتمن<sup>۵</sup>  
 ۶۶۲۲- شد «سَمِعْنَا وَ غَضِبْنَا»<sup>۶</sup> قولشان  
 ۶۶۲۳- یعنی اقوال تو بشنیدیم هم  
 ۶۶۲۴- دَم ز «وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ»<sup>۷</sup> می زدند  
 ۶۶۲۵- یعنی آن را بشنو و باور مکن  
 ۶۶۲۶- «راعنا» را بر دو وجه است احتمال  
 ۶۶۲۷- ظاهرش یعنی که در ما درنگر  
 ۶۶۲۸- بر زبانشان بود نرمی ها چنین  
 ۶۶۲۹- ور که می گفتند بشنیدیم ما  
 ۶۶۳۰- هم به جای راعنا اندر کلام  
 ۶۶۳۱- بهر ایشان خیر و «أَقْوَمَ» بود لیک  
 ۶۶۳۲- پس از ایشان نگروند «إِلَّا» کمی



۱- خسیسان: افراد فرومایه و پست.

۲- [آیه ۲۴ سوره نساء در شأن جهودان است که پیش از بعثت محمد (ص) به او ایمان

داشتند اکنون آن ایمان را به تکذیب نمودن او فروختند و گمراهی را بر هدایت اختیار نمودند و تحریف و تبدیل در صفت وی آوردند و می‌خواهند که شما مؤمنان را نیز گمراه کنند تا شما نیز تحریف و تبدیل آنان را بخرید.

۳- کَلِم: (در بیت ۶۶۱۷ بنا بر ضرورت شعری کَلِم خوانده می‌شود)؛ سخنان خداست در نبوت محمد (ص) در کتاب تورات.

۴- نَعْت: وصف، صفت.

۵- مُؤْتَمَن: از صفات باری تعالی. امین گرفته شده و اعتماد کرده شده.

۶- رجوع شود به معنی آیه ۴۶.

۷- رجوع شود به معنی آیه ۴۶.

۸- مفهوم ابیات ۶۶۲۲ تا آخر ۶۶۲۴ | ← جهودانی که پیش از بعثت پیامبر به او ایمان داشتند اما بعد از بعثت، تورات را تحریف می‌نمودند و آنچه را که در تورات درباره محمد (ص) بود از حقیقت منحرف می‌ساختند، به ظاهر می‌گفتند که فرمانبرداریم اما در دل می‌داشتند که فرمان نبریم و سرکشیم، آنها می‌گفتند بشنو که کاش نشنوی و به طعنه می‌گفتند «راعنا» و این به زبان عرب از طریق مراعات است اما با گردانیدن زبان عربی به زبان عبری در سخن، هجو است و سب، که از رعونت بر گرفته‌اند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۹- احتیال: حيله، مکر و فریب.

۱۰- مفهوم ابیات ۶۶۲۹ تا آخر ۶۶۳۱ | ← اگر آن جهودان به جای «عَصِينَا»، «أَطَعْنَا» می‌گفتند و به جای «راعنا»، «إِسْمَعْ وَ أَنْظِرْنَا» (فرمان حق را شنیده تو را اطاعت می‌کنیم) ایشان را به بود و به عدل و صواب‌تر، از تحریف که آوردند و طعن که کردند و در نتیجه، خداوند آنان را لعنت فرمود. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوَوْا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شد به فرآینی که فرستادیم

مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا

که مصدق تورات و انجیل شماست ایمان آورید پیش از آنکه بر چهره هایشان (از اثر ضلالت) خط بخشانیم و آنها را

عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ

و از همون کنیم یا مانند اصحاب سبت بر آنها لعنت و عذاب فرستیم و (برسید که) قضای

اللَّهِ مَفْعُولًا ۗ ٤٧ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ

خدا واقع شدنی است. (۳۷) محققاً خدا گناه شرک را نخواهد بخشید و سواي شرک را

ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

برای هر که خواهد می بخشد و هر کس که شرک به خدا آورد به دروغی که بافته گشاهی بزرگ مرتکب شده است. (۳۸)



مركز تفتاب كويت

- |   |   |
|---|---|
| ۶۶۳۳- ای کسان که داده شد از حق کتاب             | بگر شما، آرید ایمان بی عتاب <sup>۱</sup>  |
| ۶۶۳۴- بر هر آنچه ما فرستادیم آن                 | بر رسول و بسنده خود از بیان               |
| ۶۶۳۵- و آن موافق هست با چیزی که بود             | با شما یعنی که تورات، ای یهود             |
| ۶۶۳۶- قبل از آنکه رویتان را منطمیس <sup>۲</sup> | ما کنیم اعنی که محو و منعکس               |
| ۶۶۳۷- پس بگردانیم آن را بر قفا                  | زایبل اعنی گردد استعدادها                 |
| ۶۶۳۸- یا کنیم آن فرقه را لعنت چنان              | که به اهل سبت و «اصحاب» آمد آن            |
| ۶۶۳۹- امر حق مفعول یعنی کائن <sup>۳</sup> است   | گشت خواهد واقع آنچه کائن <sup>۴</sup> است |
| ۶۶۴۰- حق به غیر از شرک از هر کس که خواست        | هر گشاهی را ببخشد گر سزاست <sup>۵</sup>   |
| ۶۶۴۱- و آن که بگرفته است انبازی به او           | بگر گشاهی بس بزرگ آورده رو                |
| ۶۶۴۲- شرک اندر نزد اهل معرفت                    | ذنب نبود سوء ذات است و صفت                |
| ۶۶۴۳- گفت ز آن رو ذنب را بخشیم تمام             | لیک مشرک نیست مغفور از کلام               |
| ۶۶۴۴- ز آن که آن شیئیت شیء است و بس             | نی فیعالی کآن شود زایل زکس                |

۶۶۴۵- هست ممکن جامه را کردن بَدَل نی که تن یا شکل را اندر مثل

۶۶۴۶- شرک انکار از وجود واجب است نی ذنوبی کآن به رحمت جاذب است ۶



۱- عِتَاب: سرزنش، درشتی کردن.

۲- مُنْطَمِس: محو شونده، فرونشیننده، از «طَمَس» به معنی محو نمودن چشم و بینی و دهان و ابرو، از صورت. [گفته‌اند که پیامبر (ص) با دانشمندان جهود سخن گفت و به آنان فرمود: از خدا بترسید و مسلمان شوید، که شما می‌دانید که من راست می‌گویم و آنچه آوردم، حق است و راست. آنان منکر شدند و بر کفر خویش اصرار کردند و آیه ۴۷ سوره نساء نازل گردید که: ای اهل تورات به محمد و قرآن که فرو فرستادیم ایمان آورید (که گواه آن تورات است که با شماست) قبل از اینکه چهره‌هایتان را طمس نمایم و چشم و ابرو و بینی و دهان را از آن محو کنیم و آن‌گاه آن روی‌های صورت سبُرده را به پشت سرتان برگردانیم و یا شما را لعنت کنیم آن‌گونه که اصحاب سَبِیت (خداوندان شنبه، که ماهی گرفتند در روزهای شنبه) را لعنت نمودیم.

و می‌گویند که این وعده در حق جهودان باقی است و منتظر که پیش از قیامت به ایشان خواهد رسید. و گروهی گفته‌اند که این وعده به آن شرط بود که از ایشان هیچکس مسلمان نشود اما چون عبدالله سلام و اصحاب او و کعب احبار مسلمان شدند این عقوبت را از باقی برداشتند.

مفسرینی نیز گفته‌اند که طمس ایشان، ارتداد شان بود که بعد از مبعث پیامبر (ص) روی دل از آن هدئی و بصیرت که در آن بودند برگردانیدند و در کفر و ضلالت ماندند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۳- کائن: موجود، وجود دارنده.

۴- کابین: پنهان، مخفی.

۵- [علی (ع) فرمود: در همه قرآن آیه‌ای امیدوار کننده‌تر از آیه ۴۸ سوره نساء نیست و معنی این آیه این است که الله تعالی شرک را نمی‌آمرزد، یعنی کسی را که در شرک و کفر بمیرد

نمی‌آمزد، اما کسی که از شرک توبه کند و در اسلام بمیرد در تحت این آیه قرار نمی‌گیرد که جای دیگر گفت: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ...» (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار). معنی کامل آیه مورد اشاره (آیه ۲۸ سوره انفال) آن است: به کسانی که کفر ورزیده‌اند، بگو: اگر (از کفر) باز ایستند (و اسلام بیاورند) آنچه گذشته، بر آنها بخشوده می‌شود و اگر (به کفر) باز گردند به یقین طریقه ما (که نابود ساختن طاعنان است) با پیشینیان گذشته است (با اینان نیز پیش می‌گیریم).

۶- مفهوم ابیات ۶۶۴۲ تا آخر ۶۶۴۶ در نزد اهل معرفت، شرک به مراتب عظیم‌تر و اساسی‌تر از گناه است زیرا که در واقع انکار ذات و صفات حق است، از آن رو خداوند فرمود که تمامی گناهان را به جز شرک می‌بخشم زیرا شرک به صورت فعل و عملی نیست که زایل شدنی باشد؛ مانند لباسی که فرد می‌تواند آن را عوض کند اما بدن و ظاهر خود را نمی‌تواند و شرک انکار وجود واجب الوجود است به گناهی که رحمت خداوند آن را شامل گردد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِلَّهِ يَزُكِّي مِنْ يَشَاءِ

خداست که هر که را خواهد از رقاب پاک و منزّه دارد

نمی‌بینی آنان را که دعوی پاکدلی

وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

بگر چگونه بر خدا دروغ می‌بندد

و به قدر خبلی (رشته خرما) به کسی ستم نشود. (۴۹)

وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا

ندیدی آنان که بهره ای از

و همین (تفرا) پس گناهی آشکار است. (۵۰)

مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ

چگونه به (جان) جبت و طاغوت می‌گروند و دوباره

کتاب آسمانی داشتند (یعنی جهردان)

لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

که راه آنان به صواب نزدیکتر از طرفه اهل ایمان است. (۵۱)

کافران مشرک می‌گویند

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

و هر که را خدا لعن کند دیگر مددکار و بازوی برای او نخواهد یافت. (۵۲)

این گروهند که خدا آنان را لعنت کرده

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

مگر آنان که از احسان به خلق به هسته خرما می‌بخشند بهره ای از ملک شما نخواهند یافت. (۵۳)

مگر آنان که از احسان به خلق به هسته خرما می‌بخشند بهره ای از ملک شما نخواهند یافت. (۵۳)

پاک چون خوانسند از رجس و خطا	۴۹ ۶۶۴۷- هیچ دیدی آنکه نفس خویش را
هرکه را خواهد بدون هر ستم	۶۶۴۸- پاک سازد بلکه ذاتِ ذوالکرم
این یهودان از تقلب و ز خطا	۵۰ ۶۶۴۹- بین چه سان بندند بر حق افترا
جرم شب را روز ببخشد باز، زب	۶۶۵۰- که ببخشد جرم روز ما به شب
وین بُود روشن گناهی، و آگهیم <sup>۱</sup>	۶۶۵۱- یا در اینکه ما خود ابناء اللّٰهیم
کز کتاب آن قوم را بودی نصیب	۵۱ ۶۶۵۲- هیچ ایشان را تو دیدی ای حبیب
دیویشان کرد از مسی طاغوت مست	۶۶۵۳- چون شدند از بعد ایمان بت پرست
نفس اماره است اصلش بی‌گزارف <sup>۲</sup>	۶۶۵۴- هست بس در چبّت و طاغوت اختلاف
صورتش آن ساحران و کساهدان	۶۶۵۵- چبّت نفس و آرزو طاغوت دان
مستفق گشتند هم بسا مشرکین	۶۶۵۶- آن یهود از بغض احمد و اهل دین
بسا گروه مشرکین یعنی یهود	۶۶۵۷- بت پرستیدند ایشان در عهود
از مسلمانی که رسم دیگر است	۶۶۵۸- این چنین گویند کاین دین بهتر است
از رهگی کساحمد نموده اختراع <sup>۳</sup>	۶۶۵۹- بت پرستی هست بهتر در شیاع
نیست یسار، آن را که حق فرموده طعن	۵۲ ۶۶۶۰- این کسانند آنکه حقشان کرده لعن
چون خدا شد خصم، دیگر نیست راه	۶۶۶۱- آن گسریزد از اعدای <sup>۴</sup> برآله
یا رسد مُلک این بخیلان را قریب	۵۳ ۶۶۶۲- یا که ایشان راست از شاهی «نصیب»
کسه نیی گردند و شاه اندر بلاد	۶۶۶۳- بُد یهودان را بدین نوع اعتقاد
از تَقیر است اندک اعطاشان نه بیش <sup>۵</sup>	۶۶۶۴- پس شوند از شاه هم بر زعم خویش



۱- مفهوم ابیات ۶۶۴۷ تا آخر ۶۶۵۱- [یهودان به دروغ خود را بی‌عیب و پاک می‌نمایاندند و گاه بچه‌های کوچک خود را نزد پیامبر (ص) می‌بردند و می‌گفتند: ای محمد ایشان را هیچ گناهی هست؟ و پیامبر (ص) می‌فرمود: نه، و یهودان می‌گفتند ما نیز مثل اینانیم. هر گناه که به روز کنیم شب آن را بیامرزند و هر گناه که به شب نماییم در روز بخشند. و خداوند فرمود نه چنان است که می‌گویند، که اللّٰه بی‌عیب کند و بی‌عیبی باز نماید آن‌کس را که خواهد. و

خداوند فرمود که یا محمد درنگر که چون دروغ بر الله می‌سازند که می‌گویند گناه ما آمرزیده است و ما پسران و دوستان الله ایم. و گفته‌اند که دروغ‌هایی را که می‌گفتند، به دروغ آن را از قول تورات می‌دانستند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- [مفسران مختلف «جبت» و «طاغوت» را معانی مختلف نموده‌اند. عکرمة آن دو را نام دو بُت معروف در بین مشرکان دانسته. ضحاک جبت را «حیّ اخطب» و طاغوت را «کعب اشرف» نامیده که هر دو حاکمان جهودان بودند. گروهی جبت را بت و طاغوت را خدمتکاران بتان دانسته‌اند. و گفته‌اند جبت نامی است برای اخترشناسی و غیب‌گویی و طاغوت هر چه را که پرستند به جز خدا. و گفته‌اند هر چه خداوند آن را حرام کرد، جبت است. و گفته‌اند هر که او با هوای نفس خویش بیارامید و در بندِ مراد نفس بماند، او مرد طاغوت است و بندۀ جبت.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مفهوم ابیات ۶۶۵۶ تا آخر ۶۶۵۹ ← [کعب اشرف بعد از واقعه اُحُد به مکه رفت با هفتاد سوار از جهودان به قصد آنکه با مشکران قریش همدست گردد در قتل رسول خدا (ص). کعب وقتی به مکه رسید به خانه ابوسفیان رفت و به او گفت: سنی مرد از ما و سی مرد از شما باید به خانه کعبه رویم و در آنجا عهد کنیم که تا می‌توانیم در قتل محمد بکوشیم. ابوسفیان و اصحاب وی به کعب و حیّ اخطب که همراه بود گفتند که اگر می‌خواهید به شما اطمینان کنیم می‌بایست این دو بت (یعنی جبت و طاغوت) را سجده کنید و به آنها ایمان آرید. پس کعب و حیّ اخطب و اصحاب آنها آن بتان را سجده کرده و پرستیدند و خداوند آیه ۵۱ سوره نساء را نازل فرمود. ابوسفیان از کعب پرسید: تو که مردی از اهل کتاب خدایی و تورات خوانده‌ای و دانسته‌ای، کار محمد را چون می‌بینی؟ دین وی بهتر است یا دین ما؟ کعب در مورد دین و راه آنان سؤال کرد. ابوسفیان گفت: ما قومی مهمان‌دار و مهمان دوستیم، به روز مهمانی شتران فربه می‌کشیم و مهمان را گرمی‌داریم و حاجیان را سقایی کنیم و اسیران را باز می‌خریم و رحم می‌پیوندم و خانه کعبه را عمارت و گرد آن طواف کنیم و اهل حرم خدا ماییم و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم و محمد دین پدران خود بگذاشته و دین نو آورده، حرم بگذاشته و از ما می‌خواهد که به دنبال او رویم. کعب گفت: و الله که شما بر راه ترید از



محمد و دین شما نیکوتر است از دین او و پیروی (شیاع) از آیین بت‌پرستی بهتر است از راهی که محمد ابداع کرده است. و خداوند کعب و اصحاب او را لعنت کرد و یاران پیامبر او را کشتند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- اعدای: (جمع اعداء و جمع الجمع عدو): دشمنان.

۵- مفهوم ابیات ۶۶۶۲ تا آخر ۶۶۶۴ ← چون یهودیان معتقد بودند که پادشاهی و فرمانروایی و نبوت و شرف دین متعلق به آنان است خداوند می‌فرماید که آنان را هرگز در زمین چنین ملکی نبوده است و اگر هم می‌بود، از بیت‌المال خداوند حق مردم را به مقدار نقیری نمی‌دادند و این ذم ایشان است در بخل و حسد و کمی خیر که در آنان است. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). (نقیر: فرورفتگی یا شکاف پشت هسته خرما که درخت خرما از آن می‌روید).



أَمْ

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر قرآنی

يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَاءِ اللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥٤﴾

بلکه حسد می‌ورزند با مردم (یعنی پیامبر و مسلمین) چون آنها را خدا به فضل خود بر خورده اند نبرد. که البته ما

أَلَّا يَرْهَمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٥﴾

به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم. (۵۴)

فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

آن‌گانه بر منی بدو گروه شدند و برخی مانع ایمان به او شدند پس (آنان را) کفیر آتش فروخته دوزخ بس است. (۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ ﴿٥٥﴾

آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی در آتش دوزخشان در افکنیم که هر چه پوست

جَلُودُهُمْ بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ

نن آنان را پوست دیگری جایگزین کنیم تا (سختی) عذاب را بچشد. که معانا خدا

كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

مقدر و کارش از روی حکمت است. (۵۶)

آنچه خُششان داده از فضل عیان  
 یا بر احمد عزت است و نصرت است  
 از کتاب و حکمت و مُلک و نِعم<sup>۲</sup>  
 بر نی ایمان و بر حق کرده رو  
 کرده اعراض از خدا و از رسول  
 کآن زبهر کافران محکم قَنع<sup>۳</sup> است  
 کآن سزای هر نجوج و کافر است  
 زود آریمش به نارِ پُر و با  
 هر چه گردد پخته، یعنی سوخته؛  
 از پی پاداش عصیان و عمل<sup>۵</sup>  
 هست بر جسم و طبیعتها حُجُب<sup>۷</sup>  
 منفل<sup>۸</sup> ماند زافعالِ مجاز  
 و آن حجایات، آرزوها و هواست  
 هر یکی را هم شئون بشمار  
 صورتِ دیگر چو آرید در نمون  
 هر دم او را صورتی از نو رسد  
 و آن حجایی سخت گردد در حدود  
 پسردهها باشند هر یک در سرت  
 که بَدَل سازد خدایش در حدود  
 تا چشند این بد دلان طعم عذاب  
 هر که را بر جا دهد امید و بیم

۶۶۶۵- یا برند ایشان حسد بر مردمان<sup>۱</sup>  
 ۶۶۶۶- کآن نبوت یا کتاب و بعثت است  
 ۶۶۶۷- «آل ابراهیم» را دادیم هم  
 ۶۶۶۸- هست زایشان پس کسی کآورده او<sup>۵۵</sup>  
 ۶۶۶۹- هم بود زایشان کسی کز ناقبول  
 ۶۶۷۰- پس بسنده بر سزایش دوزخ است  
 ۶۶۷۱- نار افروزنده را او درخور است  
 ۶۶۷۲- آنکه کافر شد به آیت های ما<sup>۵۶</sup>  
 ۶۶۷۳- پوست هاشان ز آتش افروخته  
 ۶۶۷۴- حق کند آن جلد بر دیگر بَدَل  
 ۶۶۷۵- جلدها را گفته اند اربابِ لُب<sup>۶</sup>  
 ۶۶۷۶- هر یکی ز آن پردهها گردد چو باز  
 ۶۶۷۷- باز بیند پرده دیگر بجاست  
 ۶۶۷۸- هست پنهان در تو خُلُقِ بد، هزار  
 ۶۶۷۹- می نماید هر زمانی ز آن شئون  
 ۶۶۸۰- ز آن یک از اخلاق زشتت دان حسد  
 ۶۶۸۱- یعنی آید نوع دیگر در نمود  
 ۶۶۸۲- هم چنین اوصاف زشت دیگر  
 ۶۶۸۳- اینست سِرِّ «كُلْنَا نَضِجَتْ جُلُود»<sup>۹</sup>  
 ۶۶۸۴- و آن برون است از شمار و از حساب  
 ۶۶۸۵- حق بود غالب به هر کار و حکیم



۱- منظور محمد (ص) و نژاد اوست که جهودان بر آن حسد می بردند.

۲- مفهوم بیت ۶۶۶۷ ← فرزندان یعقوب و نژاد اسحاق، همه را نامه دادیم و دانش پیغامبری

و ملکی عظیم، با دین و علم و مدّت دراز.

۳- فح: دام، تله.

۴- مفهوم بیت ۶۶۷۲ ← آن جهودان را که به آیات ما کافر شدند به زودی خواهیم آورد در آتشی سوزان.

۵- مفهوم ابیات ۶۶۷۳ و ۶۶۷۴ ← [هر چه پوست‌های آنان با آتش جهنّم می‌سوزد فرمان می‌آید که: چنان که بودی باز شو تا دگر باره بسوزی! پوست، نو می‌شود پیایی، تا عذاب نو شود پیایی. و چون پوست کافر سوخته شود و عذاب آن بچشد، هم از آن گوشت کافر که عصیان در آن رفته، پوستی دیگر بیرون آرد تا بسوزد. پس هر پوست که سوزد، از آن بود که عصیان در آن رفته باشد.] (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار).

۶- ارباب لب: صاحبان خِرد.

۷- حُجَب: (جمع حجاب): پرده‌ها.

۸- مُنْفَعِل: شرمنده.

۹- رجوع شود به معنی آیه ۵۶ مرکز تحقیق کویپور علوم اسلامی



وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و آنان را که ایمان آوردند و نیکو کار شدند

سَنَدْ خَلَّهْمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

به زودی در بهشتی در آوریم که نهرها از زیر دوختش جاری است و در آن زندگی کنند چلرید کنند

لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنَدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

و برای آنها در بهشت چشمتای پاکیزه است و آنان را به سایه رحمت بیدی خود در آوریم. (۵۷) صافا

اللَّهُ يَا مُرْكُمُ أَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

خدا به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحبانش باز دهید و چون حاکم بین

النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا

مردم شوید به عدالت داری کنید. همانا خدا شما را بند نیکو می‌دهد. که خدا شنوا و

بصیراً ﴿٥٨﴾

پناست. (۵۸)

- ۶۶۸۶- ﴿۵۷﴾ و آن کسان که بگریزند از یثقات،<sup>۱</sup>  
 ۶۶۸۷- زودیشان سازیم داخل در جنان  
 ۶۶۸۸- و آن بُود جنّاتِ اَسْمَاء و صفات  
 ۶۶۸۹- هر یک اندر ظِلِّ اَسْمی مُسْتَقَرّ  
 ۶۶۹۰- هر که گیرد اندر آن جنّت مقام  
 ۶۶۹۱- علت هر شیء و وجه نسبتش  
 ۶۶۹۲- نیست در وی فضل و فقدان را مجال  
 ۶۶۹۳- اندر آن باشند باقی تا ابد  
 ۶۶۹۴- آن زنان باشند طاعاتِ جَمیل<sup>۶</sup>  
 ۶۶۹۵- ظِلِّ اِثَارَتِ از عنایاتِ خِداست  
 ۶۶۹۶- ﴿۵۸﴾ می نماید امرتان حق، تا به سهل
- کرده اند اعمال نیک اندر حیات؛  
 کسه زود پس نهرها از زیر آن  
 جاری از هر یک وجودِ ممکنات<sup>۲</sup>  
 از حیات و هستی خود ذی اثر<sup>۳</sup>  
 یافت برِ عَلَمِ الْأَسْمَاء تمام<sup>۴</sup>  
 دانند و هم حکمت و خاصیتش  
 هم نه تغیر و تشّت یا زوال<sup>۵</sup>  
 در وی ازواجِ مُطَهَّرِ بسی عدد  
 داخل اند ایشان در آن ظِلِّ ظَلیل<sup>۷</sup>  
 سایه و خور<sup>۸</sup> ورنه در جنّت کجاست؟  
 رد نماید آن امانت ها به اهل

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

## در بیان حفظ و رد امانات

- ۶۶۹۷- آنکه در ردّ امانت کاهل است  
 ۶۶۹۸- می کنید ار حُکمِ بَیْنِ مردمان  
 ۶۶۹۹- حق دهد نیکو شما را وعظ و پند  
 ۶۷۰۰- بشنود حق آنچه می گوئید بس  
 ۶۷۰۱- هم بود بیجا کنید ار ردّ آن  
 ۶۷۰۲- بَعْدِ فَتْحِ مَكَّةَ، خُتْمُ الْمُرْسَلین  
 ۶۷۰۳- نزد عثمان ابن طلحه بُد کلید  
 ۶۷۰۴- بُد کلید آن روز نزد مادرش  
 ۶۷۰۵- مادرش می کرد از دادن اِبا
- از رسومِ اَدْمِیَّتِ غافل است  
 عدل و انصاف اندر آن باید عیان  
 تا کنید افعال نیکو را پسند  
 در قبول آن امانت ها ز کس  
 یا طَمَعِ دارید چیزی در نهان  
 خواست مِفْتَاحِ حَرَمِ از آن واین  
 ز آن که حُجّابِی به ارث او را رسید  
 رفت کآرد جَنابِ پیغمبرش  
 تا که بُرد آخر به نزد مصطفی

چون که می‌دانم امین ذوالصنّت	۶۷۰۶- گفت این باشد امانت از مَنّت
این به میراثم رسیده در ثمر	۶۷۰۷- رد کن آن را باز بر من کز پدر
شغل حُجّایی نکرد از وی قبول	۶۷۰۸- خواست تا عبّاس گیرد از رسول
ده امانت را به حفظ منصبش	۶۷۰۹- آمد این آیت که هم بر صاحبش
هست در آن قوم این شغل و شئون <sup>۹</sup>	۶۷۱۰- داد بر وی هم‌چنین هم تاکنون



۱- ثِقَات: (جمع ثَقَة): مردان مورد اعتماد.

۲- مُمَكِّنَات: موجودات.

۳- ذی اثر: صاحب اثر.

۴- مفهوم بیت ۶۶۹۰ ← هر که در جنّات اسماء و صفات الهی (وجه حق) جای بگیرد، هم‌چون آدم که به خواست خداوند عِلْمُ الْأَسْمَاءِ شد، از سِرِّ آن اسماء که در صور الهیه است به تمامی آگاهی خواهد یافت. مشخص است که از آنجایی که منظور از «آدم» تنها آدم بوالبشر نیست بلکه حسن بشر و انسان و حقیقت انسانیت است پس آن انسان کاملی که عین جلا و صیقل آینهٔ عالم است، و خلیفهٔ خدا، کلمهٔ فاصل بین حقایق و جویی عرضی و امکان ذاتی است که عالم به وجود او کمال یافته و اسمائیکه در صور الهی بوده در نشأت انسانی ظاهر می‌شود.

۵- مفهوم ابیات ۶۶۹۱ و ۶۶۹۲ ← در نتیجه انسانی که در جنّات اسماء و صفات داخل شود، از علت همه چیز و وجوه نسبت آنها و حکمت وجودی و خواصّشان آگاهی می‌یابد و جدایی و فنا و تغییر و تفرّق و پراکندگی به او راه پیدا نمی‌کند.

۶- جَمیل: نیکو، زیبا، خوب.

۷- ظِلٌّ ظَلِيلٌ: سایهٔ خُنک، بعضی مفسران گفته‌اند این ظِلٌّ ظَلِيلٌ در موقف عرصات قیامت است و بعضی گفتند ظِلٌّ ممدود است در بهشت که سایهٔ کشیده است، نه تابستانی، نه زمستانی، نه باد گرم، نه باد سرد، نه آفتاب، نه زمهریر، راست چون روز نوبهار، همه بنفشه‌زار و گلزار. ظِلٌّ ظَلِيلٌ در واقع همان سایهٔ رحمت ابدی حضرت حق است.

۸- خور: خورشید، آفتاب.

۹- مفهوم ابیات ۶۷۰۲ تا آخر ۶۷۱۰ ← در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: اسبب نزول آیه ۵۸ سوره نساء این بود که عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا، صاحب سقایة زمزم بود که از پدر عبدالمطلب ارث برده بود. در روز فتح مکه، هنگامی که پیامبر بر منبر خطبه فتح می‌کرد، عباس به حضرت گفت: یا رسول الله باید که خدمت و کلیدداری و پرده‌داری (حُجَّابِی) کعبه و سقایة زمزم، را به هم کنی. رسول خدا، عثمان بن طلحه حبیبی را خواند و کلید از وی خواست. عثمان به نزد مادرش رفت تا کلید را از او بگیرد و مادرش از دادن آن خودداری می‌کرد و بالاخره آن را به حضرت داد و به حضرت عرض کرد که این امانتی است که چون تو را امین خدا می‌دانم به تو می‌دهم تا دوباره آن امانت را به من بازگردانی چون ارثی است از جانب پدرم. پیامبر می‌خواست کلید را به عباس دهد که آیه نازل شد و پیامبر کلید را به عثمان بن طلحه پس داد. عثمان هجرت کرد و کلید را به برادر خود سپرد و هنوز هم این شغل در بنی فرزندان آنان باقی مانده است. (سقایة: آب دادن به دیگران، شغل آب دادن به مردم).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي  
 الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ  
 تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءِآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾  
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ  
 وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ  
 وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ  
 ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) که از خود شما هستند اطاعت کنید، پس اگر در چیزی کار به نزاع کنید آن را به حکم خدا و رسول بازگردانید اگر ع  
 به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش عاقبت خواهد بود. (۵۹)  
 آیا نتگری به حال آنان که به گمان (دعوی) خود ایسان به قرآن تو  
 و کسی که پیش از تو فرستاده شده آورده اند، چگونه باز می‌خواهند داورى به طاغوت برند  
 در صورتی که مأمورند که به طاغوت کافر شوند!؟ و شیطان خواهد که آنان را گمراه کند

گمراهی دور (از هر سعادت) (۶۰)

## در تحقیق اولی الامر

- ۵۹۰
- ۶۷۱۱- مؤمنان باشید تابع در قبول  
از خدا و از «اولی الامر» و رسول<sup>۱</sup>
- ۶۷۱۲- واجب آمد طاعت حق بر عباد  
هم رسول اکرم با اجتهاد
- ۶۷۱۳- صاحبان امر را بعد از رسول  
واجب آمد طاعت از عشق و اصول
- ۶۷۱۴- آنکه اندر عصمت و عقل و کمال  
هست همدوش رسول ذوالجلال
- ۶۷۱۵- هیچ دوری نیست خالی زین کرام  
تا قیامت، خون و لیش، یا امام
- ۶۷۱۶- هست افزون در اولی الامر اختلاف  
لیک این لوح از اضافات است صاف
- ۶۷۱۷- خود اولی الامر است بس ظاهر که کیست،  
نزد عاقل، مشتبه یعنی که نیست
- ۶۷۱۸- امر را اول بدان از مطلبش  
تشناسی از تناسب، صاحبش
- ۶۷۱۹- هست امر از حق تصرف در وجود  
از مقام غیب یا ملک شهود
- ۶۷۲۰- صاحب آن بر مراتب ذوالید است  
جانشین حیدر است و احمد است
- ۶۷۲۱- پادشاه عادل از حق در زمین  
هست در اجرای احکامش معین
- ۶۷۲۲- صاحب دور است تا یوم القیام  
هر زمان پنهان و پیدا والسلام<sup>۲</sup>
- ۶۷۲۳- پس به چیزی گر نمایند اختلاف  
رد به سوی حق کنید آن بی خلاف<sup>۳</sup>
- ۶۷۲۴- بالحق اعنی بر کتاب و محکمت؛  
بر رسولش یا که در حین حیات
- ۶۷۲۵- هم پس از وی بر کتاب و عترتش<sup>۴</sup>  
و آن چه زایشان وارد است از سنتش
- ۶۷۲۶- و آن کتاب و سنت و اجماع و عقل  
فرض آل و اهل بیت آمد به نقل
- ۶۷۲۷- حجت است این چار بر رفع نزاع  
در مقامی که نمایند اجتماع
- ۶۷۲۸- گر شما باشید مؤمن بر خدا  
هم به روز آخرت در اقتدا
- ۶۷۲۹- این شما را بهتر آمد در سند  
از خیال نفس و تأویلات خود
- ۶۷۳۰- ای محمد از تعجب در نگر<sup>۵۰۰</sup>  
سوی ایشان که به زعم مُتغیر،<sup>۵</sup>
- ۶۷۳۱- مؤمن اند اعنی که از پندار خود  
هستشان ایمان به حق ز اقرار خود
- ۶۷۳۲- هم بر آنچه بر تو بفرستاده‌ایم  
و آن چه مر پیشینیان را داده‌ایم
- ۶۷۳۳- با وجود دعوی ایمان بُود  
خواهش، ایشان را ز عقل بست رد

۶۷۳۴- که حکومت سوی طاعوتی برند	و آن بود کعب ابن اشرف در پسند <sup>۶</sup>
۶۷۳۵- که بُود با او یقین هم پیشه دیو	حاملش باشد به هر اندیشه دیو
۶۷۳۶- و آنگهی مأمور بر تکفیر او	بود آن کاگه بُود از تقصیر او <sup>۷</sup>
۶۷۳۷- دیو خواهد تا برد ناگهان	سوی گمراهی دور از راهشان



۱- [آیه ۵۹ سوره نساء در شأن «خالد ولید» نازل شد که پیامبر او را بر لشکری امیر کرد و به قبیله‌ای از قبایل عرب فرستاد و در آن لشکر، عمار یاسر بود. وقتی به نزدیک قبیله رسیدند، افراد قبیله همگی فرار کردند به جز یک مرد که به نزد عمار یاسر آمد و گفت تنها من از قبیله مانده‌ام و فرار ننموده‌ام و مسلمان شدم، اگر مرا از این اسلام، نفع و امن خواهد بود بر جای بمانم و الا من نیز فرار کنم. عمار او را امان داد و در حمایت خود گرفت. روز بعد مسلمانان به آنجا رسیده و به دستور خالد غارت نمودند و آن مرد را که از عمار، امان یافته بود نیز گرفتند و اموال او را بستند. عمار گفت او را رها کنید که در امان من است. خالد خشمگین شد و گفت: امیر، من هستم، تو چرا امان می‌دهی. و عمار به درستی جواب او را داد و خالد نیز درشت گفت. وقتی به مدینه بازگشتند، رسول خدا امان دادن عمار را اجازه داد اما به وی گفت که بی دستور امیر دیگر بار امان مده. و خالد به نزد پیامبر، عمار را لعن و نفرین نمود. عمار بر خاست تا برود. پیامبر گفت: ای خالد از او عذرخواه و دلش را به دست آور و خالد عذر خواهی نمود و عمار هم قبول کرد. آن‌گاه آیه نازل گردید که: ای شما که مؤمنان اید، فرمان خدا و رسول و اولی الامر را بجای آورید. و منظور از اولی الامر، امیران و والیان، و از جمله خالد ولید است.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

در جلد چهارم ترجمه تفسیر «بیان السعادة» آمده است: [.... اولی الامر کسی است که شأنش، شأن رسول، و امر او، امر رسول و طاعت او طاعت رسول باشد....]. هم‌چنین در کشف الاسرار و عدة الابرار است: [و گروهی گفته‌اند که منظور از اولو الامر، خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام) است و گروهی دیگر عقیده دارند که سابقون از



مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی از آنها تبعیت می‌کنند، همه، اولی‌الامراند. و گفته می‌شود که اولی‌الامر در این آیت دو گروهند: سلطانان دادگرند به حق فرمای و گروه دیگر علما و فقهای دین‌اند که به فتویٰ، خلق را با حق می‌خوانند و بر صواب می‌دارند.]

۲- مفهوم ابیات ۶۷۱۹ تا آخر ۶۷۲۲ در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار است: یکی از بزرگان دین گفت: «خضر» (ع) را دیدم و از وی پرسدم که تو دوستان خدای را می‌شناسی؟ جواب داد که: قومی معدود را می‌شناسم. آن‌گاه قصه ایشان در گرفت، و گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد، زمین به خدای نالید که بر من نیز پیغامبری نرود تا به قیامت. الله جل جلاله گفت که: من از این امت مردانی پدید آرم که دل‌های ایشان بر دل‌های انبیاء بود. آنگه گفت سیصد کس از ایشان «اولیاء»، چهل کس «ابدال»، هفت کس «اوتاد»، پنج کس «نقبا» و سه کس «مختار» اند و یکی «غوث» است. چون غوث از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه به مرتبت وی برسانند و به جای او بنشانند، و یکی را از پنج با سه آرند، و یکی را از هفت با پنج آرند و یکی را از چهل با هفت آرند و یکی را از سیصد با چهل آرند و یکی را از جمله اهل زمین با سیصد آرند. اولی‌الامر اینان‌اند که ملوک دنیا و آخرت به حقیقت ایشان‌اند. و مصطفی (ص) ایشان را گفت: «ملوک تحت اطمار». گفته‌اند که مقربان حضرت خدا دو طایفه‌اند. بعضی در مشاهده و برخی در معاینه و اینها اولیاءند و خدای تعالی بعضی از مقربان را به خلق فرستاد تا سخن خدای به خلق رسانند و اینها انبیاء‌اند. اولیای خدا در عالم سیصد و پنجاه و شش نفرند. چون از ایشان یکی از عالم می‌رود، دیگری به جای وی می‌نشانند تا از این سیصد و پنجاه و شش تن کم نشود و اینان مقیم درگاه خدا و ملازم حضرت وی‌اند. و طبقات این سیصد و پنجاه و شش تن عبارت است از: سیصدتن اولیاء، چهل تن ابدال، هفت تن اوتاد، پنج تن نقبا، سه تن مختار و یکی غوث که این یک قطب عالم است و عالم به برکت وجود مبارکش برقرار.]

۳- منظور این است که اگر در امور دین یا حکمی از احکام شرع اختلاف پیدا کردید به کتاب خدا و سنت رسول باز گردید و اگر مسئله بر شما روشن نشد، بگویید: الله و رسوله أعلم. و تنازع و اختلاف در دین آن است که خدا و رسولش از آن نهی نموده‌اند.

۴- عِتْرَت: ذریه، خانواده.

۵- مُنْفَعِر: فرو رفته در آب و غوطه‌ور، غرق در شهوات و امیال.

۶- مفهوم ابیات ۶۷۳۰ تا آخر ۶۷۳۴ ← در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [آیه ۶۰ سوره نساء در شأن بُشْر منافق فرو آمد که با جهودی خصومت داشت و جهود به او گفت بیا تا به نزد محمّد (ص) رویم جهت اینکه بین ما، حکم کند که او می‌دانست که محمّد به جور حکم نمی‌کند. منافق گفت نه، به نزد کعب اشرف رویم، و کعب حاکم جهودان و کاهن بود. جهود قبول نکرد و نزد پیامبر آمدند و رسول خدا حکم نمود و حق با جهود بود. چون بیرون آمدند، منافق گفت نزد عمر برویم. اگر عمر تو را حکم کند، پس حق باتوست. نزد عمر رفتند و ماجرا را تعریف کردند و گفتند که حکم پیامبر چه بوده است. عمر رفت و شمشیر بر گرفت و آن منافق را کشت و گفت این است حکم آن کس که به قضای خدا و رسولش رضایت ندهد. و آن‌گاه آیه ۶۰ نازل گردید و سیاق آن بر تعجب است و می‌فرماید ای محمّد عجب نیاید تو را از اینان که می‌گویند ایمان داریم به خدا و رسول و آن‌گاه جهلشان به آنجا می‌رسد که از حکم خدا و رسول به حکم طاغوت می‌گردند.

۷- منظور، آن منافق (که در توضیح شماره ۶ ذکر شد) و همه منافقین است که به فرمان خدا می‌بایست بر طاغوت کفر بورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ

و چون به آنها گفته شود که به حکم

اللَّهِ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ

مکره منافق را بینی که مردم را از گرویدن به تو

صُدُّوۡدًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مَّصِیۡبَةٌ بِمَا

پس چگونه خواهند بود (حال آنها) چون مصیبتی

قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا

از کرده در زشت خود به آنان رسد؟ آن‌گاه نزد تو آیند و به خدا سوگند بخورند که ما (در کار خود) تصدی جز

إِحْسَانًا وَتَوْفِیۡقًا ﴿٦٢﴾

نیکی و موافقت نداریم (۶۲)

از ره اِشفاق <sup>۱</sup> با قول مستین	۶۷۳۸- آن دورویان را چو گویند اهل دین <sup>۶۱۰</sup>
سوی آن حکمی که نازل از خداست	۶۷۳۹- که بیاید این تحاکم را به راست
بسر منافق دیو بینی رهبرش	۶۷۴۰- یا به حکمی که کند پیغمبرش
که کنی بر حق تو بی جور و فساد	۶۷۴۱- می‌کنند اِعراض <sup>۲</sup> ز آن حکم از عِناد <sup>۳</sup>
همچو اِعراض عَزازیل <sup>۵</sup> از صفی <sup>۶</sup>	۶۷۴۲- می‌نماید از تو اِعراض ای وَفی <sup>۴</sup>
وین مرض را نیست از راهی علاج	۶۷۴۳- هست اِعراض منافق از لجاح
رنج و اندوهی به پاداشِ ضُدود <sup>۷</sup>	۶۷۴۴- پس چگونه است اربرایشان رخ نمود <sup>۶۲۰</sup>
سوی طاغوت از تحاکم بهر خویش	۶۷۴۵- دست‌هانشان آنچه بفرستاده پیش
در حق پیغمبر نیکو سرشت	۶۷۴۶- دست‌ها یعنی که فکرت های زشت
کآن نبود از سستی پیوندها	۶۷۴۷- پس تو را آیند با سوگندها
که تو را داریم پاس احترام	۶۷۴۸- بلکه بود از حسن و توفیق تمام
می‌نگردد در حضورت زاجتماع	۶۷۴۹- تا بلند از ما صدایی در نزاع
نی که سرپیچیم از فرمان تو <sup>۸</sup>	۶۷۵۰- قصد ما می‌بود پاسبانِ شان تو



۱- اِشفاق: دلسوزی، مهربانی.

۲- اِعراض: روی گرداندن.

۳- عِناد: ستیزه‌جویی، دشمنی.

۴- وَفی: بسیار با وفا. اشاره به پیامبر (ص).

۵- عَزازیل: شیطان.

۶- صَفی: حضرت آدم (ع).

۷- ضُدود: (جمع صَدَّ به معنی اِعراض کردن)؛ برگشتن از کسی یا چیزی، روی برگرداندن،

اِعراض کردن.

۸- مفهوم ابیات ۶۷۴۷ تا آخر ۶۷۵۰ ← ای محمد، منافقان از تو برگشتند و تحاکم بر طاغوت بردند، پس آن‌گاه آمدند و سوگند به الله می‌خوردند که ما به آن محاکمت جز خیر و صواب و تألیف میان خصمان نخواستیم. معنی «توفیق»، موافقت افکندن است میان قضاء خداوند و ارادات بنده. و این هم در شر است و هم در خیر. اما به حکم عادت و عرف، عبارتی خاص گشته از جمع کردن میان ارادات بنده و قضایی که خیر بنده در آن بود. و گفته‌اند در آن سوگند که آنان می‌خوردند (وَ لِيَحْلُقُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْخُسْنٰی) که در سوره توبه آمده و آن هنگام بود که «مسجد ضرار» بنا کردند به ستیز و کفر و آن‌گاه سوگند می‌خورند که ما با این بنا، جز خیر و صواب نخواستیم و نیز در این سوگند (يَخْلُقُونَ بِاللّٰهِ) که در سوره نساء ذکر شده، در هر دو جای خداوند ایشان را دروغ زن کرد. آنجا گفت: «وَاللّٰهُ تَشْهَدُوْا اِنَّهُمْ لَكَاٰذِبُوْنَ» (یعنی در سوگندی که خوردند) و اینجا فرمود: «اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَغْلُمُ اللّٰهُ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ» (یعنی از نفاق آنان). (به آیه ۶۳ سوره نساء و ابیات ۶۷۵۱ و ۶۷۵۲ رجوع فرمایید). ای محمد، آن منافقان به نزد تو می‌آیند و قسم‌ها یاد می‌کنند که ما از روی گرداندن از تو و تحاکم بر طاغوت بردن قصد بدی نداشتیم و نمی‌خواستیم در حضور تو با یکدیگر نزاع نماییم و احترام تو را نگاه می‌داشتیم نه اینکه بخواهیم از فرمان تو و حکمی که صادر کرده‌ای سرپیچی نماییم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا

اینانکه که خدا از قلب آنها

فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَعِظُهُمْ وَقِيلَ لَهُمْ فِ

آنگاه است (نو ای رسول) از آنان روی برگردان و آنها را نصیحت کن و به گفتار دلنشین و مؤثر

أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا

با ایشان سخن بگو (۶۳) ما رسولی نفرستادیم مگر بر این مقصود

لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

که خلق به امر خدا اطاعت او کنند و اگر هنگامی که آنان (گروه منافق) بر خود ستم کردند

جَاءُواكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

به تو رجوع می کردند و از کردار خود به خدا توبه نمودند و تو هم برای آنها استغفار می کردی و از خدا آمرزش می خواستی

لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

در این حال البته خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند (۶۴) نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان (به حقیقت) اهل ایمان نمی شوند

حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا

مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حکم کند و آن گاه

فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

به هر حکمی که کنی اعتراض نداشته، کاملاً (از دل و جان) تسلیم (فرمان تو) باشند (۶۵)

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ ا

و اگر ما به آنها حکم می کردیم که خود (یعنی بکند بگر) را بکشند یا از دیار خود (برای جهاد)

دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ

بجز اندکی اطاعت امر نمی کردند، و اگر به آنچه پندشان می دهند عمل می کردند

بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾ وَإِذْ آلَا تَيْنَاهُمْ مِنْ

البته نیکوتر و کارای محکم و با استقامت برای آنها بود (۶۶) و در آن صورت مسلماً ما آنها را از

لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

نزد خود مزدی بزرگ (به پادشاه طاعت) عطا می کردیم (۶۷) و بی شک آنان را به راه راست هدایت می نمودیم (۶۸)

۶۳۰

نیست در سوگندشان یک جو فروغ  
آنچه ایشان راست پنهان در قلوب

۶۷۵۱- این گروه اهل نفاق اند و دروغ  
۶۷۵۲- داند آن کو واقف است از زشت و خوب

- ۶۷۵۳- پس کن اعراض از قبولِ عذرشان
- ۶۷۵۴- از تو شاید گر که بذهی پندشان
- ۶۷۵۵- گو بر ایشان هر چه گویند از خطا
- ۶۷۵۶- یعنی آن قوی کزو ترسند ناس
- ۶۷۵۷- اندر آن هم بیم باشد هم امید
- ۶۷۵۸- نی فرستادیم ما هرگز «رسول»<sup>۶۴</sup>
- ۶۷۵۹- خلق فرمانش «بِإِذْنِ» حق برند
- ۶۷۶۰- و ر که ایشان یعنی ارباب نفاق
- ۶۷۶۱- میلشان در حکم بر طاغوت بود
- ۶۷۶۲- از خدا کردند آمرزش طلب
- ۶۷۶۳- بهر ایشان خواستی یعنی رسول
- ۶۷۶۴- یافتندی حق تعالی را عیان
- ۶۷۶۵- پس به رَبِّ تو قسم ای ذو نَسَقِ<sup>۶۵</sup>
- ۶۷۶۶- تا تو را سازند از هر ره حَکَم
- ۶۷۶۷- در هر آن چیزی که دارند اختلاف
- ۶۷۶۸- داشت از انصار مردی خُرد خیر<sup>۴</sup>
- ۶۷۶۹- آمدند آن هر دو نزد مصطفی
- ۶۷۷۰- با زُبیر او گفت خیر از آب به
- ۶۷۷۱- آن صحابی را بُد بهر از شرف
- ۶۷۷۲- ز آن که او بُد عمّه زاده و خویش تو
- ۶۷۷۳- شد برون از نزد پیغمبر ملول
- ۶۷۷۴- بر مسلمانان در این باب از یهود
- ۶۷۷۵- نیست ما را شرح این گفتن به کار
- ۶۷۷۶- که به حکمت تا رضا ندهند خلق
- تا که ندهندت به نادانی نشان
- از نفاق و کذب در سوگندشان
- در نفوس خویش با قوی رسا
- زو رسد بر دیگران خوف و هراس
- لازم حکمت بسود و عد و وَعید
- جز که امرش را کنند از جان قبول
- بد دلان از ترک امرش کافرند
- که به خود کردند ظلم اندر سیاق
- از نسیامت آمدند از بر تو زود
- و آن طلب می کرد پیغمبر ز رب
- بغفرت را حق زوی کردی قبول
- سوی خود تسویه پذیر و مهربان<sup>۱</sup>
- کاین دو رویان ناورند ایمان به حق
- بین خود در رفع غوغا بسی ستم
- و آن شد ایشان را سبب بر اِعتساف<sup>۳</sup>
- گفتگو در آب رودی با زُبیر
- از پی رفع نزاع و ماجری
- چون شدی سیر، آب بر همسایه ده<sup>۵</sup>
- گفت بگرفتی به حکم از وی طرف
- این حکومت بود دور از کیش تو
- گفت با مردم گذشت از حق رسول<sup>۶</sup>
- طعنه ها بس رفت زین گفت و شنود<sup>۷</sup>
- کرد این آیت نزول از کردگار:
- از نفاق و کاهلی نزنند خلق

هم به احکام و کتاب و یوم دین	۶۷۷۸- بر خدا نآورده‌اند ایمان یقین
کس نگردد تنگدل ز آن در نهان	۶۷۷۹- گرچه باشد برخلاف میلشان
انقیادی محکم از عشق و وداد <sup>۸</sup>	۶۷۸۰- گردن از طاعت نهند و انقیاد
قتل و بیرون رفتن از شهر و مکان،	۶۷۸۱- می‌نوشتیم ار برایشان زامتحان <sup>۶۶۲</sup>
آل‌ها کُشتند تا شام از سحر	۶۷۸۲- همچو اسرائیلیان کز یک‌دگر
وز وطن آواره در هامون شونند	۶۷۸۳- وز بسد شد حکم تا بیرون روند
کس به دین بسا شدند راسخ تر ز کوه	۶۷۸۴- این نکردی جز قلبی <sup>۹</sup> زین گروه
آنچه بود از حق برایشان امر و پند	۶۷۸۵- و ر که می‌کردند ایشان از پسند <sup>۶۷۲</sup>
وامر او را از ره طاعت قبول	۶۷۸۶- می‌نمودندی اطاعت از رسول
سخت‌تر در عقل و ایمان و ثبات	۶۷۸۷- بهر ایشان بود بهتر از جهات
اجرشان از نزد خود اجری عظیم	۶۷۸۸- وز تثبت <sup>۱۰</sup> اندر ایمانشان دهیم
رهروان را راه و مقصد تا کجاست	۶۷۸۹- هم نمایم آن کسان را راه راست <sup>۶۸۰</sup>



۱- مفهوم ابیات ۶۷۶۰ تا آخر ۶۷۶۴ ← [اگر آن منافقان که حکم تو، (محمد ص)] را نپسندیدند و حکم خود بر کافران بردند به زودی نزد تو می‌آمدند و استغفار می‌کردند و تو از بهر آنان استغفار می‌نمودی، خداوند توبه ایشان را می‌پذیرفت. (مفسران گفته‌اند، این در ابتدای اسلام بود و بعد منسوخ شد با آن آیت که خداوند فرمود: «استغفر لَهُمْ أَوْلًا تَسْتَغْفِر لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- ذو نسق: صاحب سخن، صاحب نظم و ترتیب و روش.

۳- اعتساف: بیراه رفتن، بیداد، ستم. در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [آیه ۶۵ سوره نساء در شأن زبیر بین العوام بن خویلد بن اسد بن عبد الغزی بن قصی القرشی نازل شد که از یاران رسول الله (ص) و عمه زاده وی، پسر صفیه بنت عبدالمطلب بود. پیامبر در حق او گفت: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَ حَوَارِيِّيَ الْزُّبَيْرِ» (برای هر پیامبری، حواری باشد و حواری من، زبیر است). خصومت افتاد میان زبیر و خاطب بن ابی بلتعنه، حلیف انصار در آب

دادن زمین. نزد پیامبر (ص) رفتند. رسول به نفع زبیر حکم نمود. خاطب خشمگین شد و نزد مقداد اسود رفت و به او گفت که محمد حکم به نفع عمه زاده خود کرد. پیامبر آن سخن را شنید و متغیر شد. پیامبر بار اول به زبیر فرموده بود با خصم مجامله نکه دارد و طریق افضال فرو نگذارد و چون آن خصم رسول را به خشم آورد، حکم را صریح کرد و حق زبیر را به تمامی داد. پس آیه آمد که نه، به خدای تو که نگروریده‌اند ایشان تا آنکه که تو را حاکم کنند و حکم تو بپذیرند، در آنچه اختلاف میان ایشان افتاد و آن‌گاه در دل‌های خود حرج و تنگی نبینند از حکم تو و تسلیم کامل شوند].

۴- خرد خیر: کم خیر، آنکه خیری از او نرسد.

۵- پیامبر (ص) در اختلاف بین آن دو (رجوع شود به توضیح شماره ۶ زیرنویس ابیات ۶۷۳۰ تا آخر ۶۷۳۴) دآوری کرد و ابتدا چنین حکم فرمود که: «یا زبیر اسقی ثم أرسل النساء

إلی جارک» (ای زبیر بعد از سیراب شدن زمینت، آب را به طرف زمین همسایه‌ات بفرست).

۶- در مورد مفهوم ابیات ۶۷۷۱ تا آخر ۶۷۷۳ رجوع شود به توضیح شماره ۶ زیرنویس ابیات ۶۷۳۰ تا آخر ۶۷۳۴).

۷- منظور بیت ۶۷۷۴ «چون اختلاف و مشاجرت میان زبیر و خاطب برفت، جهودی گفت:

چه قوم اند اینان که به نبوت و رسالت پیامبر خویش گواهی می‌دهند و تنها خود و مال‌های

خود را فدای او می‌کنند و آن‌گاه او را در حکم و قضاوت متهم می‌دارند. ما که قوم موسائیم

به یک گناه که از ما بیامد موسی فرمود حکم کرد تا یکدیگر را بکشیم (به امر خداوند). پس

هفتاد هزار نفر به دست یکدیگر کشته شدند تا خدای از ما راضی شود و ما چنین کردیم و

حکم پیغامبر خود را منقاد گشتیم و تن فدا کردیم، نپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما

کردیم. آن‌گاه ثابت بن قیس بن شماس انصاری این سخن را شنید و سوگند یاد کرد که الله

تعالی آگاه است که اگر به ما می‌فرمود که خود را بکشید ما فرمانبردار بودیم. خداوند بر

وفق قول ثابت، آیه ۶۶ سوره نساء را نازل فرمود. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- و داد: دوستی، محبت.

۹- مفسران گفته‌اند از آن «قلیل» که خداوند مستثنی کرد، یکی «عمار یاسر» است، دیگری

«عبدالله مسعود» و سومی «ثابت قیس» و این سخن را به پیامبر نسبت داده‌اند.



و نیز گروهی گفته‌اند «وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ»، ضمیر منافقان است و می‌فرماید که اگر ما بر این منافقان واجب می‌کردیم که خود را بکشند چنان که بر بنی اسرائیل فرض کردیم خود را بکشند یا از خانمان بیرون شوند، آن منافقان نمی‌کردند و فرمان را به‌جای نمی‌آوردند مگر اندکی از آنان. اما در بیت ۶۷۸۴ به مورد اول اشاره شده است.

۱۰- تثبت: ثابت بودن، استواری.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
 و آنان که اطاعت خدا و رسول کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف فرموده

مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ  
 یعنی با پیغمبران و صدیقان و شهدایان و نیکوکاران مشهور خواهند شد و اینان نیکو

أُولَئِكَ رَفِيقًا ۶۹ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى  
 رفیقان مستند (۶۹) این فضل و بخشش از سوی خداست، و علم (ازلی)

بِاللَّهِ عَلِيمًا ۷۰  
 خدا کفایت کند (۷۰)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۶۷۹۰- و آن که فرمان برد از حق و زرسول<sup>۶۹</sup>  
 ۶۷۹۱- با کسانی زاهل حق باشند یار  
 ۶۷۹۲- زانبیا و صادقان<sup>۲</sup> و صالحان  
 ۶۷۹۳- و آن که باشد در رفاقت نیک پی  
 ۶۷۹۴- یا تواند بود کاین نیکو رفیق  
 ۶۷۹۵- یعنی ایشان در رفاقت اکمل‌اند  
 ۶۷۹۶- کرده حق بر چار قسم اخیر<sup>۴</sup> را  
 ۶۷۹۷- انبیا که محرم راز وی‌اند  
 ۶۷۹۸- صادقان اهل عیان‌اند<sup>۵</sup> و شهود<sup>۶</sup>  
 ۶۷۹۹- و آن شهیدان<sup>۷</sup> زسته از آمال خویش  
 ۶۸۰۰- صالحان بر پاسبان امر حضرتش
- آن گروه‌اند در قیامت در حصول  
 کسب اهل انعام‌اند از بروردگار  
 و آن شهیدان که فدا کردند جان<sup>۲</sup>  
 یار همسر کس کو رود بر گام وی  
 نیست غیر از آن چهار اندر طریق  
 از تمام خلق عالم افضل‌اند  
 برگزیده بر عباد این چار را  
 در حریم قسرب دمساز وی‌اند  
 دیده زاشیا سر سلطان وجود  
 در ره او داده جان و مال خویش  
 کرده واحد هم<sup>۸</sup> خود در ضاعتش

- ۶۸۰۱- هر که شد با این جماعت همشین  
 ۶۸۰۲- از نیبیین قصد با پیغمبر است  
 ۶۸۰۳- گر به لفظ جمعشان بستوده حق  
 ۶۸۰۴- بحر گویی کافی است از ذکر دُر  
 ۶۸۰۵- یک علی گوکار خود یکباره کن  
 ۶۸۰۶- از شهیدان شد اشارت بر حسین  
 ۶۸۰۷- صالحان اولاد او<sup>۱۰</sup> تا قائم اند
- گردد از روشن دل و پاکیزه دین  
 هم ز صدیقین مراد از حیدر است  
 جامع اند این دو در اوصافِ فِرَقِ<sup>۹</sup>  
 خاصه بحری کوز گوهرهاست بِر  
 پرده چشم دو بین را پاره کن  
 هر نبی و هر ولی را نور عین  
 بر وجوب لطف، از حق دائم اند

### در بیان و تحقیق مهدویت<sup>۱۱</sup>

- ۶۸۰۸- دور قائم دائم است از رَبِّ دین  
 ۶۸۰۹- هر زمانی را ولی<sup>۱۳</sup> لازم است  
 ۶۸۱۰- مهدی هادی است قائم<sup>۱۴</sup> در طریق  
 ۶۸۱۱- پادشاهان اند در مُلک وجود  
 ۶۸۱۲- فانی از آثار خود بر دائم اند  
 ۶۸۱۳- صد چراغ از شمع واحد روشن اند  
 ۶۸۱۴- می توانی کز چراغی صد چراغ  
 ۶۸۱۵- شرط نقلش لیک باشد اشتعال  
 ۶۸۱۶- اشتعال آن اتصال است<sup>۱۶</sup> از ولی  
 ۶۸۱۷- دور مهدی این بود بر اتصال  
 ۶۸۱۸- دور یک دور است نزد اهل دل  
 ۶۸۱۹- اینست فضل<sup>۱۸</sup> از خدا در کارشان<sup>۱۷</sup>  
 ۶۸۲۰- بلکه خود که مؤمن از جان و دل اند  
 ۶۸۲۱- بس بود بی شک خداوند علیم
- تا قیامت ز اولیا و راشدین<sup>۱۲</sup>  
 وین ولایت در مدار قائم است  
 رهروان را در روش نیکو رفیق  
 قائم از مرآت هر یک در نمود  
 وز حق اندر دور دائم قائم اند  
 جمله یک نورند گرچه صد تن اند<sup>۱۵</sup>  
 بر فروزی در سرا و دشت و باغ  
 بسی ز شعله نیست ممکن انتقال  
 هم چنین تا اصل آن ذات العلی  
 گگرشناسی دور او را در مجال  
 و آن بود دایره به مهدی متصل<sup>۱۷</sup>  
 که شود مُنعم عَلَیْهِمْ<sup>۱۹</sup> یارشان  
 جمله در مُنعم عَلَیْهِمْ داخل اند  
 در جزای اهل ایمان بر نعیم

۶۸۲۲- که صلاحیت مر ایشان راست تام در توافق با خواص و باکرام  
 ۶۸۲۳- بَعْدِ ذِكْرِ اهل ایمان و سداد می‌کند حق امر بر جنگ و جهاد



۱- [آیه ۶۹ سورة نساء در شأن «عبدالله بن زید بن عبدربه الانصاری الخزرجی» نازل شده که به او «صاحب الاذان» گفته‌اند زیرا که او را بانگ نماز در خواب نموده بودند (ابتدا مسلمانان تنها باندای «الصلوة جامعۀ» جهت نماز حاضر می‌شدند تا اینکه در سال اول هجری پیامبر با اصحاب مشورت کرد که برای اعلام اوقات نماز چه علامتی به کار برند. برخی زدن بوق و بعضی نواختن ناقوس و گروهی افروختن آتش را مطرح کردند. تا آنکه مطابق خوابی که عبدالله بن زید دید حکم اذان صادر شد). وی نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله ما را از تو به جز دیدار این جهان نیست و چنان شیفته پیامبر بود که گفت: یا رسول الله، به خدا که وقت بود که گرسنه باشم، دست به طعام برم، تو در یاد من آیی، نتوانم که آن طعام خوردم، آن را گذارم و آیم نزد تو و در تو نگرم، آنگه به طعام خوردن بازروم و نیز چنین است در آشامیدن آب به وقت تشنگی و.... آن‌گاه گفت: فردا که تو را در درجه برترین فرود آرند در بهشت، ما تو را کی ببینیم؟ و این آیه به جواب وی فرو آمد. گویند روزی که خبر وفات مصطفی (ص) به عبدالله بن زید رسید گفت: بار خدایا، بعد از دوست خود نخواهم که چیزی ببینم در دنیا، بینایی از من و استان و در همان وقت نابینا گشت. و نیز گفته‌اند این آیه در شأن «ثوبان» نازل شد که از محبت رسول خدا سخت نزار و ضعیف گشته بود، پشت، خم گشته و روی زرد شده. و به پیامبر عرض کرد که اندوه صعب آن است که در آخرت تو در اعلیٰ علیین باشی و ما از دیدار تو بازمانیم و آن‌گاه این آیه نازل گشت و رسول خدا بر او خواند و دل او را خوش کرد و خستگی وی را مرهم بر نهاد. آری، چنین دردی بپاید، تا چنین مرهمی پدید آید. تا سوزی نبری، سازی نیاری، تا در بحر ذکر، غرقه «فَأَذْكَرُونِي» نشوی، از ساحل امن، دستگیر «أَذْكَرْكُمْ» نیابی.

مرد، بی‌حاصل نیابد یار با تحصیل را سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را.

(از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- صادقان: (صدیقین): آنان که بسیار راستگویی، راست ظن، راستکار و راست پیمانند و جز راست نروند اگرچه در آن خطری عظیم باشد.

۳- در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: |... مقصود از صدیقین، اوصیا هستند که خودشان کاملند و دیگران را هم کامل می‌کنند. و شهدا، کسانی هستند که به وسیله سلوک، یا جذب، «غیب» را مشاهده کرده‌اند و به مقام «قلب» رسیده‌اند و نزد پروردگارشان در ولایتی که عبارت از علی (ع) است، حاضر شده‌اند. یا اینکه مقصود از شهدا، کسانی هستند که در جهاد به شهادت رسیدند و صالحین در اینجا کسانی هستند که به ولایت متوسل شدند ولی به مقامی در آن نرسیدند اما آن راه را از در صدق پیمودند.

۴- اخیار: مردان بسیار خیر و نیکو کار و دین‌دار. برگزیدگان. و گفته‌اند که آنان هفت تن‌اند من جمله سیصد و پنجاه و شش مردان غیب و نیز در بیان لفظ اولیاء واقع شده که اخیار، سیصد تن‌اند و ایشان را ابرار نیز خوانند.

۵- عیان: یقین در دیدار و مشاهده. دیدار به چشم. معاینه آن است که سالک پس از مقام مشاهده، که به معرفت به شهود ذات محبوب راه یابد به دیده خویش در عیان محض، حضرت مطلوب را دیدار کند و به دیده روح که از خود فانی شده، به بقای خدا باقی شود.

۶- شهود: [«شهود» (۵)]. مشاهده آن است که حجاب به‌گلی ساقط، و جمال جانان متجلی شود و شهود عین ذات الهی دست دهد و بقایای رسوم وجود سالک، رخت به سامان فنا کشد و سالک به نور معرفت مشاهده حضرت ذات نماید.

۷- شهیدان: (جمع شهید)؛ کشتگان راه خدا.

۸- هم: قصد، خواسته.

۹- مفهوم بیت ۶۸۰۳ ← اگر خداوند پیغمبر (ص) و علی (ع) را به طور جمع و با لفظ نبیین و صدیقین نام برده بدین دلیل است که این دو جامع اوصاف فرقه پیامبران و اولیاء هستند.

۱۰- اولاد او: کنایه از اولاد علی (ع).

۱۱- مهدویت: مهدی (امام منتظر) بودن. طبق معتقدات مذهب شیعه و نیز بر طبق روایات بسیاری که در کتاب‌های اهل سنت و جماعت آمده، در آخر الزمان مهدی (عج) از آل محمد ظهور خواهد نمود.

۱۲- راشدین: آنان که به راه راست می‌روند. متدینین و مؤمنین.

۱۳- ولیّ: کسی که پی در پی طاعت و فرمانبرداری کند، بدون آنکه نافرمانی و عصیان در میان آید. ولیّ، عارف به خدا و صفات خداست و فانی در خود و باقی به مشاهده حق تعالی و حق تعالی متولی امور اوست، و «ولایت» قیام عبد است به حقّ، در حالت فناء از خودی خود یعنی به تمامت کمال به خاتم الاولیاء که مهدی (عج) است ظاهر شود و ولایت به سبیل اتمیت و اکملیت در نشاء کامله خاتم الاولیاء ظهور می‌یابد زیرا که مظهر ولایت مطلقه، اوست و بقیّه اولیاء علی تفاوت مراتبهم از مشکات خاتم الاولیاء اقتباس نور می‌نمایند و البته مطلق شامل مقید است و این ولایت مطلقه باطن نبوت حضرت رسالت (ص) است که در نشاء نبوت و صفت رسالت، مانع اظهار کمال آن بود چون باطن آن حضرت در صورت خاتم الاولیاء بروز و ظهور یابد، اظهار آن کمال، بر وجهی که اتم و اکمل باشد فرماید و خاتم الاولیاء همان خاتم الانبیاء و باطن نبوت آن حضرت و حسنه‌ای از حسنات اوست. (از جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السّعادة).

۱۴- قائم: لقب امام محمد بن حسن عسکری (ع) مکنی به ابوالقاسم، آخرین امام از امامان دوازده‌گانه شیعه امامیه.

۱۵- مفهوم ابیات ۶۸۰۸ تا آخر ۶۸۱۳ ← پس از ختم حلقه نبوت به وجود مبارک پیامبر اسلام، حلقه ولایت به مقتضای اسم «ولیّ» که از اسماء الله است تا قیامت برقرار است و در هیچ دوره‌ای زمین از اولیاء خالی نمی‌ماند و دور قائم آل محمد (ص) به خواست پروردگار تا قیامت به نعمت وجود اولیاء، دایم است و اولیاء همگی در مدار قطب اعظم یعنی مهدی (عج) واقع‌اند که یار و یاور و رهبر رهروان است و چون مظهر کامل حق تعالی است، در امر هدایت، مظهر اسم «نور» است و معارف و حقایق را بدین وسیله به ولیّ مادون خود که مقامی پایین‌تر از او دارد و به مثابه قندیل اوست و از او نور می‌گیرد می‌رساند.  
مولانا می‌فرماید:

مهدی و هادی، وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش‌رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست	آن ولیّ کم از او، قندیل اوست
آنکه زین قندیل کم، مشکات ماست	نور را در مرتبه، ترتیب هاست

- ۱۶- اتّصال: مرتبط بودن، وصل بودن. علی (ع) مبدأ سبّ ولایت است که سلسله و جمیع کاملان اولیاء اللّه به او می‌رسد و از او به پیامبر (ص) اتصال می‌یابد.
- ۱۷- مفهوم بیت ۶۸۱۸ ← [در نزد اهل معرفت، دایره کمال ظهور و اظهار، یکی است و اوّل نقطه آن حقیقت محمّدی است و چنان چه در آن نشأة ختم نبوت نمود در این نشأة ختم ولایت کند.] (از جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السّعادة).
- ۱۸- منظور این است که این مرافقت که انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان یافتند به فضل خدا یافتند نه به کردار خویش و این، ردّ عقیده معتزله است که گفتند: بنده به عمل خویش به ثواب آن جهانی می‌رسد، و خدا آن عقیده را باطل فرمود.
- ۱۹- مَنَعِمَ عَلَیْهِمْ: آنان که خداوند لطف و نیکویی به آنها فرمود. (رجوع شود به معنی آیه ۶۹).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حِذْرَكُمْ

ای اهل ایمان سلاح جنگ برگزید

فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

و آن گاه دسته دسته یا همه یکباره متحرک (برای جهاد) بیرون روید. (۷۱) و مسافران گروهی از شما (در کار جنگ) کندی و درنگ می کنند،

فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ

اگر برای شما حادثه ناگواری پیش آید (به شانت) گویند: خدا ما را مورد لطف خود قرار داد که با آنان

شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ

حاضر نشدید. (۷۲) و اگر فضل خدا شامل حال شما گردد آنچنان که گویند

لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ

میان شما و آنان ابداً دوستی نبوده (با تأسف) گویند: ای کاش ما نیز با آنان به جهاد<sup>۱</sup> رفته بودیم تا (از غنیمت) نصیب

فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

فراوان می بردیم. (۷۳)

باز برگزید بهر قتل و ضرب  
باشد اسباب خدّر<sup>۲</sup> در هر مکان  
مجمع یا فرقه فرقه در قتال

۶۸۲۴- ای گروه مؤمنان آلاتِ حرب<sup>۳</sup>  
۶۸۲۵- کآن شما را از شرور دشمنان  
۶۸۲۶- جمله پس بیرون شتابید از رجال

در تفرق یا که جمع از هر جهت	۶۸۲۷- یعنی آن نوعی که باشد مصلحت
باشد ایشان را به رفتن سوی جنگ	۶۸۲۸- و ز شما هستند بعضی که درنگ
زان‌هزام و قتل زاعدا، نوبتی <sup>۳</sup>	۶۸۲۹- گر که آید مر شما را محنتی
هست فضل و نعمتی از بهر من	۶۸۳۰- آن منافق گوید این از ذوالمنن
پسای بسختم نآمد از گیتی به سنگ	۶۸۳۱- که نبودم با مسلمانان به جنگ
از غنیمت یا که فتح و نصرتی	۶۸۳۲- و ز شما را آید از حق نعمتی
که موَدّت بیتتان گویا نبود	۶۸۳۳- با ضعیفان این چنین گویند زود
تا کند یاری شما را در جهاد	۶۸۳۴- یعنی او را با شما نبود و داد
بر شماوین حرفشان هست از حسد	۶۸۳۵- از غنیمت تا مگر چیزی رسد
که نبرد او با خود از بهر غزا	۶۸۳۶- کرده احمد بخل یعنی بر شما
بُردمی تا بهره‌ای زین زرّ و مال <sup>۴</sup>	۶۸۳۷- کاش با ایشان بُدم من در قتال
سست می‌کردند از جِقْد <sup>۵</sup> و عِناد <sup>۶</sup>	۶۸۳۸- آن جماعت مؤمنان را از جهاد
از پی ترغیب <sup>۷</sup> مؤمن بر جهاد	۶۸۳۹- ز آن کند حق ذکر ایشان بر عباد



- ۱- خرب: جنگ.
- ۲- خَدْر: پرهیز کردن و دوری جُستن. (در جنگ با دشمن، ساز و برگ تمام بردارید و سلاح در بپوشید و از باز نشستن از دشمن دوری کنید).
- ۳- نوبتی: زمانی، موقعی.
- ۴- مفهوم ابیات ۶۸۲۸ تا آخر ۶۸۳۷ [آیه ۷۲ سوره مبارکه نساء در شأن «عبدالله ابی» آمد که از منافقان بود و در ظاهر مسلمان شد اما نفاق در باطن داشت و نیز گفته‌اند این خطاب از جهت نَسَب با وی رفت، نه از جهت ایمان، که وی از روی نسب و جنسیت از ایشان بود و نه از روی ایمان. این منافق و نظایر او اگر جنگ رخ دهد از حضور در آن تأخیر می‌کنند و اگر در غزا به شما بلا و گزند می‌برسد می‌گویند خدا به من نیکویی کرد که با آنان در جنگ

حاضر نبوده و دچار بلا و بدبختی نشدم و اگر فتح یا غنیمتی به شما رسد می‌گویند (چنان که گویی میان شما و آنها هیچ دوستی و عقد آنکه همراه با شما جهاد کنند نبوده): ای کاش ما با ایشان بودیم تا پیروز می‌شدیم و به کام خود می‌رسیدیم و این حرف از حسادت است و منظورشان این است که پیامبر بخل نموده و آنها را با خود به جنگ نبرده است. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۵- جقد: کینه.

۶- عناد: دشمنی.

۷- ترغیب: تشویق.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ

پس کسانی باید در راه خدا جهاد کنند که

يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي

(دست از جان شسته اند و) زندگی این جهان را به آن جهان می‌فروشند و هر کس

سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

در راه خدا جهاد کند و کشته شود یا فاتح گردد، زود باشد که او را اجر عظیم دهیم. (۷۴)

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

چرا در راه خدا جهاد نمی‌کنید و در راه (آزادی) جسمی ناتوان از مرد و

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ

زن و کودک کی (در مکه اسیر ظلم کفارند و) دائم می‌گویند: یا خدا، ما را از این شهری که

الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ

مردمش مستم کارند بیرون آر و از جانب خود برای ما (بیچارگان) نگه دار و

نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

یاوری ترست. (۷۵)

از يُقَاتِلْ «فی سبیل» اللّه‌شان<sup>۱</sup>

اهل ایمان در ره دین با عدو

۶۸۴۰- پس کند دل فارغ از اکراهشان<sup>۲۷۲</sup>

۶۸۴۱- باید اشنی بر قتال آرند رو



- ۶۸۴۲- آن کسان که می‌فروشند از یقین  
 ۶۸۴۳- می‌دهند این دارِ فانی را ز دست  
 ۶۸۴۴- و آن که رو کرد از یقین پر کارزار  
 ۶۸۴۵- یا که غالب شد به دشمن بی‌زیب  
 ۶۸۴۶- غالب و مغلوبی او را قصد نیست  
 ۶۸۴۷- قصد او رخسارِ جانان دیدن است  
 ۶۸۴۸- قصد عاشق ز امرِ جانان بندگی است  
 ۶۸۴۹- مر شما را چیست ای مردان کار <sup>۷۵</sup>  
 ۶۸۵۰- هم در استخلاصِ آن مستضعفین  
 ۶۸۵۱- از رجال و از نساء، خُرد و کلان  
 ۶۸۵۲- کی شوید از رحمتِ حق بهره‌مند  
 ۶۸۵۳- ابرِ رحمتِ مؤمنان را فوقِ سر  
 ۶۸۵۴- تا نگردند آن گرفتارانِ خلاص  
 ۶۸۵۵- کآن اسیران با خدا با درد و سوز  
 ۶۸۵۶- کای خدا زین قریه ما را ده نجات  
 ۶۸۵۷- یارب از این قریه کن ما را خلاص  
 ۶۸۵۸- بهر ما یک دوست از نزدیک خُود  
 ۶۸۵۹- هم بساز از نزد خود یاری که او  
 ۶۸۶۰- شد دعای آن جماعت مستجاب  
 ۶۸۶۱- آنکه اندر دستِ اعدا بُد اسیر
- این حیاتِ دنیوی بر دارِ دین  
 بر سرایِ آخرت کآن باقی است  
 در ره حق کشته شد پس زافتخار  
 می‌دهیمش زود اجری بس عظیم  
 کشتن و کشته شدن پیشش یکیست  
 پیش او در خون خود غلطیدن است  
 او چه بندِ مرد گئی و زندگی است؟  
 که نباشد میلان بر کارزار؟  
 که اسیر کافران‌اند و غمین  
 تا که ایشان‌اند اسیر کافران  
 خود شما آزاد و ایشان زیربند؟<sup>۲</sup>  
 خیمه زد لیکن نبارد یک مَطَر<sup>۳</sup>  
 هم چنین باشید عطشان<sup>۴</sup> عام و خاص  
 می‌پسندند از شبانگه تا به روز  
 گاهلِ او باشند ظالم بر ثقات<sup>۵</sup>  
 متنی بر ما گذار از اختصاص  
 می‌بگردان تا کند ما را مدد  
 بهر ما باشد پناهی از عدو  
 کرد فتح مکه احمد با شتاب  
 شد بر اهل مکه ز امرِ حق امیر<sup>۶</sup>



۱- رجوع شود به معنی آیه ۷۴

۲- مفهوم ابیات ۶۸۴۹ تا آخر ۶۸۵۲ ← در آیه ۷۵ سوره نساء، مؤمنان تحریض و تشویق می‌شوند بر جهاد در راه دین و از بهر حق و از بهر رهانیدن آن ضعیفان از مسلمانان که در

دست مشرکان مکه بودند که از جمله مردان آنها حبیب و ابوذر و از زنان، مادر اسامة و دختر عقبه بن ابی معیط و از کودکان، اسامة. و اینان در دست کافران مکه محبوس و معذب بودند و دعا میکردند و از خدا می‌خواستند که آنها را از مکه که جای کافران و مشرکان بود بیرون آورده به دارالهجرة فرود آورد. و خداوند دعای آنان را مستجاب نمود و چون مکه فتح شد، پیامبر(ص) را بر ایشان گماشت و پیامبر، یکی از آن اسرا یعنی، «عتاب بن اسید» را حاکم آنان نمود و او ضعیفان را قوت داد و مظلومان را برهانید.

۳- مَطَر: باران.

۴- غَطْشان: غطشناک، تشنه.

۵- ثِقَات: (جمع ثَقَة)؛ مردان معتمد.

۶- مفهوم ابیات ۶۸۶۰ و ۶۸۶۱ ← رجوع شود به توضیح شماره ۲ همین زیرنویس.



الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

اهل ایمان در راه خدا، و کافران

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ

در راه طاغوت (شیطان) جهاد می کنند، ع پس (شما مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید (و از آنها بیم و اندیشه مکنید) که مکر و سیاست

الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

شیطان بسیار سست و ضعیف است. (۷۶) آیا نمی‌نگری به سلال مردمی که (گفتند: به ما اجازه جنگ ده و بپه آنها گفته شد: اکنون از جنگ خودداری کرده،

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ

به نماز و زکات قیام کنید! پس آن گاه که بر آنها حکم جهاد آمد در آن هنگام گروهی

مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ

تر آنان به همان اندازه که باید از خدا ترسند یا پیش از آن، از مردم ترسیدند و گفتند: ای خدا، چرا

كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا

بر ما حکم جنگ را فرض کردی؟ چرا عمر ما را تا اجل نزدیک ملبس به تاخیر نیفتندی؟ بگویند گفتی دنیا متاعی اندک است

﴿٧٧﴾

و جهان آخرت برای هر کس که عداوتش باشد بهتر از دنیا است، و (در آنجا) کمترین ستمی به شما نرساند شد. (۷۷)

﴿٧٧﴾

- می‌کنند اندر ره حق کارزار  
در ره طاغوت<sup>۱</sup> با اَخیار جنگ  
نیست هیچ از «کَیْد» شیطان سست‌تر  
می‌گریزد در نبرد از یک نَسِیب<sup>۲</sup>  
واقف از وسوایِ نفسِ ابتر<sup>۳</sup> است  
چون کنی رو نیست غیر از نقش قبر<sup>۵</sup>  
نیست برجها هیچ جز اسم و عزاش  
مانده است از پهلوان، بادِ سیل<sup>۶</sup>  
آنکه با آن‌دم شکسید<sup>۸</sup> رستم است  
زود افتد آن کُپک<sup>۹</sup> را در کمند  
کو بگو حیدر دلی شیرافکنی؟  
گفت خواهم چون به او دارم نیاز  
سوی ایشان چونکه گفتمی از خیر  
تا که فرمان آید از پروردگار  
تا رسد بر جنگ نوبت با عدو<sup>۱۰</sup>  
ز آن بسترسیدند بعضی از رجال  
بودشان آنسان که از خَلَاقِ ناس  
نی ز ضعف دین که از عجز بشر  
نی که بود از امرِ حق اکراهشان  
کرده فرضِ ما بر اعدا، کارزار  
با زمان نگذاشت بر حال خود او  
از پیمبر خواستندی اذن جنگ  
مصلحت بسا مشرکان نبود قتال  
وز شرورِ مشرکان ایمن شدند،
- ۶۸۶۲- آن کسان<sup>۷۶</sup> که بگرویدند آشکار  
۶۸۶۳- کافران هم می‌کنند از عقل تنگ  
۶۸۶۴- پس بُرید از دوستانِ دیو، سر  
۶۸۶۵- آنچه بنماید نباشد جز فریب  
۶۸۶۶- آنکه دائم در جهاد اکبر است  
۶۸۶۷- در نظر<sup>۴</sup> دارد نمود شیر و بهر  
۶۸۶۸- اندکی گر پافشاری در غزاش  
۶۸۶۹- برگزشته‌های و هوی شیر و پیل  
۶۸۷۰- فَرّ و زورش در تقابل<sup>۷</sup> یک‌دم است  
۶۸۷۱- و آن که باشد لغو عهد و سست بند  
۶۸۷۲- مرد این میدان نباشد هر تنی  
۶۸۷۳- گفته‌ام از رزم او صد بار و باز  
۶۸۷۴- مر نکردی هیچ آیت تو نظر<sup>۷۷</sup>  
۶۸۷۵- دست و ادا رید نک از کارزار  
۶۸۷۶- بر نماز و بر زکوة آرید رو  
۶۸۷۷- فرض چون کردید ایشان را قتال  
۶۸۷۸- از قتال مشرکان یعنی هراس  
۶۸۷۹- بلکه خوفی ز آن به نسبت سخت‌تر  
۶۸۸۰- ضعف آنسان بود سدّ راهشان  
۶۸۸۱- ز آن بگفتند از چه رو پروردگار  
۶۸۸۲- تا زمانِ صوت نزدیک از چه رو  
۶۸۸۳- بر مهاجر کار زاعدا گشت تنگ  
۶۸۸۴- گفت او تا ناید امر از ذوالجلال  
۶۸۸۵- چون زمکه بر مدینه آمدند

۶۸۸۶- پس بر ایشان گشت حکم کارزار	آمد این از بهر ایشان ناگوار
۶۸۸۷- با نبی گفتند چون ما را معاف	حق ندارد از قتال و از مَصاص <sup>۱۱</sup> ؟
۶۸۸۸- تا زمان موت و این از بیم بود	نی ز گره <sup>۱۲</sup> از امر سلطان وجود
۶۸۸۹- بودشان خوف از قتال مشرکان	که فزون بودند ز ایشان بالعیان
۶۸۹۰- شاید اینشان بوده بر دل، نی به لب	تا که باشد ترکِ تعظیم و ادب
۶۸۹۱- لاجرم آیت رسید از ذوالجلال	که بگو بر ترسناکان از قتال
۶۸۹۲- کاین متاع دنیوی باشد قلیل	که تمتع ز آن برید از هر قبیل
۶۸۹۳- آخرت بهتر که دارِ باقی است	جرعه چبود تا حیات ساقی است <sup>۱۳</sup> ؟
۶۸۹۴- هر کسی کز شرک پرهیزد همی	بر شما نباید ستم وارد کمی



۱- در راه دیو و به فرمان دیو، با مؤمنین می‌جنگند. (مشرکین و یهود که از بهر شیطان و به فرمان او جنگ می‌کنند).

۲- مفهوم ابیات ۶۸۶۴ و ۶۸۶۵ ← پس با دوستان شیطان بجنگید ای مؤمنان و از کید و مکر شیطان نترسید که کید شیطان همواره ضعیف است چرا که اگر از فرد، ارادتی به شیطان نباشد کید او به کار نمی‌آید و شیطان با یک «لا حَوْلَ» می‌گریزد و با رحمت و عصمت خداوند می‌توان با آن مقابله کرد.

۳- اَبْتَر: ناقص، دم بریده، در اینجا به معنی ناتوان و ضعیف.

۴- در نظر: در ظاهر.

۵- کنایه از ناتوانی و عاجز بودن شیطان نفس است.

۶- مفهوم ابیات ۶۸۶۸ و ۶۸۶۹ ← اگر کمی در مقابله با شیطان جدیت نمایی، اسم و رسمی از آن باقی نمی‌ماند و از هیاهو و جنجال آن که در ظاهر مانند شیر و فیل عظیم و با هیبت به نظر می‌آید چیزی نمی‌ماند، مانند پهلوانی که فقط از او باد و طاهر سبیل و شاربلی بیشتر باقی نمانده و اصطلاحاً پهلوان پنبه است.

۷- تقابل: روبه‌رو شدن.

۸- شکیبید: طاقت بیاورد، صبر کند.

۹- کُنْک: در زبان ترکی به معنای سگ و در اینجا، کنایه از «شیطان» است.

۱۰- مفهوم ابیات ۶۸۷۴ تا آخر ۶۸۷۶ ← [سبب نزول آیه ۷۷ سوره نساء آن بود که قومی از اجله صحابه، مانند عبدالرحمن بن عوف الزهری و سعد بن ابی وقاص الزهری و دیگران، پیش از هجرت در مکه از پیامبر اجازه خواستند که در مقابل آزاری که از مشرکان می‌دیدند بر روی آنان شمشیر کشند. اما پیامبر فرمود که مرا به قتال امر فرموده‌اند، نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و دست‌ها را از قتال فرا دارید که مرا اکنون به این فرموده‌اند. آنان رنجور و دلتنگ شدند. پس چون هجرت کردند به مدینه و فرمان جهاد با کافران از جانب خداوند آمد و جنگ بدر در پیش بود و ایشان را به قتال امر فرمودند، گروهی از ایشان از جمله طلحه بن عبیدالله ترسیدند و به جنگ نرفتند و این ترس از طبع بشری بود و دوستی حیات، نه از کراهیت فرمان خداوند. و گفته‌اند این آیه در شأن قومی آمد از مؤمنان که هنوز در علم راسخ نبودند و ضعیف دل بودند و ایمانشان قوتی نداشت.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۱- مَصَافٍ: (جمع مَصْفٍ)؛ میدان جنگ، صف جنگ، در اینجا به معنی جنگ به کار رفته است.

۱۲- کَرْه (کَرْه): کراهت داشتن.

۱۳- مفهوم بیت ۶۸۹۳ ← آخرت که باقی است بهتر است از دنیای فانی که متاعی بس قلیل و بی‌ارزش است و هم‌چون جرعه‌ای ناچیز است در برابر بقا در ذات ساقی لم یزلی و جوار حضرت ربّانی و محبوب ابدی. [...] این دنیا ملعون است و سرای بینوایی و بی‌دولتی و طبل میان تهی و بساط و فرومایگی و خداوند در دنیا همه چیز را به لعنت کرده مگر سه چیز: ذکر خداوند جلّ جلاله که در دنیاست و از دنیا نیست، دیگری مرد عالم که مسلمانان را چون روشنی چراغ و دل شیطان را هم‌چون داغ است و سوّم، کسی که جوینده علم است و در راه دانش، اندر منزل طلب است. چون از این سه درگذشت، زینهار، گرد دنیا‌مگرد که روی معرفت سیاه کند و جامه عصمت چاک گرداند. چون خداوند خواست که بندگانش به دنیا

کمتر رغبت کنند و از آن پرهیز نمایند آن را «قلیل» خواند و چون ایشان را در دنیا به زهد امر فرمود، آن را اندک و قلیل نامید تا ترک آن بر ایشان آسان شود هذا غاية الكرم و الرحمة. و گفته اند رب العزة عارفان را در آیه ۷۷ سوره نساء از دنیا برپود و به عقبی کشید به آنچه گفت: «و الآخرة لمن اتقى»، پس از عقبی نیز برپود و به خود کشید به آنچه در جای دیگر گفت: «و الله خیر و أبقی»! (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

أَيْنَمَا

هر کجا

تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ

حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا

هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ

يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ

سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ

عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

هر کجا باشید ناچارید از آن  
گرچه می باشید در محکم «بروج»<sup>۱</sup>  
نیست در وی هیچ تأخیر زمانی<sup>۲</sup>

﴿۷۸﴾ پس میندیشید از موت ای مهان  
۶۸۹۵- می کنید اداری آن وقت خروج  
۶۸۹۶- وقت بیرون رفتن روح از بدن  
۶۸۹۷-

- ۶۸۹۸- کشته گشتن پس به جنگ از تیغ، فاش
- ۶۸۹۹- شد ز بطحنی<sup>۴</sup> چون به یثرب<sup>۵</sup> مصطفی
- ۶۹۰۰- بد دلی گفت این نه فعل ایزد است
- ۶۹۰۱- آمد این آیت که گر نیکی رسد
- ۶۹۰۲- وز فراوانسی و خیر بی‌شمار
- ۶۹۰۳- ور رسد تنگی و قحطی و بدی
- ۶۹۰۴- گو بر ایشان ای نبی بی‌واهمه
- ۶۹۰۵- پس چه حال است این جماعت را که هیچ
- ۶۹۰۶- تا بفهمند آنچه باشد مشتمل
- ۶۹۰۷- تا بفهمند از بیان برتری
- ۶۹۰۸- لیک نیکی‌ها که بر تو می‌رسد<sup>۷۹۰</sup>
- ۶۹۰۹- ور که مکروهی رسد از نفس توست
- ۶۹۱۰- وین منافی نیست با آن که بود
- ۶۹۱۱- زآن که اشیا را ز حق امدادهاست
- ۶۹۱۲- بی تفاوت تافت خورشید وجود
- ۶۹۱۳- ناشی از سرگین نشد جز بوی زشت
- ۶۹۱۴- گر تو گویی ز آفتاب است این دوسو
- ۶۹۱۵- ور که زایشان است هم گویی، بجاست
- ۶۹۱۶- گفته‌ایم این را ولی از نوییان
- ۶۹۱۷- زآن که تکرار است بر وجه دگر
- ۶۹۱۸- روی خود زآینه بیند هر کسی
- ۶۹۱۹- نیست در آینه نقیص خوب و بد
- ۶۹۲۰- آب بسندی بر چمن، روید گیاه
- ۶۹۲۱- آنچه باشد اصل از نیک و بدش
- بهرتر از مردن به خواری در فراش<sup>۳</sup>
- شد گران آن سال غله و میوه‌ها
- بل گرانسی از قدوم احمد است
- سوی ایشان از فیوض بی‌عدد
- هست گویند این ز نزد کردگار
- هست گویند این ز نفس احمدی
- قبض<sup>۶</sup> و بسط<sup>۷</sup> از نزد حق باشد همه
- نیست قریبی سوی فهم اندر بسیج<sup>۸</sup>
- بر حقایق زین کتاب معتدل
- قبض و بسط از حق بود نزد دیگری
- باید آن را دانسی از رَبِّ الاحد
- که قدم نگذاشتی بر جا درست
- جمله از حق هر چه هست از نیک و بد
- بی مدد هر هستیی معدوم و لاست<sup>۹</sup>
- بر گل و سرگین<sup>۱۰</sup> به تعیین حدود
- وز گل آن طبع خوش و بوی بهشت
- راست گویی شد چو کشف هر دو، از او<sup>۱۱</sup>
- زآن که شمس از بوی خوب و بد جداست
- می‌کنیم از بهر تأکید و نشان
- گاه لازم بهر تجدید نظر
- تا شود بر حسن و قبح آگه بی
- خوب و بد بر وی شود زآینه رد
- تلخ و شیرین خواه و ناخواه‌ای پناه
- آفتاب و آب هم رویانندش

۶۹۲۲- گر بگوئی رسته از آب آن بجاست	ور که گوئی بوده از خود هم رواست
۶۹۲۳- آب او را می نماید تریبیت	بر بُروز طبع و شکل و خاصیت
۶۹۲۴- حق تعالی هر وجودی را دهد	از ره هستی نمود از خوب و بد
۶۹۲۵- از وجودش شمس گیرد فیض نور	و آن خُفاشک، کوری و قَد ۱۲ و قُتور ۱۳
۶۹۲۶- فیض رحمانی ۱۴ ز عرش معنوی	هر دو را وارد شود بر مستوی ۱۵
۶۹۲۷- ما نمودیمت به خَلقِ خود رسول	تا کنی تبلیغ احکام و اصول
۶۹۲۸- بر گواهی هم بود کافی حقت	در رسالت بر رواج و رونقت
۶۹۲۹- هر که فرمان از پیمبر برد او	برده فرمان از خدا بسی گفتگو
۶۹۳۰- و آن که کرد اعراض، نفرستاده حق	سوی ایشانت نگهبان در نَسق ۱۶
۶۹۳۱- نیست یعنی حفظِ فکر خامشان	فرض بر تو تا نمائی رامشان
۶۹۳۲- از تو تبلیغ است در احکام و بس	نسبت واجب بر تو حملِ بارِ کس



۱- بروج: (جمع بُرج)؛ حصارها.

۲- زَمَن: هنگام، روزگار، زمان.

۳- فِرَاش: بستر، جامه خواب.

۴- بَطْحَى: (بَطْحَا)؛ وادی مکه مکرمه.

۵- یَثْرِب: نام قدیم مدینه، پیش از هجرت حضرت رسول (ص).

۶- قَبْض: تنگی، سختی، گرفتگی.

۷- بَسَط: فراخی، گستردن، وسعت.

۸- بَسِیْج: (بَسِیْج)؛ در اینجا به معنی قصد و اراده است.

۹- لا: نیست، نابود.

۱۰- سِرْکِین: فضله چهار پایان.

۱۱- مفهوم بیت ۶۹۱۴ ← اگر بگویی عامل ایجاد این هر دو بو، تابش آفتاب است صحیح

گفته‌ای.



۱۲- فُقد: گم کردن، از دست دادن.

۱۳- فُتور: سستی، کندی.

۱۴- فیض رحمانی: (نفس رحمانی)؛ ظهور حق است به صورت ممکنات. | «نفس رحمانی» (۱۰۰) |.

۱۵- مُستوی: به‌طور مساوی.

۱۶- مفهوم بیت ۶۹۳۰ ← هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت کرد گفت: «هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست دارد و هر که از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است». منافقان گفتند این مرد می‌خواهد که او را به‌خدایی گیریم. و خداوند فرمود: هر که رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است و هر که از اطاعت بر گردد، تو، ای محمد، غیب و سرّ آنان را نمی‌دانی و ما تو را به نگهبانی آن‌ها نفرستاده‌ایم و کیفر او با ماست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ

(منافقان، روز) نزد توبه زبان اظهار فرمانبرداری کنند و چون از حضور تو دور

عِنْدَكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ

شوند ز شایه گروهی خلاف گفته تو را در دل بگیرند و خدا اندیشه شایه آنها را خواهد

مَا يَدَّبُّونَ فَاغْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

نوشت. پس (ای پیغمبر) از آنها روی بگردان و به خدا اعتماد کن، که تنها خدا تورا نگهبان کافی است. (۸۱)

﴿۸۱﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا

آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی‌نگرند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود

فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿۸۲﴾ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ

در آن اختلافی بسیار می‌یافتند. (۸۲) و (منافقان) چون امری به آنان برسد که باعث ایمنی و

أَوِ الْخَوْفِ إِذَا عُوِيهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي

یا ترس (مسلمین) است (و باید پنهان داشت) آنرا منتشر می‌سازند، در صورتی که اگر آنرا به رسول و به صاحبان

الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ

حکیم که از خودشان هستند محارث می‌دادند همانا آنان که اهل بصیرتند در آن واقعه صلاح اندیشی می‌کردند. و اگر نه این بود که فضل

﴿۸۳﴾ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا

خدا شامل حال شماست، همانا به جز اندکی همه شیطان را پیروی می‌کردید. (۸۳)

- ۶۹۳۳- <sup>۸۱</sup>با تو گویند از تو ما را «طاعت» است
- ۶۹۳۴- چون که بیرون میروند از پیش تو
- ۶۹۳۵- فرقه‌ای ز ایشان به هم گویند باز
- ۶۹۳۶- یا به غیر از آنچه با ایشان سخن
- ۶۹۳۷- هستشان بئیتوته، <sup>۳</sup>از شرک و نفاق
- ۶۹۳۸- حق نویسد آنچه را از کارها
- ۶۹۳۹- ز امر او یعنی کرام الکاتبین <sup>۶</sup>
- ۶۹۴۰- پس بگردان روی از ایشان با عتاب
- ۶۹۴۱- حکم بر قتل است ایشان را ولیک
- ۶۹۴۲- کن «توکل» <sup>۷</sup>با خدا کو هست بس
- ۶۹۴۳- اوست کافی بر امور بندگان
- ۶۹۴۴- نیست هیچ آیت تدبیر خلق را <sup>۸۲</sup>
- ۶۹۴۵- گر که بود از نزد غیر حق در آن
- ۶۹۴۶- از رسوم و لفظ و معنی و نظام
- ۶۹۴۷- ز آن که ناچار است گفتار بشر
- ۶۹۴۸- چون بر ایشان آید امری زایمی <sup>۸۳</sup>
- ۶۹۴۹- بر رسول آن به که بگذارند باز
- ۶۹۵۰- تا که داند آنچه زاستنباط خود
- ۶۹۵۱- می فرستاد آن رسول مُتَّجِب
- ۶۹۵۲- بر اراجیف از شکست و فتحشان
- ۶۹۵۳- آمد آیت که گذارید این خبر
- ۶۹۵۴- هم «اولی الامر» اعنی آن سالارها
- ۶۹۵۵- هر چه تا باشد صلاح افشا کنند
- ۶۹۵۶- حاصل آنکه کشف اسرار رسول
- هم در استمرار طاعت ممت است
- شب که با هم میشینند از عُتُو <sup>۱</sup>
- غیر از آنچه با تو گویند از مجاز <sup>۲</sup>
- گفته‌ای، گویند با هم از فتن
- چیس گفتار دورویان جز شقاق؟ <sup>۴</sup>
- می‌کنند اندر شب آن غدارها <sup>۵</sup>
- می‌نویسد آنچه هست از ظلم و کین
- بر تو زین قوم است واجب اجتناب
- بهر استقرار دین بستر است نیک
- بر امور بندگان در هر نفس
- هم چنین بر دفع شر این و آن
- اندر این قرآن پر ضوء <sup>۸</sup> و بها
- یافتندی اختلاف از هر نشان
- هم ز قانون فصاحت <sup>۹</sup> در کلام
- از تناقض نزد ارباب نظر
- یا زخوف افشا کنند از رهزنی
- هم «اولی الامر» که هستند اهل راز
- صدق آن گویند باز از نیک و بد
- چون به جایی لشگری در حُفیه، شب،
- نشر دادند آن خیر را بد دلان
- باز بر رأی رسول از خیر و شر
- که نکو دانند وضع کارها
- و صلاح إخفا بود، اخفا کنند
- کس نکرد الا منافق یا فضول <sup>۱۰</sup>

از اولی الامر و رسول از اصل و فرع	۶۹۵۷- هم‌چنین پرسند علم عقل و شرع
بسعد احمد تا به مهدی بر بشر	۶۹۵۸- مر اولی الامرند آن اثنی عشر
بر حقایق، بر معانی عارف‌اند	۶۹۵۹- کز شهود و غیب اشیا واقف‌اند
بر شما از مصطفی و عترتش	۶۹۶۰- و ز نبود از فضل حق وز رحمتش
پیرو شیطان و سرکش جز قلیل	۶۹۶۱- پس شما بودید گمراه از سبیل



۱- عُتُو: ستم، از حد در گذشتن.

۲- مفهوم ابیات ۶۹۲۳ تا آخر ۶۹۲۵ ← مردی از متهمان به نفاق، به خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: هر چه فرمایی فرمانبر دارم و خداوند فرمود: «فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ...» (آیه ۸۱ سوره نساء). (پس چون از نزدیک تو بیرون روند نه آن گویند که تو می‌گویی به ایشان و سخنان تو را تغییر می‌دهند).



۳- بَيْتُوتَه: شب را در جایی به سو بردن.

۴- شِبْقاق: دشمنی، ناسازگاری.

۵- غِذَار: مکار، فریبکار.

۶- کِرَام الکاتبین: هر یک از دو فرشته چپ و راست که اعمال آدمی را ثبت می‌کنند.

۷- در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار است: [توکل، پل یقین است و ستون ایمان و محلّ اخلاص. و سرّ توکل آن است که به حقیقت دانی که به دیگر کس چیز نیست و از حیلت سود نیست. عطا و منع که هست به حکمت است، و قَسَام مهربان بی‌غفلت است.]

۸- ضوء: نور.

۹- فُضاحت: روان بودن سخن و خالی بودن آن از نقص.

۱۰- مفهوم ابیات ۶۹۴۸ تا آخر ۶۹۵۶ ← آیه ۸۳ سوره نساء، در شأن منافقی آمد که هنگام مشورت پیامبر با یارانش در مورد حمله ناگهانی به دشمن سخنان حضرت را پنهانی شنیده و آن را به دشمن اطلاع داده بود در صورتی که بهتر بود آن را به رسول و اولی الامر، یعنی

آنان که از اوضاع امور آگاهی دارند و اگذار می‌کرد تا آنها مواردی را که صلاح می‌دانند فاش نمایند و در صورتی که مخفی نگه داشتن بعضی موارد بر صلاح بود مخفی می‌داشتند. پس در نتیجه تنها منافقین و فضولان اسرار پیامبر را فاش می‌کنند.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ الْإِنْفُسَ وَحَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ  
 پس ای پیغمبر! تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز، که چیز بر خودت مکلف نیستی و مؤمنان را نیز ترفیع کن،  
 عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا  
 باشد که خدا آسب کافران را از شما بازدارد،  
 وَأَشَدُّ تَنكِيلًا ﴿٨٤﴾ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ  
 طلبش سخت تر است. (۸۴) هر که سبب کار نیکی شود هم او  
 نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا  
 نصیبی کامل از آن نرزد، و هر که وسیله کار نیکسی گردد  
 وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٨٥﴾ وَإِذَا حِينُكُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا  
 و خدا بر همه چیز (از نیک و بد اعمال خلق) مراقب تواناست. (۸۵) هر گاه شما را تحیت و سلامی گفتند شما نیز باید به تحیت و سلامی  
 بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾  
 بهتر از آن یا مانند آن پاسخ دهید، که خدا به حساب هر چیزی کاملاً خواهد رسید. (۸۶)

- |   |  |
|---|--|
| فرض باشد تا تمامی کارزار                  | ۶۹۶۲- پس تو را در راه حق با اختیار                 |
| چون به جنگ بدر صُغری شد برون <sup>۱</sup> | ۶۹۶۳- از مدینه آن رسول ذوفنون                      |
| داد مردم را زجیش خصم بیم                  | ۶۹۶۴- مردی از ایشان که نامش بُد نعیم               |
| آمد این آیت پس از رَبُّ الْعِبَاد         | ۶۹۶۵- می‌شدند اصحاب کاره، <sup>۲</sup> از جهاد     |
| خود تو تنها رو به سوی کارزار              | ۶۹۶۶- که نباشد هیجت از هم عَوْن <sup>۳</sup> و یار |
| مر مکلف بر جهاد خصم و رزم                 | ۶۹۶۷- نیست غیر از نفس تو با عزم، جزم               |
| شد مکلف، نی به نفس دیگران                 | ۶۹۶۸- هر کسی یعنی به نفس خود عیان                  |
| دانی از چه خوانده قَرَدَت بر نبرد         | ۶۹۶۹- گر که باشی نکته فهم، آن شاه فرد              |

۶۹۷۰- لفظ مفرد بس در این آیت بجاست  
 ۶۹۷۱- بر خلاف نفس خود تو قادری  
 ۶۹۷۲- نفس، یک تن کشت و آن یک، حیدر است  
 ۶۹۷۳- پس نمایندار تخلف از جهاد  
 ۶۹۷۴- زآن مشو غمگین که حَقّت یاور است  
 ۶۹۷۵- زآن که چون حق یار کس شد در نبرد  
 ۶۹۷۶- دیده افزون نصرتِ حق را «صفی»  
 ۶۹۷۷- بر تو بندم لب نگویم زآن یکی  
 ۶۹۷۸- پس تو سبقت گیر ای فخر عباد  
 ۶۹۷۹- هم نما ترغیب<sup>۶</sup> باران بر قتال  
 ۶۹۸۰- باز دارد شاید از اسلامیان  
 ۶۹۸۱- افگنند در قلب ایشان واهمه<sup>۷</sup>  
 ۶۹۸۲- اوست در باس<sup>۹</sup> از خلائق بس اشد<sup>۱۰</sup>  
 ۶۹۸۳- هم چنان که شد ابوسفیان به خوف  
 ۶۹۸۴- هیبتِ حق در میان لشکرش  
 ۶۹۸۵- سَطُوتِ<sup>۱۳</sup> شیر خدا اندر نبرد  
 ۶۹۸۶- هر که خواهد خواستی بر کس نکو  
 ۶۹۸۷- از کسی یعنی شود دفع ضرر  
 ۶۹۸۸- و ر کسی خواهد بدی از بهر کس  
 ۶۹۸۹- خواهی ار نیکی به کس، نیکی بتری  
 ۶۹۹۰- هر کسی از خوانِ حق روزی خورد  
 ۶۹۹۱- حق بود بر جمله اشیا مُقیت<sup>۱۷</sup>  
 ۶۹۹۲- بود احمد بر خلائق نیک خواه  
 ۶۹۹۳- نی از آنکه عامه را باشد نصیب

خود چو هر نفسی مکلف بر غزاست  
 نی به نفس غیر، گرچه قاهری  
 و ر کُشد هم دیگری، زآن جوهر است<sup>۴</sup>  
 رو تو تنها ای پسیمبر زاعتماد  
 با تو می باشد ظفر، وین اظهر<sup>۵</sup> است  
 غالب است او همچو گردونی به گرد  
 زآن بر او این رمز نبود مخفی  
 چون نپندارم که تند و زیرکی  
 بر قتال مشرکین و بر جهاد  
 لیک نی تکلیف کآیند از ملال  
 حق تعالی کارزار کافران  
 واهلند<sup>۸</sup> از ترس، شدت‌ها همه  
 هم به تعذیب و عقوبت بهر حد  
 روز جنگ بدر و هم پنهان به جوف<sup>۱۱</sup>  
 ساخت پنهان کرد هارب<sup>۱۲</sup> یکسرش  
 می فرودش هر زمان بر خوف و درد<sup>۱۴</sup>  
 هست از آن خواهش نصیبی بهر او<sup>۱۵</sup>  
 یا رسد نفعی به شخصی در اثر  
 می برد خود بهره زآن مقصود و بس<sup>۱۶</sup>  
 خواهی آر بد، رنج و تاریکی بتری  
 آنکه نیکی خواست فیروزی بزد  
 و آن که بخشد قوت باشد با مُقیت  
 قوت زآن می خورد از خوانِ اله  
 بل ز خوانی که بود خاص حبیب

هم به دفع ضَرَّ <sup>۱۸</sup> ایتان مستعد	۶۹۹۴- بر دعای مؤمنان می‌داشت چَدَّ
ز آن که می‌دید اندر آن نفع عباد	۶۹۹۵- ز آن مصمّم بود و ساعی بر جهاد
بهر او خواهی یقین خیری زیاد	۶۹۹۶- صاحبی را گر بخوانی بر جهاد
خوانند تا یسایند خیر از ذوالجلال	۶۹۹۷- ز آن پیمبر مؤمنان را بر قتال
بر تَحِیّت‌های خوب و خوش بسی	۶۹۹۸- چون تَحِیّت <sup>۱۹</sup> داده گردید از کسی
ز آن تَحِیّت به که گویند از ثواب	۶۹۹۹- پس تَحِیّت گفت باید در جواب
در جوابش گو سلامی با دعا	۷۰۰۰- چون سلامت کرد شخصی در لقا
بر تَحِیّت هاست هر کس را مُشِیب <sup>۲۱</sup>	۷۰۰۱- ز آن که حق باشد به هر چیزی حَسِیب <sup>۲۰</sup>
خوبش گوید بر تَحِیّت گو جواب	۷۰۰۲- دارد اعنی از تَحِیّت‌ها حساب



۱- مفهوم ابیات ۶۹۶۲ و ۶۹۶۳ ← سبب نزول آیه ۸۲ سوره نساء آن بود که بعد از واقعه اُحُد، پیامبر(ص) با ابوسفیان وعده کرد که به ناحیه بدر صغری به جنگ یکدیگر بیایند و وقتی هنگام آن جنگ رسید پیامبر از یارانش خواست که آماده جنگ شوند اما بر عده‌ای از آنان این جنگ دشوار آمد و آیه نازل شد که ای محمد! تو بیرون شو و جهاد کن و تو را مؤاخذه‌ی نیست بر فعل دیگران.

۲- کاره: کراهت دارند.

۳- عَوْن: یار و یاور.

۴- مفهوم ابیات ۶۹۶۹ تا آخر ۶۹۷۲ ← اگر نکته دان باشی خواهی دانست که چرا خداوند به‌طور مفرد دعوت به نبرد فرموده است (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ... در ابتدای آیه ۸۴)؛ و به‌کار بردن لفظ مفرد در این آیه بجا و به‌مورد است چرا که هر نفسی به نوبه خود مکلف به جهاد است و هر کس به تخلّفات نفس خود چیره و قادر است و در مقابل آن مسئول، و هر چقدر هم قدرتمند باشد مسئولیت و قدرتی در مورد نفوس دیگران ندارد. فقط یک تن توانست نفس خود را از هر چه ما سوی الله فانی سازد آن هم علی مرتضی (ع) بود و هر کس

دیگر هم قادر به کشتن نفس خود باشد جوهر و اصل آن از علی (ع) است.

۵- اظْهَر: ظاهر، آشکار.

۶- تَرغِيب: تشویق.

۷- واهمه: بیم، ترس.

۸- واهلند: فروگذارند، رها کنند (جنگ و آسیب رساندن به شما را).

۹- یأس: به زور گرفتن و آسیب رساندن.

۱۰- أَشَدَّ: شدیدتر.

۱۱- جَوْف: زمین پست و هموار، درون هر چیز.

۱۲- هَارِب: منهزم، فراری.

۱۳- سَطْوَت: وقار، ابتهت، غلبه.

۱۴- مفهوم ابیات ۶۹۸۳ تا آخر ۶۹۸۵ به اشاره به روزی است که لشکر ابوسفیان می‌بایست به نبرد با پیامبر (ص) و یارانش در بدر صغری می‌رفتند و آن چنان که قبلاً (در توضیح زیرنویس شماره ۳ مربوط به ابیات ۶۰۵۰ تا آخر ۶۰۵۹) اشاره شد خداوند واهمه‌ای در دل ابوسفیان افکند که او را مجبور ساخت مخفی و فراری، و از آن جنگ منصرف شود.

۱۵- هر که شفاعت نیکو کند، وی را از مزد آن بهره‌ای است، آن عفو کننده را مزد است و این شفاعت کننده را بهره‌ای است، و شفاعت نیکو آن است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس شفاعت کند ضعیفی را به خداوند ملکی، الله تعالی قدم او بر صراط نگه دارد آن روز که قدم‌ها از صراط در گردد و بلرزد. و نیز گفته‌اند شفاعت نیکو آن است که از بهر مردم سخن نیکو گوید و در اصلاح ذات البین بکوشد». (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۶- هر که شفاعت بد کند، برای او از وبال آن بهره‌ای خواهد بود. شفاعت بد کردن، آن است که کسی وسیله کار زشتی شود و یا برای دیگران درخواست شرّی کند و یا بین مردمان سخن چینی نماید. توصیف شفاعت به خوب و بد، به اعتبار متعلق آن است.

۱۷- مُقِيت: مقتدر، توانا، دهنده به اندازه، (خدا بر همه چیز قادر است و آنچه قوت و روزی به ما می‌دهد تحت قدرت خداوند است).

۱۸- ضَرَّ: ضرر.

۱۹- تَحَيَّت: نواختن. سلام را به آن دلیل تَحَيَّت نامیدند که مسلمانان با یکدیگر به نواخت دیدار کنند.

۲۰- حَسِيب: محاسب، حساب کننده، نگهبان.

۲۱- مُثِيب: پاداش دهنده.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ <sup>ط</sup>  
 عبادى بگانه، هیچ عبادى جز او نيست! <sup>محققاً همه شما را در روز قيامت كه شك در آن نيست جمع آورد،</sup>  
 وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا <sup>و كيست كه راست تر از خدا سخن گويد؟ (۸۷)</sup> ﴿۸۷﴾ <sup>چرا شما درباره منافقين</sup> فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ  
 فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أْتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ  
<sup>دو گروه شديد؟ بآنكه خدا آنها را به كيفر اعمال زشتشان (به حكم كفار) باز گرداند، آيا شما مى خواهيد كسى را كه خدا گمراه کرده هدايت كند؟</sup>  
 أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا <sup>در حالى كه هر كه را خدا گمراه كرد (يعنى هدايت خدا را نپذيرفت) هرگز تو بر هدايت او راهى نخواهى يافت. (۸۸)</sup> ﴿۸۸﴾ <sup>(كافران) آرزو كنند</sup> وَذُوالْوِ  
 تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً <sup>كه شما (مسلمين) هم به مانند آنها كافر شويد تا همه برابر (دو كافر) باشيد.</sup> فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ  
<sup>تا در راه خدا هجرت نكنند دوست نگيريد!</sup> حَتَّىٰ يَهْجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ <sup>و اگر مخالفت كرده آنها را</sup> وَاقْتُلُوهُمْ  
<sup>در هر كجا پاييد به قتل رسانيد</sup> حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا <sup>و از آنها پاور و دوستى نبايد اختيار كنيد. (۸۹)</sup> ﴿۸۹﴾

۱- نیست معبودی به جز او بر سزا  
 ۲- پس نماید حشر در یَوْمُ النَّشُورِ  
 ۳- راست گوتر از خدا در وعده کیست؟  
 ۴- کو بود صادق به وعده یا کلام  
 ۵- نیست مفلس یا که دارد مال و جاه

۱- آن خدایی کاوست معبود بجا  
 ۲- مجتمع سازد شما را در قبور  
 ۳- شک در آن روز و در آن اجماع نیست  
 ۴- اینست بر اندازه فهم عوام  
 ۵- ورنه زشت است اینکه گویی پادشاه



- ۷۰۰۸- غیر حق کینود به هستی تا که او  
 ۷۰۰۹- تنگ باشد جای لفظ اندر سخن  
 ۷۰۱۰- نزد عارف کو رهید از دام‌ها  
 ۷۰۱۱- کس به دانا گوید این، نبود نکو:  
 ۷۰۱۲- مر شما را در دو رویان چیست راه  
 ۷۰۱۳- قتل ایشان بر شما گردیده شاق  
 ۷۰۱۴- و آنگهی که باز گردانیدشان  
 ۷۰۱۵- ز آنچه کردند از عمل‌ها اکتساب  
 ۷۰۱۶- یا که خواهید آورید آن را به راه  
 ۷۰۱۷- آنکه هشتش حق به گمراهی فرو  
 ۷۰۱۸- دوست دارند آن ز دین برگشتگان  
 ۷۰۱۹- همچو ایشان کز غلط کافر شدند  
 ۷۰۲۰- ز آن جماعت پس مگیرید «اولیا»  
 ۷۰۲۱- از بسلد هجرت گزینند آن کسان  
 ۷۰۲۲- در طریق دین حق سالک شوند  
 ۷۰۲۳- پس مر ایشان را بگیرید و کشید  
 ۷۰۲۴- گرچه در جل‌اند<sup>۷</sup> ایشان یا حرم  
 ۷۰۲۵- دوست هم ز ایشان نه برگیرید و یار
- می‌بود معبود و باشد راستگو؟  
 خاصه بهر فهم عام از مرد و زن  
 نیست حاجت ذکر وصف و نام‌ها  
 آیینه، یعنی در او بینند رو<sup>۳</sup>  
 که دو فرقه گشته‌اید از اشتباه  
 کفرشان را هم ندارید اتفاق  
 حق به حکم کفر و قتل از هر نشان  
 و آن بود از اهل ایمان اجتناب  
 کش به خذلان<sup>۴</sup> هشت<sup>۵</sup> و گمراهی، اله؟  
 پس نیایی هیچ راهی بهر او  
 که شما کافر شوید و بد نشان  
 تا مساوی هر دو باشید از پسند  
 تا نمانند از بسلد رو بر شما  
 با شما همدل شوند و هم لسان<sup>۶</sup>  
 بر حذر از شرک و از مشرک شوند  
 هر کجا یابید ایشان را پدید  
 همچو کفار دگر بی بیش و کم  
 وز قبول عو نشان دارید عار



۱- یَوْمَ النُّشُورِ: روز قیامت.

۲- مفهوم ابیات ۷۰۰۲ تا آخر ۷۰۰۵ ← [آیه ۸۷ سوره نساء در شأن قومی فرود آمد که در بعثت و قیامت در شک و تردید بودند و خداوند سوگند یاد کرد که در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست همه مردم را از خاک برخیزاند و به رستاخیز آورد و جمع نماید و آنان را

بر پای داشته و منتظر تا خدای چه فرماید و در آن هیچ گمان نیست و کس راستگوی‌تر و راست سخن‌تر از حق نیست. و «جامع» نامی از نام‌های خداوند است و معنی آن، به هم آورندهٔ آب و آتش است در یک سنگ، نمایندهٔ جهان فراخ است در دیدهٔ تنگ و به هم آورندهٔ ضدّها در یک تن، حرارت و برودت و رطوبت و یبوست. و آن که اجزاء و اعضای مختلف در ترکیب آدمی به هم آورده و در هم ساخته و بندها در هم پیوسته و آن چنان که خود خواسته ترتیب آن بداده، باز فردا به رستاخیز بهم آرد و جمع کند آن استخوان‌ها و گوشت و پوست آدمی را. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مفهوم ابیات ۷۰۰۶ تا آخر ۷۰۱۱ ← اما این که خداوند فرموده است راستگوتر از خدا در وعده کیست به اندازهٔ فهم عوام است و گرنه برای مثال گفتن این که پادشاه، مفلس نیست و یا دارای مال و مقام است سخنی زشت و دون شأن پادشاه است، همین طور هم در مورد خداوند است و غیر از خدا چه کسی در هستی وجود دارد که بتواند معبود باشد و بتوان گفت که او راستگو است و اوصاف و نام‌هایی را بدین صورت برای او ذکر نمود؟ پس این که گفته شده است، از تنگ بودن میدان سخن و به جهت فهم عامه است و برای مثال زیبا نیست اگر کسی به فرد دانایی، موضوع کاملاً واضح و آشکاری را مانند این نکته که «آینه یعنی چیزی که صورت را در آن می‌بینند» بگوید.

۴- خِذْلَانٌ (خِذْلَانٌ): خِزْلَانٌ، درماندگی، بی‌بهرگی از یاری.

۵- هِشْتٌ: فروگذارد، رها کرد.

۶- اشاره به قومی است که با رسول خدا به هجرت آمدند و از اهل حجاز بودند و بازگشتند و با قومی از مشرکان به تجارت، به یمامه رفتند.

۷- جِلٌّ: آنچه بیرون حَرَم است. (أَشْهُرٌ جِلٌّ: ماه‌های حلال، در مقابل أَشْهُرٍ حَرَم: ماه‌های حرام).

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ  
مگر کسانی که به قومی که بین شما با آنها عهد و پیمانی است در پیوسته باشند یا (بر این عهد نزد شما آیند) که از جنگ با شما و با قوم خودشان  
 حَصْرَتْ صُدُورَهُمْ أَنْ يِقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ  
(که دشمنان شما هستند) هر در خودداری کنند و از جنگ دستگیر باشند. (با این دو ملازمه از کالران که در حقیقت به شما پناهنده اند نباید قتال کنید)  
 اللَّهُ لَسُلْطٰهُمَ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ  
و اگر خدا می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌کرد تا با شما قتال می‌کردند پس هرگاه از شما کنار گرفته‌اند و با شما نجنگیدند  
 وَالْقَوَا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾  
و تسلیم شما شدند خدا برای شما راهی بر علیه آنها نگشوده است. (۹۰)  
 سَتَجِدُونَ ءَآخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُأْمِنُوكُمْ وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ  
گروهی دیگر را خواهد یافت که می‌خواهند از شما و از قوم خود ایمنی یابند  
 مَارِدٌ وَ إِلَىٰ الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمُ  
هرگاه که راه فتنه گری بر آنها باز شود به کفر خود باز گردند پس اگر از شما کنار نگرند و تسلیم شما نشوند  
 السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ  
و از اذیت شما دست نکشیدند در این صورت آنها را هر جا یافتید بگیرید و به قتل  
 ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مِّمَّنَا ﴿٩١﴾  
ما شما را بر (جان و مال) این گروه تسلطی کامل بخشیدیم. (۹۱)

۹۰

- ۷-۲۶- جز کسانی را که پیوندند زود
- ۷-۲۷- هست پیمان بین ایشان با شما
- ۷-۲۸- هر که آید در پناه آن گروه
- ۷-۲۹- یا که آیند آن جماعت سینه تنگ
- ۷-۳۰- هستندشان از جنگ یعنی اعتراض
- ۷-۳۱- یا به پارس عهدتان با قوم خود
- ۷-۳۲- و آن جماعت از بنی اسلم بُدند
- ۷-۳۳- در مدینه آمدند ایشان به جهد
- ۷-۳۴- که نه با او در نبرد آیند و کین
- ۷-۳۵- و خدا می‌خواست ایشان را تمام
- بر گروهی ز اهل ميثاق و عهد  
 و آن قبیله بُد خِزاعه در ولا  
 شد پناه او رسول با شکوه  
 ز آن که رو آرند بر عُدوان و جنگ  
 بلکه دارند از خصومت انقباض  
 در قتال آیند بهر حفظ خد  
 که به پیمان نبی یکدل شدند  
 با نبی بستند در این باب عهد  
 نه شوند اعدای او را مر مُعین ۲  
 بر شما کردی مسلط در مقام

می نمودی خَلِّ مَثْکَلْ هایشان	۷۰۳۶- ترس، بر می داشت از دل هایشان
سخت می بودند و ساعی در قتال	۷۰۳۷- پس نمی گردند از جنگ و جدال
مرتدانِ خَأْفٌ <sup>۳</sup> و میثاق و وَلَا <sup>۴</sup>	۷۰۳۸- پس کناره گر نمایند از شما
بل کنند القَا زمام اختیار	۷۰۳۹- با شما نآیند اندر کارزار
انقیاد آرندتان از بیم جان	۷۰۴۰- می بجویند از شما یعنی امان
تا که در اصلاحشان باشد فلاح	۷۰۴۱- بر سلامت رو کنند اعنی صلاح
سوی قتل و نَهْثَان <sup>۵</sup> بی اشتباه	۷۰۴۲- پس برایشان مر شما را نیست راه
قوم دیگر بر شما رو از دغل	۷۰۴۳- زود می باشد که آرند از محل <sup>۹</sup>
باز چون گردند اهریمن شوند <sup>۶</sup>	۷۰۴۴- از شما خواهند تا ایمن شوند
وز مقام عهد و پیمان بگذرند	۷۰۴۵- رو به کفر از بَعْدِ اسلام آورند
دوستی گردد بَدَل بر دشمنی	۷۰۴۶- تا ز قوم خویش یابند ایمنی
سبوی فتنه یا قتال مؤمنان	۷۰۴۷- چون که برگردند از دین آن کسان
پس نگیرند از کناره از قتال	۷۰۴۸- رد به کفر خویش گردند از ضَلال <sup>۷</sup>
که به صلح آیند یا جویند امان	۷۰۴۹- بر شما و آنچه کنند القای آن
از قتال آن بد دلان حيله ساز	۷۰۵۰- وز دغل دارند دست خویش باز
هر کجا یابید بی تردیدشان	۷۰۵۱- پس بگیرید و به قتل آریدشان
حجتی دادیم بس معلوم ما	۷۰۵۲- بر شما در قتل ایشان هر کجا
ز آن چه کردند از خلافِ مُشْتَهَر <sup>۸</sup>	۷۰۵۳- تا نباشد عذر ایشان را دگر



۱- مفهوم ابیات ۷۰۲۶ و ۷۰۲۷ ← مگر آنها که به آن قوم پیوستند که به نزد پیامبر (ص) آمدند به هجرت، نه بر نیت تصدیق و خواستند که او را از خویش باز دارند و خویشان را از وی آمن کنند و با قوم خویش شوند بر سر کفر خویش زیرا که می دانستند که نمی توانند با پیامبر و یارانش بجنگند، که آن قوم، «خزاعه»، «بنی مدلیج» و «بنی خزیمه» بودند که از رسول خدا عهد و پیمان داشتند و به پیامبر پناه آورده بودند. و گفته اند که قوم کنایه از یک مرد است و او «هلال بن عویمی الاسلمی» است که با پیامبر عهد بسته بود.

- ۲- مفهوم ابیات ۷۰۲۹ تا آخر ۷۰۳۴ ← مراجعه شود به توضیح شماره ۱ همین زیرنویس.
- ۳- خَلْف: سوگند خوردن، عهد و پیمان.
- ۴- وَلَا: دوستی، یاری.
- ۵- نَهَب: غارت، تاراج.
- ۶- مفهوم ابیات ۷۰۴۳ و ۷۰۴۴ ← اشاره به قوم اسد و غطفان که در مدینه بودند و در اسلام سخن می‌گفتند اما به دل کافر بودند و می‌خواستند از مسلمانان در امان باشند و صادق نبودند.
- ۷- ضَلال: گمراهی.
- ۸- مُشْتَهَر: مشهور، معروف.

وَمَا كَانَتْ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ

مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى

أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ

وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ

مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ

إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ

اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا

مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ

اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

همچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را به قتل رساند مگر آنکه به اشتباه و خطا مرتکب آن شود، و در صورتی که به خطا هم مؤمنی را مقتول ساخت باید (به کفاره آن) بنده مؤمنی را آزاد کند و خون بهای آن را به صاحبش تسلیم نماید مگر آنکه دمه را ورثه (به قاتل) ببیند، و اگر مقتول مؤمن از قومی باشد که با شما دشمن و محاربتند، و هو مؤمنی که بنده ندهد، لیکن بر او است که بنده مؤمنی را آزاد کند، و اگر مقتول از قومی است که بین شما با آنها میثاق برقرار بوده پس خون بها را به صاحب خون پرداخته و بنده مؤمنی (به کفاره آن) آزاد کند، و اگر (بنده‌ای) نیابد این توبه ای است که از طرف خدا پذیرفته است و بایستی دو ماه متوالی روزه دارد، خدا دانا و حکیم است. (۹۲) و هر کس مؤمنی را متعمداً بکشد مجازات او (آتش) جهنم است، که در آن جاوید (معلذب) خواهد بود، و غضب خدا بر او خشم و لعن کند و عذاب بسیار شدید بر او مهیا سازد. (۹۳)

- از تعمّد، جز که باشد بر خطا<sup>۱</sup>  
 ببندهای بساید کنند آزاد پس  
 تا رساند سوی اهلیش بی کلام  
 اهل آن مقتول بر وی از کرم  
 که شما را دشمناند از راه دین  
 ببندهای آزاد بساید کرد و بس  
 ارث نبود بین کافر و اهل دین  
 شرط و پیمان است در عین عیان  
 هم به مسلم حفظ ذمی<sup>۳</sup> لازم است  
 بر مسلمان اندر افعال و نیت  
 تنها کند آزاد بر کفاره‌ای  
 از پی کفاره زآن جرم و گناه  
 تا زباید نقش عصیان از ورق  
 هم قبول توبه باشد زو عیان  
 هم خود او حاکم به امر ما خلق  
 کشتش داند حلال آن بسوالهوس،  
 خشم و لعن حق رسد بر وی دو تو  
 بر جزای خود عذابی بس عظیم
- ۷۰۵۴- قتل مؤمن نیست بر مؤمن روا<sup>۹۲</sup>  
 ۷۰۵۵- مؤمنی را از خطا ور کشت کس  
 ۷۰۵۶- هم دیت<sup>۲</sup> واجب بود بر وی تمام  
 ۷۰۵۷- جز که بخشند آن دیت را بی ستم  
 ۷۰۵۸- ور که مقتول است از قومی لعین  
 ۷۰۵۹- لیک مؤمن باشد آن مقتول بس  
 ۷۰۶۰- باقظ است از وی دیت اندر یقین  
 ۷۰۶۱- ور بود ز آن قوم که مابیتان  
 ۷۰۶۲- حکم او مانند حکم مسلم است  
 ۷۰۶۳- هست یعنی فرض کفاره<sup>۴</sup> و دیت  
 ۷۰۶۴- پس بساید بنده گر بیچاره‌ای  
 ۷۰۶۵- پس بر او صوم<sup>۵</sup> است واجب در دو ماه  
 ۷۰۶۶- وضع کرد این حکم بهر توبه حق  
 ۷۰۶۷- توبه خود آموزد او بر عاصیان  
 ۷۰۶۸- آگه است از قاتل و مقتول، حق  
 ۷۰۶۹- مؤمنی را ور کشد بر عمد، کش<sup>۹۳</sup>  
 ۷۰۷۰- هست دوزخ جاودان پاداش او  
 ۷۰۷۱- بهر او آماده باشد در جحیم<sup>۶</sup>



۱- [آیه ۹۲ سوره نساء به این سبب نازل شد که عیاش بن ابی ربیعۃ المخزومی، برادر هم‌مادر ابو جهل، در مکه مسلمان شد و از بیع مشرکان نمی‌توانست اظهار اسلام نماید و به مدینه گریخت. مادر او از رفتن فرزندش بسیار جزع نمود و از پسران دیگرش ابو جهل و حارث بنی هشام خواست که حتماً عیاش را به نزد او باز آورند. آنها نیز رفتند و عیاش را در مدینه پیدا کردند و از حال مادر او را آگاه نموده و عهد کردند که عیاش را از دینی که برگزیده برنگردانند و او را نرنجانند. اما نقض عهد کردند و او را بستند و هر روز صد

تازیانه می‌زدند و مادرش هم به او گفت تا از دینت باز نگردی تو را از این بند نمی‌رهانم. عیاش هم در آن زمان پذیرفت و به دین ایشان بازگشت. روزی حارث بن یزید به عیاش گفت اگر آن دین که بر آن بودی دین هدایت بود، پس از آن باز ماندی و اگر ضلالت بود، چندی بر ضلالت باقی می‌ماندی. عیاش خشمگین شد و حارث را تهدید به مرگ نمود. پس عیاش دوباره به دین اسلام به حقیقت بازگشت و به مدینه و به نزد و رسول (ص) هجرت کرد. از آن پس حارث بن یزید مسلمان شد و هجرت کرد و عیاش از مسلمان شدن او بی‌خبر بود. روزی ناگه بر او رسید و به ضربتی حارث را کشت. مردم به او گفتند این چه کار بود که کردی؟ او مسلمان بود و مهاجر! عیاش دلتنگ شد و به نزد پیامبر رفت و در آن حال، آیه ۹۲ سوره نساء نازل شد. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- دینت: دینه، خون بها.

۳- دمی: غیر مسلمانی که جان و مالش در امان و پناه اسلام باشد و جزیه بدهد.

۴- کفار: آنچه به وسیله آن گناه را بیوشانند و جبران کنند، از قبیل روزه گرفتن و صدقه دادن.

۵- صوم: روزه.

۶- جحیم: آتش قوی و سخت و برافروخته، جهنم.

يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا

امل ایمان، چون در راه خدا (برای جهاد با کفار) بیرون روید (در کار دشمن) تحقیق و جستجو کنید

لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ

و به آن کس که اظهار اسلام کند و به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر مدعی تا (مال و جانش را بر خود حلال کنید و)

عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ

از متاع ناچیز دنیا چیزی خنیمت برسد که غنایم بی شمار نزد خداست

كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

اسلام شما هم اول امر مسخین اظهار و تسلیمی پیش نبود تا وقتی که خدا بر شما منت گذاشت

فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

پس اکنون باید تحقیق کنید

که خدا به هر چه کنید آگاه است. (۹۴)

- ۷۰۷۲- ای گروه مؤمنان از انقیاد چون سفر کردید از بهر جهاد
- ۷۰۷۳- پس نمایید احتیاط اندر مَصَاف تا نگردد کشته مردی برخلاف
- ۷۰۷۴- شد اَسامه سوی قومی در سفر<sup>۱</sup> که از ایشان بُد مسلمان یک نفر
- ۷۰۷۵- و آن مسلمان نام او مرداس بود که تَحِیت بر اسامه گفت زود
- ۷۰۷۶- زد اَسامه تیغ و کرد او را هلاک زین خبر شد جان احمد دردناک
- ۷۰۷۷- آمد این آیت که در وقت جهاد فُحصر<sup>۲</sup> باید کرد از حال عباد
- ۷۰۷۸- می نگویید ار که او گوید سلام نیست مؤمن گفته از خوف این کلام
- ۷۰۷۹- بر امید آن غنایم و آن غنم بر مسلمانی کند این سان ستم
- ۷۰۸۰- مال دنیا در غنیمت فانی است بهر هر کس عارضی<sup>۳</sup> و آنی است
- ۷۰۸۱- نزد حق باشد غنیمت ها فزون که غنی گردید ز آن ها در قرون
- ۷۰۸۲- هم ز قتل مردمان از بهر مال بی نیازی آید بعد از ضعف حال
- ۷۰۸۳- هم شما بودید یکسر پیش ازین همچو ایشان اندر استظهار<sup>۴</sup> دین
- ۷۰۸۴- کس نمی دید آنچه از دین حاصل است و آن چه گوید از زبان یا از دل است
- ۷۰۸۵- یعنی اسلام شما بد مُسْتَر<sup>۵</sup> کاین زمان است آشکار و مُشْتَهَر<sup>۶</sup>
- ۷۰۸۶- بر شما مَنّت نهاده رَبِّ دین بر رسوخ<sup>۷</sup> دین و اکمالِ یقین
- ۷۰۸۷- پس کنید از حال مردم جستجو دوست را تا و اشناسید از عدو
- ۷۰۸۸- بهر تأکید است این تکرارها و انتظام و اهتمام کارها
- ۷۰۸۹- حق به کردار شما باشد خیر و آن که بی تقصیر کشتید آن فقیر
- ۷۰۹۰- گشت زین آیت اسامه مضطرب مغفرت جست از رسول مُنْتَجِب
- ۷۰۹۱- گفت لیک از لفظ توحیدم خجل کو کند سد، راه آمرزش به دُل<sup>۹</sup>
- ۷۰۹۲- بنده ای آزاد کن شاید خدا بر تو بخشد ز آنچه بگذشت از خطا



۱- [آیه ۹۴ سوره نساء در شأن مردی بنام مرد اس بن نهیک از اهل فدک که مسلمان بود و از قوم وی، به جز او کسی مسلمان نبود نازل گردید. پیامبر(ص) لشکری به سوی قوم او



فرستاد. آن قوم خبردار شدند که لشکر پیامبر به سوی آنان می‌رود و همگی فرار کردند، به جز مرداس که گفت من مسلمانم و نباید فرار کنم. وقتی لشکر رسید و آواز تکبیر شنید او نیز که با گوسفندان خود به کوه می‌رفت تکبیر می‌گفت و نیز «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و تحیت و سلام می‌گفت. اسامه بن زید بن حارثه بر او رسید و او را کشت و گوسفندانش را به غنیمت گرفت. این خبر به پیامبر رسید. پیامبر خشمگین شد و اسامه را ملامت کرد و فرمود: تو او را کشتی و او می‌گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»؟! اسامه گفت: یا رسول الله آن کلمه را از بیم می‌گفت و نه از دل و اعتقاد و می‌خواست که تن و مال خویش ننگه دارد. پیامبر فرمود: چرا دل وی را نشکافتی تا تو را معلوم شود که راست می‌گوید یا دروغ؟ اسامه گفت: یا رسول الله چگونه دل او را می‌شکافتم و حال دل او بر من چگونه روشن می‌شد؟ پیامبر فرمود: پس نه او را به زبان راستگوی دانستی و نه دل او را شکافتی، این چیست که تو کردی؟ اسامه گفت: یا رسول الله از بهر من آمرزش خواه از خدا. پیامبر سه بار فرمود: «فَكَيْفَ لَكَ بِإِلَهِ آلِ اللَّهِ» (چون بود آنکه لا اله الا الله تو را خصمی کند) پس رسول الله از بهر او آمرزش خواست و وی را فرمود تا استیری آزاد کند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- فحوص: تحقیق، جستجو.

۳- عارضی: موقتی، زودگذر.

۴- استظهار: یاری خواستن، پشت گرمی.

۵- مُستتر: پنهان، مخفی.

۶- مُشْتَهَر: مشهور، معروف.

۷- رسوخ: استوار و پایدار شدن.

۸- مُنتَجَب: برگزیده، مختار.

۹- رجوع شود به توضیح شماره ۱ همین زیرنویس.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ  
 وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ  
 الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

هر گز مؤمنانی که بدون عذر از جهاد باز نمانند با آنان که  
 به مال و جان در راه خدا جهاد کنند یکسان نخواهند بود.  
 خدا مجاهدان (فداکار) به مال و جان را بر  
 بازنشستگان (از جهاد) بلندی و برتری بخشیده  
 و همه (اهل ایمان) را وعده پاداش نیکو فرموده، و خداوند  
 مجاهدان را بر بازنشستگان به اجر و ثوابی بزرگ برتری داده  
 است. (۹۵)

- ۷۰۹۳- نیست یکسان قاعدین<sup>۱</sup> و جاهدین جز که صاحب رنج ها از اهل دین هستندشان تعظیم امر ذوالمسنن<sup>۲</sup>
- ۷۰۹۴- که به مال و نفس های خویشان مر مجاهد را به مال و نفسشان حق فیزونی داد بر بنشستگان<sup>۳</sup>
- ۷۰۹۵- پایه ای کآن نام نیک است و ظفر مغفرت ها آید او را سر به سر
- ۷۰۹۶- جمله را حق وعده داد از داوری در دو عالم نیکویی و برتری
- ۷۰۹۷- پس مجاهد را به قاعد فضل هاست اجر او اعظم زهر چیز از خداست



۱- قاعدین: نشستگان (از جهاد)، (تخلف کنندگان از جهاد).

۲- آیه ۹۵ سوره نساء در فضل مجاهدان است. چون این آیه آمد عبدالله بن مکتوم بن عمرو، مؤذن پیامبر (ص) و عبدالله بن جحش، هر دو نابینا بودند و گفتند: یا رسول الله خداوند مجاهدان را فضل می‌نهد بر قاعدان و بازنشستگان از جهاد، و بندگان را به جهاد می‌فرماید و حال، این است که می‌بینی و می‌دانی و ما را آرزوی جهاد است. آن‌گاه جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد: «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» (به غیر از آنان که نابینا هستند و یا به علت عذر و رنجی نمی‌توانند در جنگ شرکت نمایند). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- بنشستگان: قاعدین که در اینجا آن‌هایی هستند که به دلیل داشتن عذری قادر به حضور در جنگ نیستند. هر چند که اینان در همت و نیت بر قصد جهادند اما به درجه مجاهدان نیستند، که مجاهدان یک درجه بالای ایشان‌اند.

### دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً

(این درجات و بخشایش

و رحمت است و خدا آمرزنده و مهربان است.) (۹۶) **إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ**  
آنان که فرشتگان، جانشان را

**ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ**  
در حالی که ظالم به خود بوده‌اند می‌گیرند، از آنها پرسند که در چه کار بودید؟ پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم.

**قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَهُمْ**  
فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟ و ماوای ایشان

**جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا** (۹۷) **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ**  
جهنم است و آن بد جایگاه بازگشتی است. (۹۷) مگر آن گروه از مردان

**وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** (۹۸)  
و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای برایشان مبسر نبود و راهی (به نجات خود) نمی‌یافتند. (۹۸)

- |                               |   |
|-------------------------------|---|
| «رحمت» و آمرزش بی‌چون و چند   | ۷۰۹۹- رتسبه‌ها و پایه‌های بس بلند <sup>۹۶</sup> |
| هم ز شفقتشان فزاید بر اجور    | ۷۱۰۰- بر گناهانشان خدا باشد غفور                |
| جانشان بگیرفت در بدر کبیر     | ۷۱۰۱- آن کسانی که ملایک ناگزیر <sup>۹۷</sup>    |
| یار کفار از فساد نیت‌اند      | ۷۱۰۲- آن جماعت تارکین هجرت‌اند                  |
| بسازگشتند از طریق معتمد       | ۷۱۰۳- کرده ظلم از ترک آن هجرت به خود            |
| آمدند از مگه با ایشان بیه بدر | ۷۱۰۴- بهر یاریِ عدو از ضیق صدر                  |
| جانشان در جهل پس گشتند فوت    | ۷۱۰۵- بر گرفتند آن موکل‌های موت                 |
| در چه بودید از فتور عقل و هوش | ۷۱۰۶- گفت از توبیخ ایشان را سرروش               |
| ما به لوح از مشرکان و مؤمنان؟ | ۷۱۰۷- نامتان را با که بنویسیم هان؟              |

۷۱۰۸- پس بگفتند آنکه در «أرض» شریف	ما مگر بودیم نادار و ضعیف
۷۱۰۹- باز گفتند «أرض» حق آیا نبود	بر شما واسع در اخراج و ورود
۷۱۱۰- تا کنید از مگه هجرت اندر آن	همچو مردان حبش یا دیگران
۷۱۱۱- پس بود این قوم را بی عذر جا	در «جهنم» جای بد بسهر جزا <sup>۲</sup>
۷۱۱۲- <sup>۹۸</sup> جز زن و مردی که بس مستضعفانند	ز افتقار <sup>۳</sup> اندر زمینی واقفانند
۷۱۱۳- هم چنین صبیان <sup>۴</sup> بی تدبیر و فن	و آن مسالیکانند گردانی سخن
۷۱۱۴- این سه ناچارند از صبر و سکون	هیچ نتوانند رفتن بر برون
۷۱۱۵- نیست ایشان را توانایی به کار	تا کنند از خانه و مسکن فرار
۷۱۱۵- راه نشناسند تا غایب شوند	پس ز بطخا <sup>۶</sup> ، خُفیه <sup>۷</sup> بر یثرب <sup>۸</sup> روند



- ۱- درجات و رتبه‌ها (دَرَجَاتُ در آیه ۹۵ سوره نساء) عبارت است از اعمال در دنیا. اسلام درجه‌ای است، هجرت در اسلام، درجه‌ای، جهاد در هجرت، درجه‌ای و قتل در جهاد، درجه‌ای؛ درجات عبارت است از مرتبه‌های بزرگی.
- ۲- مفهوم ابیات ۷۱۰۱ تا آخر ۷۱۱۱ ← [قومی از مشرکان مکه را که در بین آنها قیس بن الولید بن المغیره، ولید بن عتبّه بن ربیع، قیس بن الفاکه بن المغیره، عمرو بن امیه بن سفیان و علاء بن امیه بن خلف حضور داشتند، و در نهان از مشرکان، شهادت گفته بودند، در روز جنگ بدر جهت شرکت در جنگ به نزد پیامبر(ص) آوردند اما آنان بدون داشتن عذر، عازم جنگ نمی‌گردیدند و مشرکان به آنها تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند. پس آنان را علی‌رغم میلشان به جنگ بردند و آنان کشته شدند. خداوند به اینان اشاره می‌فرماید و می‌گوید: فرشتگان چون ایشان را می‌میرانند (و منظور از فرشتگان، در اینجا ملک الموت است که موکل بر قبض روح‌هاست و به‌طور جمع آمده ولی مراد از آن واحد است) به آن تارکین از هجرت با پیامبر به جبهه جنگ، که به علت بدی نیت قلبی یار کفار بودند و جهت کمک به دشمن به بدر رفتند جهت توبیخ، می‌گویند که شما در کدام قوم بودید؟ در مشرکان یا در

مسلمانان؟ و نامتان را در کدام گروه باید نوشت؟ ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه مقهوران و عاجزان بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم و ما را به اکراه به جنگ بردند. فرشتگان گفتند: آیا زمین خدا فراخ و آمن نبود تا هجرت کنید و از مکه به مدینه بروید؟ پس شما دروغ زن هستید به آنچه گفتید و پیامبر را خبر داد که ایشان استطاعت هجرت نداشتند و نکردند، لاجرم مأوای ایشان دوزخ است که بد جایگاهی است. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۳- افتقار: فقر، تنگدستی.

۴- صبیان: (جمع صبی)؛ بچه‌ها.

۵- ممالیک: (جمع مملوک)؛ بندگان.

۶- بطخا: وادی مکه.

۷- خُفیه: پنهانی، مخفیانه.

۸- یثرب: نام شهر مدینه، قبل از هجرت پیامبر (ص).

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

فَأُولَٰئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند که خدا گناهان را می‌بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است. (۹۹)

وَمَنْ يُّهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً

و هر کس در راه خدایا از وطن خویش (هجرت کند) در زمین برای آسایش و گشایش امورش جایگاه بسیار خواهد یافت.

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ

و هر کس از خانه خویش برای هجرت به سوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر، مرگ وی فرا رسد

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

اجر و ثواب چنین کسی بر خداست و خدا پیوسته آمرزنده و مهربان است. (۱۰۰)

۹۹

۷۱۱۷- کو عَفُوٌّ است و غفور از هر خطا

پس ببخشد شاید ایشان را خدا

۷۱۱۸- اکثری را بود ایمان بی نُكُولٌ<sup>۲</sup>

هست مروی<sup>۱</sup> کَافِلِ مَكَّةَ بر رسول

چون به ترکِ هجرت آمد حکمِ ذَمٍّ<sup>۳</sup>

۷۱۱۹- لیک بر هجرت نَبُدُّشان دست هم

۷۱۲۰- گشت اندر مکه شایع این خبر	شد ملول آن کو بُدَش رنج از سفر
۷۱۲۱- «جندع ابن ضمیره» بُد بیمار، لیک	بود او را مال و هم اولاد نیک
۷۱۲۲- گفت از مستضعفان من نیستم	که نمایم ترک هجرت بی ستم
۷۱۲۳- ترسم از آنکه رسد ناگه اجل	در تسوقف دین من یباید خلل
۷۱۲۴- با همین بستر مرا بیرون برید	جانب پشرب زمین اکنون برید
۷۱۲۵- پس ببردندش بیرون اولاد او	ز آن کسه می بودند بس منقاد او
۷۱۲۶- گرد موت اندر رهش بر رخ نشست	پس به دست دیگرش بنهاد دست
۷۱۲۷- گفت یارب این بود دست رسول	کن تو از من بیعت او را قبول
۷۱۲۸- بر هر آنچه کرده بیعت با تو او	می کنم بیعت به وی بی گفتگو
۷۱۲۹- پس گذشت از دار دنیا رو سفید	هم موحد، هم مهاجر، هم سعید
۷۱۳۰- آمد این آیت ز باب اعنلا	کآنکه هجرت کرد در راه خدا
۷۱۳۱- پس به زعم قوم خود یابد یقین	موضع بسیار و نیکو در زمین
۷۱۳۲- وسعتی در رزق او گردد پدید	و از هدایت تنگی و رنج شدید
۷۱۳۳- یا شود مستخلص از ضیق ضلال	بر هدایت های حق یابد مجال
۷۱۳۴- و آن که بیرون از سرای خویشان <sup>(۱۰۰)</sup>	شد به هجرت بر رضای ذوالمنن
۷۱۳۵- هم به خاطر خواهی پیغمبرش	پیک موت آن گاه تازد بر سرش،
۷۱۳۶- کرده واجب اجر او با خود خدا	که غفور است و رحیم اندر جزا <sup>۴</sup>



۱- مَروِی: روایت کرده شده.

۲- نُکول: ترسیدن و روبرگرداندن از دشمن.

۳- اشاره به آنان که هجرت نکردند و چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود، اسلامشان پذیرفته نشد.

۴- مفهوم ابیات ۷۱۲۱ تا آخر ۷۱۳۶ ← [جندع بن ضمیره در مکه بیمار شد و اثر مرگ بر خود

دید. به پسرانش گفت مرا به جهت هجرت به مدینه، بیرون برید. گفتند: تو بیماری و عاجز و برهلاک، مشرف. گفت: رواست تا اگر بمیرم، مهاجر بمیرم. پسرانش او را برگرفتند و به سوی مدینه حرکت نمودند. وقتی به «تنعیم» رسیدند، جندع را اجل در رسید. دست راست بر دست چپ زد و گفت: «اللَّهُمَّ هَذِهِ لِرَسُولِكَ، أَبَايُغَكَّ عَلَيَّ مَا بَايَعَكَ عَلَيْهِ رَسُولِكَ». (خداوندا این دست رسول است، تو بیعت او را از من قبول بفرما بر هر چه که پیامبر با تو بیعت کرده با او بیعت می‌کنم). این بگفت و از دنیا برفت. خبر به اصحاب رسول خدا رسید و آنها گفتند اگر به مدینه رسید، مزد او تمام بود. خداوند در شأن او این آیه فرستاد که... «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ...» (قسمتی از آیه ۱۰۰ سوره نساء)؛ یعنی که هجرت کننده به خدا و رسول او، آن‌گاه که مرگ او را دریابد مزد و اجر او بر خدای افتد و خدای آمرزگار است و بخشاینده. پس جندع با روی سفید از دنیا برفت در حالی که هم موحد بود، هم حکم مهاجر داشت و هم سعادت‌مند و هر که در راه خدا هجرت نماید در روی زمین برای آسایش و زیستن، جایگاه بسیار می‌یابد و فراخی در توان و روزی و از رنج و تنگی رها می‌گردد و یا از تنگنای گمراهی (ضیق ضلال) آزاد می‌شود و خداوند او را هدایت می‌کند. و اما مهاجران، سه گروهند، گروهی از بهر دنیا هجرت کنند و تجارتمی در پیش گیرند یا طلب معیشتی، که هر چند این کار در شرع مباح است اما پیدا نیست که حاصل آن چه باشد، و این مهاجر پیوسته در رنج و عناست و به دست دزدان گرفتار و به طمع آنکه مباحی به دست آرد، واجب‌بگذارند و آن‌گاه سود و مایه هر دو به زیان آرد. گروهی دیگر زاهدان‌اند که هجرتشان از بهر عقبی بود و روش ایشان از روی معنی، منازل طاعات بَرند و مراحل عبادات به قدم همت پیمایند و خداوند سعی مؤمنان آنها را مشکور داشته است. و گروه سوم عارفان‌اند که هجرتشان ز بهر مولا بود، در پرده‌های نفس هجرت کنند تا به دل رسند و آن‌گاه در پرده‌های دل هجرت کنند تا به جان رسند و آن‌گاه در پرده‌های جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ

و هنگامی که در سفر

فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ

باشید با کسی بر شما نیست که نماز را کوتاه به جای آورید (چهار رکعت را دو رکعت کنید) هر گاه بیم آن داشته باشید

أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾

که کافران شما را به رنج و هلاکت اندازند که دشمنی کفار نسبت به شما کاملا آشکار است (۱۰۱)

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ

و هر گاه شخصی تو در میان سپاه اسلام باشی و نماز بر آنان به پا داری

مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا

باید آنها با تو مسلح به نماز ایستند و چون سجده نماز به جای آورند (و نماز را فراموشی تمام کردند)

مِنْ وَّرَائِكُمْ وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا

پشت سر شما وقت از گروهی که نماز نخوانده بیایند

فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ

و با تو نماز گویند و البته با لباس جنگ و اسلحه زیرا کافران

كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ

آرزو و انتظار دارند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید تا ناگهان بچکوبند

عَلَيْكُمْ مِثْلَ وَاحِدَةٍ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ

بر شما حمله و دشمنی و چنانچه

أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ

بباری یا مرضی شما را از بر گرفتن سلاح یا کسی نیست که اسلحه را فرو گذارید

وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

ولی نزد دشمن بر حذر باشید خدا برای کافران عذابی سخت عوار گشته مهیا ساخته است (۱۰۲)

بسر شما نبود گناهی پس یقین  
چار را بر ز کعبتین اعنی به حصر  
با شما چون دشمنند ایشان عیان  
باز پرسیدند از قصر صلوة

۱۰۱  
۷۱۳۷- چون سفر کردید بر روی زمین  
۷۱۳۸- گر نماز خویش را سازید قصر  
۷۱۳۹- گر که ترسید از فساد مشرکان  
۷۱۴۰- از خلیفه ثانی اخیار و ثقات



- ۷۱۴۱- کز چه در اسلام گشت این حکم عام
- ۷۱۴۲- گفت من هم داشتم زین ره عجب
- ۷۱۴۳- گفت این صدقه است از حق بر عباد
- ۷۱۴۴- چون تو باشی در میان مؤمنان<sup>۱۰۲۵</sup>
- ۷۱۴۵- پس چو خواهی کرد اقامت در نماز
- ۷۱۴۶- با تو باید ایستند از دو گروه
- ۷۱۴۷- و آن گروه دیگری دارند پاس
- ۷۱۴۸- رکعت دیگر در آیند از نیاز
- ۷۱۴۹- مر مصلی باید از خود بی‌درنگ
- ۷۱۵۰- و آن سلاحی که به حرب آید به کار
- ۷۱۵۱- هم به وقت پاس با تیغ و سلاح
- ۷۱۵۲- دوست می‌دارند کفار عنید
- ۷۱۵۳- و از متاع و از رخوت خود، هم چنین
- ۷۱۵۴- تا بزنند از حمله‌ای امواتان
- ۷۱۵۵- ور به زنج آید از حمل سلاح
- ۷۱۵۶- چون که سنگین گردد آنها از «مَطَر»<sup>۴</sup>
- ۷۱۵۷- گر که سازید آن سلاح از خود جدا
- ۷۱۵۸- اسلحه گیرید با خود تا عدو
- ۷۱۵۹- بر حذر باشید یعنی روز و شب
- ۷۱۶۰- حق مهتا کرده بهر کافران
- زان‌که نبود خوفی اندر هر مقام
- باز جستم از رسول مُتَجَب
- شکر باید کرد زین فضل زیاد<sup>۲</sup>
- در سفر، در وقتِ خوف از دشمنان
- لشکر خود را دو قسم از حزم ساز
- یک گره در رکعتی راسخ چو کوه
- تا گذاری رکعتی را بی‌هراس
- آن که او می‌داشت پاس اندر نماز
- دور سازد در نماز آلات جنگ
- باز بر بندند وقت کارزار
- در کمین باشید و این باشد صلاح
- کز سلاح خود شما غافل شوید
- بر شما پس حمله آرند از کمین
- در کف آرند از تجوی<sup>۳</sup> مالِتان
- می‌نباشد بر شما جرم و جناح
- یا کسی بیمار باشد هم دگر
- بر شما حق کرده آسان کارها
- بر شما نآرد هجوم از پشت و رو
- تا که حق بر حفظتان سازد سبب
- مر عذابی کو دهد خواری به‌جان



۱- قصر: کوتاه کردن، (دو رکعت خواندن نمازهای چهار رکعتی، در سفر. قصر نمودن نماز در همه مسافرت‌ها به‌جز سفری که معصیت باشد رواست).

۲- مفهوم ابیات ۷۱۴۰ تا آخر ۷۱۴۳ [افراد نیکوکار و برگزیده و مورد اعتماد عمر خطاب، خلیفه دوم در باره علت کوتاه نمودن نمازهای چهار رکعتی و این که چرا حکم آن به صورت عام بیان شده، حال آنکه در هر سفری، بیم و خوف حمله کافران و آسیب رساندن آنان به مسلمین وجود ندارد، از او پرسش نمودند و او پاسخ داد که من هم از این حکم در تعجب بودم و از پیامبر برگزیده (ص) علت آن را پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمود: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ، فَأَقْبِلُوا صَدَقَتَهُ» (این صدقه‌ای است که خداوند به شما داده است پس صدقه را قبول کنید). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

۳- تجزی: گستاخی، نافرمانی.

۴- مَطَر: باران.



## در بیان فتوت و مروّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم

- |  |  |
|--|--|
| ۷۱۶۱- باعث تنزیل این آیت شد این          | که به جنگی رفت خیر المرسلین            |
| ۷۱۶۲- گشت اندر منزلی آن بحر نور          | از پی کاری ز لشکر گاه، دور             |
| ۷۱۶۳- خواست گردد باز، سیلی از مَطَر      | خواست پیش او، که سد شد رهگذر           |
| ۷۱۶۴- گشت در پای درختی ساکن او           | دید او را خیره مردی از عدو             |
| ۷۱۶۵- گفت یاران احمد است این با نشان     | می‌روم تا بُکُشَم او را در مکان        |
| ۷۱۶۶- تا خبر می‌شد رسول، آمد برش         | تیغ بکشید او زند تا بر سرش             |
| ۷۱۶۷- گفت کَبُودَ کَز مَنّت نک مانع است؟ | گفت آن بیننده‌ای کو سامع است           |
| ۷۱۶۸- ناگهان لغزید و شد نقش زمین         | تسیغ او برداشت خَیْر المرسلین          |
| ۷۱۶۹- حمله بر وی کرد و گفتا گو که کیست   | کَز مَنّت مانع شود؟ گفتا که نیست       |
| ۷۱۷۰- گفت بر گو نک شهادت گفت: لا         | این نگویم لیک بندم عهدها               |
| ۷۱۷۱- تا که نَکُشَم تیغ، دیگر بر تو من   | هم نگردم یارِ خصمت در فِتن             |
| ۷۱۷۲- تیغ خود بگرفت و رفت او تیز پی      | گفت با قوم از جوانمردی وی <sup>۱</sup> |

۷۱۷۳- وجه دیگر آنکه روزی در قتال	با مخالف بود آن بحرِ نِوال
۷۱۷۴- ظهر شد وقت نماز آمد به پیش	کافران دیدند آن آداب و کیش
۷۱۷۵- منتظر گشتند تا وقت سجود	آید و آرند بر وی حمله زود
۷۱۷۶- آمد این آیت که در اوقات رزم	با حذر باشید و جذر از روی حزم



۱- مفهوم ابیات ۷۱۶۲ تا آخر ۷۱۷۲ [پیامبر (ص) در بطن نخله با بنی انمار جنگید و آنها را مجبور به فرار نمود. همه آن دشمنان متواری و پراکنده شدند. رسول خدا و یاران، در آنجا ساکن شدند و سلاح‌ها بر زمین نهادند. پیامبر به تنهایی از پی حاجتی که داشت به گوشه‌ای رفت و هنگام بازگشت به علت این که باران شدیدی در گرفت مدتی در زیر درختی توقف نمود. یکی از مشرکانی که به کوه متواری شده بودند، بنام عوف بن الحارث المحاربی، از دور پیامبر را تنها در زیر آن درخت دید و از پشت به پیامبر حمله برد تا با شمشیر، حضرت را به قتل برساند و به پیامبر گفت: یا محمد! آن کیست که در این ساعت به فریادت رسد و مرا از تو باز دارد؟ پیامبر فرمود: خداست که بیتننده است و شنوا و به فریاد من می‌رسد و تو را از من باز می‌دارد. آن‌گاه روی سوی آسمان فرمود و گفت: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي عَوْفًا!» (بار خدایا کفایت کن این کار را و عوف را از من بازدار). پس عوف تصمیم به زدن شمشیر به پیامبر گرفت اما در همان موقع میان دو کتف او زخمی رسید و نقش بر زمین شد و پیامبر شمشیر او را برداشت و گفت: یا عوف! آن کیست که این ساعت تو را از من ننگه دارد و مرا از تو باز دارد؟ عوف گفت: هیچ کس نیست، مگر آنکه تو خود نکنی. پیامبر گفت: شهادت می‌دهی که خدا یکی است و من بنده و رسول اویم تا این شمشیر به تو باز دهم؟ عوف گفت: این یکی نمی‌توانم اما گواہ باش که بعد از این هرگز با تو جنگ نکنم و دشمنت را یاری ندهم. و پیامبر شمشیر را به او باز داد. عوف گفت: یا محمد! واللّٰه که تو از من بهتر و جوانمردتری! و پیامبر فرمود: آری من بدان سزاوارترم که کنم! عوف به نزد اصحاب خود بازگشت و ایشان او را ملامت کردند که چرا پیامبر را نکشته است و او ماجرا را تعریف کرد

و همه خاموش شدند. پیامبر نیز نزد یاران باز آمد و ماجرا را تعریف کرده و آیه «وَأَلْجُنَاحُ عَلَيْكُمْ...» (آیه ۱۰۲ سوره نساء) را بر ایشان خواند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

فَإِذَا قُضِيَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ

پس آن گاه که از نماز فراغت پدید باز در همه احوال، ایستاده یا نشسته

جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ

با برپهلوی خفته (در هر حال که توانید) یاد خدا کنید، سپس که (از آسیب دشمن) آیین شدید در این حال نماز (کامل) به جای آرید، که

كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ وَلَا تَهِنُوا

برای اهل ایمان، حکمی معین و واجب و لازم است. (۱۰۳) و نباید در کار

فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا

دشمن سستی و کاهلی کنید که اگر شما به رنج و زحمت می افتید آنها نیز (از دست شما)

تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

رنج می کشند با این فرقی که شما به لطف خدا امیدوارید و آنها امیدی ندارند. و خدا دانا و حکیم است (و امیدواران را)

حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ

سحرم نمی سازد. (۱۰۴) (ای پیغمبر) هر ما قرآن را به حق به سوی تو فرستادیم تا به آنچه خدا آید در میان

النَّاسِ بِمَا آرَبَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

بر تو پدید آورده میان مردم حکم کنی، و نباید به نفع خائنان (یا مصلحتان) به خصومت برخیزی. (۱۰۵)

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِيَّاكَ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تَجَادِلْ

و از خدا آمرزش طلب، که خدا آمرزنده و مهربان است. (۱۰۶) و هرگز به خاطر

عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ

مردمی که با نفوس خود خیانت می کنند (با اهل ایمان) جدال نکند، که همانا خدا آن را که

خَوَانًا أَسِيمًا ﴿١٠٧﴾

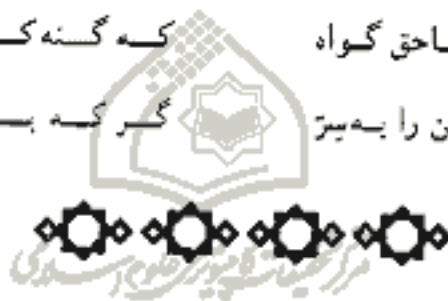
خیانتکار و بد عمل است دوست نمی دارد. (۱۰۷)

باز بگذارید با آن حزمها  
بی تغافل در قیام و در قعود  
در نیاز آید با دانایی راز

۱۰۳- چون نماز خوف را در رزمها  
۷۱۷۷- یاد حق باید کنید اندر حدود  
۷۱۷۸- هم به پهلوها که برگردید باز  
۷۱۷۹-

- ۷۱۸۰- مطمئن گشتید چون از خوف باز
- ۷۱۸۱- کآن بود بر مؤمنین فرض تمام
- ۷۱۸۲- ضعف و سستی می‌نورزید ای مهان <sup>۱۰۴</sup>
- ۷۱۸۳- خواست پیغمبر پس از جنگ احد
- ۷۱۸۴- تابغان بودند بعضی زخم‌دار
- ۷۱۸۵- آمد این آیت که هستید ار شما
- ۷۱۸۶- هم‌چنین هستند ایشان <sup>۳</sup> دردمند
- ۷۱۸۷- مر شما را لیک هست از حق امید
- ۷۱۸۸- یعنی از بُعد شکست، امید فتح
- ۷۱۸۹- در دو عالم از حقیق امیدوار
- ۷۱۹۰- پس شما را میل بر حرب و قتال
- ۷۱۹۱- حق بود دانا بر اعمال شما
- ۷۱۹۲- حکم او یعنی به وفق حکمت است
- ۷۱۹۳- شرح این در سوره عمران گذشت
- ۷۱۹۴- ما فرستادیم قرآن را به حق <sup>۱۰۵</sup>
- ۷۱۹۵- تا نمایی حکم بسین مردمان
- ۷۱۹۶- پس میاش از غیرت دین ای رسول
- ۷۱۹۷- می مکن مستور هیچ از خائنین
- ۷۱۹۸- بهر رفع ننگ از اسلامیان
- ۷۱۹۹- و آنگهی بر بیگناه آری عتاب
- ۷۲۰۰- خواه آمرزش ز حق از هر قصور <sup>۱۰۶</sup>
- ۷۲۰۱- کساوست آمرزندگار و مهربان
- ۷۲۰۲- بهر خائن خواه یعنی مغفرت
- ۷۲۰۳- برده مال مسلمی را در مهم
- با شرایط کرد می‌باید نماز
- اندر اوقات معین، لا کلام<sup>۱</sup>
- از جهاد و جستجوی کافران
- تازد از دنبال با یاران خود
- کاره<sup>۲</sup> از پی رفتن و از کارزار
- خسته و مجروح ایشان در غزا
- که شما هستید بر درد و گزند
- که نباشد کافران را آن پدید
- وز خدا در یوم دین تأیید فتح
- این رجا<sup>۴</sup> نبود مر ایشان را به کار
- پیش از ایشان بود باید بی سؤال
- امر و نهیست راست بر حال شما
- موجب آسایش و امنیت است
- گر که خواهی سوی آن کن بازگشت
- بر تو ای پیغمبر صاحب نطق<sup>۵</sup>
- بر هر آنچه حق نمودت ره بر آن
- یار خائن بهر کتمان فضول
- آن خیانت‌ها که باشد ننگ دین
- عیب خائن را همی خواهی نهان
- این نباشد در عدالت مستطاب<sup>۶</sup>
- زو طلب توفیق در کُلّ امور
- بر تمام خلق خویش از انس و جان
- که دو عصیان کرده او بی‌معذرت
- دیگری را پس نموده متهم

۷۲۰۴- آمد این آیت ز بهر تهمتی	بر یهودی در مقام سرقتی
۷۲۰۵- دزدیی شد مسلمین دادند زود	نسبت آن را به سردی از یهود
۷۲۰۶- آمد آن دعوی به سلطان عقول	آن یهودی شد مُعاقب <sup>۷</sup> از رسول
۷۲۰۷- تا مگر ز آن فعلی ناهنجار پست	می نیاید بر مسلمانان شکست
۷۲۰۸- ای محمد، کن تو حکم از روی عدل	نی که گردی منحرف از خوی عدل
۷۲۰۹- یعنی از عدلی که آن شایع بود	کثرت شرم و حیا مانع شود
۷۲۱۰- چون تو داری شرح صدر و چشم باز	از چه پنهان می کنی در پرده راز
۷۲۱۱- نه خصومت کن به کس از مردمان <sup>۱۰۷</sup>	نزد حکم از جانب آن خائنان
۷۲۱۲- که به نفس خود به سوگند دروغ	خائن‌اند آن شاهدانِ بی فروغ
۷۲۱۳- بر یهودی گشته بر ناحق گواه	که گنه کار است و بود او بسی گناه
۷۲۱۴- حق ندارد دوست خائن را به یز	گر که باشد بر گناه خود مُصِر



۱- مفهوم ابیات ۷۱۷۲ تا آخر ۷۱۸۱ ← [چون از نماز خوف، در جنگ‌ها فارغ شدید آن‌گاه خداوند را نماز کنید، اگر تندرست بودید بر پای ایستاده و اگر بیمار باشید، نشسته و اگر خسته باشید و قادر به نشستن نیستید بر پهلو و خدای را به تعظیم و تقدس و تسبیح و شکر یاد کنید و وقتی از بیم و ترس و بیماری و قتال با دشمن امن شدید و به خانه‌های خود بازگشتید، نماز را تمام بخوانید (چهار رکعت) زیرا که نماز فرضی است بر مؤمنان نوشته و وقت‌های آن مشخص گردیده است. آری نماز، رازی است میان بنده و خدا که در این راز هم نیاز است و هم ناز. امروز نیاز است و فردا، ناز؛ امروز رنج است و فردا گنج؛ امروز رکوع و سجود و فردا، وجود و شهود. و از شرف نماز است که رَبِّ الْعَالَمِينَ صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده و آن را سیزده نام نهاده (صلوة، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات، باقیات)، و هیأت نماز، چهار است: قیام، رکوع، سجود و قعود. حکمت در این آن است: جمله موجودات بر چهار شکل‌اند: بعضی بر هیأت قائمان راست‌اند، و آن، درختان‌اند، بعضی بر هیأت راکعان سر فرو افکننده و آن ستوران‌اند، بعضی

بر هیأت ساجدان روی به خاک نهاده و آن حشرات‌اند، بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدان و آن گیاه و نبات است. چنان است که رَبِّ الْعِزَّةِ فرمود: بِنْدَةُ مُؤْمِنٍ! در خدمت، این چهار هیأت به جای آر: قیام و رکوع و سجود و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلائق بیابی. و آنکه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد، بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار، چون پیشین و خفتن. از آن است که بنده دو قسم است: یکی روح، دیگر تن. نماز دوگانه یکی شکر روح است و دیگر شکر تن و نماز سه گانه شکر سه گوهر عزیزی است که در باطن آدمی است یعنی دل، عقل و ایمان، و باز، ترکیب آدمی از چهار طبع است و نماز چهارگانه شکر آن چهار طبع است. از روی اشارت می‌فرماید: بِنْدَةُ مَنْ بِنَمَازِ دَوَّگَانِهٖ، شکر تن و جان گذار، به نماز سه گانه شکر ایمان و دل و عقل و به چهارگانه شکر چهار ارکان به قدر وسع و امکان، تا پیدا گردد که مؤمن از همه مطیع‌تر است و کار وی شریف‌تر و درجه وی نزد حق، رفیع‌تر. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- کاره: دارای اکراه.

۳- ایشان: اشاره به ابوسفیان و قوم او که خداوند امر فرموده بود که پیامبر و یارانش، بعد از جنگ اُحُد به دنبال آنان بروند و با آنها بجنگند.

۴- رَجَاء: امید.

۵- صاحب نَسَق: صاحب نظم و ترتیب.

۶- مفهوم ابیات ۷۱۹۶ تا آخر ۷۱۹۹ ﴿آیة ۱۰۵ سورة نساء وقتی نازل شد که مردی از انصار بنام «طعمه بن ابیرق الظفیری» زرهی دزدید از عمی از آن خود و به جهود که به آن سرای می‌آمد به نام زید بن السمین تهمت زد که آن زره را دزدیده است. آن جهود پیش پیامبر آمد و از بیگناهی خود گفت. قبیله طعمه آمدند که او را نزد پیامبر بیگناه بخوانند. رسول خدا به عذر و بیگناهی طعمه سخن گفت. پس از نزول آیه، طعمه گریخت و از مدینه به مکه رفت و به مشرکان پیوست. در این آیه خداوند پیامبر را به حکم نمودن به حق و پنهان نمودن خیانت خائنین به جهت رفع ننگ از مسلمانان هشدار می‌دهد. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- مُعَاقِب: دنبال کننده.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ

(مردم خیانتکار در کار خیانت) از مردم شرم می کنند ولی از خدا

مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ

شرم نمی کنند و حال آنکه تو با آنهاست  
مذکامی که شبگاه سخنانی ناپسند در دل می آید بشنود

اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ

و عدا (در آن حال هم) به هر چه کنند آگاه هست. (۱۰۸)  
به فرض که شما خود

عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ

از طرف آنها در زندگی دنیا دفاع تواند کرد  
کدام کس طرفداری آنها و امروز قیامت

الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ﴿١٠٩﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ

خواهد نمود؟ و چه کس به و کالت آنها تواند برخواست؟ (۱۰۹)  
و هر که عمل

سُوءًا أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا

زشتی از تو سرزند یا به خویشن ستم کند سپس از خدا طلب آمرزش و عفو نماید خدا را بخشنده و

رَحِيمًا ﴿١١٠﴾ وَمَنْ يَكْسِبِ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

مهربان خواهد یافت. (۱۱۰) هر که گنای کند به خود زیان رساند.

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾

و خدا دانا و کلوش تو روی حکمت است. (۱۱۱)

آن خیانت‌های بینه<sup>۱</sup> را زناس  
گرچه هست اولی که پوشند از اله  
نی از آن کوهست با ایشان مدام  
تا ندانی زاوست چیزی مستتر  
آن تدابیری که در شب ها کنند  
کز دروغ آرند بر کردارها  
زو کنند بساور رسول با فروغ  
ق رسول او نبرد پیمبر آبتر<sup>۶</sup> است

۷۲۱۵- مختفی دارند از شرم و هراس  
۷۲۱۶- وز خدا پنهان ندارند آن گناه  
۷۲۱۷- شرمشان باشد ز خلق ناتمام<sup>۲</sup>  
۷۲۱۸- اوست مع<sup>۳</sup> با هر کسی در جهر<sup>۴</sup> و بزر  
۷۲۱۹- از خدای راز دان إخفا کنند  
۷۲۲۰- نیست حق راضی بر آن گفتارها  
۷۲۲۱- که خورد گر «طعمه»<sup>۵</sup> سوگند دروغ  
۷۲۲۲- کاوست مسلم و آن یهودی، کافر است



غرقه‌اند اشیا در آن علم بسیط <sup>۷</sup>	۷۲۲۳- هست بر اعمال ایشان حق محیط
که شما یید از گمروهی بی خبر	۷۲۲۴- پس شوید آگاه ای قوم «ظفر» <sup>۸</sup>
در جدال آیید بهر خائنین	۷۲۲۵- یعنی اهل جاهلیت کاین چنین
مشسته سازید تسا بر هر کسان	۷۲۲۶- از بی رفیع خیانت‌هایشان
پس کسی کو خصم حق گردید، کبست	۷۲۲۷- این همه بهر حیات دنیوی است <sup>۱۰۹۵</sup>
هیچ از ایشان در مقام رستخیز؟	۷۲۲۸- تا کند دفع خیانت از تمیز
تا شود یار از عذاب روز نثر؟	۷۲۲۹- یا نگهبان کیست ایشان را به حشر
می‌کند بر توبه‌ها اقمیدوار	۷۲۳۰- بعد از این توبیخشان، پروردگار
می‌رساند ظلمی <sup>۹</sup> از کردار بد	۷۲۳۱- گوید آن کس کو به‌گیری یا به‌خود <sup>۱۱۰۵</sup>
یسابد آمرزنده حق را ز آن سبب	۷۲۳۲- پس نماید از حق آمرزش طلب
توبه را فرموده اسباب رجاء <sup>۱۰</sup>	۷۲۳۳- مهربان‌تر کیست بر خلق از خدا
که کند ز آن دیگری را مستهم	۷۲۳۴- گر کسی شد بر گناهی ملتزم <sup>۱۱۱۰</sup>
تا که خویش از ننگ فعل خود رهد	۷۲۳۵- خود کند، بر دیگری تهمت نهد
ور کنند بر کس تسعدی، نادر است	۷۲۳۶- آن زیان بر وی رسد چون در خور است
در مجازاتش حکیم از قطع ید <sup>۱۱</sup>	۷۲۳۷- حق بود دانا به سارق هم به‌حد



- ۱- بَیِّن: آشکار، واضح.
- ۲- خَلْقِ نَاتِمَام: مردم و انسان‌ها که ناقص و ناکامل‌اند.
- ۳- مَع: همراه.
- ۴- جَهْر: آشکار.
- ۵- طَعْمَه: اشاره به طعمه بن ابیرق الظفری (رجوع شود به توضیح شماره ۹، زیرنویس مربوط به ابیات ۷۱۹۶ تا آخر ۷۱۹۹).
- ۶- اَبْثَر: ناقص، دُم بریده.
- ۷- بَسِیْط: وسیع، گسترده.

۸- اشاره به قوم و قبیله طعمه بن ابیرق ظفری (رجوع شود به توضیح شماره ۶ زیرنویس مربوط به ابیات ۷۱۹۶ تا آخر ۷۱۹۹). (قوم ظفر: قوم بنی ظفر که طعمه بن ابیرق الظفری از آن قوم بود).

۹- منظور از ظلم در اینجا، ظلم به نفس خود است یعنی آن که طعمه انجام داد با انداختن گناه خویش به گردن دیگری.

۱۰- در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار است: [کریم است آن خداوندی که پیوسته بندگان را به خود می‌خواند، و خود را بر ایشان عرضه می‌کند، لطف می‌نماید و عیب می‌پوشد، عطا می‌باراند و از بار می‌کاهد، و در بر می‌فزاید. این همه، به آن می‌کند تا مگر آزرم دارند و اجابت کنند و بهره‌ور شوند، و نیک، خدایی وی دریابند. بنده اگر نیکی کند و طاعت آرد، تاج کرامت است که بر فرق روزگار خویش می‌نهد و اگر معصیت آرد، قید مذلت است که بر پای خویش می‌نهد.]

۱۱- منظور این است که خدا، خود داناست که آن زره را که دزدید و حکم قطع که کرد بر

«طعمه» به راستی و سزا و کمال حکمت کرد.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا

و هر کس خطا یا گناهی از او سرزند

ثُمَّ يَرِهِ بِهِ بُرِيًّا فَقَدْ اِحْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿١١٢﴾ وَلَوْلَا

و نهت به بی گناهی بنده مرتکب بهتان و گناه بزرگ و آشکاری شده است. (۱۱۲) و فضل الله عليك و رحمته، همت طائفه منهم ان

مگر وی از آنان (دشمنان اسلام) همت بر آن گماشته بودند که فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود

يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ

و خدا به تو این کتاب (قرآن مجید) و (مقام) حکمت (و نبوت) را عطا کرده

مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾ و آنچه را که نمی‌دانستی به تو می‌بخشید و خدا را با تو لطف عظیم و عنایت بی اندازه است. (۱۱۳)

از صغیره یا کسبیره و آن گناه،	۷۲۳۸- ور کسی جرمی کند بی اشتباه
بار بهتان کرده حمل از طاقش	۷۲۳۹- افکند بر بی‌گناهی تهمتش
زایسد از جرم نخست از بد شعار	۷۲۴۰- هم چنین حمل گناهی آشکار
بست بهتان از تعدد بسا شهود	۷۲۴۱- هم چنان که «طعمه» <sup>۱</sup> بر «زید» <sup>۲</sup> یهود
که نمود آگه تو را زآن کار، زود	۷۲۴۲- بر تو فضل و رحمت حق ور نبود
که بگردانندت از راه هُدا	۷۲۴۳- کرده بودند آن جماعت قصدها
غیر نفس خویشان را در ضلال <sup>۳</sup>	۷۲۴۴- می نیندازند لیک از سوء حال
زآن‌کس معصومی و محفوظ از خطر	۷۲۴۵- بر تو از چیزی نشد وارد ضرر
بود بهر نظم و حفظ ظاهر	۷۲۴۶- و آن چه آید وارد اندر خاطرت
لیک حَقّت بر حقیقت ره نمود	۷۲۴۷- آن تغافل <sup>۴</sup> بهر پاسِ شرع بود
حق تعالی حکمت و علم و کتاب <sup>۵</sup>	۷۲۴۸- بر تو بفرستاد از روی صواب
که نبودی واقف از وی پیش از آن	۷۲۴۹- کرد آگاهی ز اسرارِ نِهان
هم ز مخفیاتِ غیب <sup>۶</sup> اندر ظهور	۷۲۵۰- از رموزِ علم و اسرارِ امور
هست زآن یک، علم ما کان و یکون <sup>۷</sup>	۷۲۵۱- بر تو فضل حق بزرگ است و فزون



- ۱- طعمه: اشاره به طعمه بن ابیرق الخفّری (← توضیح شماره ۶ زیرنویس ابیات ۷۱۹۶ تا آخر ۷۱۹۹).
- ۲- زید: اشاره به زید بن السمین (← توضیح شماره ۶ زیرنویس ابیات ۷۱۹۶ تا آخر ۷۱۹۹).
- ۳- ضلال: گمراهی.
- ۴- تغافل: غفلت و ورزیدن.
- ۵- ای محمد خدای تعالی بر تو، کتاب را فرو فرستاد تا بروفق کتاب حکم کنی، و تو را در آن کتاب از آنچه حکمت و راستی در آن است آگاه ساخت.
- ۶- غیب: [← «غیب» (\*).].
- ۷- مفهوم بیت ۷۲۵۱ ← خدا را بر تو فضل عظیم و بزرگی است و یکی از آنها کتاب است و نبوت، و علم و آگاهی از بوده و آنچه خواهد بود. (ما کان و مایکون: آنچه بود و آنچه خواهد بود. خداوند عالم به ما کان و مایکون است).

[منت است که خداوند بر مصطفی (ص) می‌نهد و فضل خود بر وی اظهار می‌کند و او را در پرده عصمت می‌دارد و دست دشمن از او کوتاه می‌کند و به خصایص و فضایل ازلی او را می‌آراید و به علم خصوصیت می‌ستاید. و گفته‌اند این علم، علم به الله و به جلال اوست و علم به عبودیت نفس اوست.] (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

❁ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ

مگر آنکه کسی به صلحه دادن

هیچ فایده و مخیری در سخنان سری آنها نیست

أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

و هر که در

میان مردم امر کند

و نیکویی کردن و اصلاح

ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾ وَمَنْ

و هر کس

به زودی به او اجر عظیم کرانند کنیم. (۱۱۴)

طلب رضای خدا چنین کند

يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ

به معاند

وی را

پس از روشن بودن راه حق بر او، با رسول تو به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد

پس از روشن

سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ

که آن مکان بسیار بد

و تو را به جهنم درانگیزیم

و راه ضلالت که برگزیده و گمراهیم

(طریق باطل)

مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكْ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ

و عاودن شرک را

خدا گناه شرک را نخواهد بخشید

مزلگامی است. (۱۱۵)

ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

به گمراهی سخت و دور (از سعادت) در افتاده است. (۱۱۶)

بر هر کس مذبذبی تعلق گیرد می‌بخشد. و هر که به خدا شرک آورد

❁  
۱۱۶

جز «بِصَدَقَةٍ» یا به «معروف» و صلاح در تصدق تا دهمد بر کس فقیر آنکه در شرع است ممدوح و نکو هست بسیار آن شقوقش در نشان زود بـِـذْهِمِ اجْرٍ او را از زَشْدًا

۷۲۵۲- نیست در بسیاری از نجوی فلاح  
۷۲۵۳- راز گفتن یعنی از حُسْنِ ضمیر  
۷۲۵۴- یا که باشد امر بر معروف او  
۷۲۵۵- یا که در «اصلاح بین» مردمان  
۷۲۵۶- هر که اینها بر رضای حق کند

زورود بسر شقی دیگر زانحراف	۷۲۵۷- با رسول آن کس که آید در خلاف <sup>«۱۱۵»</sup>
پس شود خارج ز راه و از رفیقی	۷۲۵۸- بعد از آنکه شد بر او روشن طریق
بسر رهی جز رسم و راه مؤمنین	۷۲۵۹- پیروی یسعی کند از ضعف دین
یار با چیزی که آن باشد سزاش	۷۲۶۰- ما بگردانیم در دیگر سزاش
هست این پاداش هر کس کفر جوست <sup>۲</sup>	۷۲۶۱- و آن بود کفری که آن را داشت دوست
در جهان مولا و محبوب تو بود	۷۲۶۲- گو بمان با آنچه مطلوب تو بود
جایگاهی بد بُود بر کافران	۷۲۶۳- بر جهنم واصلش سازیم کآن
غیر ازین بخشد زخلقان هر خطا <sup>۳</sup>	۷۲۶۴- نیست آمرزنده مشرک را خدا <sup>«۱۱۶»</sup>
غیر مشرک را که دورستش ضلال	۷۲۶۵- خواهد از بخشد کسی را او به حال
شُرک را نامرزد از کس بسی سخن	۷۲۶۶- پیش از این گفتیم کز چه ذوالمنن



۱- مفهوم ابیات ۷۲۵۲ تا آخر ۷۲۵۶ ← گفته‌اند چون بر قوم «طعمه» معلوم شد که طعمه دروغگوست و زره زید را او دزدیده نزد یکدیگر جمع شدند و هر یک به نجوا، به نوعی سخن می‌گفتند. پس آیه ۱۱۴ سوره نساء نازل شد و خداوند در این آیه فرمود که در آن راز ایشان و سخن پنهانی که با یکدیگر می‌گویند هیچ خیر و نیکی نیست مگر آنچه که کسی در صدقه دادن، امر به معروف و میان مردم صلح افکندن، سخن به سرّ و نجوا گوید و هر که چنین کند به زودی اجر عظیم یعنی بهشت را نصیب او سازیم. این آیه عامّ است و جهانیان در آن یکسان‌اند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- مفهوم ابیات ۷۲۵۷ تا آخر ۷۲۶۱ ← در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار است: [وقتی قوم طعمه بن ابیرق دانستند که او ظالم و سارق است و رسول خدا (ص) فرمود تا به جرم دزدی، دست او را ببرند طعمه دچار انحراف گردید، یعنی به مگّه گریخت و به کافران پیوست و مرتدّ شد. گویند به نزد مردی بنام حجاج بن غلاط السلمی رفت و آن مرد او را گرامی داشت و طعمه در منزل او دست به سرقت زد و حجاج او را دستگیر نمود و از منزل بیرون آورد و اهل مگّه خواستند او را سنگسار کنند. اما حجاج گفت او مهمان است و مهمان را کشتن روا نیست. پس او را به خواری از شهر راندند و به حله بنی سلیم فرو آمد که بت پرست بودند و با آنان بت می‌پرستید تا در شرک فرو شد و هلاک گردید و به درک و اصل

گردید و این است پاداش کافران و کفر جویان.

۳- [سبب نزول آیه ۱۱۶ سوره نساء این بود که پیری اعرابی پیش پیامبر (ص) آمد و از گناهان متعدد خود گفت و اظهار داشت که علی رغم گناهان زیاد هرگز شرک نیاورد و تا ایمان آورده‌ام به کفر بازنگشته‌ام و از کرده‌ها پشیمانم و استغفار می‌کنم، با این همه، حال من نزد خداوند چگونه خواهد بود و خداوند آیه مذکور را نازل فرمود]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اِناثًا وَاِنْ يَدْعُونَ

(مشرکان) نمی خوانند غیر خدای عظیم جز دخترانی را (بجای او که نام دختران بر آنها نهاده اند) و نمی خوانند

اِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا ﴿١١٧﴾ لَعَنَهُ اللهُ وَقَالَ لَا اخَذَنَ

جز شیطان سرکش را (۱۱۷) که خدا آن (شیطان) را از درگاه رحمت خود دور کرده (زیرا به مجادله با خدا برخاست) و گفت:

مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿١١٨﴾ وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِيتْهُمْ

من از بندگان تو قسمی معین را زیر بار طاعت خود خوارم کنبد (۱۱۸) و ضلالت گمراهشان کنم و به آرزو (های باطل و دور و دراز) درانگم

وَلَا مَرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ اِذَا كُنَّ اِلَآئِمًا وَاَنْعَامٍ وَلَا مَرَنَّهُمْ

و دستور دهم تا گوش حیوانات بیرونند (که آنها نصیب بهاست) و امر کنم

فَلَيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا

تا خلقت خدا را تغییر دهد، و (ای بندگان بدانید) هر کس شیطان را دوست گیرد

مِنْ دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا ﴿١١٩﴾

نه خدا را، سخت زیان کرده زبانی آشکار (۱۱۹)

يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

(شیطان) آنان را بسیار وعده دهد و آرزوند و امیدوار کند، ولی آنان را چیزی به جز فرور و غریب وعده نمی دهد. (۱۲۰)

اَوْلِيَّكَ مَا وُنَّهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

ایشان را منزلگاه جهنم است و از آن نترس و گریز گامی نخواهند یافت. (۱۲۱)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ

و آنان که به خدا گرویدند و کارهای شایسته کردند به زودی آنها را به

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا وَاَعَدَّ

بهشتی در آوردم که زیر درختانش نهرها جاری است و همیشه برای ابد در آن باشند. و عده

اللهِ حَقًّا وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيْلًا ﴿١٢٢﴾

خدا حق است، و کیست در گفتار راستگوتر از خدا (۱۲۲)

- ۷۲۶۷- نی پرستند اهل غفلت در پسند <sup>۱۱۷</sup>
- ۷۲۶۸- ظاهر این باشد که بتها را عیان
- ۷۲۶۹- هست اشارت نزد معنی، سوی نفس
- ۷۲۷۰- منفعل باشد نه فاعل زاقضاً
- ۷۲۷۱- مشرک حق می‌پرستد نفس خویش
- ۷۲۷۲- بلکه جز حق، هر چه باشد، <sup>۴</sup> مُمِکِن است
- ۷۲۷۳- نیست فاعل بلکه باشد منفعل
- ۷۲۷۴- هم بنپرستند جز دیو <sup>۶</sup> مَرِید
- ۷۲۷۵- لعنت حق بهر او باشد مدام <sup>۱۱۸</sup>
- ۷۲۷۶- گفت شیطان چون زدرگه گشت رد
- ۷۲۷۷- بهره‌ای مفروض کز بهر نشان
- ۷۲۷۸- می‌کنم گمراهشان از راه دین <sup>۱۱۹</sup>
- ۷۲۷۹- می‌نمایم امرشان پس تا بُرند
- ۷۲۸۰- می‌نمایم امرشان پس تا کنند
- ۷۲۸۱- دارم اعنی بازشان بر آن سنن
- ۷۲۸۲- زارتکاب آن فعال بد همی
- ۷۲۸۳- و آن که شیطان را بگیرد دوست او
- ۷۲۸۴- یعنی امر او نماید اختیار
- ۷۲۸۵- می‌کند حاصل زیانی را که آن <sup>۱۲۰</sup>
- ۷۲۸۶- می‌دهد شیطان برایشان وعده‌ها
- ۷۲۸۷- وعده شیطان نباشد جز غرور <sup>۱۲۱</sup>
- ۷۲۸۸- آن گروهی که خورند از وی قریب <sup>۱۲۱</sup>
- ۷۲۸۹- هم نباشد هیچ ایشان را پناه
- ۷۲۹۰- و آن که مؤمن گشت و اعمالش نکوست <sup>۱۲۲</sup>
- جز زنیانی را که غیر فاعل اند <sup>۱</sup>
- می‌تراشیدند بر شکل زنان
- مادگی حتم است چون در خوی نفس <sup>۲</sup>
- می‌پرستندش به جان اهل هوا <sup>۳</sup>
- طاعت شیطان کند در دین و کیش
- بهر هر <sup>۴</sup> مُمِکِن، تأثیر <sup>۵</sup> بَیِّن است
- فاعل اندر ذات باشد مستقل
- بت پرستان که به بت دارند امید
- هم چنین لعین عباد از خاص و عام
- از عبادت من بگیرم بی عدد
- گشته <sup>۷</sup> بَعَث النَّارِ شرحش در بیان
- سازم اندر آرزوهاشان رهین <sup>۸</sup>
- گوش های چارپایان از گزند <sup>۹</sup>
- خلقت حق را مبدل در پسند <sup>۱۰</sup>
- که بود غیر از رضای ذوالمنن
- می‌سرخ کردند از نشان آدمی
- دو حق مساند به خیرانی فرو
- بر خلاف امر و نهی کردگار
- هست روشن بسل زیان اندر زیان
- و افکنند در آرزوها بر خطا
- و اندر آن نفعی مگر فسق و قصور
- نیست ایشان را به جز دوزخ نصیب
- تا گریزند اندر آن ز آن جایگاه
- فعل نیکش در جزا راجع به اوست

۷۲۹۱- زودشان یذھیم در جنت مقام	جاودان مانند در دارالسلام <sup>۱۱</sup>
۷۲۹۲- جویهای جاری از شیر و عسل	علم و اخلاق است و عرفان و عمل
۷۲۹۳- راست باشد وعده حق بی سؤال	کیست از حق راستگوتر در مقال



- ۱- مفهوم بیت ۷۲۶۷ ← این بت پرستان غافل به جز خداوند هر چه را بپرستند یا ماده هستند (مثل بت های لات، عززی و منات که همه مؤنث بودند یعنی به زعم آن مشرکان بت پرست مگه آن بت ها مؤنث بودند و آنها را بنات الله می خواندند) و ساخته دست خود آن ها، و همگی منفعل و اثرپذیرنده و نه فاعل و مؤثر بودند.
- ۲- مفهوم ابیات ۷۲۶۸ و ۷۲۶۹ ← در ظاهر بت پرستان و مشرکان مگه بت ها را به شکل زنان می تراشیدند و در واقع این کار در نزد اهل معنی اشاره به نفس و هوی پرستی است زیرا زن (به دلیل منفعل بودن) همانا نفس است.
- ۳- اهل هوا: هوی پرستان و بت پرستان.
- ۴- فَمِکِن: ممکن الوجود، مخلوق، آنکه نه وجودش ضروری است و نه عدمش.
- ۵- مفهوم بیت ۷۲۷۲ ← به جز ذات احدیت، همه چیز مخلوق است و منفعل و تأثیرپذیر و این تأثیرپذیری مطلبی واضح و آشکار در مورد همه مخلوقات است و ممکن نمی تواند فاعل باشد زیرا در ذات خود مستقل نیست. در جلد چهارم تفسیر بیان السعادة آمده است: [.... آنها پیشوایان گمراهی را اطاعت می کنند، و پیشوایان ضلالت از جهت اینکه فعلیت هایشان فعلیت های نفس امّاره است، جهت مردانگی برای آن ها باقی نمانده است، نه بالفعل و نه بالقوه].
- ۶- دیو مرید: ابلیس متمرّد و عاصی بر خدای عزّ و جلّ که خداوند به آن تمرّد و معصیت او را رانده و لعنت کرده است. مرید (گردن کش و نافرمان) کسی است که از اطاعت خارج شده و خیری در او نباشد.
- ۷- مفهوم ابیات ۷۲۷۶ و ۷۲۷۷ ← هنگامی که شیطان از درگاه الهی رانده شد به خداوند



گفت: از بندگان تعداد زیادی را گمراه می‌کنم و قسمتی (بهره‌ای مقرر شده) از آنان را فرا می‌گیرم (و این بندگان را «بَعَث النَّار» گفته‌اند که به معنی گروه و لشکری است که به آتش فرستاده می‌شوند).

۸- مفهوم بیت ۷۲۷۸ ← ابلیس به خداوند می‌گوید که بندگان را از طریق هدایت و راه راست و دین حق بر می‌گردانم و کاری می‌کنم که پیوسته بر آن باشند که بد کنند و به آنان خبر می‌دهم که بهشت و دوزخ و بعث وجود ندارد و چون به این اعتقاد راسخ شدند، در بدی بیشتر می‌کوشند. آنان را بیراه می‌کنم و آن‌گاه با بیراهی در دل ایشان می‌افکنم که از آخرت نصیب خواهند برد.

۹- مفهوم بیت ۷۲۷۹ ← برای مثال آنها را از آنچه که خداوند فرمان داد گمراه می‌کنم، مثلاً اعراب زمان جاهلیت را و دارا به جعل احکام الهی و ابداع نمودن سنت‌هایی نظیر شکافتن گوش شتر ماده‌ای که در زایمان پنجم، شتر مذکر به دنیا می‌آورد می‌نمایم.  
(← توضیح شماره ۲ زیرنویس مربوط به ابیات ۹۲۲۴ تا آخر ۹۲۲۶).

۱۰- مفهوم بیت ۷۲۸۰ ← شیطان گفت به بندگان امر می‌کنم تا آفریده‌ی خدای را از آن آفرینش که خدا کرد عوض کنند و تغییر دهند. بعضی مفسران گفته‌اند منظور از این تغییر خَلْق خدا، اخته کردن آدمی است. گروهی دیگر گفته‌اند که این تغییر خَلْق حرام نمودن چهار پایان است برخود، که خداوند آنها را آفرید تا آدمیان به عنوان مرکب از آنها استفاده کنند و از گوشتشان بهره ببرند و نیز خداوند آفتاب و ماه و سنگ‌ها را آفرید تا مردم از آنها سود برند و مردم آنها را معبود خود ساختند. و نیز گفته‌اند خَلْق در اینجا به معنی دین است و تغییر دین آن است که حلال را حرام می‌کردند و حرام را حلال. در جلد چهارم تفسیر «بیان السعادة» از معانی تغییر خَلْق خدا، تغییر صفت او، مانند تغییر استقامت وی از طریق الهی به کجی و اعوجاج و تغییر دین مستقیم او به ادیان منحرف و تغییر فطرت وی از اسلام به فطرت کفار که لازمه آن تغییر اوامر و نواهی خداست دانسته شده است.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ

کار به آمان و آرزوی شما

وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِيهِ

و آرزوی اهل کتاب (یهود و نصاری) درست نکرده هر آن که کار بد کند کیفر آن را خواهد دید

وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ

و به جز خدا احدی را یار و یاور خود نگیرد یافت (۱۲۳) و مردی

يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

از زن و مرد کاری شایسته کند با ایمان به خدا

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾ وَمَنْ

چنین کسانی به بهشت درآیند و به قدر تقوی (برده همه حرامی) به آنان ستم نکنند (۱۲۴)

أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ

دین چه کسی بهتر از آن کسی است که خود را تسلیم (حکم) خدا نموده و هم نیکوکار است و پیروی از

مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾

آن لبراهیمی که خدا او را به مقام دوستی خود برگزیده است (۱۲۵) آیین ابراهیم حنیف نموده

- |                                  |       |   |
|----------------------------------|-------|---|
| ۷۲۹۴- بر نیاید کار در نظم و حساب | ﴿۱۲۳﴾ | ز آرزوهای شما و «اهل» کتاب                |
| ۷۲۹۵- نیست یعنی محض قول اندر مثل |       | کار بر صدق است و اخلاق و عمل <sup>۱</sup> |
| ۷۲۹۶- هر که کاری بد کند یابد جزا |       | گُل نسروید چون که کشتی گندنا <sup>۲</sup> |
| ۷۲۹۷- هم نیابد دوستداری بهر خود  |       | «دون» حق یا نصاری گاو مدد                 |

### در پاداش عمل

- |   |                             |
|---|-----------------------------|
| ۷۲۹۸- ﴿۱۲۴﴾ و آن که کرد اعمال نیک از مرد و زن | و آن بُود مؤمن در افعال حسن |
| ۷۲۹۹- شرط، ایمان است یعنی در عمل              | بی زایمان شد عملها بی محل   |
| ۷۳۰۰- پس خود ایشان اند داخل در جنان           | بی ستم، کز فعلشان بینی زیان |

- ۷۳۰۱- یعنی از پاداش اعمال نکو
- ۷۳۰۲- آنچه اندر کیسه کردی از درم
- ۷۳۰۳- خاصه گر حَقّت دهد چیزی به مزد
- ۷۳۰۴- وقت حاجت زو چو خواهی باز پس
- ۷۳۰۵- زآن‌که بینی آنچه بودت دسترنج
- ۷۳۰۶- تا چه جای آنکه چیزی کم شود
- ۷۳۰۷- <sup>۱۲۵</sup> کیست نیکوتر ز روی دین و داد
- ۷۳۰۸- نفس خود را کرد خالص بهر او
- ۷۳۰۹- «محسن» است آن‌کس که در توحید حق
- ۷۳۱۰- پیروی بر کیش «ابراهیم» کرد
- ۷۳۱۱- زآن گرفت او را خدا بر خود خلیل
- ۷۳۱۲- تن بر آتش داد و جان بر جان نواز
- ۷۳۱۳- چون که بستندش عدو بر منجیق
- ۷۳۱۴- جبرئیلش گفت وقتِ اِتِّجاست<sup>۵</sup>
- ۷۳۱۵- گفت نبود جز به حَقّم حاجتی
- ۷۳۱۶- هست شرطِ دوستی کز غیر یار
- ۷۳۱۷- گشت زآن رو حق به هر کارش کفیل
- ۷۳۱۸- قحطی شد در زمان او به شام
- ۷۳۱۹- دوستی بودش به مصر از خواجگان
- ۷۳۲۰- اشتری هم چند تا نان و طعام
- ۷۳۲۱- گفت گر می‌خواست بهر خویش او
- ۷۳۲۲- لیک او خواهد ز بهر دیگران
- ۷۳۲۳- زآن‌که قحطی نیز اینجا شایع است
- ۷۳۲۴- باز گشتند آن جماعت سوی شام
- کم شود چیزی از ایشان یک تَسو<sup>۳</sup>
- هست باقی زآن نیاید هیچ کم
- پس سپاری نزد او از بیم دزد
- خیره گردی کاین همان مال است و بس
- هر یکی را میدهد صد باغ و گنج
- بسر تو ظلمی در جزا و اِشتمّ شود
- زآن‌که بر امر خدا گردن نهاد
- این بود وجهِ «مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ»<sup>۴</sup>
- شد بگری از غیر او از ما خلق
- جسم و جان در راه او تسلیم کرد
- دوست یعنی اندر افعال جمیل
- مال و هم فرزند قربان کرد باز
- امتحان را تا شود ز آتش حریق،
- حاجت خویش ارگنی ظاهر بجاست
- داند او خود ور که دارم نیی
- چشم پوشی گر بسوزندت به نار
- کرد آتش را گلستان بر خلیل<sup>۶</sup>
- داد مال خود به مسکینان تمام<sup>۷</sup>
- ره نوردی کرد سوی او روان
- بهر او سازد روان آن نیکنام
- می‌فرستادم بسودنِ گفتگو
- وین بود در مصر بس سخت و گران
- می‌توان داد ار به اندک قانع است
- دست خالی لیک بهر ننگ و نام

چون خلیل آن دید بفزودش ملال	۷۳۲۵- خاک پر کردند از ره در جوال
بـارها دیدند زآن پس آرد بـود	۷۳۲۶- رفت گـریان در عبادتخانه زود
پسخت نسان از بـهر أتباع و فسقیر	۷۳۲۷- کرد ساره ز آردها مـثی خمیر
گفت زارسال خلیل مصر توست	۷۳۲۸- بـر آن از ساره ابراهیم جست
گر خلیل آید دلش لایق است	۷۳۲۹- گفت نی بل کز خلیل سابق <sup>۸</sup> است
چون بُد اندر راهِ مِهر حق، دلیل <sup>۹</sup>	۷۳۳۰- خواند زآن حق بهر خویش او را خلیل



۱- میان جهودان و قومی از عرب، در مورد مباحثات سخن رفت. جهودان گفتند ما از شما بهتریم زیرا که کتاب ما، قبل از کتاب شما بود و پیغمبرمان قبل از پیغمبر شما. و آیه ۱۲۳ سوره نساء نازل شد که نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب. و نیز گفته‌اند که در جواب آنچه که قریش می‌گفتند که بعثت و محاسبه‌ای در کار نیست و بهشت و جهنمی، نه، و جهودان می‌گفتند به جز آیام معدودی آتش جهنم ما را مَس نمی‌کند و ما فرزندان خدا و دوستان اویم، این آیه نازل گردید. ثواب و نواخت خدا و دخول بهشت نه به آرزوی شماست و نه به آرزوی اهل کتاب، بلکه به ایمان است و عمل صالح.

۲- گُندنا: تره.

۳- نَسو: قسمت کوچکی از چیزی.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۵

۵- التَّجاء: پناه بردن.

۶- ابراهیم، «خلیل» است یعنی آن دوست که در دوستی او هیچ خلل نباشد. یعنی خداوند او را برگزیده و دوست داشت، دوستی تمام که در آن هیچ باطل نباشد. و نیز خلیل را به معنی فقیر دانسته‌اند زیرا که خَلت، حاجت وفاق است و ابراهیم فقیر الی الله بود و محتاج خداوند. در جلد سیزدهم تفسیر نمونه آمده است: [در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم را بالای منجیق گذاشتند و می‌خواستند در آتش بیفکنند،

آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند. و نیز نقل کرده‌اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت: «الک حاجة» (آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم؟). ابراهیم (ع) در یک عبارت کوتاه گفت: «اما إليك فلا» (اما به تو، نه!) (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است). در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: «فاسئل ربک» (پس نیازت را از خدا بخواه) و او در پاسخ گفت: «حسبی من سؤالی علمه بحالی» (همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است). در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: در این هنگام، ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: «یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد توکلت علی الله».

۷- [ابراهیم (ع) مهماندار بود و خانه بر سر راه داشت تا هر که بر او می‌گذشت او را مهمان کند و دوستی در مصر داشت که هر سال از نزد او، از مصر به شام بار می‌آورد و به مردم می‌داد. یک‌سال در شام قحطی شد و ابراهیم غلامان و شتران را فرستاد و از او بارخواست اما چون در مصر نیز قحط‌سالی بود دوست ابراهیم نتوانست برای او آذوقه بفرستد. غلامان شتران را تهی باز گردانیدند تا به دشتی رسیدند پر از ریگ. غلامان ابراهیم با خود گفتند اگر شتران را بدون بار، باز گردانیم نکیونست و دشمن ما را شماتت خواهد نمود. پس جوال را پر از ریگ کردند و به نزد ابراهیم رفتند و ماجرا را گفتند. ابراهیم چون به مردم وعده آذوقه داده بود، از این ماجرا دل‌تنگ شد. ساره همسر ابراهیم در آن حال در خواب بود. ابراهیم از دل‌تنگی در خواب شد و ساره وقتی از خواب بیدار شد پرسید آیا غلامان از مصر رسیدند و بار آوردند، گفتند: آری. ساره سر آن بار بگشاد و آردی سفید و نیکو دید و از خبازان خواست تا نان بپزند چون ابراهیم (ع) بیدار شد، بوی طعام را استشمام نمود و پرسید ساره این طعام از کجا آمد؟ ساره گفت: این آن است که از نزد خلیل تو، آن دوست مصری آوردند. ابراهیم، فضل و کرامت خدای بر خود بدانست و گفت: این از نزدیک خلیل من الله است، نه از نزد خلیل مصری]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- خلیل سابق: دوست خوبی که در فضل و خوبی بر همه دوستان خوب سبقت دارد. کنایه

از خداوند است.

۹- گفته‌اند از آن روز که ابراهیم به ساره گفت که این آذوقه از نزد خلیل من الله است و نه از نزد خلیل مصری، خداوند، ابراهیم را دوست خوانده و او را خلیل خود نامید.  
 آن‌گاه که خداوند فرمود: «وَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» اشاره به آن است که این حالت ابراهیم (ع) راست که روی به حق نهاد و ادب حضرت به جای آورد، و خود را نصیبی نگذاشت. و همه، در باخت: هم نفس، هم مال، هم فرزند. نفس خود در باخت رضای حق را، فرزند در باخت اتباع فرمان او را و مال در باخت شفقت بر خلق او را. لاجرم خداوند او را بستود و خلیل خود خواند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).



## در سخاوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

- |   |  |
|---|--|
| ۷۳۳۱- زین عجب‌تر از امیر مؤمنان شد پدید از عشقِ حق در امستحان | گشت زهر را ناتوان وز شیر حق <sup>۱</sup>       |
| گشت جانش بر اناری مستحق                                       | ۷۳۳۲- در سراغش شد به‌مردی از یهود <sup>۲</sup> |
| پیش او جز دانه‌ای باقی نبود                                   | ۷۳۳۳- زو گرفت آن را به‌مائی بی‌شمار            |
| در ره آمد امستحانِ کردگار                                     | ۷۳۳۴- یک مریضی در میانِ راه دید                |
| بی غذا وز زندگانی نسامسید                                     | ۷۳۳۵- جست حالش کز کجایی ای فقیر                |
| گفت هستم چون که پرسیدی، اسیر                                  | ۷۳۳۶- گشته‌ام بیمار و بی‌غمخوار و یار          |
| کن تو یاری بر رضای کردگار                                     | ۷۳۳۷- گفت بر گو تا چه خواهی از غذا             |
| گفت باشد بر انارم اقتضا                                       | ۷۳۳۸- گفت دارم من مریضی در حرم                 |
| خواستی از من انار آن محترم                                    | ۷۳۳۹- کرده‌ام یک دانه پیدا بهر او              |
| داد نیمی ز آن چو بودش آرزو                                    | ۷۳۴۰- گفت ز آن نیمِ دگر یابم حیات              |
| ده بسه حُبِّ آنکه دادت این صفات                               | ۷۳۴۱- نیمِ دیگر داد هم بر مستحق                |
| عشقِ حق را ز آن علی شد ما صدق                                 | ۷۳۴۲-  |

۷۳۴۳- تا تو بشناسی ولیّ فرد را	وز تمام مایویّ الله مرد را
۷۳۴۴- خاست تکبیر از ملایک زآن عمل	کاین بود گر مرد، باقی شد دغل
۷۳۴۵- گشت بر جبریل امر از کردگار	کز بهشت از بهر زهرا بر آنار
۷۳۴۶- چون به سوی خانه آمد شیرِ حق	دید رُمّانی <sup>۴</sup> عجیب اندر طبق
۷۳۴۷- گفت با صدیقه کاین ها از کجاست	گفت خود داناتر از مایی به راست
۷۳۴۸- خود تو بفرستاده‌ای ای مؤتمن	وآنکه از تفصیلِ آن پرسى زَمَن؟
۷۳۴۹- شخصی آورد این طبق بر در، همه	گفت حیدر داده بهر فاطمه
۷۳۵۰- گفت آری باشد از محبوبِ من	داده از بساغی که بُد منسوب من
۷۳۵۱- این عمل گر بینی از چشمِ شهود	جز ز حیدر نآید از کس در وجود
۷۳۵۲- من بسی در علم اخلاق دقیق	گشته‌ام غوّاص این بحرِ عمیق
۷۳۵۳- دانم آن وصفی که ممتاز است و خاص	بر که دارد در مراتب اختصاص
۷۳۵۴- جود <sup>۵</sup> کردن با شروط افسانه است	آن کُند کز غیرِ حق بیگانه است
۷۳۵۵- آن کُند که جان به پیشش خاک بود	جانی آن کو برتر از افلاک بود

### در شرایط جود

۷۳۵۶- با تو گویم شرط‌های جود را	تا بسایی گوهرِ مقصود را
۷۳۵۷- شرط اول آنکه مُغْطی <sup>۶</sup> در ضمیر	خویش را کمتر شمارد از فقیر
۷۳۵۸- شرط دیگر آنکه پاداش عطا	نه عوض خواهد، نه خدمت، نه دعا
۷۳۵۹- شرط دیگر کآن عطا داند کَمَش	گر چه بدهد گنج‌های عالَمش <sup>۷</sup>
۷۳۶۰- شرط دیگر کش نماید آن <sup>۸</sup> به‌یاد	از نظر سازد فراموش آنچه داد
۷۳۶۱- شرط دیگر آنکه صد بارار دهد	زآن نخواهد متنی بر وی نهد
۷۳۶۲- بل نخواهد تا شود معروف، او	یا به پاداش عطا، موصوف، او
۷۳۶۳- شرط دیگر که نخواهد زآن عمل	دشمنی بر مهر دل گردد بَدَل <sup>۹</sup>

۷۳۶۴- شرط دیگر آنکه وقت محنتی	زو نخواهد با تمکن نصرتی <sup>۱۰</sup>
۷۳۶۵- شرط دیگر آنکه بشناسد ز حق	آن کرم را، نی ز خود بر مستحق
۷۳۶۶- غیر از اینها شرطها باشد به کار	گر نویسم بگذرد از اختصار



۱- شیرِ حق: اشاره به امیرالمؤمنین علی (ع).

۲- علی (ع) به دنبال یافتن انار به نزد مردی یهودی رفت.

۳- ما صدق: هر چیز که بیان شود و ثابت و محقق شود. مضمون و معنی.

۴- رُمان: انار.

۵- جود: فضل و بخشش، کرم.

۶- مُعطی: عطا کننده، بخشنده.

۷- مفهوم بیت ۷۳۵۹ ← شرط دیگر جود و بخشش آن است که فرد بخشنده اگر تمام گنج‌های عالم را نیز به کسی ببخشد در نظرش بی ارزش و کم و ناچیز باشد و قیمتی برای آنچه بخشیده است قائل نباشد.

۸- آن: آنچه را که بخشیده است.

۹- مفهوم بیت ۷۳۶۳ ← شرط دیگر جود آن است که فرد بخشنده انتظار نداشته باشد که با بخششی که می‌کند دشمنی فرد مستحق را تبدیل به مهر و محبت نماید.

۱۰- مفهوم بیت ۷۳۶۴ ← شرط دیگر آن است که هدف فرد جواد و بخشنده آن نباشد که فرد مستحق و دریافت کننده آن عطا، متقابلاً در وقت محنت و تنگدستی او به وی کمک نماید.



۷۳۶۷- این چنین جودی نه کار هر کس است      آن کند کش کم دو کون از یک خَس است



## مقاتله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با عمر و بن عبدود<sup>۱</sup>

- ۷۳۶۸- آن کُند کانداخت چون دشمن خُندو  
 بر رُخش، یکجا گذشت از قتل او
- ۷۳۶۹- چون به جنبش دید از خود خشم را  
 دوخت از قتلِ مبارز، چشم را
- ۷۳۷۰- گفت عمرو عبِدودَ باوی که دوست  
 با ابیطالب بدم چون لحم<sup>۲</sup> و پوست
- ۷۳۷۱- می‌نخواهم با تو آیم در نبرد  
 رو تو گو کآید دگسر، گسر هست مرد
- ۷۳۷۲- گفت پائس مِهَرِ حق واجب‌تر است  
 یسار او شو گسر که مهتر رهبر است
- ۷۳۷۳- ورنه من بر پاس مِهَرِ ذوالجلال  
 با تو خواهم کرد در میدان، قتال
- ۷۳۷۴- جانِ من پرورده احسان اوست  
 می‌کشم آن را که با یارم عدوست
- ۷۳۷۵- من نیم فرزند کس، نسلِ حنم  
 از تعین‌های<sup>۳</sup> خُلقی مطلقم
- ۷۳۷۶- هم تورا لیلَه کُشم نی بر غرض  
 نیست چشمم بر ثوابی یا عوض<sup>۴</sup>
- ۷۳۷۷- حق تعالی داده پیش از خلقتم  
 آنچه باید از عطا و نعمتم
- ۷۳۷۸- می‌نخواهم بیش از آن گو داده است  
 بهر من هر دولتی آماده است
- ۷۳۷۹- تو دراز باب دولتخواهیم  
 تا بری صد مُلک و گنج از شاهیم
- ۷۳۸۰- اندرآ، کت در دو کون افضل کنم  
 جاودانت فارسِ یَلئیلِ کنم<sup>۵</sup>
- ۷۳۸۱- نام‌های عاریت بیهوده است  
 نام آن دأرد که احمد دوده<sup>۶</sup> است
- ۷۳۸۲- اندرآ تا بنگری میدان ما  
 فارس آیی در صف جولان ما
- ۷۳۸۳- فرّ احمد بنگری ذی فرّ<sup>۷</sup> شوی  
 سرر بسه‌پای او نهی سرور شوی
- ۷۳۸۴- کُشت و نزد مصطفی بُرد او سرش  
 سوی دشت افکند کوه پیکرش
- ۷۳۸۵- گفت این افزون بود در راه دین  
 از ثوابِ اولیسن و آخرین
- ۷۳۸۶- آنکه خود داد آنچه بودش در حساب  
 گو مر او را چیست حاجت بر ثواب؟
- ۷۳۸۷- جای احمد خفت و تن تقدیم کرد  
 سر بُدش در سجده گه، تسلیم کرد
- ۷۳۸۸- دل به دلبر داد و جان بر جان نواز  
 گشت اندر عشقِ جانان، پاکباز
- ۷۳۸۹- بُد خلافتِ حقّ او و اولاد او  
 هشت<sup>۸</sup> بر یاران، گذشت از یاد او
- ۷۳۹۰- گفت حق: خواهم عیالت را اسیر  
 داد و گفت از توست این، نی از فقیر<sup>۹</sup>

می نخواهم، رَشْتَمُ از اغیار و یار	۷۳۹۲- گفت دورم، جز تو کس را دوستدار
تا بِسْمَانْدِ یَرِّ وَحَدَثِ مُكْتَمِ ۱۰	۷۳۹۳- ز آن بُد او را دشمن افزون، دوست کم
نی سزای هر گدایِ ابله است	۷۳۹۴- لعلِ شاهی در خور تاج شه است
روی دل از هر دو عالم گشته‌ای	۷۳۹۵- عشق را باید ز جان بگذشته‌ای
با قلندر پیشگان هم ریشه‌ای	۷۳۹۶- رنید ۱۱ قَلَّائِشِ ۱۲ قَلْنَدْرِ ۱۳ پیشه‌ای
کو یکی حیدر دلی حیدر تنی؟	۷۳۹۷- یارِ حیدر کی شود هر کودنی؟
فانی حق گشت و بر حق زنده شد	۷۳۹۸- آنکه او را در ارادت بنده شد
ضَم کند با حُبِّ هر خار و خسی	۷۳۹۹- حُبِّ او این نیست تا هر ناکسی
نیست راهی بر ولای معتدل	۷۴۰۰- حُبِّ دنیا تا نپردازی ز دل
شرح و متن لا اله الا الله است	۷۴۰۱- حُبِّ حیدر شرطِ مقصود و ره است
این بود توحید محض اندر اصول	۷۴۰۲- گوش کن «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» ۱۴ از رسول
جانی از توحیداگر تسلیم را	۷۴۰۳- پیروی کن کیش ابراهیم را
هر که حق یار است مولای تو اوست	۷۴۰۴- حق تعالی بر گرفت او را به دوست
دوست آن کو با ولی حق، علی است	۷۴۰۵- گفت پیغمبر مرا تا دوست کیست
مشرک و بیگانه از حسق اوست او	۷۴۰۶- با پیمبر هر که نبود دوست او



۱- عَمْر و بن عبدِ وَدَّ: عَمْر و ابنِ عَبْدِ وَدَّ عامری، از بنی لؤی، از قریش، از سوارکاران و شجاعان مشهور قریش بود که تاهنگام مرگ اسلام نیاورد.

۲- لَحْم: گوشت.

۳- تَعَيَّن: تشخص.

۴- مفهوم بیت ۷۳۷۶ ← امام علی (ع) به آن دشمنی که در هنگام غلبه حضرت بر او در میدان جنگ در زمانی که حضرت می‌خواست با شمشیر او را بکشد، به صورت مبارکش خَدو (آب دهان) انداخت فرمود: من تو را تنها به خواست و اراده حق و در راه او می‌کشم نه برای فرو نشاندن خشم و کینه و انتقامجویی و از کشتن تو قصد رسیدن به ثواب یا عوض ندارم.

۵- مفهوم بیت ۷۳۸۰ ← امام علی(ع) به عمر و بن عبَدُوْد گفت: تو به من بپیوند و به خدا ایمان بیاور و مسلمان شو تا از این طریق در هر دو جهان برتری یابی و دائماً و جاودانه «قَارِس یَلِیْل» شوی. (قَارِس یَلِیْل به معنی دلاور و مرد صاحب اسب و تناور و زورآور و شجاع و قهرمان است و لقب عمر و بن عبَدُوْد که در عرب و عجم به شجاعت معروف بود).

۶- احمد دوده: از دودمان محمد مصطفی(ص).

۷- ذی فَرّ: صاحب فَرّ و شوکت.

۸- هِشْت: فرونهاد (خلافت را).

۹- مفهوم بیت ۷۳۹۰ ← خداوند به علی(ع) فرمود که اهل و عیال و فرزندان را در راه حُبِّ خود، اسیر می‌خواهم، و علی(ع): این عاشق فانی حضرت حق از همه عزیزان در راه حق گذشت و عرض کرد تمامی آنان به تو تعلق دارند نه به این فقیر.

۱۰- مُکْتَمَم: مخفی، پنهان.

۱۱- رند: کسی که جمیع کثرات و تعینات و جویی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است و مرتبت هیچ مخلوقی به مرتبه رفیع او نمی‌رسد. رند کسی است که از رسوم خود و خلائق قطع نظر کرده باشد.

۱۲- قَلَّاش: لَوْنَد و بی‌نام و ننگ و مجرد از کائنات، که از تجلی ذاتی و صفاتی به هیچ طریق سیر نشود و دم به دم بحر وحدت نوشد و نعره «هَلْ مِنْ مَزید» زند.

۱۳- قَلندر پیشه ← «قَلندر» (\*).

۱۴- اشاره به فرموده پیامبر در روز غدیر حُم: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...) (هر که من مولای اویم، پس این علی، مولای اوست).



لیک بگذار اُخسُولی<sup>۲</sup> مر عین<sup>۳</sup> را

ببند آن وحدت<sup>۴</sup> عیان از کثرتش<sup>۵</sup>

شرح آن را مویه مو جو از صسفی

هر یکی در جای خود مرآت<sup>۷</sup> اوست

۷۴۰۷- من نگویم ترک کن شیخین<sup>۱</sup> را

۷۴۰۸- هر که بشناسد به نورانیست

۷۴۰۹- وحدت اندر کثرت آمد مخفی<sup>۶</sup>

۷۴۱۰- کثرت و وحدت دو وصف از ذات اوست



۱- شَيْخَيْنِ: (تثنیه شیخ): لقب «ابوبکر بن ابی قحافه» و «عمر بن الخطاب».

۲- أَحُولِي: دوبینی، لوچی.

۳- عَيْن: چشم، دیده.

۴- وَحْدَت: [ء «وحدت» (\*).]

۵- كَثْرَت: [ء «کثرت» (\*).]

۶- وجود در عین وحدت، جامع و واحد جمیع مراتب و کمالات و کثرات است و اولین کثرتی که در عالم وجود تحقق یافته، مرتبه صفات و اسماء است. فلاسفه الهی می گویند وجودات و موجودات در عین کثرت، مندک و فانی در وحدت اند و ظلّ و رشح وجود بسیط واحد به وحدت حقیقی هستند و وجود در کمال خویش ساری است و تعین ها اموری اعتباری هستند و هیچ یک از مراتب تعینات و وجودات و ماهیات عوالم امکانی وجود استقلال ندارند و عین الرّبط و صرف التّعلق اند و بنابراین، کثرات عالم، کون نمودند نه بود، و ظلّ و سایه و رشح فیض حقّ اند. چیزهایی بسیار را یکی توان کرد و این کار یا به طریق عمل صورت گیرد (توحید عملی) و یا به طریق علم (توحید علمی)؛ اما یکی را، یکی نتوان کرد. در یگانگی و وحدت، کثرت نیست و این وحدت است که مطلوب طالبان و مقصود روندگان است. اگرچه وجود یکی بیش نیست و آن وجود، خدای تعالی و تقدّس است، اما این وجود ظاهری دارد و باطنی. باطن این یک وجود، نور است و این نور است که جان عالم است و عالم، مالا مال این نور است و حیوة و علم و ارادت و قدرت و طبیعت و خاصیت و فعل موجودات از این نور است، بلکه خود، همه، این نور است و ظاهر این وجود، مشکوة آن است و مظاهر صفات این نور است و افراد موجودات، جمله، مظاهر صفات این نور هستند پس آن ذات یگانه و واحد، خود دیده نمی شود و از دیده ها پنهان است در حالی که در تمامی ممکنات و کثرات ساری و جاری است.

۷- مرآت: آینه.

وَلِلَّهِ مَا

فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

در آسمانها و زمین است ملک خداست و او به همه چیز احاطه و

مُحِطًا ﴿١٢٦﴾ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ

آگاهی دارد. (۱۲۶) (ای پیشمرا) درباره زنان از تو فتوا خواهند داد، بگو: خدا

فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَىٰ النِّسَاءِ

و آنچه از آیات کتاب او بر شما تلاوت شود هم در حق زنان و دختران بیبومی

الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ

که مهر و حقوقی لازمه آنها را ادا نکرده و مایل به نکاح آنان هستید

وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ

و هم در حق فرزندان ناتوان نتوان نخواهد داد و نیز (دستور می دهد که) درباره یتیمان

بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

عدالت پیشه گیرید، و (در نیکی کوشید که) هر کار نیک به جای آرید. خدا بر آن آگاه است. (۱۲۷)

مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

- |                                     |       |  |
|-------------------------------------|-------|--|
| ۷۴۱۱- هست از حق آنچه در ارض و سماست | ﴿۱۲۶﴾ | کو به هر چیزی محیط از مایه است         |
| ۷۴۱۲- نیست محتاج او به افعال عباد   |       | تا کس آزد سرکشی یا انقیاد              |
| ۷۴۱۳- از تو می جویند فتوی مردمان    | ﴿۱۲۷﴾ | در زنان یعنی ز میراث زنان <sup>۱</sup> |
| ۷۴۱۴- کز چه نصف ارث باشد بالعیان    |       | حق دختر یا که حق خواهران               |
| ۷۴۱۵- گو به ایشان داده حق فتوی چنین |       | در کتاب خود به توضیح متین              |
| ۷۴۱۶- آنچه در میراث ایتم نساست      |       | گرچه صاحب مال او، یا بینواست           |
| ۷۴۱۷- آن زنانی که شما نذهد باز      |       | آنچه فرض است از خدایشان ز امتیاز       |
| ۷۴۱۸- بر نکاح آن زنان ز غبت برید    |       | تا که اموال ضعیفان را خورید            |
| ۷۴۱۹- لاجرم منع نکاح دیگران         |       | می کنید از طمع مسال آن زنان            |
| ۷۴۲۰- بود اندر جاهلیت رسم این       |       | که بستیم از دختری بُد دلنشین           |

تا خورد مالش به صد گون افتضاح	۷۴۲۱- آن ولی آوردی او را در نکاح
از نکاحش تا به مرگ از بد دلی	۷۴۲۲- ورنه نبودش حُسن، مانع بُد ولی
بسته پسر بُسد در سرایِ ابتری	۷۴۲۳- تا بَرَد مالش مبادا دیگری
حق به قُبَحِ این عمل سازد بیان	۷۴۲۴- «تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوا هُنَّ» <sup>۲</sup> از آن
تا به آخر دانی ار چندین سخن	۷۴۲۵- هست اندر قولِ «لَا تُؤْتُونَهُنَّ» <sup>۳</sup>
منع اندر جاهلیت از جُسُود <sup>۴</sup>	۷۴۲۶- اوّل آنکه بر زنان میراث بود
زوجسه را از جاهلی بالاتفاق	۷۴۲۷- دویم آنکه می‌دادنی صدق <sup>۵</sup>
باز می‌ماندند بهر طَمَع مال	۷۴۲۸- سیم آنکه دختران را از رجال
می‌کند زین آیه کآن عیب است و زشت	۷۴۲۹- حق تعالی نهی ایشان ز آن سرشت
باز فرزندان خُرد از اقربا <sup>۶</sup>	۷۴۳۰- و آن ضعیفان یعنی ایتمامِ نساء
ایشان نماید بس قبیح اندر بسیج	۷۴۳۱- که نمی‌دادندشان میراث هیچ
با عدالت بهر ایتمامِ نساء	۷۴۳۲- ایستادن <sup>۷</sup> واجب آمد بر شما
رفع ظلم از رسمِ نو احداثشان <sup>۸</sup>	۷۴۳۳- در مُهْمِ مِهْر و ذر میراثشان
حق بر آن داناست بی‌گفت و شنید	۷۴۳۴- بر یتیمان آنچه از نیکی کنید



۱- اعراب زمان جاهلیت به زنان و کودکان، چیزی از میراث نمی‌دادند و فقط به مردان بزرگسال ارث تعلق می‌گرفت و نیز دختران یتیمی که چهرهٔ زیبایی نداشتند را به ازدواج مردی در نمی‌آوردند به امید آنکه بمیرند و مالی را که داشتند به ارث بر گیرند. خداوند در آیهٔ ۱۲۷ سورهٔ نساء خطاب به پیامبر فرمود از تو فتویٰ می‌خواهند در کار زنان و میراث زنان، الله فتویٰ می‌کند و قرآن فتویٰ می‌کند در کار دختران یتیم که به آنان نمی‌دهید آنچه واجب نوشته‌اند ایشان را (از میراث) و رغبت نمی‌کنید که به زنی کنید ایشان را و نیز از تو فتویٰ می‌پرسند در کار فرزندان ناتوان، و خداوند می‌فرماید شما را که با یتیمان با عدالت رفتار نمایید و هر چه کنید از نیکی، خداوند بر آن داناست. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- و ۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۷ و نیز توضیح شماره ۱ همین زیرنویس.

۴- جُحود: انکار کردن.

۵- صداق: مهریه.

۶- اقربا: خویشاوندان، نزدیکان.

۷- ایستادن: منظور، به پای ایستادن به عدل. در مورد یتیمان و رعایت عدالت در حق آنان است. (تَقَوْا مَوَالِئَ الْيَتَامَى بِالْقِسْطِ ← آیه ۱۲۷ سوره نساء).

۸- مفهوم بیت ۷۲۳۳ ← پیشه نمودن رعایت عدالت در حق یتیمان، در امر مهم مهریه و میراث آنان و قطع ظلمی که اعراب جاهلیت در این موارد بنیان می‌نهادند و در حق ایتام روا می‌داشتند، بر مسلمانان واجب شد.



وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ

و اگر زنی بیم داشت که شوهرش با وی مخالفت و بدستوری کند یا از او دوری گویند یا از او جدا شود یا کسی نیست که

عَلَيْهِمَا أَنْ يَصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ

هر دو تن به گونه ای به راه صلح و سازش باز آید، که صلح به هر حال بهتر است، و نفوس را

الْأَنْفُسَ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ

بخل و حرص فرا گرفته، و اگر دریاره یکدیگر نیکویی کرده و پرهیزکار باشید، خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرًا ﴿١٢٨﴾ وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا

به هر چه کنید آگاه هست. (۱۲۸) شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت

بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ

رفتار کنید هر چند راغب و حرصی (بر عدل و درستی) باشید، پس به تمام میل خود یکی را بهره مند

فَتَذَرُوهُنَّ كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ

و آن دیگر را معروم نکنید تا او را ملق و بلا تکلیف گذارید، و پرهیزکار باشید همانا خدا

كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

بخشنده و مهربان است. (۱۲۹)

سر زند بساز از کراهت شوهرش  
 یا که مُعْرِض از پی منع حقوق  
 واگذارند از حقوق بکسگر  
 بگذرد و از نسویش، بسی گفتگو  
 هم جدش از خود نمازد زانتباه<sup>۱</sup>  
 هم‌چنین بسه اتفاق از افتراق  
 گویا بر حقد و بخل آغشته‌اند  
 بسازن دیگر شود هم وصل جو  
 آن چنان کو کرد ضنّت در فراش<sup>۲</sup>  
 هست مُدَعَم<sup>۴</sup> همچو رگها در بدن  
 رفع گسردد تا بجنبید یک رگش  
 وز نُشوز<sup>۵</sup> اعراض بهر پاس کیش  
 انبدر احسان و خصومت ناگزیر  
 در میان آرید مابین نا  
 تا نسماید استوا در خیر و بر<sup>۷</sup>  
 وین شما را در عمل مقدور نیست  
 بر خدا اصلاحشان را می‌گذاشت  
 کز تو هر اشکسته‌ای گردد درست<sup>۸</sup>  
 میل دل یعنی به‌ترک مستطاع<sup>۹</sup>  
 گرچه بس مشکل بود در احتمال  
 در عیان آید به‌موفق میل دل  
 از عمل، کآن ممکن این لایمکن است<sup>۱۰</sup>  
 باشد از مقدور بهتر دور نیست  
 در عمل آوردن آن را محنت است  
 ترک احسان از زب بدخو مکن

۱۲۸۰  
 ۷۴۳۵- ور زنی ترسد که اندر بسترش  
 ۷۴۳۶- وز قرینه یابد او را بی‌وثوق  
 ۷۴۳۷- پس گناهی نیست در اصلاح اگر  
 ۷۴۳۸- زن ببخشد چیزی از مهرش به او  
 ۷۴۳۹- مرد هم دارد حقوق زن نگاه  
 ۷۴۴۰- صلح باشد بهتر از جنگ و طلاق  
 ۷۴۴۱- نَفْس‌ها بر بخل حاضر گشته‌اند  
 ۷۴۴۲- زن کند بر مرد ضنّت<sup>۲</sup> گر که او  
 ۷۴۴۳- مرد هم خست کند زو در معاش  
 ۷۴۴۴- حقد و بخل اندر نهاد مرد و زن  
 ۷۴۴۵- بس بود مشکل که آن خوی سگش  
 ۷۴۴۶- خوبی و پرهیز اگر گیرید پیش  
 ۷۴۴۷- پس خدا بر کارتان باشد خیر  
 ۱۲۹۰  
 ۷۴۴۸- ور که نتوانید عدل و استوا<sup>۶</sup>  
 ۷۴۴۹- ور حربید اندر آن یعنی مُصَرَّ  
 ۷۴۵۰- جز تساوی بینشان منظور نیست  
 ۷۴۵۱- مصطفی زاصلاح نسوان عذر داشت  
 ۷۴۵۲- کاینقدر باشد زمن باقی زتوست  
 ۷۴۵۳- میل پس نآرید اندر اجتماع  
 ۷۴۵۴- میلتان باشد به‌صف و اعتدال  
 ۷۴۵۵- مشکل است اعنی که فعل معتدل  
 ۷۴۵۶- گفت زآن به نیتی کز مؤمن است  
 ۷۴۵۷- آن تو را مقدور و این مقدور نیست  
 ۷۴۵۸- بین نسوان نیت بر نِضْفَت<sup>۱۱</sup> است  
 ۷۴۵۹- میل دل پس گفت بر یک رو مکن



۷۴۶۰- آنکه باشد در تمتع نیک‌تر	میل دل بر وی مکن نزدیک تر
۷۴۶۱- پس گذارید آن زن مرغوب <sup>۱۲</sup> را	چون معلق اندر احسان و جزا
۷۴۶۲- مر معلق کیست در موضوع ما	آنکه نه بیوه است و نی مطبوع <sup>۱۳</sup> ما
۷۴۶۳- در حدیث آمد که باشد بهر مرد	گر دو زن، پس بر یکی ز آن میل کرد
۷۴۶۴- در قیامت کرده باشد از غلو	نیمه تن میل سوی پشت او <sup>۱۴</sup>
۷۴۶۵- و به اصلاح آورید از انتباه <sup>۱۵</sup>	آنچه کردید از حقوق زن تباہ
۷۴۶۶- هم بسپرهیزید از امثال آن	بسنعی از ابطال حق آن زنان
۷۴۶۷- پس خدا بر ماضی آمرزنده است	مسهربان هم در عطا بربنده است
۷۴۶۸- مردی ار او راست یک زن در طلب	هست یک شب حق او از چار شب
۷۴۶۹- هم‌چنین تا چار زن گر دارد او	نسبتش زاید شیی بی گفتگو
۷۴۷۰- مصطفی را بود نه زن در وثاق	بود هر شب با یکی سالانفاق
۷۴۷۱- گشت چون بیمار، می‌پردند باز	بسترش هر شب به جایی زامتیاز
۷۴۷۲- تا از او خشنود باشند آن همه	بیرکسی نباید جفا و مظلمه
۷۴۷۳- در یکی روز از مُعاذبن جبیل <sup>۱۶</sup>	شد دو زن فوت از وبا اندر محل
۷۴۷۴- قرعه زد در دفن و کفن آن نیکنام	تا مقدم دارد از ایشان کدام



۱- مفهوم ابیات ۷۴۲۵ تا آخر ۷۴۳۹ ← [اگر زنی از شوهر خود می‌شناسد و می‌بیند و می‌داند که او را دشمن می‌دارد و به مباشرت و صحبت با او تمایل ندارد و روی از او می‌گرداند، گناهی بر آنان نیست که با یکدیگر در قسمت و نفقه صلح کنند و به نیکویی و احسان از یکدیگر جدا شوند و یا اینکه زن اول در نکاح مرد بماند و مرد زن دیگری برگزیند و نوبت مباشرت با زن اول را به زن دوم بدهد.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- ضیئت: بخل و رزیدن.

۳- [گفته‌اند شُح (بخل) زن آن است که شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهر او و شُح مرد آن است که خویشانش دریغ آید از زن خویش از پیری یا زشتی به مهر زنی دیگر. غالب

آن بود که زن بخیل باشد و بر مال، حریص و چون شوهر او را به مال خشنود کند، او نصیب خود از شوهر بتواند گذشت. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- مُدْغَم: ادغام شده، درهم آمیخته.

۵- نُشُوز: نافرمانی و ناسازگاری زن یا شوهر.

۶- استوا: برابری، عدالت، تعادل.

۷- بَرّ: نیکویی.

۸- [پیامبر(ص)] قسمت کرد میان زنان، عدل و راستی در آن نگاه داشت و آن گاد گفت: «اللَّهُمَّ هَذِهِ قِسْمَتِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَأْخُذْنِي فِيمَا لَا أَمْلِكُ» (خداوندا این قسمتی است که در اختیار من است و به آنچه در اختیار من نیست مرا مؤاخذه مفرما). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۹- مُسْتَطَاع: آنچه در قدرت و توانایی است، به اندازه ممکن. [گفته‌اند عدل بر دو نوع است یکی آنکه در استطاعت بنده آید و یکی نه. آنچه در استطاعت آید آن است که خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و جای دیگر فرمود: «قُلْ أُمِرْتُ بِالْقِسْطِ» و این عدل، به معنی ضد و مخالف جور و ستم است. اما آنچه در استطاعت و توان بنده نیست، راست داشتن دل است در مهر و دوستی با همه زنان و این را خداوند به بنده امر نفرموده است، از آنکه در توان او نیست. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۰- مفهوم بیت ۷۴۵۶ ← [از آن رو پیامبر فرمود «نیت مؤمن از عملی که می‌کند بهتر است» (الْمُؤْمِنُ نِيَّتُهُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ عَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ وَ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ)؛ که نیت نمودن همواره ممکن و شدنی است اما ممکن است نتوان آن نیت را به مرحله عمل درآورد. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۱- نِصْفَت: انصاف، عدل و داد.

۱۲- مَرغوب: مطلوب، آرزو شده، دل پسند.

۱۳- مفهوم بیت ۷۴۶۲ ← منظور از مُعْلَق («كَالْمُعْلَقَةِ»، در آیه ۱۲۹ سوره نساء) زنی است که شوهرش نه او را ترک نموده و از او جدا شده است و نه به او توجه می‌کند. دستور اسلام آن است که چنان چه مردی دو زن یا بیشتر دارد، همه را در نفقه و قسمت یکسان دارد و حوان

را به پیر افزونی منهد، که اگر افزونی نهد، آن دیگری را همچون زندانی محبوس فرو گذاشته است. آویخته و معلق میان دو حال، نه بی شوی، و نه با شوی.

۱۴- مفهوم ابیات ۷۴۶۳ و ۷۴۶۴ به اشاره است به حدیثی از پیامبر (ص) که فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ يَمِيلُ إِلَىٰ أَحَدِيَهُمَا عَنِ الْأُخْرَىٰ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاحِدٌ شَقِيهٌ سَاقِطٌ».

۱۵- انتباه: آگاه شدن.

۱۶- مُعَاذُ بِنِ جَبَلٍ: مُعَاذُ بِنِ جَبَلِ بِنِ عَمْرُو بِنِ أَوْسِ الضَّرِيّ خَزْرَجِي مَكْنِي به ابو عبد الرحمن، از صحابه جلیل القدر و عالم به حلال و حرام بودن که در جوانی اسلام آورد و در جنگ‌های بدر و احد و خندق حضور داشت و پیامبر او را تا پس از غزوة تبوک به عنوان قاضی و راهنما به سوی اهل یمن گسیل داشت.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كِلَا  
و اگر از یکدیگر جدا شوند، باز خدا هر یک را از دیگری به

مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿۱۳۰﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي  
رحمت و اسع خود بی نیاز خواهد کرد، و خدا را رحمت بی انتهایت و (به حقیقت هر چیز) داناست. (۱۳۰) و هر چه در

السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ  
آسمانها و زمین است ملک خداست، و ما هم به آنان که پیش از شما به آنها کتاب

مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ  
جاده شد و هم به شما سفارش اکید کردیم که پرهیز کار و خداترس باشید، و اگر هم کافر شوید

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿۱۳۱﴾  
ملک آسمان و زمین اوراست (به طاعت شما محتاج نیست) و بخوابی نیاز و ستوده است. (۱۳۱)

از ره تَرَكِ مَوَاسَاةٍ <sup>۱</sup> و وَلَا <sup>۲</sup>	۷۴۷۵- هر یک از زوجین گشتند از جدا
حَقِّ نَمَائِدِهِرِ يَكْسِي رَا بِي نِيَاز	۷۴۷۶- از رفیق و صاحب خود در مجاز
يَا بَدَلِ از بَسْهَرِشَانِ آرد بَه پِش	۷۴۷۷- از فراوانی فضل وجود خویش
كُو بُود بَر بِنْدِگَانِ وَاسِعِ مَجَال	۷۴۷۸- میرساند رزقشان بر وفق حال
وَز رَهِي مَحْكَمِ دَهْدِ رُوْزِي و حَلَق <sup>۳</sup>	۷۴۷۹- حکمتش سازد وسایل بهر خلق

می‌رساند به هر کس هر چه خواست	۷۴۸۰- باشد از وی هر چه در ارض و سماست <sup>۴</sup>
بسر شما سابق‌تر، از اهل کتاب	۷۴۸۱- ما وصیت کرده‌ایم اندر خطاب
تا پرهیزد از شرک و هوا	۷۴۸۲- هم وصیت می‌نمایم بسر شما <sup>۵</sup>
سوی فرمان الهی نگرید	۷۴۸۳- و به ترک امر حق کافر شوید
هم غنی در ذات خویش از ما بسواست	۷۴۸۴- پس بود زو هر چه در ارض و سماست
هم نه نفع از شکر و حمدِ بندگان	۷۴۸۵- نی ز کفر کس رسد بر وی زیان
نی که بر پرهیز خلقش حاجت است	۷۴۸۶- امر بر تقوی، ز بذل رحمت است
گر بَرَد فرمان او کس، و ر که نی	۷۴۸۷- هست از طاعات خلق خود غنی
حمدش ار گویند، و ر نی، ممکنات	۷۴۸۸- هم حمید اعنی ستوده است او به ذات



۱- مَوَاسَاةٌ: یاری کردن، به هم کمک کردن از طریق دادن مال.



۲- وَآلَا: دوستی.

۳- خَلْقٌ: منظور روزی و وسیلهٔ امرار معاش است.

۴- [در آیهٔ ۱۲۶ سورهٔ نساء یک‌بار و در آیهٔ ۱۳۱ همین سوره، دو بار، و در آیهٔ ۱۳۲ این سوره یک‌بار و در مجموع این سوره در سه آیه، چهار بار «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» ذکر گردیده است و هر جای، قومی را تنبیه است و معنی را مخصوص. اَوَّل، تنبیه عام مسلمانان است که فرمود «هر چه در آسمان و زمین است همه ملک من و ملک من است. همه آفریده و صنوع من است، علم من به همه رسیده، و از همه آگاهم، حق‌ها میان شما واجب کردم و فرض‌ها باز بُریدم. زنان و یتیمان و مستضعفان را حق‌ها به‌جای آرید و فرمودهٔ من به‌کار دارید و به مواسات و صلح کوشید. در جای دَوْم و سَوْم فرمود، «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا...» یعنی شما که عابدان و پرهیزکارانید یک‌بار، همه، به کوی تقوی در آید و از راه شبهت و تهمت برخیزید این بفرمود و آن‌گاه گروهی را توفیق داد و گروهی را در راه خذلان فرو گذاشت و همه را آگاهی داد که من بی‌نیازم، نه از طاعت آن

موفق مرا سود و نه از معصیت آن مخدول، مرا زیان و در جای چهارم فرمود:  
 «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» و این، تنبیه صدیقان و محبتان است  
 که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است، همه آن من است، نه بدان آفریدم تا تو  
 روی بدان آری و دل بر آن نهی، که بس به آن بمانی و از من با زمانی، لکن بدان آفریدم تا به  
 تو نمایم و بر نفس تو آرایم. آن‌گاه چون همه بگذری و روی به من آری، همه در خدمت تو آرم  
 و همه زیر دست تو کنم. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).  
 ۵- شما: منظور، امت پیامبر(ص) است.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا <sup>(۱۳۲)</sup>  
 و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه ملک اوست،  
 و تنها خدا به نگهبانی (خلق) کافی است. (۱۳۲)  
 إِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبَكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ وَكَانَ  
 ای مردم، خدا اگر بخواهد همه شما را  
 (به کلی از دنیا) می برد  
 و نومی دیگر می آورد  
 و آن  
 اللَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ قَدِيرًا <sup>(۱۳۳)</sup> مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ  
 خدا بر این کار مقتدر و تواناست. (۱۳۳)  
 هر که ثواب و نعمت دنیا را طالب است  
 اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا <sup>(۱۳۴)</sup>  
 (از خدا بخواهد که) ثواب دنیا و آخرت نزد خداست،  
 و خدا شنوا و بیناست. (۱۳۴)

هست او را از پی طساعت یقین	۷۴۸۹- هر چه باشد در سموات و زمین
بسر مهفات خلایق کارساز	۷۴۹۰- جمله را بر درگهش روی نیاز
گر بدانند یا ندانند بنده آن	۷۴۹۱- اوست کافی بر سهم بندگان
مسر شسما را، دیگران را آورد	۷۴۹۲- <sup>(۱۳۳)</sup> ایها الناس <sup>۱</sup> از خدا خواهد، بَرَد
می پدید آرد ز نو خلقِ دگر	۷۴۹۳- این خلایق را کند زیر و زیر
کاست واپس مانده بگذشتگان	۷۴۹۴- از چه می‌باشید مغرور جهان
لاف خورشیدی زنید و، دزه‌اید	۷۴۹۵- بر منزل و مال دنیا غمزه‌اید
بر بقای خود ندارد طاقتی	۷۴۹۶- دزه باقی نیست الا ساعتی

۷۴۹۷- کَرَّ و فَرَّ او، دَمی اندر هواس  
 ۷۴۹۸- بک دَم ار بآلد که شمس بی قیام  
 بین دَمِ دیگر که چون معدومِ لاست<sup>۲</sup>  
 هستی اش گوید به آنی لاشی بام<sup>۳</sup>

### طلب کردن هارون الرشید<sup>۴</sup>، پندی از بُهلول<sup>۵</sup>

۷۴۹۹- گفت با بُهلول، هارون الرشید  
 ۷۵۰۰- گفت زین مُلکی که نک در دست نوست  
 ۷۵۰۱- بر تو شد ز آنها به خواری منتقل  
 ۷۵۰۲- عنقریب افتد به دست دیگران  
 ۷۵۰۳- داد از دینارها بر روی هزار  
 ۷۵۰۴- کی فقیر از مال و زر فربه بؤد؟  
 ۷۵۰۵- با شما گویند اصحابِ قبور  
 ۷۵۰۶- بسته‌اید این‌گونه دل بر مال و جاه  
 ۷۵۰۷- چون شما بودیم هم ما در فنون  
 ۷۵۰۸- ملک و گنج و عیش و نوش و فَرّ و زور  
 ۷۵۰۹- رفت از دست آن حُظوظ و آن شکوه  
 ۷۵۱۰- خانه‌ها و قصرها بر ساختیم  
 ۷۵۱۱- نک بود خاکی سیه مأوای ما  
 ۷۵۱۲- زندگان را هم چنین چون مردگان  
 ۷۵۱۳- بس کسان را صبح بودی جاه و گاه  
 ۷۵۱۴- حق بر این ایجادها و اعدام‌ها  
 ۷۵۱۵- دختر نُعمان منذر<sup>۷</sup> در خیر  
 ۷۵۱۶- در جواب او چو کرد از وی سؤال  
 ۷۵۱۷- کمترین حالی که صبحی در نمود  
 ۷۵۱۸- شام چون گردید بر ما کرد رحم  
 گو مرا پندی که باشد بس مفید  
 بود دستِ دیگران اندر نخست  
 بسر تو هم هرگز نماند مستقل  
 تا نبندی دل ز نادانی برآن  
 گفت: مالِ مردم نآید به کار  
 گنجر دهی بر صاحبانش، بیه بود  
 کی گرفتاران این دارالفور<sup>۶</sup>  
 بر زن و فرزند و ملک و تخت‌گاه  
 خاکمان کرد این چنین پست و زبون  
 شد بَدَل بر گورِ تنگ و مار و مور  
 نک بـدینسانیم در رنج و ستوه  
 دل بـه حسرت زآن همه پرداختیم  
 فقر و حاجت عَزّ و استغناي ما  
 می‌کند تبدیل، حق، در هر زمان  
 شامشان می‌بود جا در خاکی راه  
 هست قادر هم بـه نفی نام‌ها  
 با خلیفه گفت یا شخصی دگر  
 بر شما بگذشت چون ایام و حال  
 بود ما را در نواحی هر چه بود  
 هر که ما را دید، بر تَفییده<sup>۸</sup> لحم<sup>۹</sup>

هر سحر جاری است تا نصف‌النهار	۷۵۱۹- زین رقم نه ده، نه صد نه صد هزار
زانچه بسینی گر چه مهر خاور است	۷۵۲۰- نیست محتاج بیان پیدا تراست
تا که دانی قادرش بر ضرر <sup>۱۱</sup> و نفع	۷۵۲۱- این کند حق در مقام خفّض <sup>۱۰</sup> و رفع
خسیر دنیای دنی از ماحصل	۷۵۲۲- آنکه می‌خواهد به پاداش عمل <sup>۱۳۴</sup>
بهر تحصیل غسینمت بسا عباد	۷۵۲۳- چون مجاهد کو رود سوی جهاد
خسیر دنیا و ثواب آخرت	۷۵۲۴- پس بود نزد خدا بی‌معذرت
و آن که جوید آخرت ذی رفعت است	۷۵۲۵- آنکه دنیا خواست اندک همت است
لیک هر طالب به قدر همتش	۷۵۲۶- می‌یوند این هر دو بهر از نعمتش
شبروی <sup>۱۲</sup> گر خواست، باشد کودنی	۷۵۲۷- آنکه شه بر وی سپارد مخزنی
گر همی دانی سمیع است و بصیر	۷۵۲۸- حق به قول و فعل هر برنا و پیر
بساطش دوزخ بود ظاهر بهشت	۷۵۲۹- بس سخن‌ها کاوست نیک و فعل زشت
هم‌چنین بسینا به افعال شنیع	۷۵۳۰- گفت ز آن رو بر مقالات <sup>۱۳</sup> سمیع
مبستی بسا شد به معنی نی به حرف	۷۵۳۱- تا بدانی لطف و بخشش‌های زرف



۱- **أَيُّهَا النَّاسُ:** ای مردم. خطاب است به مشرکان و منافقان. می‌گویند وقتی آیه ۱۲۳ سوره نساء نازل شد، پیامبر(ص) با دست به پشت سلمان فارسی زد و فرمود منظور از قوم دیگری که خداوند می‌فرماید به جای مشرکان می‌آورد، قوم این سلمان (یعنی عجم فارس) است.

۲- لا: هیچ، نابود.

۳- مفهوم بیت ۷۴۹۸ ← اگر نَرَدُ ناچیز، که در اثر تالو خوردشید به چشم می‌آید به خود ببالد و لاف بزند که من خوردشیدی هستم که سایه زوال ندارد (قی: فی: سایه): هستی با همه عظمت خود به او می‌گوید که من در یک آن و یک لحظه به فرمان حضرت حق هیچ و نابود هستم تا چه رسد به تو، که نَرَدَی ناچیز و کوچکی. (می‌توان منظور بیت را این گونه نیز

دانست که: اگر خورشید با آن همه عظمت به این ببالد که سایه زوال ندارد هستی به او می‌گوید من در یک لحظه به فرمان خدا نابود می‌شوم).

۴- هارون الرشید: هارون الرشید بن محمدالمهدی بن ابی جعفر منصور، پنجمین خلیفه عباسی. (۱۹۳-۱۴۸ هـ ق). هارون الرشید مردی دیندار و دوستدار سخن و شعر و حامی شعرا و دانشمندان و ارباب علوم و صنایع بود.

۵- بُهلول: ابو وهیب بُهلول بن عمر والصیرفی کوفی معروف به «بهلول مجنون»؛ وی از عقلاء مجانین است و سخنانش از نوادر خوانده شده و دارای کلام شیرینی است. او که از عرفای مشهور و هم‌عصر با هارون الرشید بود در سال ۱۹۰ هـ ق درگذشت.

۶- دارالغرور: سرای غرور، کنایه از دنیا.

۷- نُعمان مُنذر: نُعمان بن منذر بن امری القیس اللخمی، از مشهورترین پادشاهان حیره در عهد جاهلیت است و در سال ۵۹۲ میلادی به فرمان هرمز انوشیروان، پادشاه ایران به پادشاهی حیره رسید و دو سال پادشاهی کرد و سرانجام در عهد خسرو پرویز مورد غضب او واقع شد و معزول و به خانقین تبعید گردید و گفته‌اند او را به دستور خسرو پرویز زیر فیل افکندند تا هلاک شد.

۸- بر تفسیده: تفتیده، گداخته، سوخته.

۹- لحم: گوشت.

۱۰- حَفْض: پست کردن و فرو آوردن، (ضد رفع به معنی بالا بردن).

۱۱- ضَرَّ: ضرر.

۱۲- شَبْرُوی: در اینجا به معنی دزدی.

۱۳- مَقَالَات: (جمع مقال)؛ گفته‌ها، سخنان.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ

ای اهل ایمان، نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید

وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا

هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد، (برای هر کس شهادت می‌دهید) اگر غنی باشد

أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ

یا فقیر، خدا به (رعایت حقوق) آنها اولی است، پس شما (در حکم و شهادت) پیروی هوای نفس نکنید تا مبدا عدالت نگاه ندهید. و اگر

تَلَّوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ يَا أَيُّهَا

زبان را (در شهادت به نفع خود) بگردانید یا (از بیان حق) خودداری کنید خدا به هر چه کنید آگاه است. (۱۳۵) ای کسانی که

الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ

(به زبان) ایمان آورده اید، (به حقیقت و از دل) هم) ایمان آورید به خدا و رسول او و کتابی که

عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ

به رسول خود فرستاده و کتابی که پیش از او فرستاده (تورات و انجیل) و هر که

بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی او رسولان او و روز قیامت کافر شود به گمراهی سخت و

ضَلَالًا لَّا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾

دور (از سعادت) در افتاده است. (۱۳۶)

- |   |  |
|---|--|
| بر اقامهٔ عدل گر حق زیستید <sup>۱</sup> | ۷۵۳۲- ای گروه مؤمنان باز ایستید                          |
| خارج اعنی از کسبی و کاستی               | ۷۵۳۳- هم گواهان حق اندر راستی                            |
| آورید اقرار بر وی حق و راست             | ۷۵۳۴- این شهادت گر چه بر نفس شماست                       |
| اعتراف آثار صدق روشن است                | ۷۵۳۵- گر شما را حق کس بر گردن است                        |
| هم دهد بر خود گواهی زانتباه             | ۷۵۳۶- آنکه بر توحید حق باشد گواه                         |
| بیا ز بسهرِ اقربا در نفع و ضرر          | ۷۵۳۷- هم دهد گر بهرِ مادر یا پدر                         |
| بیا که مسکین هر دو را یکسان شمار        | ۷۵۳۸- هست مشهود <sup>۲</sup> علیه <sup>۲</sup> از مالدار |
| نی ز روی میلِ نفس کج نهاد               | ۷۵۳۹- ده شهادت از ره انصاف و داد                         |

۱۳۵

ز آن تصوّر کأن غنّی است، این فقیر  
 تا کند زایشان رعایت بی‌قصور  
 گفت چون لا تُشْبِعُ «أَنْ تَعْدِلُوا»<sup>۲</sup>  
 از طریقِ صدق و عدل آئید پیش  
 بهر کتمان در حقوق مردمان  
 اوست بسر اعمالتان یکجا خیر  
 بر خدا و بر رسولش بگروید  
 تا که ظنّ تکمیل یابد بر یقین  
 در عمل آریسد آن را بی‌خلاف  
 گشت بسر اخلاق، باید ممتحن  
 رو کنید از فرق<sup>۶</sup> بر جمع<sup>۷</sup> وصال<sup>۸</sup>  
 رو کنید از دل به توحید شهود<sup>۹</sup>  
 پس بر آن گفتار، تصدیق چنان  
 پس شدن در اصل مستغنی ز فرع  
 تا شود از قلب جز حق، جمله سلب  
 رفته رفته تا فنا<sup>۱۰</sup> و تا بقا<sup>۱۱</sup>  
 جای خود گوئیم چون آید نیاز  
 بعد ایمان سوی ایمان بگروید  
 هم‌چنین از راه عرفان بر رسول  
 و اشناسید از نشان عقل و فن  
 کز حق آورد آن رسولی مستطاب  
 با رسولان از پی تعظیم دین  
 بر کتاب و بر رسل از ریب و شک  
 در ضلالی<sup>۱۲</sup> پس بعید آن ایله است  
 ره نیاید از نشانی بر طریق

۷۵۴۰- در گواهی بی‌که پردازی ضمیر  
 ۷۵۴۱- حق بر ایشان است اولی در امور  
 ۷۵۴۲- بر هوا از حق نگردانید رو  
 ۷۵۴۳- در گواهی بی‌ز میلِ نفس خویش  
 ۷۵۴۴- ور بسپچانید بر ناحق زبان  
 ۷۵۴۵- یا کنید اعراض از حق، یک شعر<sup>۴</sup>  
 ۷۵۴۶- ای گروه مؤمنان<sup>۱۳۶</sup> می‌شنوید  
 ۷۵۴۷- باشد این مقصود از اِکمال دین  
 ۷۵۴۸- چون ز دل دارید بر حق اعتراف  
 ۷۵۴۹- یا پس از تکمیل اعمالِ بدن  
 ۷۵۵۰- یا پس از تعظیم امر ذوالجلال  
 ۷۵۵۱- بعد تصدیق زبانی بر حدود  
 ۷۵۵۲- باشد ایمان اول اقرار زبانی  
 ۷۵۵۳- پس نمودن سعی در اعمالِ شرع  
 ۷۵۵۴- اصل چبؤد؟ در عمل تطهیرِ قلب  
 ۷۵۵۵- یافتن از فرق بر جمع ارتقا  
 ۷۵۵۶- شرح این را گفته‌ایم از پیش و باز  
 ۷۵۵۷- گفت ز آن رو گر مطیع و رهروید  
 ۷۵۵۸- بر خدا آریسد ایمان در قبول  
 ۷۵۵۹- یعنی او را بر کمال خویشتن  
 ۷۵۶۰- هم‌چنین آریسد ایمان بر کتاب  
 ۷۵۶۱- و آن کتابی کز حق آمد بیش ازین  
 ۷۵۶۲- و آن که کافر شد به حق هم بر ملک  
 ۷۵۶۳- هم به‌روز آخرت پس گمره است  
 ۷۵۶۴- دور از مقصود و راه است و رفیق



۱- [آیه ۱۲۵ سوره نساء در شأن مردی آمد که نزد او، گواهی بود بر پدرش و می‌ترسید که اگر آن گواهی را بدهد اجحافی باشد به مال وی و بر فقر او بیفزاید. و گفته‌اند که در شأن ابوبکر نازل شد که کسی را بر پدر او، ابومحافه حقی بود و او گواه بود.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- مشهود علیه: آنکه شهادت برایش داده می‌شود.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۵.

۴- شعیر: جو.

۵- [گفته‌اند منظور از این گروه مؤمنان، پسران کعب، و ثعلبه بن قیس، و یامین بن یامین و برادرزاده عبدالله سلام، سلمه و خواهرزاده او سلام است که نزد پیامبر (ص) رفتند و گفتند که یا رسول الله ما به تو و قرآن تو و موسی و تورات او و عزیز ایمان می‌آوریم و به جز این‌ها به هیچ یک از رسل و کتب آنها ایمان نمی‌آوریم و پیامبر به آنها فرمود شما به خدا و رسول او محمد و کتاب او قرآن و هر کتاب که پیش از قرآن فرو آمد ایمان آورد، اما آنها نپذیرفتند و آن‌گاه آیه ۱۲۶ سوره نساء نازل شد و آنان ایمان آوردند. و نیز گفته‌اند این آیه در شأن جهودان و ترسایان آمد تا به محمد (ص) و کتاب او ایمان آورند.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- فرق: [← «فرق» (\*).].

۷- جمع: [← جمع (\*).].

۸- وصال: [← «وصال» (وصلت، اتصال) (\*).].

۹- توحید شهود: [← «توحید» (\*).].

۱۰- فنا: [← «فنا» (\*).].

۱۱- بقا: [← «بقا» (\*).].

۱۲- ضلال: گمراهی.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا

آنان که نخست ایمان آورده پس کافر شدند، باز ایمان آورده

ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَزَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ

دیگر بار کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند، ایمان را خدا نخواهد بخشید و به راهی هدایت

سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ

نخواهد فرسود (۱۳۷) منافقان را بشارت ده که بر آنان عذابی دردناک خواهد بود (۱۳۸) آن گروه که

يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ

کافران را دوست گیرند<sup>۱</sup> و مؤمنان را ترک گویند، آیا نزد کافران

عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي

عزت می طلبند؟ عزت همه نزد خداست (۱۳۹) و محققاً خداوند در

الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا

کتاب خود این حکم را بر شما فرستاد که چون آیات خدا را شنیدید که بدان کافر شوید و استهزا کنید پس

تَقَعُوا وَمَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ

با آن گروه (منافق) مجالست کنید تا در حدیثی دیگر داخل شوید که (اگر با آنان همشین شوید) آن گاه شما هم مانند آنان هستید.

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

و خدا منافقان را با کافران در جهنم جمع خواهد کرد (۱۴۰)

- |  |   |
|--|---|
| بعد ایمان باز پس کافر شدند                   | ۷۵۶۵- آن کسانی که به ایمان آمدند ﴿۱۳۷﴾                |
| کافر از گوساله‌ای گشتند زود                  | ۷۵۶۶- و آن به موسی بود ایمان یهود                     |
| باز پس کافر به عیسی آمدند                    | ۷۵۶۷- توبه پس کردند و هم مؤمن شدند                    |
| یعنی از انکار سلطان عقول                     | ۷۵۶۸- کفرشان پس شد زیاد از ناقبول                     |
| ز آن‌که توبه نساورد از ناروای                | ۷۵۶۹- نیست آن کامرزد ایشان را خدای                    |
| ره به حق کی یابد این‌سان ابلهی؟              | ۷۵۷۰- نه نمایندشان هدایت بر رهی                       |
| باشد ایشان را عذابی دردناک                   | ۷۵۷۱- ده دو رویان را بشارت بر هلاک <sup>۱</sup> ﴿۱۳۸﴾ |
| بهر خود جز مؤمنان، وین نی نکوست <sup>۲</sup> | ۷۵۷۲- کافران را آن کسان گیرند دوست <sup>۱</sup> ﴿۱۳۹﴾ |
| نزد ایشان یا که قوت این عجب                  | ۷۵۷۳- ارجمندی می‌کنند آیا طلب                         |

هر که را خواهد دهد عِزَّ و مقام	۷۵۷۴- ارجسمندی هست حق را با اتمام
بشنوید «آیات» حق چون در خطاب	۷۵۷۵- بر شما فرمود نازل در کتاب <sup>۱۴۰۰</sup>
بر روی استهزا کنند آن بسد دلان	۷۵۷۶- حالِ کَوْنی که <sup>۳</sup> شود کافر بدان
که نگردد کس به مشرک همنشین	۷۵۷۷- حکم اندر مگه شد بر مؤمنین
هم به آیات و رسول و مؤمنین	۷۵۷۸- ز آن که می‌کردند استهزا به دین
حسب در ایسن آیت بر ارباب نیاز	۷۵۷۹- در مدینه می‌کند تکرار باز
تا نیارند آن قبایح بر زبان	۷۵۸۰- پس بنشینید با مستهزه‌ان
در هوای نفس خود جولان کنند	۷۵۸۱- در حدیثی خوض غیر آن کنند
همچو ایشانید اندر سرکشی <sup>۴</sup>	۷۵۸۲- چون که با ایشان نشینید از خوشی
رو کنید از نَفستان نَسبُود فتوح	۷۵۸۳- چون سوی نفس از فضای قلب و روح
در هواهای طبیعت محتجب	۷۵۷۴- دل به میلِ نفس گردد منقلب
میل دل بر پاس میثاق و وفاست	۷۵۸۵- ز آن که میل نفس بر شرک و هواست
جمع سازد در جهنم هر دو را	۷۵۷۶- مر منافق را و کافر را خدا



۱- [گفته‌اند آن روز که آیهٔ مغفرت از بهر پیامبر و مؤمنان در سورهٔ فتح نازل شد و مؤمنان را بشارت بود در آن، عبدالله بن ابی و جماعتی که همراه او بودند گفتند: این بشارت ما راست که این مغفرت از بهر ماست. خداوند آیهٔ ۱۳۸ سورهٔ نساء را نازل فرمود یعنی که ای محمد به منافقین بشارت بده که شما را به جای بشارت، عذاب دردناک است]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- مفهوم بیت ۷۵۷۲ ← [این منافقین، جهودان را به دوستی می‌گیرند تا اگر روزی نفاق ایشان آشکار گردد، و رسول خدا و مؤمنان، به ایشان خیزند، ایشان در آن روز به جهودان پناه برند و از آنان قوت و غلبه جویند. منافقان با یکدیگر می‌گفتند که کار محمد به تمام به سر نشود، باری با ایشان دست یکی داریم تا فردا، به قوت ایشان متعزز گردیم و غلبه کنیم و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند بر قتال رسول خدا(ص) تا به آن معزز شوند]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۳- حالِ کَوْنی که: در صورتی که، در حالی که (حرف ربط مرکب است).

۴- مفهوم ابیات ۷۵۷۷ تا آخر ۷۵۸۲ ← منافقان در مدینه، قرآن را استهزاء و مسخره می‌کردند و پیش از آن در مکه، کافران استهزا می‌نمودند. در مکه آیه ۶۸ سوره انعام نازل شد که: «وَ اِذَا زَايَتِ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ اَيَاتِنَا...» (و هنگامی که دیدی تو آن کسانی را که از روی استهزاء در آیات قرآن گفتگو می‌کنند از آنها روی بگردان تا در سخنی غیر آن گفتگو نمایند....) و خداوند چون در مدینه منافقان استهزا می‌کردند و مؤمنان با آنها می‌نشستند، ایشان را از آن نهی کرد و آنچه را در مکه نازل فرموده بود به‌یاد مؤمنان آورد به نزول آیه ۱۴۰ سوره نسا و در آن می‌فرماید که: و قرو فرستاده آمد بر شما در این قرآن، هر گاه که شنوید آیات و سخنان خدا را که کافر شوند به آن و استهزا می‌کنند آن را پس با این منافقان منشینید تا زمانی که در سخنی دیگر وارد شوند (حرفی به جز استهزاء قرآن بزنند)؛ زیرا که اگر بنشینید شما هم مثل آن منافقین خواهید بود و خداوند منافقین و کافران را در جهنم با یکدیگر جمع خواهد نمود.

الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُّوْنَ بِكُمْ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ قَالُوْا اَلَمْ نَكُنْ

مناققان آنانی هستند که نگران و مراقب حال شماینده، چنانچه برای شما فتح و ظفري بخش آید (برای اعط خنيت) گویند:

نَكُنْ مَعَكُمْ وَاِنْ كَانَ لِلْكَافِرِيْنَ نَصِيْبٌ قَالُوْا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ

نه آخر ما با شما بودیم؟ و اگر کافران را فتح و بهره ای رسد به آنها گویند: نه ما شما را به اسرار مستدان آگاه کردیم

عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ

و شما را از آسیب مؤمنان نگاهداری نمودیم؟ پس خدا فردای قیامت میان شما و آنان حکم کند

الْقِيٰمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا ﴿١٤١﴾

و خداوند هیچ گاه برای کافران نیست به اعمال ایسان راه تسلط یاز نخواهد نمود. (۱۴۱)

اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَهُوَ خٰدِعُهُمْ وَاِذَا قَامُوْا اِلَى

همانا منافقان با خدا مکر و حيله می‌کنند و خدا نیز با آنان مکر می‌کند و چون به

الصَّلٰوةِ قَامُوْا كَسٰلَىٰ يَرٰءُوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا

نماز آید با حال بی میلی و کسالت نماز کنند و برای ریا کاری آید و ذکر خدا را جز

قَلِيْلًا ﴿١٤٢﴾ مُدْبِذِيْنَ بَيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِلٰى هٰؤُلَاءِ

اندک نکند. (۱۴۲) در دل و مرفذ باشند، نه به سوی مؤمنان بکند می‌روند و نه به جنب کافران.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا ﴿١٤٣﴾

و هر که را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راه هدایتی نخواهی یافت. (۱۴۳)

- ۷۵۸۷- مر دو رویانند آنها کانتظار<sup>۱۴۱۵</sup>
- ۷۵۸۸- بر شما پس گر رسد فتحی ز حق
- ۷۵۸۹- از دغـل گفتند آیا در غـزا
- ۷۵۹۰- از غـنایم پس به ما بدهید سهم
- ۷۵۹۱- ور که بهر کافران بودی «نصیب»
- ۷۵۹۲- هم به‌ایشان از دغـل گفتند ما
- ۷۵۹۳- می‌توانستیم یعنی کارزار
- ۷۵۹۴- لیک ما از جنگ بکشیدیم دست<sup>۱</sup>
- ۷۵۹۵- مؤمنان را از شما مانع شدیم
- ۷۵۹۶- سستشان کردیم از گفتارها
- ۷۵۹۷- پس به ما با ب جدایی سد کنید
- ۷۵۹۸- پس نماید حکم، سلطان عزیز
- ۷۵۹۹- کافران را حق نگرداند یقین
- ۷۶۰۰- تا کنند الزام ایشان ز آن حج
- ۷۶۰۱- بر موحد مشرکی کی غالب است؟
- ۷۶۰۲- گر ز روی جسم و صورت غالب‌اند
- ۷۶۰۳- خدعه<sup>۱۴۲۰</sup> با حق می‌کنند اهل نفاق
- ۷۶۰۴- چون که برخیزند از بهر نماز
- ۷۶۰۵- می‌نمایند آن عمل بر مردمان
- ۷۶۰۶- گر نبیند هیچ کس ز اصحابشان
- ۷۶۰۷- یاد نارند از خدا «الّا» قلیل
- ۷۶۰۸- یاد حق از بهر خلق اندک شود
- ۷۶۰۹- ذکر حق یا از زبان گویند و فَم<sup>۶</sup>
- ۷۶۱۰- نفي مطلق یا مراد از قلت است
- بر شما دارند نکبت را ز عار  
خویش دانند از غنایم مستحق  
با شما همره نبودستیم ما؟  
که مُمید بودیم در تدبیر و فهم  
بر شما غالب شدند از ناشکیب  
غالب آیا خود نبودیم از شما؟  
بسا شما کردن ز قوت و اقتدار  
تا نیاید بر شما وارد شکست  
در مدد یعنی از ایشان تن زدیم  
تا شما غالب شدید اندر غـزا  
در غنیمتها شریک خود کنید  
بسیستان اندر مقام رستخیز  
غالب از راه حُجج<sup>۲</sup> بر مؤمنین  
حجت ایشان راست بر هر ذی عوج<sup>۳</sup>  
ز آن که حق از چشم جانش غایب است  
نزد حجت ز اهل ایمان هاربانند<sup>۴</sup>  
حق جزای خدعه بدهد در سیاق  
کاهلان باشند اندر اهتزاز  
تا که مؤمنشان شناسند از گمان  
جمله گردد ترک، آن آدابشان  
خلقشان چون در عمل باشد دخیل  
اندرکی کان لایسق مشرک بود  
و آن بود نسبت به ذکر قلب، کم  
نام حق گر می‌برند، از علت است،

۷۶۱۱- تا بماند مال و جانشان در امان	وین منافق راست نیکوتر نشان
۷۶۱۲- زان مُذَبَّذٌ <sup>۱۴۳</sup> گفت «بَیِّنَ ذَٰلِکَ» اند <sup>۷</sup>	نه معین، ناجی و نه هالک‌اند
۷۶۱۳- والهِ <sup>۸</sup> و مطرود بین این و آن	نه بـوند از مؤمنان نـز کافران
۷۶۱۴- هر که را حق و اهلند در گمراهی	پس نیایی بهر او راه از بهی



- ۱- منظور این است که منافقان که با مؤمنان در جنگ شرکت می‌کردند، آنها را نمی‌کشتند و به‌طور واقعی با آنان نمی‌جنگیدند تا اگر کافران پیروز می‌شدند به آنها بگویند که ما در جنگ می‌توانستیم شما را بکشیم ولی نکشتیم و اگر مؤمنان پیروز می‌شدند به آنها می‌گفتند مگر ما در جنگ همراه شما نبودیم و به شما در جنگ و قتال کمک نکردیم؟
- ۲- حُجَج: (جمع حَجَّت)؛ حَجَّت‌ها، دلیل‌ها، آنچه به آنها دعاوی ثابت شود.
- ۳- ذی عَوْج: (ذو عَوْج)؛ صاحب کجی (در دین و رأی و نظایر آن).
- ۴- هَارِب: فراری.
- ۵- خُدَعه: مکر، حيله.
- ۶- فَم: دهان.
- ۷- رجوع شود به معنی آیه ۱۴۳؛ مُذَبَّذٌ: متردد بین امرین. مُذَبَّذِیْنَ بَیِّنَ ذَٰلِکَ (مترددین بین کفر و ایمان). «ذذبّه» به معنی مضطرب شدن و اصل آن «ذَبَّ» است.
- ۸- والهِ: حیران.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای اهل ایمان

لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ

آیا می‌خواهید

و مؤمنان را رها کنید

می‌ادا کافران را به دوستی گرفته

أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

چینه منافقان را

برای خدا بر (عقاب و کفر و معیان) خود حجتی آشکار قرار دهید (۱۴۴)

فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

﴿١٤٥﴾

و برای آنان هرگز یاری نخواهی یافت (۱۴۵)

در جهنم پست‌ترین جایگاه است

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا

و به (دین) خدا درآویختند (و به کتاب حق متوسل شدند) و دین خود را

مگر آنها که توبه نمودند و نیککاری خود را اصلاح کردند

دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ

و به زودی خدا

سند مؤمنان باشند

پس این گروه در

برای خدا خالص گردانیدند

الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ

﴿١٤٦﴾

نشاندهد چه عرضی دارد که شما را عذاب کند

به مؤمنان اجر بزرگ عطا خواهد فرمود (۱۴۶)

إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

﴿١٤٧﴾

خدا شکر نعمت از شما می‌پذیرد و حلیش (به صلاح خلق) محیط است (۱۴۷)

اگر (لطف خدا را) شکر گزایید و (به او) ایمان آرید

دوست غیر از مؤمنین فاش و نهان  
 زو حذر کن کاوّلین خصم تو اوست  
 حجتی بر خود خدا را در عذاب؟<sup>۲</sup>  
 حجت حق بر شما گردد تمام  
 مسوجب اتمام حجت بر جزاست  
 پست‌تر جای از جهنم بسی زشک<sup>۳</sup>  
 از درک تا بدهد ایشان را نجات  
 غیر آن کس که به توبه فایز<sup>۴</sup> است

﴿۱۴۴﴾  
 ۷۶۱۵- می‌نگیرید ای گروه مؤمنان<sup>۱</sup>  
 ۷۶۱۶- هر که باشد دوست با اعدای دوست  
 ۷۶۱۷- یا که می‌خواهید گرداند عتاب  
 ۷۶۱۸- بر عذاب اعنی که در یوم‌القیام  
 ۷۶۱۹- ائتلاف کافران یعنی خطاست  
 ﴿۱۴۵﴾  
 ۷۶۲۰- مر منافق راست جای اندر دَرَک  
 ۷۶۲۱- هم نیایی به‌رشان یار از ثقات  
 ۷۶۲۲- دوزخ از بهر منافق جایز است

از دو رویی، رویِ دل آن سو کنند	۷۶۲۳- بازگشت اعنی به حق زآن خو کنند
بر صلاح آید مفسد تا تمام	۷۶۲۴- هم به دین حق نمایند اعتصام
بر رضای حق به اخلاص عمل	۷۶۲۵- دین خود خالص نمایند از دغل
قدرت نسبت در شمار مؤمنین	۷۶۲۶- پس خود ایشانند اندر یومِ دین
مؤمنان را حق پس از امید و بیم	۷۶۲۷- زود باشد تا دهد اجری عظیم
کو غنی است از گناه و از ثواب	۷۶۲۸- از چه فرماید شما <sup>(۱۴۷)</sup> را حق عذاب
یا که تصدیقش به وحدانی	۷۶۲۹- شکر او گوید گر بر نعمتی
اوست دانا بر حقوق از بیش و کم	۷۶۳۰- اجرتان را حق نماید بر نعم



۱- منظور از گروه مؤمنان، «انصار» است که در آیه ۱۲۴ سوره نساء خداوند می فرماید با کافران جهودان قریظه و نصیر، موالات و دوستی نکنند.

۲- مفهوم بیت ۷۶۱۷ ← آیا می خواهید از خدا، بر خود حجتی آشکار قرار دهید که با آن حجت، خداوند شما را مؤاخذه نماید؟

۳- آورده اند که منافقان را به دوزخ فرستند. در درک اول، مالک گوید: «یا نار خذیهم» (ای آتش بگیر ایشان را). آتش گوید: ولایت ما بر زبان است، و بر زبان وی هر چند که مجاز بود، کلمه توحید رفته و راد به ما فرو گرفته؛ به درک دوم و سوم و... رسد، همین گوید تا به درک هفتم، چون به درک هفتم رسد گوید: ما را ولایت، بر دل است نه بر زبان. بیار تا از دل چه نشان داری؟ و در دل او جز نشان کفر و شرک نباشد. آتش در وی گیرد و آن عذاب صعب به او رسد. این است که خداوند فرمود، «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...» (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

در جلد چهارم ترجمه تفسیر «بیان السعادة» آمده است: [.... باید دانست که عالم سفلی مانند عالم علوی دارای مراتبی است و کلیات آن هفت مرتبه است و اراضی هفت گانه اشاره به همان است و آن طبقات و درکات نامیده می شود، و چون بدترین اقسام کفر و زشت ترین

آنها، نفاق است سبب شد که صاحب آن به درک اسفل (پست‌ترین و پائین‌ترین قسمت از آتش) برود.]

۴- فایز: رستگار.

۵- خطاب به منافقان است که می‌فرماید اگر شکر نعمات خدا را کنید، خداوند به چه دلیل شما را عذاب کند؟، یعنی شما را عذاب نخواهد کرد. شکر مقامی است از مقامات روندگان، برتر از صبر و خوف و زهد.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ

خدا دوست نمی‌دارد که کسی به گفتار زشت (به عیب خلق) صدا بلند کند مگر آن که ظلمی به او رسیده باشد، معنا که

اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ خِفُّوه أَوْ تَعَفَّوْا عَنْ

خدا شنوا و داناست. (۱۴۸) اگر (در باره خلق) آشکارا یا پنهانی نهی کنید (اگر در باره خلق) آشکارا یا پنهانی نهی کنید یا از بدی دیگران

سُوِّءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

در کفرید. خدا همیشه از بدیها درمی‌گذرد با آنکه در انتقام تواناست. (۱۴۹) آنان که به خدا و رسولان او

بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ

کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیشبرانش جدایی افتازند

وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ مِنْ بَعْضٍ وَنَكْفُرُ مِنْ بَعْضٍ وَيُرِيدُونَ

و می‌گویند ما به برخی (از انبیاء) ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوریم و خواهند

أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند. (۱۵۰) به حقیقت کافر اینهاست

حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا

و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته ایم. (۱۵۱) و آنان که ایمان به

بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ

خدا و رسولانش آوردند و تفرقه میان خدا و هیچ یک از پیغمبران نیفتادند اینها را خدا به زودی

يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

پیرشان را عطا کند و خدا بی‌بسته بخشنده و مهربان است. (۱۵۲)

- ۷۶۳۱- <sup>۱۴۸۰</sup>حق ندارد دوست بر وجه عیان  
 ۷۶۳۲- کرده باشد گر کسی بر کس ستم  
 ۷۶۳۳- تا که خلق از حال او آگه شوند  
 ۷۶۳۴- کرد مهمان چند کس را یک دنی  
 ۷۶۳۵- آن جماعت بهر ذمّش روز و شب  
 ۷۶۳۶- آمد این آیت به عذر آن گروه<sup>۲</sup>  
 ۷۶۳۷- و ر که غیبت بی سبب باشد بد است  
 ۷۶۳۸- غیبت خلق از نشان غفلت است  
 ۷۶۳۹- تا نباشد از خدا غافل کسی  
 ۷۶۴۰- هم چنین بر یاد کردن عیب خلق  
 ۷۶۴۱- بشنود حق هر چه گوید از کسان  
 ۷۶۴۲- <sup>۱۴۹۰</sup>نیگویی را گر نماید آشکار  
 ۷۶۴۳- یا گذارید آن بدی ها را بجا  
 ۷۶۴۴- پس بود بسیار عفو آن شاه جان  
 ۷۶۴۵- این به تحریض<sup>۴</sup> است مر مظلوم را  
 ۷۶۴۶- گر چه رخصت بر تظلم دادشان  
 ۷۶۴۷- <sup>۱۵۰۰</sup>آن کسانی که به حق کافر شوند<sup>۵</sup>  
 ۷۶۴۸- باز خواهند افکنند از ضعف دین  
 ۷۶۴۹- بر خدا از روی دعوی بگروند  
 ۷۶۵۰- یا که می گویند بر بعضی ز جان  
 ۷۶۵۱- قصد از این آیت یهود آمد نه غیر  
 ۷۶۵۲- پس به عیسی و محمّد کافرند  
 ۷۶۵۳- بهر خود خواهند گیرند از غلط  
 ۷۶۵۴- <sup>۱۵۱۰</sup>کافرند این فرقه بر تحقیق و راست<sup>۶</sup>
- جز به ظلمی، سوء گفتار از کسان  
 شاید او را گر گشاید لب به دم<sup>۱</sup>  
 حامی مظلوم از هسر ره شوند  
 بسهرشان نآورد هیچ از خوردنی  
 در محافل باز بگشودند لب  
 وین بود در ظلم وجهی از جوه  
 جرم بی لذت بی پست و رد است  
 جز به عیب ظالمان، آن رخصت است  
 غیبت کس کی کند در مجلسی؟  
 باشد از زشتی خلق و خُب<sup>۳</sup> ذلق  
 هم بدانند گر نگوید از لسان  
 یا کنید آن را نهان زاغبار و بار  
 و بگذارید حق کنید از ما سوا  
 هم نسوانا بر عذاب عاصیان  
 تا ببخشد ظالم محروم را  
 لیک آرد عفو را بر یادشان  
 هم نه بر پیغمبرانش بگروند  
 مر جدایی بین حق با مرسلین  
 و آنگهی بر انبیا کافر شوند  
 مؤمنین امانه بر بعضی از آن  
 که به موسی قائل اند و بر عزیر  
 در مقامی دم و در جایی سترند  
 بین کفر و دین طریقی در وسط  
 راست یعنی کفر ایشان را سزاست

۷۶۵۵- هم‌چنین آماده بر کفارِ دین	باشد از ما خود عذابی بس مُهین <sup>۷</sup>
۷۶۵۶- و آن کسان که بر خدا و بر رسول <sup>۱۵۲</sup>	از حقیقت کسرده‌اند ایمان قبول
۷۶۵۷- بین ایشان هم نکردند اختلاف	هم جدا زایشان یکی را از گزاف
۷۶۵۸- آن گسروهند اهل ایمان و ولا	زودشان بدهیم بر نیکی جزا
۷۶۵۹- هست آمرزنده حق بر سیتات	مهربان در حل جمله مشکلات



۱- ذَمّ: نکوهش.

۲- آیه ۱۴۸ سوره نساء آن‌گاه نازل شد که در عهد رسول خدا(ص) مهمانی به قومی فرود آمد و او را نیک نداشتند و مهمانی نکردند. پس آن مرد برفت و از ایشان شکایت کرد و در این آیه رخصت و اجازه داده شد بر ذَمّ میزبان و آنان که ظلمی در حق کسی روا دارند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- خُبث: پلیدی.

۴- تحریض: ترغیب کردن، برانگیختن.

۵- آیه ۱۵۰ سوره نساء در شأن جهودانی نازل شد که بر عیسی(ع) و انجیل و محمد(ص) و قرآن کافر شدند. خداوند می‌فرماید اینان می‌خواهند به الله ایمان آورند و به رسولان وی کافر شوند یا می‌خواهند به بعضی از رسولان ایمان آورند و به بعضی کافر شوند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- راست: اشاره به کلمه «حقاً» در آیه ۱۵۱ که به معنی بی‌هیچ شک و به راستی و درستی و به حقیقت است.

۷- مُهین: خوار کننده.

يَسْأَلُكَ

(ای پسر)

أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا

مُوسَى أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ

الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ

الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

تا کنی نازل بر ایشان در خطاب  
هم‌چنان کآمد به «موسی» بالعیان  
بلکه زین «اکبر» به هنگامِ مقال  
آن جماعت را ز گردون صاعقه<sup>۱</sup>  
بودشان از موسی فرخنده فال  
از تو خواهند این کتاب آری فرود  
خواهش رؤیت نمودند از کلیم  
بعد از آن کآمد بر ایشان بیّنات<sup>۳</sup>  
بازشان بر توبه بنمودیم راه  
گفت تا بکشند خود را عاصیان

۱۵۳- از تو می‌پرسند خود «اهل» کتاب  
۷۶۶۱- یک کتابی ز آسمان در یک زمان  
۷۶۶۲- پس ز موسی قوم کردند این سؤال  
۷۶۶۳- پس فرا بگرفت از آن ناطقه  
۷۶۶۴- بهر ظلمی که به طعنت در سؤال  
۷۶۶۵- هم پی تقلید آباء این یهود  
۷۶۶۶- هم‌چنان کآباء ایشان در قدیم  
۷۶۶۷- عجل<sup>۲</sup> بگرفتند پس بهر نجات  
۷۶۶۸- عفو پس کردیم ز ایشان این گناه  
۷۶۶۹- حجّتی دادیم بر «موسی» عیان  
۷۶۷۰-

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۷۶۷۱- در میان یکدیگر بنهند تیغ  
 ۷۶۷۲- بود آن حجّت تسلّط در کلام<sup>۴</sup>  
 ۷۶۷۳- طور را برداشتیم از فوقشان<sup>۱۵۴</sup>  
 ۷۶۷۴- امر موسی چون بر ایشان شاق بود  
 ۷۶۷۵- در فلسطین بود کوهی بس عظیم  
 ۷۶۷۶- فوق ایشان جبرئیل ارجمند  
 ۷۶۷۷- پس به سجده افتادند آن گروه  
 ۷۶۷۸- آمدند از روی عجز و احتیاج  
 ۷۶۷۹- طور را دانسند اهل دل، دماغ  
 ۷۶۸۰- کرد موسی یعنی از عقل احتجاج  
 ۷۶۸۱- یعنی آنها را به عقل الزام کرد  
 ۷۶۸۲- وز دری گفتمشان داخل شوید  
 ۷۶۸۳- اندر آید اعی از بابِ فتنای<sup>۱۵۵</sup>  
 ۷۶۸۴- باید از باب ولایت در رجوع  
 ۷۶۸۵- حطّه گفتن مر شما را واجب است  
 ۷۶۸۶- داخل از باب دگر گشتند پس  
 ۷۶۸۷- شرح این در سوره شانی گذشت  
 ۷۶۸۸- بسعد از آن از منطق داودشان  
 ۷۶۸۹- مگذرید از حدّ خود در یوم سبت  
 ۷۶۹۰- چون که اندر عهد داود آن یهود  
 ۷۶۹۱- کسب می‌کردند روز شنبه قوم  
 ۷۶۹۲- صید ماهی بود در معنی جیل<sup>۱۵</sup>  
 ۷۶۹۳- مسخ پس گشتند زآن کردار بد<sup>۱۶</sup>  
 ۷۶۹۴- باز بگرفتیم ز ایشان در شهود
- می‌نباشد هیچشان از جان دریغ  
 تا ز امرش سر نتابد خاص و عام  
 عهد ما شد تا به گردن طوقشان  
 خواست کآید کوهشان بر سر فرود<sup>۵</sup>  
 طور اسسمعیل نامش از قدیم  
 کرد آن را قدر یک قامت بلند<sup>۶</sup>  
 نیم‌رخ بر سجده نیمی سوی کوه<sup>۷</sup>  
 در قبولِ امرِ موسی لا علاج  
 کاوست جای عقل گر داری سراغ<sup>۸</sup>  
 قوم گشتند از قبولش لا علاج  
 زین تسلط حق بر او اکرام کرد  
 در اریحا ساجد و تائب روید<sup>۹</sup>  
 بود موسوم آن به باب ایلیا<sup>۱۱</sup>  
 رو به بیت‌المقدس او را از خضوع  
 در دخول آن که قول تائب است  
 جای حطّه، حنطه گفتند از هوس<sup>۱۲</sup>  
 نک به آیت کرد باید بازگشت  
 بساز گفتم از ره معهودشان  
 نامتان ثبت است چون از قوم سبت  
 مر تجاوز کرده بودند از حدود<sup>۱۴</sup>  
 صید ماهی هم در آن فیروز یوم  
 مسنعتشان داود کرد از آن عمل  
 تا تعدّی نآورد مردی ز حد  
 هم‌چنین میثاق بر حفظ حدود<sup>۱۷</sup>



۱- مفهوم ابیات ۷۶۶۰ تا آخر ۷۶۶۵ ← [جهودان اهل کتاب، «کعب اشرف» و «فخاص بن عازورا»، از پیامبر(ص) خواستند یا برای آنان، علی الخصوص کتابی به زبان عبری، به جز قرآن از آسمان فرود آرد، آن هم به یک بار و نه آیه به آیه، مانند تورات که یکباره بر موسی نازل گردید. خداوند می‌فرماید که یا محمد، از این بزرگتر از موسی خواستند یعنی درخواست نمودند که خدای را به ما بنما تا آشکارا او را ببینم و در پاسخ آنان، صیحه‌ای سخت که همانا جبرئیل بود به ایشان رسید و بر جای، بمردند. چه بی‌خرد بودند آن قوم، و چه بی‌حرمت، که دیدار حق می‌خواستند و آنکه گوساله می‌پرستیدند و به آن سؤالِ رؤیت که کردند جز بیگانگی نیفزود ایشان را و جز خواری و مذلت نیامد بر آنان از آنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند و نه بر موجب تصدیق و نه بر غلبه اشتیاق]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- عَجَل: گوساله.

۳- بَيِّنَات: آیات، معجزات. گفته‌اند بینات آن نه چیز است که در قرآن آمده است که عبارت‌اند از: «الْيَدِ»، «الْعَصَا»، «الْحَجَرِ»، «الْبَحْرِ»، «الطُّوفَانِ»، «الْجُرَادِ»، «الْقَمَلِ»، «الصَّفَادِعِ»، «الدَّمِ».

۴- «سلطانِ مُبین» قوت دل بود و کمال حال در موسی، تا طاقت کلام سماع حق بی‌واسطه داشت. «سلطانِ مُبین» در آیه ۱۵۳، به معنی حجت و برهان روشن و قدرت آشکار است).

۵- مفهوم ابیات ۷۶۷۴ و ۷۶۷۵ ← [بر سر ایشان کوه «طور» را بداشتیم برای اخذ پیمان که ایشان شریعت تورات را نمی‌پذیرفتند و از ایشان پیمان گرفته بودند که هر گاه کتاب آرند به ایشان بپذیرند]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۶- مفهوم بیت ۷۶۷۶ ← [خداوند جبرئیل را فرمود تا کوه طور اسمعیل را که کوهی بسیار عظیم در فلسطین بود بالای سر قوم موسی بداشت تا شریعت تورات قبول کردند و آن پیمان از ایشان واخواستند]. (از جلد دوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۷- مفهوم بیت ۷۶۷۷ ← آن‌گاه که خداوند کوه بس طویل و عریض طور اسماعیل را از جابر کند و بر سر قوم موسی هم‌چون سایه بانی نگاهداشت آنان پنداشتند که آن کوه بر سرشان



خواهد افتاد. پس با بالای ابروی چپ به سجده درآمدند و با چشم راست به کود نگاه می‌کردند، از ترس.

۸- رجوع شود به توضیح شماره ۶ زیرنویس مربوط به ابیات ۱۱۵۶ تا آخر ۱۱۶۳

۹- رجوع شود به توضیح شماره ۳ زیرنویس مربوط به بیت ۱۰۹۰ و توضیح شماره ۱

زیرنویس مربوط به ابیات ۱۰۹۹ تا آخر ۱۱۰۴

۱۰- فنا: [ ← «فنا»(\*)].

۱۱- ایلیا: نام بیت‌المقدس که امروزه اورشلیم نامیده می‌شود و از شهرهای فلسطین است. ایلیا، لغتی سریانی است و نام امیرالمؤمنین علی(ع) در تورات است.

ایلیا به عبری، به معنی خدا خدای است و نیز بعضی آن را نام اصلی خضر(ع) دانسته‌اند (ایلیا بن ملکان).

۱۲- رجوع شود به توضیح شماره ۳ زیرنویس مربوط به بیت ۱۰۹۰ و نیز توضیح شماره ۱

زیرنویس مربوط به ابیات ۱۰۹۹ تا آخر ۱۱۰۴

۱۳- قوم سبت: (اصحاب سبت)؛ یاران روز شنبه، که قومی از بنی‌اسرائیل بودند.

۱۴- رجوع شود به توضیح شماره ۲ زیرنویس مربوط به ابیات ۱۱۸۴ تا آخر ۱۱۹۶

۱۵- جیل: (جمع حیل)؛ مکرها، دغل‌ها.

۱۶- رجوع شود به توضیح شماره ۲ زیرنویس مربوط به ابیات ۱۱۸۴ تا آخر ۱۱۹۶

۱۷- خداوند پیمانی محکم از آنان گرفت (که روز شنبه کسب و تجارت نکنند و از حدّ و حدود الهی تجاوز ننمایند).

فَمَا نَقَّضْتَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفَّرْتَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتَلْتَهُمُ الْآبِيَاءَ  
 پس چون پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و پسران را به ناحق کشتند  
 بغيرِ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ  
 و همه این قبايح به جای آوردند بدین علم که گفتند: دلهای ما در پرده استوار دروغ گفتند بلکه خدا به سبب کفر آنها را مهر بر دل نهاد  
 فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ  
 که به جز اندکی ایمان نیاوردند (۱۵۵) و هم به واسطه کفرشان و  
 بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ  
 بهتان بزرگشان بر مریم (۱۵۶) و هم از این دو که گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را  
 رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن سُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ  
 کشتیم در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که  
 اٰخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ  
 درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخن گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از بی گمان خود می رفتند  
 وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾  
 و به طور یقین مسیح را نکشتند (۱۵۷)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- |  |   |
|--|---|
| هم به «آیات» خدا کافر شدند <sup>۱</sup>    | ۷۶۹۵- پس به نقض عهد و میثاق آمدند             |
| و آن غلط گفتارشان بر بی نسق                | ۷۶۹۶- کشتن پیغمبران بر غیر حق                 |
| بی نیازی از تعلّم بی خلاف                  | ۷۶۹۷- که قلوب ماست دانش را غلاف <sup>۲</sup>  |
| نسی ز کس از راه دانش فاقدیم                | ۷۶۹۸- بر رموز علم الله ناقدیم                 |
| فهم گفتار تو ما را کآن ز چیست              | ۷۶۹۹- یا مراد از غفلت آن باشد که نیست         |
| تا که نشانند ناپاکی ز طهر <sup>۳</sup>     | ۷۷۰۰- بل خدا در قلبشان بنهاده مُهر            |
| تا ورنه ایمان پس «الآ» اندکی <sup>۴</sup>  | ۷۷۰۱- بود این از کفر ایشان بی شکی             |
| کآن به «مریم» بود بهتانی عظیم <sup>۶</sup> | ۷۷۰۲- هم ز کفری <sup>۵</sup> ، قول آن قوم ظلم |

## در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه‌السلام و چگونگی آن حال

- ۱۵۷
- ۷۷۰۳- هم‌چنین گفتند کشتیم از یقین  
 ما مسیح «ابن مَرْیَمَ» را ز کین
- ۷۷۰۴- آنکه می‌گفت او فرستاده خداست  
 بر سیل طمنز گفتند این نه راست
- ۷۷۰۵- ذکر نیکو در مکان زشت بود  
 که از ایشان گشت صادر، وز جُحود<sup>۷</sup>
- ۷۷۰۶- نه بکشتند و نه بردارش زدند  
 شُبّه شد لیک آن به قوم بد پسند
- ۷۷۰۷- بود تفصیل اینکه عیسی در حدود  
 چون که ساعی گشت در نفی یهود
- ۷۷۰۸- و آن یهودان کج اندیش و قبیح  
 یک جهت گشتند در قتل مسیح<sup>۸</sup>
- ۷۷۰۹- مـخـتـفـی گـردید او در خانـه‌ای  
 با خواص خویش چون دُرْدانه‌ای
- ۷۷۱۰- و آن جماعت هر طرف در جستجوی  
 تا که آرندش به کف در شهر و کوی
- ۷۷۱۱- تا که او را در سرائی یافتند  
 بهر قتلش اندر آن بشتافتند
- ۷۷۱۲- چند قول است اندر این معنی تمام  
 ذکر هر یک لازم آمد در کلام
- ۷۷۱۳- بود «طیثانوش» نامی از یهود  
 شد که قتل عیسی اندر حجره زود
- ۷۷۱۴- بُرد عیسی را ز روزن جبرئیل  
 شد زمان فحش مرد آنجا، طویل
- ۷۷۱۵- ظنّ قوم این شد که عیسی ز اضطرار  
 هست با آن مرد اندر کارزار
- ۷۷۱۶- پس «یسهودا» کسو رئیس قوم بود  
 گشت اندر حجره داخل با یهود
- ۷۷۱۷- دید عیسی را نه طیثانوش را  
 شبه عیسی گشت او روپوش را<sup>۹</sup>
- ۷۷۱۸- بر گمانشان کاوست عیسی پس به تیغ  
 در زمان کشتند او را بسی دریغ
- ۷۷۱۹- هر چه گفت او من فلانم، نی مسیح  
 کس نکرد از وی قبول آن را صریح
- ۷۷۲۰- خون یار خویشان را ریختند  
 وز درختی مر و را آویختند
- ۷۷۲۱- پس شدند اندر نزاع و گفتگو  
 که گر این عیسی است طیثانوش کو؟



۱- [به شکستن قوم بنی اسرائیل آن پیمان را که خداوند از ایشان در تورات گرفته بود، و به کافر شدن ایشان به سخن حق یعنی قرآن و انجیل (که جهودان به هر دوی آنها کافر شدند) و به کشتن ایشان پیغامبران را به ناحق و گفتن اینکه دل‌های ما بسته است (آن سخن که می‌گویی به آن نمی‌رسد) ایشان را لعنت کردیم و از درگاه خود راندیم (و یا به این فعل‌ها که کردند خداوند بر دل آنها مُهر نهاد تا هیچ نپذیرند و سخن حق در آن نشود). (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- غلاف: پوشش، جلد.

۳- طُهر: پاکی.

۴- آن قوم که خدا قلوب آنها را به سبب کفرشان مُهر نهاد، ایمان نیاوردند مگر تعداد کمی از آنها که عبدالله سلام و اصحاب او بودند.



۵- منظور، کفر بنی اسرائیل است به عیسی (ع).  
۶- منظور از «بهتان عظیم» آن است که به مریم دروغ گفتند و او را قذف کردند (به زنا متهم کردند) با یوسف بن یعقوب مانان که پسر عمّ مریم بود و او را به زنی می‌خواست. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- جُحود: انکار کردن.

۸- مفهوم ابیات ۷۷۰۸ و ۷۷۰۹ [گفته‌اند عیسی (ع) بر قومی از جهودان رسید و آنها با یکدیگر گفتند: «ساحر فرزند ساحره آمد». و عیسی آنان را لعن نمود و خداوند فوراً آن قوم را مسخ کرد و به شکل خوک درآورد. جهودان دیگر از این دعا ترسیدند و عیسی را در خانه‌ای محبوس کردند تا او را بکشند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۹- به فرمان خدا و به جهت آنکه عیسای واقعی مشخص نشود، طیثانوش به شکل عیسی (ع) درآمد. (طیثانوش: طپیانوش، مردی بود از جهودان).

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و بی‌مروت خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است (۱۵۸)

وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا

و هیچ کس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ به وی (عیسی) ایمان بخورد آورد و در روز قیامت او بر آنان گواه خواهد بود (۱۵۹)



- ۷۷۲۲- قول دیگر آنکه عیسی بُد نهان  
 ۷۷۲۳- دشمنان بردند بر آن خانه پی  
 ۷۷۲۴- جمله را دیدند بر شکل مسیح  
 ۷۷۲۵- گر نشان بدهد عیسی را به ما  
 ۷۷۲۶- ما بقی گردید از کشتن خلاص  
 ۷۷۲۷- گفت عیسی با حواری کز شما  
 ۷۷۲۸- تا کشند او را به جای من، یهود  
 ۷۷۲۹- گفت: عیسی مسیح اینک منم  
 ۷۷۳۰- پس ورا کشتند و بستندش به دار  
 ۷۷۳۱- قول دیگر از حواریان یکی  
 ۷۷۳۲- سی درم دادند او را یا فزون  
 ۷۷۳۳- داخل اندر حجره شد بی امتناع  
 ۷۷۳۴- رفت عیسی شبه او گشت آن دنی  
 ۷۷۳۵- مختلف گشتند باری مردمان  
 ۷۷۳۶- اندر افعالش از آن فرموده حق  
 ۷۷۳۷- فرقه‌ای گفتند او باشد إله  
 ۷۷۳۸- فرقه‌ای گفتند او ابن الله است  
 ۷۷۳۹- فرقه‌ای گفتند رفت او بر فلک  
 ۷۷۴۰- آن کسان که نیست بر وی علم هیچ
- با حواری<sup>۱</sup> در سرایسی، ناگهان،  
 ریختند آنجا به قصد قتل وی  
 گفت هر کس کاین بود سحری صریح  
 کز شما باشد کدام آن مقتدا  
 ورنه یکجا را کشیم از عام و خاص  
 کیست کو بر من کند جان را فدا؟  
 بیک مردی ز آن میان برخواست زود  
 گمر شما را هست قصد کشتنم  
 مشتبه زین رو بر ایشان گشت کار  
 بُد منافق با مسیح او بی‌شکی  
 گشت ایشان را به عیسی رهنمون  
 گفت بر قتل تو دارند اجتماع  
 پس بکشتندش که بود او کشتنی  
 اندر احوال مسیح از هر مکان  
 اختلاف افتاد ما بین فِرَق  
 کی تواند کس به قتلش یافت راه؟  
 دستِ خَلْق از کشتن او کسوته است  
 هم‌چنین بودند در پندار و شک  
 تا چه سان بگذشت حالش در بسیج

- ۷۷۴۱- هر کسی می‌گفت بر نوعی سخن
- ۷۷۴۲- می‌نکشتندش یهودان بالیقین
- ۷۷۴۳- سوی خود فرمود او را مرتفع
- ۷۷۴۴- اوست غالب هم حکیم اندر نظام
- ۷۷۴۵- داد عزّت بر مسیح از عزّتش
- ۷۷۴۶- نیست کس ز «اهل» کتاب از هر فنش <sup>۱۵۹</sup>
- ۷۷۴۷- آرد ایمان یعنی اعراف عباد<sup>۴</sup>
- ۷۷۴۸- واقف‌اند از راه و منزل جابه‌جا
- ۷۷۴۹- مؤمن‌اند او را به هنگام فتوح
- ۷۷۵۰- تا هنوز است اندر آن حد مستقل
- ۷۷۵۱- هستش اعنی اندر آن حضرت مثال
- ۷۷۵۲- عارفی کو گوهر اسرار سُفت
- ۷۷۵۳- این مقام از رتبه‌ها<sup>۱۳</sup> بگذشتن است
- ۷۷۵۴- مردنِ اصلی است این نزد ثقات<sup>۱۴</sup>
- ۷۷۵۵- بود عیسی قطب<sup>۱۵</sup> عالم در کمال
- ۷۷۵۶- چرخ چارم مرکز این عالم است
- ۷۷۵۷- ز آن بر اشیا می‌رسد فیض حیات
- ۷۷۵۸- آرد ایمان عارف آنجا در دَمَش
- ۷۷۵۹- پیش از آن کو را فنا حاصل شود
- ۷۷۶۰- بیند اندر چرخ چارم سالکش
- ۷۷۶۱- در زمانِ قائم آید بر زمین
- ۷۷۶۲- یعنی اندر کشف اعیانی که حق
- ۷۷۶۳- ظاهر آید وحدت و کثرت نهان
- ۷۷۶۴- کثرت آنکه کم میان خیزد تمام
- ۷۷۶۵- در قیامت اوست بر ایشان گواه
- ۷۷۶۶- یا شود بر مبغضین خود گواه
- نی ز علمی بلکه از پندار و ظن <sup>۱۵۸</sup>
- بسیار رفعت داد حقش از زمین
- وز مضمیقی، در مکانِ مستمع<sup>۲</sup>
- تا کند تدبیر خلق از هر مقام
- مقتضی بود آنچه شد با حکمتش
- جز که بر وی پیشتر از مردنش<sup>۳</sup>
- کسب شناسند امر مبدأ<sup>۵</sup> تا معاد<sup>۶</sup>
- تا به آخر گام کآن باشد فنا<sup>۷</sup>
- در مقام کشف<sup>۸</sup> قلب<sup>۹</sup> و سیر روح<sup>۱۰</sup>
- بر کمال خود نگشته متصل
- پس به جمع ذات یابد اتصال
- جمع<sup>۱۱</sup> ذاتی را فنا فی الله<sup>۱۲</sup> گفت
- واصل اندر ذات مطلق گشتن است
- کبر مراتب رو کند بر جمع ذات
- بر سپهر چارم<sup>۱۶</sup> باشد مثال
- نازل آنجا فیض روح اعظم<sup>۱۷</sup> است
- وجه روح الله در آن دارد ثنبات
- می‌شناسد در ولایت خساتمش
- بر کمال ذات خود واصل شود،
- داند از حق بر مراتب مالکش
- تا کند نصرت بر آن سلطان دین<sup>۱۸</sup>
- غالب آید بر تمام ما جَلَق
- مر قیامت هست نزدیک آن زمان
- خواست قائم شد قیامت، والسلام
- که بر او آورده‌اند ایمان بگناه<sup>۱۹</sup>
- که نیاوردند ایمان بر الله



- ۱- حواری: یار مخلص، یاری کننده پیغمبر. صحابه و یاران حضرت عیسی را حواریون (جمع حواری) می‌گفتند.
- ۲- مفهوم ابیات ۷۷۴۲ و ۷۷۴۴ ← [گفته‌اند عیسی را به آسمان بردند، بر کوهی از کوه‌های بیت‌المقدس در ماه رمضان، شب قدر، و سنّ وی به ۳۳ سال رسیده و ۳ سال از مدّت نبوت وی گذشته بود. عیسی، بر آسمان است و چون فرشتگان پر دارد، و نور دارد، و شهوت طعام و شراب از وی واستده و با فرشتگان گرد عرش می‌پرد. هم انس است، هم ملک، هم آسمانی و هم زمینی]. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).
- ۳- گفته‌اند منظور از کتاب، در اینجا انجیل است و تورات و اهل کتاب، ترسایان‌اند و جهودان. منظور ظاهری آیه ۱۵۹ سوره نساء این است که هیچ نیست از جهودان و ترسایان که به هنگام معاینه در زمان مرگ، به عیسی ایمان تیاورند و نگویند که او پیغامبر است و بنده خدا، لکن ایمان در وقت معاینه، سودی ندارد چنان که خداوند فرمود: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا». (از کشف الاسرار و عدة الابرار).
- ۴- عباد: (جمع عبد)؛ بندگان.
- ۵- مبدأ: [← «مبدأ» (\*).].
- ۶- معاد: [← «معاد» (\*).].
- ۷- فنا: [← «فنا» (\*).].
- ۸- کشف: [← «کشف» (\*).].
- ۹- قلب: [← «قلب» (\*).].
- ۱۰- روح: [← «روح حیوانی» (\*).].
- ۱۱- جمع: [← «جمع» (\*).].
- ۱۲- فنا فی الله: [← «فنا فی الله» (\*).].
- ۱۳- ذات مطلق: [← «ذات حق» (\*).].
- ۱۴- ثقات: (جمع ثقة)؛ افراد مورد اعتماد.
- ۱۵- قُطب: شیخ یگانه. لقب آن ولی که انتظام ملکی یا شهری در عالم معنوی به حکم الهی در قبضه اقتدار او مفوض باشد. در اخبار آمده که هیچ وقت این امت از چهارصد مرد ابدال

(مردم شریف و نیکوکار و صالح) خالی نباشد و از این چهارصد مرد، چهل مرد «اوتاد» هستند (یعنی میخ‌های زمین‌اند چنان‌چه خدا کوه‌ها را میخ خواند، «والجبال اوتادا»); اگر این اوتاد نیستند، از شومی معصیت عاصیان، عالم خراب گشتی، از این چهل مرد، چهار تن «نقباء» اند، و از این چهار، یکی «قطب» است و سلامتی کافران از برکت مؤمنان است و سلامتی عامه از برکت ابدال و سلامتی ابدال از برکت اوتاد و سلامتی اوتاد از برکت نقباء و سلامتی نقباء، از برکت قطب.

۱۶- سپهر چهارم: (سپهر چارم، آسمان چهارم، چرخ چهارم، فلک چهارم). قدما افلاک و آسمان‌ها را نه بخش می‌دانستند که به ترتیب عبارتند از: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل، بروج و اطلس. به پندار قدما، آسمان چهارم، محلّ کرهٔ شمس است و گویند که عیسی(ع) را به هنگام عروج در آسمان‌ها به علت سوزنی که از دنیا به همراه خود داشت در این آسمان متوقف کردند و اجازهٔ رفتن به آسمان‌های دیگر را به او ندادند. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۷- روح اعظم: جبرئیل علیه‌السلام است که عقل اول است و روح انسانی که مظهر ذات الهی از حیث ربوبیت است و به همین سبب کسی نمی‌تواند به آن احاطه کند یا برسد و کُنه آن را جز خداوند کسی نمی‌داند و آن عقل اول، حقیقت محفّدی، نفس واحده، حقیقت اسمائیه و نخستین موجودی است که خداوند آن را به صورت خود آفرید و نیز خلیفهٔ اکبر و جوهر نورانی است که جوهریت آن مظهر ذات، و نورانیت آن مظهر دانش است و به اعتبار جوهریت، نفس واحده و به اعتبار نورانیت عقل اول نامیده می‌شود. هم‌چنان که روح اعظم در عالم کبیر مظاهر و نام‌هایی از قبیل عقل اول، قلم اعلیٰ، نور، نفس کلی، لوح محفوظ و جز آن دارد در عالم صغیر انسانی نیز مظاهر و نام‌هایی برحسب ظهور و مراتب دارد که عبارتند از: سرّ، خفا، روح، قلب، کلمه، روع، فؤاد، صدر، عقل و نفس.

۱۸- آن چنان که در احادیث و روایات و کتب اهل تشیع و تسنن ذکر شده، حضرت مهدی(عج) در بین رکن و مقام و مکه ظهور می‌نماید و بت‌های دوباره جان گرفته و پیشرفته را سرنگون می‌کند. امام زمان، روز دهم ماه محرّم که مصادف است با عاشورای حسینی ظهور می‌کند. و «ثار» حسین شهید را می‌طلبند، او زره پیامبر (ص) را در تن دارد و شمشیر مولا علی(ع) را در یک دست و پرچم بدر را در دست دیگر و حضرت عیسی(ع) در رکاب حضرت است که



این اشاره است به بازگشت مجدد همه رهبران و پیشوایان عدالت‌خواهی و حقیقت‌جویی. عیسی (ع) از آسمان فرود می‌آید و پشت سر مهدی (عج) نماز می‌گزارد و در کشتن دجال، مظهر تزویر، رذالت و بدبینی، به وی کمک می‌کند.

۱۹- بگاه: (بگاه، بگه، بگه): زود، صبح زود، سر وقت.

فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا

پس به جهت (این همه) ظلمی که بهود کردند

حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

و هم بدین جهت که بسیاری مردم را از راه خدا منع کردند، ما نعمتهای پاکیزه ای را که بر آنها حلال بود حرام

كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ

و هم بدین جهت که ربا می گرفتند و صورتی که از ربا خوردن نهی شده بودند و هم از آن رو که اموال مردم را

بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾ لَكِن

به باطل می خوردند. و ما برای کافران آنها عذابی دردناک مهیا ساخته ایم. (۱۶۱) لکن

الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا

کسانی از آنها که در علم قدمی ثابت دارند و به آنچه بر تو و پیشبران

أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

پیش از تو نازل شده می گردند و به ویژه مؤمنان دیگر آنان که نماز به پا می دارند و زکات می دهند

وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

و به خدا و روز قیامت ایمان می آورند، به زودی خدا آنان را اجر و ثواب عظیم عطا خواهد کرد. (۱۶۲)

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ

ما به تو وحی کردیم چنانکه به نوح و پیشبران بعد از او

وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

و اسحاق (فرزندان یعقوب) و اسماعیل و اسحاق و یعقوب

وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ

و اسباط (فرزندان یعقوب) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و سولیمان

وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾

و به داود هم زبور عطا کردیم. (۱۶۳)

- ۷۷۶۷- <sup>۱۶۰۰</sup> از ره ظلمی که واقع گشته بود<sup>۱</sup>
- ۷۷۶۸- شد حرام از ما بر ایشان «طَبَّیَات»
- ۷۷۶۹- شرحش آید اندر «أنعام»<sup>۲</sup> ار بود
- ۷۷۷۰- وز ره مـنـعی که از راه خدا
- ۷۷۷۱- <sup>۱۶۱۰</sup> وز رِبا کآن بود مُنْهَی<sup>۴</sup> در کتاب
- ۷۷۷۲- از هر آن راهی که آن بر باطل است
- ۷۷۷۳- هم ز ما آماده شد بر کافران
- ۷۷۷۴- <sup>۱۶۲۰</sup> لیک در علم آنچه زایشان راسخ اند<sup>۷</sup>
- ۷۷۷۵- مؤمنان<sup>۸</sup> کآرنسد ایمان سلیم
- ۷۷۷۶- و آنچه آن پیش از تو شد نازل ز ما
- ۷۷۷۷- هم مقیمین اند<sup>۱۰</sup> آنها در صلات
- ۷۷۷۸- بر خدا از روی دانش مؤمن اند
- ۷۷۷۹- زود باشد کآن جماعت را دهیم
- ۷۷۸۰- چون که این آیت پیمبر بر یهود<sup>۱۲</sup>
- ۷۷۸۱- بعد موسی از خداوند آیتی
- ۷۷۸۲- <sup>۱۶۳۰</sup> حق به رَدِّ قولشان فرمود: ما
- ۷۷۸۳- هم چنان که وحی شد از ما به «نوح»<sup>۱۳</sup>
- ۷۷۸۴- هم به «ابراهیم و اسمعیل» راد
- ۷۷۸۵- هم به «أسباط» مُعْظَمٌ در حضور
- ۷۷۸۶- هم چنین شد وحی ما بر سایرین
- ۷۷۸۷- باز هم دادیم مر «داود» را
- زان کسان که بودشان دین یهود  
که بر ایشان بُد حلال اندر حیات  
عمر و توفیق از خداوند احد  
بودشان بر خلق بسیار از عَمَّا<sup>۳</sup>  
وَ اَکْمَلِ<sup>۵</sup> «اموال» خلایق بی حساب  
همچو غصب<sup>۶</sup> و رشوه کآن را شامل است  
خود عذاب‌ی دردناک از هر کران  
و اندر اخلاص و عقاید شامخ اند  
بر هر آنچه بر تو بفرستاده ایم<sup>۹</sup>  
از کتب و احکام دین بر انبیا  
می دهند از فرض دین حق زکات  
هم چنین بر یوم آخر موقن اند<sup>۱۱</sup>  
و آنچه کردند از عمل، اجری عظیم  
خوانند، ایشان از غضب گفتند زود،  
بر کسی نازل نشد در نبوتی  
وحی بر سوی تو کردیم از خفا  
بعد از او هم بر رسولان در فتوح  
هم به «أسحق» و به «یعقوب» از رشاد  
هم به «عیسی» و به «أیوب» صبور  
«یونس و هرون»، «سلیمان» امین  
ما ز یسور<sup>۱۴</sup> اعنی کتابی ز اجتِیا<sup>۱۵</sup>



۱- این ظلم آن است که نقض پیمان کرده و به آیات خدا کافر شدند و خداوند آنها را به آن ظلم عقوبت نمود و چیزهای حلال را بر ایشان حرام کرد. با توجه به تقدم و تأخری که در آیات ۱۶۰ و ۱۶۱ وجود دارد، منظور از «ظلم»، در مجموع کافر شدن به آیات خدا، برگردانیدن مردم از راه خدا و دین محمد(ص) و گرفتن ربا و خوردن مال مردم به ناحق است.

در جلد چهارم ترجمه تفسیر «بیان السعادة» آمده است: [...] «راه خدا» عبارت از امامی است که در قلب را باز می‌کند، پس سالک به سبب توسل به آن، به سوی خدا سیر می‌کند و هر عملی که تو را به این امام راهنمایی کند راه خداست...».

۲- انعام: سوره مبارکه انعام.

۳- عَمَا: (عمی): کوری.

۴- مَنهَى: نهی کرده شده، باز داشته.

۵- أَكَل: خوردن.

۶- غَضِب: تصرف در مال کسی به زور و ستم و برخلاف رضایت او.

۷- آن مؤمنان یهود، مانند «عبدالله سلام» و اصحاب او که در علم کتابشان استوارند.

۸- منظور از مؤمنان، اصحاب پیامبر(ص) است.

۹- [مفهوم عام «راسخون در علم» ایشان‌اند که علم شریعت، علم طریقت و علم حقیقت ایشان را حاصل شده است. [علم «شریعت» آموختنی است، علم «طریقت» معاملتی است، علم «حقیقت»، یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، علم طریقت را فرمود: «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» و علم حقیقت را گفت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». حوالت علم «شریعت» را با «استاد» کرد، حوالت علم «طریقت» با «پیر» کرد و حوالت علم «حقیقت» با خود فرمود. هر که پندارد در علم «شریعت»، واسطه استاد به کار نیست، «زندیق» است، هر که چنان نماید که علم «طریقت»، «بی پیر» میسر شود، «فتان» است و هر که گوید علم حقیقت را جز «حق»، معلّم است، «مغرور» است.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۰- مُقِيمِينَ: (مُقِيمِينَ الصَّلَاةَ)؛ برپای دارندگان نماز (به هنگام). در نصب مقیمین گفته‌اند که نصب علی المدح است، به جهت تفضیل اقامه صلوة بر دیگر اعمال. دین فضل و شرف از آن

یافت که دیگر اعمال و احکام به واسطه جبرئیل راست گشت و نماز شب معراج بی واسطه جبرئیل، مصطفی(ص) از حق گرفت، جَلَّ جَلَالُهُ. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).  
۱۱- موقن: یقین دارنده، یقین کننده.

۱۲- [گفته اند سبب نزول آیه ۱۶۳ سوره نساء این بود که وقتی خداوند در شأن جهودان آیه «يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ» را فرستاد و فضایح اعمال جهودان را در این آیه بیان فرمود، جهودان در خشم شدند و یک زبان گفتند که الله به هیچ بشری چیزی از کتب و صُحُف نفرستاد و بعضی از آنان گفتند که پس از موسی به هیچ پیامبری کتابی نفرستاد و این آیه در ردّ نظر آنان نازل گردید.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۳- [نوح را از آن جهت پیش از سایر پیامبران نام برده است (حال آنکه از او فاضل تر، در انبیاء بود)؛ که نوح، ابوالبشر بود و اوّل پیامبر از پیامبران شریعت، نوح بود و اوّل کسی که دعوت کرد و مشرکان را بیم داد، او بود و اوّل کسی که به دعای او، امتش را عذاب کردند، نوح بود و معجزه وی، عمر طولانی او (هزار سال) بود که در این مدت یک موی او سفید نشد و قوت وی ساقط نگشت و هیچ پیامبری در دعوت آن مبالغت نمود که نوح کرد. هم در شب دعوت کرد، هم در روز، هم در نهان و هم در آشکار و هیچ کس در رنج خویش آن صبر نکرد که او کرد، روزی چند بار او را می زدند، چنان که از هوش می رفت و چون به هوش می آمد هم چنان دعوت می کرد و در روش خویش مقام شکر داشت که برترین مقام است. و اوّل کسی که از خاک به رستاخیز برآید بعد از مصطفی(ص)؛ نوح باشد. و خداوند در کتاب خویش، دو جایگه، نوح را ثانی مصطفی(ص) کرد، یکی در گرفتن عهد و پیمان و دیگری در پیغام و وحی.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۴- زَبُور: نام کتاب داود(ع) که شامل ۱۵۰ سوره است که در آن ذکر حدّ، حکم، فریضه و حلال و حرام وجود ندارد.

۱۵- اجْتِبَاء: برگزیدن، پسندیدن.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ

و رسولانی هم که شرح حال آنها را از پیش بر تو

مَنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى

که حکایت نمودیم (به همه) خدا و وحی فرستاد و خدا با موسی (در طور) آشکار و روشن

تَكَلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ

سخن گفت. (۱۶۴) رسولانی را فرستاد که (تیکان را) بشارت دهند و (بدان را) برسانند

لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

تا آنکه پس از فرستادن رسولان، مردم را بر خدا چیزی نباشد و خدا همیشه مقتدر و کارش بر وفق حکمت است. (۱۶۵)

﴿١٦٥﴾ لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ

لا مگر ایمان به نبوت تو گواهی نمی دهند، لیکن خدا به آنچه بر تو فرستاده گواهی دهد که آن را به علم خود فرستاده

وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ

و فرشتگان نیز گواهی دهند و گواهی خدا کفایت است. (۱۶۶) آنان که

كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا

کافر شده (و مردم را) از راه خدا بازداشتند همانا سخت به گمراهی افتاده و از راه نجات دورند. (۱۶۷)

﴿١٦٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا

آنان که کافر و ستمگر شدند

لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

راهی هدایت نخواهد نمود (۱۶۸) مگر به راه دوزخ، که در آن جاوید خواهند بود

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ

و خدا را این کار (انتقام از ستمکاران) آسان است. (۱۶۹) ای مردم، همانا این پیغمبر به حق برای هدایت شما (از جناب پروردگارتان

الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا

آمده، پس ایمان آرید که برای شما بهتر است، و اگر کافر شوید پس (از این کفر به خود زبان و ساقیه آید و خدا از کفرتان بی زبان و از اطاعت شما

فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

بی نیاز است، زیرا (هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک خداست و خدا به احوال هر مومن و کافر آگاه است و در ثواب و عقاب آنان داور استکار است. (۱۷۰)

۱۲۲۰

۷۷۸۸- و آن رسولانی که از هر یک قصص

بر تو ما خواندیم تا دانی به نص

۷۷۸۹- پیش تر زین سوره با ز امروز پیش

ذکر هر یک گشته اندر جای خویش<sup>۱</sup>

- ۷۷۹۰- و آن رسولانی کز ایشان هیچ ما  
 ۷۷۹۱- حق تعالی گفت با «موسی» سخن  
 ۷۷۹۲- این رسولان را نمودیم از یقین<sup>۱۶۵</sup>  
 ۷۷۹۳- تا نباشد مردمان را بر خدا  
 ۷۷۹۴- حق بُود غالب در ارسالِ رُسل  
 ۷۷۹۵- تا کدام از انبیا را اختصاص  
 ۷۷۹۶- هم چه نوع از وحی و احکام و کتاب  
 ۷۷۹۷- مقتضی تا چون بود با حکمتش  
 ۷۷۹۸- لیک باشد حق تعالی شاهدت<sup>۱۶۶</sup>  
 ۷۸۰۰- و آن چه نازل بر تو کرده است از کتاب  
 ۷۸۰۱- حق فرستاد آن به علم خویشتن  
 ۷۸۰۲- جمله محتاج اند و لابد مردمان  
 ۷۸۰۳- هم ملایک شاهدان عادل اند  
 ۷۸۰۴- هست کافی مر تو را بر حق گواه  
 ۷۸۰۵- و آن کسان کز بد دلی کافر شدند<sup>۱۶۷</sup>  
 ۷۸۰۶- مردمان را داشتند از راه باز<sup>۴</sup>  
 ۷۸۰۷- کاین محمد نیست آن کأندر کتاب  
 ۷۸۰۸- هست او بر شکل و بر رویِ دگر  
 ۷۸۰۹- گمراه اند این فرقه، گمراهی بعید  
 ۷۸۱۰- می پوشیدند حق را در ظلم  
 ۷۸۱۱- نیست حق کآمرزد ایشان رابه خواست<sup>۱۶۸</sup>  
 ۷۸۱۲- جز به دوزخ نیست ایشان را ره<sup>۱۶۹</sup>  
 ۷۸۱۳- وین بس آسان بر خدا نی مشکل است
- قصه نمودیم بر تو ز اقتضا  
 وین نسیبیت بُد ز وحی ذوالمنن  
 ما به خلقان «مبشرین» و «مُنذِرین»<sup>۲</sup>  
 حجّتی بعد از رسل در اهتدی<sup>۳</sup>  
 راستکار اندر نبوت در سُبُل  
 هست اندر هر زمان بر وجه خاص  
 در خور است او را هم اعجاز و خطاب  
 هر نبی را در نزول و دعوتش  
 بر هر آن چیزی که داده زایدت  
 معجزه است آن جمله از هر فصل و باب  
 معجزت افزون ز هر پیغمبر است  
 که از او ماندند عاجز اهل فن  
 در تعجبش و در مسعادِ خود بدان  
 در گواهی یک زبان و یکدل اند  
 کو تو را هم شاهد است و هم پناه  
 وز ره حسیق مردمان را ره زدند  
 از پی کتمان حق از حرص و آز  
 نَفی<sup>۵</sup> او ثبت است در هر فصل و باب  
 بر صفات دیگر و خوبیِ دگر  
 که نباشد هیچشان مقصد پدید  
 بر نسیبی کردند از کتمانِ بسم  
 هم بسنمایید بر ایشان راه راست  
 جاودان ایشان بسود منزلگهی  
 در خلود از غافلی مستأصل است

۷۸۱۴- بر شما آمد رسول ای مردمان	با بیانی راست از بهر نشان
۷۸۱۵- قصد از «بِالْحَقِّ» <sup>۶</sup> ، علی مرتضاست	اهل حق دانند کاین معنی بجاست
۷۸۱۶- این نه من گویم کلام صادق <sup>۷</sup> است	قسول صادق بر سخن‌ها فایق است
۷۸۱۷- از ابی جعفر رسیده است این خبر	وجه آن در یساب اگر داری نظر
۷۸۱۸- جای خود زین نکته سازم آگهت	گر به جمع اهل دل باشد زهت
۷۸۱۹- بر شما مردم رسولی نامدار	آمد اینسان «بِالْحَقِّ» از پروردگار
۷۸۲۰- «بالحق»، اَعْنِي بِرِ وَلَايَتِ دَاعِي <sup>۸</sup> است	در سلوک خلق، للحق سعی است
۷۸۲۱- پس به او آرید ایمان کو سر است	سر شما را اندر ایمان بهتر است
۷۸۲۲- ور به او یا امر او کافر شوید	بسر نبوت یا ولایت نگرید
۷۸۲۳- پس بود حق را به تحقیق مُبِين	آنسچه بسا شد در سماوات و زمین
۷۸۲۴- حق بود یعنی غنی از ما بود	تا چه جای <sup>۹</sup> کفر و ایمان شما
۷۸۲۵- مقتضی گردید علم و حکمتش	تا که خواند خلق را بر طاعتش
۷۸۲۶- ور نه او را نیست هرگز حاجتی	بسر خسلاقی در ثواب و طاعتی
۷۸۲۷- داشت آگاهی به خیر جانسان	کرد زان رو حکم بر ایمانشان



۱- [آیه ۱۶۴ سوره نساء آن زمانی نازل شد که جهودان گفتند: رَبِّ الْعَالَمِينَ ذکر پیامبران کرد و قصه ایشان با محمد بگفت و کار موسی بر ما روشن نکرد که الله با وی سخن گفت یا نگفت. خداوند در این آیه پاسخ داد که، قصه ذکر ایشان نکردیم و قصه آنها بر تو نخواندیم. آن‌گاه فرمود الله با موسی سخن گفت، سخن گفتنی و این تأکید از آن رو فرمود که بدانند که سخن گفتن با او، بی‌واسطه بود. و تخصیص موسی به تکلم، از میان دیگر پیامبران دلیل است که سخن گفتن با او بر وجهی بزرگتر از دیگران بود که با آنان با واسطه تکلم می‌فرمود و با موسی بی‌واسطه. یعنی تکلم خدا با موسی چنین بود که الله میگفت و بنده او موسی، می‌شنید.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

- ۲- مُنذِرِينَ: بیم‌دهندگان.
- ۳- اهتدی: هدایت کردن.
- ۴- منظور، راه و آیین اسلام و محمد(ص) است.
- ۵- نَعْت: صفت.
- ۶- بِالْحَقِّ: رجوع شود به معنی آیه ۱۷۰
- ۷- صادق: امام جعفر صادق(ع).
- ۸- داعی: دعوت کننده.
- ۹- تاچه جایی: تا چه رسد به.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا  
 عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ  
 اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ  
 وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً إِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ  
 وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ  
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

ای اهل کتاب، در دین خود اندازه نگه دارید، و درباره خدا و دربار او  
 در حق مسیح عیسی بن مریم جز این نشاید گفت که او در حق مسیح سخن نگویید  
 خداست و کلمه الهی است که به مریم فرستاده و روحی از عالم الوهیت است پس به خدا و همه فرستادگان  
 ایمان آورید و به تثلیث قائل نشوید (اب و ابن و روح القدس را خدا نخوانید)، از این گفتار شرک بپزایید که برای شما بهتر است، جز خدای  
 یکتا خدایی نیست و منزّه و برتر از آن است که او را فرزندی باشد، هر چه در آسمان و  
 زمین است همه ملک او است و خدا تنها به نگهبانی همه موجودات کافی است. (۱۷۱)

دور باشید از تجاوز و از غلوه<sup>۲</sup>  
 از غلط در حق عیسی مسیح  
 کاین فاعل بُد<sup>۴</sup> مسیح حق نمود

۷۸۲۸- ای یهود و ای نصاری از غلوه<sup>۱۷۱</sup>  
 ۷۸۲۹- کآن بود افراط و تفریط<sup>۳</sup> صریح  
 ۷۸۳۰- می نمود ابلیس، تلقین بر یهود

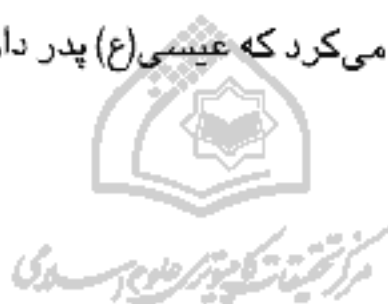


- ۷۸۳۱- نسبت بَدِ بِرَوِی و بِرِ مَادَرَش
- ۷۸۳۲- و آن نصاری غالی<sup>۵</sup> اندر وی شدند
- ۷۸۳۳- فرقه‌ای گفتند هم کَابِنُ اَللَّهِ است<sup>۸</sup>
- ۷۸۳۴- بر خدا جز حق<sup>۱۰</sup> نگویند از عَتُو
- ۷۸۳۵- در خور، این‌ها نی به ذَاتِ ایزد است
- ۷۸۳۶- عیسی مریم رسول الله بود
- ۷۸۳۷- هم کَلِمَه، یعنی او، سبحانه
- ۷۸۳۸- گفت آید از تو فرزندی پدید
- ۷۸۳۹- حق رسانید این به «مریم» در کلام
- ۷۸۴۰- هم بود روحی ز حق صادر شده
- ۷۸۴۱- محضِ تَفْخِیم<sup>۱۵</sup> است گر حق نسبتش
- ۷۸۴۲- هم چنان که گفت او «اَلصُّومُ لِي»<sup>۱۶</sup>
- ۷۸۴۳- یا که ز امرِ حق به عینِ رابطه
- ۷۸۴۴- یا از آن که احیای موتی بالعیان
- ۷۸۴۵- پس به او آرید ایمان بالثمام
- ۷۸۴۶- هم نگویند ار که دارید التفات
- ۷۸۴۷- هر عدد کز بعد او گویی حق است
- ۷۸۴۸- با عددها جمله همراه است و یار
- ۷۸۴۹- «واحد» است اما نه آن‌سان واحدی
- ۷۸۵۰- واحدی باشد به ذَاتِ خود اَحَد
- ۷۸۵۱- واحدی کز بعدش آید ثنائی
- ۷۸۵۲- از سه گر خوانی تو او را هم یکی
- ۷۸۵۳- راهتان خواهد شد از تثلیث، گم
- ۷۸۵۴- ایستید<sup>۲۰</sup> اعنی گر از وی بهتر است
- دادی از کُفْر، آن یهود کسافرَش
- بر خدایی<sup>۶</sup> معترف از عَنَى<sup>۷</sup> شدند
- این مقالات<sup>۹</sup> آنکه گوید، گمره است
- یعنی اَلْاَوْصَافِ عَسَارِی از غِلْو
- کو به ذاتش «لَمْ یَلِدْ»، «لَمْ یُولَدْ» است
- بسنَدگی را لایقِ درگاه بود
- مر بشارت داد «مریم» را بدو<sup>۱۱</sup>
- بی مساب<sup>۱۲</sup> هیچ مردی از عبید<sup>۱۳</sup>
- یسا کلمه هست خود، عیسی به نام
- وز دَمِ رُوحِ اَلْقُدُس، ظاهر شده<sup>۱۶</sup>
- داد بر خویش از کمال رفعتش
- از پی تَفْخِیمِ صَّوْمِ مُعْتَلِی
- در وجود آمد بدون واسطه
- از دَمِ پَساکسِزه کردی در زمان
- هم چنین بر آن رسولانِ کرام
- مر «ثَلَاثَه» کو بتود یکتا به ذات<sup>۱۷</sup>
- راست گویی نی که با او ملحق است؟
- نی که باشد مر عدد را در شمار
- کآید از بعدش عدد در موردی
- نیست یعنی بعد از او دیگر عدد
- نیست غسیر از حادث امکانی
- غسافلِ از وحدتش یا مشرکی<sup>۱۸</sup>
- گفت ز آن رو: «اِنْسَتْهُوا خَیْرًا لَّكُمْ»<sup>۱۹</sup>
- بی تعدد، ذَاتِ پاکِ داور است

در الهیت بود یکتا به ذات	۷۸۵۵- نیست جز این کآن خدای ذوصفات
کآید از وی مثل و فرزندی به بود	۷۸۵۶- می‌کنم یادش به تنزیه ۲۱ وجود
آنچه باشد در سماوات و زمین	۷۸۵۷- هست او را گر همی داری یقین
بی مدد کاری غیری، رایگان	۷۸۵۸- اوست کافی بر امور بندگان



- ۱- عُنُو: ستم کردن، از حد گذشتن.
- ۲- غُلُو: زیاده‌روی، از حد گذشتن.
- ۳- تَفْرِیط: کوتاهی کردن در کاری.
- ۴- ابلیس به یهودیان این‌گونه تلقین می‌کرد که عیسی(ع) پدر دارد و مولود زنای مریم است.
- ۵- غَالِي: غُلُو کننده.
- ۶- خدایی: خدا بودن.
- ۷- غَمِي: گمراهی.
- ۸- فرقه‌ای هم می‌گفتند که عیسی(ع) پسر خداست.
- ۹- مقالات: (جمع مقال)؛ گفته‌ها. سخنان.
- ۱۰- حَق: راستی، درستی.
- ۱۱- مفهوم بیت ۷۸۲۷ ← «كَلِمَةً» (رجوع شود به معنی آیه ۱۷۱) به یک معنی عبارت است از این که حضرت حق سبحانه و تعالی از طریق «وحی» از عالم الوهیت، ولادت عیسی را بشارت داد.
- ۱۲- مَسَّاس: لمس کردن، مَس کردن.
- ۱۳- عَبِيد: (جمع عبد)؛ بندگان خدا.
- ۱۴- مفهوم ابیات ۷۸۳۹ و ۷۸۴۰ ← عیسی کلمه «كُن» (موجود باش) است که به مریم قبول القا شد و در تکون او اسباب عادی از قبیل پدر و زناشویی دخالت نداشته است. همه چیز کلمه خداست ولی سایر اشیاء مختلط به اسباب عادی است و آنچه باعث شده عیسی به اطلاق



«کَلِمَةً» اختصاص یابد، وجود نداشتن پاره‌ای از اسباب عادی، در تولّد او بوده است. و خداوند مریم را از آن آگاهی داد و خبر کرد از وجود عیسی، بی‌پدر. و چون کَلِمَةً کُنْ، «امر» است، پس عیسی روح است (چون روح از امر است: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، اسری: ۸۵) و این روح، نفخة جبرئیل است که به فرمان حق به مریم رسید و از آن بار گرفت.

۱۵- تَفْخِيم: بزرگ نمودن، گرامی داشتن.

۱۶- «الصُّومُ لِي»: روزه، مراسم (اشاره به این نکته است که خداوند فرمود: «روزه»، آي من است) روزه‌داران را خود پاداش دهم بدون حساب و این را در واقع برای بزرگ شمردن روزه فرمود).

۱۷- خطاب به گروهی از ترسایان است که الله را ثالث ثلاثه می‌گفتند و به سه‌گانگی خدا قائل بودند و از آنها می‌خواهد که از اعتقاد به اقلانیم ثلاثه (یعنی «أَبٌ»، «إِبْنٌ» و «رُوحُ الْقُدُسِ») دست بردارند زیرا که ذات خداوند یگانه یکتاست.

۱۸- مفهوم ابیات ۷۸۴۸ تا آخر ۷۸۵۲ ← هر عدد و شماره‌ای که پس از ذات احدیت بیان شود، ذات حق سبحانه و تعالی با آن همراه و ملحق است هر چند که خود، از نظر شمارش به عدد نیاید و واحد است، اما نه به آن صورت که بعد از آن اعداد دیگری مثل دَوْم، سَوْم، چهارم... قرار بگیرد و آن عدد اول و واحدی که بعد از آن دَوْم و سَوْم و غیره بیاید، حادث است و نه قدیم و ممکن الوجود است و نه واجب الوجود. فرزندی، به هر گونه که فرض شود، در سنخ ذات، مماثل با پدر و متکون از پدر است و در صورتی که هر چه در آسمان‌ها و زمین است، در اصل، ذات و آثار، مملوک خداست و خدا به تنهایی، قیوم هر چیزی است پس هیچ کدام از اشیاء ممثال با او نیستند و بنابراین فرزندی ندارد و این‌که کسی خداوند را یکی از سه تا بداند و به تظلیث معتقد باشد یا از وحدت پروردگار آگاه نیست و یا مشرک است.

۱۹- رجوع شود به معنی آیه ۱۷۱

۲۰- ایستید: خودداری کنید، باز ایستید.

۲۱- تنزیه: پاک و بی‌آلایش دانستن.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ  
 الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ  
 وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرْهُمْ  
 إِلَيْهِ جَمِيعًا

سبح از بنده خدا بودن یا و استکفان ندارد  
 و فرشتگان مقرب نیز (به بندگی او معترفند).  
 و هر کس از بندگی خدا سر بیچند  
 و دعوی برتری کند  
 زود باشد که خدا همه را  
 به سوی خود محشور سازد. (۱۷۲)

- ۷۸۵۹- نیست استنکاف و عاری بر مسیح <sup>۱۷۲</sup>  
 ۷۸۶۰- بلکه باشد مفتخر زین بندگی  
 ۷۸۶۱- نز عبودیت ملایک راست عار  
 گر خدا را بنده‌ای باشد صریح<sup>۱</sup>  
 در قیامت همچو کاندز زندگی  
 بلکه زین نسبت نمایند افتخار

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

## مناجات

- ۷۸۶۲- گر کسی را بنده خود خواند او  
 ۷۸۶۳- ای که اندر ذات خود پاینده‌ای  
 ۷۸۶۴- کز شمار بسندگان خوانیش  
 ۷۸۶۵- گر چه لالستم زبان از این سؤال  
 ۷۸۶۶- لیک تا بحر کرم در جنبش است  
 ۷۸۶۷- گر ببخشی جرم ما هم بی سبب  
 ۷۸۶۸- وصف عبودیت به عیسی و ملک  
 ۷۸۶۹- کز غلط خواندند عیسی را اله  
 ۷۸۷۰- می پرستیدند بعضی از عباد  
 ۷۸۷۱- ز آن سبب گفت او ملایک یا مسیح  
 در عبادش مفتخر گرداند او  
 از تو دارد هم تمتا بنده‌ای  
 یا که خاک پای ایشان دانیش  
 ز آن که سر تا پا گناه و انفعال<sup>۲</sup>  
 بنده را از حق امید و خواهش است  
 از کمال بخشش نبود عجب  
 هست بر زدن نصاری بی ز شک  
 بود بر خویش او به عبودیت گواه  
 هم ملایک را ز روی اعتقاد  
 بنده حق‌اند و این نبود قبیح

۷۸۷۲- ورنه، باشد بس بدیهی کافتخار	هست اندر بسندگی کردگار
۷۸۷۳- هر ملایک یا مسیحش بنده‌اند	بسر کمال بسندگی زیبنده‌اند
۷۸۷۴- و آن که دارد ننگ از عهدیش	یا نماید سرکشی از طاعتش.
۷۸۷۵- زودشان پس حشر سازد سوی خویش	جمله را بسر جزای دین و کیش



۱- [سبب نزول آیه ۱۷۲ سوره نساء این بود که ترسایان نجران گفتند: یا محمد، چرا همواره صاحب ما را عیب کنی و بد می‌گویی؟ پیامبر(ص) پرسید چه می‌گویم در او، که بداست؟ گفتند: می‌گویی او بنده خداست. رسول(ص) فرمود: وی را عیب و عار نیست که بنده خداست. در آن حال جبرئیل این آیه را آورد که عیسی(ع) ننگ و ابا ندارد که بنده خدای باشد بلکه او را افتخاری است بزرگ و نیز فرشتگان که مقررانند از کرامت خدای، از بندگی او ننگ ندارند، بلکه به آن افتخار می‌نمایند.] (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- انفعال: شرمندگی.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس آنان را که ایمان آورده و نیکو کار شده

فَيُوفِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
و به فضل خود بر آن می‌افزاید،

و آنان را که

اجر و ثواب تمام و کامل می‌دهد

أَسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمُ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا

به علمای دردناک معذب خواهند فرمود

سریچی و سرکشی کرده

يُجَادُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

ای مردم

یاور نخواهند یافت. (۱۷۳)

آنان (بر نجات خود) جز خدا هیچ کس را دوست و

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾

و نوری تابان به شما فرستادیم. (۱۷۴)

برای هدایت شما از جانب خدا برهانی (ممکن) آمد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ

به زودی آنها را

و به او متصل شدند

پس آنان که به خدا گرویدند

فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

و به راهی راست به سوی خود رهبری نماید. (۱۷۵)

به جایگاه رحمت و فضل خود در آورد

- ۷۸۷۶- آن کسان کایمان به حق آورده‌اند<sup>۱۷۳</sup> بس عملها در نکویی کرده‌اند<sup>۱</sup>
- ۷۸۷۷- پس سر ایشان را دهد اجری تمام هم فزایدشان جزا از فضل تمام
- ۷۸۷۸- و آن که استکف و استکبار کرد هستان از حق عذابی پر ز درد
- ۷۸۷۹- هم نیابند آن گروه از مغز و پوست بهر خویش از غیر حق یاری و دوست
- ۷۸۸۰- آمد از پروردگار ای مردمان<sup>۱۷۳</sup> حاجتی روشن شما را در نهبان
- ۷۸۸۱- بر شما نازل نمودیم از یقین از کمال فضل خود نوری مبین
- ۷۸۸۲- تا نماند بر شما عذری به‌جا در پسرشش ز آن دلیل و ره‌نما
- ۷۸۸۳- گفته صادق، وین نه از وی دور بود مصطفی، «پرهان» و، حیدر، «نور» بود<sup>۲</sup>
- ۷۸۸۴- گفت ز آن هر کس به نورانیتم می‌شناسد ره ببرد بر حضرتم
- ۷۸۸۵- و هر کی نشناخت آن دریای نور دیددش را بسرقی غیرت کرده کور
- ۷۸۸۶- تا که نشناسد کمش جز عارفی از رموز علم و فرفان واقفی
- ۷۸۸۷- کی کلید گنج بدهد پادشاه یا به خائن یا که بر دزدان راه؟<sup>۳</sup>
- ۷۸۸۸- گر که خجاش<sup>۴</sup> شناسد نیم دم بر سعید این جیبیر<sup>۵</sup> آید ستم
- ۷۸۸۹- درگذر زین شرح، آیت گو «صفی» گو که نور از کور مانند مخفی
- ۷۸۹۰- پس کسانی که به نورش بگردند<sup>۱۷۵</sup> چنگ بر وی بر زنند و سر شوند
- ۷۸۹۱- زودشان داخل کند در رحمتی ز آن خود، بی عثرت و بی زحمتی
- ۷۸۹۲- «فضل»، او بر بندگان تا چون کند هر زمانشان رحمتی افزون کند
- ۷۸۹۳- هم نماید راهشان بر سوی خود راست راهی تا لقای روی خود
- ۷۸۹۴- راه عشق است آن گرت میل و هواست ره‌نمای او علی مرتضی است
- ۷۸۹۵- یا علی ما هم گدای این دریم خوشه چین خرمنت از هر سریم
- ۷۸۹۶- همت از مولاست، گر خواهد فقیر دست این افتادگان را هم بگیر



۱- منظور، مؤمنان مهاجر و انصار، تابعین و سلف صالحین است و کسانی که با بیعت عام، ایمان آوردند.

۲- گفته‌اند مراد از «نور» و «برهان» ممکن است قرآن باشد. در جلد چهارم تفسیر «بیان السعادة» آمده است: [... رسالت، بیداری از غفلت و نادانی است و دلالت و راهنمایی بر کسی می‌کند که راه را نشان دهد، ولایت چیزی است که به سبب آن، راه دیده می‌شود. پس برهان، محمد(ص) است از جهت رسالت، و نور، علی(ع) است از جهت ولایت، و وقتی این معنی را به تحقیق رساندی، دیگر به آنچه که بعضی‌ها در تفسیر آیه گفته‌اند نباید اعتنا کرد، مخصوصاً بعد از تفسیری که ائمه(ع) کرده‌اند].

۳- مفهوم ابیات ۷۸۸۴ تا آخر ۷۸۸۷ ← خداوند فرمود هر که نورانیت من، یعنی قرآن، پیامبر، علی(ع) و فرزندان او را بشناسد راه به‌درگاه من خواهد برد و اگر چنین شناختی ندارد، نور عترت حضرت محبوب او را نابینا ساخته تا از این طریق، تنها آنان که به رموز علم و عرفان و شناخت واقعی دوست، دست یافته‌اند بتوانند او را بشناسند و به درگاهش ره یابند و این واضح است که همان‌گونه که هیچ‌گاه پادشاه کلید خزاین را به دست افراد خائن و دزدان نمی‌سپارد آن سلطان حقیقی یعنی حضرت حق نیز کلید دستیابی به گنج معانی و وصال را به دزدان طریق نخواهد داد.

۴- حَجَّاج: حَجَّاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان ولایت عراق و خراسان داشت و بعد از عبدالملک در زمان پسر و ولیعهد او به اقتدار بیش از پیش رسید و گفته‌اند در مدت عمر خود صدوبیست هزار نفر را کشت.

۵- سعید ابن جبیر: سعید ابن جبیر اسدی کوفی، مکنی به ابو عبدالله تابعی از موالی بنی حارث بنی اسد بود. وی که حبشی الاصل بود، علم را نزد عبدالله بن عباس و ابن عمر فرا گرفت و در علم شطرنج بی‌نظیر بود. سعید بن جبیر در سال ۹۵ هـ ق به دست حجاج بن یوسف کشته شد. مفهوم کلی بیت ۷۸۸۸ این است که افراد ناآگاه به رموز علم و عرفان اگر حتی دمی قادر به شناخت نور الهی که از طریق قرآن و پیامبر و ائمه اطهار و اولیاء ساطع می‌گردد باشند در حق آنان که به اساس رموز آگاه هستند ستم شده است.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرٌ وَأَهْلَكَ

(ای پیغمبر) از تو درباره کلاله (یعنی برادر و خواهر پداری یا پداری و مادری) فتوا خواهند بگفت: خدا چنین فتوا می‌دهد که هرگاه کسی بمیرد

لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا

در حالی که فرزند نداشته باشد و او را خواهری باشد و وی را نصف ترکه است و او نیز از خواهر ارث برد

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثَّلَاثَانِ مِمَّا تَرَكَ

اگر خواهر را فرزند نباشد و اگر میت را دو خواهر باشد آنها را دو ثلث ترکه است

وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ

و اگر میت را چندین برادر و خواهر است و اگر میت را چندین برادر و خواهر است صورت مذکور دو برابر ثلاث ارث برند

يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خدا (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خدا به همه چیز دانا است (۱۷۶)

## در بیان میراث کلاله

مرکز تحقیقات حقوقی و پژوهش‌های اسلامی

- |  |   |
|--|---|
| ۷۸۹۷- جابر انصار شد بیمار، او                        | بر عیادت شد رسول نیکخو                      |
| ۷۸۹۸- گفت جابر: ما ندارم من به عین                   | نه ولد باشد مرا نه والدین                   |
| ۷۸۹۹- لیک دارم هفت خواهر یا که بیش                   | چون کنم قسمت برایشان مال خویش؟ <sup>۱</sup> |
| ۷۹۰۰- این چنین کس را «کلاله» <sup>۲</sup> خوانده‌اند | وز پی و جهش سخن‌ها رانده‌اند                |
| ۷۹۰۱- از تو پرسم خواهم از نَصَفَتِ <sup>۳</sup> کنم  | چون بر ایشان مال خود قسمت کنم؟              |
| ۷۹۰۲- آمد آیت کز تو استفتا <sup>۴</sup> کنند         | از کلاله تا که آن اجرا کنند                 |
| ۷۹۰۳- گو به ایشان می‌دهد فتوی خدا                    | قسمت میراث را بر مدعا                       |
| ۷۹۰۴- گر یکی مردی بمیرد بی‌ولد                       | خواهری وز والدین او را بُود                 |
| ۷۹۰۵- یا که تنها باشد آن «أخت» <sup>۵</sup> از پدر   | پس ز «نصف» مال باشد بهره‌ور                 |
| ۷۹۰۶- هم‌چنین بر عکس گر نبود «ولد»،                  | مالی خواهر بر برادر می‌رسد                  |
| ۷۹۰۷- خواهرانش ور دو می‌باشند مرد                    | پس دو ثلث از بهر ایشان فرض کرد              |
| ۷۹۰۸- ور کلالات‌اند افزون تر به عین                  | هم رجال و هم «نساء» از والدین               |



- ۷۹۰۹- یا که تنها از پدر نزد فِطْن ۶  
 ۷۹۱۰- مرد را قسمت دو شد زن را یکی  
 ۷۹۱۱- می‌نماید حق بیان اندر کتاب  
 ۷۹۱۲- گم نگردد تازه، این روشن ره است  
 ۷۹۱۳- اول این سوره گفت او بهر حد  
 ۷۹۱۴- ارث ازواج و دگر زوجات را  
 ۷۹۱۵- که بوند از جانب مادر همه  
 ۷۹۱۶- حکم اخوات است و اخوان کأقرب‌اند  
 ۷۹۱۷- یا برادر خواهری بی اُشْتَلُم ۸  
 ۷۹۱۸- نیست در ارث از برادر، خواهرش  
 ۷۹۱۹- و نه تا باشد کسی کو اقرب است  
 ۷۹۲۰- زین سبب حق گفت هست اولی به‌فر  
 ۷۹۲۱- در کتاب فقه شرح مویه‌مو  
 ۷۹۲۲- بار الهی چون تویی دانا به‌خیر  
 ۷۹۲۳- عمر و توفیق از تو خواهم در کلام  
 ۷۹۲۴- چون تو آگاهی تمام از کار من  
 ۷۹۲۵- گر دهی توفیق و عمرم در طلب  
 ۷۹۲۶- عمر و توفیق و مجال و علم و هوش  
 ۷۹۲۷- بر رضایت تا بدون بدعتی  
 بهره‌مرد است مانند دو زن  
 این یسقین است از نباشی در شکی  
 بر شما حکم مواریث از صواب  
 بر شما هم حق ز هر چیز آگه است  
 حکم ارث والد و، ارث و لَسَد  
 باز ارث اِخْوَت ۷ و اِخْوَات را  
 و انسدرا این آیت به خیر خاتمه،  
 و آن برادر خواهد از اُم و ز آب‌اند  
 کسر پدر باشند تنهانی ز اُم  
 کسر پدر باشند و هم از مادرش  
 کی بزد ارث اَبْعَدَان ۹ کز مطلب است  
 بعضی از ارحام از بعض دگر  
 ثبت و ضبط است از که خواهی، رو بجو  
 کن ز فضل عاقبت ما را به‌خیر  
 تا کنم تفسیر قرآن را تمام  
 وز ضمیر و نیّت و گفتار من  
 بهر نظم مثنوی نبود عجب  
 کن عطا وین بحر را آور به‌جوش  
 یابم اندر نظم قرآن فرصتی



۱- | جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که مریض شدم، در حالی که نه یا هفت خواهر داشتم، پیامبر(ص) بر من وارد شد و به صورتم دمید و من هشیار شدم و گفتم: یا رسول الله؛ برای خواهرانم دو ثلث وصیت کنم؟ فرمود: نیکی کن. گفتم: نصف؟ گفت: نیکویی کن. آن‌گاه

بیرون رفت و مرا به حال خود گذاشت و باز برگشت و فرمود: ای جابر! من نمی‌بینم که تواز این مرض بمیری و خدا دربارهٔ سهم خواهرانت آیه نازل کرده و برای آنان دو ثلث قرار داده است. (از جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- کَلَالَه: اگر مردی بمیرد و از او فرزند نماند و پدر او هم در قید حیات نباشد، برادر و خواهر پدری یا پدری و مادری او، کلاله نامیده می‌شوند.

۳- نَصْفَت: رعایت عدل و انصاف.

۴- اِسْتِفْتَاء: طلب فتوی نمودن.

۵- اُخْت: خواهر.

۶- فِطْن: (جمع فِطْنَت)؛ هوشیاری، دانایی، دریافتن.

۷- اِخْوَت: (اِخْوَة)؛ برادر (جمع آن اِخْوَات است).

۸- اَشْتَلَم: ستم، پرخاش، هیاهو.

۹- اَبْعَد: دورتر، قوم و خویش دورتر. فردی که نسبت خانوادگی او دورتر است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

می‌نیابد قلبِ مَیْتَه از هوی	تذکیمت جز بر ولای مرثی
کن حلال این مَیْتَه را اندر زَمَن	تازگی جنبد هنوزت در بدن
چون مُذْکَیْ شد شود قوتِ بشر	مَیْتَه نبود جز خوراکِ جانور
وصفِ حیوانی به وصفِ لمریزل	رفته رفته تا شود بهکجا بَدَل
از ولایت گفت و سِرِّ ما خلق	بس اگر در ضمن ذکر مَیْتَه حق
تا حلال آید پدیدار از حرام...	بس بهجا بود اندر این حال و مقام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ مائده ﴾

- سورهٔ مائده ۱۲۰ آیه، ۲۸۰۴ کلمه و ۱۱۷۲۳ حرف دارد.
- تمامی آیات در مدینه نازل شده، به جز آیهٔ «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (آیه ۳) که در حَجَّةُ الْوِدَاع، هنگامی که رسول (ص) در عرفات بود بر ناقةٔ عضبا، فرود آمد و پیامبر در خطبهٔ حَجَّةُ الْوِدَاع فرمود که: «این سوره (مائده) در آخر عهد ما فرو آمد، حلال آن حلال دارید و حرام آن حرام، و فریضه‌های آن بشناسید.
- هیجده فریضه در این سوره هست که در سوره‌های دیگر نیست: تحريم الميئة و الدَّم و لَحْم الخنزير و ما اهل لغير الله به و الْمُنْحَنَقَةَ و الموقوذة و المتردية و النطيحة و ما اكل السبع و، ذبح على النصب و الإستقسام بالازلام و تحليل طعام الذين اوتوا الكتاب و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب و الجوارح مكلبين و تمام الطهور و اذأقمتُم الى الصلوة فَاغْسِلُوا و اوجوهكم، و السارق و السارقة فاقطعوا، ما حبل الله من بحيرة و لاسائبة و لا وصيلة و لاحام. (از جلد دوم كشف الاسرار و عدة الابرار).
- روایت ابی کعب است از رسول الله (ص) که: هر که سورهٔ مائده را بخواند، به عدد هر جهود و ترسایی که در دنیا است، برای او ده نیکی بنویسند و ده بدی از دیوان وی برگیرند، و ده درجه در بهشت، او را بیفزایند.

۹ آیه منسوخ در این سوره وجود دارد و در ۱۶ جا «یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» آمده است و روایت است از جعفر بن محمد (ع) که در «یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» چهار خصلت است که ربِّ العالمین امت را بدان گرامی کرده و ایشان را بدان نواخته: یکی آنکه «ندا» ست (یا)؛ دیگر، «کنایت» (ها)؛ سوم «اشارت» (الَّذِیْنَ) و چهارم «شهادت» است (آمَنُوا). ندا، «کرامت» است، کنایت از «رحمت» اشارت به محبت و شهادت به «معرفت». در کتم عدم بودند که ایشان را ندا گرامی کرد، (ناداهُمْ قَبْلَ اَنْ اَبْدَاهُمْ وَ سَمَاهُمْ قَبْلَ اَنْ رَاَهُمْ) در دایره وجود نیامده بودند که ایشان را به نام نیکو خواند (سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ قَبْلِ)؛ عیب می‌دید و با عیب می‌پسندید. جرم می‌دید و با جرم می‌خرید. پاکان عالم علوی را می‌دید و آلودگان عالم سفلی را می‌گزید که: «أَنِّیْنَ الْمُذْنِبِیْنَ أَحِبُّ اِلٰی مِنْ زَجَلِ الْمُسْبِحِیْنَ». و از ابن عباس روایت شده که گفت: هیچ‌گاه آیه «یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» نازل نشد، مگر آنکه علی (ع) شریف و امیر آن است. خدا اصحاب محمد (ص) را بیش از یک جا عقاب کرده ولی از علی (ع) جز به نیکی یاد نکرده است. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۰ سوره مائده، مشتمل بر بسیاری از احکام حدود و قصاص است و به بسیاری از مظالم و پیمان شکنی‌های بنی اسرائیل اشاره می‌کند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۱ مائده آخرین سوره مفصلی است که در اواخر دوران زندگی بر پیامبر (ص) نازل شده و در روایات شیعه و سنی وارد است: این سوره ناسخ است و منسوخ نیست و این، مناسب با آن است که خداوند با تأکید راجع به حفظ و پایداری در پیمان‌هایی که از بندگان خود گرفته سفارش کند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۲ سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل شده است.

۱۳ گفته‌اند هر که در پنج‌شنبه سوره مائده را تلاوت کند، هرگز ایمانش به ظلم و شرکی آلوده نمی‌شود.

۱۴ در جلد چهارم ترجمه تفسیر «بیان السعادة» آمده است: [... بدان که این سوره و سوره نساء در باره خلافت علی (ع) نازل شده است و ترغیب به خلافت علی (ع) و تهدید به مخالفت آن است، پس هر چه که در آن دو سوره، از امر و نهی و حلال و حرام و اجر و

عقاب و داستان و حکایت، عموم و خصوص، مطلق و مقید ذکر شده است، مقصود از همهٔ این‌ها اشاره به ولایت است، خواه بگوییم که ذکر علی(ع) به صورت تصریح بوده و آن را حذف کرده‌اند، یا به صورت پوشیده و پنهان بوده است که آن را نفهمیده‌اند. و در اخبار ما تصریحاتی است به این که نام علی(ع) در بسیاری از مواضع صریحاً ذکر شده بود و آن را حذف کرده‌اند. و در همین کتاب به نقل از تفسیر صافی جلد دوم آمده است: [... از امیرالمؤمنین(ع) است که فرمود: بعضی از آیات قرآن، بعضی دیگر را نسخ می‌کند و از امر رسول خدا باید آخرین امر آن حضرت را اخذ کرد و آخرین چیزی که بر او نازل شد سورهٔ مائده بود، پس ماقبلش را نسخ کرد، و آن را چیزی نسخ نکرد. و مائده بر پیامبر نازل شد در حالی که او سوار بر قاطر پیشانی سفید بود، و وحی بر او سنگینی کرد تا اینکه ایستاد و شکمش به طرف پایین فرود آمد تا اینکه دیدم نافش نزدیک زمین گردید، و به رسول خدا(ص) حالت اغماء دست داد تا اینکه دستش را بر بند شمشیر شیبۀ بن وهب نهاد، سپس این حالت از رسول خدا(ص) بر طرف شد، پس سورهٔ مائده را بر خواند، و رسول خدا به آن خدا عمل کرد و به آن عمل کردیم. و از امام صادق(ع) است که سورهٔ مائده، همه‌اش کامل نازل شد و با آن، هفتاد هزار ملائکه نازل شد.]

• غرض کلی در این سوره، آن است که مردم را به وفای به عهد و نگه داشتن انواع پیمان‌های درست دعوت کند و آنان را کاملاً از شکستن پیمان و بی‌اعتنایی به آن بترساند.

• اسامی دیگر سوره: عقود، منقذه.



﴿ شمارهٔ سوره: ۵ تعداد آیات: ۱۲۰ ﴾

﴿ شمارهٔ ابیات: از ۷۹۲۸ تا آخر ۹۳۹۶ تعداد ابیات: ۱۴۶۹ ﴾

سُورَةُ الْمَائِدَةِ  
 ترتیبها ۵ آیاتها ۱۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةٌ

ای اهل ایمان، (هر عهد که با خدا و خلق بستید) به عهد و پیمان خود وفا کنید (و بدانید) بهائم بسته زبان برای شما حلال گردید

الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مَحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حَرَمٌ إِنْ لَلَّهِ

جز آنچه (بعدها) برایتان تلاوت خواهد شد. و جز آن صیدی که بر شما در حال احرام حلال نیست. همانا خدا

يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

به هر چه خواهد حکم کند. (۱)

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

- |  |  |
|--|--|
| ابتدا کرد او به نام رحمتش                    | ۷۹۲۸- از بی تأکید عهد طاعتش                      |
| مسئومان را خواننده بر عهد قدیم               | ۷۹۲۹- بعد «بسم الله الرحمن الرحيم»               |
| شرط ایمان، پاس عهد است و عقود <sup>۲</sup>   | ۷۹۳۰- گفت «أوفوا بالعقود» اعنی عهود <sup>۱</sup> |
| بسا عقود دیگر از راه صلاح                    | ۷۹۳۱- عقد بیع و عقد شرکت یا نکاح                 |
| چار پایانی که نَسْبُودُشان زبان <sup>۳</sup> | ۷۹۳۲- بر شما گشته حلال از هر نشان                |
| حرمت آن در کتاب رهسما                        | ۷۹۳۳- غیر از آنچه خوانده گردد بر شما             |
| گاه احرام از جهات محتمل                      | ۷۹۳۴- غیر از آن کآیید بر صید مُجَل               |
| بر شما صید و حوش آمد حرام                    | ۷۹۳۵- یعنی اندر حال احرام از مقام                |
| هر بهیمه زنده‌ای بی قیل و قال                | ۷۹۳۶- حاصل آنکه بر شما باشد حلال                 |
| کآن بود بی شک حرام از اصل و فرع              | ۷۹۳۷- غیر از آنچه گشته مُستثنی به شرع            |

۷۹۳۸- وَر شَمَا بَاشِید مُحَرَّم بَی کَلَام  
بِر شَمَا صَید وَّحَوْشِ اَمَد حَرَام  
۷۹۳۹- مَی نَمَاید حَکَم، حَق، بِر «مَایُرِید»<sup>۴</sup>  
بِیعنی از رَوی مَشِیَّتِ بِر غَیبِید



- ۱- عهودی که مؤمنان با خدا می‌کنند، نذر، توبه، سوگند و امثال آن است.
- ۲- عقود: عهدی که افراد با خلق می‌کنند نظیر وعده‌ها و شرط‌ها در مبیعات و معاملات و مناکحات. همچنین، عقود را همان عهود دانسته‌اند و بر همهٔ پیمانهای دینی که خدا از بندگانش گرفته منطبق است، اعم از این که ارکان و اجزاء دین باشد، مثل توحید و سایر معارف اصلی و اعمال عبادی و یا عقود معاملات و به‌طور کلی هر چیزی که عقد بر آن صادق است. (با برداشت از جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان). خداوند می‌فرماید: بِنْدَةُ مَنْ! برابر تو دو پیمان است، یکی اجابت ربوبیت ما، دیگر، تحمل امانت ما. در اجابت ربوبیت مخالفت مکن و در تحمل امانت، خیانت مکن. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).  
در جلد چهارم ترجمهٔ تفسیر «تفسیر بیان السعادة» آمده است: [... مقصود از آیه، امر به وفای به پیمان‌های ولایت است بر حسب منطوق ...].
- ۳- الانعام (چارپایان) که در آیهٔ اول سورهٔ مائده به آنها اشاره شده، و عبارتند از شتر، گاو، گوسفند، (یامیش) و بز که نر و ماده آن‌ها هشت تا می‌شود و منظور از بَهِيمَةُ الانعام (بهائم بسته زبان)؛ همان ازواج ثمانیه (جفت‌های هشت گانه) است که در سورهٔ انعام به آن اشاره شده است. گفته‌اند «بَهِيمَةُ الانعام» بچه است در شکم مادر (چهار پایان در حالت جنینی)؛ چون مادر را بکشند و بچه را در شکم مرده یابند، آن حلال است. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار با کمی تغییر و اضافات).
- ۴- مَایُرِید: آنچه اراده کند (رجوع شود به معنی آیهٔ ۱).
- ۵- غَیبِید: (جمع عبد)؛ بندگان.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ

ای اهل ایمان، حرمت شعائر خدا (مناسک حج) و

وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ

ماه‌های حرام را نگاه دارید و متعرض هدئی و قلائد (تربیان-حاجیان چه علامتدار و چه بدون علامت) حج نشوید و متعرض زائران خانه

الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَيَرْضَوْنَ ءَانَا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا

محترم کعبه را که در طلب فضل خدا و بخشودی او آمده‌اند حلال بشمارید، و چون از احرام بیرون شدید (می‌توانید) صید کنید.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ ءَانَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ

و عداوت گروهی که از مسجد الحرام منعان کردند

الْحَرَامِ ءَانَ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا

شما را بر ظلم و بر عدالتی و اداری نکنند، و باید با یکدیگر در نیکی‌کاری و تقوا کمک کنید نه

عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ءَانَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

بر گناه و مشقاری، و از خدا بترسید که عقاب خدا سخت است. (۳)



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

۷۹۴- مر مناسک را شکستن در جدال  
بود و آمد در مدینه بی ادب<sup>۱</sup>  
کرد غارت هر چه دید از شیخ و شاب  
سوی مکه بهر عمره بعد از آن  
بر کرایت داده آنسدر جستجو  
آمد این آیت که این نبود پسند  
داشت بساید حرمت حج را نگاه  
قتل نبود سهل در شهر حرام<sup>۲</sup>  
سوی کعبه همچو گاو و گوسفند  
وَالْقَلَائِدَ لَا تَسْجَلُوا بِالْأَدْيِ<sup>۵</sup>  
بردن قلاده‌شان نبود پسند

۷۹۴- ای گروه مؤمنان نبود حلال  
۷۹۴۱- حطم این هندی ز اشرار عرب  
۷۹۴۲- از دواب و از غنایم در ایاب  
۷۹۴۳- از مدینه چون شدند اسلامیان  
۷۹۴۴- اشتران خویش را دیدند کو  
۷۹۴۵- خواستند او را بگیرند و کُشند  
۷۹۴۶- در حرم این فعل قبیح است و گناه  
۷۹۴۷- بس بزرگ است این «شعائر»<sup>۲</sup> بر آنام<sup>۳</sup>  
۷۹۴۸- هم نه آن چیزی که اهدا کرده‌اند  
۷۹۴۹- یعنی آن لَا تَسْجَلُوا مِّنْ هَدْيِ  
۷۹۵۰- یعنی از آنها که قربانی کنند

- ۷۹۵۱- یا قلاده است آن علامت‌های حج  
 ۷۹۵۲- و آن بُد از چوب درختی که به حلق<sup>۷</sup>  
 ۷۹۵۳- وقت رفتن سوی حج بود این نشان  
 ۷۹۵۴- تا بدانند او ز حج آید کنون  
 ۷۹۵۵- هم گذارید ایمن از رنج و ستم  
 ۷۹۵۶- ز آن‌که از پرودگار این قاصدان  
 ۷۹۵۷- مؤمنان خواهند ز آن اجر و ثواب  
 ۷۹۵۸- پس نشاید آنکه نا ایمن شوند  
 ۷۹۵۹- هر کسی جوید زحق چیزی زیاد  
 ۷۹۶۰- چون برون آید ز احرام تمام  
 ۷۹۶۱- بازتان باید ندارد بغضشان  
 ۷۹۶۲- نازل این آیت به فتح مکه بود  
 ۷۹۶۳- مؤمنی کشتند در ارض شریف  
 ۷۹۶۴- چون بگفتند این حکایت با رسول  
 ۷۹۶۵- گفت لعن حق بود بر قائلش  
 ۷۹۶۶- پس برون از دل کنید این کینه را  
 ۷۹۶۷- بهر آنکه منع کردند از طواف  
 ۷۹۶۸- بازتان ماندند از بیت‌الحرام  
 ۷۹۶۹- تا کنید از کینه دیرینه هم  
 ۷۹۷۰- پس کنید از یکدیگر یاری به بر<sup>۱۲</sup>  
 ۷۹۷۱- بر بدی یاری نباید تا کنید  
 ۷۹۷۲- هم بترسید از خدا در هر مقام
- که به گردن می‌نهادند از نَهَج<sup>۶</sup>  
 حاج بستندی به دفع شرّ خلق  
 بُسد عسلا مت در ایاب از مویشان  
 وز تعرّض‌ها بود جانش مصون  
 قاصدان<sup>۸</sup> این حریم محترم  
 زمین حرم جویند افزونی عیان  
 کافران نفع از تجارت و اکتساب  
 گر چه کافر یا که اهریمن بُوند  
 با رضای او ز حسن اعتقاد  
 پس کنید از صید خواهید از مقام  
 حمل «شنان» کی کُند جز بد نشان؟<sup>۹</sup>  
 پیشان با مگیان بغضی فرود  
 ز آن‌که او بُد با ابوسفیان، حلیف<sup>۱۰</sup>  
 ز آن عمل شد سخت غمگین و ملول  
 کاوست کین جاهلیت در دلش  
 هم چنین صافی ز زنگ آینه را  
 در حُدیبه<sup>۱۱</sup> شما را بی خلاف  
 بگذرید از حد کنون در انتقام  
 قصد مال قاصدان اندر حرم  
 هم به تقوی<sup>۱۳</sup> و به عفو از جهر<sup>۱۴</sup> و بر  
 هم نه بر عُدوان<sup>۱۵</sup> و اسَم<sup>۱۶</sup> دم زنید  
 کاوست بر ظالم «شدید» الانتقام



۱- |سبب نزول آیه ۲ سوره مائده این بود که مردی بنام «حطیم» (شریح بن ضبیعة بن هتدین شرحیل البکری) نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ما را به چه می‌خوانی یا محمد؟ پیامبر فرمود: «به شهادت لاله الاله و اقامة نماز و دادن زکوة». او جواب داد: این نیک است اما من تا در قبيلة خود از امیران و سروران قبيله اجازه نگیرم، عقدي نمی‌بندم. اگر آنها با شنیدن آنچه تو گفتی مسلمان شوند، من با ایشانم و همه را پیش تو می‌آورم. این گفت و بیرون رفت. و رسول خدا(ص)؛ پیش از آن به یاران گفته بود که مردی از ربیعة به شما وارد می‌شود که به زبان شیطان سخن می‌راند. و آن زمان که از نزد پیامبر خارج شد، حضرت فرمود: این مرد که درآمد مسلمان نیست، به رویی کافرانه درآمد و به پای غادرانه (خائنانه) بیرون شد. حطیم در راه به چرندگان مدینه رسید و همه را گرفت و با خود به یمامه راند. مسلمانان به دنبال او رفتند تا آن چرندگان و حطیم را بگیرند اما موفق نشدند. در سال بعد چون پیامبر و مسلمانان به قصد عمره بیرون آمدند، آواز تلبیه حطیم را شنیدند که از یمامه می‌آمد و تجارتي عظیم با او بود و آن چرندگان را که برده بود هدی خانه کعبه ساخته و قلاند در گردنشان افکنده بود. مسلمانان خواستند به او حمله کنند اما پیامبر اجازه نداد و فرمود او قلاده در گردن هدی افکنده به جهت امن خود و یاران گفتند این چیزی است که ما به عادت در روزگار جاهلیت می‌کردیم و پیامبر اجازه حمله نداد. آیه ۲ سوره مائده نازل گردید. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- شعائر: (جمع شعیره)؛ علامت‌ها. مراد از آن اعلام و مناسک حج است.

۳- اَنام: آفریدگان.

۴- شهر حرام: ماه حرام. ماه‌های حرام یعنی «محرم»، «رجب»، «ذی‌القعدة» و «ذی‌الحجة» که خداوند جنگ را در این چهار ماه حرام فرموده است.

۵- مفهوم ابیات ۷۹۴۸ و ۷۹۴۹ چون کافران در ماه حرام تغییر و تبدیل می‌کردند و عرب آن را می‌پذیرفتند، خداوند آنها را از تعرض به هدی (شتر و گاو و گوسفندی که حاجیان برای قربانی می‌بردند) و «قلاند» (آن هدایا که قلاده در گردن آن می‌افکندند تا کسی متعرض آن نشود و هر که قصد بیت‌الله الحرام داشت شاخی از درختان یاپوست آن و یا موی

گوسفند یا پشم شتر را برگردن قربانی خود می‌انداخت تا حیوان از تعرض در امان باشد) باز می‌دارد و می‌فرماید که قتل و قتال و جنگ انسان‌ها و نیز تعرض و کشتن حیواناتی نظیر گاو و گوسفند و شتر که حاجیان برای قربانی می‌برند و قلائد در ماه‌های حرام شعائر خدا (مناسک حج) را حلال نکنید.

۶- از نُهج: از روی رسم، در تداول.

۷- خلق: منظور، دور گردن است.

۸- قاصدان: همان است که در آیه سوره مائده «أَمِين» نامیده شده که جمع آم است که اسم فاعل است از آم به معنی قصد (قصدکرد) و مراد از آن کسانی است که قصد زیارت بیت‌الله الحرام را دارند. در عرب، چون ماه حرام وجود نداشت، پیوسته می‌جنگیدند و از یکدیگر در امان نبودند، مگر کسی که هدی سوی کعبه می‌راند و به آن قلائد می‌بست تا به وسیله آن در امان می‌بود. با آمدن اسلام، روزگاری مسلمانان را همان می‌فرمودند به مصلحت مؤمنان اما با آمدن این آیه که: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِي هُوَ مِنَ الْغَيْبِ» و این آیه که: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»، این کار منسوخ گشت. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۹- مفهوم بیت ۷۹۶۱ ← دشمنی قوم و اینکه بعضی از اهل مکه به سبب آنکه شما را در سال حدیبیه و یا فتح مکه، از مسجدحرام باز داشتند به دل دارید شما را و ادا نکند که بعد از اینکه بر ایشان غلبه یافتید نسبت به آنها تجاوز کنید و از اندازه درگذرانید و بر حجاج یمامه افزونی جویید و آنچه را حرام است حلال نمائید زیرا حمل (حمله) (بار کردن، حمل کردن، تحمیل نمودن، همگی مترادف هستند با جرمة، بجرمة) شَنْئَان (دشمنی و بغض) (حمل شَنْئَان: تحمیل نمودن بغض و دشمنی) از کسی به جز فرد بد ذات و بددل صورت نمی‌پذیرد. (با برداشت از جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۰- خَلِيف: هم پیمان، هم سوگند.

۱۱- حُدَيْبِيَّة: محلی در دو فرسنگی مکه که نام چاهی یا درختی خمیده است که در آنجا بود.

۱۲- بَرّ: نیکوکاری. در اینجا به معنی اسلام هم گفته شده است و نیز هر معروفی که خداوند بر

بنده واجب کرده است.

۱۳- تقوی: مراقبت امر و نهی الهی و رعایت حد و اندازه‌های شریعت.

۱۴- جَهر: آشکار.

۱۵- عُدوان: ستم، دشمنی، افزون‌طلبی. در اینجا به معنی کفر هم گفته شده است.

۱۶- اِسْتَم: ستم.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ

برای شما مؤمنان گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحی که به نام غیر خدا کشتند

بِهَا وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ

و همچنین هر حیوانی که به خفه کردن یا به چوب زدن یا از بلندی افکندن یا به شاخ زدن به هم بپیوندد و نیم نخورده

السَّبْعُ الْأَمَّا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا

دوستان جان جز آن را که قیلا تلک کرده باشید حرام است و نیز آن را که برای بتان می‌کشند و آن را که به تیرها

بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقِ الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ

فست می‌کنند که این کار فسق است امروز کافران از این که به دین شما دستبرد زند و اختلالی رسانند قطع بریدند

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ

پس شما از آنها بی‌تاک نگشته و از من بترسید. امروز (به عقیده امامیه) بر شما اهل سنت روز قدر نعم و خلقت علی (ع) است (دین شما را به

عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي

حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم پس هر گاه کسی در ایام اضطرری

مُخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و سختی از روی اضطرار نه به قصد گناه از آنچه حرام شده مرتکب شود

عطا بخشنده و مهربان است (۳)

- ۷۹۷۳- مَيْتَةٌ<sup>۱</sup> و دَمٌ<sup>۲</sup> بر شما آمد حرام  
 ۷۹۷۴- و آنچه ذبح او کنند از ناروا  
 ۷۹۷۵- و آن ذبیحة<sup>۶</sup> کافران است از فِرَقِ  
 ۷۹۷۶- مُنْخَنِقٍ<sup>۷</sup> یا گر که حیوانی است او  
 ۷۹۷۷- مرده باشد یا به ضرب چوب و سنگ  
 «لَحْمٌ» و شَحْمٌ<sup>۴</sup> خوک و اجزایش تمام  
 هم چنین آواز بر روی جز خدا  
 که کُشند آن را به اسم غیر حق  
 یعنی از اِشْشُرده باشندش گلو  
 از بلندی یا در افتد بی‌درنگ

کشته باشد مَر و را با ضربِ شاخ  
 پس حرام است از خورد زآن بنده‌ای  
 مانده باشد در تن او را باز، جان  
 کاوست قطع چار عضو از یک جهت  
 تا که عامل باشد این معلوم او  
 ذکر هر یک از چه آمد در کلام؟  
 خواندی آن کو خود بمیرد بی تعب<sup>۱۰</sup>  
 اَکَلِ آن جایز شمردی بی زرنج  
 خوردنش بر خویش جایز داشتند  
 مسیته است و اَکَلشان باشد حرام  
 در ره بُت‌ها کنند از ننگ‌ها  
 سیصد و شصت از حَجَرِ جُهَالِ دُبِ<sup>۱۱</sup>  
 از پی تعظیم و طاعت نصب و ضبط  
 وضع می‌کردند هر جا در مقام  
 ریختندی بِسْمِ تَعْعِظِمْ صَمِّ<sup>۱۲</sup>  
 و آن چه ز اَزلام<sup>۱۴</sup> است قسمت هم‌چنین  
 منقسم گردد مُحْرَمِ گشت و عار  
 گر همی خواهی تو از تاریخ جو  
 وز طریق عقل رو گردانی است

۷۹۷۸- یا که حیوانِ دگر، صاحبِ طَبَاخِ<sup>۸</sup>  
 ۷۹۷۹- یا که چیزی خورده زآن درنده‌ای  
 ۷۹۸۰- ور ز اقسامی که آمد در بیان  
 ۷۹۸۱- جایز آمد اَکَلِ او با تذکیت<sup>۹</sup>  
 ۷۹۸۲- قطع رگ‌ها یعنی از حلقوم او  
 ۷۹۸۳- گوید از کس میته‌اند آنها تمام  
 ۷۹۸۴- مَیْتَه را در جاهلیت چون عرب  
 ۷۹۸۵- ما بتی را جمله زین اقسام پنج  
 ۷۹۸۶- مَیْتَه آن‌ها را نمی‌پنداشتند  
 ۷۹۸۷- زآن سبب فرماید اینها با التمام  
 ۷۹۸۸- دیگر آنچه نُصَب اندر سنگ‌ها  
 ۷۹۸۹- مفردِ انصاب باشد یا نُصَب  
 ۷۹۹۰- دور کعبه کرده بودند آن به ضبط  
 ۷۹۹۱- لحمِ قربانی بر آنها ز احترام  
 ۷۹۹۲- خونِ قربانی به دیوار حرم  
 ۷۹۹۳- شد حرام و رِجَسِ<sup>۱۳</sup> آن بر مسلمین  
 ۷۹۹۴- یعنی آنچ از تیر بی پر در قمار  
 ۷۹۹۵- شرح «بِاَزلام»، «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا»  
 ۷۹۹۶- این شما را فسق و نافرمانی است



۱- مَیْتَه: مُردار.

۲- دَم: خون.

۳- لَحْم: گوشت.

۴- شَحْم: پیه، چربی.



۵- و نیز آنچه که در کشتن آن، معبودی جز از الله را نام ببرید.

۶- ذبیحه: ذبح شده، قربانی شده.

۷- مُنْخَبِق: حیوانی که به وسیله خفه شدن بمیرد، اعم از این که از روی اتفاق باشد یا تصادف یا کسی از روی اختیار این کار را کرده باشد و اعم از این که با بستن ریسمانی به دور گردن و فشردن آن باشد یا سرش را بین دو چوب داخل کنند (که این طریقه و امثال آن در جاهلیت رواج داشت). [«مُنْخَبِقَه» را اشارت بر کسی دانسته‌اند که خود را در بند آرزوها کند و سلاسل حرص بر دست و پای خویش نهد، و رسن طمع در گردن خود افکند تا کشته حرص و شهوت شود. حرام است بر سالکان و مریدان راه چنین کسی را رفتن و متابعت او نمودن.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

۸- صاحب طبایخ: صاحب قوت و قدرت، قدرتمند.

۹- تذکیت: بریدن گلو و چهار رگ حیوان حلال گوشت، ذبح کردن. کیفیت این ذکوة آن است که روی ذبیحه به طرف قبله باشد طوری که حلقش به طرف قبله باشد و صورت ذبح کننده نیز بطرف قبله باشد و آن گاه حلقوم، مری و رگ‌های گردن حیوان را می‌برند.

۱۰- نَعَب: رنج، سختی.

۱۱- ذَب: خودرأی، خشن، متکبر.

۱۲- مفهوم ابیات ۷۹۸۸ تا آخر ۷۹۹۲ از موارد دیگری که حرام شد «نُصَب» بود (که جمع آن اَنْصَاب یا نُصُب است) و آن بود که اعراب جاهلیت سیصد و شصت سنگ را در اطراف خانه کعبه قرار داده بودند و وقتی برای بُت‌ها قربانی می‌کردند خون آن قربانی را بر آن سنگ‌ها می‌ریختند و به احترام بُت‌ها، گوشت قربانی را بر سنگ می‌نهادند تا از این جهت به بُت‌ها تَقَرُّب یابند و سپس گوشت‌ها را می‌خوردند و به فقرا می‌دادند.

۱۳- رَجَس: پلید، ناپاک.

۱۴- اَزْلام: تیرهای چوبی که در جاهلیت ساخته بودند و در بیت الاصنام می‌گذاشتند و روی بعضی از آنها مواردی را نوشته بودند از قبیل: «امرئی ربی»، «یسلم»، «یرجع و یغنم» و بر روی بعضی دیگر نوشته بودند: «نھانی ربی»، «لایسلم»، «لایرجع و لایغنم» و در موقعی که

قصد سفر یا کاری داشتند یکی از آنها را خارج می‌کردند و به‌عنوان «فال» از آن استفاده می‌کردند.

۱۵- اشاره به «استقسام‌الازلام» یعنی آن نصیب و قسمتی را که الله کرده در غیب و شرّ فرد از این طریق دریابند. و نیز این بود که جانوری را می‌کشتند در میان قومی، به جهت قمار و نام افراد شرکت کننده در قمار را روی تیرهای چوبی (ازلام) می‌نوشتند و آن تیرها را می‌چرخاندند و نام هر که در می‌آمد قسمت‌هایی از جانور را به او می‌دادند.



۷۹۹۷- از شما امروز کفار غنید	جمله گشتند از ره دین ناامید
۷۹۹۸- زآن‌که زین همه افعالشان	گشت باطل، شد به‌باد آمالشان
۷۹۹۹- پس شما ز ایشان نترسید از فتن	مسی‌بترسید از خدای ذوالقنن
۸۰۰۰- تا قیامت مشرکان را زین سپس	بر شما نبود به‌کاری دسترس <sup>۱</sup>
۸۰۰۱- «دینکم» «الیسوم اَکملت لکم» <sup>۲</sup>	خِصم گو مائد به‌درد و اُسُلم <sup>۳</sup>
۸۰۰۲- نعمت خود بر شما کردم تمام	راضی‌ام بر دین اسلام از انام <sup>۴</sup>
۸۰۰۳- بر خلیق کردم این دین اختیار	تا قیامت ثابت است و بر قرار
۸۰۰۴- این به‌زعم شیعه بر نصب <sup>۵</sup> آیت است	میر علی را بر ولایت حجّت است
۸۰۰۵- بر پیمبر گشت امر از رَبِّ دین	تا که فرماید علی را جانشین
۸۰۰۶- در غدیر خم رسول باشکوه	دست او بگرفت در پیش گروه
۸۰۰۷- گفت هر داند به‌خویش اولی مرا	در دو دنیا مالک و مولا مرا،
۸۰۰۸- هم‌چنین باشد علی مولای او	والی امروز وُ، فَم فسردای او
۸۰۰۹- حق بود یارش که او را یار گشت	و آن که خوارش کرد، از حق خوار گشت
۸۰۱۰- یار او یار من و یار حق است	یاری‌اش کار من و کار حق است
۸۰۱۱- او ولیّ حق بُود بر خاص و عام	نعمت حق بر شما ز او شد تمام
۸۰۱۲- دین اسلام از علی کامل شود	بسی‌ولایش کیش و دین باطل بُود
۸۰۱۳- شاد باشید ای گروه مؤمنان	دینتان امروز کامل گشت از آن

- ۸۰۱۴- این ولایت اصل دین و نعمت است
- ۸۰۱۵- عامه گسر گویند اندر این مقام
- ۸۰۱۶- بود گفتار از ذبیحهٔ مشرکان
- ۸۰۱۷- گفته حق ز امروز، اینها شد حرام
- ۸۰۱۸- جایِ تعین ولی‌الله نبود،
- ۸۰۱۹- چون در این حج احمد پاکیزه کیش
- ۸۰۲۰- مشرکان گشتند خرم زین خبر
- ۸۰۲۱- هر کسی بر دین سابق زین وقوع
- ۸۰۲۲- داد جبریل این خبر را بر رسول
- ۸۰۲۳- گفت جبریل این تو را آزادی است
- ۸۰۲۴- کن علی را نصب اندر جای خویش
- ۸۰۲۵- شاد زی گو مؤمنان شادی کنند<sup>۷</sup>
- ۸۰۲۶- نبوت خوشوقتی و مشتاقی است
- ۸۰۲۷- دشمنانت باش تا غمگین شوند
- ۸۰۲۸- زآن علی را بر صغیر و بر کبیر
- ۸۰۲۹- چون شنیدند این خبر را مشرکان
- ۸۰۳۰- زآن‌که دانستند دین مستقر
- ۸۰۳۱- چون زند دور این ولایت بر علی
- ۸۰۳۲- نکتهٔ دیگر که بس باشد ادق<sup>۹</sup>
- ۸۰۳۳- تذکیت<sup>۱۰</sup> جز بر ولای مرتضی
- ۸۰۳۴- تا رگی جنبد هنوزت در بدن
- ۸۰۳۵- میته نبود جز خوراک جانور
- ۸۰۳۶- رفته رفته تا شود یکجا بدل
- ۸۰۳۷- پس اگر در ضمن ذکر میته، حق
- خلق را از حق نشان عزت است
- خارج است این معنی از سوق کلام
- هم‌چنین ز اقسام میته رایگان
- دبستان کامل شد و نعمت تمام
- گوید این کسر بسر کار، آگه نبود<sup>۶</sup>
- بر کسان می‌داد وعدهٔ موت خویش
- کو چو میرد نیست از دیش اثر
- کرد خواهد از مسلمانی رجوع
- زاستماعش بس پیمبر شد ملول
- نیست جای غم، زمان شادی است
- تا بماند پایدار این دین و کیش
- در چمن زین سرو آزادی کنند
- کز علی تا حشر دینت باقی است
- بازحیر<sup>۸</sup> و سوز، هم بالین شوند
- مصطفی فرمود نصب اندر غدیر
- جملگی گشتند مأیوس از جهان
- بر خلیفه بود خواهد مستمر
- انقراض نیست ممکن با ولی
- با تو گویم داری اردل سوی حق
- می‌نیاید قلب میته از هوی
- کن حلال این میته را اندر زمن<sup>۱۱</sup>
- چون مُذکَنی<sup>۱۲</sup> شد، شود قوت بشر
- وصف حیوانی به وصف لم یزل
- از ولایت گفتم و سر ما خلق

۸۰۳۸- پس بجا بود اندر این حال و مقام	تا حلال آید پسیدار از حرام <sup>۱۳</sup>
۸۰۳۹- ترک حرمت، شکر نعمت کردن است	روی بر تکمیل نفس آوردن است
۸۰۴۰- نفس گردد میته از اکل حرام	جز که باشد اضطراری در مقام
۸۰۴۱- پس به اندازه ضرورت نیست عیب	بسل حلال و واجب است آن بی زریب
۸۰۴۲- نسی ز بهر لذت آلاید ذهن	بلکه باشد قصد استبقای <sup>۱۴</sup> تن
۸۰۴۳- اضطرار اندر مقام «مخمّصه» <sup>۱۵</sup> است	نی که مایل بر گناه از مخلصه است
۸۰۴۴- بیشتر ز اندازه سدّ زَمَق	می نباید خورد ز آن بر غیر حق
۸۰۴۵- پس حق آمرزنده است و مهربان	برخورنده میته قدر حفظ جان
۸۰۴۶- داشت صاحب دولتی همسایه‌ای	که نبودش مُکْتَنِّی <sup>۱۶</sup> و مایه‌ای
۸۰۴۷- رفت روزی طفل آن مرد عزیز	در سرای آن فقیر از بی تمیز
۸۰۴۸- دید چیزی می‌خورند از خوردنی	ز آن ندادند ایچ <sup>۱۷</sup> بر طفل غنی
۸۰۴۹- بر شکایت رفت او پیش پدر	ضَمَّتِ <sup>۱۸</sup> همسایه را ز آن ما حَضَرَ <sup>۱۹</sup>
۸۰۵۰- کرد با همسایه منعم آن گنجه	گفت او کسری است در این مسئله
۸۰۵۱- گر ندادم من به آن طفل از طعام	بود بر تو و اهل بیت آن حرام
۸۰۵۲- میته بود و میته بر ما قسمت است	لیک از بهر تو عیب و علت است
۸۰۵۳- گشت مُنِیم پس ملول از حال او	تا چرا غافل بُد از احوال او
۸۰۵۴- کرد قسمت مال خود با وی تمام	جَنَّت او را گشت زین تَصَفَّت مقام <sup>۲۰</sup>



۱- مفهوم ابیات ۷۹۹۷ تا آخر ۸۰۰۰- بعد از فتح مکه، خداوند فرمود: از امروز کافران از بازگشت شما از این اسلام ناامید شدند (زیرا کافران، پیش از آن مسلمانان را آزار میدادند و فتنه‌ها می‌کردند تا از دین اسلام بازگردند) و اکنون که اسلام قراخ گشت و مسلمانان انبوه گشتند و کار آنان بالا گرفت، کافران از فتنه کردن ناامید شدند و شما که مسلمانید در متابعت دین محمد(ص) و یاری به او فتنه‌های مشرکان نترسید بلکه از خداوند صاحب منتها و احسان‌ها بترسید و ایمن باشید که مشرکین تا قیامت بر دین اسلام غالب نخواهند شد. (با

برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- [آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» در روز آدینه فرود آمد، روز عرفه سال دهم هجری، بعد از نماز دیگر، در حالی که پیامبر(ص) بر موقف ایستاده بود بر ناقه غضبا (شتر ماده گوش شکافته). ابن عباس گفته است: بر رسول خدا، در حجة الوداع آن گاه که به راه بود، آیه «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...» (آخرین آیه سوره نساء) نازل شد و این آیت را «آیت صیغ» نامیدند، پس چون پیامبر در مکه شد، آیه «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» (قبل از آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، در آیه ۳ سوره مائده) فرو آمد، پس چون در عرفات بایستاد و دست به دعا برداشت آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل گردید که معنی آن، این است که امروز روزی است که دین شما را تمام کردم، احکام دین و شرایع اسلام به سر بردم. فرایض و سنن، حلال و حرام مشخص نمودم، که پس از این هیچ آیت حلال و حرام و حدود و فرائض و احکام از آسمان فرو نیامد. و گفته‌اند: کمال دین آن است که رب العالمین هر چه پیامبران و امم پیشینه را داد از علم حکمت، آن همه، این امت را داد و برایشان بیفزود و شرایع انبیاء را منسوخ کرد و شرایع این امت تا به قیامت بپیوندد و فسخ و تغییر در آن نشود و این امت به همه انبیاء بگرویدند و تصدیق کردند و تفریق میان ایشان نیفکندند، چنان که دیگران کردند و حسنات این امت مضاعف گردانیدند و در ثواب بیفزودند که با دیگر امم نکردند. و خداوند می‌فرماید که نعمت خود بر شما تمام کردم و وعده که کرده بودم از فتح مکه و قهر کفار و نصرت بر دشمن وفا کردم و به سر بردم. از این پس مشرکان را نیست که با شما حج کنند.

(از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- اَسْتَقْلَمُ: هياهو، پرخاش.

۴- مفهوم بیت ۸۰۰۲ ← خداوند می‌فرماید که امروز نعمتم را که همان «ولایت» است و عبارت است از اداره و تدبیر الهی امور دینی بر شما تمام کردم. زیرا که با نصب ولی بعد از پیامبر، «ولایت»، که قانونی است که ناقص بود و تمام نبود، تمام شد و حال که تشریح دین، کامل و نعمت ولایت تمام شده، من از حیث دین، اسلام را برای شما مردم پسندیدم که دین توحید است.

۵- نَصَب: کسی را نشانیدن و انتخاب کردن برای کاری قرار دادن.

۶- مفهوم ابیات ۸۰۱۵ تا آخر ۸۰۱۸ ← اگر مردم عامه ایراد بگیرند و بگویند که چرا در آیه‌ای که خداوند در آن از قربانی کردن مشرکان و انواع مردار و تحریم آنها سخن گفته، بر خلاف سیاق آیه، ناگهان از کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و تعیین ولی‌الله سخن به میان آورده، این پرسش و ایراد آنان ناشی از آن است که از سر الهی آگاه نیستند.

۷- مولانا در این باره می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود، و آن علی، مولا نهاد
گفت هر کور را منم مولا و دوست	ابن عم من، علی، مولای اوست
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند،	بند رقیت ز پایت واگند
چون به آزادی، نبوت هادی است	مؤمنان را ز انبیا، آزادی است
ای گروه مؤمنان، شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید...

۸- رَحِیر: آه، ناله.

۹- اَدَقُّ: دقیق‌تر.

۱۰- تَذْکِیْت: ذبح شرعی. به توضیح شماره ۹ مربوط به زیرنویس بیت ۷۹۸۱ مراجعه فرمایید.

۱۱- اِنْدَر زَمَن: در همین زمان و موقع.

۱۲- مُذْکَی: بِسْمِل، گلو بریده شده، ذبح شده.

۱۳- مفهوم ابیات ۸۰۳۳ تا آخر ۸۰۳۸ ← این ابیات استنتاجی دقیق و عمیق از مفهوم آیه ۲ سوره مائده است و با برداشتی عارفانه، بجا بودن ذکر مسئله، «ولایت» در میان آیه‌ای که در آن، خداوند مسئله حلال و حرام و حرمت خوردن مردار و خون و غیره را مطرح کرده، بیان شده است و اشاره می‌کند که: روحی که به هوای نفس مرده است، جز به تیغ ولایت و دوستی علی مرتضی (ع) تذکیه (ذبح) نمی‌شود و ذبح آن حلال نخواهد بود، پس تا هنوز رگی از معنویت در بدنت به جنبش است، و نشانی از زنده‌بودن روح در تو باقی است و روح تو به مرداری عفن تبدیل نشده فوراً آن را به ذبح حلال بدل نما، زیرا که روح مرده از هوای نفس،

هم‌چون مردار، تنها خوراک جانوران نفس پرست و شهوتران است و آن‌گاه که به تیغ ولایت ذبح حلال شد، به قوت قابل استفاده انسان حقیقی تبدیل می‌گردد و به تدریج تعالی می‌یابد و بذل به نور می‌شود، یعنی آن صفات حیوانی، به اوصاف الهی مبدل می‌شوند. نفس آدمی چون به شمشیر مجاهدت، بر طریق ریاضت، بر وفق شریعت کشته شود، یعنی که مقهور دین و مأمور شرع گردد، و زیر بار طاعت معبد و مذلّل شود، آن نفس که بر این ضعف باشد، پاک بود، قرب او مباح است و صحبت او حلال، دیدار او روح دل، صحبت او شادی جان، و هر آن نفس که در ظلمت غفلت خویش بمیرد تا در کار دین وی را حسن نماند، و در حدود شرع کوشش نکند، این نفس به منزلت آن مردار است که جرم او پلید و قرب او حرام. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

در اینجا به مطلبی که ذیل آیه ۲ سوره مبارکه مائده، در جلد چهارم ترجمه، تفسیر «بیان السعادة» ذکر شده، به‌طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

[... بدان که جمیع چیزهایی که خداوند آن‌ها را سنت قرار داده است، از قبیل مناسک و موافق، صورت آن چیزی است که خداوند آن را تکویناً و تکلیفاً سنت نموده است از قبیل مناسک حج حقیقی در عالم صغیر و کبیر. پس اولین خانه‌ای که برای مردم در ملک صغیر وضع شد عبارت از «قلب» است، زیرا آن اولین عضوی است که تکون پیدا می‌کند و از زیر آن، زمین بدن گسترش پیدا می‌کند. و اولین خانه‌ای که در ملکوت صغیر وضع شده است، قلب ملکوتی است و اولین خانه‌ای که در عالم کبیر وضع شده است، خلیفه خدا در روی زمین است ... پس قلب همان خانه خداست و سینه‌ای که با نور قلب روشن شود، مسجد و حرم و ماه حرام است، به تفاوت اعتبارات. و صاحب این سینه که اجازه تکلم، خلق و نقل اخبار و بیان احکام آن‌ها را دارد نیز شهر حرام و حرم است ... و بهیمة و هدی و صاحبان قلاده در عالم صغیر، قوایی هستند ثابت که خود را از حضور قلب باز داشته و منع کرده‌اند یا به سوی قلب حرکت کرده‌اند به پیروی از لطیفه انسانی که به نور قلب روشن نیست، یا روشن است ولی خود را به قلاده نور قلب بسته است ...].

۱۵- مُخَفَّصَه: قحطی، گرسنگی مفرط، رنج و زحمت، ابتلا و گرفتاری.

۱۶- مُكُنَّتْ: توانایی، قدرت، نیرو.

۱۷- اِيحْيٰ: هیچ.

۱۸- ضُنَّتْ: بخل.

۱۹- مَاخَضَرَ: آنچه حاضر و موجود است، خوراک آماده و ساده.

۲۰- نَضَفْتْ: عدل، انصاف.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴﴾

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مَحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مَتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵﴾

(ای پیشتر) از تو سؤال می کنند که چه چیز بر آنها حلال گردیده؟ بگو: برای شما پاکیزه است حلال شده، هر چه از حیواناتی که خدا به شما آموخته است آموخته‌اید که برای شما نگاه دارند و نام خدا را بر آن حلال یاد کنید و بخورید حلال شده و از خدا بترسید که زود به حساب (نطق) می رسد. (۴)

امروز هر چه پاکیزه است شما را حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما برای آنها حلال است. و نیز حلال شد نکاح زنان پارسی مؤمنه و زنان پارسی محصنات از آنهایی که پیش از شما کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنان را بپذیرد و پاکدامن باشید نه زناکار و دخیل باز. و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. (۵)

۱ کز مطاعم چیست ایشان را حلال  
 ۲ غیر از آنچه باشد از مستخبات  
 ۳ تا نکرده شرح استخبات آن

۴- مردمان را از تو می باشد سؤال  
 ۵- گو حلال آمد شما را طیبیات  
 ۶- هست هر چیزی حلال و رایگان



- ۸۰۵۸- زآن که اصل آمد اباحت<sup>۵</sup> در طعام
- ۸۰۵۹- هم چنین طیب بود بی منع و قید
- ۸۰۶۰- یا که عام است این زهر چیزی به سیر
- ۸۰۶۱- آنچه آموزید ایشان را شکار
- ۸۰۶۲- صید را بهر شما دارد نگاه
- ۸۰۶۳- ور خورد نبود مُعَلَّم<sup>۷</sup> آن دَد است
- ۸۰۶۴- ور ز حمله سگ بمیرد جانور
- ۸۰۶۵- برده باشد گر که نام کردگار
- ۸۰۶۶- آن حلال و پاک بهر مردم است
- ۸۰۶۷- می بترسید از خدا، گو با شتاب
- ۸۰۶۸- بر شما امروز جِل شد طیبیان<sup>۵</sup>
- ۸۰۶۹- هم طعام صاحبان نامه ها<sup>۱۰</sup>
- ۸۰۷۰- هم بود جایز که بر اهل کتاب
- ۸۰۷۱- نیست با اهل کتاب اعنی حرام
- ۸۰۷۲- اندر این باب است افزون گفتگو
- ۸۰۷۳- مذهب جعفر<sup>۱۱</sup> در این باب ای غلام
- ۸۰۷۴- یا هر آن چیزی که هست از جامدات
- ۸۰۷۵- هم حلال آمد زنان پارسا
- ۸۰۷۶- و آن زمان کَاهِلِ کتاب و اهل کیش
- ۸۰۷۷- یعنی آن نسوان که در صحن حدود
- ۸۰۷۸- بهر خود دانند گر ایشان حلال
- ۸۰۷۹- اندر این هم هست افزون اختلاف
- ۸۰۸۰- ذکرِ قولِ مختلف در هر مقام
- ۸۰۸۱- بر شما باشند این نسوان حلال
- جز که سازد شرع چیزی را حرام
- آنچه را کَلْبِ<sup>۶</sup> شکاری کرده صید
- کو تواند کرد صید از کلب و طیر
- صیدشان باشد حلال از هر مقام
- هم نه زآن چیزی خورد بی اشتباه
- آنچه باقی مانده زو ضار<sup>۸</sup> و بد است
- تا رسد صاحب شکار او را به سر،
- چون فرستد کلب را سوی شکار،
- وارد اندر حُکْمِ «مَادَّكَتُم»<sup>۹</sup> است
- از حلال و از حرامستش حساب
- هر طعام پاک یعنی، یا اِثقات
- بر شما باشد به هر حالی روا
- از طعام خود دهید اندر نصاب
- گر بَدَل سازید چیزی از طعام
- از کتاب فقه اگر خواهی بگو
- غَلَّه<sup>۱۲</sup> را دانند گر دانی طعام
- نی ذبیحه<sup>۱۳</sup> یا طَبِیخ<sup>۱۴</sup> و مایعات
- بسنده یا آزاد از بهر شما
- از شما می بوده اند ایشان به پیش
- مُحَصَّنات<sup>۱۵</sup> اند از نصاری و یهود
- ور کنند اعراض، دور است از مقال
- نسخ داند جعفر آن را بی خلاف
- نیست لازم، کافی است اصل کلام
- گر که بدهید اجرشان بی قیل و قال

۸۰۸۲- دادن اجر التزام است آن به مهر	نی که گر ندهی حرام است آن به قهر
۸۰۸۳- باید آن باشد به عفت در نکاح	نی به پنهانی و «آخذان» ۱۶ و سفاح ۱۷
۸۰۸۴- شرح آن بگذشت در سوره نساء	باز بنگر هوش از باشد رسا
۸۰۸۵- ور که با ایمان شود کافر کسی	بر حلال و بر حرام حق بسی
۸۰۸۶- پس یقین باطل شود اعمال او	منقلب گردد به زشتی حال او
۸۰۸۷- او زیان کار است اندر آخرت	بسی نصیب و ناامید از مغفرت



- ۱- مَطَاعِم: (جمع مَطْعَم): خوراکی‌ها، خوردنی‌ها.
- ۲- طَيِّبَات: (جمع طَيِّبَه). در اینجا به معنی هر چیزی که تحریم آن در کتاب و سنت نیامده و هر چه در آن زمان به عرف و عادت عرب پاک بوده است.
- ۳- مُسْتَحْبَّات: چیزهای ناپاک و خبیث.
- ۴- اِسْتَحْبَات: خبیث و ناپاک بودن. مرکز تحقیقات کویپور علوم دینی
- ۵- اِبَاحَت: مباح کردن، جایز شمردن.
- ۶- کَلْب: سگ. چون رسول خدا داشتن سگ و فروختن و خریدن سگ را حرام کرد، عده‌ای از جمله «عدی بن حاتم» و «زید بن المهلهل» به نزد پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول الله، پیوسته به وسیله سگان و بازها شکار می‌کنیم و صیدی که می‌کنیم اگر زنده باشد به دست خود و مطابق شرع می‌کنیم و گاه صید را کشته می‌یابیم و به زکوة نرسد، در این موارد، کدام حلال و کدام حرام است؟ آن‌گاه آیه چهارم سوره مائده نازل شد و در آن خداوند فرمود: ای رسول من، ایشان را جواب ده که هر چه طیبات است شما را حلال است و هر چه صید کنند ددان و پرندگان شکاری آن را، به خصوص سگ داران که به سگ شکار می‌کنند حلال است و وقتی حیواناتی که تعلیم تکلیب داده می‌شوند، یعنی سگ‌های شکاری تعلیم دیده حیوان حلال گوشتی را شکار کنند و شما هم نام خدا را بر آن ببرید، اگر پیش از آنکه شما به آن برسید کشته شود، همین «تذکیه» (ذبح شرعی) آن حیوان است ولی اگر پیش از کشته شدن آن رسیدید، تذکیه آن با ذبح و نام خدا بردن است. آن سگ شکاری، به یک مراد خود که بگذاشت

و طبیعت خود که دست باز داشت تا آن صید، خواجه خویش را نگه داشت، لاجرم فریسه (کُشته) وی حلال گشت، و اقتناء (گرفتن و نگه داشتن، برای خوردن) وی در شرع، جایز، و نجاست و خساست وی در منفعت وی مستغرق و نیز شایسته قلاده زرین گشت و پای تخت ملوک. سگ خسیس (پست): به یک ادب که به جای آورد، خستِ وی به عزت بدل گشت، پس چه گویی در این جوهر حرمت اگر ادب حضرت به جای آرد، و خودپرستی را به حق بدل کند، و مراد خود فدای حکم ازل کند؟ کمتر نواختی که از حضرت او را پیش آید آن است که در فراغت بروی بگشایند تا به لذت خدمت رسد ...]. (با برداشت از جلد سوم از کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- مُعَلَّم: تعلیم داده شده، آموخته شده.

۸- ضار: زیان آور.

۹- ماذکیتُم: رجوع شود به معنی آیه ۳ سوره مائده.

۱۰- صاحبان نامه‌ها: اهل کتب آسمانی (طعام صاحبان نامه‌ها اشاره دارد به ذبایح اهل تورات و انجیل).

۱۱- مذهب جعفر(ع): (مذهب جعفری)؛ مذهب شیعه که اصول فقهی آن منسوب به امام جعفر صادق(ع) است.

۱۲- طعام به حسب ریثه لغت هر چیزی است که خورده شود و قوت حساب آید ولی گفته شده منظور از طعام، در اینجا گندم و سایر حبوبات است. مردم حجاز وقتی بدون قید لفظ، طعام می‌گویند، منظورشان فقط گندم است. در بیشتر روایات ائمه علیهم‌السلام ذکر شده که منظور از طعام در این آیه، گندم و سایر حبوبات است.

۱۳- ذبیحه: حیوان ذبح شده.

۱۴- طَبِیخ: هر چیز پخته شده.

۱۵- مُحَصِّنَات: (جمع محصنه)؛ در آیه پنجم سوره مائده، منظور از محصنات زنان عقیقه است و نه زنان شوهردار.

۱۶- أَخْدَان: (جمع خدن)؛ دوست و معشوق.

۱۷- سِفَاح: زنا کردن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

ای اهل ایمان، چون خواهید برای نماز برخیزید

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ

صورت و دستها را تا مرفق (آرنج) بشوید و سر

وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا

و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید و اگر جنب مسجد پاکیزه شوید ( غسل کنید)

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ

و اگر بیمار یا مسافرید یا یکی از شما را قضاء حاجتی دست داده

أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا

و یا با زنان مباشرت کرده‌اید و آب نیابید در این صورت به خاک پاک و پاکیزه ای روی آرید

فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ

و به آن خاک صورت و دستها را مسح کنید (تیمم کنید) خدا نمی خواهد

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ

و لیکن می خواهد تا شما را پاکیزه گرداند هیچ گونه سختی برای شما قرار دهد

وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

و نعمت خود را بر شما تمام کند، باشد که شکر او به جای آرید. (۶)

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ

و یاد کنید نعمت خدا را که به شما ارزانی داشت و عهد او را که با شما استوار کرد

بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ

آنگاه که گفتید (امر تو را) شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید که خدا به نيات قلبی (شما) آگاه

الصُّدُورِ ﴿٧﴾

است. (۷)

چون که برخیزید از بهر نماز  
شستن شرعی است این بر حق پرست  
کاستخوان برتر است آن بر قدم  
شد طهارت واجب از سر تا به پا

۸۰۸۸- ای کسانی گاهل ایمانید باز  
۸۰۸۹- روی خود شوید و تا مرفق، ۱ دو دست  
۸۰۹۰- مسح ۲ رأس ۳ و رجل ۴ تا کعبین ۵ هم  
۸۰۹۱- ورجل ۶ گردید از مَسِّی ۷ شما

هم مساوی خواب و بیداری یقین	۸۰۹۲- در جنابت غسل باشد فرض دین
کآب باشد از شما بر دور تر	۸۰۹۳- و ر که بیمارید یا اندر «سفر»
یا که باشد آب اندر قعر چاه	۸۰۹۴- بیم خصم و جانور باشد به راه
یا که بفروشد و نَبُود سیم و زر	۸۰۹۵- نیست بندی تا کنید از چاه بر
از جنابت یا خَدَث <sup>۸</sup> در ارتکاب	۸۰۹۶- و آنگهی باشید حاجتمند آب
بر دو دست و روی زین ره نیست پاک	۸۰۹۷- پس تیمم کرد می باید به خاک
آن تیمم یادت اندر روی و دست	۸۰۹۸- شرح آن بگذشت زین پیش ار که هست
لیک خواهد پاکتان از رجس <sup>۹</sup> و ننگ	۸۰۹۹- حق نخواهد بر شما گیرد به تنگ
در هر آنجا و مقامی زاقبضا	۸۱۰۰- هم کند اتمام نعمت بر شما
تا شما گوید شکر نعمتش	۸۱۰۱- ز آن یکی بُد بر تیمم، رخصتش
جانب مُنعم کنید آن گاه رو	۸۱۰۲- پس به یاد آرید از «نعمت» های <sup>۱۰</sup> او
که به لیلُ العقبه <sup>۱۲</sup> بستید از و داد	۸۱۰۳- هم چنین میثاق <sup>۱۱</sup> او آرید یاد
در اطاعت آمدیم و اقتدا	۸۱۰۴- چون که گفتید این شنیدیم از تو ما
وز فراموشی نعمت‌ها که داد	۸۱۰۵- از خدا ترسید در نقض و داد
می دهد بر قدر نیت‌ها اجور	۸۱۰۶- حق بود آگاه بر سرِ صدور



- ۱- مِرْفَق: آرنج.
- ۲- مَسْح: عبور دادن دست و یا هر عضو لمس کننده دیگر، بر چیزی، به طور مباشرت و بدون واسطه.
- ۳- رَأْس: سر.
- ۴- رِجْل: پا.
- ۵- كَعْبَيْنِ: (تثنیه کعب): دو استخوان شتالنگ. کعب مفصل بین ساق پا و قَدَم (از سر انگشتان تا پاشنه پا) است، که اندازه پا را تشکیل می دهد.
- ۶- جُنْب: آنکه به سبب جماع و خروج منی، غسل بر او واجب شده باشد. واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

۷- مَسَّ: لمس نمودن، نزدیکی کردن.

۸- حَدَّثَ: سرگین، فضله، نجاست.

۹- رَجَسَ: پلیدی، ناپاکی.

۱۰- نعمت‌ها: منظور نعمت اسلام و ایمان است که خدا بر مؤمنان تمام کرده است.

۱۱- میثاق: پیمان. مفهوم عام آن، عهدی است که خداوند، در روز میثاق، بر فرزند آدم گرفت، آن‌گاه که ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت و همه به ربوبیت الله اقرار دادند و سمعاً و طاعة گفتند.

۱۲- گفته‌اند منظور از میثاق در آیه ۷ سوره مائده، بیعتی است که در عقبه‌ای بین منی و مکه (که در آنجا مسجدی است که از آن رمی جمره عقبه می‌شود) در سال ۱۱ بعثت بین پیامبر (ص) و شش تن از قبیله «اوس» انجام گرفت و نخستین بیعت در اسلام بوده است و از میان انصار آنکه لقب «عقبی» دارد در این ناحیه با پیامبر بیعت کرده و اسلام آورده است و شبی را که این بیعت صورت گرفت «لَیْلَةُ الْعَقْبَةِ» گفته‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ  
 شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ  
 أَلَّا تَعْدِلُوا إِيَّاهُ أَوْ قُرْبَ الْوَأَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ  
 اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا  
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾  
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
 الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذْ كُورَٰنِ نِعْمَتِ

ای اهل ایمان، برای خدا پایدار و استوار بوده  
 و به عدالت و راستی و درستی گواه باشید،  
 و البته شما را نباید عداوت مجرومی بر آن دارد که  
 از راه عدل بیرون روید، عدالت کنید که به لغواتر و بگتر (از هر عمل) است،  
 خدا به هر چه میکنید آگاه است، (۸)  
 و عده آمرزش و اجر عظیم فرموده است، (۹)  
 و آیات ما را تکذیب کردند  
 ای اهل ایمان، یاد آرید نعمت

اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ  
 خدا را بر خود آن گاه که گروهی ممت گماشتند که بر شما دست بزنند  
 فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ  
 و خدا دست (ستم) آنها را از شما کوتاه نمود. و از خدا بترسید، و باید اهل ایمان تنها بر خدا  
 الْمُؤْمِنُونَ  
 توکل کنند. (۱۱)

- ۸۱۰۷- ایستید<sup>۱</sup> ای مؤمنان از بهر حق ثابت و راسخ ز عهدِ ماسبق
- ۸۱۰۸- هم گواهانی به قسط اعنی به راست<sup>۲</sup> راستی از حسن میثاق و وفاست
- ۸۱۰۹- هم نباید تا که بغض مشرکان<sup>۳</sup> بسازتان دارد به سه نقض عهدشان
- ۸۱۱۰- تا بگردانید رو از عدل و داد حمل<sup>۴</sup> آن دور است از راه سداد<sup>۵</sup>
- ۸-۱۱- عدل بر تقوی شما را اقرب است<sup>۶</sup> بل در ایمان، عدل، اصلِ مطلب است
- ۸-۱۲- وز خدا ترسید کو باشد «خبیر» بر هر آنچه می‌کنید از ناگزیر
- ۸-۱۳- وعده فرموده است حق بر مؤمنان<sup>۷</sup> و آن که کساری کرده نیکو در جهان
- ۸-۱۴- دل به پاس عهد و پیمان داشتن هم قدم بر راستی بگذاشتن
- ۸-۱۵- بهر ایشان است آمرزش یقین هم چنین «اجری» بزرگ از ربِّ دین
- ۸-۱۶- و آن که بر آیات ما کافر شدند<sup>۸</sup> یا مُکذِب<sup>۷</sup> پس به دوزخ واردند
- ۸-۱۷- بی شک این قوم اند «اصحابِ» جحیم<sup>۸</sup> عین دوزخ باشد آن خُلُقِ وخیم<sup>۹</sup>
- ۸-۱۸- ای گروه مؤمنان آرید یاد<sup>۱۱</sup> نعمتی کو بر شما زاکرام داد
- ۸-۱۹- قصد چون کردند قوم آنکه که دست بر گشایند از پی قتل و شکست
- ۸-۲۰- دستشان را از شما حق داشت باز تا نماندید از جهاد و از نماز<sup>۱۰</sup>
- ۸-۲۱- مسی بترسید از خدای ذوالکرم از خلاف عهد و کفران زعم
- ۸-۲۲- مؤمنان را پس توکل بر خدا کرد باید در نو او در عنا<sup>۱۲</sup>



- ۱- ایستید: قیام کنید، به پای ایستید، به حق گفتن حق را به پای ایستید.
- ۲- [گواهی که می‌دهید، به عدل و داد و راستی بدهید، نزدیک را چون دور و دشمن را چون دوست، در غضب و رضا و فقر و غنا و دشواری و آسان، به یکسان. گواهی دهید امروز که آفریدگار شما منم، تا فردا، شما را گواهی دهم که بندگان و گزیدگان منید]. (از جلد سوم از کشف الاسرار و عدة الابرار).
- ۳- بَغْضٍ مُّشْرِكِينَ: عداوت مسلمانان با کفار مکه.
- ۴- حَمَلٌ: احتمال.
- ۵- سَدَادٌ: درست، راست.
- ۶- أَقْرَبٌ: نزدیک تر.
- ۷- مُّكْذِبٌ: تکذیب کننده، دروغ شمارنده.
- ۸- جَحِيمٌ: جهنم.
- ۹- وَحِيمٌ: زشت، بد، ناسازگار و ناموافق.
- ۱۰- مفهوم ابیات ۸۱۱۸ تا آخر ۸۱۲۰ ← [گفته‌اند آیه ۱۱ سوره مائده در هفتمین غزوه پیامبر(ص) در بطن نخل نازل شده در آن زمانی که کافران مکر نمودند که به پیامبر(ص) و یارانش در هنگام نماز حمله کنند و خداوند جبرئیل را فرستاد به نماز خوف، و در این آیه خداوند منت بر ایشان نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر آنان خبر دادم و از این طریق از جهاد و نماز باز نماندید]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).  
در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا انکروا...» آمده است: [ای مؤمنان نعمتی را که خدا به سبب اسلام به شما داد از قبیل مدد ملائکه و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، یا قدرت علی(ع) و شمشیرش، به یاد آورید...].
- ۱۱- عَنَّا: رنج، سختی.



وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي

اسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ

إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ

وَءَامَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهُ قَرْضًا

حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ

ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾ فِيمَا

نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا

ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ ﴿١٥﴾

وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ ﴿١٧﴾

وَمَا نَحْنُ بِمُحْسِنِينَ ﴿١٨﴾

عهد بهر جنگی جبارانِ دون  
سوی شام از مصر، امر حق روند  
بهرشان کردیم تعیین در مسیر  
با شما هستیم به هر جا بی سخن

۱۲۳- حق ز اسرائیلیان بگرفت چون  
۱۲۴- تا موافق جمله با موسی شوند  
۱۲۵- پس دو و ده از نقیبان بصیر  
۱۲۶- حق تعالی گفت با آنها که من

و همانا خدا از بنی اسرائیل عهد گرفت  
و از میان آنها دوازده نفر بزرگ برانگیختیم (که پیشوای هر سبطی باشند)  
و خدا بنی اسرائیل را گفت  
که من با شمایم  
هر گاه نماز به پا دارید  
و زکات بدهید  
و به فرستادگان من ایمان آورید  
و آنها را اعزاز و پاری کنید  
و خدا را فرضی  
در این صورت گناهان شما بیاورم  
و شما را در  
نیکو دعید  
زیر درختانش نهرها جاری است  
پس هر کس از شما پس از عهد خدا کافر شد  
پس چون  
و دلهایشان سخت گردانیدیم (که موعظه در آن اثر نکند)  
آنان را لعنت کردیم  
پیمان شکستند  
کلمات خدا را از جای خود تغییر می دهند  
و از آن کلمات که به آنها پند داده شد نصیب بزرگی  
آن قوم مطلع می شوی جز قلیلی از ایشان (که با ایمان و نیکو کارند)  
و دائم بر خیانتکاری  
و از دست دادند  
که خدا نیکو کاران را دوست می دارد (۱۳)  
پس تو از آنها در گذر و کار بدشان را عفو کن

۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶

- ۸۱۲۷- در زمین شام چون آرید رو  
 ۸۱۲۸- گر به پا دارید با شرطش صلوة  
 ۸۱۲۹- بر رسولان آورید ایمان تمام  
 ۸۱۳۰- بر خدا بدهید قرض از رزق مال  
 ۸۱۳۱- قرض انفاق است اندر راه حق  
 ۸۱۳۲- در گذارم تا گناهان از شما  
 ۸۱۳۳- بوستانی کآن مصون است از خزان  
 ۸۱۳۴- پس هر آن کو بعد از این عهد آکید<sup>۲</sup>  
 ۸۱۳۵- گمراهی را کرده بر خویش اختیار  
 ۸۱۳۶- پس یقین ز اشکستن پیمانشان<sup>۱۳۵</sup>  
 ۸۱۳۷- هم بگردانیدم زآن سستی بسی  
 ۸۱۳۸- قلب قاسی از نشانِ دوزخ است  
 ۸۱۳۹- می کنند از عمد تحریفِ کلام  
 ۸۱۴۰- حرفِ تورات از مقام و موضعش  
 ۸۱۴۱- منقلب یعنی به تاویلات خام  
 ۸۱۴۲- حظِّ وافی رفتشان یکجا ز یاد  
 ۸۰۴۳- نیست زایل اطاعت بر یهود  
 ۸۰۴۴- دایم اعنی آگهی از حالشان  
 ۸۰۴۵- خائن اند و بد سیر جز اندکی<sup>۷</sup>  
 ۸۰۴۶- پس ز ایشان درگذر یعنی بپوش  
 ۸۱۴۷- محسنان را دوست می دارد خدا  
 ۸۱۴۸- عفو احسان است و بس مستحسین است
- می دهم نصرت شما را بر عدو  
 هم دهید از مال بر مسکین زکوة  
 تقویت زایشان کنید از هر مقام  
 قرض نیکو یعنی از وجهِ حلال<sup>۱</sup>  
 از خلوص و بسندگی بر مستحق  
 اندر آرم در بهشت پر نوا  
 نهرها از زیر آن باشد روان  
 گشت کسافر غیر گمراهی ندید  
 وز طریقِ راست باشد بر کنار  
 بساز رانیدیم از درِ احسانشان<sup>۳</sup>  
 در عاقبت قلبهاشان را قسی<sup>۴</sup>  
 در خورِ آن سست عهدی، این قح است<sup>۵</sup>  
 در قساوت این عمل باشد تمام  
 می بگردانند بر نا موقعش  
 می کنند احکامِ تورات و کلام  
 که بر ایشان حق به وعظ و پند داد  
 و آن خیانتها کز ایشان رخ نمود<sup>۶</sup>  
 تا چه باشد پیشه و افعالشان  
 که نماندند از دیانت در شکی  
 آن قبیح وز بیانش شو خموش  
 نیک باشد عفو و صفح<sup>۸</sup> از هر خطا  
 گر به کافر یا که آن بر مؤمن است



که از مردم خود و احوال آنان فحص و تفتیش می‌کند و ظاهراً اینان همان رؤسای اسباط و تیره‌های دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل بودند؛ دوازده سبط از اولاد یعقوب برگزیند تا با مردم قوم خود به اریحای شام بروند و با جباران بجنگند و خدا وعده فرمود که اگر آنها نماز به پا دارند و زکات بدهند، و به پیامبران ایمان آورند و آنها را یاری دهند با آنها یاری خواهد نمود.  
۲- اکید: محکم، استوار.

۳- در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [موسی دوازده نقیب را به فرمان خدا برگزید و چون به کنعان رسیدند آنها را به جاسوسی فرستاد تا از احوال جبابره آگاه شوند. و آنان به دست «عوج غنق» اسیر شدند و او می‌خواست آنها را بکشد اما اهل خانواده‌اش به او گفتند آنها را مکش تا به نزد قوم خود بروند و آنها را از قدرت تو خبر دهند. پس چون آنها از دست عوج رهایی یافتند عهد بستند که ماجرا را به بنی‌اسرائیل نگویند مبادا که آنان بترسند و مرتد شوند و از قتال باز گردند و قرار گذاشتند که ماجرا فقط به موسی و هارون گفته شود اما نقض عهد کردند و هر نقیبی قوم خود را از قتال ترساندند، به جز «کالب بن یوفنا» و «یوشع بن نون» که اولی نقیب سبط یهودا بود و دومی نقیب سبط یوسف.

۴- قسی: سخت، محکم.

۵- فح: تله، دام.

۶- مفهوم بیت ۸۱۴۳ ← همیشه بر عده‌ای خائن از اینان و یا بر خیانتی از ایشان واقف می‌شوی و اطلاع از آنها بر تو زایل نمی‌شود. یعنی خداوند بر پیامبر (ص) منت می‌نهد که: پیوسته تو را از اسرار ایشان و آن نقض عهد که می‌کنند و بر تو مکر می‌سازند مطلع می‌سازیم.

۷- جز اندکی: اشاره است به افرادی نظیر عبدالله سلام و اصحاب او که نقض عهد نکردند.

۸- صفح: روی گرداندن.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ  
و از آنان که گفتند: ما به کیش عیسی هستیم عهد گرفتیم (که پیرو کتاب و رسول خدا باشند)  
 فَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ  
آنان نیز از آنچه (در انجیل) پند داده شدند، نصیب بزرگی را از دست دادند ما هم (به کفر میلشان) آتش جنگ  
 وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ  
و دشمنی را تا قیامت میان آنها افروختیم و به زودی خدا آنها را  
 بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ  
بر (عاقبت بد) آنچه می کنند آگاه خواهد ساخت. (۱۴)



- |  |   |
|--|---|
| ۸۱۴۹- هم چنین ز آنها که گفتندی صریح            | ۱۴۲۰- ما نصارا ایم و از شهر مسیح          |
| ۸۱۵۰- بود نصران قریه ای کآنجا مکان             | داشت عیسی، نام نصرانی است زآن             |
| ۸۱۵۱- ما نصارا ایم و ز انصار خدا،              | پس به هر تقدیر بگرفتیم ما،                |
| ۸۱۵۲- زآن جماعت نیز پیمانی که بود <sup>۱</sup> | بر همان سان که گرفتیم از یهود             |
| ۸۱۵۳- هم چنان کردند ترک آن قوم نیز             | بهره ای کآن بود وافی <sup>۲</sup> در تمیز |
| ۸۱۵۴- داده بودیم آنچه را بر یادشان             | از ظهور احمد کامل نشان                    |
| ۸۱۵۵- پس به آن شومی بر افکندیم نیز             | دشمنی مابینشان تا رستخیز <sup>۳</sup>     |
| ۸۱۵۶- زود باشد که دهد حقشان خیر                | بر هر آنچه می کنند از بدسیر               |



- ۱- منظور پیمانی است که در انجیل از ترسایان گرفته شد تا از محمد(ص) پیروی کنند و نبوت او را بپذیرند.
- ۲- وافی: تمام، کامل.
- ۳- از زمانی که عیسی(ع) به آسمان رفت و حواریون و مبلغین دوره گرد تلامذه آن حضرت با یکدیگر اختلاف نمودند، میانشان اختلاف پیدا شد و دائماً رو به تزیاید گذاشت و به جنگها و غارتها و کشتارها و تبعیدها و حتی به جنگهای جهانی بزرگی رسید که انسانیت را به فنا و انقراض تهدید نمود که تا قیامت ادامه دارد و تکرار خواهد شد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ

ای اهل کتاب

قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا

تعمیقاً رسول ما به سوی شما آمده که حقایق و احکام بسیاری از آنچه

كُنْتُمْ تَخْفَوْنَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ

از کتاب آسمانی را پنهان می‌دارید برای شما بیان می‌کند و از سر بسیاری (از خطاهای شما)

كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ

معنا از جانب خدا برای (هدایت) شما نوری (عظیم) و کتابی

مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

آشکار آمد (۱۵) خدا بدان کتاب هر کس را که از این بخشود او رود

سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

به راههای سلامت هدایت کند و آنان را از تاریکیهای (جهل و گناه) بیرون آورد و به

النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

عالم نور داخل گرداند و به راه راست رهبری کند (۱۶)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ

معنا آنان که گفتند: خدا همان مسیح بن مریم است

ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ

کافر شد. بگو (ای پیغمبر) کدام قدرت می‌تواند در برابر خدا کمترین مانعی ایجاد کند اگر خدا بخواهد

أَنْ يَهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي

همی بن مریم و مادرش و هر که در

الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

روی زمین است همه را و ملک آسمانها و زمین و هر چه بین آنهاست

وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

همه از آن خداست، هر چه را بخواهد خلق می‌کند و او بر (ایجاد و هلاک) همه چیز تواناست (۱۷)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ

یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اویم بگو (ای پیغمبر)

فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ

اگر چنین است پس تو چرا شما را به گناهاتان عذاب می‌کند بلکه شما هم بشری هستید از آنها که خدا خلق کرده، هر که را بخواهد

يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و فرمانروایی آسمانها و زمین و

وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

آنچه بین آنها است از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست (۱۸)

وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

آنچه بین آنها است از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست (۱۸)

- ۱۱۵۷- ای یهود و ای نصاری بر شما  
 ۱۱۵۸- می‌کند روشن شما را از کتاب  
 ۱۱۵۹- از کثیری زآن کند عفو از شما  
 ۱۱۶۰- آمد از حق بر شما «نور»ی<sup>۳</sup> عیان  
 ۱۱۶۱- می‌نماید حق به خلق اندر ایاب<sup>۱۶۰</sup>  
 ۱۱۶۲- در هدایت نور حق پیغمبر است  
 ۱۱۶۳- تابع رضوان او،<sup>۴</sup> راه سلام<sup>۵</sup>  
 ۱۱۶۴- یعنی آن کو خواست خشنودی وی  
 ۱۱۶۵- می‌نماید خارج از ظلماتشان  
 ۱۱۶۶- این بود با اذن او یعنی که خواست  
 ۱۱۶۷- و آن که کافر گشت<sup>۷</sup> و گفت از ناروا<sup>۱۶۷</sup>  
 ۱۱۶۸- «ابنِ مریم» بودنش باشد گواه  
 ۱۱۶۹- زآن که مریم بوده زو اکبر به‌مه‌مال  
 ۱۱۷۰- کیست کو پس مالک او تا آن خدا  
 ۱۱۷۱- گر عیان گردد ارادهٔ دیگرش  
 ۱۱۷۲- یا هر آن چیزی که باشد در زمین  
 ۱۱۷۳- از خدا باشد زمین و آسمان  
 ۱۱۷۴- آفریند هر چه خواهد در زمین  
 ۱۱۷۵- خلقِ حوا بی زأم چون کرده بود؟  
 ۱۱۷۶- بی آب و اُم می‌نماید خلق گاه  
 ۱۱۷۷- آفریند بی پدر هم چون مسیح  
 ۱۱۷۸- حق بود قادر به هر چیزی به‌راست  
 ۱۱۷۹- از غلط گفتند ترسا و یهود<sup>۱۸۰</sup>  
 ۱۱۸۰- هم احتیای خدا و «ابناء» و یار  
 ۱۱۸۱- گو چگونه پس نماید حق عذاب  
 ۱۱۸۲- زآن که فعلی هیچ بی پاداش نیست
- مر رسولی با کتاب آمد ز ما  
 آنچه مخفی می‌کنید<sup>۱</sup> از فصل و باب  
 که همی دارید آن را در خفا<sup>۲</sup>  
 هم کتابی کاوست روشن بالیان  
 ره ز وی، یعنی که از «نور» و «کتاب»  
 یا ولّیسی کو به‌دانایی سر است  
 هست باز از هر طرف بر وی تمام  
 باشد از آفات ایمن، پی به پی  
 سوی نور و ایمن از آفاتشان<sup>۶</sup>  
 بهر ایشان تا نماید راه راست  
 صیر مسیح «ابنِ مریم» را، خدا  
 اندر این کو بنده باشد، نه اله  
 نیست حادث را خدایی در مجال  
 مکن سازد هیچ شئی بر ملا  
 که هلاک آید مسیح و مادرش  
 جمله را نابود فرماید چنین  
 و آن چه باشد این دو را اندر میان  
 همچو آدم کافرید از ماء و ظین  
 بی پدر هم خلقت عیسی نمود  
 هم چو آدم را که از خاک سیاه  
 یا که بی مادر چو حوایی صریح  
 می‌تواند کرد هر کاری که خواست  
 ما پسرهای خداییم از نمود  
 کسی معذّب گردد از پروردگار؟  
 مر شما را در ذنوب بی حساب  
 و بر بود بیرون ز عدل و ایمنی است

۸۱۸۳- نیست هم پاداش فعل دیگری	بَرِدْگَر کس راجع انسدر منظری
۸۱۸۴- هر کسی باید جزای کار خویش	خود رسد بر فخر خویش و عار خویش
۸۱۸۵- چون شما دارید هر یک اعتراف	بر عذاب هر دو عالم بی خلاف
۸۱۸۶- عَجَل <sup>۸</sup> را کردید سجده از فسون	حکم شد کز یکدیگر ریزید خون
۸۱۸۷- پس نه احباب و نه ابناء اللّٰهید	بل بشر باشید و خلق ار آگهید <sup>۹</sup>
۸۱۸۸- همچو دیگرها که خلقتند و بشر	از حق آیدشان جزای خیر و شر
۸۱۸۹- بر اراده اوست غفران و عذاب	مستحق تا کیست بر عفو عذاب
۸۱۹۰- بر سماوات و زمین شاه است او	هم به او برگشت هر یار و عدو



- ۱- منظور آیاتی در مورد نبوت محمد(ص) و بشارت‌هایی است که انبیاء پیشین به آن داده بودند و آیاتی مانند حکم «رجم» که یهودیان پنهان کردند و درباره آن مکابره می‌کردند و پیامبر(ص) روشن نمود (چنان که از آیه ۱۷۶ سوره آل عمران به دست می‌آید).
- ۲- منظور قسمت‌هایی از کتب آسمانی است که به وسیله اهل کتاب پنهان شده و پیامبر(ص) این کار آنان را عفو نموده و کاری به آن نداشته و گواه این مطلب، اختلافات قاحشی است که در تورات و انجیل است، برای مثال تورات در قسمت توحید و نبوت، مطالبی دارد که نمی‌توان به خدا نسبت داد، مانند جسمیت خدا و ورود او در مکان معینی و نظیر این‌ها و اقسام کفریات و فسق‌ها و لغزش‌ها که به پیامبران بزرگ نسبت می‌دهد. و نیز معاد را که اساس ادیان بوده و هیچ دینی بدون آن نمی‌تواند بر پا باشد، به‌طور کلی از تورات حذف کرده‌اند و در انجیل‌هایی که در دست دارند، خصوصاً انجیل یوحنا، عقاید شرک و بت‌پرستی ترویج شده است.
- ۳- منظور از «نور» در اینجا، «قرآن» و یا محمد(ص) است. در باره شأن نزول آیه ۱۵ سوره مائده گفته‌اند که در مورد مرد و زن زناکار محصنه‌ای از اشراف یهود نازل شده است که یهودیان تمایل به سنگسار آن‌ها نداشتند و از محمد(ص) در این باره سوال نمودند و پیامبر فرمود حکم آنان سنگسار است. یهودیان نپذیرفتند و از «ابن‌صوریا» که اعلم یهود بود داوری خواستند و او نیز حکم آن دورا رجم (سنگسار) دانست. پس پیامبر(ص) امر به رجم آن دو تن نمود.
- ۴- تابع رضوان او: کسی که پیرو خشنودی خداست.

- ۵- راه سلام: راه سلامتی و رهایی از هر گونه بدبختی و شقاوت که کار سعادت زندگی دنیا و آخرت را مختل می‌سازد. منظور از راه‌های سلام را راه‌های خدا دانسته‌اند.
- ۶- در جلد چهارم ترجمه تفسیر «بیان السعادة»، «و یرجهم من الظلمات الی النور»، این‌گونه معنی شده است: [و آنها را از تاریکی‌های متراکم که در مرتبه نفس است بیرون برده و به عالم نور که فراخی عالم روح است می‌رساند].
- ۷- اشاره به ترسایان نجران که فرقه یعقوبیه‌اند و گفتند: عیسی پسر خداست.
- ۸- عجل: گوساله.

۹- [دورافتادند آن بی حرمتان، که خدای را جل جلاله پسر گفتند. کسی که عدد او را نه سزا باشد، ولد، کی او را روا باشد؟ ولد اقتضاء جنسیت کند، و حق جل جلاله پاک است از مجانست، منزله از مماثلت. خداوند به آنان فرمود: نه چنان است که شما گفتید که ما پسرانیم. پسران نه‌اید، که آفریدگانید. دوستان نه‌اید که بیگانگانید. و در این آیت مؤمنان را که اهل محبت‌اند، بشارت است و امان از عذاب]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ

ای اهل کتاب، تحقیقاً رسول ما به سوی شما آمد

رَسُولُنَا يَبِينُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا

که برای شما (حقانین) دین را بیان می‌کند در روزگاری که پیش‌روی نبوت تا نگویید: رسولی که

مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

بشارت و بیم (به نواب و عقاب) دهد بر ما نیاید پس آن رسول بشارت ده و بیم آور به سوی شما آمده و خدا بر هر

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَدْكُرُوا

چیز توانست (۱۹) و (باد کن) هنگامی که موسی به قوم خود گفت ای قوم،

نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلْ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا

نعمت خدا را به خاطر آرید آن گاه که در میان شما پیغمبران فرستاد و شما را پادشاهان داد

وَأَتاكم مَالٌ يُؤْت أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا

و به شما آنچه را که به هیچ یک از اهل عالم نداد حفظ کرد (۲۰) ای قوم،

الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ

به سرزمین مقدسی که خدا سر نوشت شما کرد داخل شوید و پشت ا به حکم خدا نکنید،

فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

که زیانکار می‌شوید (۲۱)



- ۱۹۹۱- آمد ای «اهل» کتاب از نزد ما  
 ۱۹۹۲- بر شما روشن نماید او سُبُل  
 ۱۹۹۳- چون که گوید از طریق اعتذار  
 ۱۹۹۴- تا که بدهد مژده بر ما یا که بیم  
 ۱۹۹۵- تا که باشد امتحان جزء و کُل  
 ۱۹۹۶- حق فرستاد انبیا را پی به پی  
 ۱۹۹۷- ای محمد آور از موسی به یاد  
 ۱۹۹۸- کای گروه از نعمت رَبِّ العباد  
 ۱۹۹۹- چون که گردانید او پیغمبران  
 ۲۰۰۰- بر شما داد آنچه از خلق جهان  
 ۲۰۰۱- چون شکاف بحر و نُزل<sup>۳</sup> مانده  
 ۲۰۰۲- ای گروه من در آید از رضا<sup>۲۱۰</sup>  
 ۲۰۰۳- کآن فلسطین است یا خود ارض شام  
 ۲۰۰۴- آن زمین که حق نوشته بر شما  
 ۲۰۰۵- چون که ایشان را ز جباران هراس  
 ۲۰۰۶- تا به سوی مصر برگردند باز  
 ۲۰۰۷- کاش ما را بود سالاری به پیش  
 ۲۰۰۸- گفت موسی برمگردید از طریق  
 ۲۰۰۹- این ضعف و بی‌وثوقی بر خداست
- بر شما پیغمبری صاحبِ لَوا<sup>۱</sup>  
 بر زمان فترت<sup>۲</sup> از وحی و رسل  
 بهر ما نامد رسول از کردگار  
 آمد آن کس با چنین وصفِ عظیم  
 خسارها موضوع گردد هم ز گل  
 چون توانا باشد او بر «کُلّ شیء»  
 چون که گفت او قوم خود را از و داد  
 که شما را داده او، آری یاد  
 در شما هم باز شاهان و سران  
 بر کسی آن را نداد از انس و جان  
 تا شما را باشد افزون فائده  
 در زمینی بر قواکه<sup>۴</sup> پر نوا  
 یا بود بیت‌المقدس آن به نام  
 نزد قسمت تا در آن گیرید جا<sup>۵</sup>  
 بود در دل می نمودند التماس  
 با نقیبان<sup>۶</sup> بودشان این‌گونه راز  
 با زمان می برد تا بر جای خویش  
 بر عقب‌ها وز فراخی سوی ضیق<sup>۷</sup>  
 پس به خسران<sup>۸</sup> باز گردید این جفاست



۱- صاحبِ لَوا: صاحب پرچم و عَلَم (منظور پیامبری با تأیید کتاب روشن الهی است).

۲- فِئْرَت: منظور، دوران سکونی است که خالی از آمدن پیامبری بوده است.

۳- نُزْل: بخشش، احسان، خوردنی و طعامی که نزد مهمان بگذارند.

۴- قواکه: (جمع فاکّهه)؛ میوه‌ها.

۵- مفهوم ابیات ۸۲۰۲ تا آخر ۸۲۰۴ ← جریان دعوت نمودن موسی به ورود به سرزمین

پاک و مقدس، پس از بیرون رفتنشان از مصر بوده است. موسی در حالی که از حال قوم خود ناآرامی و امتناع از پذیرفتن را مشاهده می‌کرد ایشان را به وارد شدن در سرزمین پاک مأمور نمود. به همین جهت دستور خود را با نهی از عقبگرد نمودن و تذکر عاقبت زیان و ضرر آن تأکید کرد و به آنها دستور داد که به آن سرزمین پربرکت (که گفته‌اند فلسطین بود، یا شام یا بیت المقدس) و خداوند به آن‌ها قسمت نموده بود وارد شوند.

۶- نقیبان: منظور فرمانروایان هر یک از دوازده سبط است.

۷- ضیق: تنگنا، سختی.

۸- خسران: ضرر و زیان.

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ

گفتند ای موسی! در آن سرزمین مقدس گروهی مغشور و قاهر و شمشکوار هستند

وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يُخْرِجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا

و هرگز تا آنها از آنجا بیرون نشوند ما داخل نخواهیم شد. هر گاه آنان بیرون شدند

فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

ما داخل می شویم (۲۲) دو نفر مرد خدائرس ا بوضع و کالیبا

أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ

که مورد لطف خدا بودند گفتند شما بر آنها از این در در آید. چون در آمدید

فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

آنگاه محققا بر آنها غالب خواهید شد. و بر خدا توکل کنید اگر به او گرویده اید. (۲۳)

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ

باز قوم گفتند ای موسی! هرگز ما در آنجا ماندنی که آنها باشند ابد در نایم. پس تورو

أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِ دُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ

به اتفاق پروردگارت با آنها قتال کنید ما اینجا خواهیم نشست. (۲۴) موسی گفتند خدایا!

إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

من جز بر خود و برادرم مالک و فرمانروا نیستم. پس تو میان ما و این قوم

الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾

فاسق جدایی افتاد. (۲۵)

- جای جباران بُسُودَ نَبُودَ امین  
 برتر از ما در قوام و قوت‌اند  
 تا به چنگ آریم رو بر سویشان  
 جز که جباران روند از آن برون  
 تا نه زایشان خوار و مستأصل شویم  
 قوم را گفتند از خوف شکست  
 اندر آید از هرآن سو بی‌درنگ  
 گر کنید این، در زمان بی‌پاشوند  
 این‌کنید از خیر خود را طالبید  
 خالی از قلبند و بی‌عقل و فِطْن<sup>۲</sup>  
 گر شما بر وعده او مؤمنید  
 که در آییم ایچ<sup>۴</sup> در این بوم و مرز  
 هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند  
 می‌نماید نَزُوده و صد انجمن؟  
 ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال  
 زآن که سید خواند قوم او را به‌نام  
 سیدش زآن، قوم خواندی در مقال  
 جنگ کن، یعنی حق ار هستت معین  
 این جهت بر جهل ایشان اقرب است  
 می‌نکردند اندر آن امر اجتماع  
 من نیم مالک به‌جز بر نفس خود  
 زابتدا بود او معین در کار من  
 جز قلیلی از گروه منفرق  
 تو جدایی افکن ای سلطان دین
- ۲۲۰- قوم گفتند ای کلیم این سرزمین  
 ۲۲۱- و آن گروهی پر نهب و شوکت‌اند  
 ۲۲۲- نیست ما را طاقت نیرویشان  
 ۲۲۳- ما در آن داخل نگردیم از فسون  
 ۲۲۴- چون برون رفتند ما داخل شویم  
 ۲۲۵- یوشع و کالب دو مرد حق‌پرست<sup>۳</sup>  
 ۲۲۶- سوی جباران ز باب قریه تنگ  
 ۲۲۷- راه ندهید آنکه بر صحرا روند  
 ۲۲۸- پس شما بی‌شک بر آنها غالبید  
 ۲۲۹- نیستند ایشان به‌غیر از جسم و تن  
 ۲۲۰- تکیه بر پرودگار خود کنید  
 ۲۲۱- قوم گفتند این نخواهد شد هگز<sup>۴</sup>  
 ۲۲۲- تا که جباران در آنجا ساکن‌اند  
 ۲۲۳- از دو تن باور تو ای «موسی» سخن  
 ۲۲۴- رو تو با پرودگارت در قتال  
 ۲۲۵- قصد ایشان بود هارون<sup>۵</sup> زآن کلام  
 ۲۲۶- چون ز موسی بود او اکبر به‌سال  
 ۲۲۷- قصدشان یا بوده رب‌العالمین  
 ۲۲۸- نیست بر ما حاجت اریارت رب است  
 ۲۲۹- حاصل، اندر قوم زین ره شد نزاع  
 ۲۳۰- گفت موسی کای خداوند احد<sup>۶</sup>  
 ۲۳۱- هم برادر کاوست هارون یار من  
 ۲۳۲- نیست با من قوم یعنی متفق  
 ۲۳۳- پس میان ما و قوم فاستین



۱- گفته‌اند «یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» (داماد موسی به خواهر وی مریم) که از رؤسا و نقبای دوازده‌گانه بنی اسرائیل بودند و بنی اسرائیل از آنها خوف داشتند و خداوند به آن دو، نعمت اسلام را داده بود (این دو، پنهانی به موسی ایمان آورده و به بنی اسرائیل پیوسته بودند) مردم را به توکل بر خدا دعوت نمودند و گفتند که اگر از دروازه شهر (و یا از اولین شهر آن زورگویان جبار، یعنی اریحا که نزدیک بنی اسرائیل بوده) وارد شوید غالب خواهید بود و آن دو به درستی خبرهای موسی (ع) ایمان داشتند یا با نور ولایت الهی، خودشان این مطلب را درک کرده بودند.

۲- فِطْنٍ: (جمع فطنت)؛ هوشیاری، زیرکی.

۳- هَمَزَزُ: هرگز.

۴- ایچ: هیچ.

۵- هارون: برادر موسی (ع).



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً

خدا گفت: (چون مخالف امر کردند) شهر را بر آنها حرام کرده، چهل سال ع

يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

بپوشی در بیان حیران و سرگردان باشند. پس تو بر این گروه فاسق متأسف و اندوهگین مباش. (۲۶)

﴿٢٦﴾ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا

و بخوان بر آنها به حقیقت حکایت دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را، که چون قربان به قربانی جسته

فَتَقَبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ

و از دیگری پذیرفته شد. (قابیل به برادرش هابیل) گفت: البته تو را خواهم کشت. از یکی پذیرفته شد

﴿٢٧﴾ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

(هابیل) گفت: بی تردید خدا (قربانی را) از متقین خواهد پذیرفت. (۲۷)

- تا چهل سال آن زمین پاک نام  
 ۸۲۳۴- گفت حق پس گشت بر ایشان حرام<sup>۲۶</sup>
- سازم اندر تیه، سرگردانشان<sup>۱</sup>  
 ۸۲۳۵- یعنی ارض مقدّس از عصیانشان
- سوی او آمد خطاب از کبریا  
 ۸۲۳۶- پس پشیمان گشت موسی ز آن دعا
- گر که اندر تیه ماندند این زمان  
 ۸۲۳۷- که مباح اندوهناک از فاسقان
- مسورد نفرین پس یغیر شدند  
 ۸۲۳۸- ز آن که ایشان زامر حق سروازدند
- سر چو بکشیدند از تمکین تو  
 ۸۲۳۹- مستحق بودند بر نفرین تو
- کو ز قصه تیه موسی شد ملول<sup>۲</sup>  
 ۸۲۴۰- یا مخاطب بُد به «لاتأس» آن رسول
- تو مشو زاحوال آن مردم غمین  
 ۸۲۴۱- حق تعالی گوید او را کسای امین
- لایق آن تیه و آن حیرت شدند  
 ۸۲۴۲- زامر موسی چون همی سروازدند
- گر همی خواهی تو از تاریخ خوان<sup>۳</sup>  
 ۸۲۴۳- ماجرای تیه و اسرائیلیان
- گر چه بر من مشکل این تحریر نیست  
 ۸۲۴۴- جای شرحش جمله در تفسیر نیست
- تا به نظم آرم حکایت‌ها تمام  
 ۸۲۴۵- می‌کند تأیید، حقم در کلام
- تا تمام از نظم، ایسن دفتر شود  
 ۸۲۴۶- لیک ز آن ترسم که عمر آخر شود
- آنچه لازم نیست سازم مختصر  
 ۸۲۴۷- ز آن در این تفسیر بکر منحصر<sup>۴</sup>
- مرغنیمت دانم از عمر آنچه هست  
 ۸۲۴۸- شد «صفی»<sup>۵</sup> را سال بر نزدیک شصت
- سازم این تفسیر را منظوم، زود  
 ۸۲۴۹- بل به توفیق خداوند و دود
- تا مگر گردد به عون<sup>۶</sup> حق تمام  
 ۸۲۵۰- ز آن بسی دارم به نظمش اهتمام
- باشم از توفیق و عمر امیدوار  
 ۸۲۵۱- یک دو سال دیگر از پرودگار
- کش یکی بر سیئات من قلم  
 ۸۲۵۲- ای خدا از راه احسان و کرم
- صحت و امنیت و تقریر بخش  
 ۸۲۵۳- قوتم بر نظم این تفسیر بخش
- ز آن دو ایسن «آدم» از بهر خیر  
 ۸۲۵۴- می‌بخوان بر امت ای فخر بشر<sup>۲۷</sup>
- نامشان هابیل و قابیل عدو  
 ۸۲۵۵- که بُدند آن دو پسر از ضلّی<sup>۷</sup> او
- راستی مستلزم آیات ماست  
 ۸۲۵۶- این خیر باشد به حق یعنی که راست
- یک پسر، یک دختر اندر صحبتی<sup>۸</sup>  
 ۸۲۵۷- می‌شد از حوا تولد، نوبتی

۸۲۵۸- دختر یک بطن را بر آن پسر	دادی او کو بود از بطن دگر <sup>۹</sup>
۸۲۵۹- اولین فرزند او قایل بود	همر هر اقلیمیای با نمود <sup>۱۰</sup>
۸۲۶۰- بود پس اقلیمیا صاحب جمال	هم به هابیل او ز امر حق حلال
۸۲۶۱- نامزد چون گشت بر هابیل او	ناگوار آمد به قایل عدو
۸۲۶۲- گفت با آدم: بر این ندهم رضا	که دهی بر دیگری اُخت <sup>۱۱</sup> مرا
۸۲۶۳- گفت آدم این نه بر میل من است	بلکه امر حضرتت واحسن است
۸۲۶۴- و ندادی باور، این نادانی است	هر دو را تکلیف بر قربانی است
۸۲۶۵- هر که را گردید قربانی قبول	زو بسود اقلیمیا دور از نکول
۸۲۶۶- گوسفندی برد پس هابیل زود	وز گیاه خشک مشتی آن عنود
۸۲۶۷- دسته‌ای از گندم کم‌دانه‌ای	بهر قربانی ببرد از لانه‌ای
۸۲۶۸- آتشی آمد ربود آن گوسفند	و آن دگر شد ناقبول و ناپند
۸۲۶۹- گفت قایل از حسد هابیل را	بالله از قتلت نخواهم کرد ابا
۸۲۷۰- گفت مر هابیل فرماید یقین	خسب چو قربانی قبول از متقین
۸۲۷۱- که نفرمود از تو قربانی قبول	باشد آن از ترک تقوی ای فضول
۸۲۷۲- گر نشد مقبول حق قربانیت	نی ز من باشد ز نافرمانیت
۸۲۷۳- جرم من چوؤد که باید کشتتم	بی ز تقصیری به خون آغشتتم؟ <sup>۱۲</sup>



۱- مفهوم ابیات ۸۲۲۴ و ۸۲۲۵ خدواند فرمود آن زمین پاک، یعنی ورود در آن و تملک بر آن، بر این مردم حرام است، یعنی مقدر کردیم که تا چهل سال موفق به ورود به آن نشوند و حیران و سرگردان در زمین بگردند. (تیه) که در کلمه «بِتِيهُونَ» در آیه ۲۶ آمده، به معنای تحیر و سرگردانی است، و بیابانی که آنها در آن سرگردان بودند، میان فلسطین و ایله مصر واقع بود).

۲- مفهوم بیت ۸۲۴۰ ممکن است مخاطب «فَلاتأس» نهی از «أسى» (به معنای حزن و اندوه است)؛ پیامبر اسلام (ص) باشد که از ماجرای تیه موسی ملول و غمگین شده بود و خداوند به

پیامبر می‌فرماید که از نزول این عذاب بر آنان محزون مباش.

۳- ماجرا به‌طور خلاصه این است که وقتی اسرائیلیان از ورود به آن سرزمین مقدس امتناع ورزیدند، خداوند هم آن را برایشان حرام کرد و آنها چهل سال در چهار فرسخ سرگردان شده در زمین حیران می‌رفتند. چون شام می‌شد، فریادگرشان اعلام کوچ می‌کرد و آنها با رنج فراوان حرکت می‌کردند و تا هنگام سحر، خداوند زمین را امر می‌کرد تا برایشان دور بزند و آنها صبحگاهان در همان منزلی بودند که از آن کوچ کرده بودند! می‌گفتند: راه را اشتباه رفته‌اید. چهل سال این‌طور ماندند و «مَنْ و سلوئی» در آنجا برایشان نازل شد تا آنکه همگی به جز یوشع بی‌نون و کالب‌بن یوفنا و فرزندان آن مردم باقی ماندند. ایشان وقتی می‌خواستند راه بیفتند لباس‌ها و کفش‌هایشان خشک، و قدرت راه رفتن از آنان سلب می‌شد.

۴- مُنحصر: محدود شده.

۵- صفی: منظور، صفی‌علیشاه، نویسنده کتاب حاضر است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۶- غون: یاری.

۷- صُلب: تیره، مهره‌های پشت، نسل و اولاد.

۸- حوا در هر زایمان، یک پسر و یک دختر به دنیا می‌آورد.

۹- مفهوم بیت ۸۲۵۸ به فرمان خدا، حوا دختری را که در یک زایمان به دنیا می‌آورد، به زنی به پسری که در زایمان (بطن) بعدی به دنیا می‌آید می‌داد. (البته از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل است که فرمود که معاذالله که آدم دختر خود به پسر خود داده که اگر این روا بود و آدم این کار کرده بود، محمد(ص) نیز این کار را روا می‌داشت و می‌کرد، که دین هر دو یکسان بود. اما خداوند حورایی از بهشت به صورت انسان به زمین فرستاد و در وی رحم آفرید و به آدم وحی نمود که او را به زنی به هابیل بدهد و دختری را از اولاد جنّ صورت انسانی داد و آدم را فرمود که وی را به زنی به قابیل بدهد، پس قابیل خشگمین شد و به آدم گفت که من پسر بزرگ‌ترم و هابیل کوچک‌تر، چرا حوا را به او دادی و من به وی سزاوارتر بودم.

۱۰- بانمود: زیبا.

۱۱- أخت: خواهر.

۱۲- مفهوم ابیات ۸۲۶۳ تا آخر ۸۲۷۳ ← [گفته‌اند آدم(ع) چهل فرزند داشت که در بیست زایمان که حوا نمود به دنیا آمدند، در هر زایمان یک پسر و یک دختر. و تنها «شیث» بود که خدا او را منفرد، و بعد از کشته شدن هابیل و بسیار گریستن و اندوهگین بودن آدم، به او عطا فرمود و امر کرد آدم نام او را «هبة الله» گذارد. اولین فرزند مذکر آدم(ع)؛ قابیل بود که همراه با خواهرش «اقلیمیا» به دنیا آمد. دومین فرزند مذکر آدم، «هابیل» بود. که توأم با او، خواهرش «لوزا» متولد شد. آخرین فرزند مذکر، «عبدالمغیث» بود که توأم با او «امةالمغیث» متولد شد. فرمان از خدا آمد به آدم(ع) که خواهر هابیل (لوزا) را به زنی قابیل بده و خواهر قابیل (اقلیمیا) را به هابیل. و در شرع وی روا بود که پسرابن بطن، دختر آن بطن دیگر را به ازدواج خود درآورد، و یا دختر هر بطنی که می‌خواست، مگر خواهر توأمه خود را که هم بطن او بود، که این روا نبود. آدم این پیغام خداوند را به حوا گفت و حوا به هر دو پسرش، هابیل رضایت داد و قابیل خشم گرفت و گفت: این را آدم گفته است و نه خدای، و من، خواهر خود به زنی به هابیل نمی‌دهم زیرا که خواهر من نیکوتر است و زیباترین دختر آدم است و من به او سزاترم، زیرا که ولادت من و اقلیمیا در بهشت بوده (قبل از هبوط آدم و حوا به زمین) و ولادت ایشان در زمین (بعد از هبوط). آدم گفت: خواهر هابیل تو را حلال است و فرموده خدای است. اما قابیل نپذیرفت. آدم گفت: اکنون، هر یک قربانی کنید هر که قربانی او پذیرفته شد، اقلیمیا زن او باشد. هابیل شبان بود و میش نر فریه و پسندیده را که در گله او معروف بود به همراه روغن و شیر آورد و قابیل که کشاورز بود خوشه‌های خشک و کم دانه گندم را جمع نمود و آورد. هر دو بر کوه رفتند و قربانی را بر کوه نهادند و آدم با آنها بود و قابیل در دل داشت که چه قربانی مرا بپذیرند و چه نپذیرند خواهر خود به زنی هابیل نخواهم داد و هابیل رضا و تسلیم در دل داشت. پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را بخورد و خوشه‌های گندم قابیل را در ن گرفت و در آن روزگار، نشان قبول قربانی این بود که آتش از آسمان فرو می‌آمد و قربانی را می‌خورد و اگر نمی‌خورد، آن



قربانی مردود بود. پس قابیل بر هابیل حسد نمود و آن حسد و کینه را در دل نگاه می‌داشت تا زمانی که آدم (ع) به مکه رفت به زیارت خانه کعبه و قابیل به صحرا رفت و به میان گله هابیل و به او گفت من آمده‌ام تا تو را بکشم و هابیل گفت چون قربانی تو از حسد و بغی بود و نه صفا و پاکی دل خدا آن را نپذیرفت و من تقصیری ندارم. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار با کمی تغییر).

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَىٰ يَدِكَ

سوگند که اگر تو به کشن من

لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ

که من از

من هرگز به کشن تو دست دراز نخواهم کرد.

دست بر آوری

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْشُرَ بِنَفْسِي وَأَتَمَّكَ فَتَكُونَ

دو به تو باز گردد تا تو

من خواهم که گناه (کشن) من و گناه (مخالفت) تو هر

خدای جهانیان من ترسم. (۲۸)

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ

آن گناه (پس از این گفتگو)

که آن آتش جزای مستکبران است. (۲۹)

اهل آتش جهنم شوی.

لَهُ نَفْسُهُ قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

﴿٣٠﴾

و بدین سبب از زیانکاران گردید. (۳۰)

موازی نفس او را بر کشن برادرش ترغیب نمود تا او را به قتل رساند

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي

تا به او / بنماید چگونه بدن برادر را

که زمین را به چنگال حق نماید

آن گاه خدا کلاغی را برانگیخت

سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا

(قابیل) گفت: وای بر من! آیا من از آن عاجزترم که مانند این

زیر خاک بنهان کند.

الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿٣١﴾

سوره و از این کار سخت پشیمان گردید. (۳۱)

پس برادر را به خاک

کلاغ باشم تا جسد برادر را بر خاک بنهان کنم!

من نیارم دست بر قتل تو پیش  
رو به ترک امر او نآرم یقین  
بر گناه قتل من اندر مجاز  
هم به جرم خویش گردی مُتَمَتِّنٌ

﴿٢٨﴾  
۸۲۷۴- گر تو بر قلم گشایی دست خویش  
۸۲۷۵- ز آن که من ترسم ز «رَبِّ الْعَالَمِينَ»  
﴿٢٩﴾  
۸۲۷۶- من همی خواهم که تا گردی تو باز  
۸۲۷۷- تا که باشی حامل اجرام من

هر که قتلی تا کند از بی تمیز	۸۲۷۸-
ز آن که اول از تو سر زد این گناه	۸۲۷۹-
پس تو باشی زین عمل «زاصحاب» نار	۸۲۸۰-
پس نمود آسان بر او «قتل اخیه» <sup>۲</sup>	۸۲۸۱-
دید پس هابیل را روزی به خواب	۸۲۸۲-
کوفت آن را بی تأمل بر سرش	۸۲۸۳-
گشت او پس در دوکون از خاسرین	۸۲۸۴-
اینچنین بودش زیان دنیوی	۸۲۸۵-
پس ندانست آن که با او چون کند	۸۲۸۶-
همچو دزدان داشت او را در کتف <sup>۴</sup>	۸۲۸۷-
پس برانگیزاند زاغی را خدا <sup>۳</sup>	۸۲۸۸-
کرد زاغ مرده را در زیر خاک	۸۲۸۹-
گفت پس «یا وَیَلَّتْی» <sup>۵</sup> بر عقل خود	۸۲۹۰-
من شدم عاجز که باشم چون غراب <sup>۶</sup>	۸۲۹۱-
تا چو او پوشم برادر را به خاک	۸۲۹۲-
کرد مر هابیل را در خاک زود	۸۲۹۳-
ز آن که رویش شد سیه حالش تباه	۸۲۹۴-
آدم او را راند و شد دور از دیار	۸۲۹۵-
حال او بر خواری و تویبخوا	۸۲۹۶-
بر تو باشد آن گنه تا رستخیز	
خلق را بر فعل بد دادی تو راه	
وین جزای ظالم است از کردگار	
دیو سرکش یا که نفس آن سفیه	
در رمه، برداشت سنگی با شتاب	
کشت و اندر خون کشید آن پیکرش	
در حیاتش خوار و مطرود و غیبین <sup>۳</sup>	
چیست تا او را عذاب اخروی	
در زمین آن جُشه را مدفون کند	
می کشیدش روز و شب بر هر طرف	
کشت زاغ دیگگری را از جفا	
دید قابیل آن ز غم شد دردناک	
که مرا کمتر ز راغی بُد خرد	
وین بُد از تأثیر فعلِ ناصواب	
نیستم بر قدر زاغی علمناک	
پس پشیمان گشت و غم بر غم فزود <sup>۷</sup>	
کس نمی کرد از بدی بر وی نگاه	
کرد پس آتش پرستی اختیار <sup>۸</sup>	
جملگی ثبت است در تاربخها	



۱- مُتَّخَن: امتحان شده، مورد آزمایش قرار گرفته.

۲- اخیه: برادرش. (ابلیس به قابیل که نمی دانست چگونه می باید هابیل را بکشد آموخت که وقتی هابیل خوابید با سنگ بر سرش بزن تا بمیرد و قابیل زمانی که هابیل را در میان گله گوسفندان خفته دید چنین کرد و هابیل را کشت).

۳- غیبین: زیانکار.

۴- کَتَف: شانه، دوش.

۵- یاوِیلتنی: وای بر من. در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: «ویل» حلول شر یا خود شر و نهایت رسوایی است و آن، کلمه‌ای است که در مقام مصیبت و نوحه و گریه و زاری به کار برده می‌شود.

۶- غَرَاب: کلاغ.

۷- گویند پشیمانی قابیل نه به علت کشتن برادرش بود بلکه او از این پشیمان بود که چرا چندین روز هابیل را نگه داشته و نمی‌دانسته با جسد او چه کند و یا پشیمانی او از این بوده که برادرش مرده است و نه اینکه بر گناه خود پشیمان باشد و آن پشیمانی که عین توبت است و مصطفی (ص) فرمود که «الَّذِمُّ تَوْبَةٌ» خاصه امت احمد (ص) است و نه هیچ امت دیگر. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- [گفته‌اند قابیل ترسان و لرزان، دست اقلیمیا را گرفت و او را به زمین عدن برد از دیار یمن. ابلیس به او گفت می‌دانی چرا آتش قربانی هابیل را قبول کرد، از بهر آنکه او خدمت و عبادت آتش می‌کرد، تو نیز آتشی بساز تا معبود تو و جفت تو باشد. او نیز قبول کرد و آتشگاهی ساخت و آتش را پرستید و اول کسی که آتش پرستید، قابیل بود.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ

نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ

النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ

جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا

مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ



- ۸۲۹۷- گفت پس «مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ»<sup>۱</sup> در بیان
- ۸۲۹۸- حکم یعنی زین سبب کردیم ما
- ۸۲۹۹- بی ز قتل نفس و اجرای قصاص
- ۸۳۰۰- یا «فسادی» کرده باشد در زمین
- ۸۳۰۱- هست احصان<sup>۲</sup> شرط قتل اندر زنا
- ۸۳۰۲- گر کشتی آن دزد و زانی را رواست
- ۸۳۰۳- پس بدون این جهت ها گر کشتد
- ۸۳۰۴- پس بر آن ماند که خلقان را تمام
- ۸۳۰۵- و آن که گردد بر حیات کس سبب
- ۸۳۰۶- پس بر آن ماند که احیاء نفوس
- ۸۳۰۷- گر کسی را شد کسی بر حق دلیل
- ۸۳۰۸- سوی اسرائیلیان با بَیِّنَات
- ۸۳۰۹- اکثری زایشان پس از آن در زمین
- ۸۳۱۰- بودشان یعنی تجاوز از حدود
- ۸۳۱۱- قتل ناحق بعد تشدید<sup>۷</sup> عظیم
- ۸۳۱۲- پس شد ارسال رسولان از خدا
- ۸۳۱۳- در مدینه جمعی از ارض یمن
- ۸۳۱۴- پس ملازم نزد پیغمبر شدند
- ۸۳۱۵- با مزاج آن جماعت سازگار
- ۸۳۱۶- نو مسلمانان شدند آنجا علیل
- ۸۳۱۷- گفت اندر اشتران شیردار
- ۸۳۱۸- چند روزی اندر آنجا بی گزند
- ۸۳۱۹- تا که صحت یافتند از رنج زود
- ۸۳۲۰- زبده کردند از پی نام و نشان
- ما نوشتم این بر اسرائیلیان
- که کس ار بکشد کسی را ناروا
- که بود لازم بر او بی اختصاص
- چون زنا و دزدی و شرک از یقین
- هم به دزدی، بستن ره هر کجا
- کاندر آن آسایش خلق خداست
- هیچ نفسی<sup>۳</sup> نفس دیگر بی رَشَد<sup>۴</sup>
- کشته باشد زین تجزی<sup>۵</sup> در نظام
- کز هلاکش وارهباند و از تعب<sup>۶</sup>
- کرده باشد جمله را اندر جلوس
- کرده احیا نفسها را در سبیل
- آمدند از ما رسولان بر نجات
- مسترفان بودند از آئین و دین
- وز طریق اعتدال آن سان که بود
- می نمودندی بدون خوف و بیم
- سوی ایشان بهر نهی از ناروا
- آمدندی نزد آن فخر زَمَن
- وز قبول دین او سرور شدند
- چون نبود آب و هوای آن دیار
- چون شنید احوال ایشان آن خلیل
- برردشان باید که دارند آن شعار
- بول و شیر اشترانشان شد پسند
- اشتری چندی از پیمبر با نمود
- پس شدند بر دیار خود روان

۸۳۲۱- بُد غلامی از نی نامش یسار	بر دهان و چشم او کردند خار
۸۳۲۲- چون رسید این بر پیمبر در زمان	بیست تن کرد از پی ایشان روان
۸۳۲۳- جمله را بستند و آوردند زود	در مدینه نزد آن سلطانِ جود <sup>۸</sup>



۱- مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ: به خاطر آن. (وقوع آن فاجعه بزرگ یعنی کشته شدن هابیل به دست قابیل سبب شد که بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که ...).

۲- احصان: استوار، محکم کردن منظور تزویج به صورت زنا است (حکم اموری از قبیل احصان زنا، کشتن زانی وزانیه است).

۳- هَيْجَ نَفْسِي: هر نفسی، هر شخصی.

۴- رَشَدٌ: هدایت، رستگاری، نجات.

۵- تَجَرَّتِي: جرئت کردن، گستاخی.

۶- تَعَبٌ: رنج، سختی.



مجلس شورای اسلامی

۷- تَشَدِيدٌ: سخت‌گیری بر کسی و آزار دادن او.

۸- مفهوم ابیات ۸۳۱۳ تا آخر ۸۳۲۳ ← [این ابیات در مورد شأن نزول آیه بعدی (آیه ۳۳

سوره مائده است): این آیه در شأن «بنی ضبه» فرو آمده که آنها نزد پیامبر (ص) آمدند و بر اسلام بیعت نمودند و در دل نفاق و کفر داشتند و گفتند، بیماریم و نمی‌توانیم در مدینه بمانیم زیرا آب و هوای آن ما را سازگار نیست و از ابتلا به وبا می‌ترسیم. پیامبر آنها را به صحرا فرستاد، آنجا که شتران صدقات (که به عنوان زکات گرفته شده بودند) ایستاده بودند و فرمود بروید و از بول و شیر آن شتران بخورید تا صحت یابید. آنان به آنجا رفتند و سه نفر از چوپانان و نگهبانان را کشتند و شتران را راندند و مرتد شدند. خبر این جریان به مدینه رسید و لشکر اسلام به آنها تاختند و در بیابانی نزدیک یمن آنها را یافتند و علی (ع) آنان را اسیر نمود و نزد پیامبر آورد. گفته‌اند این قوم غلامی از غلامان پیامبر (ص) بنام یسار را نیز گرفته و در دهان و چشم او خار وارد کردند و هنگامی که پیامبر این خبرها را شنید بیست نفر از یاران خود از جمله علی (ع) را جهت دستگیری آنان فرستاد. (از جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

إِنَّمَا

مَآئِدًا

جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ

و در زمین به فساد کوشند کفیر آنان که با خدا و رسول به جنگ بریزند

فَسَادًا أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ

جز این نباشد که آنها را به قتل رسانند، یا به دار کشند، یا دست و

وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ

پایشان به خلاف بکند، بگرد بزنند و یا به نگی و تبعید از سرزمین (سالکان) دور کند.

لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و اما در آخرت به عذابی بزرگ معذب خواهند بود. (۳۳) عذاب دنیوی آنهاست ذلت و خواری

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا

مگر آنان که توبه کنند پیش از آنکه بر آنها دست یابید پس بدانید

أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

که بخداوند بخشنده و مهربان است. (۳۴) ای اهل ایمان!

اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

از خدا بترسید و به سوی او وسیله جوید و در راه او جهاد کنید.

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

باشد که دستگوار شوید. (۳۵)

با خدا و با رسول آمد چنین<sup>۱</sup>  
با مسلمانان ز روی قتل و ضرب  
بهر قتل و غارت و آشوب و کین  
با به دار از حلق آویزندشان  
از زمین رانندشان یا بی مضاف<sup>۳</sup>  
کس به ایشان ندهد از روی امان  
هم «عذاب» آخرت باشد «عظیم»

۸۳۲۴- آمد آیت که «جزای»ی حاربین<sup>۳۳</sup>  
۸۳۲۵- یعنی آنها که کنند از فتنه حرب  
۸۳۲۶- می‌شتابند از فساد اندر زمین  
۸۳۲۷- آنکه خون از معدلت<sup>۲</sup> ریزندشان  
۸۳۲۸- دست و پایشان یا بگردند از «خلاف»  
۸۳۲۹- آن چنان که هیچ در جایی مکان  
۸۳۳۰- اینست در دنیا بر ایشان «خیزی»<sup>۴</sup> و بیم

۸۳۳۱- مر محارب را که بر تخویف<sup>۵</sup> ناس  
 ۸۳۳۲- در هر آن حالی چه زن باشد چه مرد  
 ۸۳۳۳- گر کسی را کشته باشد کشتنی است  
 ۸۳۳۴- وارث مسقتول یسعی گر کند  
 ۸۳۳۵- ور بدون عفو باشد در قصاص  
 ۸۳۳۶- پس کنندش ضلَب<sup>۶</sup> ور برده است مال  
 ۸۳۳۷- دست و پا یعنی بُرندش بر «خلاف»  
 ۸۳۳۸- ور جراحت کرده حکمش دیگر است  
 ۸۳۳۹- ور برهنه کرده باشد او سلاح  
 ۸۳۴۰- بهر ترسانیدن کس نفی او  
 ۸۳۴۱- غیر از آنها که به توبه بگردند<sup>۳۳</sup>  
 ۸۳۴۲- زآن که از بعدِ ثبوت ارحاربی است  
 ۸۳۴۳- حق بدانید این که آمرزنده است  
 ۸۳۴۴- گر محارب از عمل تائب شود  
 ۸۳۴۵- می‌توسید از خدا ای مؤمنان<sup>۳۵</sup>  
 ۸۳۴۶- شد وسیله حفظ امر و نهی حق  
 ۸۳۴۷- هم جهاد اندر ره او با عدو  
 ۸۳۴۸- تا شما گردید شاید رستگار  
 ۸۳۴۹- معنی «شاید» به فضل حق رجاست  
 ۸۳۵۰- چون که کشتی، کشته خود پدروی  
 ۸۳۵۱- بیم و امید از خصال مؤمن است  
 ۸۳۵۲- مر که بیم از دانسته پوسیده است  
 ۸۳۵۳- نان به مسکین می‌دهی با صد عبوس<sup>۱۰</sup>  
 ۸۳۵۴- می‌روی بهر غنیمت در جهاد

می‌کند عریان سلاح آن ناسپاس  
 اندر این حکم است داخل بی نبرد  
 وارث ار بخشد ز قتلش چاره نیست  
 عفو او را، بسایدش کشتن به حد  
 بسایدش کشتن ندادنش خلاص  
 قطع اطرافش کنند از امتثال  
 پس کنندش نفی، دور از اختلاف  
 بر قصاص و نفی هر دو در خور است  
 بی ز قتل و اخذ مال و افتضاح  
 واجب آمد از بیلد بی گفتگو  
 پیش از آنکه سویشان قادر شوند<sup>۷</sup>  
 توبه او مانع از حد هیچ نیست  
 هم رؤف و مهربان بر بنده است  
 یا ریش بر اهل دین واجب شود  
 هم وسیله<sup>۸</sup> سوی او جویدهان  
 فعل طاعت ترک عصیان در تسق  
 ظاهر و باطن به اخلاص نکو  
 زآن وسایل گر که خواهد کردگار  
 نی که ظن و احتمال، این نارواست<sup>۹</sup>  
 خرمن گندم نگردد جُوی، جُوی  
 گر چه بر پاداش طاعت موقن است  
 که نیاید چیزی ار کاری بد است  
 نبرد معبود آن نیرزد یک فلوس<sup>۱۱</sup>  
 نی ز روی اعتقاد و انقیاد

۸۳۵۵- گر نگردي گشته و غالب شوي	بـ بهره يـابي از منال دنـيوي
۸۳۵۶- نسي که اجري از خدا باشد تو را	جز که دل پاک از هوا باشد تو را
۸۳۵۷- محض طاعت رو نمایی در جهاد	اجـر و افسـي يـابي از ربّ العـباد
۸۳۵۸- و آن عمل‌ها را بر این‌سان، مو به مو	هـر چـه کـاري بـدزوي بي گـفتگو
۸۳۵۹- پس تو بسیم از نيّت مفشوش دار	طـاعت از اخـلاص دل گـن، هـوش دار
۸۳۶۰- پس «وسيله» رو به حق آوردن است	طـاعت از اخـلاص کـامل کـردن است
۸۳۶۱- و ر که باشد حيدر و آتش بجاست	مـهر ايشـان هـم «وسـيله» بـر خـداست
۸۳۶۲- هر که اندر مهر حق پاینده است	بـسـندگان خـالصـش را بـنده است
۸۳۶۳- خاصه عبدی کو ولی غالب است	بـر خـلابـق مـهرش از حق واجب است
۸۳۶۴- ای ولی حق، به جان روشنت	دـر دـو عـالم دـست مـا و دـامنـت
۸۳۶۵- ما همان طفلیم کز هر محنتی	مـنـي گـريزد بـر پـدر بي خـجلتي
۸۳۶۶- گر خطایی آمد از ما در ظهور	تـو مـگـير از بـسـندگان خـود نـفور
۸۳۶۷- بر «صفي» <sup>۱۲</sup> حق کرد اتمام نعم	خـود تـو دانی کـز کـجا بـود آن کـرم
۸۳۶۸- داند این یعنی که میداند «صفي»	کـز کـجا بـود آن عـسـنايات خـفي
۸۳۶۹- پس مگیر الطاف خویش از ما تو باز	ز آن کـه مـفـطوریم <sup>۱۳</sup> بـر عشق و نـياز



۱- شأن نزول آیه ۳۳ در توضیح شماره ۸، مربوط به ابیات ۸۳۱۲ تا آخر ۸۳۲۳ ذکر شده است. [محاربان خدا و رسول، ایشان‌اند که پیوسته با تقدیر، در جنگ‌اند. در محنت، اندر شکایت، و در نعمت، اندر بَطْر، به تن زنده، به دل مرده، به روز بَطَال (بیکاره)؛ به شب بی‌کار. عمر، بر باد، به زیان بود خود، شاد، نه از خصمان پاک و نه گناهان در یاد. عیش، چوش عیش فرعونان و ظنّ چون ظنّ صدیقان.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). (بَطْر: شادی فراوان؛ حیرت و دهشت هنگام هجوم نعمت).

۲- مَعْبِئَت: دادگری.

۳- [هنگامی که فرستادگان پیامبر(ص)؛ آن مهاربان و راهزنان مرتد را گرفتند و نزد پیامبر



آوردند، (← توضیح شماره ۸، مربوط به ابیات ۸۳۱۳ تا آخر ۸۳۲۳): پیامبر فرمود تا دست‌ها و پاهایشان را ببرند و داغ بر چشم‌هایشان بنهند و میل در کشند و در آفتاب گرم بیفکنند تا بمیرند. جبرئیل آمد در آن حال و این آیه (آیه ۳۳ سوره مائده) را آورد و گفت: یا محمد، ملک می‌گوید جلّ جلاله که جزای ایشان آن است که ما، در این آیه بیان کردیم تا آن مُثله که تو فرمودی. پس رسول خدا، مُثله را نهی کرد و شرب بول بعد از آن منسوخ گشت. کلبی گفت: این (آیه) در شأن ابوبریده‌الاسلمی آمد، و هُوَ هلال ابن عویمر، که با رسول خدا عهد بست که یاری وی ندهد و دشمنان را نیز بر وی یاری ندهد و مسلمانان را از خود ایمن دارد و مسلمانان نیز از خود ایمن دارند و هر کس که بر هلال بگذرد و قصد مصطفی (ص) و اسلام دارد، هلال او را منع نکند و راه به وی فرونگیرد. پس قومی از بنی کنانه به طمع اسلام، قصد رسول خدا کردند. اصحاب هلال بر ایشان افتادند، و هلال، خود حاضر نبود و ایشان را کشتند و مال بردند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، می‌گوید که: جزای ایشان که راهزن‌اند و در زمین تباہکاری می‌کنند و به نایمن داشتن راه‌ها می‌کوشند، آن است که هر که کشتن کرده بود و مال نسته، او را بکشند، اگر چه ولی دم عفو کند، عفو سودی ندارد، که طریق آن، طریق حدّ است نه طریق قصاص، و آنکه کشتن کرده و مال سته، او را بکشند و بردار کنند، سه روز پیش از قتل یا پس از قتل، چنان که رأی امام باشد. و آنکه مال سته و کشتن نکرده، دستی و پایی از او را ببرند، یکی از راست و یکی از چپ و باید که مال، کمتر از نصاب سرقت نباشد و آنکه کشتن نکرده و مال نسته اما با ایشان همراه بود و پشتیبانی از آنها نموده، او را «نفی» کنند یعنی بترسانند و طرد و دور نمایند. ... (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار و جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان).

۴- خَزْی: خواری، ذَلّت.

۵- تَخْوِیْف: ترساندن.

۶- ضَلَب: به دار آویختن.

۷- مفهوم بیت ۸۳۴۱ ← [مگر آنها که از شرک و کفر توبه کنند و به اسلام درآیند پیش از آنکه در دست شما افتند و ایشان را عقوبت کنید، که در این صورت حدّی بر آنها لازم نیست.

پس از آنکه در دست امام افتاده باشد، توبه کند، آن توبه به هیچ حکم از احکام شرع از وی باز نمی‌دارد و آن را تغییر نمی‌دهد. (به اختصار، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- وسیله (وسیلت): توسل و تقرب جستن و محبت.

[گفته‌اند «وسیلت» درجه‌ای عظیم است در بهشت، ساخته از بهر مصطفی (ص). وسایل آن وسایط است که میان رهی و مولا، پیوستگی را نشان است و سبب اتصال میان ایشان عیان است و آنچه که عامل وصلت و اتصال بنده به مولاست، بزرگ داشتن امر، و شکوه داشتن نهی، شفقت بر خلق، خدمت به حق، کوشیدن در ابواب نوافل و عمارت کردن جان و دل است، کوشیدن در ابواب نوافل به سه چیز توان: نظر الله به یاد داشتن، روزگار خود از ضایع شدن دریغ نمودن و درویشی خویش در موقف عرض بشناختن. و چون نظر الله یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی. عمارت دل به سه چیز توان: به شنیدن علم، کم آمیختن با خلق و کوتاهی امل. تا در سماع علمی در حلقه فرشتگانی تا از خلق برکناری، در شمار معصومانی تا با کوتاهی املی، از جمله صدیقانی. «وابتقوا الله الوسیلة» می‌گوید: به خدای نزدیکی جوید، شما که عابدانید به فضایل؛ شما که عالمانید، به دلایل؛ و شما که عارفانید به ترک وسایل. وسیلت عابدان چیست؟: «الْتَائِبُونَ الْعَابِدُونَ» الی آخره؛ وسیلت عالمان چیست؟: «أَوْلَم يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ وسیلت عارفان چیست؟: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُم».

وسیلت عابدان، «معاملت» است، وسیلت عالمان، «مکاشفت» است؛ وسیلت عارفان، «مُعاینت» است. وسیلت عابدان «راستی» است؛ وسیلت عالمان، «دوستی» و وسیلت عارفان، «نیستی» است. وسیلت عابدان، یادی است به نیاز؛ وسیلت عالمان، یادی است به ناز؛ و وسیلت عارفان یادی است نه به نیاز نه به ناز و قصه آن دراز است. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۹- مفهوم بیت ۸۳۴۹ ← معنی «شاید» (لَعَلَّكُمْ) در آخر آیه ۳۵) امید به فضل خداوند است و نه احتمال دادن و شک داشتن به اینکه رستگار شوند، که چنان چه معنی «شاید» این‌گونه به نظر آید غلط است.

۱۰- عَبُوسٌ: ترش‌رویی، بدخلقی.

۱۱- فُلُوس: (جمع فلس)؛ پول سیاه، پشین.

۱۲- صفی: صفی‌علیشاه.

۱۳- مَفْطُور: در نهاد سرشته و خلق شده.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَآئِنَ

آنان که کافر شدند اگر

لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ

دو برابر آنچه در زمین است خدا آرند تا به آن خود را از

عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقِيلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾

عذاب قیامت دهانند

هرگز از آنها قوی‌تر نشود و آنان را عذاب دردناک خواهد بود (۳۶)

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَا هُمْ بِمُخَارِجِينَ مِنْهَا

و آنها دالم آرزو کنند که از آتش دوزخ بیرون شوند

و هرگز بدار نخواهند شد

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿٣٧﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا

دالم و بایدار است (۳۷)

دست‌زن و مرد دزد را به کفر اعمالشان

أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ببرنده

این عفویش است که خدا مقرر کرده

و خدا مقدر و به مصالح خلق داناست (۳۸)

﴿٣٨﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ

از آن پس خدا او را خواهد

پس هر که پس از ستمی که کرده توبه نمود و کار خود را اصلاح کرد

عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

بخشید

که خدا بخشنده و مهربان است (۳۹)

- ۸۳۷۰- و آن کسان که کافر و احمق شدند <sup>۳۶</sup>
- ۸۳۷۱- گر که ایشان را بود در کل حال
- ۸۳۷۲- یا دو چندان ز آنچه باشد در زمین
- ۸۳۷۳- نفس خود را یعنی از آن و اخرند
- ۸۳۷۴- نیست آن مقبول زایشان، امین است
- ساجد هر چیز، غیر از حق شدند
- هر چه اندر عالم است از ملک و مال
- تافدای خود کنند آن رایقین
- از «عذابِ یوم» دین بی‌چون و چند
- بی‌نیازی محض ذات ذوالقن است

و آن «عذاب» بی حسابِ دردناک	۸۳۷۵- بهر ایشان است خسران و هلاک
می‌برون از آتش دوزخ شوند	۸۳۷۶- هستشان خواهش که دور از فِخ <sup>۱</sup> شوند
در عذاب‌اند آن جماعت جاودان	۸۳۷۷- نیستند ایچ از برون آیندگان
اهل نارآیند اندر اهتراز <sup>۲</sup>	۸۳۷۸- باب جنت سوی دوزخ شد چو باز
بسته گردد در، شوند آنجا «مقیم» <sup>۳</sup>	۸۳۷۹- تا برون آیند زآن در، از جحیم
هم تو بینی گر که باشی ملتس	۸۳۸۰- این عیان بینیم ما با چشم حس
پس تو را می‌آید آن خصلت نکو	۸۳۸۱- مردی ار بینی کریم و راستگو
بخل و کذبت مانع است از ما حاصل	۸۳۸۲- خواهی آن را بهر خود و اندر عمل
چون نبودت آن صفت، مسدود شد	۸۳۸۳- باب جنت بر تو باز از جود شد
چون روند از روی عشق و اعتقاد	۸۳۸۴- مؤمنان دیدی که از بهر جهاد
تن زدت ره، خائف و بد دل شدی	۸۳۸۵- نوبتی در هم‌ری مایل شدی
بر خلافش لیک می‌بازی زَسَن	۸۳۸۶- هر صفات نیک را دانی حسن
باید شادی جمله سازد بر تو سد	۸۳۸۷- هم‌چنین بینی که خصلت‌های بد
جان تو ز ایشان فزون در آتش است	۸۳۸۸- باعیالت خلق و خوی ار ناخوش است
با وجود بی‌نواپی شاد کام	۸۳۸۹- بینی آن همسایگان را صبح و شام
بینی از دور ار چه جنتات نعیم	۸۳۹۰- بر تو آن حالی که داری شد جحیم
از چه راضی قلب و روح در فِخ است؟	۸۳۹۱- گر که دانی آن بهشت این دوزخ است
که نمودم بازبر نیکو سرشت	۸۳۹۲- این نشانی بُد ز دوزخ وز بهشت
سر به گُم از جمعه ات تا شنبه کرد <sup>۴</sup>	۸۳۹۳- حیف کاندر گوش، دیوت پنبه کرد
جمع مالت در سرا بی‌فایده است	۸۳۹۴- دزد نفست را نَبِری تا که دست



۱- فِخ: دام، تله (کنایه از آتش جهنم).

۲- اهتراز: تکان خوردن، جنبیدن.

۳- [آتشیان، دو قسم‌اند؛ قسمی از ایشان که هرگز از آتش بیرون نیایند، و در شدن ایشان به

آتش، از برای تعذیب است، نه تطهیر و این آیه (آیه ۲۷ سوره مائده) در شأن آنهاست. قسم دیگر آن است که در شدن آنها به آتش، از برای تطهیر است و نه تعذیب، و حال ایشان بر تفاوت است: قومی زودتر بیرون آیند و قومی دیرتر، بر حسب حال و براندازه کردار...]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار).

۴- منظور بیت ۸۳۹۳ ← حیف که شیطان گوش‌هایت را ناشنوا ساخته و از جمعه تا شنبه (یعنی تمامی ایام هفته) را سردرگم و در فکر هوای نفس و امور دنیوی هستی.



دست‌هایش بر بریدن لایق است	۳۸۵ ۸۳۹۵- مرد یا زن هر کسی کو سارق است
دست سارق از چه بر جا مانده‌ای؟	۸۳۹۶- «فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا» <sup>۱</sup> اگر خواننده‌ای
در عقوبت یساید از پروردگار	۸۳۹۷- تا «جزای» آنچه کرد از کسب و کار
بعد توبه بر گنهکاران، رحیم	۸۳۹۸- حق به حکمش غالب است و هم «حکیم»
کار خود را کرد اصلاح از ندم	۳۹۵ ۸۳۹۹- پس هر آن برگشت بر حق از ندم
ور نه نادم باشد از آن فعل پست	۸۴۰۰- رد کند بر صاحبش مال ار که هست
باز گردد هم بر او حق از عذاب	۸۴۰۱- چون نماید او به حق زآن ره ایاب
خواهد آمرزش به جرم بستندگان	۸۴۰۲- کاست آمرزندگان مهربان
زآن که او دزد جواهر اکثر است	۸۴۰۳- بر بریدن دست نفس اولی‌تر است
و آن ز نسد بر گنج ایمان و نظر	۸۴۰۴- می برد دزد ار که داری مال و زر
و آن ببرد هم خرمن و هم خانه را	۸۴۰۵- می برد از خانه دزدت دانه را
زآن بگیرد چشم خون پالای <sup>۲</sup> تو	۸۴۰۶- می برد دزد از سیراکالای تو
تا نبینی عیب خود، کورت کند	۸۴۰۷- او زند ره زنده در گورت کند
و آن به هر دم پرده غفلت درد	۸۴۰۸- دزد مالت ات‌فاق است <sup>۳</sup> ارب‌برد
تا ببری ره بر زمان فرصتش	۸۴۰۹- با تو گویم یک نشان از سرقتش
کیمیای دل نسماید بر مست	۸۴۱۰- چون ز دنیا، دیده خوار و مفلست
گردد اندر علم و دینت رهنمون	۸۴۱۱- از در عرفان و فقر آید برون

- ۸۴۱۲- آید از بیگانگی بر خویشی‌ات
- ۸۴۱۳- گوید افزون است ای جان ذوق تو
- ۸۴۱۴- کی به سیرت بوده هرگز عارفی
- ۸۴۱۵- رفته رفته تا که خود بینت کند
- ۸۴۱۶- با امیران گشت پس باید رفیق
- ۸۴۱۷- از گدایان حاصلی نَبُود جُوی
- ۸۴۱۸- شو چو شیران در شکارِ گساو میش
- ۸۴۱۹- یک مریدی مالدار از صد فقیر
- ۸۴۲۰- می‌نماید این کلامت بس نکو
- ۸۴۲۱- بست چشمت داد بر گین جای لعل
- ۸۴۲۲- آن شکار گسوت از پندار بود
- ۸۴۲۳- اتفاق است ار که هم در روزگار
- ۸۴۲۴- گفته بودت دیو کای شیر زیان
- ۸۴۲۵- چون به دست آوردی از بیهوده‌اش
- ۸۴۲۶- پیشتر قانع بدی بر قوت کم
- ۸۴۲۷- می‌فزاید هر دمت بر حرص و آز
- ۸۴۲۸- پیش آن کز وی به چیزی طامعی<sup>۵</sup>
- ۸۴۲۹- وز فقیران ضعیف ای خود فروش
- ۸۴۳۰- بر توزین قانع بود آن پاک جیب
- ۸۴۳۱- این بود عرفان و فقرت بی مجال
- ۸۴۳۲- هم رسد وقتی که بینی ناگهان
- ۸۴۳۳- برده مالت جمله دزد بد سرشت
- ۸۴۳۴- رفته مایه ذکر و فکرت در تلف
- ۸۴۳۵- این یکی بود از نشان سارقت
- تا نماید پیشه درویشی‌ات
- صوفی کو در طریقت فوق تو؟
- از رموز فقر و عرفان واقفی؟
- رخنه اندر عقل و آیینت کند
- واجب است این بهر ترویج طریق
- شمع درویشان ندارد پرتوی<sup>۴</sup>
- پس بسیار از بهر خرگوشان به پیش
- به بود بر این بده، از آن بگیر
- بسی خیر ز آن کز کجا زد راحت او
- می‌زد او بر مسیح و می‌دید تو نعل
- لیک شاخش پاره کردت تاروپود
- این چنین گاو می‌تو را گردد شکار
- هم بخور زو هم به درویشان خوران
- سخت آید بذل خون و روده‌اش
- نک بُود در هر رگت نهصد شکم
- نیستی قانع به چیزی ز اهتزاز
- از سحر تا شب نشسته خاضعی<sup>۶</sup>
- می‌گریزی همچو دیوی از سرورش<sup>۷</sup>
- نسبت ارتدھی بر او صد نقص و عیب
- لیک قطب<sup>۸</sup> وقت خویشی در مقال<sup>۹</sup>
- مانده‌ای تنها ز یار و هم‌رهان
- نیست یارت کس جز آن اخلاق زشت
- نیست سودت غیر اندوه و آسف<sup>۱۰</sup>
- مسابقی را دان به عقل فارقت

- ۸۴۳۶- ره مده او را بسه خود در را ببند      حفظ کن کالای خویش از بد پسند  
۸۴۳۷- برده ور چیزی در آر از مشت او      پس بسر با تیغ قهر، انگشت او  
۸۴۳۸- ور بدزدد بعد از آن چیز دگر      کن به جش تا بمیرد بر بتر ۱۱



- ۱- رجوع شود به معنی آیه ۳۸؛ این آیه در شأن طعمه بن ابیرق نازل شده که شرح دزدی او در سوره نساء آمده است.
- ۲- خون پالا؛ خون فشان، خون ریز.
- ۳- اگر دزدی مالت را ببرد همیشگی نیست و اتفاقی است.
- ۴- در این ابیات به صوفیان ظاهری که فریب شیطان نفس خورده‌اند، و مدعیان دروغ زنی که در لباس درویشی، دامن مکتب را آلوده‌اند و به سفره‌داری مشغول‌اند و مقصود و مقصدی جز اغوای ساده لوحان ندارند اشاره می‌شود. صوفی حقیقی، از همه چیز و همه کس، جز حضرت حق بی نیاز است. از ابو سعید ابی الخیر ده خصلت برای پیر محقق و صوفی حقیقی ذکر شده که یکی از این ده خصلت آن است که «از مال مرید آزاد باشد تا در راه خودش به کار ندارد».
- ۵- طامع: طمع دارنده.
- ۶- خاضع: فروتن، متواضع.
- ۷- سروش: فرشته.
- ۸- قطب: از چهارصد مرد ابدال (مردان خدا، کسانی که مبدل شده و شخصیت آنها بر اثر عنایت حق و تربیت پیر و دوام ریاضت تبدیل یافته و جودشان ملکوتی و باقی شده است)؛ چهل مرد اوتاد (یعنی میخ‌های زمین) هستند و از این چهل نفر چهار تن نقب‌اند و از این چهار مرد، یکی «قطب» است و سلامتی نقباء از برکت قطب است. قطب، انسان کامل را گویند که همواره در عالم، یک نفر است و او دل عالم است و چون از این عالم در گذرد یکی دیگر به مرتبه او رسد و به جای وی نشیند.
- ۹- مقال: گفتار، گفتگو، سخن.

۱۰- اَسْفُ: تأسف، افسوس، دریغ.

۱۱- بَقْر: مخفف بدتر.

الْمَ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ

ج آنها ندانستی که ملک

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

آسمان و زمین عذاب‌رسانست؟ هر که را خواهد عذاب کند. و از هر که خواهد درگذرد.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

و خدا بر همه چیز تواناست. (۴۰) ای پیغمبر!

لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ

عسکین مباش از آنان که

قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ

به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان ندارند و به راه کفر شایند. و آنهونکایک میباش از آن

هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ

بهدانی که جاسوسی کنند و سخنان دروغ او نقله خیز به جای کلمات حق. به آن قومی که

ءَاخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ

ج از (کبر) نزد تو نیامدند می‌رسانند کلمات حق را بعد از آنکه به جای خود مقرر گشت تغییر دهند

يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

و گویند: اگر حکم قرآن این گونه آورده شد بپذیرید و الا دوری گزینید

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا

ج و هر کس را خدا به آزمایش و رسوایی افکند هر مگر نو او را از (قهر) خدا نتوانی دهانید

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ فِي

ج آنها کسانی هستند که خدا نخواست دلهاشان را پاک گرداند. و آنان را در

الدُّنْيَا خَرَىٰ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

دنيا ذلت و خواری و در آخرت عذاب بزرگ میباشد. (۴۱)

پادشاهان ستمات و زمین؟

هم‌چنین امروز و بدهد ثواب

بر عذاب و عفو، قادر پی به پی

۴۰- این ندانی که خدا باشد یقین

۸۴۴۰- می‌کند بر هر که می‌خواهد عذاب

۸۴۴۱- هم توانا باشد او بر «کُلِّ شَيْءٍ»



می‌مباش از کفر اربابِ هلاک	۸۴۴۲- ای رسول مستطاب، اندوهناک
سوی کفر و هست دینشان بر لسان	۸۴۴۳- کز عنادت می‌شتابند آن کسان
نیستشان ایمان به‌قلب اندر بسیج	۸۴۴۴- بر زبان گفتند «آمَنَّا» و هیچ
منکر اسلام و دین‌اند از جحود <sup>۱</sup>	۸۴۴۵- وز کسانی هم که هستند از یهود
از دروغی تا مگر بسندند طرف	۸۴۴۶- بشنوند از بهر تکذیب تو حرف
تا بر او پیرایه بسندند از دروغ	۸۴۴۷- بشنوند از تو کلامی با فروغ
نسبتش بر تو دهند از کفر و جهل	۸۴۴۸- آنچه تو ناگفته باشی پس به‌سهل
یا ز «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ»	۸۴۴۹- «لِلْكَذِبِ» باشند «سَمَاعُونَ» چنین
باز گو سازند بهر دیگران	۸۴۵۰- یعنی آنچه بشوند از تو همان
هستشان از دور نفی از کیش تو	۸۴۵۱- نامدستند آن جماعت پیش تو
بعد از آنکه وضع شد در هر مقام <sup>۲</sup>	۸۴۵۲- می‌دهند از میل تغییر کلام
که یهود از وی نمودندی ابا	۸۴۵۳- و آن بُد از تورات در رجم زنا
حکم رجم این بل به موسی افتری <sup>۳</sup> است	۸۴۵۴- بودشان دعوی که در تورات نیست
زانسی <sup>۴</sup> و زانسیه <sup>۵</sup> را در انجمن	۸۴۵۵- تازیانه تا چهل باید زدن
این عمل مابین اشراف یهود	۸۴۵۶- زآن‌که بر تفصیل شایع گشته بود



### ۱- جُحود: انکار کردن.

۲- مفهوم کلی ابیات ۸۴۲۶ تا آخر ۸۴۵۲ ← خداوند ضمن دادن تسلیت به دل پیامبر به جهت ناراحتی از منافقین یهود که می‌خواستند پیامبر(ص) را منحرف کنند تا او میان آنان بر طبق هوس و مراعات طرف مقتدرین حکم کند و زناهی محصنه را که طبق تورات نیز سنگسار کردن بود به تازیانه تبدیل نماید و به نمایندگان خود که به جانب پیامبر فرستاده بودند سفارش کردند که اگر پیامبر حکم تازیانه کرد از او بپذیرند و اگر حکم سنگسار داد رد کنند ... می‌فرماید این گروه که در راه کفر به سرعت می‌روند و با حرص به آن ادامه می‌دهند تو را اندوهناک نسازد زیرا اینان تنها به زبان اظهار ایمان می‌کنند، نه به دل و جان و اینان مؤمن

نیستند و دروغ‌ها را به منظور تکذیب تو، بسیار گوش می‌کنند و سخنان تو را که اوامر خداست بعد از آنکه کلمات در جای خود استقرار یافتند بر می‌گردانند و آنچه را تو نگفته‌ای از روی کفر و جهل به تو نسبت می‌دهند. در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعاده است: [تکرار «سَمَاع» (جاسوسان دروغ‌زن)؛ برای ظاهر کردن علت خزی و عذاب است و «قَوْمِ آخِرِينَ» قوم دیگری است که یهودیانی که کلام پیامبر (ص) را می‌شنیدند آن را برای این قوم که از جهت تکبر و مناعت و یا کینه و غضب به نزد پیامبر (ص) نمی‌آمدند نقل می‌کردند.] (با کمی تغییر).

۳- افتری: نسبت دروغ به کسی دادن، افترا، بهتان.

۴- زانی: مرد زناکننده.

۵- زانیه: زن زناکننده.



گفتگو در حکم آن بسیار بود	۸۴۵۷- شد زنایی اندر اشراف یهود
عرضه کردند از پی نظم و نشان	۸۴۵۸- پس ز خیر بر یهود پشرب آن
که چه باشد حکم آن از رجم و حد	۸۴۵۹- تا بپرسند از رسول معتقد
شد پدید انکار این حکم از یهود	۸۴۶۰- مصطفی بر رجم فرمان داد زود
گفت ز امر حق رسول مستطاب	۸۴۶۱- که نباشد حکم رجم اندر کتاب
کاست دانا بر کتاب اندر شما،	۸۴۶۲- کاندز این معنی به «این صوریا»
تا نماند اختلاف اندر وقوع	۸۴۶۳- می‌کنیم این امر خواهید ار رجوع
واقف از تورات و حکم ما مضی است	۸۴۶۴- پس بگفتند آنچه او گوید بجاست
آنکه داری بر خدایی باورش	۸۴۶۵- حاضر آمد گفت پس پیغمبرش
صدق آن گویی اگر دانی به من	۸۴۶۶- حاضر آور کز تو پرسم یک سخن
حکم رجم اندر زنا و اندازه چیست؟	۸۴۶۷- هست در تورات بر گو، یا که نیست
برقی آید بهر حرفم ز آسمان	۸۴۶۸- گفت ترسم گر نگویم صدق آن
بهر آن کش نیست در دین مسلکی	۸۴۶۹- هست در تورات وز آن نبود شکی

- ۸۴۷۰- گفت چون شد که یهود آن را ابا  
 ۸۴۷۱- گفت بهر آنکه ز اشراف یهود  
 ۸۴۷۲- داشتند از خوف یا از رشوتی  
 ۸۴۷۳- تا زنایی ز ابن عمّ پادشاه  
 ۸۴۷۴- عذری آمد پس اواسط را به دست  
 ۸۴۷۵- از چه بر ما منحصر شد حکم حق  
 ۸۴۷۶- تا نگردد ابن عمّ شاه، رجم  
 ۸۴۷۷- پس پوشیدیم آن حکم از کتاب  
 ۸۴۷۸- تا که باشد عام حکم اندر حصول  
 ۴۸۷۹- آمد این آیت که تحریف کلام  
 ۸۴۸۰- این چنین، گویند گر داده شوید  
 ۸۴۸۱- پس بگیری و به فعل آرید آن،  
 ۸۴۸۲- پس نمایید از قبول آن خبدر  
 ۸۴۸۳- خواهد ار حق فتنه‌ای<sup>۵</sup> از بهر کس  
 ۸۴۸۴- پس بتوانی شدن مالک به کار  
 ۸۴۸۵- یعنی ار خواهد عقوبت بر کس او  
 ۸۴۸۶- چون زمام اختیار اندر امور  
 ۸۴۸۷- هر چه او خواهد شود از بیش و کم  
 ۸۴۸۸- نقش‌ها بر پرده زد نقاش غیب  
 ۸۴۸۹- تا تواند داد تغییری به رنگ  
 ۸۴۹۰- آن کسان را هیچ علامّ الغیوب  
 ۸۴۹۱- پاکی دل چون نخواهند از ملاک  
 ۸۴۹۲- هستشان رسوایی اندر این جهان  
 ۸۴۹۳- هم مرایشان راست در دیگر سرای
- می‌نمایند از تـجاهل در زنا؟  
 این عمل سر زد، نشد حکمی که بود  
 مکـتـم از بـسـهر پـسـاس حـرمـتی  
 شد عیان هم گشت پامال آن گناه  
 کز چه پوشید ار که آن حکم حق است؟  
 بر اعالی<sup>۱</sup> نیست این نظم و نسق؟  
 بعد از این در ما ندارد راه، رجم  
 رجم بر حد شد مبدل در عقاب  
 بر کسی عذری نباشد در قبول<sup>۲</sup>  
 می‌نمایند این جماعت از مقام  
 حکم زو بر جلد<sup>۳</sup> و تحمیم<sup>۴</sup> از امید  
 ور نماید حکم رجم آن بی‌گمان  
 ز آن گنه ندهد بر مراد ما ثمر  
 فتنه می‌باشد عقوبت هر نفس  
 بهر او چیزی ز حق در رفع ضار<sup>۶</sup>  
 تو نسی قادر به دفعش یک تسو  
 نیست بر دست تو از نزدیک و دور  
 از اراده و علم و اسرار قـدـم<sup>۷</sup>  
 نقش کی داند رموز حسن و عیب  
 یا کند با کـلـکـی آن نقاش، جنگ  
 می‌نخواهد تا شود طاهر قلوب<sup>۸</sup>  
 هم نخواهد حق برایشان قلب پاک  
 جزیه<sup>۹</sup> و خواری و ترس از مال و جان  
 مر عذایی بس بزرگ از خبیث رای



۱- اعالی: (جمع اعلی): اشخاص بلند مرتبه.

۲- مفهوم کلی ابیات ۸۴۵۷ تا آخر ۸۴۷۸ ← زنی از خیبر، با مردی از اشراف خیبر که هر دو هم محصن (زن شوهردار و مرد زن‌دار) بودند زنا کردند و دلشان نمی‌خواست بر طبق حکم تورات، سنگسار شوند. به یهودیان مدینه نوشتند که از پیامبر(ص) حکم این را بخواهند و به طمع این بودند که پیامبر(ص) بر ایشان تسهیلی قایل شود. عده‌ای از جمله کعب بن اشرف و کعب بن اسید و غیره نزد پیامبر آمدند و حکم زنای محصنه را پرسیدند. پیامبر فرمود: شما به حکم من در این باره راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. جبرئیل نازل شد و حکم رجم (سنگسار) را آورد و پیامبر به آنان خبر داد و آنها راضی نشدند. جبرئیل گفت میان خود و اینان «ابن صوری» را واسطه کن و او را برای آن حضرت توصیف نمود. پیامبر(ص) فرمود: آیا شما جوان آمردی را که چشمش چپ است و در فک سکونت دارد و نامش «ابن صوری» است می‌شناسید و آنان گفتند آری. او دانشمندترین یهودی است که روی زمین، مانده و آنچه خدا به موسی(ع) فرستاده می‌داند. پیامبر فرمود به دنبالش بفرستید. سپس پیامبر به ابن صوری گفت: تو را سوگند می‌دهم که آیا در کتاب خود، حکم سنگسار را بر محصن می‌یابید؟ ابن صوری گفت: آری، سوگند به آنکه مرا به یادش انداختی اگر ترس این نبود که اگر دروغ بگویم یا تغییر دهم خدای تورات مرا بسوزاند برای تو اعتراف نمی‌کردم. آن‌گاه حکم قرآن را در مورد زنای محصنه پرسید و پیامبر پاسخ داد که حکم آن سنگسار است وقتی چهار نفر عادل شهادت دهند. ابن صوری گفت: و همین‌طور خدا در تورات بر موسی فرستاده است.

پیامبر پرسید: اول بار که حکم خدا را آسان گرفتید چگونه بود؟ ابن صوری پاسخ داد: ما وقتی بزرگی زنا میکرد به او کاری نداشتیم و چون بینوایی زنا میکرد بر او حد جاری می‌ساختیم، در نتیجه زنا در میان بزرگان ما شایع شد تا اینکه پسر عموی شاه ما زنا کرد و او را سنگسار نکردیم. آن‌گاه مرد دیگری زنا کرد و شاه خواست سنگسارش کند، مردم به او گفتند: اول باید پسر عموی شاه را سنگسار کنی. در نتیجه ما به دور هم جمع شدیم و قانونی

کمر از سنگسار وضع کردیم تا در حق بزرگ و کوچک اجرا شود. قانون تازیانه و سیاه کردن صورت را وضع نمودیم. چهل شلاق به زانی و زانیه زده می‌شود، آن‌گاه صورتشان را سیاه می‌کنیم و بر دو الاغ به پشت سوارشان می‌کنیم و دور می‌گردانیم. آن‌گاه پیامبر دستور داد آن دو را جلوی مسجد سنگسار کردند و فرمود: من اولین کسی هستم که امر تورات را زنده کرده‌ام وقتی آنان آن را از بین برده‌اند.

۳- جلد: تازیانه زدن.

۴- تَحْمِيم: سیاه کردن روی کسی با ذغال.

۵- فتنه: آزمایش.

۶- ضار: آنچه زیان آور است.

۷- قَدَم: دیرینگی، سابقه.

۸- مفهوم بیت ۸۴۹۰ ← اینان کسانی هستند که خداوند آگاه از اسرار غیب، نخواستہ است که دل‌هایشان را پاک کند و دل‌هایشان بر همان نجاست اولیه‌ای که از ارتکاب گناهان پیدا شده باقی است.

۹- جُزْیَہ: خراج زمین. مالیاتی که در قدیم، مسلمین از کفار و اهل ذمّه می‌گرفتند.

۱۰- خُبث: پلیدی، ناپاکی.

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ

اگر به نزد تو آمدند

آنها جاسوسان دروغ زن و خوردگان مال خواهند.

فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ

و چنانچه روی از آنها بگردانی

نخواهی میان آنها حکم کنی یا روی از آنها بگردانی.

يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ

و اگر حکم کردی میان آنها به عدالت حکم کن.

که چکنیز زبان به تو نتوانند رسانند.



إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

که خدا دوست می‌دارد آنان را که حکم به عدل کنند. (۴۲)

بر تو تا ببنند بهتان و دروغ	۸۴۹۴- بشنوند از تو سخن‌ها با فروغ <sup>۴۲۳</sup>
شرح با اینای جنس خود کنند	۸۴۹۵- بر خلاف آنچه تا بشنیده اند
می‌دهند احکام تفسیر از مقام	۸۴۹۶- رشوه خواران‌اند آن‌ها بر حرام
اندر احکام خدا وین حجت است	۸۴۹۷- سُحت <sup>۱</sup> را فرموده حیدر رشوت است
هم بهای خمر <sup>۲</sup> و مزد کاهنان	۸۴۹۸- مزدِ نر بر ماده بجهاندن عیان
گردد آن بر فسق و ظلمی واسطه	۸۴۹۹- اجرت کسی که اندر ضابطه
مِهْرِ بَغْيِ <sup>۵</sup> اَعْنِي فجور از اخذ و جلب	۸۵۰۰- وجه میته وجه مَنِيْر <sup>۳</sup> و جه کَلْب <sup>۴</sup>
بر کف آید سُحت باشد با اتمام	۸۵۰۱- گفت صادق هر چه از راه حرام
هر بیانی در مقامش حکمت است	۸۵۰۲- و اندر اینجا سُحت قصد از رشوت است
بیشان کن حکم از راه صواب	۸۵۰۳- پس بیایند ار تو را اهل کتاب
سوی اهل ملت خود بی گزند	۸۵۰۴- یا بگردان روی ورد کن تا روند
اصلاح است این مر تو را زاهل ملل	۸۵۰۵- تا به‌شرع خود کنند آنها عمل
گَرِ كُنِيْ اِعْرَاضِ وِر سَازِي قَبُول <sup>۶</sup>	۸۵۰۶- پس تو خود باشی مخیر ای رسول
گفته متسوخ است از حکم دگر <sup>۷</sup>	۸۵۰۷- جمعی این تخییر را زاهل خیر
شرحش آید گر ز فهمت نصیب <sup>۸</sup>	۸۵۰۸- از «أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» که عنقریب
نیست ضرری وز زیان‌ها، ایمنی	۸۵۰۹- گفته در این آیت اعراض ارکنی
حکم کن مایشان از عدل و داد	۸۵۱۰- و ر که خواهی کرد حکمی ز افتقاد
بس عجب کایشان نمایند حکم	۸۵۱۱- مستظین را دوست دارد ذوالکرم



۱- سُحت: کار حرامی که باعث ننگ صاحب آن است. هر مالی که از حرام به‌دست آید. رشوه. استیصال.

[...] در کافی، به سند خود از سکونی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرموده: «سُحت» به معنای بهایی است که کسی در برابر فروختن مردار، سگ و شراب بگیرد و همچنین مهر زن زناکار و رشوه گرفتن در برابر حکم و اجرتی که کاهن و جادوگر می‌گیرد، سُحت است. و در

دُر المنثور است که عبد بن حمید از علی بن ابیطالب (ع) روایت کرده که شخصی از آن جناب، از سحت پرسید. حضرت فرمود: «رشوه» است. سؤال شد: رشوه در حکم؟ فرمود: نه، رشوه در حکم، کفر است. [از جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان]. در مجمع البیان، ذیل آیه ۴۲ سوره مائده، از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: سحت، رشوه در حکم است. و در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، به نقل از علی (ع)؛ عمرو ابن عباس، از جمله موارد «سحت»، «رشوه در حکم»، و «عَسْبُ الْفَحْلِ» (کرایه دادن شتر نر به منظور جهانندن آن بر شتر ماده و بارور ساختن آن)؛ بهایی که برای خرید خمر، سگ، خوک، بوزینه، میته (مردار) و خون ذکر شده است.

۲- بهای خمر: پولی که بابت شراب پرداخت شود.

۳- قیسر: قمار.

۴- کلب: سگ.

۵- مهربغی: مهر البغی به معنی اجرت زناکار است.

۶- مفهوم ابیات ۸۵۰۳ تا آخر ۸۵۰۶ ← بر طبق این قسمت از آیه ۴۲ سوره مائده (فَإِنْ جَاءُوكَ...) پیامبر (ص) مخیر بود در حکم نمودن میان اهل کتاب، چون از وی حکم خواستند، و یا روگرداندن و نپذیرفتن پیشنهاد آنها، البته پیامبر (ص) یکی از این دو را بدون ملاحظه مصلحت انجام می‌دهد و در آن حکم می‌بایست عدالت را رعایت نماید.

۷- مفهوم بیت ۸۵۰۷ ← جمعی، از جمله ابن مردویه و بیهقی از ابن عباس نقل کرده‌اند که دو آیه از سوره مائده نسخ شده یک آیه «قلائد» و دیگری آیه «فان جاوءک...» و گفته‌اند تخیر بودن پیامبر به حکم نمودن میان اهل کتاب و یا اعراض نمودن از آنها) به آیه «وَإِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (آیه ۴۹ سوره مائده) منسوخ شد و بر طبق آن پیامبر (ص) مأمور شد که حتماً به آنچه در کتاب قرآن است میانشان حکم نماید.

۸- مفهوم بیت ۸۵۰۸ ← رجوع شود به توضیح شماره ۷، همین زیرنویس.

وَكَيْفَ يُحْكِمُوكَ وَعِنْدَهُمْ

و چگونه آنها به حکم تو سر فرود آورند در صورتی که

التَّوْرَةَ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن است و با این حال از آن روی می گردانند؟ ایس چنانچه تو نیز از تورات حکم کنی

وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا

بدان راضی نموندند چه آنکه ایمان به خطای ایمان ندارند. (۴۳) ما تورات را فرستادیم که در آن

هُدًى وَنُورٌ يُحْكِمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا الَّذِينَ

هدایت و روشنائی است و پیغمبرانی که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب بر یهودان

هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ

حکم کنند و نیز خداشناسان و علمایی که مابین نگهبانان (الحکام) کتاب خدا هستند.

اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ

و بر اصدق آن گواهی دادند پس هر کس از اجزای حکماء از کسی ترسید

وَإَخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيَّاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ

و از نظام من ترسید و آیات در راهی اندک معامله نکند که هر کس به غلام

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ

آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کسی از کافران خواهد بود. (۴۴) و در تورات بر بنی اسرائیل

فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ

حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس نصاص کبید و چشم را مقابل چشم و بینی

بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ

را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخم را

قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ

نصاص خواهد بود پس هر گاه کسی حق نصاص را ببخشد اینک کرده و کفاره آگاهد او خواهد شد. و هر کس

لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کسی از ستمکاران خواهد بود. (۴۵)

- ۸۵۱۲- زان که تورات است نزد آن گروه <sup>۴۳</sup>
- ۸۵۱۳- نیست پس تحکیم<sup>۱</sup> مقصود یهود
- ۸۵۱۴- بلکه باشد قصدشان إهوان<sup>۲</sup> امر
- واندر آن «حُكْمُ اللَّهِ» از کُلِّ وجوه
- بما اقسامه شرع و اجرای حدود
- بر هر آنچه آمد از سلطان امر



- ۸۵۲۵- پس کنند اعراض از حکم تو زود
- ۸۵۱۶- و آن موافق اندر آیین مُبین
- ۸۵۱۷- باور ایشان را نباشد و اعتماد
- ۸۵۱۸- شد ز ما تورات نازل در امور <sup>۴۴</sup>
- ۸۵۱۹- حکم با وی می نمودند انبیا
- ۸۵۲۰- اندر اجرای حقوق از هر مقام
- ۸۵۲۱- آن کسان بر حکم خَلَاق العباد
- ۸۵۲۲- بهر آن قومی که بودند از یهود
- ۸۵۲۳- ز آن نبیین اند مقصود از یهود
- ۸۵۲۴- عالمان پاک ربّانی <sup>۳</sup> به نام
- ۸۵۲۵- بود امر از حق برایشان بی خلاف
- ۸۵۲۶- بر کتاب حق بُدند از شاهدان
- ۸۵۲۷- پس مسترسید از خلائق در نسق <sup>۵</sup>
- ۸۵۲۸- می ز من ترسید در تبدیل حکم
- ۸۵۲۹- همس بنفروشید آیات مرا
- ۸۵۳۰- ز آن که دنیا بس بود ناپایدار
- ۸۵۳۱- و آن که بر ما «أَنْزَلَ اللَّهُ» <sup>۶</sup> یک لسان
- ۸۵۳۲- بساز فرماید که در تورات خاص <sup>۴۵</sup>
- ۸۵۳۳- «نَفْسٍ بِالنَّفْسِ» آن که یک تن را کشند
- ۸۵۳۴- چشم بر چشمی و هم گوشی به گوش
- ۸۵۳۵- «سِنٌّ<sup>۷</sup> بِالسِّنِّ» وَالْجُرُوحُ<sup>۸</sup> بِالنَّقْصِ
- ۸۵۳۶- هر جراحت را به مثل آمد عوض
- ۸۵۳۷- حفظ حدی نیست و در ممکن تمام
- ۸۵۳۸- حکم آن پس کرد باید بر دیت
- چون که حکم رجم آری بر یهود
- با کتاب حق و تورات متین
- هیچ بر حکم تو کارند انقیاد
- واندر آن باشد هدایتها و «نور»
- که بُدند از بسعد موسی ره نما
- و آن چه می بود از حلال و از حرام
- بودشان تسلیم محض و انقیاد
- شد ز ما تورات نازل در حدود
- بودشان بر قوم ز آن حکمی که بود
- قصد ز احبار <sup>۴</sup> است و زهاد و کرام
- حفظ آن تورات را از انحراف
- تا که تغیری نیاید ره بر آن
- اندر اجرای «کتاب» و حکم حق
- تا جلیل آید از تجلیل حکم
- بر پهای اندک از وجه خطا
- رشوتش تا چیست غیر از ننگ و عار
- حکم نکنند، کافرانند آن کسان
- فرض فرمودیم ما اندر قصاص
- بر قصاص یک تن این نظم است و پند
- بینی بر بینی بی روی پوش
- آنچه دارد بر مساوات اختصاص
- وین بود حکم حدود از ما عوض
- چون خراش پوست یا کسر عظام <sup>۹</sup>
- ور «تَصَدَّقَ» کرد کس بر تسلیت

۸۵۳۹- عفو یعنی کرد آن بر ضاربش	حق نماید عفو، جرم غالبش
۸۵۴۰- کرد آن «کفار» اجرام او	حق نویسد بر نکویی نام او
۸۵۴۱- و آن که بر آنچه فرستاده خدا	حکم نکند اندر احکام و قضا،
۸۵۴۲- آن گروهند از ستمکاران یقین	وضع حق سازند بر ناحق بدین



۱- تحکیم: جاری نمودن حکم (حکم خداوند، از جانب پیامبر).

۲- اِهْوَان: سبک کردن، خوار نمودن، آسان کردن.

۳- ائمه (ع) فرموده‌اند منظور از «رَبَّانِيُونَ»، ائمه هستند نه انبیاء. منظور از عالمان پاک ربانی، (رَبَّانِيُونَ) علمائی است که عملاً و عملاً از دیگران بریده و به خدا پیوسته‌اند و احتمال دارد منظور از رب، تربیت نمودن باشد یعنی علمایی که تربیت مردم به دست آنان است. رَبَّانِيُونَ از اخبار عام‌تر است. (از جلد پنجم ترجمه تفسیر المیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- اَحْبَاب: (جمع حَبْر)؛ منظور، علمای با اطلاع یهود است از اولاد هارون که آن طور که خداوند در تورات امر نموده حکم می‌کنند و آن طور که خدا می‌خواهد کتاب خدا را حفظ می‌کنند.

۵- نَسَق: نظم و ترتیب، روش.

۶- در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة، ذیل آیه «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» تفسیری ذکر شده که خلاصه آن چنین است:

[... بدان که سه آیه‌ای که در اینجا ذکر شده به این صورت است که کفر و ظلم و فسق، مترتب بر عدم حکم به آنچه که خدا آن را نازل فرموده شده است، و از این معنی لازم می‌آید که هر فردی از افراد انسان، حاکم بما انزل الله باشد تا این که داخل تحت این آیه‌ها و مشمول آنها نباشد، در حالی که بیشتر مردم، اصولاً حکم خدا را نمی‌دانند، و چنین نیست که هر کس حکم خدا را بداند، اجازه حکم در بین مردم به او داده می‌شود، و از همین جا است که آیه را تفسیر کردند به کسی که به غیر آنکه که خدا نازل فرموده، یا به این است که اصلاً حکمی نکند و یا

به غیر آنچه خدا نازل کرده است، حکم نماید. و تحقیق به احکام تدوینی نیست بلکه اعم از تدوینی است که انبیاء آن را به صورت نوشته در صحیفه‌ها و الواح آورده‌اند، و همچنین اعم از تکوینی در عالم کبیر از نبوت‌ها و احکام آن است که از مقام روح به دل‌های انبیا و از آنجا به سینه‌هایشان و از آنجا به سوی خلق نازل شده است، از قبیل سیاست‌ها و عبادت‌های قالبی. و همچنین اعم است از احکام تکوینی در عالم صغیر و احکام عقلی که از مقام عقل در اوایل بلوغ نازل شده تا به سینه‌های خلق رسیده است. پس هر انسانی یک زاجر و مانع الهی دارد و یک شیطان که او را فریب بدهد، و هر انسانی حتماً دارای حکومت است و باید حرکت و سکون اختیاری انسان دارای محرک و انگیزه‌ای باشد، پس اگر داعی و باعث، الهی باشد پس او در حرکت و سکونش حکم‌کننده است به آنچه خدا نازل فرموده و از حکمی که عقل بر سینه‌اش می‌کند، پیروی نموده است، و اگر انگیزه و موجب آن حکمی باشد که خدا آن را نازل فرموده است ولی در هنگام حکم، از طرف خدا اجازه نداشته، نه بدون واسطه مانند انبیاء (ع) و نه با واسطه مانند اوصیای آنان، اگر چه حکمش به صورت ما انزل الله، در تدوین یا در نبوت‌ها باشد، حکم چنین کسی، غیر ما انزل الله و حکم طاغوت است و آنچه که در اخبار وارد شده است که این مجلس، جایی است که در آنجا نمی‌نشینند مگر نبی یا وصی یا شقی دلالت بر همین مطلب می‌کند، زیرا کسی، که بدون وصایت در آنجا بنشیند، جلوس و حکمش نمی‌تواند «بما انزل الله» باشد بلکه «بغیر ما انزل الله» و به حکم شیطان است.]

۷- بین: دندان.

۸- جروح: زخم‌ها. (منظور این است که جرح را به اندازه جرح او قصاص کنند).

۹- کسر عظام: شکستن استخوان‌ها.

وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بَعِيسِي ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ

والتوراة، آن رسولان باز عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق به درستی توراتی که پیش از او بود

التَّورَةِ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

داشت و انجیل را نیز به او دادیم که در آن هدایت و روشنی (دلها) است، و تصدیق به درستی



يَدَيْهِ مِنَ التَّورَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

تورات که پیش از او بود دارد و راهنمایی عقل و اندرز برای پرهیزکاران عالم است. (۴۶)

بر اثر هاشان در آوردیم ما  
روشنی دیده افلاک را  
ما فرستادیم از آیات خویش  
پس به او دادیم ما انجیل را  
همچنین بر علم احکام و امور  
هم مصدق مر به تورات سنی<sup>۱</sup>  
در اصول و در فروع از دین و کیش<sup>۲</sup>  
متقین را وعظ و پسندی بر نسق

۸۵۴۳- وز پی آنها که بودند انبیا<sup>۴۶</sup>  
۸۵۴۴- عیسی «مریم»، رسول پاک را  
۸۵۴۵- کو مصدق بود بر آنها که پیش  
۸۵۴۶- بود آن تورات مر تنزیل را  
۸۵۴۷- رهنما بود او به توحید و به «نور»  
۸۵۴۸- بر طریق حق تعالی روشنی  
۸۵۴۹- هم بر آنچه بود از تورات پیش  
۸۵۵۰- بود ارشادی خلایق را به حق



۱- سنی: رفیع، عالی، بلندمرتبه.

۲- عیسی بن مریم (ع) را پس از آن پیامبران فرا داشتیم که احکام تورات را تصدیق می کرد و خلق را بر تصدیق آن می داشت و به آن می خواند. منظور کلی آیه ۴۶ سوره مائده این است که عیسی (ع) هم همان مسلکی را که انبیاء قبل از او رفته اند طی کرده و این طریق، همان راه دعوت به توحید و تسلیم به خداوند است و دعوت عیسی (ع) همان دعوت تورات و موسی (ع) است و هیچ گونه جدایی در میان آنها وجود ندارد و انجیل که در آن ذکر تصدیق تورات است و حکم این موافق آن است و بر این وجه، حکم تکرار ندارد، کتاب عیسی (ع) است که نور دلها و هدایت و موعظه پرهیزکاران است.

وَلِيَحْكُمُ

و اهل انجیل باید

أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ

به آنچه خدا در آن کتاب فرستاد حکم کنند. و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاد حکم کند.

اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ

چنین کس از فاسقان خواهد بود (۴۷) و ما این قرآن عظیم را به حق بر تو

بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا

فرستادیم که تصدیق به درستی و راستی همه کتب که در برابر اوست نموده و بر حقیقت کتب آسمانی پیشین گواهی

عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ

می دهی. پس حکم کن میان آنها به آنچه خدا فرستاد و در اثر پیروی از خواهش های ایشان

عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا

حکم حقی که بر تو آمده و انگیزان. نامی از هر قومی از شما شریعت و طریقه ای مقرر داشتیم.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا

و اگر خدا می خواست همه شما را یک امت می گردانید. ولیکن (این نکرد) تا شما را به انکسای که در کتاب خود

ءَاتَتْكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

به شما فرستاد بیازماید. پس به کارهای نیک سبقت گیرید. که بازگشت همه شما به سوی خداست

فِي نَبِيِّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و در آنچه اختلاف می نماید شما را به (حقیقت) آن آنگاه خواهد ساختن (۴۸)

- |   |     |
|---|-----|
| ۸۵۵۱- حکم تا از وی کنند اهلش عیان               | ۴۷۰ |
| ۸۵۵۲- پس از آن کردند ترسایان عدول               |     |
| ۸۵۵۳- و آن که نکند حکم بر آنچه از وجوه          |     |
| ۸۵۵۴- هم به سویت ای رسول مستطاب                 | ۴۸۰ |
| ۸۵۵۵- هم موافق هم مطابق بالیقین                 |     |
| ۸۵۵۶- از کتب و آیات صدق منزله                   |     |
| ۸۵۵۷- هم شهیمین <sup>۳</sup> بر وی اعنی بر کتاب |     |
- بر هر آنچه بد ز حق نازل در آن  
 بر هواومیل نفس بی اصول  
 گشته نازل، فاسقان اند این گروه<sup>۲</sup>  
 نازل از ما شد به صدق و حق کتاب  
 با هر آن چیزی که آمد پیش ازین  
 حل شود ز او تا امور مشکله  
 کز حق آمد با نبیین بر صواب

- ۸۵۵۸- تا شود معلوم از آن گر ناحقی
- ۸۵۵۹- یعنی ار تحریف حکمی کرده‌اند
- ۸۵۶۰- زو شود مکشوف آن اسرارها
- ۸۵۶۱- هر چه شد تبدیل از احکام اله
- ۸۵۶۲- حکم می‌کن پس تو بر صدق و صواب
- ۸۵۶۳- بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق
- ۸۵۶۴- فرقه‌ای گویند چون فرموده حق
- ۸۵۶۵- گر کنند اعنی ترافع<sup>۴</sup> بی‌دغل
- ۸۵۶۶- حکم کردن بهر ایشان واجب است
- ۸۵۶۷- فرقه‌ای گویند حکم اختیار
- ۸۵۶۸- نیست منسوخ اعنی آن حکم نخست
- ۸۵۶۹- گفته می‌کن حکم گر خواهی تو خود
- ۸۵۷۰- حاکمان آن شریعت تا کنند
- ۸۵۷۱- جز که نبود حکم حق در شرعشان
- ۸۵۷۲- پس بود اجرای حکم از واجبات
- ۸۵۷۳- ز آرزوهایشان مکن هم پیروی
- ۸۵۷۴- هم ز حکم راست جویی انحراف
- ۸۵۷۵- در میان هر گروهی از شما
- ۸۵۷۶- مر شما کاهل کتاب از ایزدید
- ۸۵۷۷- شرع و منهاجی<sup>۸</sup> که بود آن حق و راست
- ۸۵۷۸- بُد مناسب یعنی آن در هر زمان
- ۸۵۷۹- نه که می‌بود آن اراده بر گزاف
- ۸۵۸۰- مر شریعت در لغت شد را ب آب<sup>۹</sup>
- ۸۵۸۱- دین هم آمد داری از عقل و ادب
- داده رخ زاهل کتاب از منطقی
- تا حقی بر جای حق آورده‌اند
- یعنی از قرآن رموز کارها
- باشد او بر سقم و صحت ها گواه
- بین ایشان یعنی ارباب کتاب
- در قصاص و رجم و احکام و نسق
- حکم کمن فرض است ما را بر فرق
- جانب حکام ما اهل ملل
- واندر این آراء امت غالب است
- بر قبول و رد بود هم بر قرار
- که به تخییر<sup>۵</sup> آمد از حق یا که ست
- ورنه سوی شرع خودشان ساز رد
- حکیم بر وفق کتاب ارجمند
- یا کستاب حق ز اصل و فرعشان
- واندر این قول است اجماع ثقات<sup>۶</sup>
- ز آنچه آمد بر تو تا غافل شوی
- بر کلام و میل ایشان زاخلاف<sup>۷</sup>
- شرع و راهی وضع فرمودیم ما
- امت موسی و عیسی و احمدید
- در شما حق کرد وضع از آنچه خواست
- بهر نظم روزگار مردمان
- از تناسب تا که باشد برخلاف
- دین به‌وی تشبیهش آمد بر صواب
- بر حیات سرمدی ای جان سبب

۸۵۸۲- ور که حق می‌خواست می‌کردندتان	امستی واحد شما را در جهان
۸۵۸۳- لیک خواهد مر شما را آموزد	بر هر آنچه دادتان از نفع و سود
۸۵۸۴- پس شما گیرید سبقت با کرام	جانب خیرات و نیکی با اتمام
۸۵۸۵- سازگشت جمله باشد سوی حق	قطره‌ها راجع شود بر جوی حق
۸۵۸۶- پس خیر خواهد نمود او بر شما	چون رسد وقت جزا دادن بجا
۸۵۸۷- بر هر آن چیزی که در وی اختلاف	می‌کنید از شرع و دین بی‌خلاف



۱- در جلد چهارم تفسیر بیان السعادة «حق» در امثال این مورد، عبارت از «ولایت کبری» تفسیر شده است.

۲- اشاره است به اهل تورات که محمد(ص) را دروغ زن گرفتند و حکم کتاب خداوند را نپذیرفتند و از توحید برگشتند، و نیز به ترسایان که توحید و یگانگی خدا را به عقیده تثلیث (یعنی اعتقاد به سه خدا: پدر، پسر و روح القدس) تبدیل کردند و از دین حق پروردگار فاسق شدند. «فسق» در لغت به معنی بیرون رفتن چیزی از جای خود است و آنان از دین حق بیرون رفته و مستحق کلمه فسق شدند. هم‌چنین آیه ۴۷ سوره مائده در مورد تمامی آنهایی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند نیز نازل شده است.

۳- مَهْمِین: از اسماء خداوند، به معنی حافظ، امانت دار و امین و شاهد. از «هیمنه» به معنی سلطنت و تفوق بر چیزی داشتن. قرآن نسبت به کتابهای آسمانی پیش از خود تفوق و برتری و بر آنها تصرف دارد و بیان‌کننده همه چیز است. قرآن اصول ثابت و لا یتغیر کتب پیشین را حفظ نموده و فروعی را که تغییرپذیر است نسخ و محو می‌کند تا با حال انسان از نظر سلوک راه ترقی و تکامل مناسب باشد. قرآن کتب آسمانی پیشین را به این نحو تصدیق می‌کند که آنها معارف و احکام درستی از جانب خداست و خداوند می‌تواند در هر چه از آنها بخواهد دست نسخ و یا تکمیل برد.

۴- تَرَأْفِع: بردن دعوا و مراقعه به نزد قاضی.

۵- تَخِییر: مخیر کردن، اختیار دادن.

۶- ثِقَات: (جمع ثقة)؛ مردمان مورد اعتماد.

۷- مفهوم ابیات ۸۵۷۳ و ۸۵۷۴ - به پیروی از هواهای آنها که نزد تو آمدند تا میانشان حکم کنی، از حقی که به سویت آمده (و آن حق این است که اختیار داری که میان آنان حکم نهایی و یا از آن اعراض کنی)؛ رو برمگردان و نیز بر طبق میل آنها از صدور حکم واقعی انحراف پیدا مکن.

۸- مِنْهَاج: راه راست و روشن. راه واضح، از قلب به حق.

۹- شرع، مستقیم بودن راه روشن است. شریعت به معنی «راه آب» است زیرا راه آب در اثر زیادی رفت و آمد، روشن و معلوم است. بعضی گفته‌اند دین را از باب تشبیه به راه آب است که شریعت نامیده‌اند.



وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا

و (تو ای پیغمبر) به آنچه خدا فرستاده میان آنان

أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ

حکم کن و پیرو خواهش های ایشان مباش و بپوش که مانا تو را فریب دهند و در

بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ

بعض احکام که خدا به تو فرستاده تقاضای تفسیر کنند. پس اگر از حکم خدا روی گردانیدند (باک مدار) بدان که خدا می خواهد آنها را به عقوبت

بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمُ

بعض گناهانشان گرفتار سازد. و همانا بسیاری از مردم فاسق و فاسق کننده (۴۹) آیا باز تقاضای

الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

نجدید حکم زمان جاهلیت را دارند؟ و کدام حکم از احکام خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود (۵۰-۴۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

ای اهل ایمان، یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، آنان بعضی

أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

دوستدار بعضی دیگرند، و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود همانا خدا مستکاران را هدایت

الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

نخواهد نمود (۵۱)



﴿۴۹﴾

ببینشان یعنی نصاری و یهود  
 نی بی‌وفاق صیل و آراه فرقی  
 کن حذر کز فتنه‌شان گمراه شوی<sup>۱</sup>  
 افکنند اندر ضلالی در حدود<sup>۲</sup>  
 و آن نباشد غیر تزویر و حیل  
 پس بدان که باز می‌خواهد خدای،  
 جانب ایشان رساند بالوجوب  
 کافکنند از جرماهان پرده رب  
 سوی ایشان رو کند بی‌معذرت  
 که به دنیا بهرشان گردیده حتم  
 دانند آن را حق بر آن قوم غوی<sup>۵</sup>  
 تو مشو ز انکار ایشان دل غمین  
 ز اهل ادیان و ملل در هر زمان  
 گر یهودان منکرند، از فور<sup>۶</sup> تو  
 نیستیم از قسب بر حکمت رضا  
 حکم دور جاهلیت را ز رب؟  
 در مقام قتل و جرح از معصیت  
 می‌نمایند از فساد و از حسد  
 هم‌چنین مردی به قتل زن کشند  
 نی که باشد در کتاب اهل دین  
 بهر ارباب یقین و برتری  
 می‌نمودند از دیانت گفتگو<sup>۹</sup>  
 دوستان باشند خوب و مُتَّحِن  
 دل بود از مهر آن قوم ملول

۸۵۸۸- و این که فرمایی تو حکم اندر حدود  
 ۸۵۸۹- بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق  
 ۸۵۹۰- می‌مکن بر میل ایشان پیروی  
 ۸۵۹۱- «یَفْتِنُوكَ» یعنی که از عذرت یهود  
 ۸۵۹۲- وعسده ایمان دهندت از دغل  
 ۸۵۹۳- پس کنند اعراض اگر از سوی رای<sup>۳</sup>  
 ۸۵۹۴- که عقوبت‌های بعضی از ذنوب  
 ۸۵۹۵- یعنی آن اعراضشان گردد سبب  
 ۸۵۹۶- هم عقوبت‌های دنیا و آخرت  
 ۸۵۹۷- از جلا<sup>۴</sup> و قتل و جزیه، ضرب و شتم  
 ۸۵۹۸- تا دگر چبود عقاب اُخروی  
 ۸۵۹۹- فاسقان‌اند اکثر مردم یقین  
 ۸۶۰۰- انبیا را بوده‌اند از منکران  
 ۸۶۰۱- این نه مخصوص تو است و دور تو  
 ۸۶۰۲- مر یهودان بعد از آن گفتند ما  
 ۸۶۰۳- آمد آیت که کنند آیا طلب<sup>۵</sup>  
 ۸۶۰۴- و آن تفاسل<sup>۷</sup> در قصاص است و دیت  
 ۸۶۰۵- و آن چه در تورات و قرآن است رد  
 ۸۶۰۶- در قصاص یک نفر، دو تن کشند  
 ۸۶۰۷- بوده رسم جاهلیت این چنین  
 ۸۶۰۸- کیست نیکوتر ز حق در داوری  
 ۸۶۰۹- نزد پیغمبر دو تن ز اصحاب او  
 ۸۶۱۰- آن یکی گسفت از یهودان بهر من  
 ۸۶۱۱- لیک در مهر خداوند و رسول

از نخستین هم مرا پیوند بود	۸۶۱۲- گفت آن یک نیز با قوم یهود
ز آن که در مهرند هم سوگند من	۸۶۱۳- هم چنین باقی بود پیوند من
می‌گیرید از مخالف دوست همان	۸۶۱۴- آمد آیت کای گروه مؤمنان <sup>۵۱</sup>
بعض ایشان «بعض» دیگر را ودود	۸۶۱۵- یعنی از قوم نصاری و یهود
بی‌شک است این که یک از ایشان هم اوست	۸۶۱۶- و آن که گیرد یار، ایشان را و دوست
مؤمنان مسلم از اهل کتاب	۸۶۱۷- پس بود واجب که گیرند اجتناب
نی ز وجه اتجار و اعتماد	۸۶۱۸- از ره انس و وداد و اتحاد
ظالم آن کو دوست شد با دشمنان	۸۶۱۹- راه ننماید خدا بر ظالمان



۱- سبب نزول آیه ۴۹ سوره مائده این بود که رؤسای جهودان به نزد پیامبر(ص) رفتند و گفتند که اگر در مقابل دشمنان ما، به نفع ما حکم بدهی، به تو ایمان می‌آوریم و همه ملت ما به تو ایمان خواهند آورد. اما پیامبر(ص) از شنیدن سخن آنان سرباز زد و خدواند آیه فرستاد که ای محمد میان اهل کتاب به موجب قرآن و اسلام حکم کن و مراد ایشان، خلاف آن است، پس تو بر پی مراد آنها مرو.

۲- مفهوم بیت ۸۵۹۱ ← «يَفْتِنُوكَ» (در آیه ۴۹ سوره مائده) یعنی یهودیان تو را از حکم قصاص و رجم که خدا آن را در قرآن فرو فرستاده بر می‌گردانند و تو را فریب می‌دهند گمراه می‌نمایند. (و تو بر حذر باش از آن که چنین کنند).

۳- رأی: منظور، ایمان و حکم قرآن است.

۴- جلا: دور شدن از وطن و خانمان.

۵- غوی: گمراه.

۶- از فور تو: از جوشش خشم و کینه‌ای که نسبت به تو (پیامبر) دارند.

۷- تفاصل: از هم جدا کردن، فرق نمودن. (منظور، حکم اهل جاهلیت درباره رجم است که ضعفایی را که زنا کرده بودند سنگسار می‌کردند ولی اقویای زناکار را سنگسار نمی‌نمودند).

۸- [در سبب نزول آیه ۵۱ اختلاف است. عطیة بن سعد العوفی و زهری می‌گویند سبب نزول

آیه ۵۱ سوره مائده این بود که در پایان جنگ بدر، بعد از شکست کفار، عباده بن الصامت خزرجی گفت: یا رسول‌الله، من دوستان زیادی از میان این جهودان دارم که شوکت و قدرت بسیاری دارند اما از ایشان یاری نمی‌خواهم و دوستی نمی‌گیرم که یار و دوست من جز خدا و رسول نیست. اما عبدالله ابی سلول گفت: من به دوستی با جهودان ادامه می‌دهم زیرا ممکن است روزگار عوض شود و به آنان نیازمند گردیم. و پیامبر (ص) فرمود: ای عبدالله اگر حاجتی باشد تو را با ایشان حاجت خواهد بود نه عبادت را، و موالات با ایشان تو راست نه او را. عبدالله منافق گفت: پس من دوستی با یهودیان را می‌پذیرم و روا می‌دارم و سپس این آیه نازل شد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار به اختصار و با کمی تغییر).

[عکرمه می‌گوید که این آیه در باره مردی به نام ابو لبایه بن عبدالمنذر نازل شد هنگامی که بنی قریظه به حکم سعد بن عباده درباره ذبح رضایت داده بودند به آنها گفت شما کار بدی کردید که به حکم او رضایت دادید زیرا او در میان شما مردی بدرای است.] (از کتاب نمونه بینات، درشان نزول آیات به نقل از تفسیر روض الجنان).

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ

گروهی منافق را که دلهایشان ناپاک است خواهی دید که در راه دوستی (ایشان می‌شناسند)

يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ وَأَمْرٍ

و می‌گویند ما از آن می‌ترسیم که (در گردش روزگار) سیل آسبی از آنها به ما رسد باشد که خدا خصمی بیش آورد و یا امری دیگر

مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُ حُوعًا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾

از طرف خود، تا ساقان از آنچه (به نفاق) در دل نهان کردند سخت پشیمان شوند. (۵۲)

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْلُوا الَّذِينَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ

و نعل ایمان گویند: آیا اینان هستند که با جدیت و محالعه بسیار به خدا سوگند یاد می‌کردند

إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾

که ما از شما هستیم! اعمالشان باطل گردید و سخت و پشیمان شدند. (۵۳)

سوی ایشان می‌شتابند از غرض	۸۶۲۰- پس تو بینی اندر آن دل‌ها «مرض» <sup>۵۲</sup>
بر و داد کافران و اهل شقاق <sup>۱</sup>	۸۶۲۱- می‌شتابند اعنی از راه نفاق
خائفیم از انسقلاب روزگار	۸۶۲۲- این چنین گویند بهر اعتذار
مؤمنان گردند مغلوب و زبون <sup>۲</sup>	۸۶۲۳- کار گردد بلکه یعنی بازگون
پس شود شاید به‌فتحی <sup>۳</sup> رهنمای	۸۶۲۴- سازد این اندیشه را باطل خدای
کافران سرگشته و هارب <sup>۴</sup> شوند	۸۶۲۵- مؤمنان بر کافران غالب شوند
بر جلا و قتل و تخریب یهود	۸۶۲۶- یا که فرمانی فرستد از حدود
کشفِ سر و قتل آن بی‌حاصلان	۸۶۲۷- یا به اظهار نفاق بد دلان
بر هر آنچه بُد نهانشان در نفوس	۸۶۲۸- پس دورویان صبح کردند از فسوس
که در آنها بود در کار رسول	۸۶۲۹- یعنی از شک یا مُوالات <sup>۵</sup> فضول
و اندر آن از هیچ رو سودی نبود	۸۶۳۰- پس پشیمان و ملول از بی‌شهود
از تعجب ز آن گروه بسد سیر	۸۶۳۱- مؤمنان گویند هم با یکدیگر <sup>۵۳</sup>
وزریمین لغو و سوگند خطا	۸۶۳۲- و اجترای آن جماعت برخدا
که به حق سوگند می‌خوردند باز؟	۸۶۳۳- کاین گروه‌اند آن کسان آیا به‌ساز
که مع‌اند ایشان شما را نزد کیش	۸۶۳۴- جهد می‌کردند در سوگند خویش
صبح پس کردند در خسران تمام <sup>۶</sup>	۸۶۳۵- شد عملهاشان همه نابود و خام



۱- شِقاق: دشمنی، نفاق.

۲- مفهوم ابیات ۸۶۲۰ تا آخر ۸۶۲۳ ← [آیه ۵۲ سوره مائده، در شأن عبدالله‌ابی سلول است و اصحاب او که منافقانی بودند که می‌گفتند از گردش روزگار می‌ترسیم زیرا که ممکن است در آینده محمد(ص) دچار شکست شود و کار او به سرانجام نرسد و ما به جهودان نیازمند شویم پس از دوستی با آنها دست نمی‌کشیم]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر). (دائرة در آیه ۵۲ به معنی حوادث و مصیبت‌های روزگار است که در بین مردم دَوْران دارد).

۳- فتح: اشاره به فتح مکه و یا غلبه اسلام بر کفر و حکم قاطع میان پیامبر و قومش.

۴- هارب: فراری.

۵- موالات: دوستی و پیوستگی داشتن با کسی. (چون خداوند مؤمنان را فتح و نصرت داد و جهودان خوار گشتند، آن منافقان از آنچه در دل داشتند که با ایشان موالات کنند و خبرها را به ایشان برسانند، پشیمان شدند).

۶- مفهوم کلی آیات ۸۶۳۱ تا آخر ۸۶۳۵ ← مؤمنان وقتی غضب الهی بر این سست ایمانان که قلوبشان مریض است (منظور، سست ایمانان یهود و نصاری است) وارد شد می‌گویند: آیا این یهود و نصاری همان‌هایی هستند که جرئت کردند و سوگندهای سخت و محکمی خوردند که با شما خواهند بود پس چرا نفعی به شما نمی‌رسانند؟ آن‌گاه گویا پرسشی شده باشد که کار این دوستان به‌کجا کشید؟ در جواب گفته می‌شود که: کارهایشان هدر رفته و زیانکار شدند. (اجترأ: جرئت یافتن، دلیری نمودن بر کسی).

يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ  
 وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

گروهی که ایمان آورده‌اند، هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد

و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرفکننده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (به نصرت اسلام) برانگیزد که در راه خدا

جهاد کنند و از راه دین از لگوموس و ملامت احدی پاک نگذارند

این است فضل خدا، به هر که خواهد عطا کند

و خدا را رحمت و وسع بی‌منتهاست و ایه اسعوال همه، داناست. (۵۴)

- |  |                           |
|--|---------------------------|
| ۸۶۳۶- ای گروه مؤمنان هر که از شما          | می‌شود مرتد عیان و بر ملا |
| ۸۶۳۷- بر زبان آرند قول ارتداد <sup>۱</sup> | از پس اظهار دین و اعتقاد  |
| ۸۶۳۸- پس خدا زود آورد قومی دیگر            | که ندانند از محبت پاز سر  |

- ۸۶۳۹- دوست با حق اند و حقشان یار و دوست
- ۸۶۴۰- حُبِ حَقِّشان ثَبِت باشد در ورق
- ۸۶۴۱- ای موحد بر «يُحِبُّهُمْ»<sup>۲</sup> دار گوش
- ۸۶۴۲- دوستدار حق بود ثابت به دین
- ۸۶۴۳- خاضع و خاشع بود بر مؤمنان
- ۸۶۴۴- پنج سجده کرد روزی مصطفی
- ۸۶۴۵- گفت دادم جبرئیل از حق پیام
- ۸۶۴۶- سجده کردم ز آن کرامت، باز گفت
- ۸۶۴۷- سجده دیگر نمودم گفت باز
- ۸۶۴۸- دوست دارم آن دو سبط پاک را<sup>۶</sup>
- ۸۶۴۹- باز گفتا گفته حق زاسرارشان
- ۸۶۵۰- سجده کردم باز گفتا حکم اوست
- ۸۶۵۱- دوست هر کس با علی مرتضی است
- ۸۶۵۲- سجده کردم زین بشارت باز هم
- ۸۶۵۳- گر فزون بُد ذوق ارباب قبول
- ۸۶۵۴- تا قیامت بلکه می کرد او سجود
- ۸۶۵۵- گفت حق پس آنکه با حق است دوست
- ۸۶۵۶- می کند اندر ره حق کارزار
- ۸۶۵۷- مبر فزونتی و کرامت را خدا
- ۸۶۵۸- «واسع» است و مطلع بر خلق، حق
- ۸۶۵۹- زود باشد تا که آید در نبرد
- ۸۶۶۰- روز خبیر دو تن از مردان کار
- ۸۶۶۱- جانب خبیر زدند ایشان علم
- ۸۶۶۲- شب پیمبر گفت کار این نبرد
- حق بود یار کسی کو یار اوست
- هم چنین باشد بر ایشان حُبِ حق
- پس «يُحِبُّونَهُ»<sup>۳</sup> شنو در حُبِ بکوش
- وز عدوی حق کشد پیوسته کین
- لیک سخت و کینه جو بر کافران
- زو برسیدند بر سرش اتقیاء<sup>۴</sup>
- که علی را دوست دارم ای همام<sup>۵</sup>
- فاطمه محبوب حق است از نهفت
- از پیام ذوالجلال بی نیاز
- سجده کردم خالق افلاک را
- دوست دارم آنکه باشد یارشان
- دوستم با دوستانِ دوست، دوست
- دوستانِ دوستش محبوب ماست
- پنج سجده بود بر شکر نغم
- سجده تا پنجاه می کرد آن رسول
- پسی به پسی از مژده رب و دود
- قاهر و استیزه جو با خصم اوست
- پسی ز خوف و لَؤْمٍ «لائم»<sup>۷</sup> مردوار
- می کند بر هر که می خواهد عطا
- کیست تا بر فضل وجودش مستحق؟
- تا ببینند اهل خبیر جنگ مرد
- مهر کمر بستند بهر کارزار
- در دو روز و سست بر گشتند هم
- هست با آن کس که در مردی است فرد

- ۸۶۶۳- صبح چون گردد عَلم بر دست اوست  
 ۸۶۶۴- صبح چون شد گفت پیغمبر کجاست  
 ۸۶۶۵- کو علی ذوالجلال با شکوه  
 ۸۶۶۶- چون سبک گردد عنان دُلْدُلش<sup>۸</sup>  
 ۸۶۶۷- تو کجایی ای ولیّ مُعْتَمَد  
 ۸۶۶۸- چند مانی ذوالفقار اندر غلاف  
 ۸۶۶۹- رفت حیدر گفت او را مصطفی  
 ۸۶۷۰- زن علم را سوی خبیر شو سوار  
 ۸۶۷۱- رفت و کند و کشت و بست از هر چه بود  
 ۸۶۷۲- هفت قلعه بعد یک دم گرد بود  
 ۸۶۷۳- یک نبردش بود با کفار این  
 ۸۶۷۴- دید روزی یک زنی را در عبور  
 ۸۶۷۵- با خود او می‌گفت یا رب حکم ما  
 ۸۶۷۶- گفت او را با خضوع از حوصله  
 ۸۶۷۷- گفت بفرستاده مردّم را به جنگ  
 ۸۶۷۸- او کمک بودم به هر کار از امور  
 ۸۶۷۹- گفت بر من ده سبوی آب خویش  
 ۸۶۸۰- برد مشک آب او تا خانه اش  
 ۸۶۸۱- بُد زنی آنجا و او را می‌شناخت  
 ۸۶۸۲- گفت بازن کاین علی مرتضی است  
 ۸۶۸۳- من به هر روز آیست بی منّتی  
 ۸۶۸۴- زین نَمَط<sup>۱۲</sup> ریزم ز دریا گر که دُر  
 ۸۶۸۵- قصد ازین تفسیر آیت بود و بس  
 ۸۶۸۶- آن ضرارِ ابنِ عبدالله به نام
- کاست یار حقّ و حق بااوست دوست  
 آنکه او غالب به هر کار از خداست  
 کش بود در جنگ کافر دل چو کوه  
 هست یکسان پیش پا بحر و پُلش  
 چشم حق بین تو چون گیرد رَمَد؟<sup>۹</sup>  
 مصطفی مانده است بی کس در مصاف  
 روز میدان تو است ای ذوالوفسا  
 بر کن ای شیر حق از بیخ این حصار  
 و آن زنان را بر اسیر آورد زود  
 وین نبود از مردمان از مرد بود<sup>۱۰</sup>  
 نک خضوعش را شنو بااهل دین  
 کو کشیدی مشک آبی را به زور  
 کن رُتَصَفّت<sup>۱۱</sup> با علی مرتضی  
 کز چه داری از علی ای زن گله؟  
 گشته بر من روزگار عیش، تنگ  
 می‌کشم رنج عیال اینک به زور  
 تا که آیم از قفایت رو تو پیش  
 گنج رحمت رفت تا ویرانه اش  
 آن ولیّ نیک خسو را می‌شناخت  
 خواست عذر او گفت این عذرت خطاست  
 تا کنی عرض ار که داری خدمتی  
 گردد این تفسیر، بار صد شتر  
 نی که وصف او بود مقدور کس  
 بعد فوت مرتضی رفت او به شام

گفت برگو تا کجا شد بو تراب	۸۶۸۷- آن معاویه ورا اندر خطاب
بسنده حق بود و بر حق باز راند	۸۶۸۸- گفت رفت او نزد حق کو را بخواند
گفت خواهم زین مراد آری معاف	۸۶۸۹- گفت چیزی گو ز وصفش بی خلاف
گو به من زوصاف حیدر هر چه هست	۸۶۹۰- گفت: نبوی زین معاف اندر نشست
از هزاران وز فزونش اندکی	۸۶۹۱- گفت چون خواهی کنون گویم یکی
که نبی را کرد اجابت از یقین	۸۶۹۲- بالله او می بود اول مرد دین
می پوشید او قبا و پیرهن	۸۶۹۳- هم چنین افضل ز هر کس کو به تن
هم سخی تر در سخا از کان و بحر	۸۶۹۴- اکرم از هر کس که او کرده است نحر ۱۳
کآمد و شد کرد در عدل و اصول	۸۶۹۵- بهترین مردمان بعد از رسول
وصف او را از هر آنچه بوده، گو	۸۶۹۶- گفت او را کای ضرار افزوده گو
در تعقل زاهل عالم بیش بود	۸۶۹۷- گفت مردی سخت دوراندیش بود
در دکا <sup>۱۴</sup> و عاقبت اندیشی اش	۸۶۹۸- کس به او نتوان رسید از پیشی اش
عقل و حکمت و عدلش تمام	۸۶۹۹- فارق <sup>۱۵</sup> حق بُد ز باطل، در کلام



۱- ارتداد: بازگشت، رجوع. (ارتداد از دین به معنی رجوع و بازگشت از ایمان به کفر است. خواه پیش از ایمان کفر دیگری هم باشد مثل کفری که ایمان آورد و سپس مرتد شود، یا نباشد). منظور، دوستی با یهود و نصاری است که دین حق احتیاجی به ایمان اینان که مختلط به دوستی دشمنان خداست ندارد. خداوند این ایمان را کفر می داند و به زودی قوم دیگری که از دشمنانش بیزار و با دوستان خدا دوستی می کنند و تنها او را دوست دارند به جای آنها خواهد آورد.

۲- يُحِبُّهُمْ: دوست دارد آنها را (خداوند ایشان را دوست می دارد). رجوع شود به معنی آیه

۵۴.

۳- يُحِبُّوْهُ: ایشان دوست دارند او را (خداوند را). رجوع شود به معنی آیه ۵۴: اِحْبَبْ و

دوستی. در جمله «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوْهُ»، بدون هیچ گونه قید و به طور اطلاق، مربوط به «ذات»



است. لازمه دوستی ایشان با خدا این است که خدای را بر هر چه غیر اوست، از مال و مقام و قبیله و... مقدم بدارند و احدی از دشمنان خدا را به دوستی نگیرند و اگر کسی را دوست دارند تنها دوستان خدا را آن هم به خاطر دوستیشان با خدا دوست داشته باشند. لازمه محبت خدا به ایشان هم این است که ایشان را از هر ستمی مبرا و از کفر و فسق و هر گونه قذارت (پلیدی) معنوی پاک، یا ایشان را موفق به توبه کند و بیامرزد، زیرا هیچ ستم و معصیتی محبوب خدا نخواهد بود. آیه ۵۴ سوره مائده، بشارت آن است که هر که مرتد نیست، در شمار دوستان است و اهل محبت و ایمان. در این آیه، خداوند، نخست محبت خود اثبات کرد (يُحِبُّهُمْ) و آن‌گاه محبت بندگان (يُحِبُّونَهُ) تا بدانی که تا الله، بنده را به دوست نگیرد، بنده، به دوست نبود. [پیر طریقت گفت: نشان یافت اجابت دوستی، رضاست. افزاینده آب دوستی، وفاست. مایه گنج دوستی، همه نوراست. بار درخت دوستی، همه سرور است. دوستی، دوستی حق است و دیگر، همه وسواس است. «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» عظیم کاری و شگرف بازاری که آب و خاک را بر آمد، که قبله دوستی حق گشت و نشانه سهام وصل، چون که ننازد زهی؟! و نزدیک‌تر منزلی به مولا، دوستی است. آن درختی که همه بار سرور آرد، دوستی و آن تربت که از او همه نرگس اُنس روید، دوستی و آن ابر که همه نور بارد، دوستی و آن شراب که زهر آن همه شهادت دوستی، و آن راه که خاک آن همه مشک و عبیر است، دوستی است. رقم دوستی ازلی، و داغ دوستی، ابدی است.

تا دوستی دوست مرا عادت و خوست از دوست منم همه و از من همه دوست [از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر].

۴- اتقیا: (جمع تقی)؛ پرهیزکاران.

۵- همام: مرد دلیر و بخشنده.

۶- دوسبط پاک: اشاره به امام حسن (ع) و امام حسین (ع).

۷- لَوْمٍ لَانم: ملامت ملامت کنندگان (رجوع شود به معنی آیه ۵۴). (ملامت کنندگانی که با سرزنش خود از تزییع مال و اتلاف جان و تحمل سختی‌ها بر حذر می‌دارند و مزاحم جهاد در راه خدا هستند).

۸- دُلُؤْل: نام ماده استری که حاکم اسکندریه به پیامبر(ص) هدیه کرده بود و آن حضرت آن را به امیرالمؤمنین علی(ع) بخشیدند.

۹- رَقْد: بیماری ورم ملتحمه چشم. اشاره به ابتلای حضرت علی علیه السلام به درد و بیماری چشم، در روز فتح خیبر است. [ ← توضیح شماره ۱۰ همین زیر نویس ]

۱۰- مفهوم بیت ۸۶۷۲ ← در لحظه ای کوتاه، علی(ع) هفت قلعه خیبر را تبدیل به خاک نمود (با خاک یکسان کرد) و این کاری نبود که به وسیله مردم عادی قابل انجام باشد بلکه تنها از مردمردانه ای هم چون علی مرتضی(ع) بر می آمد. [ از امامین محمدباقر و جعفرصادق علیهما السلام و نیز از حذیفه و عمار و ابن عباس روایت شده که آیه ۵۴ سوره مائده درباره اهل بصره و کسانی که با امام علی(ع) به جنگ پرداختند نازل شده است... موضوعی که تأویل مزبور را تقویت می کند آن است که خداوند او صافی را که در آیه ذکر فرموده، تمام و کمال در امام علی(ع) می یابیم... ثعلبی که از مفسرین عامه است در تفسیر خود می گوید که «فسوف یأتی الله بقوم یحبُّهم و یحبُّونَه» (در آیه ۵۴ سوره مائده): درباره علی(ع) نازل شده است

چنان که صاحب نهج البیان نیز به نقل از امامین باقر و صادق گوید که درباره امام مرتضی نازل شده و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که درباره امام قائم (عج) و اصحاب او نازل شده که در راه خدا مجاهده نمایند. (به اختصار، از کتاب نمونه بیئات در شأن نزول آیات).

در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [ روز خیبر مصطفی (ص) گفت: فردا، این رایت نصرت اسلام به دست مردی دهم که خدا و رسوا، را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند. همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت لاله الاالله به کدام صدیق خواهد سپرد. دیگر روز مصطفی (ص) فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: یا رسول الله، علی دچار چشم درد است. فرمود: او را بیاورید. بیاوردند. زبان مبارک خویش به چشم او بیرون آورد، شفا یافت و نوری نو در بینایی وی حاصل شد و رایت نصرت به وی داد. علی گفت: «یا رسول الله ایشان را به تیغ چنان کنم که یا هم چون ما شوند، یا همه را هلاک کنم». رسول (ص) فرمود: یا علی، آهسته باش و با ایشان، جنگ بر

اندازهٔ ناکسی و بی قدری ایشان کن، نه بر قدر قوت و هیبت خویش...]. (به اختصار و با کمی تغییر).

در مرصاد العباد است: [...] چون در «روح»، صفت محبت اندک است که به مثابت سیاهی است در قند، و خواستند که محبت در روح به کمال رسد، او را با «قالب» که معدن ظلمت است تعلق دادند تا پرورش صفت محبت در وی به کمال رسد. یکی از اسرار تعلق روح به قالب این است و چون ملائکه این تعلق به خاک نداشتند، تخم محبت ایشان هرگز به کمال پرورش نیافت که مَثَر «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» گردد | و در جای دیگر از همین کتاب آمده است: [...] هر که بدان نور (نور الله) زنده است، فهم کند و در یابد و بدان منتبه شود «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»، و هر آنکه بدین نور مرده است اگر هزار چندین بدو فروخوانی حرفی نتوان شنودن، که «أَنْتَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»؛ پس بدان که از برای این معانی بود سبب تعلق روح به قالب و اگر این تعلق نبود، روح را این مُدرکات غیبی و شهادتی حاصل نشدی تا بدان قابل تجلی صفات الوهیت گردد و در معرفت ذات و صفات خداوندی ذوق مصباحی یابد که اگر صد هزار عاقل از نوریت و ناریت مصباح خواهند که خبر دهند، هر چه گویند همه مجازی بود، خبر حقیقی آن باشد که فتیله و روغن دهد، که هر دو بذل وجود می‌کنند تا ذوق معرفت شهودی، نوریت و ناریت می‌یابند... عجب سزای است، این همه وسایط گوناگون به کار می‌یابد تا روغن روح، بذل وجود کند. فتیله هم بهانهٔ این معنی است تا روح وجود مجاز به وجود حقیقی مبدل کند و وجود ناریت حقیقی که مخفی و نامرئی بود در نور حقیقی، ظاهر و مرئی گرداند. پس به حقیقت چنان که روغن، عاشق ناراست که وجود مجازی حقیقی کند، نارهم عاشق روغن است تا گنج نهانی آشکارا کند. این است سرّ «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و حقیقت «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» و این فواید از تعلق روح به قالب حاصل می‌شد تا ذات پاک حق را به وحدانیت بشناسد و صفات الوهیت به جملگی باز داند...]. (به اختصار).

۱۱- نَصْفَت: عدل و انصاف.

۱۲- نَمَط: روش، طریقه.

۱۳- نَحْر: قربانی کردن شتر و ستور.

۱۴- ذکا: تیز هوشی، زیرکی.

۱۵- فارق: فرقی گذارنده، جداکننده.



۸۷۰۰- بُد روان از پهلویش جوی چکم	موج می‌زد در بیانش از سینه، یم <sup>۱</sup>
۸۷۰۱- نی قوی را می‌فکندی در طمع	نی ضعیف از وی شدی با یاس، مع <sup>۲</sup>
۸۷۰۲- داشت از دنیا و زینت‌های او	وحشتی که مرد، زافعی وز عدو
۸۷۰۳- بود مستأنس <sup>۳</sup> به حق در لیل تار	وز دو چشمش جاری از خون جویبار
۸۷۰۴- دایم اندر فکر حال آخرت	نی به غفلت از خیال آخرت
۸۷۰۵- روز و شب با نفس خود در کارزار	خورد و خوایش کم، سجودش بی‌شمار
۸۷۰۶- نانش از خشکی خراشیدی دهن	چشامه‌های کهنه پوشیدی به تن
۸۷۰۷- با وجودی کز نهیب و سطوتش	کس نبُد قادر که بیند صورتش
۸۷۰۸- سوی او مان قدرت دیدن نبود	کس به حرفی لب نیارستی گشود
۸۷۰۹- می‌نشستی آن چنان با ما به شفق <sup>۴</sup>	که یک از ما بود می‌گفتی به رفیق
۸۷۱۰- پس ملایم پس فروتن با اَنام <sup>۵</sup>	در جلوس و در سلوک و در کلام
۸۷۱۱- بود خندان دائماً بر روی ما	نیک از آن می‌گشت خُلق و خوی ما
۸۷۱۲- کس سوال از وی چو کردی در خطاب	دادی از نرمی و خوشرویی جواب
۷۸۱۳- با فقیران مهربان و دلنواز	جمله از دنیا و اهلش بی‌نیاز
۷۸۱۴- گفت او را دوست داری تا چه حد؟	گفت آن را نیست حسدی در سند
۸۷۱۵- همچو بر موسی است حُبِّ مادرش	عذر خواهم زین قصور از داورش
۸۷۱۶- هر چه آن زاید بود یعنی کم است	زین کمی پیوسته جانم در غم است
۸۷۱۷- گفت چونی در فراق و فوت وی	گفت چون یعقوب گم کرده بُنی <sup>۶</sup>
۸۷۱۸- راست گفתי ای ضرار اما «صفی»	دارد از وی رازهای مـختفی
۸۷۱۹- آن صفات صورتش بود و تنش	خاصگان دانند وصف ذوالکَنش
۸۷۲۰- بود او بحری نهان در زیر کف	زیرتر از بحر و کف باشد صدف
۸۷۲۱- بحر چون جنبش کند در هر مقام	مسوحها از وی پدید آید تمام

- ۸۷۲۲- موجها دارند با یم بستگی
- ۸۷۲۳- ظاهر آن موجی که از دریا شود
- ۸۷۲۴- باقی‌اش نآید به گفتن رو بتاب
- ۸۷۲۵- گفت گر در رزم اعدایید ست
- ۸۷۲۶- کو خدا را دوست دارد حق و را
- ۸۷۲۷- گر کسی گوید که این وصف است عام
- ۸۷۲۸- چون «يُجِبُّهُمْ» جمع باشد در سخن
- ۸۷۲۹- چون که بود او<sup>۷</sup> بر طریق حق دلیل
- ۸۷۳۰- یعنی آنها که شد اوشان رهنمون
- ۸۷۳۱- هر که او را پیرو آمد هم وی است
- ۸۷۳۲- گفت با اسحاب روزی مصطفی
- ۸۷۳۳- بعد من با مارقین<sup>۸</sup> و قاسطین<sup>۹</sup>
- ۸۷۳۴- جنگ من باشد به تنزیل کلام<sup>۱۱</sup>
- ۸۷۳۵- دو نفر گفتند آیا این قبا
- ۸۷۳۶- گفت نی بل آنکه دوزد موزه را
- ۸۷۳۷- مرد تاویل است یعنی بوتراب
- ۸۷۳۸- مؤمنان را خاضع است و دنواز
- ۸۷۳۹- هست افزون در «يُجِبُّهُمْ» گفتگو
- ۸۷۴۰- اهل ظاهر گفته‌اند از اعتماد
- ۸۷۴۱- خواستن از بهر او توفیق تام
- ۸۷۴۲- در سرای دیگر اعطای ثواب
- ۸۷۴۳- حُب بنده با خدا بی گفتگو
- ۸۷۴۴- لیک گویند اهل معنی و اهل راز
- ۸۷۴۵- حُب حق در ذات او باشد قدیم
- ۸۷۴۶- لیک حُب بنده بی شک حادث است
- ۸۷۴۷- چون که سر زد از «يُجِبُّهُمْ» حُب حق
- بحر را از موج نَبُود خستگی
- موج بنماید ولی دریا بود
- نک شـنو تفسیر آیت از کتاب
- در نبرد آید یکی چالاک و چست
- غالب آید بر عدو در هر غزا
- نی که مخصوص است بر یک تن به نام
- جمع بر مفرد نبندند اهل فن
- جمع، منسوب است بر اهل سیل
- بر جهاد اهل کفر و نفس دون
- خود شعاع شمس منفک زو، کی است؟
- جنگ خواهد کرد مردی از شما
- هم چنین با ناکثین<sup>۱۰</sup> از اهل دین
- او به تاویل است<sup>۱۲</sup> جنگش با انام<sup>۱۳</sup>
- راست آید هیچ بر بالای ما؟
- دوست دارد روز گـرما روزه را
- بر جهاد نفس دارد صبر و تاب<sup>۱۴</sup>
- در نبرد اعدا کُش و کافر گداز
- با تو گویم شرح آن را موبه‌مو
- هست حُب حق تعالی با عباد
- هم هدایت اندر این دنیا تمام
- بر نکویی و اجر و مزد بی حساب
- آنکه خود خالص کند از غیر او
- یعنی ارباب حقیقت بی مجاز
- وین شد از «أَحَبُّتُ أَنْ أُعْرِفَ» قویم<sup>۱۵</sup>
- و آن قِدم بر حُب حادث، باعث است<sup>۱۶</sup>
- فسانی از خود گشت عبید مُسْتَرَق<sup>۱۷</sup>

نه مُجِبَّ مَانِدَ بِهِ جَاءَ، نِه جَان و دِل	۸۷۴۸- وَرْ شَثُونَاتِ خُودَيِّتِ مُضْمَلِ ۱۸
نَفْحَهُ دِيْغَرِ كِه اَز جُودِش سَزَد،	۸۷۴۹- پَس زِ كَلَزَارِ «يُجَيِّتُوْنَه» وَزَد
پَس بَه حَقِّ بَقَايِ شُودِ يَابَدِ وَجُودِ ۱۹	۸۷۵۰- بِرْ مُحِبِّ فَاَنِي اَز بُوْدِ وَ نَسْمُوْدِ
وَ اَن «يُجَيِّتُوْنَه» ظَهْرَاتِ لِقَاسْتِ ۲۰	۸۷۵۱- پَس «يُخِيْبُهُمْ» مَعْنِي فَقْرِ وَ فَنَاسْتِ
رَاهِ يَسَابَدِ بِرْ حَيَاتِ سَرْمَدِي	۸۷۵۲- بَعْدِ مُرْدَنِ اَز خُودِيْ بِيخُودِي ۲۱
بَعْدِ وَصْفِ حَالِ اَحْسَابِ وَ كِرَامِ	۸۷۵۳- بَازِ گَرْدَمِ سَوِي تَفْسِيْرِ كَلَامِ



۱- يَم: دريا.

۲- مَع: همراه.

۳- مُسْتَأْنَس: انس گرفته.

۴- شَفَق: مهرباني، شَفَقَت.

۵- اَنَام: مردم.

۶- بُنِي: پسرک، پسر.

۷- او: اشاره است به علي بن ابی طالب(ع).

۸- مَارَقِيْن: خوارج، اميرالمؤمنين علي(ع). (مارق: مرتد و خارج شده از دين و سنت).

۹- قَاسَطِيْن: اصحاب معاويه که جنگ صفين را به پا کردند (قاسط: جابر، ستمکار).

۱۰- نَاكْثِيْن: طلحه، زبير و اصحاب جَمَل که بيعت علي(ع) را شكستند. اينان در مدينه با علي(ع)

بيعت نمودند و در بصره عهد خود را شكستند و به جنگ با علي(ع) برخاستند. (ناكث:

شكندۀ عهد و پيمان).

۱۱- تَنْزِيْلِ كَلَامِ: اشاره به نزول آيات قرآن است.

۱۲- تَأْوِيْل: تعبير و تفسير.

۱۳- اَنَام: مردم.

۱۴- اَنَ گَاهِ كِه سَهِيْلِ بِنِ عَمْرُو بَا عَدَهَائِي اَز قَرِيْشِ نَزْدِ پِيَامْبَرِ اَمْدَه وَ كَفْتَنْد: اي محمد بردگان ما

به تو پيوسته‌اند، آنان را به ما برگردان. پيامبر فرمود: اي جماعت قریش، يا دست بکشيد يا

خدا بر شما مردی را مسلط می‌کند که همان‌طور که من روی نزول قرآن با شما جنگیدم، او روی تأویل قرآن شما را بزند. بعضی از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله او کیست؟ آیا ابوبکر است؟ و پیامبر فرمود: نه، او کسی است که در اتاق، کفش (موزه) را وصله می‌زند و روزه گرفتن در فصل گرما را دوست دارد، و علی (ع) در آن وقت کفش پیامبر را وصله می‌زد.

۱۵- مفهوم بیت ۸۷۴۵ ← «کنز مخفی» (ع).

۱۶- مفهوم بیت ۸۷۴۶ ← بدون شک اینکه بنده خداوند، پرودگارش را دوست می‌دارد به این سبب است که چون بنا به آنچه خداوند فرموده است که «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ...» غرض از ایجاد عالم، «معرفت شهودی» است (که آن‌هم به سبب طاعت و عبادت حاصل می‌شود) و نه «معرفت استدلالی»، و ذات حضرت حق که قدیم است و از ازل، عالم به اسماء و صفات خود بوده باعث ایجاد حب در بنده خود که حادث است و ممکن الوجود گردیده است، یعنی خداوند نخست محبت خود اثبات فرموده (يُحِبُّهُمْ) و آن‌گاه بنده حادث او، طریق محبت در پیش گرفته است (يُحِبُّونَهُ). [به داود (ع) وحی آمد که: یا داود هر که مرا بجوید، به حق مرا یابد و آن‌کس که دیگری جوید، مرا چون پاید؟ یا داود به زمینیان بگو: روی به صحبت و مؤانست من آرید و به‌ذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم. من طینت دوستان خود از طینت خلیل خود آفریدم، و از طینت موسی، کلیم خود و محمد، حبیب خود. من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم و به جلال خود پروردم. مرا بندگانی اند که ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند (يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ). ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم (فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ)؛ ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)؛ ایشان در وفای عهد من و من در وفای عهد ایشان (أوفوا بعهدي أوف بعهدكم)؛ ایشان مشتاق من و من مشتاق ایشان «الاطال شوق الأبرار إلى لقائهم، و أنا إلى لقائهم لِأَشَدَّ شوقاً». (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الأبرار).

۱۷- مستترق: ناقص و ضعیف خلقت. (مُسْتَرَقٌّ به معنی برده‌ای است که او را به بندگی گرفته و اسیر کرده باشند).

۱۸- مُضْفَلٌ: نیست و نابود، از بین رفته.

۱۹- [«بقا» (\*) و «بقا بعد از فنا» (\*).] (منظور از بود و نمود در مصراع اول بیت ۸۷۵۰ هستی بنده و رسوم بشری و وجود وَهْمی اوست).

۲۰- مفهوم بیت ۸۷۵۱ ← پس آنکه خداوند در آیه ۵۴ سوره مائده فرمود «يُحِبُّهُمْ» (خداوند ایشان را دوست دارد) به معنی فانی شدن کامل بنده (فقر) و فنا فی الله (تبدیل صفات بنده به صفات و خصایص حق تعالی) است و «يُحِبُّونَهُ» (ایشان الله را دوست دارند) که فرمود، جلوه فرمودن خدای باقی است که بعد از فنای رسوم بشری است. یعنی بعد از فنای فی الله (يُحِبُّهُمْ)؛ بقاء بالله (يُحِبُّونَهُ) خواهد بود که وجود حق تعالی که باقی با لذات است تجلی می فرماید.

۲۱- [«موت ارادی» (\*).]

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ

ولی شما و رسول شما تنها خدا و رسول و مؤمنان خواهند بود که

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾

ساز به یاد داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می دهند (به اتفاق مفسران مراد علی علیه السلام است) (۵۵)

بر خلافت لایق است از ذوالجلال<sup>۱</sup>  
بالتصرف حق بود در هر دو جا  
بر خدا و بر رسولش موقن اند  
که به یاد آرند ارکان صلات  
بر مساکین بهر تکمیل خضوع  
طاعت دیگر چو آید نوبتی  
با حضور قلب و استغراقشان  
نی که مانع، دید عین آید ز سمع  
چون شنید از سائل او بانگ سؤال؟  
شمس نبود هست نورش نور برق<sup>۲</sup>

۸۷۵۴- حق نماید وصف آن کو در کمال  
۸۷۵۵- غیر از این نبود که اولی بر شما<sup>۵۵</sup>  
۸۷۵۶- هم رسولش و آن کسان که مؤمن اند  
۸۷۵۷- وصفشان این است در سیر صفات  
۸۷۵۸- می کنند اتفاق در وقت رکوع  
۸۷۵۹- نیست ایشان را مُنافی طاعتی  
۸۷۶۰- نه منافی یعنی آن انفاقشان  
۸۷۶۱- بهر ایشان است یکسان فرق و جمع  
۸۷۶۲- تا نگویی بُد حضور از بر کمال  
۸۷۶۳- گر مساوی نیست او را جمع و فرق



۸۷۶۴- آنکه پنداری تو غیر از برق نیست	با دگرها در نمودش فرق نیست
۸۷۶۵- گر بتابد تابش او یکدم است	ذوالتصرف آفتاب عالم است
۸۷۶۶- اختلافی نیست کس را در وقوع	زاینکه حیدر داد خاتم در رکوع
۸۷۶۷- لفظ جمع بر تعظیم بود	هم ز بهر مؤمنان تکریم بود <sup>۳</sup>
۸۷۶۸- وصف کل را کرده حق با جزئها	تا نباشد قطره‌ها از یم جدا
۸۷۶۹- آن ولی ذوالتصرف <sup>۴</sup> بالعیان	هست یعنی در میان مؤمنان
۸۷۷۰- وصف او این است اندر امتیاز	که دهد خاتم به سائل در نماز
۸۷۷۱- مؤمنان متقی در معرفت	تا شناسندش بر این خلق و صفت
۸۷۷۲- زآنکه او در این عمل مخصوص بود	در ولایت از خدا منصوص <sup>۵</sup> بود



۱- آیه ۵۵ سوره مائده که به اتفاق مفسران در شأن علی (ع) نازل شده، از روشن‌ترین دلایل بر صحت امامت بلا فصل علی (ع) است زیرا «ولی» در این مورد به معنی اولی به تدبیر امور و واجب‌الاطاعه است و مراد از «الذین آمنوا» نیز علی (ع) است، بنابراین نص بر امامت علی ثبت می‌شود و جایز نیست که ولایت به معنی ولایت دین (قرض) یا محبت تعبیر شود زیرا در آغاز آیه، «انما» آمده و آن، اختصاص را می‌رساند و در صورتی که به معنی مذکور باشد، اختصاص در آن نخواهد بود. خداوند می‌فرماید: «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض». اما اینکه منظور از «الذین آمنوا»، علی (ع) است بنابر روایتی است که از عامه و خاصه وارد شده و اینکه حضرت علی (ع) در حال رکوع انگشتر خود را به سائل بخشید را با تفاوت‌هایی جزئی نقل کرده‌اند. از ابن عباس نقل شده که گفت روزی علی (ع) در حال رکوع بود که مسکینی نزد او آمد و آن جناب انگشتری خود را به وی داد، پس از آن پیامبر (ص) از سائل پرسید چه کسی این انگشتر را به تو داد؟ عرض کرد: این مردی که در رکوع است (و علی را نشان داد) و به دنبال این ماجرا، آیه (انما ولیکم الله...) نازل شد. «جمع» بودن «الذین آمنوا» با این قول منافات ندارد، زیرا اهل لغت‌گاه مفرد را به منظور تفخیم و تعظیم، به صورت جمع بیان می‌کنند.

۲- مفهوم بیت ۸۷۶۳ ← برای اولیاء اللّٰه، «فرق» (کثرت بینی و از سرای خاص حق بیرون آمدن و جز ذات حق، دیگری را شناختن) و «جمع» (شهود حق، بی اعتبار خلق و رجوع به عالم الهی) یکسان است، و یکی، مانع دیگری نمی‌شود و اگر این‌گونه نبود، آنان هم‌چون خورشید عالمتاب تابش دائمی نداشتند زیرا هرگاه در مقام تفرقه بودند آن نور برگرفته از ذات حق از آنان ساطع نبود و پرداختن به امور دنیوی آنان را از حضرت دوست جدا می‌نمود و نور آنها هم‌چون نور برق و صاعقه‌ای زودگذر بود یعنی فقط در زمان‌هایی که در مقام جمع بودند ساطع می‌شد. [ ← «فرق» (تفرقه)؛ (\*) و «جمع» (\*). ]

۳- مفهوم بیت ۸۷۶۷ ← رجوع شود به توضیح شماره ۱ همین زیر نویس.

۴- ذوالقصرّف: دارای حکومت و اقتدار و اختیار.

۵- منصوص: حدیث یا سخنی که با نص (کلام صریح و معتبر) گفته شده یا از روی تفحص و تحقیق ثابت شده است. (آیه ۵۵ سوره مائده در تنصیص ولایت و خلافت علی علیه السلام است زیرا تنها اوست که در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل داده است).

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ

و هر کس که خدا

وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ای اهل

و رسول و اهل ایمان را ولی و فرستاده خود داند (قبول است) که تنها لشکر خدا قانع و غالب خواهد بود. (۵۶)

آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ آوَنُوا

ایمان، با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به تمسخر و بازیچه گرفتند

الْكِتَابَ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

و از خدا بترسید، اگر نه، تو ایمان آورده اید. (۵۷)

دوستی مکنید

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

زیرا آن قوم مردمی

آن را مسخره و بازی فرس کنند،

و چون شما ندای نماز بلند کنید

لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

بی خرد و نادانند. (۵۸)

بسر خدا و بسر رسول و مؤمنان	۸۷۷۳- پس هر آن کو دوست باشد بالعیان
می‌دهند اعسنی زکات اندر صلات	۸۷۷۴- مؤمنانی را که دارند آن صفات
نسیستان از حزب شیطان اضطرار <sup>۱</sup>	۸۷۷۵- «حزب» حق پس غالب‌اند ایشان به کار
حزب حق، او حزب شیطان غوی است <sup>۲</sup>	۸۷۷۶- باشد این تعریض یعنی هر که نیست
می‌نگیرید از نـهـان و بر ملا	۸۷۷۷- ای گروه مؤمنان باید فرا <sup>۳</sup>
دستان را هـز و لعب و ریشخند <sup>۳</sup>	۸۷۷۸- زآن کسانی که فرا بگرفته اند
پیش از این از حق کتاب اعنی یهود	۸۷۷۹- آن کسانی کآمد ایشان را فرود
بهر خود گر مؤمنید و حق گذار	۸۷۸۰- هم ز کفار دگر احباب و یار
گر بترسید از خدا اولی‌تر است	۸۷۸۱- دوستی با غیرتان باشد شکست
بسر نماز فرض از بانگ اذان	۸۷۸۲- چون که می‌خوانید مردم را عیان <sup>۴</sup>
وین بود بر مؤمنان ناچار صعب	۸۷۸۳- آن نـدـارا هـز و لعب می‌گیرید و لعب
هیچشان نبود نشان از عقل و هوش	۸۷۸۴- آن نداشتان ناگوار آید به گوش
تساعلامت باشد آن بر مؤمنان	۸۷۸۵- وضع شد بانگ اذان از بهر آن
مؤمنان را زآن اذان باشد خبر	۸۷۸۶- کی به مسجد تا رود فخر بشر <sup>۴</sup>
چیست می‌گفتند از طعن این شعار؟	۸۷۸۷- بر یهودان آمد آن بس ناگوار
نیست چشم عاقبت بین از حسد	۸۷۸۸- گفت ایشان‌اند قومی بی خرد



۱- | آیه ۵۵ سوره مائده هنگامی نازل شد که طایفه‌ای از یهودیان که مسلمان شده بودند، (از جمله عبدالله بن سلام و ثعلبه و ابن یامین و ابن سوریا) خدمت رسول (ص) عرض کردند که وصی شما کیست؟ و بعد از شما ما به که پناهنده شویم. و در پاسخ به این سؤال، آیه ۵۵ نازل شد. آن‌گاه پیامبر فرمود برخیزید، همه برخاستند و به مسجد رفتند. مردی فقیر، از مسجد به طرف پیامبر آمد، حضرت فرمود: آیا کسی به تو چیزی داده؟ عرض کرد: آری این انگشتر را مردی که مشغول نماز است به من داد و اشاره به علی (ع) نمود. پیامبر پرسید: این مرد، انگشتر را در چه حالی به تو داد؟ عرض کرد: در حال رکوع. پیامبر (ص) تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند. آن‌گاه پیامبر رو به آن مرد کرد و فرمود: پس از من، علی (ع) ولی

شما است و آنان نیز اظهار رضایت و خشنودی کردند. آن‌گاه آیه ۵۶ سوره مائده نازل گردید که مضمون آیه آن است که هر که فرمانروا و ولیّ او خدا و پیغمبر و اهل ایمان‌اند پیروز است که تنها، حزب و لشکر خدا غالب خواهد بود و این اهل ایمان، اشاره به مؤمنین معهود، یعنی همان مؤمنینی است که در «انما ولیکم» ذکر شد. (با برداشت از جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- غوی: گمراه.

۳- منظور، دو تن جهود است که هنگامی که بانگ نماز را شنیدند خنده کردند و مزاح و اظهار تأسف نمودند (هز و) و مسخره کردند (لعب). به‌طور کلی سه گروه بودند که به افسوس سخن می‌گفتند و مسلمانان را می‌رانند: مشرکان عرب، منافقان و اهل کتاب.

۴- فخر بشر: اشاره به پیامبر (ص) که افتخار عالم بشریت است.

چگونگی اذان و اقامه، در خوابی که «عبدالله زید» دید به او آموخته و تلقین شد و او بعد از بیدار شدن از خواب، خبر آن را پیامبر داد و پیامبر به او فرمود که این کلمات را به بلال که آوازی بلندتر داشت بیاموزد و بلال در مسجد اذان گفت و از آن پس این کلمات، اذان و اقامه نماز شد. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا

آیا جز آنکه ما مسلمین

بگو: ای اهل کتاب،

بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ ﴿۵۹﴾ قُلْ

به خدا و کتاب خودمان و کتاب شما ایمان آوردیم و شما (ایمان نیاورده) اکثر فاسقید چیز دیگری موجب کینه و انکار شما ما هست (۵۹) بگو

هَلْ أَنْتُمْ بِبَشَرٍ مِّنْ ذَلِكَ مُتُوبَةٍ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ

ای پیغمبر! آیا شما را کسی که کلام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسی که خدا بر آنها لعن و غضب کرده

عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ

و بر نفس از آنان و به بوزینه و خوک مسح نموده و آن کس که بدگمی طاغوت (شیطان) کرد این گروه را (نزد خدا) بدترین

مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۶۰﴾

مقرات است و آنها گمراه‌ترین مردم از راه راسته (۶۰)

- ۸۷۸۹- گو که ای «اهل» کتاب آیا شما <sup>۵۹۰</sup>
- ۸۷۹۰- نیست این الّا که ما آورده‌ایم
- ۸۷۹۱- هم بر آنچه او فرستاده شما
- ۸۷۹۲- از شما الّا که اغلب فاسقید
- ۸۷۹۳- گو دهم <sup>۵۹۰</sup> آیا شما را من خیر
- ۸۷۹۴- بدتر از این گفته‌اند اعنی زکین
- ۸۷۹۵- مر «مثوبت» باشد از روی سند
- ۸۷۹۶- زآن کسان کز حق بر ایشان لعنت است
- ۸۷۹۷- مورد خشمند و حق بهر نشان
- ۸۷۹۸- هم پرستیدند طاغوت <sup>۳</sup> از سفه
- ۸۷۹۹- یا ز طاغوت است مر کاهن مراد
- ۸۸۰۰- آن جماعت راست بدتر جایگاه
- ۸۸۰۱- هست راه راست در حد و وسط <sup>۴</sup>
- ۸۸۰۲- و آن بود افراط و تفریط <sup>۴</sup> از حدود
- ۸۸۰۳- مر نصاری خواند عیسی را خدا
- ۸۸۰۴- هر دو افراط است و تفریط و غلط
- ۸۸۰۵- هم یمین و هم یسارت انحنا است
- ۸۸۰۶- گفت زآن خیر امورت اوسط است <sup>۶</sup>
- ۸۸۰۷- از خطوط مستوی و منحنی
- ۸۸۰۸- فرض کن خطها میان نقطتین
- ۸۸۰۹- در میان آن خطوط از هر کنار
- ۸۸۱۰- مابقی بین دو نقطه معوج است
- ۸۸۱۱- نی در آن افراط و نی تفریط هیچ
- ۸۸۱۲- از تو باشد راست تا پروردگار
- عیب می‌گیرید زآن‌کار و غمی
- بر حق ایمان، نی کزو در پرده ایم
- و آن چه از پیش آمد آن با انبیا
- بر قبول دیسن حق نالایقید <sup>۱</sup>
- آنچه را گفتند در سابق بشر
- وز شرور نفس خود بر اهل دین
- نزد حق بی‌شک جزای قول بد
- جانشان دور از ثواب و رحمت است
- ساخته بسوزینه و خستیرشان <sup>۲</sup>
- سامری شان زد چو بر گوساله ره
- یا که آن کعبابن اشرف در عباد
- هم‌چنین گمراه‌تر از حد راه
- بهر دو خط منحنی چون راست خط
- چون غُلُو و قدح <sup>۵</sup> ترسا و یهود
- و آن یهودش داد نسبت بر خطا
- بر دو جانب رفتن از حد وسط
- در وسط زمین هر دو بودن استواست
- راست بسین نقطتین <sup>۷</sup> آن یک خط است
- گویمت هست از ز دانش روشنی
- و آن دو نقطه حق و خلق آمد به‌عین
- هست یک خط مستقیم ای‌مرد کار
- آن که باشد راست بی‌شک منتهج <sup>۸</sup> است
- نی غُلُو و نی قصور اندر بسیج <sup>۹</sup>
- پاک از عیب یمین، دور از یسار

۸۸۱۳- مرتضی فرمود: توحید درست	بین تنزیه است و تشبیه از نخست <sup>۱۰</sup>
۸۸۱۴- و اختیار و جبر در افعال نیز	هر دو باشد باطل آرداری تمیز
۸۸۱۵- «امر ما بین دو امر» <sup>۱۱</sup> آمد طریق	ره به نیکویی نمود او بر فریق
۸۸۱۶- در مقامش گر خدا خواهد نکو	شرح آن را وانسایم مو به مو
۸۸۱۷- چون «أَضَلُّ عَنْ سِوَاءِ» <sup>۱۲</sup> از کردگار	گشت نازل بر رسول نامدار
۸۸۱۸- مؤمنان بر طعن و قدح آن یهود	مر زبان هر کس به نوعی بر گشود
۸۸۱۹- و آن یهودان را نبود اندر خطاب	بر مسلمانان به تقریبی جواب
۸۸۲۰- ز آن که هر یک تن ز احبار یهود	مطلع از مسخ اهل سبت بود <sup>۱۳</sup>



۱- [آیه ۵۹ سوره مائده آن‌گاه نازل شد که تعدادی از جهودان از جمله ابویاسربن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع به نزد پیامبر آمده و سوال نمودند که از پیامبران مرسل، به کدام یک باید ایمان آورد؟ و پیامبر فرمود: ابراهیم، اسمعیل، اسحاق، اسباط و موسی و عیسی. آنها چون نام عیسی را شنیدید نیوت او را انکار نمودند و گفتند: ایمان نیاریم به آن‌کس که به او ایمان آورد و سوگند یاد کردند و گفتند که بدتر از دینی که شما دارید، نمی‌شناسیم. مفهوم آیه ۵۹ این است که خداوند فرمود: بگو شما کراهت دارید ایمان ما، و می‌دانید که، ما بر حقیق و کراهت شما از آن است که فاسق گشتید و بر دین باطل ماندید، به سبب آن ریاست که یافته‌اید و رشوه که می‌ستانید و مالی که به دست می‌آید]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۲- مفهوم ابیات ۸۷۹۳ تا آخر ۸۷۹۷ ← آیه ۶۰ سوره مائده، دستوری است که خداوند به پیامبر(ص) داده که وی کفاری را که دین اسلام را استهزاء می‌کرده‌اند از راه تسلیم مؤاخذه نماید و در محاوره و استدلال با آنان، راه انصاف پیش گیرد تا زودتر آنان را قانع و یا ساکت کند و آن راه دین است که به آنها بگوید که ما تسلیم گفته شما شده قبول می‌کنیم که ایمان به خدا، غلط و شر است، لکن اگر بنا شود شر و غلط، رسوا و استهزاء شود، ابتدا باید چیزی را که از هر شری بدتر و از هر غلطی، غلطتر است مسخره نمود که آن هم راه و روش خود

شماست و شما از ما گمراه‌ترید چون لعنت خدا شامل حال شماست و مسخ شدگان به میمون و خوک از ملت شما و پرستندگان طاغوت، از شمایند. این همه عیب را در خود نادیده گرفته و در پی عیب مائید؟ بدون شک در این آیه، مثوبه به معنی ثواب و اجر نیست، بلکه به معنی مطلق جزا و پاداش است (و بعید هم نیست کنایه باشد از عاقبت یا صفتی که لازم و غیر قابل زوال است). «قرده» (بوزینه) از جهودان است و خنازیر (خوک‌ها) از ترسایان، بوزینه از «صیادان شنبه» اند به ایله، و خنازیر از مکذبان‌اند به مائده. تا قبل از این آیه مسلمانان جواب مناسبی در مقابل یهودیانی که اسلام را استهزا می‌کردند نداشتند. (با برداشت از جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- «عبدالطاغوت» پرستندگان گوساله بودند و «طاغوت» در اینجا اشاره است به «گوساله» که سامری از سفاهت و نادانی قوم موسی استفاده کرد و آنها را با ساختن آن، از طریق الهی خارج نمود.

۴- تفریط: کوتاهی کردن در امری. ضایع نمودن مال.

۵- قذح: عیبجویی، سرزنش. مرکز تحقیقات کویپور علوم اسلامی

۶- اشاره است به فرموده پیامبر (ص) «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» (بهترین امور، حد تعادل و میانه آنهاست).

۷- نَقَطَتَيْنِ: دو نقطه.

۸- فَنَهَجٍ: راه راست و آشکار.

۹- بَسِيحٍ (بسیح): قصد و اراده.

۱۰- «تشبیه»، طریقه فرقه‌های بزرگی از مسلمانان، بنام «مشبیه» بود و گروهی از شیعیان نیز جزو این گروه بودند. مشبیه، خداوند را به آفریده شدگان تشبیه می‌نمودند و در مورد خدا، به تجسم و حرکت و انتقال و حلول در اجسام و غیره معتقد بودند و مورد اعتراض عامه مسلمین قرار داشتند.

«اهل تنزیه» جماعتی از مسلمین بودند که مخالف «اهل تشبیه» (مشبیه) بودند و اعتقاد آنها بر این بود که خداوند در هیچ‌یک از صفت خود به بندگان شباهت ندارد و در توحید، به

«تفزیه» قائل بودند و نه «تشبیه».

۱۱- «جبر» که به معنی اسناد افعال بندگان به خداست، و تفویض همه امور به او، چنان که بندگان، مانند جمادند و هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارند، و «اختیار» به معنی اینکه بنده در افعال خود بالاستقلال باشد، هر دو عقیده باطل است و حد وسط میان این دو که «کسب» نامیده می‌شود صحیح است و از ائمه (ع) روایاتی است که در آن فرموده‌اند: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین».

۱۲- رجوع شود به معنی آیه ۶۰

۱۳- رجوع شود به توضیح شماره ۲

وَ إِذْ جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا  
 و چون آنان در نزد شما آیند اظهار کنند ما ایمان آورده ایم

وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ  
 و حال آنکه با ایمان کفر و انکار کذاب اسلام در آمدند. بپارا از اسلام بیرون شدند، و خدا به کفر و تقاضی که در درون دل پنهان می‌دارند دانتر است. (۶۱)

﴿٦١﴾ وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْثِرَهُمُ  
 بسیاری از آنها را سگری که در گناه و ستمکاری و خوردن حرام

السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ  
 مورخانند بسیار بد کاری را پیشه خود نمودند. (۶۲) چرا علما و روحانیون آنها را

وَ الْأَجْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْثَرَهُمُ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا  
 از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی‌دارند؟ همگان کاری بسیار زشت را

يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾  
 پیشه خود نمودند. (۶۳)

گفت چون آیند ایشان بر شما،  
 بر شما ایمان که دین پرورده‌ایم<sup>۱</sup>  
 هم در آن کفرند چون بیرون روند  
 آنچه را دارند پنهان و اظهار<sup>۲</sup> است

۸۸۲۱- پس کند وصف منافق را خدا  
 ۸۸۲۲- از زبان گویند ما آورده‌ایم  
 ۸۸۲۳- کافرند آن قوم چون داخل شوند  
 ۸۸۲۴- حق به حال آن‌کسان دانتر است



- ۸۸۲۵- اکثری<sup>۶۲</sup> بینی تو زایشان در شتاب  
 ۸۸۲۶- می‌کنند اشتاب در کذب و حرام  
 ۸۸۲۷- اِثم باشد آن گناهی که رسد  
 ۸۸۲۸- اَکلیشان یک جا ربا و رشوت است  
 ۸۸۲۹- نهی<sup>۶۳</sup> چون نکنند زآن کردارشان  
 ۸۸۳۰- زَاکُلِ سُحْتِ وَقَوْلِ کَذِبِ و فعل بد  
 ۸۸۳۱- باشد از آیات این آیت اشد  
 ۸۸۳۲- زآن که نهی از منکر است از واجبات  
 ۸۸۳۳- قوم ار باشند اندر کشتی  
 ۸۸۳۴- تا کند سوراخ آن را بی‌شکی  
 ۸۸۳۵- تابه حدی که ببندندش دو دست  
 ۸۸۳۶- ورنه جان جمله باشد در خطر  
 ۸۸۳۷- گشت یوشع<sup>۷</sup> در خطاب از کردگار  
 ۸۸۳۸- از بدانشان شصت و از نیکان چهل  
 ۸۸۳۹- گفت یوشع مستحق‌اند ار بدان  
 ۸۸۴۰- گفت زآن کایشان بنگرفتند خشم  
 ۸۸۴۱- روز و شب بودند با ایشان جلیس<sup>۸</sup>  
 ۸۸۴۲- پس هم ایشان بر عقوبت در خوردند  
 ۸۸۴۳- گفت پیغمبر که مردی گر گذشت  
 ۸۸۴۴- پس عذاب آن جماعت بهر اوست
- بر گنه یعنی که از اهل کتاب  
 هم تجاوز از حدود اندر کلام  
 شر آن بر غیر و خارج شد ز حد  
 وین عمل پس زشت در هر ملت است  
 عالم ربّانی و احبارشان<sup>۴</sup>  
 که در ایشان است شایع بی سند  
 از پی تهدید بر هر خوب و بد<sup>۵</sup>  
 و آن به هر کس مشکل آمد از جهات  
 پس یکی گیرد تیر، بازشتی  
 نهی او واجب بود بر هر یکی  
 فُلک<sup>۶</sup> تا محفوظ ماند از شکست  
 غرق گردد فُلک و اهلس سر به سر  
 که هلاک از قوم سازم صد هزار  
 چو به عصیان‌اند ایشان مشتغل  
 چیست حکمت در هلاک بخردان؟  
 بر بدان دیدند چون زشتی به چشم  
 نهی نمودند ز افعال خسیس<sup>۹</sup>  
 بر خود و بر غیر چون استمگردند  
 بر بدان وز فسقشان ناهی<sup>۱۰</sup> نگشت،  
 می‌نماید<sup>۱۱</sup> کآن عمل می‌داشت دوست



۱- در میان جهودان منافقانی بودند که نزد پیامبر می‌رفتند و می‌گفتند: «نَحْنُ نَعْرِفُ صِفَتِكَ وَ نَعْتِكَ، آمَنَّا بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» (ما وصف تو و صفات تو را شناختیم و به اینکه تو رسول خدایی ایمان آوردیم، به زبان این می‌گفتند و در دل کفر می‌داشتند. خداوند ضمن نزول آیه

۶۱ سوره مائده بیان فرمود که «خدا به آن کفر و نفاقى که در دل پنهان داشته‌اند آگاه است. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- اَظْهَرُ: ظاهرتر، آشکارتر.

۳- اَكْثَرِي: چون آنها که از قوم يهود در اِثم (گناه) و عُدْوَان (افزونی جستن) مسارعت و شتاب نمودند، همه آنها نبودند و گروه قلیلی از آنان از این امور شرم داشتند و مبادرت به آن نمی‌ورزیدند، از کلمه «اکثر» استفاده شده است.

۴- اَحْبَارُ: (جمع حَبْرُ): دانشمندان.

۵- اِضْحَاكُ گفتم: در قرآن، صعبت‌تر از آیه ۶۲ و ۶۳ سوره مائده، در «خوف» نیست، چرا که خداوند آن کس را که منکر پیش گرفت و باک نداشت (در آیه ۶۲) و آن کس را که نهی نکرد و باز نداشت (در آیه ۶۳) هر دو را برابر نم نموده است.

فایده علم و طریق عالم چنان است که بر زبان نصیحت راند و در دل همت دارد تا جاهل را از جهل و عاصی را از معصیت و بیراه باز آرد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- قُلُوكَ: کشتی.

۷- يَوْشَعَ: يوشع بن نون بن افرهم بن يوسف بن يعقوب، وصی حضرت موسی (ع) که بعد از او به پیامبری رسید.

۸- جَلِيسُ: هم‌نشین.

۹- حَسْبِيَسُ: دهن، پست.

۱۰- نَاهِي: نهی کننده.

۱۱- مِي نَمَائِدُ: مثل آن است. به آن می‌ماند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا

یهود گفتند: دست (قدرت) خدا بسته است! به واسطه این گفتار (دروغ) دست آنها بسته شده و به لعن خدا

بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِدَّ كَثِيرًا

مگر قاتر گردیدند، بلکه دو دست (قدرت) خدا گشاده است و هر گونه بخواهد (بر جانها افکند) می‌کند. و همانا فر آنکه

مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ

به تو نازل گشت بر کفر و طغیان بسیاری از لعل کتاب بفرزاید. و ما آنه کفر آن تا قیامت آتش دشمنی

وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ

و کینه را در میان آنها برافروختیم. هر گاه برای جنگ (با مسلمانان) آتشی برافروختند خدا آن آتش را خاموش ساخت،

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

و آنها در روی زمین به فساد کاری می‌کوشند، و هر کج خدا مردم ستمکار و مفسد را دوست نمی‌دارد (۶۴)

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكُنَّا عَنْهُمْ

و چنانچه لعل کتاب ایمان آرند و تقوا پیشه کنند ما البته گناهانشان را محو و مستور

سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلْنَا لَهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

می‌سازیم و آنها را در بهشت بر نعمت داخل می‌گردانیم (۶۵)

۶۴

- |       |   |
|-------|---|
| ۸۸۴۵- | بماز گفتند از فساد دل یهود                |
| ۸۸۴۶- | دست ایشان پس ز نیکی بسته باد              |
| ۸۸۴۷- | هم بر ایشان باد لعنت ز آن مقال            |
| ۸۸۴۸- | این بود بر رد قول آن گروه                 |
| ۸۸۴۹- | یاکه باشد باز دست آفتاب                   |
| ۸۸۵۰- | هست این یعنی بدیهی نزد عقل                |
| ۸۸۵۱- | بر حق اطلاق ید و سمع و بصر                |
| ۸۸۵۲- | بر تشابه شد ز قرآن نسبتش                  |
| ۸۸۵۳- | یعنی از آن دست تفسیر است دور              |
| ۸۸۵۴- | کرد باید معنی ار دانی همش                 |
| ۸۸۴۵- | بسته باشد دست حق زافضال وجود <sup>۱</sup> |
| ۸۸۴۶- | جانشان از فقر و ذلت خسته باد              |
| ۸۸۴۷- | دست حق بماز است اندر کل حال               |
| ۸۸۴۸- | کس نگوید ورنه سنگین است کوه <sup>۲</sup>  |
| ۸۸۴۹- | در جهان از بهر بذل نور و تاب              |
| ۸۸۵۰- | لیک باشد گوش ظاهر بتد نقل                 |
| ۸۸۵۱- | یا یدین و وجه کآید در نظر                 |
| ۸۸۵۲- | نیست بر تفسیر ظاهر رخصتش <sup>۳</sup>     |
| ۸۸۵۳- | بآیدش دادن به محکمها ظهور                 |
| ۸۸۵۴- | نر تشابه بل به وفق محکمش                  |

- ۸۸۵۵- قصد از ید قدرت آمد در امور
- ۸۸۵۶- چون عطا و منع را از هر چه هست
- ۸۸۵۷- بهر فهم عامه ز آن رو کارساز
- ۸۸۵۸- قادر است اعنی که بر منع و عطا
- ۸۸۵۹- آلت سمع است گوش اصوات را
- ۸۸۶۰- هم چنین بی آلت است اندر بصر
- ۸۸۶۱- نیستش تن تا نشیتد در مکان
- ۸۸۶۲- معنی رحمن علی العرش استوی<sup>۴</sup>
- ۸۸۶۳- می رسد یعنی ز روی عدل و داد
- ۸۸۶۴- می رسد بر قدر استعدادها
- ۸۸۶۵- پس بود وجه «بِذَاهِ مَبْسُوطَاتٍ» این که لا تُحْصَى است جودش بر جهان<sup>۵</sup>
- ۸۸۶۶- می دهد روزی به هر کس خواهد او رزق باشد هم به اندازه گلو
- ۸۸۶۷- هست مختار او به توسیع<sup>۶</sup> و تضییق<sup>۷</sup> باشد اعطایش به قدر مایلیق<sup>۸</sup>
- ۸۸۶۸- کفر و طغیان سازد ایشان را زیاد ز آن چه نازل گشت از رَبِّ الْعِبَاد
- ۸۸۶۹- زاید اعنی در کثیری از یهود می شود طغیان ز قرآن در نمود<sup>۹</sup>
- ۸۸۷۰- هم در افکندیم ما تا رستخیز دشمنی اندر یهود پر ستیز
- ۸۸۷۱- هر گه آتش بهر حرب افروختند حق فرو بکشاند و خودزآن سوختند
- ۸۸۷۲- عزم کردند چون جنگ مؤمنان حق نمود از بد دلی مغلوبشان
- ۸۸۷۳- چند کَرَّت<sup>۱۰</sup> آمد ایشان را شکست از فسادی کاندرا ایشان بود و هست
- ۸۸۷۴- چون نمودند از فساد و اختلاف آن گروه از حکم تورات انحراف
- ۸۸۷۵- پس مسلط گشت بُخْتُ النَّصْر<sup>۱۱</sup> زود بر یهودان زآن تخلف بر عهود
- ۸۸۷۶- بعد از آن قسطوس رومی بی درنگ یافت استیلا بر ایشان گاه جنگ
- ۸۸۷۷- آن مجوسان<sup>۱۲</sup> باز مستأصل شدند تا دگر ره بر نبی بد دل شدند
- ۸۸۷۸- پس بر ایشان اهل دین بشتافتند دست استیلا بر ایشان گاه جنگ

گفت ز آن «يَسْعَوْنَ فِي الارضِ فساد» <sup>۱۳</sup>	۸۸۷۹- عادت ایشان راست افساد و عناد
سختی و تحریف تورات از ستم	۸۸۸۰- کسید <sup>۱۴</sup> و فتنه هتک و اخفای نِعَم
ز آن‌که اصلاح جهان مقصود اوست	۸۸۸۱- حق ندارد مفسدان را هیچ دوست
جمله آوردندی ارباب کتاب	۸۸۸۲- و ر که ایمان بر رسول مستطاب
یا ز مسلت‌های <sup>۱۵</sup> نامحمودشان	۸۸۸۳- وز گنه پرهیز هم می‌بودشان
جای می‌دادیمشان اندر جنان <sup>۱۶</sup>	۸۸۸۴- می‌گذشتیم از گناهانشان عیان
می‌نمودیم از ره فضل عمیم	۸۸۸۵- داخل ایشان را به جنات‌النعمیم



۱- [فناص بن عازورا و اصحاب او که خداوند روزی فراوان به این گروه از یهودان عطا فرموده بود آن‌گاه که در خداوند کافر شدند و پیامبر(ص) را دروغ زن گرفتند و در نعمت خداوند کفران آوردند، خداوند آن نعمت را از ایشان باز پس گرفت و به روزگار فقر و ورشکستگی افتادند و گفتند: «يَدَاللَّهُ مَغْلُولَةً»، «مُؤَسَّكَةً عِنَّا الرِّزْقَ»، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته، و این کنایه از بخل است، یعنی خداوند بر ما بخیلی کرده و آن‌گونه که پیش از این روزی می‌داد، نمی‌دهد. خداوند در آیه ۶۴ سوره مائده خطاب به آن‌ها می‌فرماید که «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»، دست ایشان است که از خیرات و عطیات فرو بسته است، که هرگز از ایشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشان یا بر کسی، مگر اندکی. معنی دیگر غلَّتْ ایدیهم را روز قیامت دانسته‌اند که جزای آن کفری که این یهودان گفتند آن است که فردای قیامت، غل آتشین برگردن ایشان نهند و دست‌های ایشان به گردن بندند و در آتش باشند]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر). (از همه وجود به نظر نزدیک‌تر این است که گفته شود وقتی آیاتی نظیر «مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضاً حسناً» به گوش یهود رسیده آنها خواسته‌اند مسلمین را مسخره کنند و گفته‌اند: دست خدا بسته است). اگر به لحظه‌ای افاضه و خلق و ابداء حق تعالی قطع گردد، تمامی اشیاء فانی خواهند شد پس دو دست خداوند که هر دو، «یمین» است، همواره به رحمت، در دو عالم، برای انفاق، باز است.

۲- مفهوم بیت ۸۸۴۸ ← اینکه خدا فرمود: «دست خدا باز است» بر رد گفته آن جهودان است

که گفتند: «دست خدا بسته است» و گرنه گفتن این نکته از سوی خداوند، توضیح واضح است و مانند این است که کسی بگوید «کوه سنگین است».

۳- مفهوم ابیات ۸۸۵۱ و ۸۸۵۲ «اطلاق «دست»، «شنوایی و بینایی» و یا تصور نمودن ظاهری شبیه دست‌ها و صورت برای خداوند به صورت تشابه ذکر می‌شود و تفسیر نمودن این صفات و اندام‌ها، به صورت ظاهری مُجاز نیست.

۴- «رَحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»: اشاره به آیه ۵، سوره طه: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (خداوند مهربان بر عرش عالم وجود، به علم و قدرت، محیط است).

۵- پس منظور از «يَدَاہُ مَبْسُوطَتَانِ» در آیه ۶۴ سوره مائده این است که خداوند قدرت دارد (و اینکه دست به صورت تثنیه (یداه) ذکر شده این است که در ادبیات عرب، دست کنایه از قدرت، و دو دست کنایه از کمال قدرت است) وجود و بخشش خداوند غیرقابل شمارش است.

۶- تَوْسِيعٌ: فراخ کردن.

۷- تَضْيِيقٌ: (مخفف تضییق): تنگ گرفتن بر کسی.

۸- مَائِلِيقٌ: آنچه که لیاقت آن را دارد.

۹- منظور این است که در یهودیان که اصولاً جنسی حقوق و حسود و کینه توز داشتند، نزول قرآن سبب شد آن آتش تیزتر شود و معارف حقه و دعوت صریح قرآن باعث طغیان آن کفر و حسد شد و در واقع این، به پاداش و اثر گناهی است که مرتکب شدند و خداوند را خشمگین ساختند.

۱۰- كَرْتٌ: (كَرْه)؛ دفعه، مرتبه.

۱۱- بُخْتُ النَّصْرَ: صحیح آن «بُخْتُنَصْر» است که از پادشاهان بزرگ بابل قدیم بود که در حدود سال ۶۰۱ قبل از میلاد به جنگ نخائو دوم، پادشاه مصر رفت و سپس اورشلیم را خراب کرد و بعضی از اهالی آنجا را باخود به اسیری برد.

۱۲- مجوسان: مشرکان، (اشاره به مشرکان یهود است).

۱۳- منظور این است که سعی و کوشش یهود همه برای آن است که زمین را بر علیه دین پر از

فساد کنند، (رجوع شود به معنی آیه ۶۴).

۱۴- کید: مکر و فریب.

۱۵- ملت‌ها: آئین‌ها و مذهب‌ها و کیش‌ها.

۱۶- مفهوم ابیات ۸۸۸۲ تا آخر ۸۸۸۴ ← اگر جهودان و ترسایان به محمد(ص) و رسالت او ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، و از جهودی و ترسایی پرهیز می‌کردند، ما آن گناهانشان را می‌ستردیم و به اسلام می‌پوشیدیم و در بهشت جایشان می‌دادیم.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا

و چنانچه آنها به دستور

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ

تورات و انجیل خودشان و قرآنی که از سوی پروردگاران به سوی آنها نازل شده، نیام می‌کردند

فَوْقَهُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ

بالا و پایین بر خورده‌ار می‌شدند، (البته) برخی از آنان مردمی میانه رو و معتدل، و بسیاری از آنها

سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

بسی زشتکار و بد عملند. (۶۶) ای پیغمبر، آنچه از خدا بر تو نازل شد (به خلق)

مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادا وظیفه نکرده‌ای، و خدا تو را از (شر) مردمان محفوظ

مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

خواهد داشت، (و دل قوی دار که) خدا کافران را ایه هیچ راه موافقتی، راهنمایی نخواهد کرد. (۶۷)

﴿۶۶﴾

حکم آن تورات و انجیل از ولا<sup>۱</sup>  
سوی ایشان ز امر و نهی استوار  
بر تمام منزلات ارجمند  
هم ز زیر پای خود شام و سحر  
هم‌چنین بیت گیلین، گلزار و کاخ

۸۸۸۶- و ر به پا می‌داشتند احکام را  
۸۸۸۷- و آن چه نازل گشت از پروردگار  
۸۸۸۸- بودشان تکلیف کایمان آورند  
۸۸۸۹- رزق می‌خوردند از بالای سر  
۸۸۹۰- می‌شد اعنی رزق بر ایشان فراخ

راستگویی و راستکار و معتمد  
 ز آن جماعت هر چه گویند و کنند  
 غالی<sup>۴</sup> و قاصر نیند اندر قبول  
 نسه کنند از بد دلی آزار او  
 مرنجاشی بوده تا دانی به جد<sup>۵</sup>  
 از یهود و از نصاری بسی گمان  
 می کند تأکید بر نصب و لیش  
 می نماید جز که بر نصب امام  
 امر ما را بر خلاق کن ادا<sup>۶</sup>  
 شد پس از احکام و امر استوار  
 بر خلاق نارساندستی نکو  
 قصد قوت تن ز کشت و زرع بود  
 گر نباشد قلب ز اعضا نیست سود  
 پس مترس ار در کمینت حاسد است  
 از عس با حفظ شه نبود هراس  
 بر تو زایشان تا رسد بیمی به جان  
 بس پیمبر در دل از اغیار، بیم  
 خام گردد کشتهای ماسبق  
 داشت بیم از بد دلان شور بخت  
 حق تو را دارد نگاه از چشم بد  
 حافظم من دین خود را هم یقین  
 گو بود گیل خواره<sup>۷</sup> با گیل توامان  
 حفظ او از بد دلی بسی حاصل است  
 منبری تسرتیب داد و شد بر آن

۸۸۹۱- امتی هستند ز ایشان مقتصد<sup>۲</sup>  
 ۸۸۹۲- هم «کثیر»ی را بد است و ناپسند<sup>۳</sup>  
 ۸۸۹۳- مقتصد یعنی که نسبت بر رسول  
 ۸۸۹۴- نه شوند از روی ایمان یار او  
 ۸۸۹۵- فرقه‌ای گویند قصد از مقتصد  
 ۸۸۹۶- می توان که باشد او یا دیگران  
 ۸۸۹۷- بعد از آن حق بر بقای دین خویش  
 ۸۸۹۸- ز آن که هرگز هیچ دینی مستدام  
 ۸۸۹۹- ای پیمبر ای فرستاده<sup>۶۲</sup> خدا  
 ۸۹۰۰- آنچه نازل بر تو از پروردگار  
 ۸۹۰۱- گر نیاری این بجا پیغام او  
 ۸۹۰۲- اصل بر جا مانده آنها فرع بود  
 ۸۹۰۳- صحت عضو از حیات قلب بود  
 ۸۹۰۴- بلکه اعضا در زمانی فاسد است  
 ۸۹۰۵- حق تو را دارد نگاه از شرّ ناس  
 ۸۹۰۶- راه ننماید خدا بر کافران  
 ۸۹۰۷- داشت از اظهار این امر عظیم  
 ۸۹۰۸- تا مگر سر وازنند از امر حق  
 ۸۹۰۹- یا بر او شورند و گردد کار سخت  
 ۸۹۱۰- پس تو ای احمد مترس از جان خود  
 ۸۹۱۱- ور که ترسی از خرابیهای دین  
 ۸۹۱۲- ور که ترسی از نفاق بد دلان  
 ۸۹۱۳- آن منافق تا قیامت بد دل است  
 ۸۹۱۴- پس پیمبر از جهاز اشتران





- ۱- منظور این است که اگر اهل تورات، تورات را و اهل انجیل، انجیل را بر پا می‌داشتند و احکام آن را عمل می‌نمودند ...
- ۲- مقتصد: امت مقتصد امتی است که در امر دین و تسلیم نسبت به دستورات الهی، میانه رو و معتدل است و مؤمن و عادل در قول و عمل.
- ۳- گفته‌اند «ساءمایعملون»، کعب اشرف، کعب اسید، مالک بن الضیف، ابویاسر، حی بن اخطب و اهل روم بودند که بدکرداری نمودند.
- ۴- غالی: از حد درگذرنده، افراط کننده.
- ۵- گفته‌اند امت مقتصده، چهل و هشت نفر بوده‌اند: نجاشی (پادشاه حبشه) و اصحاب او، بحیراء راهب و اصحابش، سلمان فارسی و اصحاب او، عبدالله سلام و اصحاب او، و رهطی از شام. ایشان‌اند که خداوند آنها را به عدل و راستی صفت نموده. از علی (ع) نقل است که به رأس الجالوت و اسقف نصارا فرمود که بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و همه آنها به جز یک فرقه در آتش‌اند و آن یک فرقه که در آتش نیست، همین امت مقتصده است.
- ۶- [خداوند به حضرت محمد(ص) امر کرد که حضرت علی(ع) را به ولایت نصب کند و به مردم اعلام نماید اما پیامبر و ا همه داشت که مردم او را به جانبداری از پسر عموی خود متهم کنند و به طعنه برخیزند. پس خداوند آیه ۶۷ سوره مائده را نازل فرمود و او را به اعلام ولایت تشجیع کرد و پیامبر روز غدیر خم دست علی(ع) را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ»]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به نقل از تفسیر مجمع‌البیان، با کمی تغییر).
- ۷- کَلْ خَوَارِه: آنکه گل می‌خورد. کرم خاکی (خراطین).



صورت روزِ آلتِ رَبِّكُمْ<sup>۱</sup>  
حق گرفت از بسندگان در زندگی

۸۹۱۵- بود از ذیحجه روز هجدهم  
۸۹۱۶- صورت روزی که عهد بندگی

- ۸۹۱۷- در حقیقت روز نصب آن روز بود
- ۸۹۱۸- گر نبودی خواب در باغ ای فقیر
- ۸۹۱۹- دانه شد سرسبز و آمد بر ثمر
- ۸۹۲۰- کوری صفرائیان<sup>۳</sup> از بهر ما
- ۸۹۲۱- در شکر غلّیم کآن ما را خوش است
- ۸۹۲۲- طبل شیرینی زن ای شکر فروش
- ۸۹۲۳- آور انسدر پادشان عهد الست
- ۸۹۲۴- این ولایت شرط توحید حق است
- ۸۹۲۵- تا نگرده قید صورت رهنرت
- ۸۹۲۶- بوی پیراهن هم ار محبوب بود
- ۸۹۲۷- پیرهن بگذار و شو یوسف پرست
- ۸۹۲۸- عاشقی را دید روزی دلبری
- ۸۹۲۹- نام جانان بر لبش پیوسته بود
- ۸۹۳۰- سوخت دل معشوق را بر حال او
- ۸۹۳۱- و آن نمی دانست کو یار وی است
- ۸۹۳۲- عاشق او گشته بود از نام او
- ۸۹۳۳- نی جمالش دیده روزی در گذر
- ۸۹۳۴- گفت با من گو که معشوق تو کیست
- ۸۹۳۵- گفت باشد آن فلان فخر زَمَن<sup>۸</sup>
- ۸۹۳۶- تا تو را بر وی رسانم متصل
- ۸۹۳۷- تا که بشناسی چو بینی روی او
- ۸۹۳۸- ور که نشناسی تو او را از رهی
- ۸۹۳۹- ای پیمبر بسرّ وحدت گو به قوم
- ۸۹۴۰- گو علی میرآت ذات ذوالَمَن است
- روز حق بر اهل حق فیروز بود
- غنچه، گل شد، خنده اش بتگر، بمیر
- کاروان از مصر آمد بسا شکر<sup>۲</sup>
- پسر شکر شد خانقاه و شهر ما
- جان درویش از ازل شکرکش است
- خوابناکان را بجنیان انف<sup>۴</sup> و گوش<sup>۵</sup>
- تا که باشد بر سر عهده که بست
- وین مقید صورت آن مطلق است<sup>۶</sup>
- حاصل از یوسف شود پیراهنت<sup>۷</sup>
- نی بر اخوان، بلکه بر یعقوب بود
- یوسف از پیراهن و پیرایه رست
- بسا دل پر آتش و چشم تری
- چشم عرفانش و لیکن بسته بود
- پیش او بنشست بهر جستجو
- مستی و ذوق و نشاطش زین می است
- رفته از نسامی ز دل آرام او
- نی شیبی را کرده در کویش سحر
- تا نمایم چاره آن گر رهی است
- گفت بس سهل است آن در پیش من
- لیک باشد شرط، بینائی دل
- همنشین او شوی در کوی او
- عاشقی بر وَهَم خود نی بر مَهی
- بعید تبلیغ صلوة و حجّ و صوم
- یار او شد هر که او یار من است

- ۸۹۴۱- بازگونه<sup>۹</sup> پوش بر تن جامه را  
 ۸۹۴۲- ایها الناس این حق را ولی است  
 ۸۹۴۳- این ولایت هر زمانی جاری است  
 ۸۹۴۴- شرح آن را گفته‌ایم از پیش باز  
 ۸۹۴۵- تا نگرده مشتبه بر خاص و عام  
 ۸۹۴۶- آن سماعی در مثل دانی که چیست؟  
 ۸۹۴۷- هم ندانی چیست رنگ جامه‌اش  
 ۸۹۴۸- گفته شخصی از زبان دیگری  
 ۸۹۴۹- ذکر او کن خود به‌غیری هم بگو  
 ۸۹۵۰- من نخواهم زین نمط<sup>۱۱</sup> گویم سخن  
 ۸۹۵۱- او به کاغذ هم ندیده شکل پیل  
 ۸۹۵۲- یا بود چون باد بیزن گوش او  
 ۸۹۵۳- نام او بردن به هر قسمی خوش است  
 ۸۹۵۴- گوید ار کوری که گرم است آفتاب  
 ۸۹۵۵- یا کسی در خواب گوید ناگهان  
 ۸۹۵۶- خفته او اندر میان بستر است  
 ۸۹۵۷- لیک باشد وصف بحر از وی بجا  
 ۸۹۵۸- لیک آنهم بر دو قسم است ای عزیز  
 ۸۹۵۹- گاه باشد آنکه در خواب از امور  
 ۸۹۶۰- گر چه باشد اصل خوابش بی‌فروغ  
 ۸۹۶۱- غرقه در یم بودنش بیهوده است  
 ۸۹۶۲- گاه باشد کو ندیده هیچ خواب  
 ۸۹۶۳- بازار نام سوی تفسیر این بس است  
 گو پس اسرار حقیقت عامه را  
 هر که حق را دوست دارد با علی است  
 تا قیامت زآن‌کش از حق یاری است  
 چون رسد موقع بگویم از نیاز  
 بسری است آن نی سماعی والسلام<sup>۱۰</sup>  
 عشق بر یاری که شناسیش کیست  
 می‌دهی لیکن نشان بر عامه‌اش  
 هست در عالم بدینسان دلبری  
 تا رسی از نام او بر کام او  
 گو بمان در پرده این راز ای حسن  
 پای پیل آری بود بر شکل میل<sup>۱۲</sup>  
 هر کسی تا چیست فهم و هوش او  
 با بصیرت یا به عمیا<sup>۱۳</sup> دلکش است  
 راست گفت ار چه ندید آن ضو<sup>۱۴</sup> و تاب  
 غرق گشتم دست من گیر ای فلان  
 نی یمی<sup>۱۵</sup> آنجا نه در بحر اندر است  
 غرقه در یم می‌توان شد هر کجا  
 هر دو را کن فهم اگر داری تمیز  
 بیند او چیزی و گوید بی‌شعور  
 لیک حرفش راست باشد نی دروغ  
 لیک رویایی چنانش بوده است  
 خواب و حرفش هر دو باشد ناصواب  
 یک ندا بس در سرایی گر کن است<sup>۱۶</sup>



۱- اشاره است به روز خلقت آدم که خداوند در عالم نر خطاب به مردم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (آیا من پروردگار شما نیستم) و گفتند: «بلی». خدای تعالی آن روز همه آنچه را تا روز رستاخیز به هستی می‌آمد فراهم آورد، پس آنان را ارواح ساخت و سپس صورت بخشید و به سخن آورد و با ایشان سخن گفت و از آنان عهد و پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید که آیا من خدای شما نیستم و آنان گفتند: آری گواه شدیم. آن‌گاه خداوند فرمود: تا شما در روز رستاخیز نگویید که ما از رستاخیز ناآگاه بودیم... بدانید که شما را جز من خدایی نیست چیزی را به من شریک ندانید و من رسولان خود را به سوی شما می‌فرستم تا پیمان مرا به یادتان آرند و کتاب‌ها به شما خواهم فرستاد. در آن روز گروهی از روی طوع و گروهی از روی تقیه اقرار کردند و خدای بر این پیمان گرفت. در این ابیات روز هجدهم ذیحجه که روز غدیر خم و در نزد مسلمین و به خصوص شیعیان از اهمیت بسیاری برخوردار است روز است دانسته شده است زیرا در این روز پیامبر(ص) علی(ع) را به امامت منصوب کرد و از آن روز «ولایت» علی(ع) و فرزندان او آغاز شد. حقیقت ولایت توسعه ایجاد وجود حق است بر مستعدان ازلی و قبالان لم یزلی. ولی با لذات، خداوند علی عظیم است و این، ولایت کلیه الهیه است که از غایت عنایت و به اقتضای سعه رحمت دست تصرف بر کائنات افکنده و به افاضه وجودی جمله موجودات را از پس پرده عدم بیرون آورده است، ولی در این وادی پرغوغای خاموشان که از هستی موهوم ممکنات اثری و خبری نیست از جایی خبری می‌رسد و از جانانی به نسیمی جانبخش اثری می‌آید. اوست که از «ازل» به هستی حق، هست شده و در آن هستی، در عین بقاء به محبوب، از شوق لقاء مست شده، در کمال مستی هوشیار مانده و در آن حال که ورای هر حال و قالی است به دلداری عالم آمده، روی برحق داشته امواج گیسوان دلربا بر خلق افشانده و به همین گیسوی افشان، حال خلقی و مال عالمی را به سامان انتظام کشیده است. او سید کائنات و کمال موجودات محمد مصطفی(ص) است و در این حقیقت جامعیت علی مرتضی(ع) و فاطمه(ع) و ائمه هدا تا حضرت قائم(ع) با حضرت وی در یک پایه و دارای یک مایه‌اند. چه، همان‌گونه که حضرت نبوی(ص) فرمود: «اول ما خلق الله نوری»، خود نیز راهی راست نمود

که: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» .

علی و مصطفی هم‌چون دو دیده زیک نور جلیل‌اند آفریده

انوار چهارده‌گانه علیهم‌السلام به ولایت الهیه، ولی مطلق و متصرف بر حق‌اند. لذا این ولایت را ولایت محمدیه علویه مهدویه، علیهم‌السلام نیز خوانده‌اند. خداوند خود این موضوع را روشن نموده و در سوره مائده آیه ۵۵ بیان فرموده است.

محقّ الدّین ابن العربی در فصوص‌الحکم می‌گوید: بدان که ولایت فلکی است بلند که به نحوی ارجمند بر عالم احاطه دارد. چون بر موجودات محیط است و سلسله ایجاد، گسستگی ندارد، لاجرم ولایت نیز همیشه پیوسته است و هرگز نخواهد گسست. ولایت را ابناء عام و آثار خاص از حقایق الهی و معارف ربوبی است. (زیرا هرگاه عنوان ولی به خدا اطلاق شود جمله حقایق و معارف از اوست و چون به ولی کل فی‌الکل که هر یک از معصومین چهارده‌گانه هستند اطلاق شود، به جهت آنکه آن حضرات طیبه از بدو وجود در حق تعالی فنای قطعی یافته و به بقاء حقیقی و اصل شده‌اند، بر همه معارف و حقایق، احاطه وجودی دارند. لذا مقام رسول اکرم (ص) و خاندانش (ع) به واسطه اینکه عالم (به علم ولایت) و ولی هستند از جهت رسالتش تمام‌تر و کامل‌تر است و هرگاه گفتند ولایت برتر از نبوت است، مراد، به جز همان ولایتی که بیان شد یعنی ولایت مطلقه الهیه و اگر گفتند که ولی از بنی و رسول بالاتر است، مراد، زمانی است که این جمله در یک تن جمع شود که رسولی ولی از جهت آنکه ولی می‌باشد، از حیثیت رسالتش بالاتر و تمام‌تر است، البته حضرات ائمه هدا، و فاطمه زهرا (س) از این مطلب خروج موضوعی دارند و دارای ولایت مطلقه کلیه الهیه‌اند، نه بدین معنی که اولیاء تابع رسول اکرم (ص) از ایشان برتر و بالاتر باشند زیرا تابع با حفظ جهت تابعیت هرگز از متبوع خود برتر نمی‌رود و گرنه تابع نیست. علت پیوستگی و برتری ولایت (در مقابل رسالت که منقطع و مادون ولایت کلیه است) این است که شریعت که متعلق رسالت است، تکلیف به انجام اعمالی مخصوص یا نهی از رفتار کارهایی خاص است که محل جملگی همین دنیای ناپایدار است، لذا رسالت هم پایدار نیست. در صورتی که ولایت بر این وجه نیست و حیثیت آن از آن خداست و چون خدای را انقطاع و عدمی نیست، ولایت نیز

هرگز منقطع و معدوم نمی‌شود. زیرا ولی اسمی است برای خدا و از این رو پیوسته باقی و برقرار است چنان که حق تعالی فرمود: «و هو الولی الحمید» (سوره شوری آیه ۲۸)؛ و در قرآن از زبان یوسف (ع) نقل نمود: «فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (سوره یوسف آیه ۱۰۱). ولایت در این مفهوم، اعلی و معنی والاعین توحید است که تجلی ذات بر ذات حق تعالی است و نسبت ظهور و بطون در آن حضرت یکسان است. جمله اضافات برخیزد و توحید واقعی طلوع نماید. این مقام را که تجلی اول و فیض اقدس نیز می‌نامند حقیقت «توحید» است.

«ولی» مقامی است بلند و درجه‌ای است ارجمند که بختیاران حق پرست و هشیاران تیره مست را بخشوده‌اند و بدان ساحت اقدس راه نموده‌اند، مراتب فناء را پیموده‌اند، از اسم و رسم وجود گذشته و به حضرت حق پیوسته تا بدان آستان راه یافته و بایی گشوده‌اند.

«ولی» کسی است که از جمله، گسست، به خدا پیوست، به اخلاق الهی متخلق شد و در ولایت متحقق گردید. خداوند متولی امر اوست، دمی نیز وی را به خود باز نگذارد و پیوسته با او به رعایت و عنایت بسازد. شاعر می‌فرماید:

از ولایت ملک هستی جان گرفت	لامکان نور و مکان برهان گرفت
از ولایت نقش عالم ریخته	از عدم سوی وجود انگیخته
از ولایت نَفخ روح ما شده	این جهان و آن جهان بر پاشده
از ولایت هست هستی هست شد	خفته‌ای بیدار گشت و مست شد
از ولایت عشق‌ها رونق گرفت	رونق از حق یافت و برحق گرفت
از ولایت جلوه‌گر شد جان ما	رهسپر شد جانب جانان ما
از ولایت دل سوی او راه یافت	در طریق مهر وصل ماه یافت
از ولایت نای هستی پر نواست	نایی این نای شور افکن خداست
از ولایت روی دل آینه شد	جلوه گاه دلبر دیرینه شد
از ولایت حُمّ می‌پرچوش شد	هوش هشیاران از او مدهوش شد
از ولایت ناتوانی قدر یافت	خاکساری جای اندر صدر یافت

گشت ناکامی ز فیضش کامکار  
 گمرهی شد راهبر اندر هُدئی  
 شد ولی، قیوم عالم از الست  
 مستی مُل رنگ و بوی گل بود  
 شد علی عالی و دانی پست شد  
 مطلق از تقیید و اطلاق او حق است  
 هم بر این گونه محمد هم علی  
 در تجلی جلوه وجه حق‌اند  
 بلکه قلب شیعه او عرش خوست  
 جفت شیر حق و خود، فرد از خداست  
 نور حق‌اند و ولی لم یزل  
 جلوه‌های سرمدی، ذات حق‌اند  
 فیض بخش صالح مع ماسبق  
 می‌پرستان جمله مست جام او  
 جملگی مفتون روی و موی او  
 شد خدا در جامه او جلوه‌گر  
 نیر توحید و نور جانِ ماست  
 بل ظهور جمله اسماء احد  
 حق زرویش در دو عالم رونماست  
 وجهه جان و دل صاحب‌دلان  
 چشم بینا بر جمالش ناظر است  
 لاجرم بی بهره‌ای از روی او  
 کوری از چشم جهان بین دورکن  
 نیر حق، چهره صاحب‌زمان

از ولایت شد گدایی شهریار  
 از ولایت شد ثریا این ثری  
 از ولایت قائم آمد هر چه هست  
 این همه وصف ولی کل بود  
 یک تجلی کردو هستی هست شد  
 این ولی مطلق و ذات حق است  
 از افاضات خدا آمد ولی  
 احمد و حیدر، ولی مطلق‌اند  
 فاطمه که عرش حق ایوان اوست  
 شد ولی کلی و کُل و لاست  
 یازده فرزند پاکش از ازل  
 تا ابد اندر ولایت مطلق‌اند  
 خاصه مخصوص فیض و نور حق  
 حضرت فیاض مطلق نام او  
 انبیاء و اولیا برکوی او  
 عسکری را پوروهستی را پدر  
 او خدا نبود، ولی نز حق خداست  
 مظهر «الحی» و «العدل» از صمد  
 عاشق حق است و معشوق خداست  
 غایت از اغیار و یار و اصلان  
 رو تو غایب شو زخود، کو حاضر است  
 شمس می‌تابد، تو کوری ای عمو  
 رو علاج دیده بی نور کن  
 تا عیان بینی به چرخ جان، عیان

گر بدین دولت سرافرازت کنند  
در ولایت صاحب تمکین شوی  
بر امام عصر خود عارف شوی  
چون قمر از خویشتن فانی شوی  
لااله الا الله هو  
«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ»  
بر کف آن شاه، شهبازت کنند  
خود ولی جزیی اندر دین شوی  
زردای خورشید را واصف شوی  
مستتیر از شمس نورانی شوی

با عنایت به مطالب بالا، حکما و عرفا، به خصوص اهل تشیع، روز غدیر خم را که روز نصب علی(ع) به ولایت و معرفی ایشان به عنوان اولین امام است را صورت و ظاهر روز الست می دانند، چه از ولایت هر چه هست قائم آمد و آن ولایت ادامه همان میثاق و پیمان الست است که خداوند از آدمیان گرفت و در حقیقت در همان روز نخست یعنی روز الست بوده است که علی(ع) به ولایت و امامت نصب شد.

«حموینی» در کتاب خود، «السمطین» به اسناد خود از ابی هریره روایت می کند که گفت: رسول الله(ص) فرمود در شب معراج وقتی مرا به طرف آسمان هفتم سیر دادند از زیر عرش ندایی به گوشم آمد که می گفت: به راستی علی آیت هدی است و دوست مؤمنین است علی را به مردم معرفی کن. وقتی رسول الله(ص) از معراج فرود آمد آن ندا را فراموش کرد، لذا آیه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...» برای یاد آوری اش نازل شد.

گفته اند چون این آیه فرود آمد، پیامبر دست علی(ع) را گرفت و گفت: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فقالوا بلی یا رسول الله، قال رسول الله: «الست اولى بکل مومن من نفسه» قالوا: بلی. قال: «هذامولى من انامولاه. اللهم وال من والاه، وعادمن عاداه».

۲- مفهوم بیت ۸۹۱۹ ← این بیت و چند بیت بعد از آن اشاره دارد به زمان نصب علی(ع) به ولایت و امامت و بیان می دارد که از آن زمان، گیاهان سرسبز و پرثمر شدند و درخت ولایت و امامت پرمیوه شد و کاروان هایی پرشکر از مصر آمدند (مصر از نواحی بود که نیشکر، پنبه، برنج و غلات و میوه آن شهرت بسیار داشت و در زمان قدیم کاروان های تجاری محصولات آن را به نقاط مختلف حمل می نمودند. سعدی در بوستان گفته است:

به دل گفتم از مصر قند آورند  
برِ دوستان ارمغانی برند.



منظور این است که با ولایت امیرالمؤمنین علی(ع)؛ شادی و سرسبزی بر جهان و مؤمنین مستولی گشت چرا که ولایت، یادآور میثاق و عهد الست بود.

۳- صفراوی: صفراوی، تندمزاج، بدخلق.

۴- آنف: بینی.

۵- مفهوم بیت ۸۹۲۲ ← کنایه از آن است که آنان را که عهدالست را از یاد بردند از غفلت خارج ساز و جانیشان را از حلاوت و شیرینی شکر ولایت سرشار کن.

۶- مفهوم بیت ۸۹۲۴ ← «ولایت» که امری «مقید» است (ماهیات، مادام که در خارج وجود ندارند، «مطلق» اند و مجرد از ملحقات و چون در خارج موجود می‌شوند، «مقید» هستند و دارای ملحقات. کلی را در خارج وجود نباشد، الا در وجود جزوی. ماهیات پیش از وجود خارجی و بعد از وجود خارجی معلوم خدای اند و خدای تعالی بر جمله محیط است)؛ شرط «توحید» حضرت حق است که امری «مطلق» است. یعنی در واقع «توحید»، برای اینکه به صورت موجود، در خارج درآید باید به صورت «ولایت» ظاهر شود.

۷- در این ابیات «یوسف» کنایه از توحید و ذات حق است و «پیراهن» کنایه از «ولایت» است که صورت خارجی توحید است و منظور این است که از طریق تمسک به «ولایت» به جنبه مطلق آن یعنی «توحید» و وصال محبوب برس.

۸- فخرزَمَن: افتخار عصر و دوران.

۹- باژگونه: واژگون، وارونه، معکوس، (باژگونه پوش بر تن جامه را: خطاب به پیغمبر است که می‌گوید ای پیامبر، باطن و حقایق را ظاهر کن و اسرار حقیقت را به عامه مردم بازگو نما).

۱۰- مفهوم بیت ۸۹۴۵ ← «ولایت» امری است سری که باید با «چشم سیر» آن را دید (یعنی به چشم جان و دل و چشم باطن) و نه به چشم سِر (یعنی چشم ظاهر) و نه از طریق سماع (شنیدن) حکایت و نقل (شنیدن کی بود مانند دیدن).

۱۱- نَمَط: روش.

۱۲- اشاره است به حکایت تمثیلی معروفی که مأخذ آن مقایسات ابوحیان توحیدی است و در آن آمده است: افلاطون می‌گفته است که مردم در توصیف حضرت حق نه کاملاً بر

صواب‌اند و نه بر خطا. مَثَلُ آنان مَثَلُ آن نابینایانی است که به پیلی می‌رسند و هر کدام به عضوی از اعضای او دست می‌سایند و پیش خود صورتی تجسم می‌کنند. آنکه دست به پای پیل می‌کشد آن را هم‌چون درخت (در بعضی از کتب آن را به «ستون» و «عمود» و «میل» تشبیه نموده‌اند) می‌پندارد و آنکه دست به کمرش می‌آید آن را به صورت پشته‌ای مرتفع تصور می‌کند و آنکه دست به گوش‌های پیل می‌کشد آن را به چیزی پهن و نازک که دائماً بازویسته می‌شود مانند می‌کند (در بعضی کتب آن را به «گلیم» و «بادبزن» تشبیه نموده‌اند). همه اینان مسلماً چیزی از پیل درک کرده‌اند، اما نه کلیت پیل را. میان آنها بر سرچگونگی شکل پیل اختلاف و مناقشه در می‌گیرد و هر یکی مدعی درستی تصور خود می‌شود.

مولانا در مثنوی، در بیان ماهرانه خود از این حکایت ذکر می‌کند که اگر در خانه تاریکی که در آن چند نفر که تاکنون پیل ندیده بودند برای تماشا گردآمده بودند، شمعی می‌درخشید، شکل حقیقی پیل نمایان می‌شد و اختلاف‌ها از میان برمی‌خواست و این شمع، همان نور کشف و یقین است. در این حکایت تمثیلی، پیل، کنایه از حقیقت مطلق یعنی ذات بی‌چون الهی، و تاریکی، کنایه از این دنیا است و دست ساینده‌گان بر اندام پیل، کنایه از آنهاست که می‌کوشند حقیقت مطلق را با مقیاس‌های محدود و نارسای عقلی و تجربی خود بشناسند. این حکایت را غزالی در احیاءالعلوم و کیمیای سعادت نقل کرده است. (با برداشت از جلد سوم کتاب شرح جامع مثنوی).

۱۳- عمیا: کوری.

۱۴- ضوء: نور، روشنایی.

۱۵- یم: دریا

۱۶- در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

قُلْ يَا أَهْلَ

(ای پیغمبر! بگو ای اهل

الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

تا آنکه به دستور تورات و انجیل

نذارید

وَمَا أَنْزَلِ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلِيُزِيدَكُمْ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ

و فراس که به شما از جانب خدا فرستاده شده قیام کنید.

و عملاً فرآیی که به تو از سوی پروردگارت نازل شد

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ

ای‌جای آنکه به آن ایمان آرند) در کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود، در این صورتش (تو ای پیغمبر! بر حال کافران نباید تأسف حوری. (۶۸)

۶۸) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ

بسته هر کس از گرویدگان به اسلام و یهودان و ستاره پرستان و نصاری

مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ

هر کس آن را نرسد

و نیکو کار شود

که به خدا و روز قیامت ایمان آورد

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و اندوهی بدر عالم آخرت نخواهد بود. (۶۹)



مراکز تفسیر علوم اسلامی

پس به او گفتند از عقل نژند  
گفت آری گآن بود بر حق و راست  
اندر این با ما یهودان بی نفاق  
در هر آن چیزی که گویی در بسیج  
گو شما را نیست چیزی بر صواب  
تا به وقتی کایستید از دل صریح  
و آن چه در این دو بود تنزیر را  
هم قبول حکم قرآن کردن است  
زامر و نهی آن را به پا دارید راست  
آنچه نازل گشته از رب العباد  
یعنی از قرآنشان زاید شرور

۸۹۶۴- آن یهودان نزد پیغمبر شدند  
۸۹۶۵- هیچ بر تورات ایمانی تورا است؟  
۸۹۶۶- پس بگفتند از تو داری اتفاق  
۸۹۶۷- اتفاقی نیست ما را با تو هیچ  
۸۹۶۸- آمد این آیت که با اهل کتاب  
۸۹۶۹- نیستید اعنی که بر دین صحیح  
۸۹۷۰- حکم آن تورات و هم انجیل را  
۸۹۷۱- و آن خود ایمان بر رسول آوردن است  
۸۹۷۲- تا بدوقتی کآنچه نازل بر شماست  
۸۹۷۳- می‌کند در اکثری زایشان زیاد  
۸۹۷۴- سرکشی و فتنه و کفر و غرور

۸۹۷۵- پس مشو اندوهناک از کافران	نیست راجع فعلشان بر دیگران <sup>۲</sup>
۸۹۷۶- زاهل ایمان وز نصاری و یهود <sup>۳</sup>	همچنین از صابئون <sup>۳</sup> و اهل حدود
۸۹۷۷- هر که زینان بر خدا و یوم دین	آرد ایمان هم کند کاری متین
۸۹۷۸- نیست خوفی پس برایشان از عقاب <sup>۴</sup>	هم نه اندوهی زفقدان ثواب <sup>۵</sup>
۸۹۷۹- هیچ فعلی نیست ضایع نزد حق	زانکه خیر از حق بود بر ما خلق <sup>۶</sup>



۱- نژند: در اینجا به معنی سست و کم.

۲- خداوند، پیامبر(ص) را به صورت نهی از تأسف و اندوه بر کفار تسلیت می‌دهد تا بر حال کافران محزون نشود.

۳- صابئون: فرقه واسطه بن یهودیان و مسیحیان و از اهل کتاب بودند که همان «ماندائی‌ها» هستند. این کلمه باید مشتق از ریشه «ص ب ع» (عبری و به معنی فرورفتن در آب) باشد که عین آن ساقط شده و به معنی «معمدون» است یعنی کسانی که تعمید را با تفسیل در آب اجرا می‌کنند. صابئین مشرک از این امر ابدأ اطلاع ندارند و شاید این اسم را از جهت احتیاط به خود داده‌اند تا از اغماضی که قرآن در باره آن دسته از صابئین روا داشته بهره‌مند شوند. (صابئه نام دو فرقه کاملاً مشخص است: ۱- ماندائی‌ها یا صُبه که فرقه یهودی و مسیحی بین‌النهرین و مسیحیان پیرو یحیی معمد بودند؛ ۲- صابئین حران که فرقه مشرکی بودند که مدتها در دوره اسلام وجود داشتند و ابتدا در شمال بین‌النهرین بودند و مرکز اصلی آنها حران و زبان آنان سریانی بود). (از لعنت نامه دهخدا). (به توضیح شماره ۲، مربوط به بیت ۱۱۳۷ و توضیح شماره ۵، مربوط به بیت ۲۰۹۷۷ نیز مراجعه فرمایید).

۴- عقاب: سزای گناه.

۵- در جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است که: [بر آنان هیچ بیمی نیست و اندوهگین نمی‌شوند، زیرا که خوف و اندوه از صفات نفس است و اینان از سرای نفس خارج شدند و در حدود خانه دل داخل گردیدند، پس خوف آنها به خشیت از خدا تبدیل شد و اندوهشان به قبض و گرفتگی].

۶- ماخلق: آنچه خلق شده است، مخلوق.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي

ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم

إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا

و پیغمبرانی بر آنها فرستادیم اما هر گاه رسولی آمد که

لَا تَهْوَىٰ أَنفُسَهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

بر خلاف هوای نفس آنها سخن گفتند، گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند (۷۰)

وَحَسِبُوا أَنَّهُ لَا تَكُونُ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ

و گمان کردند که بر آنها فتنه و امتحانی نخواهد بود، پس لایق دیدن و شنیدن امر خدا کور و کر شدند (و پس از آن همه افعال زشت) باز خدا توبه

عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا

آنها را پذیرفت، اما باز هم بسیاری دیگر کور و کر شدند و خدا به هر چه

يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ

می‌کند آگاه است (۷۱) آنان که قائل به خدای مسیح پسر مریم شدند محققاً

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا

کافر گفتند، در حالی که خود مسیح گفتند: ای بنی اسرائیل

اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ أَنَّهُ مِنِّي شَرِكٌ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ

خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید، که هر کس به خدا شریک آورد خدا بهشت را بر او حرام

الْجَنَّةَ وَمَاؤُهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

گرداند و جایگاهش آتش دوزخ باشد، و ستمکاران را هیچ کس یاری نخواهد کرد (۷۲)

۷۰۰

- |  |                                    |
|--|------------------------------------|
| عهد توحید و نبوت در زمان                 | ۸۹۸۰- چون که بگرفتیم زاسرائیلیان   |
| بودشان بر احمد از ایمان صاف              | ۸۹۸۱- یعنی از آباء ایشان کاعتراف   |
| گر کنند انکار ترک طاعت است               | ۸۹۸۲- پس برایشان فعل آبا حجت است   |
| سوی ایشان بسهر تأکید و نشان              | ۸۹۸۳- هم فرستادیم ما پیغمبران      |
| بر هر آنچه نفسشان مایل نبود              | ۸۹۸۴- هر رسولی کآمد ایشان را زجود  |
| در زمان کردند تکذیب صریح                 | ۸۹۸۵- فرقه‌ای را چون محمد یا مسیح  |
| همچو شعیا <sup>۱</sup> کو خیر از بعد داد | ۸۹۸۶- فرقه‌ای را هم بکشتند از عناد |

۸۹۸۷- <sup>۷۱</sup> بیرگمانشان محنتی از جزء و کل	نیستشان در قتل و تکذیب رسل
۸۹۸۸- کور و کر <sup>۲</sup> گشتند پس ز آیات حق	چون بر این بودند از حق مستحق
۸۹۸۹- توبه پس کردند و حق زایشان گذشت	بازشان دل کور و کر زاجرام گشت
۸۹۹۰- سوی کوری و کوری بشتافتند	روی از پیغمبران بترنافتند
۸۹۹۱- ناشناسی بر خدا و بر رسول	بشدترین آفت آمد در حصول
۸۹۹۲- زآن مبدل شد به زشتی حالشان	هم خدا بیناست بر اعمالشان
۸۹۹۳- پس به تحقیق آن کسان کافر شدند	که برون از حد خود یکر شدند
۸۹۹۴- از غلط <sup>۷۲</sup> گفتند می باشد خدا	آن مسیح <sup>۳</sup> «ابن مریم» بی خطا <sup>۳</sup>
۸۹۹۵- گفت اسرائیلیان را مر مسیح	جز به حق باشد پرستش بس قبیح
۸۹۹۶- جمله بپرستید او را ز اختیار	کماوست بر ما و شما پروردگار
۸۹۹۷- هر که آرد شرک بر وی از انام <sup>۴</sup>	پس یقین جنت بر او گردد حرام
۸۹۹۸- جای او دوزخ بود و اهل ستم	نیستشان یاری در آن ماوای غم
۸۹۹۹- ممکن است این قول حق باشد صریح	یک نکته قول عیسی مسیح



۱- شعیاء: نام پیغمبری از بنی اسرائیل که «اشعیاء» نیز نامیده می شد و نسبش به سلیمان می رسید. او به آمدن عیسی (ع) و محمد (ص) بشارت داده بود.

۲- منظور از کور و کر، در اینجا، نداشتن چشم بصیرت و تمیزندان میان خیر و شر و نشنیدن پند و موعظه و بی اعتنایی نسبت به نصایح است و این کوری و کری هر دو معلول همان پندار غلط است که گمان می کردند فتنه و امتحانی در کار نیست و برای خود فضیلتی قائل بودند و آن این بود که می گفتند ما از شجره یعقوبیم و یا، پسران خدا و دوستان اویم، پس عذابی برای ما نیست.

۳- نصاری در کیفیت شرک به خدا و اینکه دارای جوهر الوهیت است مختلف اند. طایفه ای از آنها معتقدند اقوم مسیح که همان علم است شاخه ای از اقوم رب تعالی است که همان حیات است و معنی پدری خدا و پسری مسیح را همین انشعاب می دانند و طایفه ای دیگر می گویند

آن حقیقتی که قبل از مسیح، پروردگار نامیده می‌شد مقارن آمدن مسیح به حقیقت دیگری که همان مسیح است منقلب شد و گروهی دیگر می‌گویند که پروردگار در مسیح حلول نمود.  
۴- آنام: مردم.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمِمَّنْ

البته آنان که گفتند، خدا یکی از سه (عصر تشکیل دهنده خدا) است کافر گردیدند، و حال آنکه

إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ

جز خدای یگانه خدایی نیست، و اگر از این گفتار (ثالث) زبان نهند، البته

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ

آن کافران را عذاب دردناک خواهد رسید. (۷۳) آیا ناپسندی

إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

به سوی خدا باز گشته و نوبه کنند و از او طلب آمرزش نمایند، حال آنکه خدا بخشنده و مهربان است. (۷۴)

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

مسیح پسر مریم نیست، بلکه پیش از او پیشانی

الرُّسُلِ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ

آدمدادند و مادرش هم زنی راستگو و با ايمان بود و هر دو (به حکم بشریت) غذا تناول می‌کردند.

أَنْظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرَانِي

بنگر چگونه ما آیات خود را روشن بیان می‌کنیم، آن گاه بنگر که

يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ اتَّبِعُونِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا

آنان چگونه از حق بر گردانیده می‌شوند؟ (۷۵) بگو: آیا شما کسی را غیر از خدا می‌پرستید که

يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

مالک هیچ سود و زیانی نیست به شما نخواهد بود؟! و خداست که شنوای داناست. (۷۶)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ

بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق غلو نکنید

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا

و از پی خواہش های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را

كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

گمراه کردند و از راه راست دور افتادند. (۷۷)

مر خدا باشد یکی از سه اله  
 در وجوب ذاتی الّا یک وجود  
 یا قبول افتراق و انفکاک  
 هستی مادون خود را علت است<sup>۲</sup>  
 مَس<sup>۳</sup> نمایدشان عذابسی بد مال  
 آب غفران تاخوردند از جوی حق  
 بر طریق اهل توحید و ادب  
 بر عبادش خاصه بر مستغفران  
 آن مسیح «ابن مریم» جز «رسول»  
 «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ» قوم «الرُّسُل»<sup>۴</sup>  
 جمله را بود آیتی و معجزی  
 ازدهها می شد عصایش بس عظیم  
 آدم آمد هم چنین بسی والدین  
 امر موسی و امر آدم اعجاب است  
 امر عیسی گر چه بس باشد عجب  
 هر دو می خوردند چیزی از طعام  
 نیست حق محتاج بر طبع و مزاج  
 بر شما آیات خود را از کلام  
 زامر حق وز فهم آن در آزمون  
 وین زهر چیزی است اعجاب در عقول  
 آنکه مالک بر شما نبود به ذات  
 یا توانا بر کسی در جلب و دفع  
 هم بدانند جمله بسِ ممکنات  
 از عَلُوّ باشید اندر اجتناب

۹۰۰۰- کافر آن کس شد که گفت از اشتباه<sup>۷۳</sup>  
 ۹۰۰۱- و آنگهی نبود به برهان و شهود  
 ۹۰۰۲- نیست هستی را قبول اشتراک  
 ۹۰۰۳- لازم ذاتش عَلُوّ<sup>۱</sup> و وحدت است  
 ۹۰۰۴- پس نه گر باز ایستند از این مقال  
 ۹۰۰۵- بر نمی گردند آیا سوی حق<sup>۷۴</sup>  
 ۹۰۰۶- هم نمی باشند آموزش طلب  
 ۹۰۰۷- حق بود آموزگار و مهربان  
 ۹۰۰۸- می نباشد نزد ارباب عقول<sup>۷۵</sup>  
 ۹۰۰۹- پیش از او بودند هم اهل سبیل  
 ۹۰۱۰- داشت گر او معجزات موجزی  
 ۹۰۱۱- مرده او گر زنده کردی هم کلیم  
 ۹۰۱۲- والدی او را نبودی گر به عین  
 ۹۰۱۳- عیسی ار امرش عجیب و مطلب است  
 ۹۰۱۴- پس نباشد بر الوهیت سبب  
 ۹۰۱۵- مادرش صدیقه ای بود از کرام  
 ۹۰۱۶- می بود خوردن دلیل احتیاج  
 ۹۰۱۷- بین چگونه می کنم روشن تمام  
 ۹۰۱۸- پس نگر کردند بر گردیده چون  
 ۹۰۱۹- می کنند اعراض یعنی از قبول  
 ۹۰۲۰- گو پرستید ای نصاری در حیات<sup>۷۶</sup>  
 ۹۰۲۱- نیست یعنی قادر اندر ضَرّ<sup>۶</sup> و نفع  
 ۹۰۲۲- بشنود حق هر چه گویند این غَلات<sup>۷</sup>  
 ۹۰۲۳- گو که در دین خود ای «اهل» کتاب<sup>۷۷</sup>



آنچه گوید از نصاری و ز یهود	۹۰۲۴- در حق عیسی است ناحق و آن نبود
وین به‌ذمّش کرده بر تفریط رو	۹۰۲۵- آن کند افسراط اندر مدح او
یعنی اسلافی که بُدشان بغض و لُوم <sup>۸</sup>	۹۰۲۶- پیروی نآرید بر «أهواء قَوْم»
پیش ازین گشتند دور از دین خویش	۹۰۲۷- کآن جماعت گمره از آیین خویش
اکثری را از طریق اقتصاد <sup>۹</sup>	۹۰۲۸- هم‌چنین کردند گمراه از عباد
منحرف از راه و رسم اعتدال	۹۰۲۹- واندر آن ماندند یعنی در ضلال <sup>۱۰</sup>



### ۱- غُلُو: بزرگواری.

۲- [ذات پروردگار، ذاتی است که به‌هیچ وجه پذیرای کثرت نیست، احدی الذّات است و در حالی هم که متصف به صفات کریمه علیا و اسماء حسنی می‌شود، متکثر نیست و آن صفات چیزی را بر ذات نمی‌افزایند. خود صفات هم اگر به‌یکدیگر اضافه شوند موجب تعدد و تکثر در ذات نمی‌شوند. در عالم وجود اصلاً و به‌طور کلی از جنس معبود(اله) یافت نمی‌شود، مگر معبود یکتایی که یکتایی‌اش، یکتایی مخصوصی است که اصلاً قبول تعدد نمی‌کند، نه در ذات نه در صفات، نه در خارج و نه به حسب فرض]. (با برداشت از جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- فَس: تماس یافتن.

۴- رجوع شود به‌معنی آیه ۷۵

۵- اعجب: عجیب‌تر.

۶- ضَرّ: ضرر، زیان.

۷- غُلّات: (جمع غالی)؛ غلو کنندگان، درگذرندگان از حد.

۸- لُوم: ملامت، نکوهش.

۹- اقتصاد: میانه روی، اعتدال.

۱۰- ضلال: گمراهی.



- ۹۰۳۰- آنکه کافر شد ز اسرائیلیان<sup>۷۸۵</sup>
- ۹۰۳۱- پیش از این گردید در تفسیر ثبت
- ۹۰۳۲- هم چنین «عیسی ابن مریم» کرد باز
- ۹۰۳۳- این زنافرمانی آن قوم بود
- ۹۰۳۴- آن چنان بودند کز افعال زشت<sup>۷۹۰</sup>
- ۹۰۳۵- بالله آن بد بود کایشان از فنون
- ۹۰۳۶- نهی از «منکر» بُد آن فعلی که هم
- ۹۰۳۷- بینی از ایشان تو بسیاری عیان<sup>۸۰۰</sup>
- ۹۰۳۸- می نمایند از عنناد مسلمین
- ۹۰۳۹- بد بود چیزی که بفرستاده پیش
- ۹۰۴۰- و آن برایشان شد به خشم حق سبب
- ۹۰۴۱- بود اگر کارند ایمان بددلان<sup>۸۱۰</sup>
- ۹۰۴۲- و آن چه بفرستاده از حق سوی اوست
- ۹۰۴۳- بود هم گویند روی این خطاب
- ۹۰۴۴- یعنی ار بودند ایشان معتقد
- ۹۰۴۵- حکم تورات است این کارباب دین
- ۹۰۴۶- لیک بسیاری از ایشان فاسق اند
- ۹۰۴۷- می نمایند از عنناد مؤمنان
- ۹۰۴۸- سخت تر یابی ز مردم در عنناد<sup>۸۲۰</sup>
- ۹۰۴۹- یا که آنهایی که شرک آورده اند
- ۹۰۵۰- هم ز مردم یابی اقرب تر کسی
- ۹۰۵۱- آن کسان گویند از روی و داد
- ۹۰۵۲- می نباشد در نسهان و در شهود
- ۹۰۵۳- این از آن باشد که ایشان در خصال
- کردشان «داود» لعنت یک «لسان»
- شرح صید ماهی و اصحاب نسبت<sup>۱</sup>
- لعنت ایشان را شدند ز آن گراز<sup>۲</sup>
- کز جهالت می گذشتند از حدود
- کس نکردی نهی کس را در سرشت
- مرتکب بودند از اعلی و دون
- سخت واجب بود در کُلّ اُمم
- که تولاشان بود بر کافران<sup>۳</sup>
- دوستی با اهل کفر و مشرکین
- نفس هاشان از دورویی بهر خویش
- چاروان اندر عذاب اند و تعب
- بر خدا و بر نبی از قلب و جان
- مشرکان را هیچ نگرفتی به دوست
- بر یهودان گاهل دین اند و کتاب
- بر خدا و جمله احکامش به جد
- می نگیرند اولیا از مشرکین
- خارج از ایمان و حکم سابق اند
- دوستی با مشرکان و دشمنان
- کآرد ایمان بر جهودان و اعتقاد
- این دو قوم از دشمنی پرورده اند
- کو بود با مؤمنان باشد بسی
- ما نصاراییم در زهد و سداد<sup>۴</sup>
- دوستی با مشرکانشان چون یهود
- راهبند و راستگو در کل حال

از قبول حق چو بشنیدند آن	۹۰۵۴- نیستند آن فرقه از گردنکشان
داشت یساس مسلمین را بس نکو	۹۰۵۵- وین بود خاص نجاشی زآن که او
پیش او رفتند چندین مردوزن <sup>۵</sup>	۹۰۵۶- از مسلمانان ز مکه با میخن
شرح آن ضبط است در تاریخ ها	۹۰۵۷- زآن که بُد ز اعدایشان توییخ ها
آنچه نازل شد به خیرالمُرسَلین	۹۰۵۸- چون که ایشان بشنوند از مسلمین <sup>۸۳</sup>
ریزد از آن همچو آب از مُشک ها <sup>۶</sup>	۹۰۵۹- چشمشان بینی تو پر از اشک ها
رقت قلب اصل این حزن و بُکاست	۹۰۶۰- از شناسایی به حرف حق و راست
هستمان ایمن و اقرار از یقین	۹۰۶۱- «رَبَّنَا» گویند یعنی ما بر این
نام ما بنویس زایشان در نساب	۹۰۶۲- پس تو ما را با گواهان کن حساب
بر قبول دین حق آن گونه زود <sup>۷</sup>	۹۰۶۳- بس ملامت کرد ایشان را یهود
جانب اسلام و برآن ساعی اند	۹۰۶۴- سال ها گفتند ما را داعی اند
چون شما را شد به این زودی قبول؟	۹۰۶۵- هیچمان باور نشد قول رسول



- ۱- مفهوم بیت ۹۰۳۱ ← اشاره است به ماهی گرفتن اصحاب سبت در روز شنبه، در مخالفت فرمان خداوند که داود پیامبر از خداوند خواست آنان را لعنت کند و خداوند آنها را به شکل بوزینه مسخ نمود.
- ۲- مفهوم بیت ۹۰۳۲ ← اشاره است به ایمان نیاوردن قوم عیسی (ع) که مائده خوردند و در کفر بیافزودند و به دنبال دعای عیسی (ع) خدا آنها را که پنج هزار نفر بودند به شکل خوک در آورد.
- ۳- مفهوم بیت ۹۰۳۷ ← اشاره است به کعب اشرف که از سران یهود بود و به نزد ابوسفیان رفت بر دشمنی رسول خدا (ص) و شرح این ماجرا قبلاً ذکر شده است.
- ۴- سَداد: راستی و درستی در کردار.
- ۵- در ابتدای اسلام که هنوز این دین قوی نشده بود و مسلمانان اندک بودند و از پس کافران بر نمی آمدند و کافران مسلمانان را در فتنه می افکندند، رسول خدا قومی را فرمود تا به

حبشه هجرت کردند. این گروه یازده نفر بودند از جمله عثمان بن عفان، زبیر بن العوام، عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف. و گروه مذکور کشتی کرایه نمودند و در ماه رجب سال پنجم بعثت به حبشه رفتند و این هجرت را هجرة الاولى می‌گفتند. سپس جعفر بن ابی طالب با جماعتی از مسلمانان به دنبال آنها رفت و مجموع مهاجرین به حبشه، هشتاد و دو مرد بود، به جز زنان و کودکانی که آنها نیز به حبشه رفته بودند. وقتی قریش آگاه شدند که این گروه به حبشه رفته‌اند، عمرو عاص را با یکی دیگر، نزد نجاشی، پادشاه حبشه فرستادند تا با هدایای نیکو آن مسلمانان را به چشم نجاشی خوار نمایند. اما خداوند کید آنها را شکست و آنها سرشکسته به سرزمین خود بازگشتند. مسلمانانی که به حبشه رفته بودند روزگاری دراز در آنجا ماندند و نجاشی آنها را گرامی داشت تا رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کرد و شش سال بعد از هجرت آن گروه به مدینه باز گشتند.

۶- [گفته‌اند آیه ۸۳ سوره مائده در شأن «نجاشی» پادشاه حبشه نازل شد که ابتدا ترسا بود و بعد مسلمان شد. او و قوم او وقتی مسلمان شدند، چون قرآن بشنیدند از شادی، و بیداری آنچه شناخته بودند از حق اشک می‌ریختند، زیرا آنچه در انجیل خوانده بودند از قرآن شنیدند. گفته‌اند سه چیز نشان معرفت است و هر سه در «محسنین» به کمال است: «بکاء» (گریه)؛ «دعا» و «رضا». بکاء بر جفا، دعا بر عطا و رضا به قضا. هر آن کس که دعوی معرفت کند و این سه خصلت در او نیست، وی در دعوی، صادق نیست و در شمار عارفان نیست.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۷- [قوم نجاشی که مسلمان شدند چون به دیار خود بازگشتند، کافران آنها را ملامت کردند و گفتند که دین پدران خویش و ملت عیسی را رها کردید! آنها جواب دادند چرا ایمان نیاوریم و چه رسید ما را که به خدا و آنچه به ما آمد از رسول و قرآن ایمان نیاوریم؟]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر). (رجوع شود به معنی آیه ۸۴ سوره مائده).

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ

و (نگویند) چرا ما ایمان به خدا و کتاب حق که ما را آمده است نیاریم

وَنَطْمَعُ أَنْ يَدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأَثَابَهُمُ

در موردی که امید آن داریم که خدا ما را داخل در زمره صالحان گرداند. (۸۴) پس خدا بر آنچه گفتند

اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

پاداش نیکو به آنها داد: بهشت‌هایی که از زیر درختانش نهرها جاری است که در آن زندگانی خواهند داشت.

وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا

و این پاداش نیکوکاران است. (۸۵) و آنان که کافر شدند و تکذیب

بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

آیات ما سرودند. ایشان اهل جهنمند. (۸۶)

- ۹۰۶۶- مؤمنان گفتند ایمان بر خدا <sup>۸۴</sup> چیست ما را تا نیاریم از رضا؟<sup>۱</sup>
- ۹۰۶۷- هم به آنچه آمد از حق بالیقین از کتاب و آیت و احکام دین
- ۹۰۶۸- وانگهی داریم از جودش امید
- ۹۰۶۹- با گروه صالحان<sup>۲</sup> اندر بهشت
- ۹۰۷۰- پس خبر داد آن جماعت را خدا <sup>۸۵</sup>
- ۹۰۷۱- بوستان‌هایی که از زیرش روان
- ۹۰۷۲- وین بود پاداش نیکو کارها
- ۹۰۷۳- و آن که کافر گشت و بر کذب انتساب <sup>۸۶</sup>
- ۹۰۷۴- این گزوه باشند ز «اصحاب» جحیم
- ۹۰۷۵- چند تن بودند ز اصحاب رسول
- ۹۰۷۶- عهد کردند آنکه لذت‌ها تمام
- ۹۰۷۷- ترک گیرند آنچه دارد نفس دوست
- ۹۰۷۸- زمین خبر شد مرشد کامل مقام
- کآورد ما را به جنت رو سفید
- آرد او گر هست ما را سرنوشت
- ز آن چه گفتند از خلوص واجتبا<sup>۳</sup>
- هست جوها جاودانند اندر آن
- هم سزای نر می از گفتارها
- داد آیت های ما را ز ارتیاب
- دور و محروم از بهشت و از نعیم
- که ز دنیا بودشان خاطر ملول<sup>۴</sup>
- بهر خود سازند در دنیا حرام
- قوتشان باشد گیاه و جامه، پوست
- یعنی آن سلطان و سرخیل آنام<sup>۵</sup>

گر چه موجب بر کمال مؤمن است	۹۰۷۹- گفت این در شرع نامستحسن است
لیک مکفی نیست جذبی <sup>۷</sup> بی سلوک <sup>۸</sup>	۹۰۸۰- بر به مستی می‌کشد بار از چه لوک <sup>۶</sup>
خام را بر هر دو باشد احتیاج	۹۰۸۱- ز آب و آتش نیست در طبخی علاج
خوان نعمت را نیاید بر درون	۹۰۸۲- سوزد از کم گشت آب آتش فزون
مرد اگر بر طبع نیکو عازم است <sup>۹</sup>	۹۰۸۳- پس به تعدیل آب و آتش لازم است
از سلوک و جذب آید بر عیار <sup>۱۱</sup>	۹۰۸۴- هم چنین در راه مرد رهسپار <sup>۱۰</sup>
ره به منزل منتهی شد واصل است <sup>۱۳</sup>	۹۰۸۵- ور که مجذوبی <sup>۱۲</sup> سلوکش کامل است
از سلوکش چاره نبود با عوام	۹۰۸۶- فرق و جمعش <sup>۱۴</sup> شد مساوی در مقام
زان نهان دارد که گردد عایدش	۹۰۸۷- گنج و گوهر را ز کودک والدش
ضایع و باطل کند بی اشتباه	۹۰۸۸- ور بر آن در کودکی او یافت راه
خویش بنمودند هم چون مردگان	۹۰۸۹- لاجرم آن راه بر حق بردگان
بود بیرون اندر آیین و اصول	۹۰۹۰- لب بستند از کلامی کز عقول
در سرایش محرم اسرار شد،	۹۰۹۱- عاشقی کو همنشین بسایار شد
فاش گردد هم بپزند از سرش	۹۰۹۲- کسی کند کاری که سر دلبرش
نیست مرضی نزد سلطان ازل	۹۰۹۳- گفت ز آن رو مصطفی شان کاین عمل



۱- آن جوانمردان که جان‌های ایشان محمل اندوه بود و دل‌هاشان منزل درد (به توضیح شماره ۶ و ۷ زیرنویس صفحه قبل) و در سریر اسرار عزت دین در ازل در پرده اطوار طینت ایشان نهاده بودند گفتند: پس از آنکه جمال عزت قرآن بر دل‌های ما تجلی نمود، چرا ننازیم و در عشق او، چرا جان ننازیم؟ (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- گروه صالحان: اشاره به امت محمد(ص).

۳- اجتناب: برگزیدگی، تمییز.

۴- از بیت ۹۰۷۵ تا آخر ۹۰۷۹ به اشاره دارد به گروهی که گفته‌اند بعد از شنیدن قیامت و احوالش از پیامبر(ص) در منزل «عثمان بن مظعون جمعی» جمع شدند و هر یک تصمیمی

گرفتند که مثلاً همه روزها را روزه بگیرند و شبها را به عبادت پردازند و یا هیچ‌گاه خواب را در بستر نکنند، و یا گوشت و چربی نخورند و با زنان نزدیکی نکنند و ... خلاصه یکبارہ دنیا را ترک بگویند و به سیاحت در اقطار زمین پردازند. مفسران مختلف، در مجموع از ده نفر نام می‌برند که این تصمیم را گرفتند و سوگند خوردند که به آن عمل نمایند، و از جمله آنان علی(ع)؛ ابوبکر، ابوذر غفاری، مقداد بن اسودکندی، سلمان فارسی و عثمان بن مظعون را نام برده‌اند. هنگامی که این خبر به پیامبر رسید، آنها را تخطئه فرمود و گفت: کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست. نفس شما هم حقی به گردن شما دارد، پس گاهی افطار کنید، پاره‌ای از شبها را بخوابید و در پاره‌ای از آن عبادت نمائید. زیرا می‌بینید که من نیز چنین می‌کنم، هم عبادت می‌کنم، هم می‌خوابم، هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، گوشت و چربی می‌خورم، به سراغ زنان می‌روم. رهبانیت و گوشه‌گیری و اتخاذ صومعه برای عبادت، در دین من وجود ندارد.

۵- سرخیل آنان: سرگروه و رئیس خانواده مردمان. اشاره به پیامبر(ص).

۶- لوک: آن که از شدت ضعف و عجز و سستی با هر دو زانو و کف‌های دست راه برود.

۷- جذب: کشش، ربایش. قطع و سایط است توسط محبوب. یعنی آن که محبوب مطلق. حجاب عزت از پیش بردارد و محب را جلوه جمال خود نماید و ربوده خویش سازد. «جذبه»، «کشش» است، «سلوک» کوشش است و «عروج»، بخشش است هر که این سه دارد، شیخ و پیشوا است و هر که این سه یا یکی از این سه ندارد شیخی و پیشوایی را نشاید.

صاحب مرآت المعالی می‌فرماید:

دل که قیدش گشت جان مطلق است	زلف، نام جذبه لطف حق است
نیست شک آنجا که او بر در رسید	هر که را آن زلف بی جان برکشید
می‌گشود مجذوب را در عین ذات	جذبه‌ای کو آید از روی صفات
ملک آزادی به دامن او فتاد	هر دلی کو در کمندش او فتاد

جذبه، محض موهبت حق است و کسب و تلاش بنده را در حصول آن مدخل نیست و حضرت حق به غیر جهد و تلاش، از راه فضل و عنایت دل هر محب سعادت‌مند را که بخواهد به طرف



خود می‌کشد. (ذَلِكْ فَضِلَّ اللَّهُ يُوْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ؛ سوره حدید، آیه ۲۱). جذب (جذبه) کشش قلبی است و برکشیدن خدای، بنددای را گویند. کششی است که بعضی سالکان را افتد از عالم غیب، بی مقدمه ریاضتی و سیری و سلوکی. به ناگهان فتوحات و کشف‌ها و ترک علایق دست دادن کسی را. در شرح گلشن راز آمده است که [جذبه نزدیک گردانیدن حق مر بنده راست به محض عنایت ازلیت و مهیاساختن آنچه در طی منازل بنده به آن محتاج باشد، بی آنکه زحمت و کوششی از جانب بنده در میان باشد. طریقه جذبه راه انبیاء و اولیاء است]. اگر هدایت و عنایت الهی رهبر گردد و نور واردات و الهامات و کشش و جذبه الهی و علوم لدنی از عالم جان که مقام الوهیت و مرتبه اسماء است و حیات و علم و تمامت صفات کمال از او بر موجودات فایض است برسد، فرد روی از مقتضیات طبیعت گردانیده توجه به عالم علوی نماید و نفس را از خسایس ملکات ناپسندیده زکی و مهذب گرداند.

۸- مفهوم بیت ۹۰۸۰ ← اگر چه فرد عاجز و ضعیف در حالت شوق و مستی بهتر بار می‌کشد، لیکن برای رسیدن به سرمنزل مقصود، شوق و جذبه بدون سلوک و طی طریق کافی نیست.

۹- منظور از بیت ۹۰۸۲ این است که هم کشش و جذبه الهی ضرورت دارد و هم کوشش و سعی و سلوک خود فرد، تا بتوان به مقامات عالیه رسید و به حضرت حق و اصل شد و تعادل بین این دو لازم است. صوفیه بر آن‌اند که سلوک و عبادت و ریاضت و زهدات به واسطه استعداد و استحقاق ارشاد و تربیت مرشد است و الا هیچ‌کس را به «عمل» وصول به حضرت حق ممکن نیست به غیر امداد و ارشاد و مرشد کامل و جذبه حق، به جز انبیاء علیهم السلام. اگر چه گاهی، ملک هم واسطه می‌شود.

۱۰- رهسپار: سالک.

۱۱- عیار: خلوص.

۱۲- مجذوب: کشیده شده، جذب شده. کسی است که حق تعالی او را برای خود برگزیند و برای حضرت انس خود اختیار کند و به آب قدس تطهیر سازد تا حائز مواهب و عطایای ربانی و فائز جمیع مقامات و مراتب سبحانی گردد، بدون تحمل رنج و مشقت کسب.

وقتی توجه بنده به حضرت حق افزایش یافت، رفته رفته به جایی می‌رسد که به یکباره همه چیز را ترک می‌کند، روی به خدا می‌آورد و قبله‌اش تنها او می‌شود و تنها در عشق حق می‌زید و مجذوب او می‌شود. مجذوبان بر سه قسم هستند:

الف) مجذوب مطلق: آنکه جذب الهی او را فرو گرفته و در دام عشق حق اسیر است. مجذوبان مطلق، معارف و ترخان حقاند (ترخان: کسی که از جمیع تکالیف دیوانی معاف باشد و شخصی که پادشاه تکلیف از او برداشته و هر تقصیر و گناهی که کند مؤاخذاش ننماید) و تکلیف برایشان نیست، چه تکلیف بر عقلاست و ایشان مجانبین‌اند و نمی‌توان انکار این جماعت نمود و اقتدا هم برایشان نتوان کرد که «لایقتدی بهم ولاینکر علیهم» و محقق صوفیه، این طایفه را کامل نمی‌دانند، چه ایشان در مقام سکر و فنا جمع‌اند و مرتبه کمال به بقاء بعد الفنا و صحوب بعد المحو و جمع الجمع است و به مرتبه‌ای که ختم محمدی است علیه السلام، نرسیده‌اند. مجذوب مطلق، کسی است که بعد از فنا بالکل مسلوب العقل شود و در آن سکر و بیخودی بماند و در این صورت، قلم تکلیف از او برداشته شود و شیخی، پیشوایی و ارشاد و دستگیری را نشاید.

ب) مجذوب سالک: آنکه از حال جذب، به خود باز می‌گردد و از خویش با خبر می‌شود و اگر او سلوک را به نهایت رساند بدین نام خواند می‌شود. مجذوبان در حالت جذب، اهلیت دستگیری و ارشاد ندارند بلکه باید مجذوب سالک دستگیر و ارشاد نماید.

ج) سالک مجذوب: کسی است که اول سلوک کند و سلوک را به اتمام رساند، آن‌گاه جذب حق به او رسد. سالک مجذوب اهلیت ارشاد و دستگیری ندارد مگر آنکه از حالت جذب و بی خویشی به خود باز آمده باشد.

۱۳- اشاره است به مجذوب سالک (→ توضیح شماره ۱۲ همین زیرنویس).

۱۴- برای مجذوب سالک «فرق و جمع» یکسان است و به مرتبه جمع الجمع و بقاء بعد از فنا می‌رسد، به جهت تکمیل ناقصان و سلوک با عامه مردم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

ای اهل ایمان،

لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ

حرام نکند طعام‌های پاکیزه‌ای که خدا بر شما حلال نموده، و (از حدود و احکام خدا) تجاوز نکند، که خدا

لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا

تجاوز کنندگان را دوست نمی‌دارد. (۸۷) هر چیز حلال و پاکیزه که خدا روزی شما کرده از آن بخورید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤْخِذْكُمُ اللَّهُ

و بپرهیزید از (مخالفت) آن خدایی که به او گرویده‌اید. (۸۸) خدا به قسم‌های

بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤْخِذْكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ

لغو بپورید، شما را مؤاخذه نخواهد کرد (ولیکن بر اشکستن) آن قسمی که از روی عقیده قلبی یاد کنید مؤاخذه خواهد نمود.

فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ

و کفاره آن قسم طعام دادن ده فقیر است (از آن طعام متوسط که بر اهل خود غالباً

أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرَ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ

نهم می‌کند، یا جامه بر آنها پوشاندن، یا نانکس بپوشاندن، آزاد کند، و هر کس توانایی آن ندارد

ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا

سه روز روزه بدارد (این است کفاره اشکستن) سوگندهایی که یاد می‌کنید (و باید (حرمات)

أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

سوگندهای خود را نگاه دارید. خدا بدین گونه روشن آیت خود را برای شما بیان می‌کند، شاید که شکر او به جای آرید. (۸۹)

«لا» تُحْرَمُ «طَيِّبَاتٍ» بالعبان

چون حرام آرید بر خود زاشتغال<sup>۱</sup>،

حق ندارد معتدین<sup>۲</sup> را هیچ دوست

ترک خورد و خواب گیرد اختیار

که کند دوری ز لذات و نعم

گویند این باشد خلاف میل من

از کجا زین سر رضایم ایمنی؟

۹۰۴- آمد آیت کی گروه مؤمنان<sup>۳</sup>

۹۰۵- آنچه را حق بر شما کرده حلال

۹۰۶- این برون رفتن ز حد، حکم اوست

۹۰۷- عاشقی کو در مقام عشق یار

۹۰۸- می‌خورد بر نام یار خود قسم

۹۰۹- بیندش معشوق چون در رنج تن

۹۱۰- گر تو این از بهر عشق من کنی

چون تویی با جان و جسم خود به کین  
 گویدش زین پس نباشم با تو دوست  
 بگذری از خورد و خواب و نام و ننگ  
 کرده روزی پاک و طیب بر شما  
 بروی اندر امر و نهی موقنید  
 می‌نگیرد کوی بود دور از مقام<sup>۴</sup>  
 که ببندید از پی پیوندها  
 که ببندد از خورش حلق و شکم  
 نیست جرمی گر نماید خبث او  
 بر گماتش بوده آن کار آن چنان  
 همچو پیمانی که حق بروی رضاست  
 یا به مظلومی نماید نصرتی  
 یا نگیرد تنگ بر زن در حرم  
 پس مؤاخذ باشد از حق بی‌شکی  
 و آن به‌ده مسکین بود بذل طعام  
 هم دهید از بین آن درویش را  
 یا کنید آزاد عیدی را زناس  
 صوم سه روز است در کفاره پس  
 چون قسم خوردید و بشکستید آن  
 نشکند آن جز که خامی شوربخت  
 یا که حفظ آن کنید از بیش و کم  
 تا کنید از جان سپاس نعمتش

۹۱۰۱- زآن که مأمورت نکردم من بر این  
 ۹۱۰۲- تا کند سردش زنازی کاندر اوست  
 ۹۱۰۳- گر چنین بر خویش‌گیری کار تنگ  
 ۹۱۰۴- هم خورید از رزق‌هایی که خدا<sup>۸۸</sup>  
 ۹۱۰۵- هم بترسید از خدا گر مؤمنید  
 ۹۱۰۶- حق شما را بر یمن<sup>۸۹</sup> لغو خام  
 ۹۱۰۷- لیک گیرد بر چنان سوگندها  
 ۹۱۰۸- گاه باشد که خورد مردی قسم  
 ۹۱۰۹- لغو باشد این قسم بی‌گفتگو  
 ۹۱۱۰- یا خورد سوگند از روی گمان  
 ۹۱۱۱- گاه هم باشد که سوگندی بجاست  
 ۹۱۱۲- می‌خورد سوگند اندر شرکتی  
 ۹۱۱۳- یا نگوید فحش و ننماید ستم  
 ۹۱۱۴- گر خلاف آن نماید اندکی  
 ۹۱۱۵- بایدش کفاره دادن بی‌کلام  
 ۹۱۱۶- زآن چه بدهید اهل‌بیت خویش را  
 ۹۱۱۷- یا بپوشانید ده تن را لباس  
 ۹۱۱۸- ورمیسر نیست این سه بهر کس  
 ۹۱۱۹- این بود کفاره سوگندتان  
 ۹۱۲۰- حافظ سوگند خود باشید سخت  
 ۹۱۲۱- یا نباید خورد بر چیزی قسم  
 ۹۱۲۲- هم‌چنین روشن کند حق آیتش



۱- آیه ۸۷ سوره مائده در شأن عده‌ای نازل شد که سوگند یاد نمودند که بسیاری از امور را انجام ندهند و بر خود سخت بگیرند و طیبات و رزق حلال را بر خود حرام نموده بودند (رجوع شود به توضیح شماره ۴ مربوط به ابیات ۹۰۷۵ تا آخر ۹۰۷۹).

إبدان که انسان دارای مرتبه‌های متعددی است که بعضی از آنها، فوق بعضی دیگر است و این تا بی‌نهایت ادامه دارد، و تکالیف الهی که بر او وارد می‌شود، برای مرتبه مخصوصی از او نیست بلکه برای مفاهیم و اراده در مورد تکالیف مصادیق متعددی است به تعدد مراتب انسان که بعضی فوق بعضی دیگر است ... پس انسان بر حسب مرتبه نباتی خود، یک نوع محلات الهی دارد و بر حسب مراتب حیوانی‌اش، نوع دیگری از محلات، و بر حسب سینه، نوع دیگر، و بر حسب قلب، نوع دیگر، و بر حسب روح، نوع دیگر. و تحریم الهی نیز در هر مرتبه‌ای، بر حسب همان مرتبه است، و همچنین است تحریم انسان بر نفسش. پس محلات بر حسب مرتبه حیوانی و نباتی، آن چیزی است که خداوند آن را مباح ساخته است از قبیل خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، و مرکوب سواری، و نکاح، و مسکن، و نگاه کردنی‌ها. و بر حسب سینه چیزی است که خداوند آن را برای سینه مباح کرده از قبیل افعال ارادی و اعمال شرعی و تدبیرهای مربوط به معاد و معاش و اخلاق زیبا و مکاشفات صوری و بر حسب قلب، چیزی است که خداوند آن را برای قلب مباح کرده است، از قبیل اعمال قلبی، و واردات الهی و علوم لدنی و مشاهدات معنوی کلی. و همچنین است در سایر مراتب، و طیبات از این محلات در هر مرتبه‌ای، آن چیزی است که قوای مدرکه مخصوص همان مرتبه لذت می‌برد. و مطلق مباح، در هر مرتبه‌ای نسبت به مباح مرتبه پایین‌تر، طیب است، و خدای تعالی دوست دارد که به اجازه و رخصت‌های او اخذ شود، همان طور که دوست دارد به واجباتش اخذ شود، و دوست ندارد آن، و حرص و تجاوز در رخصت‌هایش به نحوی که منجر به انتقال به حرام بشود که با اصل شرع ممنوع است یا به نحوی که موجب حرام گشتن مباح شود، بدین نحو که مباح را آنقدر پهن و عریض بگیریم که به سبب زیاده روی، از حد ترخیص بگذریم، چنان که خدا دوست ندارد از رخصت‌هایش خودداری شود. آیه، اشارده به حد معتدل و متوسط بین تفریط و افراط در همه چیزهاست، از افعال و طاعات و اخلاق و عقاید و سیرالی الله، زیرا که مطلوب از کسی که سیرالی‌الله می‌کند، این است که بین افراط جذب و تفریط

سلوک قرار بگیرد.] (به طور خلاصه از جلد چهارم ترجمه تفسیر بیان السعادة).

۲- معتدین: (جمع معتد)؛ از حد درگذرندگان. از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرمود: این آیه در باره امیرالمومنین (ع) و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده است که علی (ع) سوگند یاد کرد که شب نخوابد، و بلال قسم یاد نمود که در روز ابدأ افطار نکند و عثمان بن مظعون قسم خورد که هیچ وقت نکاح نکند. نقل شده است که هنگامی که پیامبر (ص) از این جریان آگاه شد بر بالای منبر رفت و فرمود: برای چه اقوامی طیبات را برای خود حرام می‌کنند؟ من، شب می‌خوابم و نکاح می‌کنم و در روز افطار می‌کنم، پس هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست. پس این سه نفر بلند شدند و گفتند یا رسول الله سوگند یاد کردیم بر این مطلب و خداوند آیات سوگند را نازل فرمود.

۳- یمین: سوگند، قسم.

۴- وقتی آیه ۸۷ سوره مائده در باره قومی که طیبات را بر خود حرام کرده و سوگند به ترک آنها خورده بودند نازل شد، آنها از پیامبر پرسیدند که پس تکلیف ما نسبت به سوگندهایی که خورده‌ایم چیست؟ آن‌گاه آیه ۸۹ نازل شد و در آن ابتدا بیان شد که «سوگند لغو» یعنی سوگندی که هیچ‌گونه عقدی در آن نباشد و با گفتن بلی و الله، نه والله و غیره بر زبان آید، (اما چون آنها با سوگند خود خواستند که عقد و التزام ببندند پس سوگندشان لغو نبوده)؛ و سپس فرمود که سوگندی که از روی اعتقاد قلبی باشد و عقد و التزام داشته باشد در صورتی که عمل نشود، کفارده دارد. مطالب زیر به اختصار و کمی تغییر از جلد چهارم ترجمه تفسیر شریف بیان السعادة ذکر می‌شود: [سالک الی الله سلوکش وقتی تمام می‌شود که بین نشأة جذب و سلوک را جمع کرده باشد، بدین معنی که معتدل و متوسط بین تفریط سلوک محض و خالص و بین افراط جذب صرف بوده باشد، چون اگر فقط در نشأة سلوک باشد به سبب سردی سلوک، طبعش جامد می‌شود و از سیر می‌ایستد، و اگر فقط در نشأة جذب باشد با حرارت جذب، از افعال و صفات و ذاتش فانی می‌شود به نحوی که از او نه اثری می‌ماند و نه خبری، و او در این هنگام اگر چه در راحتی است ولی ناقص است در کمال نقص چون آنچه که از او مطلوب است، برگشتن نزد پروردگارش با سربازان و خدم و پیروان و حشمش می‌باشد و آن، جداشدن از کل هستی و شتاب در جهت وحدت اوست. پس سالک،

اگر بخواهد سلوکش تکمیل گردد، بستگی به این دارد که در جذب و سلوک، برودت و سردی سلوکش به وسیله حرارت جذب شکسته شود. بدان که سالک وقتی در نشأة جذب باشد و از شراب شوق زنجبیلی بنوشد، مستی و طرب و وجد به او دست می‌دهد به نحوی که در نظرش جز خدمت به محبوب، چیزی نمی‌آید و هر چیزی که منافی آن خدمت باشد سنگین و وبال بر خودش و ناخوشایند مولایش می‌بیند... پس مانعی ندارد که امیرالمؤمنین علی(ع) در حال سلوکش در آن نشأة واقع شده و بر خودش هر چیزی را که او را از خدمت باز دارد حرام کرده باشد، زیرا کمال اهمیت را به طاعت می‌داده است. و چون تحصیل کمال تام جز با جمع بین دو نشأة محقق نمی‌شد محمد(ص) او را از شراب سلوک کافوری سیراب کرد و او را به نشأة سلوک برگردانید، چون آن حضرت مکمل و مربی علی(ع) و دیگران بود... و علی(ع) می‌دانست که کمال حاصل نمی‌شود مگر به سبب هر دو نشأة و لکن او در حین جذب می‌بیند که هر چیزی که او را از خدمت باز دارد آن ناخوشایند محسوب است و لذا ترک آن را ترجیح می‌دهد و سوگند بر ترکش یاد می‌کند. یا اینکه گفته می‌شود علی(ع) چون در تکمیل سالکین الی‌الله شریک رسول(ص) بود، و او دارای شأن دلالت و راهنمایی بود و محمد(ص) دارای شأن ارشاد، پس دلیل با ولایتش سالک را به حضور نزدیک می‌کند و به او آداب حضور و طریق عبودیت را می‌آموزد به طوری که التفات به ما سوا می‌نکند و جمیع مانع‌ها را از راهش بردارد و مرشد با نبوتش او را از حضور دور می‌سازد و به سلوک نزدیکش می‌کند و او را در آن ترغیب می‌کند، پس هر دو، مرشد و دلیل، در کارشان مانند دو نشأة متضاد و متوافقاند... و چون چنین بود لذا امیرالمؤمنین علی(ع) وقتی بلال و عثمان بن مظعون را دید که آماده نشأة جذب هستند، آنها را به این نشأة ترغیب کرد بدین گونه که چیزهای لذت آور و پیش‌پا افتاده‌ای که به آن انس گرفته‌اند ترک کنند و خود نیز با آن دو شریک شد تا شوق آن دو را تکمیل کند تا جذب آن دو تمام و کامل گردد و چون مدتی گذشت و رسول(ص) دید که برگشتن آنها به سلوک موافق‌تر و نافع‌تر به حال آن هاست آنها را به نشأة سلوک برگردانید و با لطیف‌ترین عتاب آنها را مورد سرزنش قرار داد و هیچ نقصی بر علی(ع) وارد نمی‌آید...].

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ

ای اهل ایمان، شراب و قمار و بت پرستی و غیره ای گروندگان همه اینها پلید

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ

و از عمل شیطان است، از آن بپرهیزید تا رستگار شوید. (۹۰) شیطان قصد آن دارد

الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ

که به وسیله شراب و قمار، میان شما عداوت و کینه برانگیزد

وَيَصِدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ ﴿٩١﴾ وَأَطِيعُوا

و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس شما آیا از آن دست برمی دارید؟ (۹۱)

اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَى

و خدا و رسول خدا را اطاعت کنید و بترسید، که هر گاه روی از طاعت خدا بگردانید پس عتابید که

رَسُولِنَا الْبَلَاغِ الْمُبِينِ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

بر رسول ما جز آنکه به آشکار حکم خدا را ابلاغ کند تکالیف نخواهد بود. (۹۲) آنان که ایمان آوردند و نیکو کار شدند

الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وءَامَنُوا وَعَمِلُوا

با نیکو نیست در آنچه از مأكولات خوردند، هر گاه تقوا پیش گرفته و ایمان آوردند و کارهای ع

الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وءَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

نیک کنند، باز برهنیز کار شوند و ایمان آورند، باز برهنیز کار و نیکو کار شوند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد. (۹۳)

﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بَشْيَءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ وءَ

ای اهل ایمان، خدا شما را به چیزی از صید می آزماید، که در دسترس

أَيْدِيكُمْ ورم ما حکم ليعلم الله من يخافه بالغيب فمن اعتدى بعد

شما و نبره ای شما آید تا بداند که چه کسی از خدا در باطن می ترسد، پس هر که از این به بعد از حدود الهی

ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾

تجاوز کند او را عذابی سخت دردناک خواهد بود. (۹۴)

۱- شراب و قمار و بت پرستی و غیره  
۲- شراب و انصاف  
۳- است عار  
درد استتکار و اکراهی عیان  
یا نجاست اندر آن نبود پدید  
دوری از وی مر شما را شد فلاح<sup>۵</sup>

۹۱۳۳- ای گروه مؤمنین خمر<sup>۱</sup> و قمار  
۹۱۳۴- «رجس»<sup>۲</sup> یعنی آنچه عقل و شرع از آن  
۹۱۳۵- چیه نجس العین باشد آن پلید  
۹۱۳۶- فعل شیطان است و اصل افتضاح



- ۹۱۲۷- زو نَمایید اجتناب از اختیار
- ۹۱۲۸- خَمَر هر چیزی بود کَانَ مُسْکِرٌ<sup>۹۱</sup> است
- ۹۱۲۹- مَیْسِر اقسام قمار است از شناخت
- ۹۱۳۰- مَسْعَى انصاب و ازلام از نشان
- ۹۱۳۱- غَیْر ازین نبود که دیو کج نهاد<sup>۹۱</sup>
- ۹۱۳۲- بِسازتَن از ذَکَر دارد وز نَماز
- ۹۱۳۳- از خُدا و از رسول او بَرید<sup>۹۲</sup>
- ۹۱۳۴- پس کنید از ترک فرمانش حذر
- ۹۱۳۵- پس بدانید این که نبود بر رسول
- ۹۱۳۶- نِیست بر آن کو به ایمان کرده رو<sup>۹۳</sup>
- ۹۱۳۷- مَرگناهی ز آنچه خورده است از حرام
- ۹۱۳۸- بَلکه ثابت بوده در ایمان خود
- ۹۱۳۹- مَسْتَمِر پس گشته بر تقوای خویش
- ۹۱۴۰- مَسْتَمِر پس در اطاعت و اِتْقَانِ<sup>۱۰</sup>
- ۹۱۴۱- حَق که نیکو کاری و نیکی از اوست
- ۹۱۴۲- اَهْل تَوْحید و طریقت بالیقین
- ۹۱۴۳- که بود عرفان و صول سالکان
- ۹۱۴۴- هست احسان کشف از این عرفان که گفت
- ۹۱۴۵- از پس «تُمْ اَتَّقُوا وَ آمَنُوا»
- ۹۱۴۶- بعد ایمان یعنی از عید و سلوک
- ۹۱۴۷- کی رسد ایمان مؤمن بر کمال
- ۹۱۴۸- و آن میسر نیست جز با معرفت
- ۹۱۴۹- شرح این گفتیم در تفسیر پیش
- ۹۱۵۰- ای گروه مؤمنان اندر عمل<sup>۹۴</sup>
- ۹۱۵۱- در گه احرام بر چیزی ز صید
- ۹۱۵۲- شیء اندک که رسد دست و رِمَاح<sup>۱۵</sup>
- تا به حق گسردید شاید رستگار
- عقل استعمال آن را منکر است
- و آن چه بستوان کرد از وی برد و باخت
- پیش از این با شرح بسط آمد بیان
- بیتان ز آن خواهد اندازه عناد
- پس شما ز آن ایستید آیا که باز
- طاعت اندر امر و نهی از سرورید
- ور کنید اعراض ز امر مستقر<sup>۷</sup>
- جز بلاغی<sup>۸</sup> در شروع و در اصول
- باشد اعمالش به نزد حق نکو
- گسر نبوده مشرک او بر حق به نام
- هم بر اعمال نکو و احسان خود<sup>۹</sup>
- راسخ اندر حرمت شرک و بدیش
- هم بود اعمال نیکش بر ملا
- مرد نیکوکار را دارد به دوست
- کرده تحقیق اندر این آیت چنین
- بر مقام معرفت<sup>۱۱</sup> بعد العیان
- بعد ایمان گوهری بنهفته سفت
- کرده اشعارت به «تُمْ» «اَخْسَنُوا»
- بر شما فرض است عرفان<sup>۱۲</sup> و سلوک<sup>۱۳</sup>
- تا نیابد فعل و خَلْقش اعتدال؟
- ز آن شود تکمیل افعال و صفت
- باز هم گوئیم اندر جای خویش
- آزمایید حق شما را از محل<sup>۱۴</sup>
- تا که دارد زهد و پرهیزی ز صید
- مر شما را بر وی و هست آن «جُنَاح»<sup>۱۶</sup>

در مقام ترک و تقوی بنده کیست	۹۱۵۳- تا خدا داند کز او ترسنده کیست
بر مطیع و عاصی آن چیزی که بود	۹۱۵۴- یعنی آید علم غیبش در شهود
گردد انقدر خلق ظاهر جابه‌جا	۹۱۵۵- عین ثابت داشت هر نوع اقتضا
هست اعمالش بری زاغراض و عیب	۹۱۵۶- پس هر آن کس ترسد از حق او به‌غیب
واندر احرام او کند صیدی شکار	۹۱۵۷- پس هر آن کز حدگذشت از اختیار
آن زمسان کآید به‌خواری در حساب	۹۱۵۸- «بَعْدَ ذَٰلِكَ» پس بر او باشد عذاب



۱- خمر: هر مایعی که در اثر تخمیر (ورآمدن) خاصیت مست‌کنندگی پیدا کند و خوردنش عقل را تیره نماید.

۲- انصاب: بت‌ها یا سنگ‌هایی که برای ذبح قربانی‌ها در اطراف خانه کعبه نصب، و قربانیان را به نام آنها ذبح می‌کردند و مردم به آنها تبرک می‌جستند و درباره آنها عقایدی داشتند.

۳- ازلام: چوب‌هایی که به آنها تفأل می‌زدند و یا به طرز مخصوصی قمار می‌کردند. (رجوع شود به توضیح شماره ۱۴ مربوط به بیت ۷۹۹۳).

۴- رجس: آنچه نجس و از شرع به دور است. پلید.

۵- [خمر، اصل خبائث است و کلید کبائر، مایه جنایات، و تخم ضلالت و منبع فتنه. عقل را بپوشد، و دل را تاریک کند. چشمه طاعت خشک کند و آب نکر بازبندد و در غفلت بگشاید. نفس، از خمر مست شود و از نماز، بازماند. دل از غفلت مست شود و از راز بازماند. پیر طریقت گفت: به زبان و عظم، این غافلان را که: «ای مستان پر شهوت و ای خفتگان غفلت! شرم دارید از خداوندی که خیانت چشم‌ها می‌داند و باطن دل‌ها می‌بیند: يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُور»... کجاست ذوالفقار حیدری تا در عالم انصاف بر این مستان بی ادب، حد شرعی براند، و این غافلان خفته را بجنایند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر می‌خورد، که چون قدح بر دست نهند، عرش و کرسی در جنبش آید و از حضرت عزت ندا آید که: «و عزتی و جلالی لانیقنهم الیم عذابی من الحمیم و الزقوم»]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، با کمی تغییر).

۶- مُسْکِر: هر چیز که مستی آورد.

۷- مُسْتَقَر: جای گرفته، قرار گرفته.

۸- بلاغ: رسانیدن، ابلاغ کردن.

۹- [سبب نزول آیه ۹۳ سوره مائده آن بود که قومی از صحابه در آن روزها که خمر حرام کردند از دنیا بیرون شده بودند و ایشان می‌خورده بودند به تازگی و در شکم ایشان می‌بود. مسلمانان بر ایشان ترسیدند و از حال آنها از رسول خدا(ص) پرسیدند و این آیه نازل گردید که برایشان تنگی نیست و ایشان را بزه و گناهی نیست در آنچه پیش از تحریم خمر چشیده بودند.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). آیات تحریم خمر قبل از جنگ احد نازل شد. رسول الله دستور داد تا تمام ظرف‌های شراب را واژگون سازند و شراب‌ها را از بین ببرند و سپس برای جنگ احد خیمه زدند.

۱۰- اِتِّقَاء: پرهیزکاری.

۱۱- مقام معرفت: آن است که سالک به عین شیء (چنان که واقعاً هست) احاطه یابد و حقیقت ذات و صفات آن را ادراک نماید. معرفت از لحاظ تعلق به عارف، بر سه گونه است: «معرفت عام»، «معرفت خاص»، «معرفت خاص‌الخاص» [«شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت» (\*)].

۱۲- عرفان: یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود. عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات و این مخصوص علما است و دیگری از طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر، و تخلیه روح که خاص انبیاء و عرفا است و به این معرفت کشفی شهودی، غیر از مجذوب مطلق نمی‌رسد. [«شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت» (\*)].

۱۳- سلوک: طی مدارج خاص تا اینکه رهرو طریق الهی به مقام وصل و فنا برسد [«مقامات سلوک» (\*)].

۱۴- در سال «حدیبیه» که پیامبر را از مکه بازداشتند هم آنجا صد شتر قربانی فرمود و مرغان و وحوش بیابان فراوان روی به ایشان کردند که آنها را صید نموده و خوردند، منظور این است که خداوند شما را بر آن صیدها که دست‌های شما به آن می‌رسد (مثل جوجه‌های مرغ و بزده‌های وحشی و تخم مرغ‌های وحشی که به آسانی صید می‌شوند) و یا به وسیله تیرها و سلاح شکار می‌گردند، (مثل حیوانات وحشی بزرگ) می‌آزماید تا بدانند

کیست که از او به غیب می‌ترسد، پس کسی که از این پس از حدود خدا تجاوز کند و در حال احرام شکار کند، عذابی دردناک برای او خواهد بود.

۱۵- رِمَاح: (جمع رُمَح): نیزه‌ها، تیرها.

۱۶- جُنَاح: گناه. (رجوع شود به معنی آیه ۹۳).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ

ای مؤمنان، در حال احرام صید را

وَأَنْتُمْ حَرَمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ، مِنْكُمْ مَتَعِمِدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ

و هر کس آن را نکشد عمدًا کشتن مثل آن صید را از جنس چهارپایان، که به ملذت آن

يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ

دو مؤمن عادل حکم کنند، به عنوان هدیه یا کعبه رساند یا چند مسکین را طعام

مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبِالْأَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا

دادند یا معادل آن روزه ندارد، یا بچند عفویت مخالفت را و خدا از گذشته

سَلَفٍ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

در گذشته، ولی هر که دیگر بار (به مخالفت) باز گردد خدا از وی انتقام می‌گیرد، و خدا مقتدر و انتقام‌گشا است. (۹۵)

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ، مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَمٌ

بر شما صید دریا و طعام آن حلال گردید تا شما و کاروانان از آن بهره مند شوید، ولی

عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرَمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ

صید بیابان تا زمانی که مشرک هستید بر شما حرام است، و بترسید از آن خدایی که به سوی او

تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ

محرور می‌شوید (۹۶) خدا کعبه را خانه حرام قرار داد

قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا

برای نگرانی مردم، و نیز ماه حرام را قرار داد و نیز هدیه و قلایده (قریبات) نشان داد و بی نشان را قرار داد تا بدانید که

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ

خدا به هر چه در آسمانها و زمین است آگاه است و خدا به همه چیز

شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾

داناست (۹۷)

- ۹۵
- ۹۱۵۹- صید نکشید ای گروه مؤمنان  
 ۹۱۶۰- و آن که بکشد صید بر عمد از شما  
 ۹۱۶۱- از تعدد کشت صیدی را کسی  
 ۹۱۶۲- ورنه قتل صید بر عمد و خطا  
 ۹۱۶۳- مثل آنچه کشته فرض است از نعم<sup>۳</sup>  
 ۹۱۶۴- آنچه بر وی حکم عدلین<sup>۵</sup> از شما  
 ۹۱۶۵- کرد باید ذبح قذی اندر حرم  
 ۹۱۶۶- یا بود کفارة جرمش طعام  
 ۹۱۶۷- روزه قدر فوت هر مسکین بود  
 ۹۱۶۸- تا چشد او سختی فعل بدش  
 ۹۱۶۹- حق گذشت و عفو کرد از مائتلف  
 ۹۱۷۰- و آن که برگردد به مثل این عمل  
 ۹۱۷۱- ز آن که حق در حکم خود پس غالب است  
 ۹۶
- ۹۱۷۲- «صید» دریا بر شما باشد حلال  
 ۹۱۷۳- نزد بعضی آن ستمک<sup>۱۲</sup> باشد به جنس  
 ۹۱۷۴- هم کنید آن را شکار و هم طعام  
 ۹۱۷۵- هم چنین آن کاروانان را رواست  
 ۹۱۷۶- صید بری<sup>۱۵</sup> هم شما را شد حرام  
 ۹۱۷۷- و ز خدا ترسید از اعلی و دون  
 ۹۱۷۸- مُحرمی گر کرد صیدی شد حرام  
 ۹۱۷۹- و بر سُجلی کرد صیدی، صید او  
 ۹۱۸۰- لیک نبود این بیان بی اختلاف  
 ۹۱۸۱- هست اندر مذهب جعفر بنام  
 ۹۱۸۲- خود حرام است آن به محرم بالیقین
- تسا شما بسائید محرم در مکان<sup>۱</sup>  
 مثل آنچه کشته پس بدهد جزا  
 قصد از عمد او بُسد از دانسی بسی  
 هر دو ممنوع است و فرض آمد فدا<sup>۲</sup>  
 در فدا از اشتر و گاو و غنم<sup>۴</sup>  
 صادق آید که مائیل<sup>۶</sup> شد هدا<sup>۷</sup>  
 حکم چون بر «بالغ الکعبه» است، هم  
 بر ماکین، یا به قدر آن صیام  
 معنی «أَوْ عَذْلُ ذَلِكَ»<sup>۸</sup> این بود  
 و آن بسرون رفتن زان اندازه و حدش  
 کرد ابوالیسر از که صیدی را تلف<sup>۹</sup>  
 حق کشد زو انتقام اندر محل  
 در تکمرد انتقامش واجب است  
 گر مُجَلِّد<sup>۱۰</sup> ار که مُحَرِّم<sup>۱۱</sup> بی سؤال  
 نزد ما آن ماهی کو راست فلَس<sup>۱۳</sup>  
 کآن شما را شد متاع اعنی به کام  
 کز قدیدش<sup>۱۴</sup> توشه گیرند از که خواست  
 تا در احرامید از حد و مقام<sup>۱۶</sup>  
 «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» «إِنِّيهِ تُخْشَرُونَ»<sup>۱۷</sup>  
 بر وی و بر مُحَرِّمِ دیگر تمام  
 هست بر مُحَرِّمِ، مُحَرِّمِ، نی نکو  
 هم صفی در شرح آن نبود معاف  
 گر مُجَلِّد صیدی نماید در مقام  
 عامه هم گویند بعضی این چنین

۹۱۸۳- کعبه را کرده است حق بیت «الحرام» <sup>۱۷</sup>	امر مردم تا بر او یابد قیام <sup>۱۸</sup>
۹۱۸۴- هم چنین ماه حرام آن کاوست چار <sup>۱۹</sup>	هم دگر هذی <sup>۲۰</sup> و قلاند <sup>۲۱</sup> بِالْمَدَار
۹۱۸۵- اول این سوره شرح آن تمام	گفته شد زاقوال جمله خاص و عام
۹۱۸۶- این برآن باشد که دانند آن خدا	داند آنچه در زمین است و سما
۹۱۸۷- هم به تحقیق اوست دانسا بالتمام	برهرآن شیئی که دارد وصف و نام



- ۱- آیه ۹۵ سوره مائده در شأن «ابوالیسر» فرو آمد (که عمرو بن مالک انصاری، نام او بود): در سال حدیبیه و او مُحْرِم بود و احرام عمره گرفته بود و به گورخری رسید و آن را صید نمود و این آیه نازل شد که: «لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ انْتُمْ حُرْمٌ». (از جلد سوم کشف الاسرار و عدّه الابرار، با کمی تغییر).
- ۲- فدا: قربانی نمودن.
- ۳- نَعَم: شتر، گاو و گوسفند را در مجموع نَعَم می گویند، یعنی هر یک از اینها، به تنهایی، نعم خوانده نمی شود.
- ۴- غَنَم: گوسفند.
- ۵- عَدَلین: دو نفر عادل.
- ۶- مَعَائِل: مثل هم، برابر.
- ۷- مفهوم بیت ۹۱۶۴ ۷ تشخیص اینکه حیوانی که قربانی شده نظیر آنچه شکار شده هست یا نه، به عهده دو نفر مرد عادل و دیندار است و در حالی این جزا، جزای در راه خدا می شود که به صورت هذی در آید یعنی به مکه فرستاده شود تا طبق دستور سنت در خود مکه یا در منی نحرویا ذبح شود.
- ۸- أَوْ عَدَلٌ ذَلِك: به همان مقدار، معادل آن (رجوع شود به معنی آیه ۹۵).
- ۹- رجوع شود به توضیح شماره ۱ زیرنویس بیت ۹۱۵۹
- ۱۰- مُجَلّ: از احرام بیرون آمده. آنکه مُحْرِم نباشد.
- ۱۱- مُحْرِم: کسی که احرام حج بسته و جامه احرام به تن دارد.

۱۲- سمک: ماهی.

۱۳- فُلَس: پولک‌های ریز روی پوست ماهی.

۱۴- قَدید: گوشت خشک کرده و نمک سود ماهی، گاو یا گوسفند.

۱۵- صید بُرّی: شکار حیوانات صحرايي.

۱۶- [...] و گفته‌اند که «احرام» دو نوع است: احرام حاجی به «تن»، و احرام عارف به «دل». حاجی تا به تن محرم است، صید بر وی حرام، عارف تا به دل محرم است طلب و طمع و اختیار بروی حرام. و نشان احرام دل، سه چیز است: با خلق عاریت و با خود بیگانه، و در تعلق آسوده، و ثمره احرام دل، سه چیز است امروز، و سه چیز فردا: امروز حلاوت مناجات و تولد حکمت و صحت فراست، و فردا نور مشاهدت و ندای لطف و جام شراب. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۷- رجوع شود به معنی آیه ۹۶



۱۸- در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...] چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آزری ساخته بودند، تا از غیرت نظر اغیار، به خداوند خود بنالید که: پادشاه! مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی و رفیع‌ترین مواضع ساختی، «بیت الحرام» نام من نهادی، و امن و امان خلق، در من بستنی. پس به بلای این اصنام مبتلا کردی، از بارگاه جبروت به او خطاب رسید که: آری، چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار نقطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیاء و صدیقان و طالبان را در راه جُست خودبینی و آن را که خواهی، به ناز در کنارگیری، و صد هزار ولی و صفی را جان و دل در راه خود به تاراج دهی، کم از آن نباشد که روزی چند، در بلای این اصنام بسازی و صفات صفا و مروه را در بطش قهر غیرت فروگذاری. سنّت ما چنین است. کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر، شربت محنت چشانیم. خواست ما این است، و برخواست ما، اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، و صنع ما را علت نه: «نَفْعُلْ مَانِشَاءُ وَ نَحْکُم مَانْرِیدُ». مفهوم بیت ۹۱۸۳ این است که خداوند مکه را بیت الحرام (خانه‌ای که حرمت دارد و باشکوه است، و حرام است در آن، آنچه که خداوند حرام فرمود) و مایه قوام مردم و پاکیزگی آنها در دین و امن و امان آنها قرار داد.

۱۹- اشاره به چهار ماه حرام یعنی رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم.

۲۰- هَدَى: قربانی است که به منی برند.

۲۱- قَلَائِد: قلاده‌هایی که از پوست درخت حرم، بر گردن چارپایان خود می‌انداختند تا کسی

آنها را آزار نرساند و شکار نکند زیرا از این طریق همگان در میافتند که این حیوانات را برای

قربانی می‌برند.

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ

بدانید که خدا هم عقابش بسیار سخت و دشوار است و هم عفا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۸﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا

سیار بخشنده و مهربان است. (۹۸) بر پیغمبر جز تبلیغ احکام الهی اوقفته ای نیست. و خدا هر چه را

تَبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿۹۹﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ

آشکار داشته و با پنهان دارید همه را می‌داند. (۹۹) بگو ای پیغمبر! هرگز مردم پاک و ناپاک یکسان نخواهند بود

وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

هر چند (در جهان) بسیاری پلیدان تو را به شگفت آورد پس ای سران خاندان از خدا بترسید.

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱۰۰﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا

باشد که دستگیر شوید. (۱۰۰) ای اهل ایمان، هرگز از چیزهایی می‌پرسید

عَنْ أَشْيَاءَ إِن تَبْدَلَكُمْ تَسْأَلَكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ

که اگر فاش گردد شما را زشت و بد می‌آید و غشاک می‌کند. و مگر پرسش آن را به هنگام نزول آیات قرآن را گذارید

الْقُرْءَانِ تَبْدَلْكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ قَدْ

برای شما (هر چه مصلحت است) آشکار می‌گردد خدا از عقاب سؤالات بی‌جای شما در گذشت. و خدا بخشنده و بردبار است. (۱۰۱)

سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾

قومی پیش از شما هم سؤال از آن امور نمودند، آنگاه که برایشان بیان شد به آن کافر شدند. (۱۰۲)

در عقوبت سخت یعنی در وعید

از حرام وی بگردانید روا

کو شود خشنود نفسی یا ملول

آنچه را ظاهر کنید و مُسْتَبْرَءٌ

۹۸- می‌دانید اینکه حق باشد «شدید»

۹۸۸- هم «غفور» و مهربان بر آنکه او

۹۹- می‌تواند جز رساندن بر رسول

۹۹۰- می‌دانند آن خدای جهر و سر



- ۹۱۹۲- گو نباشد مستوی پاک و پلید<sup>۱۰۰۰</sup>
- ۹۱۹۳- یعنی از بسیاری خُبث درون
- ۹۱۹۴- پس بترسید از حق ای اهل عقول
- ۹۱۹۵- ای مسلمانان نپرسید از رسول<sup>۱۰۱۰</sup>
- ۹۱۹۶- یعنی از چیزی که گر ظاهر شود
- ۹۱۹۷- و ر که می‌پرسید هیچ از امر و نهی
- ۹۱۹۸- عفو کرده حق شما را ز آن سؤال
- ۹۱۹۹- غیر موقع پس سؤالات از رسول
- ۹۲۰۰- یا ز روی سخریت یا امتحان
- ۹۲۰۱- از سؤال مردمان شد در غضب
- ۹۲۰۲- خواست فاروق معظم عذر و عفو
- ۹۲۰۳- گفت از ما بگذر از سر زد گناه
- ۹۲۰۴- یافت این آیت در این موقع نزول
- ۹۲۰۵- هیچ می‌نغزاید آنها بر شما
- ۹۲۰۶- حق بود آمرزگار و بردبار
- ۹۲۰۷- می‌نمودندی سؤال از چیزها<sup>۱۰۲۰</sup>
- ۹۲۰۸- پس بدان گشتند قوم از کافران
- ۹۲۰۹- از «صفی» بشنو مقامات سؤال
- ۹۲۱۰- اول آن مسئول<sup>۶</sup> بنگردد شئون
- ۹۲۱۱- گر فزون باشد مراعات ادب
- ۹۲۱۲- نیست لایق کز بزرگی کوچکی
- ۹۲۱۳- و ر که محتاج است هم بر آن سؤال
- ۹۲۱۴- گر ندیم شاه گوید در سلام
- ۹۲۱۵- مر زبانش را بپزند از وجوب
- و ر تو آیی بر شگفت از ما مزید<sup>۳</sup>
- پاک اندک، به ز ناپاک فزون
- رستگی یساید شاید در قبول
- آنچه گردید از جواب آن ملول
- موجب اندوهتان در سر شود<sup>۴</sup>
- آن شود ظاهر شما را وقت وحی
- کز نسبی پرسید با صد قیل و قال<sup>۵</sup>
- می‌نمودی مردمان بوالفضول
- یا ز نادانسی و تعطیل زمان
- آن رسول بردبار منتخب
- از پیمر زان جسارت‌ها و سهو
- بودمان چون جاهلیت رسم و راه
- بهر ترک آن سؤالات از رسول
- غیر اندوده و مشقت و ابتلا
- نیست عاجل بر عقوبت هیچ بار
- قوم از پیغمبران پیش از شما
- بر عقوبت شد سبب بر ناگهان
- پس به کار از تجربت بر بسی ملال
- از تو کم باشد به وجهی یا فزون
- شرط باشد در سؤال و در طلب
- پرسد آنکش نیست حاجت اندکی
- معرفت می‌بایدش در وقت و حال
- آنچه شب می‌گفت وقت چنگ و جام
- یا زنند او را به‌داری یا به‌چوب

نه ندیم است و نه همسر نه رفیق  
 بسین که شرط اوّل است آن در خصال  
 آنچه پرسی هست حدّت یا که نیست؟  
 آن سخن برجاست یا بی قاعده؟  
 حاصلش آب است بهرت یا سراب؟

۹۲۱۶- تا چه جای آنکه دور است از طریق  
 ۹۲۱۷- رتبه مَسْئُول پس اندر سؤال  
 ۹۲۱۸- ثانی اندر مرتبه خودبین که چیست  
 ۹۲۱۹- در بِسْمِ بَسْمِ چه باشد فائده  
 ۹۲۲۰- گر که پرسیدی و گفتندت جواب



۱- مفهوم ابیات ۹۱۸۸ و ۹۱۸۹ ← بدانید که خداوند شدیدالعقاب است برای دشمنان و غفور و رحیم است در مورد دوستان و اولیاء. شدیدالعقاب، قهر است و سیاست دشمنان را و غفور رحیم نواخت و کرامت است دوستان را. خداوند در یک آیه، قهر و لطف را جمع کرد، تابنده میان «قهر و لطف» و در «خوف و رجاء» زندگی کند. در قهر نگرند، خائف شود، و لطف بیند و راجی گردد. خوف، حصار ایمان است و تریاق هوی و سلاح مؤمن. رجاء، مرکب خدمت است و زاد اجتهاد و عدت (ساز و برگ) عبادت... [از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار].

۲- مفهوم ابیات ۹۱۹۰ و ۹۱۹۱ ← [بر پیامبر، وظیفه‌ای به جز رساندن پیغام و دعوت کردن نیست و خدا آنچه را اظهار یا کتمان می‌کنید می‌داند و راه دادن و باز دادن، جز کار ما نیست، شما بخوانید، که بر شما جز خواندن نیست. من، آن کس را بار دهم که خود خواهم. ای خواستگان ازل! قدم دولت در سراپرده عشق نهید که دیر است تا این توقیع بر منشور ایمان شما زدند که: «وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»، و ای ناخواستگان ازل! گلیم لعنت بر دوش اِدبار خویش گیرید، که دیر است تا این نقش ناامیدی بر نقد ناسره شما زدند که، «لَمْ يردِ اللَّهُ انْ يَطْهَرِ قُلُوبَهُمْ». یا محمد! به در بوجهل و بوطالب، چند زوی، چند سال است که تو در کنار ایشان و تو را نمی‌بینند: «تريهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون». رو، گرد دل سلمان پارسی بر آی، و اگر درد دین می‌جویی، از دل وی جوی که پیش از آنکه تو قدم در عالم بعثت نهادی، چندین سال است که سرگردان، گرد عالم در طلب تو می‌گردد و از هر کسی نشان تو می‌پرسد. هیچ ذره نماند از نره‌های عالم که از وی نشان تو نجست، هیچ کاروان نماند که از

وی خبر تو نپرسید، هیچ باد نماند که از آن، نسیم وصال تو نبویید... (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۳- ما مزید: آنچه زیاد است (در اینجا، منظور بسیاری پلیدان و ناپاکان است).

۴- [آیه ۱۰۱ سوره مائده در شأن قومی آمد که از رسول خدا، سؤالات بسیاری می‌نمودند در جزئیات احکام دین و یا سؤالاتی از قبیل زمان فرارسیدن مرگشان و یا اینکه به بهشت خواهند رفت یا به جهنم و اینکه پدرشان چه کسی است و غیره. تا اینکه روزی رسول الله از این سؤالات بی‌مورد به غضب درآمده و خطبه‌ای ایراد فرمودند و اظهار داشتند: «تا می‌توانید از من پرسش کنید، زیرا هیچ سؤالی از شما نیست مگر اینکه من شما را به جوابش خبر می‌دهم». یاران ترسیدند که مگر کاری عظیم افتاده است و از بیم آن می‌گریستند و می‌لرزیدند. مردی از بنی سهم بنام عبدالله بن حذافه که به نسب او طعن می‌زدند از پیامبر پرسید: نام پدر من چیست؟ و حضرت نام پدر او را که حذافه بن قیس بود (که همان پدر معروفش بود) بیان فرمودند و آن‌مرد بسیار خوشحال و خشنود گردید. به همین ترتیب چندین نفر دیگر سؤالات متعدد نمودند تا آنکه عمر خطاب (فاروق معظم در بیت شماره ۹۲۰۲) بر خاست و از پیامبر معذرت خواست و عرض کرد که یا رسول الله ما به جاهلیت و شرک، قریب‌العهدیم. صلاح کار خود و اسرار دین خود ندانیم. درگذار و عفوکن. رسول خدا آن سخن را از عمر پسندید و وی را خیر گفت و در آن حال جبرئیل نازل گشت و آیه ۱۰۱ سوره مائده را بیاورد. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار و جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۵- مفهوم بیت ۹۱۹۷ و ۹۱۹۸ ← خداوند می‌فرماید ای کسانی که ایمان آوردید از پیامبر از چیزهایی که شریعت او از آنها ساکت است و خداهم از روی عفو و تسهیل و تخیف بر بندگان متعرض بیان آنها نشده سوال نکنید، زیرا آنها خصوصیات هستنی هستند که سوال نمودن از آنها در حین نزول قرآن یعنی ساعتی که هر چه از احکام دین در آن ساعت سؤال شود بیانش نازل می‌شود، باعث بدحالی و اندوهتان می‌گردد حال آنکه خدا شما را از آن بی‌نیاز کرد و آن را از شما در گذاشت.

۶- مسئول: آنکه از او سوال و پرسش می‌شود.

۷- بی‌قاعده: بی‌اساس.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ

خدا برای بحیره و سائبه و وصیله و حام نام شتران و گوسفندانی که شترکان با شرایط خاصی آزاد می‌کردند حکمی مقرر نفرموده، لیکن

الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَثُرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

چه آنکه بیشتر آنان عقل را به کار نمی‌نهند (۱۰۳)

کافران بر خدا دروغ می‌نند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا

و چون به آنها گفته شود: باید از حکم کتابی که خدا فرستاده و از دستور رسول او پیروی کنید،

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آن دینی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت است. آیا باید از پدران خود هر چند مردمی جاهل بوده

شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾

و به حق راه نیافته باشند باز پیروی کنند؟ (۱۰۴)



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

نساقه بشکافته، گوش از تمیز  
که بُد اندر جاهلیت رسم عام  
بلکه خود کردند جُهال اختیار<sup>۱</sup>  
نساقه زادی پنج بطن از آزمون  
گوش او بشکافتند از رسم دین  
وز عسلف دورش نمی‌بگذاشتند<sup>۲</sup>  
مر بسحیره، سسائبه در ناحیت  
گر که اُنثی<sup>۳</sup> بود آن آخر شکم  
سرش می‌دادند وانگه در گله  
هست مشخص خدایان بسالیقین  
نسر نسیمی‌گشتند بسهر امتیاز  
بر برادر وصل گشت این ماده میش

۱۰۳- حق نفرمود از «بحیره» هیچ چیز  
۹۲۲۱- «سائبه» هم یا «وصیله» یا که «حام»  
۹۲۲۲- حق نفرموده است تعیین این چهار  
۹۲۲۳- بود رسم جاهلیت اینکه چون  
۹۲۲۴- گر مذکر بود بطن پنجمین  
۹۲۲۵- زانتفاعش چشم بر می‌داشتند  
۹۲۲۶- هر کسش می‌خواند بهر میمنت  
۹۲۲۷- گوسفندی هفت بطن از زاده‌م  
۹۲۲۸- اینست می‌گفتند از ما یکدله<sup>۴</sup>  
۹۲۲۹- ور که بُد نر ذبح کردندش که این  
۹۲۳۰- ور یکی نر بود و دیگر ماده باز  
۹۲۳۱- پس بگفتند از ره آنین و کیش  
۹۲۳۲

۹۲۳۳- هر کسی خواندش وصیله در سخن	شیر او را مرد می‌خوردی نه زن
۹۲۳۴- هم‌چنین فحلی <sup>۵</sup> که ده سال تمام	ناقه زو آبست شد خواندیش حام
۹۲۳۵- پشت خود را گشته یعنی حامی او	در تیمن بود فحلی نامی او
۹۲۳۶- جمله بود اینها ز جُهاَل ابتداع <sup>۶</sup>	نَز کتاب و از نبی انتراع <sup>۷</sup>
۹۲۳۷- لیک آنها کز غلط کافر شدند	افتری بر حق بستند و زدند
۹۲۳۸- نسبت تحریم اینها بر خدا	می‌دهند از راه کسذب و اجترأ <sup>۸</sup>
۹۲۳۹- اکثری ز آنها ندارند آن خرد	گمراهی تا باز دانند از زشد
۹۲۴۰- یا که احکام الهی را تمام	باز دانند از حلال و از حرام
۹۲۴۱- عقل خود را می‌نفرمایند کار	بهر تحقیق نکسونامی ز عار
۹۲۴۲- چون که می‌گویندشان کآیید شاد <sup>۹</sup>	سوی آنچه آمد از حق بر عباد
۹۲۴۳- هم به‌سوی آن رسولش تانمام	گوید او حکم حلال و هم حرام
۹۲۴۴- «حَسْبُنَا» <sup>۱۰</sup> گویند یعنی بس بود	یافتیم آنچه از پدرها در سند
۹۲۴۵- می‌بود آیا پس آن چیزی که هست	از پدرهاشان ز نادانی به‌دست
۹۲۴۶- آن پدرهاشان که نادان بوده‌اند	راه بر «لَا يَهْتَدُونَ» <sup>۱۱</sup> پیموده‌اند



۱- مفهوم ابیات ۹۲۲۱ تا آخر ۹۲۲۳ ← «اصناف چهارگانه»، انعام (چهارپایان) چهارگانه‌ای هستند که عبارت‌اند از «بحیره»، «سانبه»، «وصیله» و «حام» و مردم جاهلیت برای آنها احترام قائل بودند و بدین منظور، احکامی برای آنها جعل کرده بودند که در این آیه (آیه ۱۰۳ سوره مائده) خداوند می‌فرماید که این احکام از ناحیه من نیست.

۲- «بحیره» در نهاد و سنت جاهلیت آن بود که چون ماده شتری، پنج شکم می‌زاید، اگر بچه پنجم مذکر بود گوش ماده شتر (مادر آن بچه شتر) را می‌شکافتند و آزادش می‌گذاشتند تا به‌مراد خود به سر آب و گیاه برود و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آن را بر خود حرام می‌کردند. و «سانبه» آن بود که اگر کسی از جاهلیت در مسافرت بود و یا بیمار شده بود، نذر می‌کردند که اگر مسافرشان به سلامت باز گردد یا بیمارشان بهبود یابد شتری را که نذر

کرده‌اند از نشستن و بارنهادن بر آن آزاد نمایند. همچنین سائبه به شترانی می‌گفتند که در راه خشنودی و جلب رضایت بت‌ها و به منظور تقرب به آنها آزاد می‌شدند و آنها را به خدام بتکده می‌دادند و آنها شیر آن شتران و سایر منافع نذورات را به مصرف ابن السبیل‌ها و سایر فقرا می‌رسانیدند. و نیز گفته‌اند که سائبه ماده شتری بوده است که ده شکم پی‌درپی ماده شتر می‌آورده است. چنین شتری محترم شمرده می‌شده و کسی بر پشتش سوار نمی‌شده و اگر کشته می‌شد کرک و پشمش را از پوستش نمی‌کند و اگر زنده می‌ماند، از شیرش جز مهمانان کسی نمی‌چشید. «وصیله» را «گوسفند» و «بز» ذکر کرده‌اند. هر گاه گوسفندی بره ماده می‌زایید آن را نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زایید برای بت‌های خود وقف می‌کردند و هرگاه دوقلو می‌زایید و یکی از آن دو، نر و دیگری ماده بود هر دو را وقف می‌کردند و بره ماده را به این اعتبار که در احترام با توأم خود، وصل شده وصیله می‌نامیدند. و نیز گفته شده که در عرب جاهلیت رسم بود اگر بزی هفت شکم می‌زایید و هفتمین آنها بز نر بود، آن را در راه خدایان خود می‌کشتند و گوشتش را تنها برای مردان حلال می‌دانستند و اگر بز ماده بود مانند سایر بزها و در ردیف آنها زنده نگاهش می‌داشتند و اگر نتیجه زایمان هفتم دوقلو، یکی نر و یکی ماده بود، می‌گفتند خواهر با برادر خود در احترام وصلت کرد، یعنی آن را نیز نباید کشت و باید حرمتش را نگه داشت و منافعش را از شیر و غیره اختصاص به مردان داد. «حامی» عبارت است از شتر نر. رسم عرب جاهلیت این بود که اگر ماده شتری از صلب و تطفه شتر نری، ده شکم بچه می‌آورد آن شتر را مبارک می‌شمردند بر آن بار نمی‌نهادند و سوارش نمی‌شدند و از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند و می‌گفتند «حمی ظهره» یعنی پشتش محترم شد و دیگر نباید بر پشتش سوار شد.

۳- اُنْثَى: مؤنث، ماده.

۴- یَكْدَلُه: بی‌ریا، متحد، موافق.

۵- فَحْلٌ: «نر» از هر حیوانی.

۶- اِبْتِدَاعٌ: نوآوری، بدعت گذاشتن.

۷- اِنْتِزَاعٌ: درآوردن جزیی از کل. گرفتن، واستدن.

- ۸- اجترا: دلیر گردیدن بر کسی.
- ۹- منظور آن است که وقتی پیامبر به مشرکان عرب می‌فرمود که به سوی خدا و آنچه از خدا به پیامبرش وحی شده بیایند، گفتار او را نمی‌پذیرفتند و چنین استدلال می‌کردند که ما دیدیم پدران ما چنین می‌کردند و این همان تقلید باطل است.
- ۱۰- حَسْبُنَا: ما را کافی و بس است، (رجوع شود به معنی آیه ۱۰۴).
- ۱۱- لَا يَهْتَدُونَ: رجوع شود به معنی آیه ۱۰۴.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ  
 لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا  
 فِئْتَبَتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةٌ  
 بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ أَتَّانِ ذَوَا  
 عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ  
 فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ  
 فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ  
 وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاه دارید،  
 که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید، زبانی از آنها نه شما برسد باز گشت همه شما به سوی خداست  
 و همه شما را به آنچه کردید آگاه می‌سازد (۱۰۵)  
 ای اهل ایمان،  
 چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسد،  
 برای وصیت خود دو شاهد عادل را  
 گواه گیرید که از خودتان باشند، یا دو تن دیگر از غیر خودتان (از غیر مسلمین) گواه گیرید، اگر دو سفر  
 به شما مصیبت مرگ رسد (و شاهد خودی نیابند).  
 آن دو شاهد را نگاه دارید، اگر از آنها بدگمانید، تا بعد از نماز  
 سرگد خورند که ما برای شهادت خود هرگز بخریم نمی‌خواهیم  
 هر چند شهادت بر خویشانشان باشد  
 و گواهی خود را که به امر خداست کتمان نخواهیم کرد، که اگر کتمان شهادت کنیم البته از گنهکاران خواهیم بود (۱۰۶)

- ۹۲۴۷- بر شما باد ای گروه مؤمنان  
 ۹۲۴۸- ملتزم یعنی شویدش بر صلاح  
 ۹۲۴۹- گمراهی دیگران بهر شما  
 حفظ نفس خود کز او ناید زیان  
 هر که خواهد کو بود دور از صلاح  
 کسی زبانی وارد آرد بر ملا

چون شما خود یافته باشید راه  
 از عملها تان کنند پس حق خبر  
 مطلع از امر و نهی آنکه شوید<sup>۱</sup>  
 با دو تن رفت از نصاری سوی شام<sup>۲</sup>  
 باز بردند آن دو ترسا بی سؤال  
 که رسانند آن بر اولادش به زود  
 می ندادند آن دو خائن باز پس  
 کرده بود اندر رُخوت<sup>۳</sup> خود نهان  
 آمد آن صورت به دست از امتیاز  
 خواستند از هم رهان، کردند ابا  
 یافت اندر ساعت این آیت نزول  
 در وصیت آورید اندر میان  
 بی وصیت نیست نیک ار گشت فوت  
 عادل و منصف گوه<sup>۵</sup> بسایست کرد  
 نیست کس آرید از خلق دگر  
 مرگواه آرید بر بالین خود  
 پس رسد پیک اجل ناگه به سر  
 وز درخت عمر ریزد بار و برگ  
 آورید اندر وصیت و اینست خیر  
 متهم بر استمی اندر نمود  
 یعنی اندر وقت اجماع ثقات  
 گر که در ریهند زایشان بر ستم  
 ظاهر خویش از دغل سازد بری  
 بر دروغی تا خورم سوگند من

۹۲۵۰- خویش دارید از ضلال اعنی نگاه  
 ۹۲۵۱- سوی حق گردید راجع سر به سر  
 ۹۲۵۲- یعنی از وعد و وعید آگه شوید  
 ۹۲۵۳- مسلمی بهر تجارت و انتظام  
 ۹۲۵۴- مرد و اموالش سوی اهل و عیال  
 ۹۲۵۵- خود بر ایشان چون وصیت کرده بود  
 ۹۲۵۶- و آن یکی ظرفی که بود از نقره بس  
 ۹۲۵۷- ثبت مال خود ز حزمی بانشان  
 ۹۲۵۸- چون رُخوتش سر به سر کردند باز  
 ۹۲۵۹- چون ندیدند آن اِناء<sup>۴</sup> آنجا به جا  
 ۹۲۶۰- رفت آن دعوی به دربار رسول  
 ۹۲۶۱- کز گواهان ای گروه مؤمنان<sup>۱۰۶۰</sup>  
 ۹۲۶۲- از شما حاضر یکی چون شد به موت  
 ۹۲۶۳- پس به هنگام وصیت مر دو مرد  
 ۹۲۶۴- از اقارب<sup>۶</sup> و ز مسلمانان اگر  
 ۹۲۶۵- «غَیْرُکُمْ»<sup>۷</sup> یعنی ز غیر دین خود  
 ۹۲۶۶- گر کنید اندر زمین وقتی سفر  
 ۹۲۶۷- یعنی آید مر شما را وقت مرگ  
 ۹۲۶۸- پس دو شاهد از مسلمان یا ز غیر  
 ۹۲۶۹- در گواهی ور که باشند آن شهود  
 ۹۲۷۰- حبسشان سازید تا «بعد» از صلوات<sup>۸</sup>  
 ۹۲۷۱- پس به حق بدهید ایشان را قسم  
 ۹۲۷۲- خود به مضمون «بِه» «لَأَنْشُرِي»<sup>۹</sup>  
 ۹۲۷۳- نکنم اعنی دین مبدل بر تَمَن<sup>۱۰</sup>



۹۲۷۴- گر چه «ذائقین» بود مشهود له ۱۱	مساگواهی را نپوشیم از گنه
۹۲۷۵- ور شهادت را بسپوشیم از یتیم	آن زمان باشیم ما از آتمین ۱۲
۹۲۷۶- نسبت یعنی از طمع سوگند ما	بهر خود یا بهر هم پیوند ما
۹۲۷۷- یافت از حق چون که این آیت نزول	داد سوگند آن دو تن را پس رسول
۹۲۷۸- بعد از آنکه منقطع آن حرف شد	پیش آنها آشکار آن ظرف شد
۹۲۷۹- باز بگرفتند از سر قال و قیل	با تمیم و بساعدی، آل بدیل ۱۳
۹۲۸۰- مدعی گشتند کآن را ما به سیم	از بدیل از پیشتر بخریده‌ایم
۹۲۸۱- چون که ما را حجتی در کف نبود	زان نکردیم اعتراف آن را به زود
۹۲۸۲- باز کردند آن به پیغمبر رجوع	آمد این آیت به هنگام وقوع



۱- مفهوم کلی آیه ۱۰۵ سوره مائده این است که اگر شما خود اهل هدایت باشید، گمراهی کفار به شما آسیب نمی‌رساند. این آیه اذهان را از اینکه خیال کنند آیه در مقام ترخیص ترک امر به معروف و نهی از منکر در فروع هم هست منصرف ساخته است. هم‌چنین می‌توان گفت که خطاب آیه، با اجتماع مؤمنین است و هدف آن اصلاح وضع اجتماعی جامعه اسلامی و مهندسی به هدایت الهیه شدن و معارف دینی و عمل صالح و شعائر عامه اسلامی را حفظ کردن است و جایز نیست مسلمین از دیدن اینکه مجتمعات گمراه بشری در شهوات و تمتع از مزایای زندگی باطل خود فرو رفته‌اند نسبت به راه راست و هدایت دینی خود دلسرد گردند، زیرا مرجع همه آنها به سوی خداست و خداوند به زودی آنان را به آنچه کرده و می‌کنند، خبر می‌دهد.

ازبان اشارت آیه، بر ذوق اهل ارادت آن است: ای مؤمنان! زینهار، نفس خویش مقهور دارید، پیش از آنکه شما را مقهور کند، آن را به طاعت مشغول دارید، پیش از آنکه شما را به معصیت مشغول کند. طبع نفس، آن است که پیوسته با دنیا آرام گیرد و به معصیت شتابد، و معصیت را خرد شمرد، و به طاعت، کاهلی کند و عجب آرد و ریای خلق جوید و در وی هم شرک است، هم ریا و هم نفاق.

«بایزید بسطامی» گفت: اگر خداوند عزوجل در آن جهان گوید مرا که: آرزویی کن، من آن خواهم که دستوری دهد تا به دوزخ اندر آیم، و این نفس را عقوبت کنم که در دنیا از او، بسی بیچیدم و رنجیدم.

مصطفی (ص) فرمود: «اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک». این از آن گفت که با هر دشمنی چون بسازی، از شر وی ایمن گردی و با نفس خویش چون بسازی، هلاک شوی، و هر کس را که نیکو داری، به قیامت از تو شکر کند و اگر بدداری شکایت کند. حال «نفس» ضد این است، چون وی را اندر این سرای نیکو داری، بدان سرای تو را خصمی کند، و اگر در این سرای بدداری، بدان سرای شکر کند.

گفته اند که: «دل» در نهاد آدمی، بر مثال کعبه است و «نفس» بر مثال مصطبه (میخانه). و هر دو برابر یکدیگرند، در شبانه روزی چندین بار آن نفس اماره در سراپرده دل شبیخون برد، و آن دل، چون مصیبت رسیده‌ای هر بار به تظلم به درگاه عزت شود، هر بار از جناب قدّم بدو این خلعت فرستند که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ثَلَاثَ مِائَةِ وَسَبْتِينَ نَظْرَةً فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ». (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدّة الأبرار).

۲- | آیه ۱۰۶ سوره مائده در شأن «تمیم بن اوس الداری» و «عدی بن بده» که ترسا بودند از ترسایان بنی لخم و «بدیل بن الی ماریه» که مسلمان بود نازل شد. این سه نفر به عزم سفر و تجارت از مدینه بیرون رفتند تا به شام و مکه رفته تجارت نمایند. «بدیل»، که همراه خود خورجینی داشت که اموال خود از جمله ظرفی از نقره (یا طلا) و قلاده‌ای را در آن جای داده بود و اموال مزبور را می برد تا بفروشد، در بین راه بیمار شد و احساس می کرد که اجلش فرا رسیده است. پس آنچه از اموال که همراه داشت در کاغذی نوشت و آن را در میان اموال مخفی نمود و به آن دو نصرانی داد و سفارش کرد آنها را به ورثه اش برسانند. این دو تن وقتی به مدینه برگشتند اموال را در حالی که ظرف نقره‌ای (یا طلایی) را همراه با قلاده دزدیده بودند، نزد ورثه آورده ماجرا را شرح دادند و ورثه وقتی خورجین را گشودند و صورت اموال را خواندند، دیدند که ظرف و قلاده در آن اموال نیست.

از آن دو پرسیدند که آیا بدیل آنقدر مرضش طول کشیده که محتاج فروش اموال خود شود؟

گفتند: نه، کسالتش جز چند روزی به طول نیانجامید. پرسیدند آیا دزدها در سفر چیزی از اموالش ربودند؟ گفتند: نه. و وقتی از آن ظرف و قلاده سؤال کردند آن دو نصرانی گفتند که ما نیز خبر نداریم - ورثه بدیل آن دو تن را به شکایت نزد پیامبر(ص) آوردند و پیامبر آنها را سوگند داد که آیه ۱۰۶ که نازل گردید، که قسم بخورند که اموال را نبرده‌اند، و وصیت را عوض نکرده‌اند، آنها نیز سوگند خوردند و پیامبر رهایشان کرد. پس از چندی اولیای بدیل ظرف و قلاده را در دست ایشان دیدند و موضوع را به پیامبر اطلاع دادند. آن دو ترساً مدعی شدند که ما آن ظرف و قلاده را قبلاً از بدیل خریده بودیم اما چون مدرکی نداشتیم، اعتراف به اینکه آن اموال نزد ماست ننمودیم. پیامبر منتظر وحی خداوند گردید و خداوند آیه ۱۰۷ سوره مائده را نازل فرمود. (با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار و جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان).



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

۳- رُخوت: (جمع رخت): باروبنه و وسایل.

۴- إناء: ظرف آب خوری، سبوی.

۵- كُوْه: (مخفف گواه): شاهد.

۶- أقارب: نزدیکان.

۷- غَيْرِكُمْ: رجوع شود به معنی آیه ۱۰۶

۸- گفته‌اند منظور از «صلوة»، در اینجا نماز «عصر» یا نماز «دیگر» است که وقتی عظیم است و به جهت تغلیظ یمین (محکم ساختن سوگند) آن را امر نموده‌اند که در این ساعت اهل کتاب عبادت می‌کنند و از گفت دروغ و سوگند دروغ پرهیز می‌نمایند و نیز می‌توان انتخاب وقت نماز را برای سوگند دادن از جهت آنکه مؤمنین به دور یکدیگر جمع می‌شوند، دانست.

۹- رجوع شود به معنی آیه ۱۰۶

۱۰- ثَمَن: بهای کم، قیمت چیزی، (در اینجا منظور فروش دین به دنیا است از طریق خوردن سوگند دروغ).

۱۱- اگر چه «مشهود له» (یعنی آنکه شهادت در مورد او داده می‌شود) خویشاوند ما باشد.

۱۲- آثمین: (جمع آثم)؛ گناه کاران.

۱۳- رجوع شود به توضیح شماره ۱ همین زیرنویس.

فَإِنْ عُرِيَ عَلَىٰ

پس اگر بر احوال آن

أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخِرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ

دو شاهد اطلاعی حاصل شد که مرتکب گناهی شده اند (و در شهادت حدیث کرده اند) دو شاهد دیگر

اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ

که احق (به اثبات یا شهادت) باشند. به جای آنها قیام کنند و به خدا سوگند یاد کنند که شهادت ما راست تر

مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ

از شهادت آن دو شاهد بیشین است و ما از حق اصلاحی تجاوز نکردیم. که در آن صورت از مستکاران باشیم (۱۰۷) این گونه

أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِنَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ

که بیان شد نزدیک تر به آن است که شهادت را بر وجه خود ادا کنند. یا از اینکه باز قسم را (اوصیاء بر ورثه) رد کنند بپساک

أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

و از خطا بترسید و اسمن حق را بشنویید. و خطا مردم بدکار را هدایت نخرشند کرد (۱۰۸)

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ

ز روزی که خدا همه پیغمبران را جمع گرداند و آنگاه گوید: چگونه امت از دعوت شما اجابت کردند؟ گویند: ما نمی دانیم.

لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

تویی که به باطن همه کاملاً دانایی (۱۰۹)

- |   |   |
|---|---|
| کسب کردندستند فعلی بر سر گناه                       | ۹۲۸۳- پس اگر معلوم شد که آن دو گواه                     |
| پس دو تن خیزند باز از شاهدان                        | ۹۲۸۴- کرده اند اعنی خیانت اندر آن                       |
| کسب برایشان گشته وارد آن گزیند <sup>۱</sup>         | ۹۲۸۵- جای دو خائن ز قوم مستمند                          |
| بر «عَلَيْهِمْ» «اسْتَحَقَّ» باشد معین <sup>۳</sup> | ۹۲۸۶- اَوْلِيَانِ <sup>۲</sup> وصف است بهر «الَّذِينَ»  |
| بر بدیل از «الَّذِينَ اسْتَحَقَّ»                   | ۹۲۸۷- یعنی آنها که اقدامند و هم «أَحَقُّ»               |
| مر گواه آیند اندر انجمن                             | ۹۲۸۸- حاصل این کز قوم میت هم دو تن                      |
| بر شهادت اینکه ما باشیم «أَحَقُّ» <sup>۴</sup>      | ۹۲۸۹- پس خورند ایشان قسم بر ما صدق                      |
| در گواهی خائن و صاحب هوس                            | ۹۲۹۰- ما گواهیم اینکه باشند آن دو کس                    |
| نگذیریم اندر گواهی تازه ما                          | ۹۲۹۱- «مَا اعْتَدَيْنَا» <sup>۵</sup> یعنی از اندازه ما |

چو رسد پاداش ظالم یوم دین	۹۲۹۲- ورنه باشیم از ستمکاران یقین
ز آن دو تن می بود یک تن عمروعاص <sup>۶</sup>	۹۲۹۳- بر دو تن پس یافت سوگند اختصاص
منتقل ز آن دو بسه و زاتِ بدیل	۹۲۹۴- آن اِنَا <sup>۷</sup> پس گشت بعد از قال و قیل
هم بسه «يَا تَوَّابُ الشَّهَادَةِ» انب است	۹۲۹۵- اینکه شد مذکور حکم اقرب است <sup>۱۰۸۵</sup>
بر و صبیان ار که برگردد قسم <sup>۸</sup>	۹۲۹۶- اقرب اعنی ز آن که بسفزیاید ستم
که به خلف <sup>۹</sup> آیند هم باز از بدی	۹۲۹۷- بودشان ترس از تمیم و از عدی
فاسق است آن کو ز امرش سرکشید	۹۲۹۸- از خدا ترسید و امرش بشنوید
کز یمن <sup>۱۰</sup> کذب می جویند امان	۹۲۹۹- راه ننماید خدا بر فاسقان
حقی تعالی انبیا را در مقام	۹۳۰۰- اندر آن روزی که جمع آرد تمام <sup>۱۰۹۰</sup>
چون اجابت کرده گشتید از امم؟	۹۳۰۱- پس به دعوت گوید ایشان را که هم
در ره توحید و آیین رشاد	۹۳۰۲- دعوت اعنی چون نمودید از عباد
وین بود تو بیخ گرداری تمیز	۹۳۰۳- از شما کردند اجابت بر چه چیز
شاهد امت بُسوند اندر جزا <sup>۱۱</sup>	۹۳۰۴- تا که بر «مَا ذَا جِئْتُمْ» انبیا
خود سو «عَلَامُ الْغَيْبِي» در خفا <sup>۱۲</sup>	۹۳۰۵- انبیا گویند: «لَا عِلْمَ لَنَا»



- ۱- مفهوم آیه ۱۰۷ سوره مائده این است که اگر معلوم شد که به دروغ سوگند خوردند، دو تن از اولیاء میت که مدعی اند و به این دعوی سزاوارتر از آن دو تای اول هستند به جای آن دو نفر اول که سوگند دروغ خورده اند مطابق دستوری که می دهم قسم بخورند.
- ۲- اولیان: تثنیه اولی است به معنی آن دو گواه که اولی ترند به گواهی (و یا نزدیک ترند به ایشان از نظر ارث) و اولی ترند به شهادت دادن.
- ۳- مفهوم بیت ۹۲۸۶ ← «اولیان» وصف است برای کلمه «الذین» و کلمه «استَحَقُّ» بالفظ «علی» متعدی شده است یعنی آن دو شاهدی که از جهت وصیت به میت (بدیل بن ابی ماریه نزدیک ترند با دروغ و خیانت خود بر اولیای میت جنایت کردند و دو شاهد دیگری به جای ایشان و بر دروغ و خیانتشان شهادت می دهند. (اگر معلوم شد شهود اول یعنی کسانی که

قبل از کشف خلاف از جهت وصیت نزدیک‌تر به میت بودند به اولیای میت خیانت ورزیده‌اند. در این صورت دو تن از همان اولیای میت اقامه شهادت می‌کنند و قائم مقام دو تن شاهد نخستین می‌شوند). این آیه (آیه ۱۰۷ سوره مائده) را از جهت ترکیب بندی، مشکل‌ترین آیه قرآن دانسته‌اند.

۴- آخ: سزاوارتر، اولی، صاحب حق‌تر.

۵- رجوع شود به معنی آیه ۱۰۷

۶- مفهوم بیت ۹۲۹۳ ← [چون آیه ۱۰۷ سوره مائده فرود آمد، دو تن از ورثه میت بعد از نماز دیگر برخاسته نزدیک منبر رفتند و سوگند خوردند که آن دو نصرانی، خیانت کرده و دروغ گفتند. و این دو نفر که سوگند خوردند، یکی «عبدالله عمرو عاص» و دیگری «مطلب بن ابی وداعه» بودند. این دو، آن‌جا را از تمیم و عدی پس گرفتند و با اولیاء میت دادند. بعد از آن «تمیم داری» مسلمان شد و با پیغمبر بیعت کرد. ] (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- اِناء: ظرف و جام آبخوری، سبو.

۸- مفهوم ابیات ۹۲۹۵ و ۹۲۹۶ ← این حکم به این ترتیبی که خداوند مقرر داشته، برای رسیدن به واقع، نزدیک‌ترین راه است به احتیاط و هم به اینکه شهود، در شهادت خود تعدی نکنند و بترسند از اینکه مشتشان، باز و شهادتشان بعد از قبول، رد شود. چون قوی‌ترین چیزی که انسان را نسبت به راستگویی گواهان مطمئن می‌سازد این است که با استفاده از ایمان درونی آنان از آنان، سوگند به خداوند گرفته شود.

۹- خَلْف: سوگند خوردن.

۱۰- یمین: سوگند، قسم.

۱۱- مفهوم ابیات ۹۳۰۲ و ۹۳۰۴ ← اینکه خداوند در روزی که همه پیامبران را جمع می‌کند (چون شهادت دادن با جمع شدن شهدا مناسبت دارد کلمه جمع کردن پیامبران را ذکر کرده و نه اینکه بگوید: «روزی که خداوند به پیامبران می‌گوید»): از پیغمبران سؤال می‌کند که چگونه از امت‌های خود مورد اجابت و قبول قرار گرفتند، از بهر توبیخ است، یعنی این سؤال توبیخ است و برای توبیخ نمودن امت است تا انبیاء برای جزا دادن به امت شاهد آنها باشند بر آنچه که مورد اجابت آنها قرار نگرفته است.

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ...» صفت روز رستاخیز است و نشان فزع اکبر. آن روز که صبح قیامت بدمد، و سراپرده عزت به صحرای قهاری بیرون آرند و بساط عظمت و جلال بگسترانند، ترکیب این هفت آسمان علوی را که بر هوای لطیف، بی عماد و ستونی بر یکدیگر بداشته و به قدرت نگه داشته، فروگشایند و همه بر هم زنند و برهم شکنند و این هفت فرش مطبق را برکشند و ذره ذره از یکدیگر برفشانند، و خورشید را که چراغ جهان است و دلیل زمان و مکان، به سان مهجوران حضرت، رویش را سیاه کنند و درپیچند و به کتم عدم باز برند که می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، و این نجوم ثواقب و کواکب زهرا را به یک بار بر صورت برگ درخت به وقت خریف فرو بارانند و در خاک مذلت بغلتانند، که می‌فرماید: «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»، فرمان آید که ای دوزخ آشفته! به عرصات حاضر شو، که دیر است تا این وعده داده‌ایم که: «وَبُرِّزَتُ الْجَحِيمِ لِمَنْ يُرَى». و ای فرادیس اعلیٰ! طلیسان نعمت برافکن و در موقف کمر انقیاد بر میان بند، که دوستان منتظرند و از راه دور و دراز آمده‌اند، می‌خواهیم که راه به ایشان کوتاه کنیم که: «أُزْلِفَتُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ...» (به اختصار و با کمی تغییر از جلد کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۱۲- [صدوبیست و چهار هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت، در آن ساعت به زانو در آیند و علم‌های خود از آن فزع و هیبت فراموش کنند و گویند: «ما را به جواب اینکه امت ما، ما را چه پاسخ کردند، دانش نیست و ما از علوم غیبی که تنها تو راست بهره‌ای نداریم،» (لاعلم لنا)؛ هزاران هزار مقربان درگاه و قدسیان ملاء اعلیٰ همه زبان تضرع و تذلل گشاده که: «ما عبدناك حقَّ عبادتك» آری، روز قیامت، پنجاه موقف است، هر موقفی هزارسال و در بعضی از آن مواقف این سؤال هیبت رود که وقت فزع و اظهار سیاست و زفیر دوزخ بود، پیامبران به زانو درآمده و عقل‌ها مدهوش گشته و جان‌ها به چنبر گردن رسیده، چنان که فرمود: «إِذَا الْقُلُوبُ لُدِي الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ». از بیم و فزع و سیاست آن ساعت ایشان را هیچ جواب نیاید و گویند: «لاعلم لنا». پس، آن ساعت در گذرد و عقل‌ها به جای خویش باز آید و پیامبران بر قوم خویش گواهی دهند و از تصدیق و تکذیب امت خویش خبر دهند، که فرمود: «يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّهِمْ»... و در آن ساعت هر یک از پیامبران فراپیش آیند و طلب رحمت برای امت خود نمایند و آن هنگام مهتر عالم و سید ولد آدم، در میان جمع گوید:

خداوندا! پادشاهها! مشتی عاصیان اند این امت من، گروهی ضعیفانند، لختی بیچارگان و مفلسانند. اگر در عملشان تقصیر است شهادتشان به جای است. اگر در خدمتشان فترت است، عقیده سنتشان برجاست. اگر کار ایشان تباه است، فضل تو آشکار است. خداوندا! به فضل خود جرم ایشان بپوش و به لطف خود، کار ایشان بساز و به رحمت خود ایشان را بنواز، که خود گفته‌ای: «لَاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» . (با تلخیص از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدةالابرار).

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

(ای یعیسر، مردم را متذکر گردان) آنگاه که خدا گفت: ای عیسی مریم!

اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ

به خاطر آن نعمتی را که به تو و مادرت عطا کردم آنگاه که تو را به تائید روح

الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ

قدسی تو را ساختم که در گهواره و بزرگسالی یا مردم سخن می گفتی و آنگاه که تو را تعلیم

الْحِكْمَةَ وَالْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ

کتاب و حکمت کردم و به تو علم تورات و انجیل آموختم و هنگامی که

مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا

از گل، شکل مرغی به امر من ساخته و در آن می دمیدی تا به امر من مرغی

بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ

می گردیدی و کور مادرزاد و بیس را به امر من شفای دادی و آنگاه که مردگان را

الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ

به امر من از فرعون می آوردی و آنگاه که دست منم ای اسرائیلی را از سر تو کوتاه کردم وقتی که

جَسَدَهُمْ بِالْبَيْنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْحَرُ

تو با معجزات روشن بر (عدایت) آنها آمیختی و کافران بنی اسرائیل گفتند که اینها جز سحری

مِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِهِ

آشکار نیست (۱۱۰) و (یاد کن) هنگامی که به حواریین وحی کردیم که به من

وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامِنُوا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

و به رسول من ایمان آوردید، گفتند: ایمان آوردیم، (عدایا) گواها باش که ما سلبه امر تویم (۱۱۱)



گوید ای «عیسی ابن مَرْیَم» کن به یاد	۹۳۰۶- آن زمان که حضرت رَبِّ العباد <sup>۱۱۰</sup>
دادم و کسردم مَوْئِدِ دیگرت	۹۳۰۷- «نعمتی» آن بر تو و بر مادرت
تا سخن در مَهد گفتمی با اَنام <sup>۱</sup>	۹۳۰۸- هم «بِروحِ القُدس» جُستی فَرَونام
که کند دانا سخن در سِنِ کَهَل <sup>۲</sup>	۹۳۰۹- آن چنان گفتمی سخن در مَهد، سَهل
بُسد چنان کساندر کَهولت بی‌سؤال	۹۳۱۰- در طُفولیت تو را عقل و کمال
هم‌چنین تورات و انجیل و جِکم	۹۳۱۱- هم در آن سَنَت کتاب آموختم
پس دمی در وی تونفخ از زنده دل <sup>۳</sup>	۹۳۱۲- و آن که سازی شکل مرغان را زِگِل
وَ اَکْمَه <sup>۴</sup> و اَبْرَص <sup>۵</sup> هم از نفخت نکو	۹۳۱۳- تا به اذنم زنده و پَران شد او
مُردگان را زنده زاعسجاز و نما	۹۳۱۴- و آن که آوردی برون از قبرها
هم کفایت کردم اندر آن زمان	۹۳۱۵- و آن که از تو شر اِسرائیلیان
گفت آن کو گشت کافر ز آن جهات:	۹۳۱۶- که به ایشان آمدی با بَیِّنات
کو به ما آورده بهر اعتبار	۹۳۱۷- این نباشد غیر سحری آشکار
آورید ایمان به من هم بر رسول	۹۳۱۸- وحی <sup>۱۱۱</sup> کردم بر حواری کز قبول
کافر را گردن نهادیم ای اله	۹۳۱۹- گفت «آمَنَّا» تو بر ما شو گواه
ذکر شد در سوره عسمران تمام	۹۳۲۰- حال عیسی و حواریّین به نام



۱- اَنام: آفریدگان، مردم.

۲- کَهَل: پیری، کَهولت.

۳- از معجزات عیسی بن مریم (ع) این بود که از گِل مجسمه مرغی ساخت و وقتی در آن دمید به اذن خدا آن مجسمه زنده و پَران شد.

۴- اَکْمَه: کور مادرزاد.

۵- اَبْرَص: فردی که مبتلا به بیماری «پِیسی» است. اصطلاح علمی این بیماری، ویتیلیگو (vitiligo) است و در اثر نقص در تشکیل رنگدانه پوست که «ملانین» نام دارد ایجاد می‌شود و با لکه‌های سفید شیری یا صورتی، با حاشیه پررنگ در نواحی مختلف پوست همراه است.

۶- وحی در اینجا به معنی الهام نمودن است.

إِذْ قَالَ

(پاد آفر) هنگامی که

الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ

حواریین گفتند: ای عیسی مریم! آیا خدای تو تواند که

يُنزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ

برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ عیسی در جواب گفت: اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید

مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا

او شک در قدرت خدا نکنید! (۱۱۲) گفتند: می خواهیم هم از آن مائده آسمانی تناول کنیم و هم دلهای ما مطمئن شود

وَنَعْلَمَ أَنَّ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۳﴾

و هم به راستی عهدهای تو بی تویم و بر آن در مشاهده ما گواهان باشیم. (۱۱۳)



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۹۳۲۱- و این که گفتند آن حواریین به زود <sup>۱۱۲</sup>
- ۹۳۲۲- «مائده»<sup>۱</sup> نازل به ما از آسمان
- ۹۳۲۳- از خدا ترسید از این سان سؤال
- ۹۳۲۴- هیچ دارید از به قدرت باورش
- ۹۳۲۵- گفت این پرسش نبود از شک و زیب <sup>۱۱۳</sup>
- ۹۳۲۶- تا که گردد مطمئن دلهای ما
- ۹۳۲۷- ز آن چه گفتی هر چه من با مادرم
- ۹۳۲۸- هم بر آن باشیم ما از شاهدان
- ۹۳۲۹- بر تو باشیم از گواهان بضر<sup>۲</sup>
- ۹۳۳۰- مر گواهی از طریق استماع
- می تواند ریت ای «عیسی» نمود،
- گفت عیسی در جواب تابعان
- مؤمنید از بر وی اندر هر کمال
- هم یقین بر صحت پیغمبرش
- لیک می خواهیم خورد از خوان غیب
- در مقام «نفلم» «أَنْ صَدَقْتَنَا»<sup>۲</sup>
- از خدا خواهیم دهند در محضرم
- گر کسی خواهد گواهی بالعیان
- نیسی که زاهل سمع و اقوال و خبر
- می فراید جمله بر زیب<sup>۴</sup> و صداع<sup>۵</sup>



۱- مائده: غذایی که از آسمان نازل می‌شود. آنان که تقاضای مائده کردند، حواریین بودند و پنج هزار مرد دیگر از قوم عیسی. عیسی ایشان را روزه فرمود. سی روز روزه داشتند، بعد از آن، مائده خواستند. عیسی به سان زاهدان جبّه‌ای در پوشید بافته از موی گوسفند، و به محراب عبادت شد دست برهم‌نهاد و سر در پیش‌افکنده و بر قدم تواضع ایستاده و گریستن در گرفته از خدا درخواست نمود تا آن چنان که قوم از او خواسته بودند برایشان مائده بفرستد. آری، هر کس بر حسب حال خود سؤال می‌نماید. و مراد هر کس به اندازه همت او! چند که فرق است میان یاران عیسی (ع) و یاران مصطفی (ص)! یاران عیسی چون گرسنه شدند بر عیسی اقتراح کردند، دل عیسی به خود مشغول داشتند و از حظّ خود به مراعات وی نپرداختند. هم آواز بر آوردند که: «هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء».

عیسی (ع) از امت خویش یاری خواست، ایشان از او مائده خواستند. مصطفی (ص) از امت خود یاری خواست: «کونوا انصارالله». یاران همه تن و جان و مال فدا کردند. ربّ العزّة، آن از ایشان قبول کرد و بپسندید، و باز گفت: «والذین تبوء الداروالایمان من قبلهم» عیسی دعا کرد مائده خواست و خداوند نیز اجابت فرمود و نعمت خود فرو فرستاد و فرمود: «انّی منزلها علیکم». یا عیسی دریغ نیست که مائده می‌خواهند، اما ما را دوستانی است از امت محمد که از ما، جز ما را نخواهند و جز به‌یاد ما نیاسایند. و حدیث کنند جز حدیث ما نکنند و شراب خورند، جز به‌یاد ما نخورند. از مهر ما با خود نپردازند و از عشق ما با دیگری ننگرند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- رجوع شود به معنی آیه ۱۱۳؛ منظور «رؤیت» است یعنی، ببینیم صدق تو را به آنچه گفتی که من رسول خدایم.

۳- گواهان بصر: شاهدان عینی. منظور این است که آن قوم به عیسی (ع) گفتند که از طریق نزول مائده از سوی خداوند می‌خواهیم قلبمان اطمینان یابد و به وحدانیت خداوند و نبوت تو یقین پیدا کنیم (نه اینکه تنها از طریق حرف و خبر و شنیده‌ها).

۴- ریب: شک.

۵- صداع: دردسر.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ

عیسی مریم گفت: بارها، ای پروردگار ما، تو بر ما از آسمان مائده ای فرست

تَكُونُ لَنَا عَيْدًا إِلَّا وَلِنَاوَهُ الْخِرْنَاوَةُ آيَةٌ مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ

تا این روز برای ما و کسانی که پس از ما آیند روز عید مبارکی گردد و آیت و حجتی از جانب تو برای ما باشد، و ما را روزی ده، که تو

خَيْرَ الرَّاغِبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ

بهرین روزی و طلب کنی (۱۱۴) خدا گفت: من آن مائده را برای شما می فرستم، و اگر هر که بعد از نزول مائده

مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعَذِبُ بِهِ، عَذَابًا لَا أَعَذِبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

کافر شود، وی را عذاب کنم، که هیچ یک از جهانیان را چنین عذاب نکند (۱۱۵)

- ۹۳۳۱- گفت «عیسی ابن مریم» کای خدا <sup>۱۱۴</sup>
- ۹۳۳۲- چون نویی پروردگار ما عیان
- ۹۳۳۳- تا که آن خوان باشد از تأیید ما
- ۹۳۳۴- اول اعنی زین زمان تا رستخیز
- ۹۳۳۵- گشت در یکشنبه نمازل مائده
- ۹۳۳۶- عید یعنی عود بر چیزی که آن
- ۹۳۳۷- آن نصاری، چون که آمد مائده
- ۹۳۳۸- در عبادت خانه بهر بندگی
- ۹۳۳۹- می کنند آن روز را در هفته عید
- ۹۳۴۰- گفت زآن رو تا کنیم آن روز را
- ۹۳۴۱- عید باشد بر من و بر قوم من
- ۹۳۴۲- آیتی و رزقی آن باشد چنین
- ۹۳۴۳- گفت حق من می فرستم بر شما <sup>۱۱۵</sup>
- ۹۳۴۴- پس هر آن کس گشت کافر بعد از آن
- ۹۳۴۵- آن عذابی کافله عالم را یکی
- ۹۳۴۶- تا چهل روز از سما آمد به عذاب<sup>۲</sup>
- «مائده» بفرست ما را از سما
- مائده بفرست هم ما را به خوان
- اول و آخر به گیتی عید ما
- و «آخر» اعنی تابعان کآیند نیز
- زآن به ترسا عید آن روز آمده
- بس بود ممدوح نزد مردمان
- ساجد و شاکر شدند از فائده
- مجتمع گشتند با شرمندگی
- بر عبادت عود سازند از نوید
- عید خرم نعمت فیروز را
- اول و آخر ز جمله مرد و زن
- از تو بر ما «أنت خیر الراغبین»<sup>۱</sup>
- این چنین خوانسی ز فضل و اجتبا
- می کنم او را عذاب و امتحان
- بر چنان رنجی بگیرم بی شکی
- خواب غیبی بر رسول مُتَجَبَّب<sup>۳</sup>

۹۳۴۷- پس به عیسی امر شد کآن خوان و نان	بر فقیران ده نه صاحب مکتان
۹۳۴۸- اغسینیا کردند شک در مائده	کاین بسود جادو و بس بی فایده
۹۳۴۹- مسخ پس گشتند جمعی ز آن گروه	همچو خنزیران دوان در دشت و کود <sup>۴</sup>
۹۳۵۰- بس شکال آید در این برناسپاس	کی نماید مسخ کس خَلَاقِ ناس؟
۹۳۵۱- صوفیان گویند نبود مائده	از خدا جز واردات <sup>۵</sup> زائده
۹۳۵۲- که رسد بر سالکان ره مدام	هر کجا بر قدر و اندازه <sup>۶</sup> مقام
۹۳۵۳- و آن جماعت پیش از استعداد کار	می شدند از برّ معنی خواستار
۹۳۵۴- گفت عیسی اِتَّقُوا اللَّهَ زین مقال	بر شما نبود زمان این سوال
۹۳۵۵- چون زمان آمد نباشد حاجتی	که بخواهید آن رسد بی محنتی
۹۳۵۶- چون مُصِرّ گشتند بر انزال آن	حق تعالی گفته سهل است این بیان
۹۳۵۷- بهر ایشان لیک دارد بس خطر	کس نخواهد گشت بروی مستقر <sup>۷</sup>
۹۳۵۸- پس شود مستلزم ضعف و ضلال	جز کسی کوراست این ادراک و حال
۹۳۵۹- بعد از آن حق بهر تنبیه و نشان	می کند تسوییح بر بی‌دانشان



۱- مفهوم کلی ابیات ۹۳۳۱ تا آخر ۹۳۴۲ ← عیسی به درگاه خداوند دعا کرد تا به در خواست قوم، از آسمان برای آنها غذا بفرستد، تا اینکه روز نزول مائده، عیدی باشد برای نسل حاضر از امت و هم برای نسل آینده آن. (چون اصولاً لفظ عید، از ماده عود و به معنی برگشتن و تکرار شدن است و عید، عید نمی‌شود مگر اینکه برای همیشه و هر چند وقت یک بار تکرار شود). آن روز که مائده فرود آمد، روز «یکشنبه» بود، قوم عیسی آن را عیدی ساختند. گفته‌اند که سفره‌ای سرخ رنگ از آسمان فرود آمد در میان ابرها، بالای آن ابر و زیر آن، ابر، هم‌چون مرغی پرنده، از هوا در آمد، همه در آن می‌نگریستند، چشم‌ها در آن اعجوبه خیره بماند و هوای عالم از آن مائده خوشبوی گشت و عیسی زبان شکر بگشاد. مائده آمد تا به پیش عیسی به زمین رسید. عیسی و حواریان به سجود درافتادند و جهودان در آن عجایب می‌نگریستند و از حسد می‌گداختند و انکار می‌نمودند. از آن پس ترسایان

روز یکشنبه هر هفته را عید گرفته و به عبادت در کلیساها مشغول می‌شوند و این همان روزی است که عیسی(ع) آن روز را که از بهترین روزی دهندگان بر امتش رزق و روزی از آسمان نازل شد، عید اعلام نمود. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار و جلد ششم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- غَب: (غِب): یک روز در میان.

۳- مُنْتَجِب: برگزیده، مختار.

۴- مفهوم ابیات ۹۲۴۶ تا آخر ۹۲۴۹ ← [چهل روز، پیوسته، هر بامداد مائده از آسمان به زمین فرود می‌آمد و خاص و عام و درویش و توانگر و بیمار و تندرست از آن می‌خوردند و باز به آسمان باز می‌گشت. هزار و سیصد مردوزن از درویشان و بیماران و بیلارسیدگان از آن مائده خوردند و از گرسنگی سیر شدند و از بیماری شفا یافتند و از عیب‌ها و بلاها پاک گشتند و آن سفره طعام همان گونه بود که از آسمان فرود آمده بود، بی نقصانی در آن. و گویند هر درویشی که آن روز از مائده بخورد توانگر گشت و تا زنده بود نیز درویش نگشت و هر بیمار که از آن بخورد تا زنده بود بیمار نگشت. آن‌گاه خداوند به عیسی وحی فرستاد که: این مائده و روزی را از آسمان فرستادم تا درویشان خورند، نه توانگران. پس این حال بر توانگران دشوار آمد، و دچار فتنه و شک شدند و دیگران را نیز به شک افکندند که آیا واقعاً دیده‌اید که مائده از آسمان نازل شده؟ عیسی(ع) گفت: اکنون که فتنه در دل خود راه داده و به شک افتادید، عذاب را ساخته باشید و خداوند وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هر آن کس که کافر شود بعد از نزول مائده، او را عذاب کنم. (فمن یکفر بعد منکم... ← آیه ۱۱۵ سوره مائده). آن‌گاه خداوند عذاب خود را فرو فرستاد و سیصدوسی و سه مرد را از ایشان مسخ نمود، شب در خانه خویش با اهل و عیال خفته و بامداد تبدیل به خوک شده و در کوه و دشت و میان مزبله می‌گشتند و نجاسات و قاذورات می‌خوردند. عیسی ایشان را دید، یک به یک می‌شناخت و می‌گفت: تو فلانی، و نام تو فلان، و ایشان می‌گریستند و به سرشارت می‌کردند و عیسی می‌گفت: «قَدْ كُنْتُ أَحْذِرُكُمْ عَذَابَ اللَّهِ». پس عیسی از خدا خواست تا ایشان را هلاک کند، بعد از سه روز هلاک گشتند. این آن مثالات است که خداوند،

امت محمد (ص) را بدان ترسانده و می‌فرماید: «ویستعجلونک بالسَّيِّئَةِ قبل الحسنه و قد خلت من قبلهم المثلثات» [به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار].

۵- واردات: آنچه بدون جهد بنده بر دل وی نازل شود و از جمله خواطر محموده که بدون تعمد بنده بر دل او بگذرد. واردات گاهی سرور و گاهی غم است. گاه قبض است و گاه بسط. گاه صحیح است، گاه فاسد که در صورت اخیر مورد اعتماد نیست. وارد صحیح هم یا الهی است که متعلق به علوم و معارف است و یا ملکی و روحانی که برانگیزنده طاعات است و الهام نام دارد. (واردات زائده: واردات زیاد و افزون).

۶- مقام: چیزی که به کسب و کوشش بنده به دست آید، پس هر یک از اعمال و مکاسب که در تصرف سالک آید و ملکه وی شود، مقام وی است و از این رو، مقام را به صفت ثابت عبد تعریف کرده و آن را از امور اختیاری شمرده‌اند. مقابل «حال» که از مواهب است و در اختیار سالک نیست، [«مقام» (\*)؛ «حال» (\*)].

۷- مفهوم ابیات ۹۳۵۲ تا آخر ۹۳۵۷ ← [قوم عیسی سؤالاتی بیش از حد قابلیت و استعداد خود می‌نمودند. مثلاً بعد از آمدن مائده شمعون پرسید: آیا این طعام از دنیاست یا از آخرت؟ و عیسی پاسخ داد نه از طعام دنیا و نه از طعام آخرت. بلکه طعامی است که خداوند به قدرت خویش نوآفریده است، بیش از این می‌پرسید و بخورید آنچه خواستید. و حواریان از عیسی خواستند که از خدا آیتی بیش از آن مائده بخواهد. و عیسی (ع) خطاب به ماهی که جزو آن غذاها بود گفت که ای ماهی زنده شو به فرمان خدا و ماهی زنده شد و بر خود بجنبید و قوم از آن حال بترسیدند و عیسی گفت: شما چه قومید که عجایب خواهید، آنکه چون پدید آید از آن بترسید و کراهیت نمایید! سخت می‌ترسم بر شما از عذاب و عقوبت خداوند. قبل از فرود آمدن مائده نیز، قوم عیسی در خواست‌هایی خارج از ظرفیت زمانی و استعداد خود می‌نمودند که عیسی می‌گفت هرگاه زمان آن برسد خداوند بدون درخواست شما آن را ارزانی خواهد فرمود اما چون نپذیرفتند و اصرار نمودند خداوند آن مائده را فرستاد اما قبلاً آنها را از خطر آگاهی داد که اگر بعد از آمدن مائده کافر شوند آنها را عذاب خواهد نمود]. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي

وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ

أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي

نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا

قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ

عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ

وَإِنَّ تَعَفَّرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

مر مرا با مادرم گیرید اَلِه؟  
 که بود زو عرش و مافیا به پا؟  
 کت بود ممکن به طاعت اشتراک<sup>۲</sup>  
 ز آن زچسو من بسنده ای بر ناسزا ست  
 پا که اندر نفس خود بنهفته ام  
 آنچه هست از ذات بی مثل تو دور  
 از رموز علم و اسرار نخت  
 که بر او باشد قوام ممکنات<sup>۳</sup>  
 کسی مرا دانش به ذات ذوالمن است  
 من نگفتم جز کلامی بر وجوب  
 نی که حرفش گفته ام کم یا زیاد

۹۳۶۰- گوید ای «عیسی» تو گفتی هیچ گاد  
 ۹۳۶۱- ما الهینیم دون آن خدا  
 ۹۳۶۲- گفت عیسی ز آن تو بیرونی و پاک  
 ۹۳۶۳- من نگویم آنچه نبود حق و راست  
 ۹۳۶۴- خود تو دانی گر من آن را گفته ام  
 ۹۳۶۵- یعنی اندر قلب من کرده خطور  
 ۹۳۶۶- من ندانم و آن چه اندر نفس تو ست  
 ۹۳۶۷- نیست قصد از نفس اینجا غیر ذات  
 ۹۳۶۸- خود تو دانی آنچه در ذات من است  
 ۹۳۶۹- بر ذواتی<sup>۴</sup> خود تو علام الغیوب  
 ۹۳۷۰- آنچه بود امر تو گفتم بر عباد

۱- یا تو مردم را گفتی که من  
 ۲- هرگز مرا نرسد که  
 ۳- چنانچه من این گفته بودم  
 ۴- چینی سخن به نا حق گوید  
 ۱۱۶- و من از سر تو آگاه نیستم  
 ۱۱۷- همانا تویی که به همه اسرار غیب جهانیان کاملاً آگاهی (۱۱۶)  
 ۱۱۸- و من از سر تو آگاه نیستم  
 ۱۱۹- من نگفتم چیزی بگفتم جز آنچه تو مرا بدان امر  
 ۱۲۰- بر آن مردم مجاهد و ناظر اعمال بودم  
 ۱۲۱- مادامی که در میان آنها بودم  
 ۱۲۲- و چون از رح مرا گویی  
 ۱۲۳- تو خود ننگه بان و ناظر اعمال آنان  
 ۱۲۴- بر آن مردم مجاهد و ناظر اعمال بودم  
 ۱۲۵- مادامی که در میان آنها بودم  
 ۱۲۶- و چون از رح مرا گویی  
 ۱۲۷- تو خود ننگه بان و ناظر اعمال آنان  
 ۱۲۸- و من از سر تو آگاه نیستم  
 ۱۲۹- همانا تویی که به همه اسرار غیب جهانیان کاملاً آگاهی (۱۱۶)  
 ۱۳۰- و من از سر تو آگاه نیستم



کساوست بر ما و شما پروردگار	۹۳۷۱- بر پرستش آن نماید اختیار
هم به قول و فعل ز امر ذوالجلال	۹۳۷۲- بودم ایشان را گواهی به من به حال
بر گرفتگی پس مرا بر آسمان	۹۳۷۳- تا به مادامی که بودم بی نشان
پس تو بودی خود نگهبان قوم را	۹۳۷۴- می‌بمیراندی و بردی بر سما
مسطح بر سرّ و جهر <sup>۵</sup> از فوق و پست	۹۳۷۵- تو گواهی بر هر آن چیزی که هست
بسنده‌اند ایشان تو را در انتساب	۹۳۷۶- گر نمایی بندگان را عذاب <sup>۱۱۸۵</sup>
بندگان را خود عزیزی و حکیم	۹۳۷۷- ور بیامرزی هم از فضل عمیم
وز حکیم است آنچه سرزد مستطاب	۹۳۷۸- غالب اعنی بر ثوابی و عقاب



۱- [خداوند در آیه ۱۱۶ سوره مائده می‌فرماید که: یاد کن آن‌گاه که خدا به عیسی گفت که ای عیسی آیا تو در دنیا به بنی اسرائیل گفتی که مرا، هردو، به خدایی گیرید؟ و ما دو خدای دیگر سوای خداوند یکتای عالمیم؟ خداوند خود داناست که عیسی این سخن را نگفته، اما سؤال توبیخ و تقریع (ملامت) است و این تقریع، نوعی عقوبت است آن ترسایان را که بر عیسی دعوی کردند و می‌خواهد آنها را در عرصه قیامت علی رؤس الاشهاد دروغ زن گرداند که عیسی به بندگی خویش اقرار کند و از آنچه ایشان دعوی کردند مقبزی گردد و حجت برایشان لازم آید. ظاهر این خطاب با عیسی است اما مراد، به آن ترسایان است اما خداوند نمی‌خواهد آنها را اهل خطاب خود کند و با آنها سخن گوید زیرا که ایشان از آن خوارتر و کم‌ترند، این همچنان است که فرمود: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ»، خطاب با مؤذات (دختران زنده به گور شده است) و مراد به این توبیخ و اندات (زنده به گور کنندگان) است که گناه‌کار ایشان‌اند، لیکن ایشان را اهل خطاب و سماع کلام خود نمی‌کند، ظاهر سخن از ایشان می‌گرداند و عقوبت توبیخ برایشان می‌ماند.] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- آیه «و اذ قال الله...» از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت، این سؤال خداوند از او تشریف بود، نه خطاب تعنیف، که مراد، برائت ساحت عیسی است و پاکی وی از گفتار تثلیث که ترسایان براو بستند و بر وی دعوی کردند، و عیسی ادب خطاب نگه داشت، که به جواب، ابتدا به ثنای حق کرد جل جلاله، نه به تزکیت خویش و گفت «سبحانک» پاکی تو ای خداوند، از هر چه که بتوان با آن تو را شریک گرفت.] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم

کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مفهوم بیت ۹۳۶۷ «نفس» در اینجا در کلمه «نفسک» آیه ۱۱۶ سوره مائده، به معنی «ذات خداوند» است (و نفس هر چیز حقیقت و جمله آن چیز است). [در اینجا، عیسی (ع) به خداوند عرض کرده که شایسته نیست من چیزی را که حق من نیست بگویم. و فرضاً اگر هم گفته باشم، تو خود آن را شنیده و دانسته‌ای، آری تو آنچه را در نفس من است (نفسی) می‌دانی و این منم که به ذات تو (نفسک) و سراپرده غیب تو راهی ندارم. (زیرا خدای تعالی کسی است که چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست و قائم است بر هر نفس و هر عملی که آن نفس انجام می‌دهد و محیط بر کل ممکنات است و بنده را هیچ راهی به سراپرده غیب الهی نیست)].

۴- ذوات: (جمع ذات): هستی‌ها، ممکنات.

۵- جَهْر: آشکار.



قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ

خدا گوید: این روزی است که

يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

سابقان از راستی خود بهره‌مند می‌شوند. برای آنها بهشت‌هایی است که از رود درختانش نهرها جاری است

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و در آن به نعمت الهی خواهند ماند. خدا از آنها خوشنود و آنها از خدا خوشنودند. این است فیروزی و سعادت بزرگ. (۱۱۹)

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

فرمانروایی آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست خدای راست. و او بر هر چیز تواناست. (۱۲۰)

راستگویان را<sup>۱</sup> رساند نفع و سود هم جزای راستی خواهند دید در جزا صد گونه بستان و بهشت یعنی از زیر درختان و عُرف<sup>۲</sup> حق از ایشان راضی و ایشان زحق هست بهر آن کسان فوزی<sup>۳</sup> عظیم بسماوات<sup>۴</sup> زمین او بسه هر چیزی است قسار بالعیان

۹۳۷۹- حق تعالی گوید این روز از نمود<sup>۱۱۹</sup>  
۹۳۸۰- آنچه شد از راستی زایشان پدید  
۹۳۸۱- هست آنها را که صدق آمد سرشت  
۹۳۸۲- که رود جویها ز زیرش هر طرف  
۹۳۸۳- جاودانند اندر آن بر یک نسق<sup>۳</sup>  
۹۳۸۴- این دخول اعنی بهشت پر نعیم  
۹۳۸۵- مر خدا را باشد از وجه یقین<sup>۱۲۰</sup>  
۹۳۸۶- و آن چه باشد این دو را اندر میان

با که ضعف و عجز و فقدان و خلاف	۹۳۸۷- قدرتی نی‌کناندر او باشد گزاف
عقل مبهوت از توانایی وی <sup>۵</sup>	۹۳۸۸- قدرتی کز وی شود شیء، «کُلَّ شَيْءٍ»
باز کن باب معانی متصل	۹۳۸۹- ای توانا، ناتوانی را به‌دل
تا به آخر گر تو خواهی اینست عزم	۹۳۹۰- کآورم تفسیر قرآن را به‌نظم
صحتش بر شرطها موقوف بود	۹۳۹۱- هر عمل کز غیب آید بر شهود
هم دگر تقدیر و علم ایزد است	۹۳۹۲- اولین شرطش ارادهٔ سرمد <sup>۶</sup> است
تا گشاید از سببها بابها	۹۳۹۳- پس فراهم کردن اسبابها
علم و عقل و نطق دادی بر فقیر	۹۳۹۴- پس گشودی باب معنی بر ضمیر
نیست از ما غیر فقدان و فتور <sup>۷</sup>	۹۳۹۵- از تو است اسباب و علم اندر امور
ای کثیر العفو، سلطان هدی	۹۳۹۶- پس میند آن در که بگشودی به‌ما



۱- [منظور از راستگویان (صادقین) در اینجا، افرادی است که در دنیا صادق و راستگو بوده‌اند و صدق ایشان در عمل آن روز سود دارد که روز پاداش کردار است. کلی، «صدق» را در اینجا به معنی ایمان دانسته است. گفته‌اند فردا، در قیامت، دو متکلم سخن گویند: یکی عیسی روح الله و دیگری ابلیس، عدو الله. عیسی گوید: «ما قلت لهم الا ما امرتني به»، ابلیس گوید: «ان الله وعدكم وعد الحق». عیسی گوید: «ما قلت لهم الا ما امرتني به»، عیسی در دنیا راستگو بود آن صدق او را سود دارد. ابلیس در دنیا دروغ‌زن بود، لاجرم صدق وی آن روز سود ندارد، این است که الله گفت: «ينفع الصادقين صدقهم». (با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- عُرْف: (جمع غرفه)؛ اتاق‌ها، بالاخانه‌ها.

۳- نَسَق: راه، روش.

۴- قَوْز: رستگاری، پیروزی.

۵- مفهوم بیت ۹۳۸۸ ← قدرت خداوند، قدرتی کامل است و همه چیز و همه موجودات آفریده و ساخته خداوند هستند و از او موجود شده‌اند. او بر همه چیز قادر است و توانا و عقل و تفکر از این توانایی در بهت و حیرت است.

۶- سرمد: دائم، همیشگی، (اشاره به خداوند ازلی و ابدی است).

۷- فُتور: سستی.